اوستا

کهن‌ترین سرودهای ایرانیان

جلد ۲

گزارش و پژوهش
جلیل دوستخواه



اوستا

کهن‌ترین سرودها و متنهای ایرانی

گزارش و پژوهش

جلیل دوستخواه

جلد ۲



انتشارات مروارید

اوستا فارسی
اوستا: کهن‌ترین سرودها و متنهای ایرانی / گـزارش و پـژوهش جـلیل دوسـتخواه ـ (ویرایش ۲) ـ تهران: مروارید، ۱۳۷۱.
۲ ج. (۱۲۰۸ ص): جدول.
ISBN 964-6026-16-8 (ج. ۱) ISBN 964-6026-17-6 (ج. ۲)

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا (فهرستنویسی پیش از انتشار).
ص. ع. به انگلیسی: "Avesta: The ancient Iranian hymns & texts".
واژه‌نامه
کتابنامه ص. (۱۱۲۹) - ۱۱۳۹.
۱. اوستا ـ فارسی. الف. دوستخواه، جلیل، ۱۳۱۲ ـ ب. عنوان.

۲ ف/۲/BL۱۵۱۵ ۲۹۵/۸۲
۱۳۷۹

م۷۷-۱۱۶۳۷



تهران: خیابان انقلاب، روبروی دانشگاه تهران، ۱۳۱۲ / ص. پ. ۱۶۵۴-۱۳۱۴۵
تلفن ۶۶۴۰۰۸۶۶ - ۶۶۴۱۴۰۴۶ - ۶۶۴۸۴۰۲۷ - ۶۶۴۸۴۶۱۲
morvarid_ pub@yahoo.com
فروش اینترنتی www.iketab.com



اوستا (جلد دوم)
گزارش و پژوهش: دکتر جلیل دوستخواه
طراح جلد: نورالدین زرین‌کلک
چاپ دهم ۱۳۸۵
چاپ گلشن
صحافی نوری
تیراژ ۱۱۰۰
شابک ۶-۱۷-۶۰۲۶-۹۶۴ ISBN 964-6026-17-6
دورهٔ دوجلدی ۹۴۰۰ تومان

کردهٔ سوم

۱

[زَوت:]

هاوَنَن را ایستاده خواهم.

[راسپی:]

من آماده‌ام.

[زَوت:]

آتَروَخْش را ایستاده خواهم.

[راسپی:]

من آماده‌ام.

[زَوت:]

فَربَرِتَر را ایستاده خواهم.

[راسپی:]

من آماده‌ام.

[زَوت:]

آبِرِتْ را ایستاده خواهم.

[راسپی:]

من آماده‌ام.

[زَوت:]

آسْنَتَر را ایستاده خواهم.

[راسپی:]

من آماده‌ام.

[زَوت:]

راسپی را ایستاده خواهم.

[راسپی:]

من آماده‌ام.

[زَوت:]

سْرَوشاوَرِز، آن فرزانهٔ آگاه از «مَنْثَره» را ایستاده خواهم.

[راسپی:]

من آماده‌ام. «یَثَه آهو وَیریو...» که زَوت مرا بگوید.

[زَوت:]

«اَثارَتوش آشات چیتْ هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

۲

[زَوت و راسپی:]

آتُربان را ایستاده خواهم.
ارتشتار را ایستاده خواهم.
برزیگرِ ستور پرور را ایستاده خواهم.
خانه خدای را ایستاده خواهم.
دهخدا را ایستاده خواهم.
شهربان را ایستاده خواهم.
شهریار سرزمین را ایستاده خواهم.

۳

جوانِ نیک اندیش، نیک گفتار و نیک کردارِ بهدین را ایستاده خواهم.
جوان سخن گوی را ایستاده خواهم.
کسی را که خویشاوند پیوندی کند، ایستاده خواهم.
[آتُربان] اَشَوَنی را که در کشور است، ایستاده خواهم.

[آتُربان] فرخنده‌ای را که [بیرون از کشور] در گردش است، ایستاده خواهم.
کدبانو را ایستاده خواهم.

٤

ای اهوره‌مزدا!
زنی را ایستاده خواهم که در اندیشه و گفتار و کردار نیک، سرآمد و خوب آموخته و فرمانبردار شوهر و [رَدِ] اَشَوَن [چون] سپندارمذ و [چون] زنانی است که از آنِ تواند.
اَشَوَن مردی را ایستاده خواهم که در اندیشه و گفتار و کردار نیک، سرآمد و از «خَستویی» آگاه و با «کَیَذَ» بیگانه است و «با کُنشِ خود، جهان را به‌سوی اَشَه پیش می‌برد.»

۵

اینک، هریک از شما مزداپرستان را رَد همی خوانم و رَد به‌شمار آورم:
امشاسپندان و سوشیانتها را که داناتر، راست گفتارتر، یاری کننده‌تر و خردمندترند.
بیشترین نیروی دینِ مزداپرستی را آتُربان و ارتشتار و برزیگرِ ستور پرور همی خوانم.

٦

[زَوت:]
«یَثَه اَهو وَیرْیو...» که آتَروَخْش مرا بگوید.
[راسپی:]
«اَثارَتوش اَشات چیتْ هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید. «یَثَه اَهو وَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.
[زَوت:]
«اَثارَتوش اَشات چیتْ هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.
[راسپی:]

ای آتُربان!

توییِ زَوتِ ما.

[زَوت:]

«یَثَه اَهو وَیریو...» که آتَرْوَخْش مرا بگوید.

[راسپی:]

«اَثارَتوش اَشات چیتْ هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

[زَوت:]

من ــ زَوت ــ آماده‌ام که «سْتَوتَ یِسْنْیَه» را فراخوانم و باز گیرم و بسرایم و بستایم.

کردهٔ چهارم

۱

هان می‌ستاییم اندیشه و اندیشیده را، «آدا»یِ نیک، «اَشی» نیک، «چیستیِ» نیک و «دْروَتاتِ» نیک را، آن که به رَدان و به رَدیها درود همی گوید.

۲

رستگاری جهانیان را خَستو باشیم که ما ــ مزداپرستان زرتشتی ــ مْیَزدِ رَدی و نمازِ رَدیِ رَدپسند را بدو نوید همی دهیم.

سراسر آفرینش اَشَه، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین‌خوانی ما را بشنوند.

سروشِ پارسا، رَدِ بزرگوار را می‌ستاییم.

اهوره‌مزدا را می‌ستاییم که در اَشَوَنی برترین، که در اَشَوَنی سرآمد است.

همهٔ سرودهای زرتشتی و همهٔ کُنش[هایِ] نیک ورزیده را می‌ستاییم: آنچه را که شده است و آنچه را که خواهد شد.

«یِنگْهِه هاتَم ...»

کردهٔ پنجم

۱

ای امشاسپندان!

آماده‌ام که شما را زَوت، ستاینده، خواننده، پرستنده، چاووش و سرودخوان باشم.

اینک، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین، شما ــ امشاسپندان ــ را باد!

اینک، بهروزی و خشنودیِ رَد و آشَوَنی و پیروزی و خوشیِ روان، سوشیانتهای ما را باد!

۲

ای امشاسپندان! ای شهریارانِ نیکِ خوب کنش!

جان و تن و همهٔ توانِ خویش، شما را پیشکش می‌کنیم.

۳

ای اهوره‌مزدای آشَوَن!

نزد تو خَستوییم بدین کیش. [خَستوییم که] مزداپرست، زرتشتی، دشمن دیوان و پیرو دینِ اهورایی هستیم.

هاونیِ آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

ساونگهی و ویسیه‌یِ آشَوَن، رَدانِ آشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

رَدانِ روز و گاهها و ماه و گَهَنبارها و سال را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

[زَوت:]

«یَثَه اَهو وَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.

[راسپی:]

«یَثَه اَهو وَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.

[زَوت:]

«آثارَتوش آشات چیتْ هَچا...» که پارسا مَردِ دانا بگوید.

کردهٔ ششم

[زوت و راسپی:]

بـا آموزشِ [زَوت] و با درود و رامش و زَورهـای «ویثوشَ»[1] و سـخـنان درست گفته، امشاسپندانِ نیک را به نامهای زیبایشان همی خوانم.

امشاسپندان نیک را به نامهای نیک «اَشَه» همی ستایم؛ به دینِ نیکِ اَشَوَن؛ به دینِ نیک مزداپرستی.

«مـزدا اهـوره کسانی را که در پرتـو اَشَـه بـهـترین پرستشـهـا را بـجای می‌آورند، می‌شنـاسد. من نـیـز چنیـن کسانی را کـه بـوده‌اند و هستـند، به نام مـی‌ستایـم و با درود [بدانان] نزدیک می‌شوم.»[2]

«شهریاریِ مینُویِ نیکِ تـو ــ شایـان‌ترین بـخششِ آرمانـی در پرتـو اَشَه ــ از آنِ کسی شود که با شورِدل، بهترین کردارها را بجای آورد.»[3]

بشـود کـه در این‌جـا سـتـایش اهـوره‌مـزدا را ــ تـوانـاتـریـن اَشَـوَنـی کـه او را می پرستیم ــ فرمانبرداری باشد، در آغاز همچنان که در انجام.

ایـدون بشود کـه در این‌جـا ستـایش اهـوره‌مزدا را ــ تـواناتـرین اَشَـوَنی که او را می پرستیم ــ فرمانبرداری باشد.

۱. ← یاد.
۲. = گاه. یس . ۵۰، بند ۲۲
۳. = یس . ۵۱، بند ۱

کردهٔ هفتم

۱

سخنان درست گفته را می‌ستاییم.
سروشِ پارسا را می‌ستاییم.
اَشَیِ نیک را می‌ستاییم.
نَریوسَنگ را می‌ستاییم.
آشتیِ پیروز را می‌ستاییم.
نیفتادنی و نلغزیدنی را می‌ستاییم.
فَرَوَشی های اَشَوَنان را می‌ستاییم.
چینَودپُل را می‌ستاییم.
گَرزْمانِ اهوره‌مزدا را می‌ستاییم.
بهترین زندگی (بهشت)، روشنایی همه گونه آسایش‌بخش را می‌ستاییم.

۲

بهترین راه به‌سوی بهترین زندگی (بهشت) را می‌ستاییم.
اَرشتادِ نیکِ گیتی افزای و جهان‌پرور و پاداش‌بخش را می‌ستاییم.
دینِ مزداپرستی را می‌ستاییم.
رَشْنِ راست‌ترین را می‌ستاییم.
مهر فراخ چراگاه را می‌ستاییم.
پارندی چُست را می‌ستاییم: آن چُست در میان چُست‌اندیشان، آن چُست در میان چُست گفتاران، آن چُست در میان چُست کرداران را؛ آن که تن را چُستی بخشد.

۳

دلیریِ مردانه را می‌ستاییم که مردان را گشایش بخشد، که هوش مردان را گشایش بخشد؛ که تندتر از تند و دلیرتر از دلیر است؛ که همچون پاداشِ ایزدی به مرد رسد؛ که در هنگام گرفتاری، تن مردان را برهاند.

خوابِ مزداآفریدهٔ مایهٔ شادمانی جانوران و مردمان را می‌ستاییم.

٤

آفریدگانِ اَشَوَن نخست آفریده[1] — پیش از آفرینش آسمان و آب و زمین و گیاه و جانور خوب کُنش — را می‌ستاییم.

دریای فراخ کرت را می‌ستاییم.

باد چالاک مزدا آفریده را می‌ستاییم.

آسمانِ درخشانِ نخست آفریده[2] — پیش از آفرینش جهانِ استومند — را می‌ستاییم.

۵

ای آذر اهوره‌مزدا! ای اَشَوَن! ای رَدِ اَشَوَنی!

ترا می‌ستاییم.

زَور و کُشتیِ بَرسَمِ اَشَوَنِ به آیینِ اَشَه گسترده، رَدان اَشَوَنی را می‌ستاییم.

اَپامْ نَپات را می‌ستاییم.

نَریوسَنگ را می‌ستاییم...[3]

[راسپی:]

«یَتَه اَهو وَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.

[زَوت:]

«اَثارَتوش آشات چیتْ هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

---

۱. ایزدان مینوی که پیش از آسمان و آب و زمین و گیاه و جانور آفریده شدند.

۲. آسمان پیش از دیگر بخشهای گیهان و جهان اَستومند آفریده شد.

۳. دنباله = یسـ. ۷۱، بندهای ۲۴ — ۲۳

کردهٔ هشتم

۱

[راسپی:]
ای اهوره‌مزدای اَشَوَن!
از این گفتار خشنود باش.
این گفتار را تو و ایزدان اَشَوَن ــ آن وَرجاوَندانِ جاودانه، شهریارانِ نیکِ خوب کُنش که پنجاه و صد و هزار و ده‌هزار و افزون‌تر و بیرون از شمارند ــ بپذیرید.

۲

براستی شهریاری را از آنِ کسی شمریم و از آنِ کسی دانیم و برایِ کسی خواستاریم که بهتر شهریاری کند:
«مزدا اهوره و اردیبهشت.»[1]

۱. = یس. ۳۵، بند ۵

کردهٔ نهم

۱

«هَوم»های آماده شده و «زَور»های فراهم شده ــ [آنچه] فراهم شده است و [آنچه] فراهم خواهد شد ــ پیروزمندانِ آزارشکن‌اند که از درمان اَشَی برخوردارند؛ که از درمان چیستی برخوردارند؛ که از درمان مزدا برخوردارند؛ که از درمان زرتشت برخوردارند؛ که از درمان زَرَتُشتوم برخوردارند.

۲

درمانی که اَشَوَن فرخنده، [آتُربانِ] فرخندهٔ گردش کننده [در بیرون از کشور]، دینِ نیک مزداپرستی، آفرینِ اَشَوَنیِ نیک، پیمان‌شناسیِ اَشَوَنیِ نیک و بی آزاریِ اَشَوَنیِ نیک از آن برخوردارند.

۳

نوید می‌دهیم و می‌آگاهانیم و درهم می‌فشریم و فرومی‌نهیم و می‌ستاییم و ازبر می‌خوانیم:

«هوم»های توانایِ اَشَوَن، بی آلایشند؛ به آیین اَشَه فراهم آورده شده‌اند و به آیین اَشَه فراهم آورده خواهند شد؛ به آیین اَشَه از آنها آگاهی داده شده است و به آیین اَشَه از آنها آگاهی داده خواهد شد؛ به آیین اَشَه فشرده شده‌اند و به آیین اَشَه فشرده خواهند شد.

۴

نیروی نیرومند را، پیروزی نیرومند را، «اِرِثِ»یِ نیرومند را، اَشَیِ نیرومند را، چیستیِ نیرومند را، «پَورْوَتاتِ» نیرومند را، اوپَرَتاتِ نیرومند را، ایزدانِ نیرومند را، «امشاسپندان، شهریارانِ نیکِ خوب کُنشِ جاودان زنده و جاودان پاداش‌بخش را که با

منشِ نیک بسر می برند و امشاسپند بانوان را.»[۱]

۵

خرداد و امرداد و گِوش تَشَن و گوشوْرون و آذرِ به نام خوانده شده و هَدیشِ برخوردار از اَشَونی، خوراک، آسایش و آمرزش را.

۶

سرودهای ستایش و نیایش و آفرین‌خوانی اهوره‌مزدا و امشاسپندان، رَدانِ اَشَونِ بزرگوار را.

ستایش و نیایشِ برترین رَد را، اَشَیِ سرآمد و نمازِ رَد پسندِ سرآمد را.

۷

«مَنْثَره» را، دینِ مزداپرستی را، سْتَوتَ یِسنْیَه را، همهٔ رَدان را، همهٔ نمازهایِ رَد پسند را.

سراسر آفرینش اَشَه، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین‌خوانی ما را بشنوند؛ در آغاز، همچنان که در انجام.

[زَوت:]

«یَثَه اهو وَیرْیو...» که آتَروَخْش مرا بگوید.

[راسپی:]

«اَثارَتوش اَشات چیتْ هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

«یِنگْهِه هاتَم...» :

۱. = یسنه ۲۴، بند ۹

کردهٔ دهم

۱

[زَوت:]

خواستار ستایشم کشورهای اَرِزَهی، سَوَهی، فْرِدَذَفْشو، ویدَذَفْشو، وُاوروبَرْشْتی، وُاوروجَرْشتی و این کشورِ خَونیرَثَ را.

۲

خواستار ستایشم هاونِ سنگین، هاونِ آهنین، تَشتِ زَور، وَرسِ هَوم پالای وترا، ایَ بَرسَمِ به آیینِ اَشَه گسترده.

خواستار ستایشم «اَهونَ وَیرْیَه...» و پایداری مزداپرستی را.

خواستار ستایشم فَرَوَشی های نیرومندِ پیروز اَشَوَنان را.

خواستار ستایشم فَرَوَشی های نخستین آموزگاران کیش، فَرَوَشی های نیکان و فَرَوَشیِ روان خویش را.

خواستار ستایشم همهٔ رَدانِ اَشَوَنی، همهٔ نیکی دهندگان — ایزدان اَشَوَن مینُوی و جهانی — را که به آیینِ بهترین اَشَه برازندهٔ ستایش و سزاوار نیایشند.

من خَستویم که مزداپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.

هاونیِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

ساوَنگَهی و ویسْیَه‌یِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

رَدانِ روز و گاهها و ماه و گَهَنبارها و سال را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

[زَوت:]

«یَثَه اَهو وَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.

[راسپی :]

«یَثَه اَهو وَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.

[زَوت :]

«آثارَتوش اَشات چیتْ هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

کردهٔ یازدهم

۱

این هَوم را به اهوره‌مزدا پیشکش می‌کنیم.

این [هَومِ] آماده شده را به تواناترین پیروزمندانِ گیتی پرور، به شهریارانِ نیکِ آشَوَن، به شهریارِ رَدانِ آشَوَن پیشکش می‌کنیم.

این هَوم را به امشاسپندان پیشکش می‌کنیم.

این هَوم را به آبهای نیک پیشکش می‌کنیم.

این هَوم را به روان خویش پیشکش می‌کنیم.

این هَوم را به همهٔ آفرینش اَشَه پیشکش می‌کنیم.

۲

این هَوم، این جامِ هَوم، این بَرسَم های گسترده، این مَیَزْدها، این آسمان نخست آفریده، این هاونِ سنگین که بدین‌جا آورده شده است، این هَومِ زرّین، این اَفشرهٔ هَوم، این بَرسَمِ به آیینِ اَشَه گسترده...

۳

... این پیکر و این توش [و توان]، این زورهای بکار افتاده، این هَومِ اَشَوَن، این گاوِ خوب کُنش، این اَشَوَن مرد و منشهایِ کارآمد اَشَوَنان و منشهایِ کارآمدِ سوشیانتها، این شیرِ روان و این گیاه هَذاهَئیَتایِ به آیینِ اَشَه نهاده...

۴

با آبهای نیک، این زَورهای آمیخته به هَوم، آمیخته به شیر، آمیخته به هَذانَئیَتایِ به‌آیینِ اَشَه نهاده و با آبهای نیک، آبهای هَوم و هاون سنگین و هاون آهنین...

۵

... این گیاه بَرسَم و پیوستگی به خشنودی رَد، آموختن و کاربندیِ دینِ نیک مزداپرستی و سرودن گاهان و خشنودیِ رَدِ اَشَوَن و رَدِ اَشَوَنی را.

این هیزم و این بخور، ترا ای آذر، پسر اهوره‌مزدا و همهٔ مزدا آفریدگان نیک را پیشکش می‌کنیم.

اینک این همه را پیشکش می‌کنیم...

۶

... به اهوره‌مزدا، به سروش پارسا، به رَشْنِ راست‌ترین، به مهر فراخ چراگاه، به امشاسپندان، به فَرَوَشی های اَشَوَنان و روانهای پرهیزگاران، به آذر اهوره‌مزدا رَدِ بزرگوار، به رَدِ مْیَزد، به رَدِ نماز رَدِ پسند و به سراسر آفرینش اَشَه، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین را.

۷

اینک این همه را با ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین پیشکش می‌کنیم و فَرَوَشی زرتشت سِپیتْمانِ اَشَوَن که در دو جهان، خواستار اَشَه شد و فَرَوَشی های همهٔ اَشَوَنان: اَشَوَنانی که درگذشته‌اند، اَشَوَنانی که زنده‌اند و آن مردانی که هنوز زاده نشده‌اند و سوشیانتهای نوکنندهٔ گیتی اند.

۸ ــ ۱۱

این هوم، این جام هوم...[۱]

۱۲

امشاسپندان، شهریاران نیکِ خوب کُنشِ جاودان زنده و جاودان پاداش‌بخش، آن نیکان و نیکی دهندگان، آنان که با منش نیک بسر می برند؛ آری با منشِ نیک بسر می برند.[۲]

۱. = بندهای ۵ ــ ۲ همین کر.
۲. ← کر. ۹، بند ٤

آن امشاسپندان، شهریاران نیکِ خوب کنش که از منش نیک، پیمان هستی گرفته اند.

۱۳

اینک این همه را پیشکش می‌کنیم افزایش این خانمان را، پاداشِ این خانمان را، بالیدن این خانمان را، رهایی این خانمان را از تنگنای نیاز، چیرگی این خانمان را بر ستیزه، ستوران و مردمان اَشَوَنی را که از این پیش زاده شده‌اند و یا از این پس زاده خواهند شد؛ آنان را که از این خانمان بودند و آنان را که از این خانمان باشند و خود را که از این خانمانیم و سوشیانتهای کشور را.

۱۴

[خانه ای] که مردان نیک کردار، زنان نیک کردار، مردان خویشکار و زنان خویشکار در آن بسربرند.

۱۵

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم به فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پیروزِ اَشَوَنان تا اَشَوَنان را یاوری کنند.

۱۶

اینک این همه را پیشکش می‌کنیم به سروشِ پارسا، به اَشَیِ اَشَوَن، به نَریوسَنگ و به آشتیِ پیروز به آذر اهورامزدا رَدِ بزرگوار و به همهٔ آفریدگان اَشَوَن، خشنودی و ستایش و نیایش و آفرین را.

اینک این همه را پیشکش می‌کنیم به گِوش‌تَشَن، به گوشوروَن، به آذرِ اهوره‌مزدا و به تُخشاترین امشاسپندان.

اینک این همه را پیشکش می‌کنیم به دادار اهوره‌مزدای رایومند فرّه‌مند، به مینُویان و به امشاسپندان، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین را.

اینک این همه را پیشکش می‌کنیم به [ایزدانِ] گاهها، رَدانِ اَشَوَنی، به هاوِنیِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین را.

اینک این همه را پیشکش می‌کنیم به ساوَنگَهی و ویسْیَه‌یِ اَشَوَن...[1]

اینک ایـن همـه را پیشکش مـی‌کنـیم به اهوره‌مزدای رایـومند فرّه‌منـد، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین را.

۱۸ ــ ۱۷

اینک این همه را پیشکش می‌کنیم به کشورهای...[2]

۱۹

همهٔ آنـچه نوید داده شـده و پیشکش شده است، آنچنـان است که اهوره‌مزدای اَشَوَن پیشکش کرد؛ آنچنـان است که زرتشت اَشَوَن پیشکش کرد؛ آنچنان است که من ــ زَوت ــ پیشکش می‌کنم؛ من که از این ستایش و نیایش آگاهم؛ من که از پیشکشیِ بایسته آگاهم؛ من که از پیشکشیِ بهنگام آگاهم.

۲۰

شما امشاسپندان را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

سـوشیانـتهای مـا را زنـدگی خوش و خشـنودی رَد و اَشَونـی و پیروزی و آسایش روان.

۲۱

اینک آن بزرگتر از هـمـه، آن اَهو و رَتو را استوار می‌دارم؛ آن اهوره‌مـزدا را، برای ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

....[3]

۱. = یسـ . ٤، بندهای ۲۲-۷

۲. = بندهای ۱ و ۲ کر. ۱۰

۳. = یسـ . ٤، بندهای ۲۵ ــ ۲٤

کردهٔ دوازدهم

۱

کسی که رَدِ بزرگوار اهوره‌مزدا و زرتشتِ سپیتمان را هَوم پالوده است و خواهد پالود، از گله و رمهٔ فراوان و فرزندان برومند، برخوردار باد!

سروشِ نیک و آشیِ گنجور، باید هماره در این‌جا کوشا باشند!

۲

ما می‌آموزیم «اَهونَ وَیرْیَه...»یِ فرخندهٔ...[1] به آیینِ اَشَه سروده و سرودنی را، هاونِ به آیینِ اَشَه بکار انداخته و درهم فشارندهٔ هوم را، هاونِ بکار انداختنی را....

۳

... سخن راست گفته، سرودهای زرتشتی، کردارهای نیک ورزیده، بَرسَم‌های به آیینِ اَشَه گسترده، هَوم به آیین اَشَه درهم فشرده، «سْتَوتَ یِسْنْیَه» و دینِ مزداپرستی را با اندیشه و گفتار و کردار.

۴

اینچنین همهٔ آنها فرخنده‌تر شوند.

فرخنده برشماریم، فرخنده دانیم، فرخنده اندیشیم آفریدگانی را ــ زیباترین و بهترین آفریدگان را ــ که اهوره‌مزدای اَشَوَن بیافرید؛ به‌میانجی بهمن بپرورانید و به‌میانجی اردیبهشت ببالانید.

بشود که ما در میان آفریدگان سپَندمینو ــ آن [آفریدگانی] که آنان را به فرخندگی و کامیابی رهنمونیم ــ فرخنده‌تر و کامیاب‌تر شویم.

۱. ← یسن. ۲۷، بند ۷، زیر.

۵

ای هاون سنگین! ای هاون آهـنین! که بدین خانه و روستا و شهر و کشور آورده شده و بـکار انداخـته شـده اید، فرخـنده باشید مـا را در این خانه و روستـا و شهر و کشور؛ فرخنده باشید ما مزداپرستان را که ستایش بجای می‌آوریم با هیزم و بخور و نماز رَدپسند!

اینچنین آنها فرخنده‌تر شوند.

[زَوت:]

«یَثَه اَهو وَیرْیو...» که آتَروَخْش مرا بگوید.

[راسپی:]

«یَثَه اَهو وَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.

[زَوت:]

«اَثارتوش آشات چیت هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

«اَشِم وُهو...»

کردهٔ سیزدهم

[زَوت:]

اهوره‌مزدای اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.

زرتشت اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.

فَرَوَشیِ زرتشت را می‌ستاییم.

امشاسپندان اَشَوَن را می‌ستاییم.

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان جهانی و مینُوی را می‌ستاییم.

کارآمدترینِ رَد، چالاک‌ترین ایزد را که در میانِ رَدانِ اَشَوَنی فرارسنده‌تر [و به‌ستایش] سزاوارتر است، می‌ستاییم.

خشنودی رَدِ اَشَوَن و رَدِ اَشَوَنی را که کامکارتر است، می‌ستاییم.[1]

۱

براستی اهوره‌مزدا را می‌ستاییم.

براستی امشاسپندان را می‌ستاییم.

براستی سراسر «مَنْثَره» را می‌ستاییم.

براستی زرتشتِ آراسته به «مَنْثَره» را می‌ستاییم.

پاداشِ اَشَوَنان را می‌ستاییم.

آرزویِ امشاسپندان را می‌ستاییم.

نخستینِ آن سه گانه[2] را که بی هیچ درنگ و لغزشی [سروده شود]، می‌ستاییم.

۱. = بندهای ۲ و ۳ یس. ۷۱ که در آغاز کرده‌های ۱۴ و ۱۶ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۳ و بندهای ٤ ـ ۳ هاونگاه نیز تکرار می‌شود.

۲. نخستین سه هات گاهان.

۲

براستی . . .[۱]

دوگانهٔ پیشین از آن سه گانه را که بی هیچ درنگ و لغزشی [سروده شود]، می‌ستاییم.

۳

براستی . . .[۲]

نخستینِ آن سه گانه را که بی هیچ درنگ و لغزشی [سروده شود]، می‌ستاییم.

دوگانهٔ پیشین از آن سه گانه را که بی هیچ درنگ و لغزشی [سروده شود]، می‌ستاییم.

هریک از آن سه گانه را که بی هیچ درنگ و لغزشی [سروده شود]، می‌ستاییم.

«هات»ها، «پَتْمان»[۳]ها، واژه‌ها و بندهایِ هریک از آن سه گانهٔ پیشین را که بی درنگ و لغزشی [سروده شود] — چه خوانده، چه بازگرفته، چه سروده، چه ستوده — می‌ستاییم.

ای آذر اهوره‌مزدا! ای اَشَوَن! ای رَدِ اَشَوَنی!

ترا می‌ستاییم . . .[۴]

۱. = ٦ سطر اول بند ۱ همین کر.

۲. = ٦ سطر اول بند ۱ همین کر.

۳. یک سطر شعر در گاهان.

٤. = بند ۵ کر. ۷

کردهٔ چهاردهم

اهوره‌مزدای اَشَوَن...[1]
«اَهونَوَد گاه»، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.

۱

یسنه (هفت هات پیروزمندِ اَشَوَن)، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم؛ با پَتمان‌ها، با بندها، با «زَند»[2]، با پرسشها، با پاسخها، با دوبار سرودن[3]، [با] خوب خواندنِ از برخوانده [و با] ستایشِ خوب ستوده.

۲

به دانشِ خویش، به بینشِ خویش، به شهریاریِ خویش، به رَدیِ خویش، به خواست و کامکاریِ خویش، اهوره‌مزدا...[4]

۳

«اَهونَ وَیرْیَه...»ی اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
اَهومند ورَتومندِ اَشَوَن (اهوره‌مزدا)، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.

٤

«اَهونَوَد گاه» را می‌ستاییم.
هات‌ها، پَتمان‌ها، واژه‌ها و بندهای «اَهونَوَد گاه» را ــ چه خوانده، چه

۱. = سرآغاز کر. ۱۳
۲. گزارش.
۳. نخستین بند هریک از پنج «گاه» را دوبار (در آغاز و پایان هر «گاه») می‌خوانند.
٤. در متن به‌جای نقطه‌ها، هفت واژه آمده که معنی کلّی و پیوند آنها با جمله روشن نیست.

باژگرفته، چه سروده، چه ستوده ــ می‌ستاییم.

.... [1]

«ینگْهه هاتَم...»

«اَشِم وُهو...»

«مزدا اهوره کسانی را که...»[2] ....

۱. = بند ۵ کر. ۷

۲. = گاه. یس. ۵۱، بند ۲۲

کردهٔ پانزدهم

۱

[راسپی:]

ای مزداپرست زرتشتی!

پاها و دستها و هوش خویش را به نیک کرداریِ داد [و] درستی و پرهیز از کارهایِ زشتْ کرداریِ بیداد [و] نادرستی نگاه‌دار.

برزیگریِ خوب باید در این جا ورزیده شود تا نارسا، رسا شود.

۲

بشود که در این جا برای ستایش اهوره‌مزدا ــ تواناترین اَشَوَنی که او را می پرستیم ــ فرمانبرداری باشد؛ در آغاز همچنان که در انجام.

ازبر خواندن، بازخواندن، به‌یاد سپردن، دردل گرفتن، برشمردن و سرودن «یسنه» (هفت «هات» پیروزمندِ اَشَوَن) را بی هیچ درنگ و لغزشی.

۳

سرودهای ستایش...[1]

.... [2]

سروش پارسا، رَدِ بزرگوار را می‌ستاییم.

اهوره‌مزدا را می‌ستاییم که در اَشَوَنی برترین، که در اَشَوَنی سرآمد است.

همهٔ سرودهای زرتشتی را می‌ستاییم.

۱. = بندهای ۷-۶ کر. ۹

۲. = بندهای ۳-۱ همین کر.

همهٔ کُنش‌هایِ نیک ورزیده را می‌ستاییم؛ آنچه را که شده است و آنچه را که خواهد شد.

کردهٔ شانزدهم

....[1]

۱

اینک آذر پسر اهوره‌مزدا را می‌ستاییم.
ایزدان آذرنژاد را می‌ستاییم.
درست کرداران آذرنژاد را می‌ستاییم.
فَرَوَشی های اَشَونان را می‌ستاییم.
سروش پیروزمند را می‌ستاییم.
آن اَشَوَن مرد را می‌ستاییم.
سراسرِ آفرینش اَشَه را می‌ستاییم.

۲

اینک پاداش و فَرَوَشیِ زرتشت سِپیتْمان اَشَوَن را می‌ستاییم.
اینک پاداش و فَرَوَشی همهٔ اَشَونان را می‌ستاییم.
فَرَوَشی همهٔ اَشَونان را می‌ستاییم.
فَرَوَشی های اَشَونانی را که در کشورند می‌ستاییم.
فَرَوَشی‌های اَشَونانی را که در بیرون از کشورند می‌ستاییم.
فَرَوَشی های اَشَوَن مردان را می‌ستاییم.
فَرَوَشی های اَشَوَن زنان را می‌ستاییم.

۱. = سرآغاز کر. ۱۳ و بندهای ۱ و ۲ کر. ۱٤

۳

زرتشت برما ـــ که اهوره‌مزدای اَشَوَن، از ستایشِ نیکمان آگاهی دارد ـــ اَهو و رَتو است.

آنچه را که از این مرز و بوم است ـــ آبها و زمینها و گیاهان را ـــ می‌ستاییم.

.... [۱]

٤

.... [۲]

«یِنگْهِه هاتَم ...»

۱. = بندهای ۳-۱ همین کر.

۲. = بند ٤ کر. ١٤

کردهٔ هفدهم

«آشِم وُهو...»

ما اندیشه های نیک، گفتارهای نیک و کردارهای نیک «یسنه» (هفت «هات») را می پذیریم.

ما «آشِم وُهو...» را می پذیریم.[1]

۱. این کردهٔ کوتاه را در نیایشها، سه بار می‌خوانند.

کردهٔ هیجدهم

.... [1]

«اُشْتَوَد گاهِ» اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم با ...[2]

۱

اهوره‌مزدا را به نیکویی می‌ستاییم.
امشاسپندان را به نیکویی می‌ستاییم.
اَشَوَن مرد را به نیکویی می‌ستاییم.
آفرینش دادارِ اَشَوَن را به نیکویی می‌ستاییم.
«اُشْتَوَد گاه» را برای خشنودی اَشَوَن مرد می‌ستاییم.

۲

کامروایی جاودانهٔ [اَشَوَن] را می‌ستاییم که رنجِ دُروَند است.
کامروایی بی کرانه را می‌ستاییم.
با «اُشْتَوَد گاه» می‌ستاییم هرآن اَشَوَن مردی را که بوده است و هست و خواهد بود.[3]

۳

«اُشتَوَد گاه» را می‌ستاییم.
ما می‌ستاییم هات‌ها، پَتمان‌ها، واژه‌ها و بندهای «اُشتَوَد گاه» را چه خوانده،

۱. = سرآغاز کر. ۱۳
۲. دنباله مانند بندهای ۳-۱ کر. ۱٤
۳. از آغاز بند ۱ تا این جا، بار دیگر خوانده می‌شود.

چه باژگرفته، چه سروده، چه ستوده.
«یِنگْهِه هاتَم . . .»

کردهٔ نوزدهم

.... [1]

«سِپَتتمَدگاه» رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم با ... [2]

به دانش ... [3]

۱

اهوره‌مزدای اَشَوَن را می‌ستاییم.

امشاسپندان اَشَوَن را می‌ستاییم.

اَشَوَن مرد را می‌ستاییم.

پیش‌اندیشیِ اَشَوَنانه را می‌ستاییم.

سپندارمذِ اَشَوَن را می‌ستاییم.

آفریدگان اَشَوَنِ [آفریدگار] اَشَوَن را می‌ستاییم.

از میان آفریدگانِ اَشَوَن، «نخست‌اندیش» [4] را می‌ستاییم.

اهوره‌مزدا، خِرَدِ از همه چیز آگاه را می‌ستاییم.

۲

روشنایی خورشید را می‌ستاییم.

خورشیدِ در میان بلندها، بلندترین را می‌ستاییم.

۱. = سرآغاز کر. ۱۳

۲. دنباله مانند بند ۱ کر. ۱٤

۳. دنباله مانند بند ۲ کر. ۱٤

٤. در سنّت ایرانیان، از «نخست‌اندیش» **گیومرت** اراده شده است. اوست نخستین کسی از آفریدگان اهوره‌مزدا که اندیشید.

خورشید و امشاسپندان را می‌ستاییم.

فرمان [ایزدیِ] نیک ورزیده را می‌ستاییم.

گَرزمانِ درخشان را می‌ستاییم.

فَرِّ [اهورایی] را می‌ستاییم.

گله و رمهٔ دادهٔ آذر را می‌ستاییم.

[هر چیز] پاک و سودبخش را می‌ستاییم.

سپندارمذِ بخشنده را می‌ستاییم که دهش او را و اَشَه از نخستین آفریدگان اَشَوَن است.

«سِپَنْتَمدگاه» را می‌ستاییم.

هات‌ها، پَتمان‌ها، واژه‌ها و بندهای «سِپَنْتْمَدگاه» را ــ چه خوانده، چه بازگرفته، چه سروده، چه ستوده ــ می‌ستاییم.

«یِنگْهِه هاتَم . . .»

کردهٔ بیستم

....[1]

«وُهوخْشْتَرگاهِ» آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را می‌ستاییم با پَتمان‌ها...[2]

به دانش خویش...[3]

۱

«وُهوخْشْتَر» را می‌ستاییم.

شهریور را می‌ستاییم.

فلزّ را می‌ستاییم.

گفتار راست گفتهٔ پیروزمندِ دیوافگن را می‌ستاییم.

این پاداش را می‌ستاییم.

این درستی را می‌ستاییم.

این درمان را می‌ستاییم.

این فزایندگی را می‌ستاییم.

این بالندگی را می‌ستاییم.

۲

این پیروزی را می‌ستاییم که آنچه در میان «وُهوخْشْتَرگاه» و «وَهیشْتوایشت گاه» آمده[4] گویای اندیشهٔ نیک، گفتار نیک و کردار نیک است؛

۱. = سرآغاز کر. ۱۳

۲. دنبالهٔ جمله مانند بند ۱ کر. ۱٤

۳. دنبالهٔ جمله مانند بند ۲ کر. ۱٤

٤. از آنچه در میان «وُهوخْشْتَرگاه» و «وَهیشْتوایشت گاه» آمده، منظور هات ۵۲ یسنه است.

ستیهیدن با اندیشهٔ بد، گفتار بد و کردار بد را؛ جبران اندیشهٔ نادرست، گفتار نادرست و کردار نادرست را.

۳

«وُهوخْشْتَرگاه» را می‌ستاییم.

ما می‌ستاییم هات‌ها، پَتمان‌ها، واژه‌ها و بندهای «وُهوخْشْتَرگاه» را، چه خوانده، چه باژگرفته، چه سروده، چه ستوده.

«یِنگْهِه هاتَم...»

کردهٔ بیست ویکم

«اَشِم وُهو...»

«مزدا اهوره کسانی را که...»[1]

«بشود که در این جا...»[2]

[راسپی:]

ای مزداپرست...[3]

اَشِم وُهو...»

خشنودی «یسنه» (هفت هات پسین) را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

[زَوت:]

«یَثَه اَهو وَیرْیو...» که آتروَخْش مرا بگوید.

[راسپی:]

«اَثارَتوش آشات چیت هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

[زَوت:]

اهوره‌مزدای اَشَوَن، رَدِ اَشَونی را می‌ستاییم.

.... [4]

«یَسنه» (هفت هات پسین) پیروزمندِ اَشَوَن را می‌ستاییم.

۱. = گاه. یس. ۵۱، بند ۲۲.

۲. = یس. ۱۵، بند ۳

۳. = بندهای ۵-۱ کر. ۱۵ در این نقل، به جای «هفت هات»، «هفت هات پسین» می‌آید و مقصود از آن، هات ۵۲ یسنه است.

٤. هفت هات یسنه (از هات ۳۵ تا پایان هات ٤۱) در این جا تکرار می‌شود.

«یِنگْهِه هاتَم . . .»

.... [۱]

[زَوت:]

اهوره‌مزدای اَشَوَن . . . [۲]

«یسنه» (هفت هات پسین) پیروزمندِ اَشَوَن . . . [۳]

به دانش خویش . . . [۴]

۱

آبهای نیک و گیاهان بارور و فَرَوَشی های اَشَوَنان را ستایش و نیایش می پذیرم.

همهٔ نیکیها: آن آبها و آن گیاهان و آن فَرَوَشی های اَشَوَنان را ستایش و نیایش می پذیرم.

۲

گاو (نخستین جانور)، «گَیَه»[5] (نخستین آدمی) و «مَنْثْرَه»یِ وَرجاوَندِ بی آلایشِ کارآمد را ستایش و نیایش می پذیریم.

ای اهوره‌مزدا!

ترا ستایش و نیایش می پذیرم.

ای زرتشت!

ترا ستایش و نیایش می پذیرم.

ای رَدِ بزرگوار!

ترا ستایش و نیایش می پذیرم.

۱. تمام هات ٤۲ یسنه (از آغاز تا پایان بند ٦) در این جا تکرار می‌شود.

۲. = سرآغاز کر. ۱۳

۳. = دنبالهٔ بند ۱، کر. ۱٤

٤. = بند ۲ کر. ۱٤

۵. = گیومرت (← یاد. گیه و گیومرت).

ای امشاسپندان!
شما را ستایش و نیایش می پذیرم.

۳

نیوشایی و آمرزش را می‌ستاییم.
نیوشایی و آمرزش نیایشگر را می‌ستاییم.
رادی [و] دهشی را که در میان همکیشان است می‌ستاییم.
نماز نیک بی فریب [و] آزار را می‌ستاییم.[1]
«یسنه» (هفت هات پسین) را می‌ستاییم.
ستایشِ «یسنه» (هفت هات پسین) را می‌ستاییم.
ما می‌ستاییم هات‌ها، پَتمان‌ها، واژه‌ها و بندهای «یسنه» (هفت هات پسین) را چه خوانده، چه باژگرفته، چه سروده، چه ستوده.

۱. از آغاز بند ۱ همین کرده تا این‌جا، بار دیگر خوانده می‌شود.

کردهٔ بیست ودوم

۱

[زوت و راسپی:]

«اَشِم وُهو...»

با ایـن ستایش [و] با این درود [بـه] امشاسپندان و سوشیـانتهای اَشَوَن، از پیِ پاداشِ پسین، بـهـتریـن کُنش را هـمـی گوییم به دانـایان و نـادانان، به فرمانـروایان و فرمانبران که جهان را آبادان کنند و رامش بخشند.[1]

۲

آنچه را اَشَوَن مرد از بهترین اَشَه می‌داند، آن نااَشَوَن مرد نمی‌داند.

چنین مباد که ما از او پیروی کنیم؛ نه در اندیشه، نه در گفتار و نه در کردار. او راه خویش را در پیش گیرد؛ چنین مباد که ما هیچ گاه بدو رسیم.

«اَشِم وُهو...»[2]

۱. بخشی از این بند، از بند ٤ یس. ۳۵ گرفته شده است.

۲. تمام این دو بند، دو بار تکرار می‌شود.

کردهٔ بیست وسوم

[زوت:]

اهوره‌مزدای . . .[1]

«وَهیشْتوایشت گاهِ» اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم با پَتمان‌ها، با بندها، با زَند، با پرسشها، با پاسخها، با دوبار سرودن، با خوب خواندن ازبر خوانده، با ستایش خوب ستوده.

۱

اهوره‌مزدای بهتر را می‌ستاییم.
امشاسپندان بهتر را می‌ستاییم.
اَشَوَن مرد بهتر را می‌ستاییم.
بهترین «اَشَه» را می‌ستاییم.
بهترین پیدایش «سْتَوتَ یِسْنْیَه» را می‌ستاییم.
خواستهٔ[2] بهترین «اَشَه» را می‌ستاییم.
اَشَوَنان [و] روشنایی همه گونه آسایش‌بخش را می‌ستاییم.
بهترین راه به‌سوی بهترین‌زندگی (بهشت) را می‌ستاییم.

۲

«وَهیشْتوایشت گاه» را می‌ستاییم.

۱. = سرآغاز کر. ۱۳
۲. دارایی، ثروت.

ما می‌ستاییم هات‌ها، پَتمان‌ها، واژه‌ها و بندهای «وَهیشتوایشت گاه» را چه خوانده، چه بازگرفته، چه سروده، چه ستوده.
یِنگْهه هاتَم . . .»

کردهٔ بیست و چهارم

«اهوره مزدای . . .»[1]

«اَیرْیَـمَن» آشَـوَن، رَدِ آشَـوَنی را مـی‌ستایـیم بـا پَتمـان‌ها، بـا بندهـا، با زَنـد، با پرسشهـا، با پـاسخهـا، با دو بـار سرودن، با خوب خوانـدن ازبر خوانده، با سـتایش خوب ستوده.

«به دانش خویش . . .»[2]

«اینک آذر. . .»[3]

۱

این پاداش را می‌ستاییم.

این درستی را می‌ستاییم.

این درمان را می‌ستاییم.

این فزایندگی را می‌ستاییم.

این بالندگی را می‌ستاییم.

ایـن پـیروزی را مـی‌ستـایـیـم کـه آنچـه در میـان «آهـونَـودگـاه» [و] «اَیرْیَـمَن [ایشْیَه]»[4] آمده، گـویای اندیشـهٔ نیک، گفـتار نیـک و کردار نیک است؛ ستیـهیدن با اندیشهٔ بد، گـفـتار بد و کردار بـد را؛ جـبران اندیشهٔ نـادرسـت، گفتار نـادرسـت و کردار نادرست را.

۱. = سرآغاز کر. ۱۳

۲. = بند ۲ کر. ١٤

۳. = بندهای ۳-۱ کر. ١٦

٤. از آنچه در میان «آهونَوَدگاه» و «اَیرْیَمَن ایشْیَه» آمده، منظور سراسر پنج «گاهان»ست.

۲

بخشِ «اَیرْیَمَن ایشْیَه» را می‌ستاییم.

ما می‌ستاییم هـاتها، پَتمان‌ها، واژه‌ها و بندهای «اَیرْیَمَن ایشْیَه» را چه خوانده، چه باژگرفته، چه سروده، چه ستوده.

«یِنگْهِه هاتَم...»

۳

من نماز «اَشَه» می‌گزارم.

«اَشِم وُهو...»

دیوان را نکوهش می‌کنم.

من خَستویم که مزداپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم...[۱]

راه یکی [است و] آن راهِ اَشَه [است]؛ همهٔ دیگر [راهها] بیراهه [است].[۲]

۱. = بند ۱ یسـ . ۱۲

۲. ← یسـ . ۷۲، بند ۱۱، زیر.

سه نیایش آغازین

«اَشِم وُهو...»[۱]

اَشَه بهترین نیکی [و مایهٔ] بهروزی است. بهروزی از آنِ کسی است که درست کردار [و خواستار] بهترین اَشَه است.

«یَثَه اَهو وَیرْیو...»

همان گونه که او رَدِ برگزیده و آرمانی جهانی (اَهو)ست، رَدِ مینوی (رَتو) و بنیادگذار کردارها و اندیشه های نیک زندگانی در راه مزداست.

شهریاری از آنِ اهوره است. اهوره است که او را[۲] به نگاهبانی درویشان برگماشت.

«یِنگْهِه هاتَم...»

مزدااهوره کسانی را که در پرتو اَشَه بهترین پرستشها را بجای می‌آورند، می‌شناسد.

من نیز چنین کسانی را که بوده اند و هستند، به نام می‌ستایم و با درود [بدانان] نزدیک می‌شوم.[۳]

۱. این نیایش و دو نیایش پس از آن، از مهم‌ترین و مشهورترین نیایشهای مزداپرستان است که در بیشتر بخشهای اوستا آمده است و در غالب آیینهای دینی خوانده می‌شود. نیایش دوم را در اوستا «آهوَنَ ویرْیَه...» و در پهلوی «آهونَوَر» و «هُونُوَر» نیز خوانده اند.

۲. زرتشت را.

۳. = گاه. یسـ . ۵۱، بند ۲۲

نیرنگِ کُشتی بستن

[پازند]

ای هرمزد خدای!

اهریمن ناتوان و دور رانده و زده و شکسته باد![1]

اهریمن، دیو، دُروج، جادو، دُروَند، کَوی، کَرَپ، ستمگر، گناهکار، آشموغ، دشمن و پری، زده و شکسته باد!

شهریارِ بد ناتوان باد!

دشمن ستوه باد!

دشمن ناتوان باد!

ای هُرمَزد خدای!

من از همهٔ گناهان پشیمانم و پَتِت [می‌کنم.]

من از هرگونه اندیشهٔ بد، گفتار بد و کردار بد که در جهان اندیشیده و گفته و کرده‌ام یا از من سرزده یا در [ژرفایِ] نهاد من بوده است، پشیمانم.

من از آن گناهانی که در منش و گویش و کُنش، با تن یا روان خویش کرده‌ام ــ چه جهانی و چه مینُوی ــ اندوهگین و پشیمانم.

من از این سه: اندیشهٔ بد، گفتار بد و کردار بد، پشیمانم و پَتِت می‌کنم.

۱. «نیرنگ» نیایشهای کوتاه دینی را گویند. «نیرنگ کُشتی بستن»، نیایشِ ویژهٔ بستنِ کُشتی و پوشاندن سُدره برتن نوجوان زرتشتی است و آنچه در این بخش می‌آید، **نیایشی است** که موبد برگذار کنندهٔ آیین می‌خواند و نوجوان با او همخوانی می‌کند. (دربارهٔ نیرنگ ← یاد.)

[اوستا]

خشنودی اهوره‌مزدا و شکستن اهریمن را، آنچه با خواست اهوره سازگارتر است، آشکار شود.

من نماز «اَشَه» می‌گزارم:

«اَشِمْ وُهو... یَثَه اَهو...»

«اَشِمْ وُهو...»

ای مزدا!

به یاری من بیا.

من مزداپرستم.

من خَستویم که مزداپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.

من اندیشهٔ نیک اندیشیده را باور دارم.

من گفتار نیک گفته را باور دارم.

من کردار نیک ورزیده را باور دارم.

من دینِ مزداپرستی را باور دارم که جنگ را براندازد و رزم‌افزار را به کنار بگذارد و خویشاوند پیوندی را فرمان دهد؛ [دینِ] پاکی که در میان همهٔ [دینهای] کنونی و آینده، بزرگترین و بهترین و زیباترین [دین] است: [دینِ] اهورایی زرتشتی.

همهٔ چیزهای نیک را سزاوار اهوره‌مزدا می‌دانم.

چنین است باور و خَستویی به دینِ مزداپرستی.

«اَشِمْ وُهو...»

سروش باژ

[پازند]

به نام یزدان هُرمزد خدای افزونی، بزرگی و فرّ بیفزایاد!

سروشِ پارسایِ دلیرِ «تن-مَنثْرَه»یِ سخت رزم‌افزارْ [آن] رزم‌افزارْ سالارِ آفریدگانِ هُرمَزد، به‌یاری برساد.

از همهٔ گناهان پشیمانم و پتِت [می‌کنم.]...[1]

[اوستا]

«یَثَه اَهو وَیریو...»

«اَشِمْ وُهو...»

۱

منْ خَستویم که مزداپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.

«اُشَهینگاه» اَشَوَن، رَدِ اَشَونی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

«بِرِجْیَه» و «نمانْیَه»یِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَونی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

سروشِ پارسایِ دلیرِ «تن-مَنثْرَه»یِ سخت رزم‌افزارِ اهورایی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

[راسپی:]

«یَثَه اَهو وَیریو...» که زَوت مرا بگوید.

[زَوت:]

۱. = جملهٔ همانند آن در نیر.

«آثارَتوش آشات چیت هَچا ...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

۲

سروشِ پارسایِ بُرزمَندِ پیروز گیتی افزای آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را می‌ستاییم.

«آهونَ وَیرْیَه ...» نگاهدارِ تن است.

«یَثَه آهو وَیرْیو...»

«ای مزدا!

بدان هنگام که دُروَند آزردن مرا کمر می بندد، جز آذر و منشِ [نیکِ] تو ــ که آشَه از کردارشان کارآمد می‌شود ــ چه کس مرا پناه خواهد بخشید؟

ای اهوره!

«دینِ» مرا از این فرمان بیاگاهان.»[1]

«ای اهوره!

... کیست آن پیروزمندی که در پرتو آموزشهای تو، هستان را پناه می بخشد؟»

«ای مزدا!

مرا آشکارا از برگماشتنِ آن رَدِ درمان‌بخش زندگی بیاگاهان و [بگذار] سروش و منشِ نیک بدو و به هر کس که تو خوذْ او را خواستاری، روی آورند.»[2]

۳

ای مزدا! ای سپندارمذ!

ما را از کین‌توزی دشمنان نگاه‌دارید.

ای دروجِ دیوخوی! نابودشو...[3]

نماز و پارسایی و کوشش.

«آشِم وُهو... یَثَه آهو وَیرْیو...»

۱. = گاه. یس . ٤٦، بند ٧

۲. = گاه. یس . ٤٤، بند ١٦

۳. وند. فر. ٨، بند ٢١

٤

ستایش و نیایش و نیرو و توان آرزومندم سروشِ پارسای دلیرِ «تن-مَنثْره»یِ سخت رزم‌افزار اهورایی را.

«اَشِم وُهو...»

۵

.... ۱

بشود که چنان پیش آید؛ چنان که من آرزومندم.[۲]

«اَشِم وُهو...»

هزار درمان [برساد]...[۳]

«اَشِم وُهو...»

ای مزدا!

به یاری من بیا.

«اَمَ»یِ نیک آفریدهٔ بُرزمَند را می‌ستاییم.

بهرام اهوره‌آفریده و اوپَرَتات پیروز و رامِ بخشندهٔ چراگاه خوب و اَندَروای زَبَردست، دیدبان دیگر آفریدگان را می‌ستاییم.

آنچه را از تو — ای اَندَروای اَشَوَن! — از سپندمینوست می‌ستاییم.

ثْواش جاودانه و زَروان بی‌کَرانه و زمانهٔ جاودانی را می‌ستاییم.

«اَشِم وُهو...»

[پازند]

[برایِ] مُزدِ کِرفِه[۴]، گناه را رها می‌کنم.

۱. یس. ٦٨، بند ۱۱ و یس. ۷۲، بند ۹

۲. این جمله که در بسیاری از جاهای اوستا پس از نیایشها آمده، همانند است با «آمین» عبری که در دینهایِ یهودی، مسیحی و اسلام پس از دعاها می‌گویند. در پازند و فارسی به‌جای این جمله، «ایدون‌باد» هم آمده است.

۳. = یس. ٦٨، بند ۱۵ و یس. ۷۲، بند ۹ و هرمزد.، بند ۲۷

٤. کِرفِه: کارِ نیک، ثواب.

دوستی را به پاکی روان.

مُزدِ کِرفِهٔ همهٔ نیکان هفت کشور زمین، به پهنای زمین و درازای رود و بُلندایِ خورشید بی کاستی برساد!

پاک باش و دیرزی.

بشود که چنان پیش آید؛ چنان که من آرزومندم.

«اَشِم وُهو...»

هوشبام

۱

برتست که این پیروزمندترین و چاره‌بخش‌ترین باژ را از بر بخوانی.
برتست که «آهونَ وَیرْیه...» را پنج بار بسرایی...[1]

۲

درود بر تو ای هوشبام!
.... ۲
شکسته باد اهریمن زشت‌منش!
بر او صد هزار نفرین باد!

۳

.... ۳
«یَثَه آهو وَیرْیو...»

٤

.... ۴

۱. = وند. فر. ۱۱، بند ۳
۲. = یس. ۲۷، بند ۱
۳. = یس. ۲۷، بند ۲
٤. = یس. ۵۲، بندهای ٤-۱ و دو سطر آغاز بند ٦ یس. ٤۵ و بندهای ۷-۵ یس. ۸

۵

.... [5]

«آشِم وُهو...» (سه بار)

.... [6]

۵. = یس . ۶۸، بندهای ۱۸-۱۶

۶. = بند ۵ باژ.

پنج نیایش

۱. خورشید نیایش

[پازند]

به نام یزدان [می]ستایم و به یاری [می]خوانم دادار هُرمَزدِ رایومند فَرّه‌مند از همه چیز آگاه، کردگار جهان، خداوندانْ خداوند، شهریارانْ شهریار، آفریدگار و نگاهدار آفریدگان، روزی‌دهندهٔ توانای نیرومند ازلی، بخشایندهٔ بخشایشگرِ مهربان، پروردگار توانا و دانا و پاک، شهریارِ دادگر نیستی ناپذیر را.

هُرمَزد خدای، بزرگی و فرّ بیفزایاد!

خورشید جاودانهٔ رایومندِ تیز اسب به یاری برساد!

از همهٔ گناهان پشیمانم و پَتِت [می‌کنم.]...[1]

۱

[اوستا]

ای اهوره‌مزدا!

ترا سه بار[2] نماز [می‌گزارم].

ای امشاسپندان!

پیش از آفریدگان دیگر، همهٔ شما را که با خورشید همکامید،[3] نماز

۱. = جملهٔ همانند آن در نیر.

۲. نریوسنگ در ترجمهٔ سنسکریت اوستا، مقصود از این سه بار را، نماز با اندیشه و گفتار و کردار نیک دانسته است.

۳. ← گاه. یس. ۲۸، بند ۸، زیر.

[می‌گزارم].

بشود که این نماز به اهوره‌مزدا برسد!

بشود که این نماز به امشاسپندان [برسد]!

بشود که این نماز به فَرَوَشی های اَشَوَنان [برسد]!

بشود که این نماز به اَندَروای جاودانی [برسد]!

۲

خشنودی اهوره‌مزدا و شکست اهریمن را، آنچه با خواست اهوره سازگارتر است، آشکار شود.

من نماز «اَشَه» می‌گزارم.

«اَشِم وُهو... یَتَه اَهو وَیریو...»

«اَشِم وُهو...»

۴ــ۳

....۱

۵

درود بر اهوره‌مزدا!

درود بر امشاسپندان!

درود برمهر فراخ چراگاه!

درود بر خورشید تیز اسب، چشم اهوره‌مزدا!

درود بر گِوش!

درود بر گیومرت!

درود بر فَرَوَشیِ زرتشت سپیتمان!

درود بر سراسر آفرینش اَشَه که بود و هست و خواهد بود!

[هاونگاه]

به دستیاری بهمن و شهریور و اردیبهشت، ما را رستگاری بیفزای.

۱. یسـ . ۱۱، بندهای ۱۸-۱۷

«اَشِم وُهو...»

[ر پیثوینگاه]

.... [۱]

«اَشِم وُهو...»

[ازیرینگاه]

ای مزدا...[۲]

«اَشِم وُهو...» (سه بار)

۶

خورشید جاودانهٔ رایومند تیزاسب را می‌ستاییم.

.... [۳]

۷

مهر شهریار همهٔ سرزمینها را می‌ستاییم که اهوره‌مزدا او را فرّه‌مندترینِ ایزدانِ مینُوی بیافرید.

بشود که آن بزرگواران ــ مهر و اهوره‌مزدا ــ هر دو به یاری ما آیند.

خورشید جاودانهٔ رایومند تیزاسب را می‌ستاییم.

۸

تشتر تیزبین را می‌ستاییم.

تشتر را می‌ستاییم

تیشتریَئینی را می‌ستاییم.

تشتر رایومند فرّه‌مند را می‌ستاییم.

وَنَند ستارهٔ مزداآفریده را می‌ستاییم.

تشتر ستارهٔ رایومند فرّه‌مند را می‌ستاییم.

۱. = یسـ . ۳۶، بند ۶

۲. = گاه. یسـ . ۴۳، بند ۶

۳. = مهر. بند ۷

ثْواش جاودانه را می‌ستاییم.
زَروان بی کرانه را می‌ستاییم.
زَروان جاودانه را می‌ستاییم.
بادِ اَشَوَن نیک کُنش را می‌ستاییم.
چیستا، راست‌ترین دانش مزداآفریدهٔ اَشَوَن را می‌ستاییم.
دینِ نیکِ مزداپرستی را می‌ستاییم.
راهی را که به رستگاری رساند، می‌ستاییم.
دریاچهٔ «زَرِنومَنت» را می‌ستاییم.
کوه ساوکَنت مزداآفریده را می‌ستاییم.

۹

هریک از ایزدان اَشَوَنِ مینُوی را می‌ستاییم.
هریک از ایزدان اَشَوَن جهانی را می‌ستاییم.
روان خود را می‌ستاییم.
فَرَوَشی خود را می‌ستاییم.

ای مزدا!

به یاری من بیا.
فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم.
خورشید جاودانهٔ رایومند تیزاسب را می‌ستاییم.
«اَشِم وُهو...»

۱۰

من خَستویم که مزداپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.

[هاونگاه]

هاونیِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.
ساوَنگهی و ویسْیَه‌یِ اَشَوَن، ردانِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

[رپیثوینگاه]

رَ پیثوین آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.
فْرادَت فْشو و زَنتوم آشَوَن، رَدانِ آشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.
[ازیرینگاه]
اُزَیرین آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.
فْرادَت ویر و دَخیوم آشَوَن، رَدانِ آشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.
خورشید جاودانهٔ رایومند تیزاسب و نیایش و خشنودی و آفرین.
[راسپی:]
«یَثَه اهو وَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.
[زَوت:]
«اَثارَتوش آشات چیت هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

۱۶ ــ ۱۱

....[1]

۱۷

[پازند]
ای هُرمَزد خدایِ افزونی بخش مردمان (همهٔ گونه های مردمان و نیکان)!
بشود که دین مزداپرستی مرا آگاهی و استواری بخشد!
ایدون باد!
[اوستا]
«یَثَه اَهو وَیرْیو...»
ستایش و نیایش و نیرو و زور خواستارم خورشید جاودانهٔ رایومند تیزاسب را.

۱۸

«اَشِم وُهو...»
«کسی که آبهای اهورایی را با بهترین زَور، با زیباترین زَور ــ زَوری که آشَوَنی آنرا پالوده باشد ــ بستاید، فروغ و فَرّازِ آنِ اوست؛ تندرستی و پایداری تن از آنِ

۱. = خور، بندهای ۷-۱

اوست؛ خواستهٔ بسیار آسایش‌بخش از آنِ اوست؛ فرزندان کارآمد و زندگی دیر پای از آنِ اوست؛ بهترین هستیِ اَشَوَنان و روشناییِ بخشندهٔ همه گونه آسایش از آنِ اوست.»[1]

«اَشِم وُهو...»

هزار درمان [برساد!]

ده هزار درمان [برساد!]

ای مزدا!

به یاری من بیا.

[پازند]

[برای مزدِ کِرفه...[2]

«اَشِم وُهو...»

روز... ماه... گاه...[3]

۱۹

درود بر آفریدگار همهٔ آفریدگان جهان!

[اوستا]

خشنودی اهوره‌مزدا و شکست اهریمن را، آنچه با خواست اهوره سازگارتر است، آشکار شود.

من نماز «اَشَه» می‌گزارم: «اَشِم وُهو...»

[پازند]

۱. سنج. یس. ۶۸، بند ۱۱-۱۰

۲. = بخش پازند پایان باژ.

۳. در این جا نام روز و ماه و هنگامی از روز را که نیایش در آن برگذار می‌شود، برزبان می‌آورند.

بزرگی و فرّ بیفزایاد! خورشید جاودانهٔ رایومندِ تیزاسبِ دلیرِ پیروز را زورمندی و پیروزی باد!
دینِ نیک مزداپرستان را در همهٔ هفت کشور زمین، آگاهی و روایی و آفرین باد!
ایدون باد!
من باید به سرای دیگر (جهان پسین) بروم.
«اَشِم وُهو...»
آفریدگار جهان، دینِ مزداپرستی، دادِ زرتشتی.

[اوستا]

ای اَردویسور اَناهیتایِ اَشَوَن! ای سودمندترین اَشَوَن!
درود بر تو!
درود بر گیاه اَشَوَنِ مزدا آفریده!
«اَشِم وُهو...»
خورشید جاودانهٔ رایومندِ تیزاسب را می‌ستاییم.
«اَشِم وُهو...»

[پازند]

خورشید جاودانهٔ رایومندِ تیزاسب، بزرگی و فرّ بیفزایاد!
بشود که به‌یاری ما برسد!
«اَشِم وُهو...»

۲. مهر نیایش

[پازند]

به نام یزدان، هُرمَزد خدای افزونی، بزرگی و فرّ بیفزایاد!

مهر فراخ چراگاه، آن داورِ راست، به یاری برساد!

از همهٔ گناهان پشیمانم و پِتِت [می‌کنم]...[1]

[اوستا] ۹ ــ ۱

....[2]

۱۰

هاونیِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

ساونگهی و ویسیه‌یِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

مهر فراخ چراگاه، [آن] هزار گوشِ ده‌هزار چشم، [آن] ایزد نامبردار و رام‌بخشندهٔ چراگاه خوب را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

[راسپی:]

«یَثَه‌اَهو وَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.

[زَوت:]

۱. = جملهٔ همانند آن در نیر.

۲. = بندهای ۹ـ۱ نیا.

«آثارَتوش آشات چیت هَچا...» که پارسا مَردِ دانا بگوید.

۱۲ــ۱۱

....[1]

۱۵ــ۱۳

....[2]

«یِنگْهِه هاتَم...»[3]

[پازند] ۱۶

ای هُرمَزد خدای...[4]

«یَثَه اَهو وَیرْیو...»

ستایش و نیایش و نیرو و زور خواستارم مهر فراخ چراگاه، [آن] هزار گوشِ ده‌هزار چشم، [آن] ایزد نامبردار و رام بخشندهٔ چراگاه خوب را.

۱۷

....[5]

۱. = بندهای ۱۴۵-۱۴۴ مهر.

۲. = بندهای ٦-٤ مهر.

۳. دنبالهٔ جمله = با بند ۱٦ نیا.

٤. = جمله‌های همانند دربندهای ۱۷-۱۱ نیا.

۵. بندهای ۱۹-۱۸ نیا. با تبدیل خورشید به مهر.

۳. ماه نیایش

[پازند]

به نام هُرمَزد خدای افزونی، بزرگی و فرّ بیفزایاد!
ماهِ رهاننده به یاری برساد!
از همهٔ گناهان پشیمانم و پَتِت [می‌کنم.]...[۱]

[اوستا] ۱

درود بر...[۲]

۲

خشنودی اهوره‌مزدا...[۳]
من خَستویم...[۴]
ماه دربر دارندهٔ تخمهٔ گاو، گاوِ یگانه آفریده و چار پایان گوناگون را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۱. = جملهٔ مانند آن در نیر.
۲. = بند ۱ ماه.
۳. = بند ۲ نیا.
٤. دنباله برابر است با جملهٔ همانند آن در بند ۱۰ نیا.

[راسپی:]

«یَثَه آهو وَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.

[زَوت:]

«اَثارَتوش اَشات چیت هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

۹ـ ۳

.... [۱]

۱۰

زور و پیروزی دهید.

گله و رمه را افزونی کنید.

فرزندانِ دلیر را افزونی بخشید؛ [از آن دلیرانِ] پایدارِ انجمنیِ پیروزِ شکست‌ناپذیر که هَمِستاران را به یک زخم از پای درآورند؛ که دشمنان را به یک زخم شکست دهند و رنج و ناکامی رسانند و پیمان‌شناسان را آشکارا [شادکامی و] رامش بخشند.

۱۱

ای ایزدان فَرّه‌مند! ای ایزدان همه گونه درمان بخش!

شما که فراخوانندهٔ خویش را یاری می‌رسانید، بزرگواریتان پایدار باد!

ای آبها!

فرّ خویش را بدان کس که ستایشگر شماست، نشان دهید.

۱۲

«اَشِم وُهو...»

.... [۲]

۱. = بندهای ۷-۱ ماه.

۲. = بندهای ۱۹-۱۸ نیا.، جز آن که به جای خورشید، «ماه دربر دارندهٔ تخمهٔ گاو» می‌آید.

۴. اردویسوربانونیایش
(آبان نیایش)[1]

[پازند]

به نام هُرمَزد خدایِ افزونی، بزرگی و فرّ بیفزایاد!
اَرِدْویسور بانو به یاری برساد!
اَز همهٔ گناهان پشیمانم و پِتِت [می‌کنم.] ...[2]

[اوستا] ۱ — ۷

.... [3]

آبهایِ نیک مزدا آفریده، آبهای اردویسور اناهیتای اَشَوَن، همهٔ آبهای مزدا آفریده و گیاهان مزدا آفریده را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

.... [4]

۸

اینک من «سْتَوتَ یِسْنیَه ...» را می‌سرایم؛ «یَثَه آهو وَیرْیو...» را می‌سرایم؛ «آشِم وُهو...» را می‌سرایم و با این گفتار «گاهان»، آبهای نیک را از آلایش

۱. این نیایش را «آب زَور نیایش» نیز خوانده‌اند.
۲. = جملهٔ مانند آن در نیر.
۳. = بندهای ۲ و ۱۰ نیا.
۴. = بندهای ۶-۱ آب.

می پالایم:
«مزدی که زرتشت به مَگونان نوید داده،[در آمدن به] گَرزْمان است؛ آن‌جا که از آغاز سرای مزدا اهوره بوده است...»[1]

۹

فروغ و فرِّ اردویسور بانو را با نماز[ی به بانگِ] بلند می‌ستایم.
من او را با نیایشی خوب می‌ستایم.
بشود که تو [ای اردویسور اناهیتای اَشَوَن]، اینچنین از پی بانگ دادخواهی ما فرا رسی!
بشود که تو [ای اردویسور اناهیتای اَشَوَن]، اینچنین بهتر ستوده شوی!
اردویسور اناهیتای اَشَوَن را با [آب] زَور [می‌ستاییم].
اردویسور اناهیتای، اَشَوَن رَدِ اَشَوَنی را با هَوم آمیخته به شیر، با بَرَسم، با زبان خِرَد و «مَنْثَره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زَور و سخن رسا می‌ستایم.
«ینگهه هاتم...»

[پازند] **۱۰**

... ای هرمزد خدایِ...[2]

[اوستا]

«یَثَه اَهو وَیرْیو...»
ستایش و نیایشُ و نیرو و زور خواستارم آبهای نیک مزدا آفریده، آبهای اردویسور اناهیتای اَشَوَن و همهٔ آبها و همهٔ گیاهان مزدا آفریده را.

۱. این جمله از بند ۱۵ یس. ۵۱ برگرفته شده است.
۲. = جملهٔ همانند آن در بندهای ۱۷-۱۱ نیا.

«اَشِم وُهو...»

.... ۱

۱۱

.... ۲

۱. = بند ۱۸ نیا.

۲. = بند ۱۹ نیا. جز آن که به‌جای خورشید، «اردویسور اناهیتای آشَوَن» می‌آید.

۵. آتش بهرام نیایش

[پازند]

به نام هُرمزد خدای افزونی بزرگی و فرّ بیفزایاد!

آتش بهرام، آذر فَرَنْبَغ به یاری برساد!

از همهٔ گناهان پشیمانم و پَتِت [می‌کنم]...[1]

[اوستا] ۳ــ۱

....[2]

٤

به خشنودی اهوره‌مزدا، ترا ای آذرِ مزدا اهوره، ای مِهترین ایزدِ خوب کُنش نماز می‌گزارم.

«اَشِم وُهو...»

من خَستویم که...[3]

درود بر آذرِ اهوره‌مزدا!

ترا ای آذرِ اهوره‌مزدا درود!

۵

ای آذرِ اهوره‌مزدا!

۱. = جملهٔ همانند آن در نیر.

۲. = بندهای ١٤-١٢ یـ . ۳۳

۳. = جملهٔ همانند آن در بند ۱۰ نیا.

فَرّ و پاداش مزدا آفریده، فَرِّ ایرانی مزدا آفریده، فَرّ کیانی مزدا آفریده، آذرِ اهوره‌مزدا، کیخسرو، دریاچهٔ خسرو، کوه اَسنَوَنت مزدا آفریده، دریاچهٔ چیچست مزدا آفریده، فَرّ کیانی مزدا آفریده...

۶

... ای آذرِ اهوره‌مزدا! کوه ریوند مزدا آفریده، فرّ کیانی مزدا آفریده، آذرِ اهوره‌مزدا، ای آذر اَشَوَنِ ارتشتاران! ای ایزد فَرّه‌مند! ای ایزد درمان‌بخش! ای آذرِ اهوره‌مزدا با همهٔ آتشها! ای ایزد نریوسنگ، آذرِ نافهٔ شهریاری! شما را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

[راسپی:]

«یَثَه اَهو وَیریو...» که زَوت مرا بگوید.

[زَوت:]

«اَثارَتوش آشات چیت هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

۱۶ ــ ۷

.... [1]

[پازند] ۱۷

ای هُرمَزد خدایِ...[2]

[اوستا]

«یَثَه اَهو وَیریو...»

ستایش و نیایش و نیرو و زور خواستارم آذرِ اهوره‌مزدا را!

۱. = بندهای ۱۰-۱ یس. ۶۲

۲. = جملهٔ همانند آن در بندهای ۱۷-۱۱ نیا.

ترا درود ای آذرِ اهوره‌مزدا!

.... [1]

«اَشِم وُهو...»

۱۸

.... [2]

۱۹

.... [3]

۲۰

درود بر آفریدگار همهٔ آفریدگانِ جهان!

خشنودیِ اهوره‌مزدا و شکست اهریمن را آنچه با خواست اهوره سازگارتر است، آشکار شود.

ای آذرِ اهوره‌مزدا! ای مِهترین ایزدِ خوب کُنش!

ترا نماز می‌گزارم.

«اَشِم وُهو...»

[پازند]

آتش بهرام، آذران شهریار پیروز: آذر گُشنسپ، آذر فَرن بَغ، آذر بُرزین مهر و دیگر آذران را که به دادگاه نشانده شده‌اند، بزرگی و فَرّ بیفزایاد!

آتش مینُویِ دلیر و پیروز «کَرکوی» را بزرگی و فَرّ بیفزایاد!

[اوستا]

۱. = بندهای ۶-۵ همین نیایش.

۲. = بند ۴ یس. ۳۴

۳. = بند ۱۸ نیا.

«اَشِم وُهو...»

به خشنودی اهوره‌مزدا، ترا ای آذرِ مزدا اهوره، ای مِهترین ایزدِ خوب کُنش، نماز می‌گزارم.

«اَشِم وُهو...»

پنج گاه

۱. هاونگاه

۱

خشنودی اهوره‌مزدا را: «اَشِم وُهو...»
من خَستویم که مزداپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.
هاونگاه اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
ساونگهی و ویسیه‌یِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۲

مهر فراخ چراگاه، [آن] هزار گوشِ ده‌هزار چشم، [آن] ایزد نامبردار و رام بخشندهٔ چراگاه خوب را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
[راسپی:]
«یَتَه‌اَهو وَیریو» که زَوت مرا بگوید.
[زَوت:]
«اَثارَتوش اَشات چیت هچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

۴ــ۳

....[1]

۵

هاونیِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.

۱. = بندهای ۳-۲ بــ . ۷۱

خرداد اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
امرداد اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
پرسشِ اَشَوَنِ پرسیده از اهوره، آن رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
کیشِ اَشَوَنِ اهورایی، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
هفت هاتِ توانای اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.

۶

ساونگهی و ویسیه‌یِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
اَیریَمَن ایشْیَه‌یِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم؛ نیرومندِ پیروزی که فرونشاندن آزار و ستیزه را برانگیخته شده است؛ که ستیهندگان را شکست دهد وستیهندگی را براندازد؛ که ــ بجز «مَنْثْرَه»یِ وَرجاوَند: پنج «گاهان» ــ نخستین و میانین و پسین سخنِ برزبان راندنی است.

۷

مهر فراخ چراگاه را می‌ستاییم.
رام بخشندهٔ چراگاه خوب را می‌ستاییم؛ ستایش و نیایشِ ویسیه‌یِ رَد را.
ویسیه‌یِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.

۸

مهر فراخ چراگاه، [آن] هزار گوشِ ده‌هزار چشم، [آن] ایزدِ نامبردار را می‌ستاییم.
رام بخشندهٔ چراگاه خوب را می‌ستاییم.

۹

ای آذرِ اهوره‌مزدا! ای اَشَوَن! ای رَدِ اَشَوَنی!
ترا می‌ستاییم.
زَور و کُشتیِ بَرسَمِ پاک به آیینِ اَشَه گسترده، رَدانِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
اَپام نَپات را می‌ستاییم.
نَریوسنگ را می‌ستاییم.

ایزد داموِیش اوپَمَنِ دلیر را می‌ستاییم.
روانهای درگذشتگان را می‌ستاییم.
فَرَوَشی آشَوَنان را می‌ستاییم.
رَدِ بزرگوار، اهوره‌مزدا را می‌ستاییم که در آشَوَنی برترین است؛ که در آشَوَنی سرآمد است.
همهٔ گفتارهای زرتشتی را می‌ستاییم.
همهٔ کردارهای نیکِ ورزیده را می‌ستاییم.
همهٔ کردارهای نیکی را که ورزیده خواهد شد، می‌ستاییم.
«یِنگْهِه هاتَم...»

۱۰

«یَتَه اَهو وَیرْیو...»
ستایش و نیایش و نیرو و زور خواستارم مهر فراخ چراگاه، [آن] هزار گوشِ ده‌هزار چشم، [آن] ایزدِ نامبردار و رام بخشندهٔ چراگاه خوب را.
«اَشِم وُهو...»
.... [1]

۱. = بند ۱۸ نیا.

۲. رپیثوینگاه

۱

خشنودی اهوره‌مزدا را: «اَشِم وُهو...»
من خَستویم که مزداپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.
رپیثوین اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
فرادت فشو و زنتومِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۲

اردیبهشت و آذرِ اهوره‌مزدا را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
[راسپی:]
«یَثَه اَهو وَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.
[زَوت:]
«اَثارَتوش اَشات چیت هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

۳ ــ ٤

.... [۱]

۵

رپیثوین اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
اَهونَوَدگاهِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
اُشتَوَدگاهِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.

۱. = بندهای ۳-۲ یس. ۷۱

سِپَنتْمَد گاهِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
وُهوخشْتَر گاهِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
وَهیشتو ایشْتْ گاهِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.

۶

فرادت فشو و زنتوم اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
فْشُوشو مَنْثَره را می‌ستاییم.
گفتار راست گفته، گفتار راست گفتهٔ براندازندهٔ دیوان را می‌ستاییم.
آبها و زمینها و گیاهان را می‌ستاییم.
ایزدانِ اَشَوَنِ مینُوی، بهترین بخشایندگان را می‌ستاییم.
امشاسپندان اَشَوَن را می‌ستاییم.

۷

فَرَوَشی هایِ نیکِ پاکِ توانایِ اَشَوَنان را می‌ستاییم.
سرآمدان بهترین اَشَه را می‌ستاییم که در گفتار و کردار و پیمان [شناسی] و خویشکاری و گسترش دینِ مزداپرستی، مِهترند.

۸

آن سرای و انجمنی را که امشاسپندان برفراز آسمان، به ستایش و نیایش زنتومِ رَد، زنتومِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی، بدان درآیند، می‌ستاییم.

۹

اردیبهشت و آذرِ اهوره‌مزدا را می‌ستاییم.

۱۰ ـ ۱۱

....[1]

۱۲

«یَثَه اَهو وَیرْیو...»

۱. = بند ۹ ها.

ستایش و نیایش و نیرو و زور خواستارم اردیبهشت و آذرِ اهوره‌مزدا را.
«اَشِم وُهو...»

....[1]

۱. = بند ۱۸ نیا.

۳. ازیرینگاه

۱

خشنودی اهوره‌مزدا را: «اَشِم وُهو...»
من خَستویم که مزداپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.
فرادت ویر و دخیوم آشَوَن، رَدانِ آشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۲

رَدِ بزرگ «نَپات اَپام» و آبِ مزدا آفریده را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
[راسپی:]
«یَثَه اَهو وَیریو...» که زَوت مرا بگوید.
[زَوت:]
«اَثارَتوش آشات چیت هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

۳ ــ ٤

اهوره‌مزدای آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را می‌ستاییم...[۱]

۵

اُزَیَرین آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را می‌ستاییم.
زَوتِ آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را می‌ستاییم.
هاونن آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را می‌ستاییم.
آتروخش آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را می‌ستاییم.

۱. = بندهای ۳-۲ یس. ۷۱

فربرتر اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
آبرت اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
آسنتر اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
راسپی اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
سروشاورز اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم

۶

فرادت ویر و دخیوم اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
ستاره و ماه و خورشید و فروغهای آسمانی را می‌ستاییم.
انیران را می‌ستاییم.
کامروایی جاودانهٔ [اَشَوَن] را می‌ستاییم که رنجِ دُروَند است.

۷

اَشَوَنِ خویشکار، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
کیش واپسین[1] را می‌ستاییم.
آفرینش اَشَوَنِ اهورایی را که خویشکاری ورزد، روز و شب با زَورِ درخور پیشکش می‌ستاییم.
ستایش و نیایش دخیومِ رَد را.
دخیوم اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.

۸

رَدِ بزرگوار، شهریار شیدور، اپام نپات تیزاسب را می‌ستاییم.
آب اَشَوَنِ مزدا آفریده را می‌ستاییم.

۱۰ ـ ۹

....[2]

۱. مفهومِ کیش واپسین، چندان روشن نیست. احتمال دارد که اشاره‌ای به روزگار پدیدار شدن سوشیانتها و نوزایی کیش مزداپرستی باشد.
۲. = بند ۹ ها.

۱۱

«یَتَه اَهو وَیریو...»

ستایش و نیایش و نیرو و زور خواستارم رَدِ بزرگوار، اپام نپات و آب مزدا آفریده را.

«اَشِم وُهو...»

.... [۱]

۱. = بند ۱۸ نیا.

٤. اویسروثریمگاه

۱

خشنودیِ اهوره‌مزدا را: «اَشِم وُهو...»

من خَستویم که مزداپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.

اویسروثریم آیبی گَیَه[1]یِ اَشَوَن، رَدِ اَشَونی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

فرادت‌ویسپم هوجیایتی[2] و زرتشتوم اَشَوَن، رَدانِ اَشَونی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۲

فَرَوَشی هایِ اَشَوَنان و زنان و گروه فرزندانشان و «اَمَ»یِ نیک آفریدهٔ بُرزمَند و بهرام اهوره‌آفریده و اوپَرَتاتِ پیروز را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

[راسپی:]

«یَثَه اَهو وَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.

[زَوت:]

«اَثارَتوش اَشات چیت هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

۱. «ایبی گَیه» را برخی از پژوهشگران، صفتی برای «اویسروثریم» و پاره‌ای مترادف آن دانسته‌اند و در هر حال، بر سرِ معنی آن اختلاف است. ← یاد.

۲. صفتی است برای «فرادت‌ویسپم» یعنی «بخشندهٔ زندگی خوب».

۴ ـ ۳

.... [۱]

۵

اویسروثریم اَشَوَن، رَدِ اَشَونی را می‌ستاییم.
اَیبی گیَه‌ی اَشَوَن، رَدِ اَشَونی را می‌ستاییم.
ای آذرِ اهوره‌مزدا! ای اَشَوَن! ای رَدِ اَشَونی! ترا می‌ستاییم.
هاون سنگین، رَدِ اَشَونی را می‌ستاییم.
هاون آهنین، رَدِ اَشَونی را می‌ستاییم.
این زَور و کُشتیِ بَرسَمِ اَشَوَنِ به آیینِ اَشَه گسترده، رَدانِ اَشَونی را می‌ستاییم.
آب و گیاه را می‌ستاییم.
روان دلیران اَشَوَن، رَدانِ اَشَونی را می‌ستاییم.

۶

فرادت ویسپم هوجیایتی اَشَوَن، رَدِ اَشَونی را می‌ستاییم.
زرتشت اَشَوَن، رَدِ اَشَونی را می‌ستاییم.
گوشورون اَشَوَن، رَدِ اَشَونی را می‌ستاییم.
زرتشتوم اَشَوَن، رَدِ اَشَونی را می‌ستاییم.
زرتشت اَشَوَن، رَدِ اَشَونی را می‌ستاییم.

۷

آتربانِ اَشَوَن، رَدِ اَشَونی را می‌ستاییم.
ارتشتار اَشَوَن، رَدِ اَشَونی را می‌ستاییم.
برزیگرِ ستور پرورِ اَشَوَن، رَدِ اَشَونی را می‌ستاییم.
خانه خدای اَشَوَن، رَدِ اَشَونیِ خانواده را می‌ستاییم.
دهخدای اَشَوَن، رَدِ اَشَونیِ روستا را می‌ستاییم.

۱. = بندهای ۳-۲ یس. ۷۱

شهربانِ اَشَوَنِ رَدِ اَشَوَنیِ شهر را می‌ستاییم
شهریارِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنیِ کشور را می‌ستاییم.

۸

جوان نیک‌اندیش، نیک گفتار، نیک کردار و اَشَوَنِ پاک، رَدِ پاکی را می‌ستاییم.
جوان سخن‌گوی اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
اَشَوَنِ پیوندگزین با خویشاوندان، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
[آتُربانِ] اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را که در درون کشور است، می‌ستاییم.
[آتُربانِ] فرخندهٔ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را که [بیرون از کشور] در گردش است، می‌ستاییم.
کدبانویِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنیِ خانواده را می‌ستاییم.

۹

اَشَوَن بانویِ بسیار نیک‌اندیش، بسیار نیک گفتار، بسیار نیک رفتار و نیک آموخته و فرمانبردار شوی را می‌ستاییم.
ای اهوره‌مزدا!
اَشَوَنی همچون سپندارمذ و زن و مرد اَشَوَنی را که از آنِ تواَند می‌ستاییم؛ آنان که بسیار نیک اندیشند، بسیار نیک گفتارند، بسیار نیک کردارند؛ آنان که از «خَستویی» آگاه و با «کَیَذ» بیگانه‌اند؛ آنان که «با کُنشِ خویش، جهان را به سوی اَشَه پیش می‌برند.»[1]
ستایش و نیایش زرتشتوم رَد را!
زرتشتوم اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.

۱۰

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم.
زنان و گروه فرزندانشان را می‌ستاییم.

۱. گاه. یسـ. ۴۳، بند ۶

یابریه هوشیتی را می‌ستاییم
اَمَ‌یِ نیک آفریدهٔ بُرزمَند را می‌ستاییم.
بهرام اهوره‌آفریده را می‌ستاییم.
او پَرَتاتِ پیروز را می‌ستاییم.

۱۲ ـ ۱۱

....[۱]

۱۳

«یَثَه آهووَیرْیو...»

ستایش و نیایش و نیرو و زور خواستارم فَرَوَشی های آشَوَنان و زنان و گروه فرزندانشان را و یایرْیَه هوشیتی و اَمَ‌یِ نیک آفریدهٔ بُرزمَند و بهرام اهوره‌آفریده و او پَرَتاتِ پیروز را.

«اَشِم وُهو...»

....[۲]

۱. = بند ۹ ها.
۲. = بند ۱۸ نیا.

۵. اشهینگاه

۱

خشنودی اهوره‌مزدا را: «اَشِم وُهو...»
من خَستو یم که مزداپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.
اُشَهینِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
برجیه و نمانیه‌یِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۲

سروشِ پارسایِ پاداش‌بخشِ پیروزِ گیتی‌افزای و رَشْنِ راست‌ترین و ارشتاد گیتی‌افزای و جهان‌پرور را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
[راسپی:]
«یَثَه اَهو وَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.
[زَوت:]
«اَثارَتوش اَشات چیت هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

۳ ــ ٤

.... [۱]

۵

اشهین اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
اوشَهینِ زیبا را می‌ستاییم.

۱. = بندهای ۳-۲ ← ۷۱

سپیده دمان را می‌ستاییم؛ شیدوری که به چالاکی اسب بتازد؛ که مردان را بپرورد؛ که هوش مردان را بپرورد؛ بهروزی که با نمانیه بسربرد.

سپیده‌دمان چالاک را می‌ستاییم که به چالاکی اسب بتازد و به هفت کشور زمین درآید.

سپیده‌دمان را می‌ستاییم.

اهوره‌مزدای اَشوَن، رَدِ اَشَونی را می‌ستاییم.

بهمن را می‌ستاییم.

اردیبهشت را می‌ستاییم.

شهریور را می‌ستاییم.

سپندارمذ نیک را می‌ستاییم.

۶

برجیه‌یِ اَشوَن، رَدِ اَشَونی را می‌ستاییم.

بَرسَمِ به آیینِ اَشَه گسترده، بَرسَمِ دینِ نیک مزداپرستی را می‌ستاییم.

ستایش و نیایش نمانیه‌یِ رَد را.

نمانیه‌یِ اَشوَن، رَدِ اَشَونی را می‌ستاییم.

۷

سروشِ پارسایِ بُرزمندِ پیروزِ گیتی افزای، رَدِ اَشَونی را می‌ستاییم.

رَشْنِ راست‌ترین را می‌ستاییم.

اَرشْتادِ گیتی افزای و جهان‌پرور را می‌ستاییم

۹ ــ ۸

....[1]

۱۰

«یَثَه‌آهو وَیریو...»

ستایش و نیایش و نیرو و زور خواستارم سروشِ پارسایِ پاداش‌بخشِ پیروزِ

۱. = بند ۹ ها.

گیتی افزای را، رَشْنِ راست‌ترین را و ارشتاد گیتی افزای و جهان‌پرور را!
«آشِم وُهو...»

.... [1]

۱. = بند ۱۸ نیا.

سی روزهٔ کوچک

۱. [روز] «هُرمَزدِ» رایومندِ فرّه‌مند [و] امشاسپندان.

۲. [روز] «بهمن»، آشتیِ پیروز که دیدبان دیگر آفریدگان است. دانشِ سرشتیِ مزدا آفریده. دانشِ آموزشیِ مزدا داده.

۳. [روز] «اردیبهشت»، زیباترین [امشاسپندان]، نماز «اَیریَمَن ایشْیَه»یِ توانایِ مزدا آفریده [و] «سَوک»یِ نیکِ فراخ دیدگاهِ مزدا آفریدهٔ اَشَوَن.

۴. [روز] «شهریور»، فلزّ گداخته و آمرزشی که درویشان را پناه بخشد.

۵. [روز] «سپندارمذِ» نیک. «راتا»یِ نیک فراخ دیدگاه مزدا آفریدهٔ اَشَوَن.

۶. [روز] «خرداد» رَد. «یایریه هوشیتی»، [ایزدان] سال و روانِ رَدانِ اَشَه.

۷. [روز] «امرداد» رَد. گله‌های پرواری، خرمن سودبخش، «گَوکِرِنَ»یِ زورمندِ مزدا آفریده.

[هاونگاه]

«مهر» فراخ چراگاه و «رام» بخشندهٔ چراگاه خوب.

[رپیثوینگاه]

«اردیبهشت» و «آذرِ» اهوره‌مزدا.

[ازیرینگاه]

رَدِ بزرگوار «نپات اپام» و آب مزدا آفریده.

[اویسروثریمگاه]

فَرَوَشی هایِ اَشَوَنان و زنان و گروه فرزندانشان. «یایریه هوشیتی» و «اَم»یِ نیک آفریدهٔ بُرزمَند و «بهرام» اهوره آفریده» و «اوپَرَتاتِ» پیروز.

[اشهینگاه]

«سروشِ» پارسایِ پاداش بخشِ پیروزِ گیتی افزای و «رشنِ» راست‌ترین و

«ارشتادِ» گیتی افزای.

۸. [روز] «دادار» (دی به آذر). اهوره‌مزدای رایومندِ فرّه‌مند [و] امشاسپندان.

۹. [روز] «آذر» اهوره‌مزدا. فرّ [و] پاداش مزدا آفریده، فرّ ایرانی مزدا آفریده، فرّ کیانی مزدا آفریده و آذرِ اهوره‌مزدا ...[1]

۱۰. [روز] «آبانِ» نیکِ مزدا آفریده. آبِ «اَردویسوَر اَناهیتا»یِ اَشَوَن، همهٔ آبهای مزدا آفریده و همهٔ گیاهان مزدا آفریده.

۱۱. [روز] «خورشید» جاودانهٔ رایومند تیزاسب.

۱۲. [روز] «ماه» دربردارندهٔ تخمهٔ گاو، گاوِ یگانه آفریده و چار پایانِ گونا گون.

۱۳. [روز] «تیر» ستارهٔ رایومند فرّه‌مند و «سَتَویس» توانایِ مزدا آفریده: فرازآورندهٔ آب و ستارگان دربردارندهٔ تخمهٔ آب و تخمهٔ زمین و تخمهٔ گیاه، ستارهٔ «وَنَند» مزدا آفریده، ستارهٔ «هفتورنگ» مزدا آفریدهٔ فرّه‌مند درمان‌بخش.

۱۴. [روز] «گوش». «گوش‌تَشَن»، «گوشورون»، «درواسپ» توانایِ مزدا آفریدهٔ اَشَوَن.

۱۵. [روز] «دادار» (دی به مهر). اهوره‌مزدای رایومندِ فرّه‌مند [و] امشاسپندان.

۱۶. [روز] «مهر» فراخ چراگاه، [آن] هزار گوشِ ده‌هزار چشم، [آن] ایزد نامبردار و «رام» بخشندهٔ چراگاه خوب.

۱۷. [روز] «سروشِ» پارسایِ دلیر «تن‌-مَنثره»یِ سخت رزم‌افزارِ اهورایی.

۱۸. [روز] «رشنِ» راست‌ترین و «ارشتادِ» گیتی افزای و جهان‌پرور و گفتارِ راستِ گیتی افزای.

۱۹. [روز] «فروردین». فَرَوَشی هایِ نیرومندِ پیروز اَشَوَنان.

۲۰. [روز] «بهرام» اهوره آفریده، «اَمَ»یِ نیک آفریدهٔ بُرزمَند و «اوپَرتاتِ» پیروز.

۲۱. [روز] «رام» بخشندهٔ چراگاه خوب، «اندرواي» زبردست، دیدبان دیگر آفریدگان. آنچه را از تو ـــ ای اندروایِ اَشَوَن! ـــ که از آنِ سپندمینوست. «ثواش» جاودانه، «زروان» بی کرانه و زمانهٔ جاودانی.

۱. دنبالهٔ جمله مانند بندهای ۵ و ۶ آتش. است.

۲۲. [روز] «بادِ» نیک کُنش زیرین، زبرین، پیشین و پسین[1]. دلیریِ مردانه.
۲۳. [روز] «دادار» (دی به دین). اهوره‌مزدای رایومندِ فرّه‌مند [و] امشاسپندان.
۲٤. [روز] «دین» نیک مزداپرستی. «چیستا»یِ راست‌ترینِ مزدا آفریدهٔ اَشَوَن.
۲۵. [روز] «ارد» نیک، «چیستیِ» نیک، «ارث»یِ نیک، «رسستات» نیک، فرّ [و] پاداش مزدا آفریده، «پارندیِ» سبک گردونه، فرّ ایرانی مزدا آفریده، فرّ کیانی مزدا آفریده، فرّ ناگرفتنیِ مزدا آفریده و فرّ مزدا آفریدهٔ زرتشت.
۲٦. [روز] «اشتاد» گیتی افزای و کوه «اوشیدرن»یِ مزدا آفریدهٔ بخشندهٔ آسایش اَشَه.
۲۷. [روز] «آسمان» بلند توانا. بهترین سرای (بهشت) اَشَوَنان، بخشندهٔ روشنی سراسر خوشی.
۲۸. [روز] «زامیاد» ایزد نیک کنش، این جاها، این روستاها، کوه «اوشیدرن»یِ مزدا آفریدهٔ بخشندهٔ آسایش اَشَه، همهٔ کوههای بخشندهٔ آسایش اَشَه مزدا آفریده، فرّ کیانی مزدا آفریده و فرّ ناگرفتنیِ مزدا آفریده.
۲۹. [روز] «ماراسپند» (= «مَنْثَره سْپِنْتَ») اَشَوَنِ کارآمد، دادِ دیوستیز، دادِ زرتشتی، رَوِشِ دیرین، دینِ نیک مزداپرستی، باور داشتن به «مَنْثَره»، هوش دریافتِ دینِ مزداپرستی، آگاهی از «مَنْثَره»، دانشِ سرشتیِ مزدا آفریده [و] دانشِ آموزشیِ مزدا داده.
۳۰. [روز] «انیران» جاودانی، «گَرزْمانِ» روشن، «همستکان» جاودانی، «چینود» پل مزدا آفریده، رَدِ بزرگوار «نپات اپام»، آبِ مزدا آفریده، «هوم» اَشَوَن سرشت، «دهمان آفرین» نیک، «دامویشْ اوپَمَن» چیره‌دست، همهٔ ایزدان اَشَوَنِ مینوی [و] جهانی، فَرَوَشی های نیرومندِ پیروز اَشَوَنان، فَرَوَشی های نخستین آموزگاران کیش، فَرَوَشی های نیاکان و ایزدان نامبردار.

۱. ← سی روزهٔ بزرگ، بند ۲۲، زیر.

سی روزهٔ بزرگ

۱. «هُرمَزدِ» رایومندِ فَرّه‌مند را می‌ستاییم. امشاسپندان، شهریاران نیکِ خوب کُنش را می‌ستاییم.

۲. «بهمن» امشاسپند را می‌ستاییم. آشتیِ پیروز، دیدبان دیگر آفریدگان را می‌ستاییم. دانشِ سرشتیِ مزدا آفریده را می‌ستاییم. دانشِ آموزشیِ مزدا داده را می‌ستاییم.

۳. «اردیبهشت» زیباترین امشاسپند را می‌ستاییم. [نماز] «اَیریَمَن ایشْیَه»یِ توانایِ مزدا آفریده را می‌ستاییم. «سَوکَ»یِ نیکِ فَراخ دیدگاهِ مزدا آفریدهٔ اَشَوَن را می‌ستاییم.

٤. «شهریور» امشاسپند را می‌ستاییم. فلّز گداخته را می‌ستاییم. آمرزگارِ پناه‌بخشِ درویشان را می‌ستاییم.

۵. «سپندارمذِ» نیک را می‌ستاییم. «راتا»یِ نیکِ فراخ دیدگاهِ مزدا آفریدهٔ اَشَوَن را می‌ستاییم.

٦. «خرداد» امشاسپند را می‌ستاییم. «یایرْیَه هوشیتی» را می‌ستاییم. [ایزدان] اَشَوَنِ سال و روانِ رَدانِ اَشَه را می‌ستاییم.

۷. «امرداد» امشاسپند را می‌ستاییم. گله‌های پرواری را می‌ستاییم. خرمن سودبخش را می‌ستاییم. «گوکِرِنَ»یِ نیرومند مزدا آفریده را می‌ستاییم.

[هاونگاه]

«مهر» فراخ چراگاه را می‌ستاییم. «رام» بخشندهٔ چراگاه خوب را می‌ستاییم.

[رپیثوینگاه]

«اردیبهشت» و «آذرِ» اهوره‌مزدا را می‌ستاییم.

[ازیرینگاه]

رَدِ بزرگوارِ شهریارِ شیدوَر «اپام نپات» تیزاسب را می‌ستاییم. آب مزدا آفریده را می‌ستاییم.

[اویسروثریمگاه]

«فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ اَشَونان را می‌ستاییم. زنان و گروه فرزندانشان را می‌ستاییم. «یایریه هوشیتی» و «اَمَ»یِ نیک آفریدهٔ بُرزمَند را می‌ستاییم. «بهرام» اهوره آفریده را می‌ستاییم. «اوپَرَتاتِ» پیروز را می‌ستاییم.

[اشهینگاه]

«سروشِ» پارسایِ بُرزمَندِ پیروزِ گیتی افزایِ اَشَون، رَدِ اَشَونی را می‌ستاییم. «رشنِ» راست‌ترین را می‌ستاییم. «ارشتادِ» گیتی افزایِ جهان‌پرور را می‌ستاییم.

۸. «دادار» (دی به آذر)، «اهوره مزدا»یِ رایومندِ فَرَه‌مند را می‌ستاییم. امشاسپندان، شهریارانِ نیکِ خوب کُنش را می‌ستاییم.

۹. «آذر» اهوره‌مزدا را می‌ستاییم ...[1]

۱۰. «آبان» نیکِ مزدا آفریدهٔ اَشَون را می‌ستاییم. «اردویسور اناهیتا»یِ اَشَون را می‌ستاییم. همهٔ آبهای اَشَونِ مزدا آفریده را می‌ستاییم. همهٔ گیاهان اَشَونِ مزدا آفریده را می‌ستاییم.

۱۱. «خورشید» جاودانهٔ رایومند تیزاسب را می‌ستاییم.

۱۲. «ماه» دربردارندهٔ تخمهٔ گاو را می‌ستاییم. فَرَوَشی «گوشورون» یگانه آفریده را می‌ستاییم. فَرَوَشیِ روانِ چار پایان گوناگون را می‌ستاییم.

۱۳. «تیر» (= تِشتر) ستارهٔ رایومندِ فَرَه‌مند را می‌ستاییم. «سَتَویس» توانایِ مزدا آفریده، فرازآورندهٔ آب را می‌ستاییم. همهٔ ستارگان دربردارندهٔ تخمهٔ آب را می‌ستاییم. همهٔ ستارگان دربردارندهٔ تخمهٔ زمین را می‌ستاییم. همهٔ ستارگان دربردارندهٔ تخمهٔ گیاه را می‌ستاییم. «وَنَند» ستارهٔ مزدا آفریده را می‌ستاییم. «هفتورنگ» مزدا آفریدهٔ فَرَه‌مند درمان‌بخش را می‌ستاییم؛ پایداری در برابر جادوان و پریان را.

۱۴. «گوشِ» (= گوشورونِ) نیک کُنش را می‌ستاییم. «درواسپ» توانای مزدا آفریدهٔ

۱. دنبالهٔ جمله برابر است با بندهای ۵ و ۶ آتش.

آشَوَن را می‌ستاییم.

۱۵. «دادار» (دی به مهر)، «اهوره‌مزدا»یِ رایومندِ فَرّه‌مند را می‌ستاییم. امشاسپندان، شهریارانِ نیکِ خوب کُنش را می‌ستاییم.

۱۶. «مهر» فراخ چراگاه، [آن] هزار گوشِ ده‌هزار چشم، [آن] ایزد نامبردار را می‌ستاییم. «رام» بخشندهٔ چراگاه خوب را می‌ستاییم.

۱۷. «سروشِ» پارسایِ بُرزمَندِ پیروزِ گیتی افزای، رَدِ آشَوَنی را می‌ستاییم.

۱۸. «رشنِ» راست‌ترین را می‌ستاییم. «ارشتادِ» گیتی افزای جهان‌پرور را می‌ستاییم. گفتارِ راستِ گیتی افزای را می‌ستاییم.

۱۹. «فروردین» (فَرَوَشی هایِ) پاکِ نیکِ توانایِ آشَوَنان را می‌ستاییم.

۲۰. «بهرام» اهوره آفریده را می‌ستاییم. «اَمَ»یِ نیک آفریدهٔ بُرزمَند را می‌ستاییم. «او پَرَتاتِ» پیروز را می‌ستاییم.

۲۱. «رام» بخشندهٔ چراگاه خوب را می‌ستاییم. «اندروای» آشَوَن را می‌ستاییم. اندروایِ زبردست، دیدبانِ دیگر آفریدگان را می‌ستاییم. آنچه از ترا — ای اندروایِ آشَوَن! — که از آنِ سپندمینوست، می‌ستاییم. «ثُواش» جاودانه را می‌ستاییم. «زروان» بی کرانه را می‌ستاییم. زمانهٔ جاودانی را می‌ستاییم.

۲۲. «بادِ» آشَوَنِ نیک کُنش را می‌ستاییم. بادِ زیرین را می‌ستاییم. بادِ زَبَرین را می‌ستاییم. بادِ پیشین را می‌ستاییم. بادِ پسین را می‌ستاییم.[۱] دلیریِ مردانه را می‌ستاییم.

۲۳. «دادار» (دی به دین)، «اهوره‌مزدا»یِ رایومندِ فَرّه‌مند را می‌ستاییم. امشاسپندان، شهریارانِ نیکِ خوب کُنش را می‌ستاییم.

۲۴. «دینِ» نیک مزداپرستی را می‌ستاییم. راست‌ترین «چیستا»یِ مزدا آفریدهٔ آشَوَن را می‌ستاییم.

۲۵. «ارد» (= اَرت = اَشَی) نیک، شیدوَرِ بزرگوارِ نیرومندِ بُرزمَندِ بخشایشگر را می‌ستاییم. فَرِّ مزدا آفریده را می‌ستاییم. پاداشِ مزدا آفریده را می‌ستاییم. «پارندیِ»

۱. «ولف» در ترجمهٔ «اوستا»ی خود، باد زیرین و زبرین و پیشین و پسین را به ترتیب باد غربی و شرقی و جنوبی و شمالی دانسته است.

سبک گردونه را می‌ستاییم. فَرّ ایرانی مزدا آفریده را می‌ستاییم. فَرّ کیانیِ مزدا آفریده را می‌ستاییم. فَرّ ناگرفتنیِ نیرومندِ مزدا آفریده را می‌ستاییم. فَرّ مزدا آفریدهٔ زرتشت را می‌ستاییم.

۲۶. «آشتادِ» (اَرشْتاد) گیتی افزای را می‌ستاییم. کوه «اوشیدرنَ»یِ مزدا آفریدهٔ بخشندهٔ آسایش اَشَه را می‌ستاییم.

۲۷. «آسمان» درخشان را می‌ستاییم. بهترین سرایِ اَشَوَنان (بهشت)، بخشندهٔ روشنی سراسر خوشی را می‌ستاییم.

۲۸. «زامیاد»، ایزدِ نیک کُنش را می‌ستاییم. کوه «اوشیدرنَ»ی مزدا آفریدهٔ بخشندهٔ آسایش اَشَه را می‌ستاییم. همهٔ کوههای مزدا آفریدهٔ اَشَوَن بخشندهٔ آسایش اَشَه، رَدانِ اَشَوَنی را می‌ستاییم. فَرّ کیانی نیرومندِ مزدا آفریده را می‌ستاییم. فَرّ ناگرفتنیِ نیرومندِ مزدا آفریده را می‌ستاییم.

۲۹. «ماراسپند» (= «مَنْثَره سْپِنتَ») بسیار فَرّه‌مند را می‌ستاییم. دادِ دیوستیز را می‌ستاییم. دادِ زرتشتی را می‌ستاییم. روشِ دیرین را می‌ستاییم. دینِ نیک مزداپرستی را می‌ستاییم. باور داشتنِ به «مَنْثَره» را می‌ستاییم. هوشِ دریافتِ دینِ مزداپرستی را می‌ستاییم. آگاهی از «مَنْثَره» را می‌ستاییم. دانشِ سرشتیِ مزدا آفریده را می‌ستاییم. دانشِ آموزشیِ مزدا داده را می‌ستاییم.

۳۰. «انیران» جاودانه را می‌ستاییم. «گَرزْمانِ» روشن را می‌ستاییم. «همستکان» جاودانه را می‌ستاییم. «چینود» پلِ مزدا آفریدهٔ اَشَوَن را می‌ستاییم. رَدِ بزرگوار، شهریار شیدوَر، «اپام‌نپات» تیزاسب را می‌ستاییم. آب مزدا آفریدهٔ اَشَوَن را می‌ستاییم. «هَومِ» زرّینِ بلند را می‌ستاییم. «هَومِ» گیتی افزای را می‌ستاییم. «هَومِ» دوردارندهٔ مرگ را می‌ستاییم. «دهمان آفرین» نیک را می‌ستاییم. «داموِیش اوپَمَن» دلیر، ایزدِ چیره‌دست را می‌ستاییم. همهٔ ایزدان اَشَوَنِ مینُوی را می‌ستاییم. همهٔ ایزدانِ اَشَوَنِ جهانی را می‌ستاییم.[1]

۱. در متن اوستایی «خرده اوستا» پس از نیایش روزسی ام، بندهای ۱۰-۱ بسـ . ۲۶ آمده است که ما نیازی به تکرار آنها در این جا نمی‌بینیم.

آفرینگان دهمان

۱

«یَتَه آهو وَیریو...»

اَشِم وُهو...»

من خَستویم که مزداپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.

«دَهْم آفریتی» (دَهمان آفرین) نیک و «دامویش اوپَمَن» چیره‌دست را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

[راسپی:]

«یَتَه آهو وَیریو...» که زَوت مرا بگوید.

[زَوت:]

آثارَتوش اَشات چیت هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

۲ ــ ۷

....[1]

۸

[راسپی:]

اهوره‌مزدایِ رایومندِ فَرَه‌مند.

[زَوت و راسپی:]

شهریاریِ شهریار را آرزومند نیرو و پیروزی برترم.

شهریاریِ دیر پایِ شهریار و زندگی دیر پایِ جان و فرمانبرداری و تندرستی

۱. = بندهای ۷-۲ یس. ۶۰

همگان را آرزومندم.

۹

[من آرزومندِ] نیرویِ نیک‌آفریده و خوب پرورده، پیروزیِ اهوره‌آفریده و برتری شکست دهنده‌ام تا [من و همگنانم] بتوانیم بدخواه را از دور دیدبانی کنیم و دشمن را برانیم و هَمِستار بدخواهِ کینه‌ور را به یک زخم، از پای درآوریم.

۱۰

[من آرزومندم] که در پیکار با هر بدخواه کینه‌ور، هر بدخواه زشتِ بداندیشِ بد گفتارِ بد کرداری، براو چیرگی یابم و پیروز شوم.

۱۱

[من آرزومندم] که در نیک‌اندیشی و نیک گفتاری و نیک کرداری کامیاب شوم و همهٔ دشمنان و دیوپرستان را نابود کنم تا به پاداشِ نیک و نام نیک دست‌یابم و روانم از بهروزی جاودانه برخوردار شود.

۱۲

من آرزومندم که برای یاریِ اَشَوَنان و چیرگی بر بدکرداران دیرزمانی زنده‌مانم و کامیاب زندگی کنم.

بهترین سرای اَشَوَنان (بهشت) بخشندهٔ روشنی سراسر خوشی را خواستارم.

بشود که چنان پیش آید؛ چنان که من آرزومندم.

«اندیشه و گفتار و کردار نیکی را که در این جا و در هر جای دیگر ورزیده شده است و ورزیده خواهد شد، درود می‌گوییم و [خود] نیز با جان [و دل] به نیکی همی کوشیم.»[1]

۱۳

«یَثَه اَهو وَیرْیو...»

ستایش و نیایش و نیرو و زور خواستارم «دَهْم آفریتی» پاکِ نیک و «دامویشْ

۱. = یسـ . ۳۵، بند ۲

او پِیَمَنِ» چیره‌دست را.

«اَشِم وُهو...»

بشود که چنان پیش آید؛ چنان که من آرزومندم.

آفرینگان گاهان

۱

«یَثَه آهو وَیرْیو...»

«اَشِم وُهو...»

من خَستویم که مزداپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.

اهوره‌مزدای رایومندِ فَرّه‌مند را، امشاسپندان را و گاهانِ اَشَوَن، سرآمدِ شهریاران و اَشَوَنان: اَهونَود گاه، اُشتَوَد گاه، سِپَنتْمَد گاه، وُهوخشْتَر گاه، وَهیشتوایشْت گاه را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۲

فَرَوَشی هایِ نیرومندِ پیروزِ نخستین آموزگاران کیش و فَرَوَشی های نیاکان را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

[راسپی:]

«یَثَه آهو وَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.

[زَوت:]

«اَثارَتوش اَشات چیت هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

۳

اهوره‌مزدایِ رایومندِ فَرّه‌مند را می‌ستاییم.

امشاسپندان، شهریارانِ نیکِ خوب کُنش را می‌ستاییم.

گاهانِ اَشَوَن، سرآمدِ شهریاران و اَشَوَنان را می‌ستاییم.

اَهونَوَد گاهِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.

اُشْتَوَد گاهِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.

سِپَنتْمَد گاهِ اَشَوَنِ، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
وُهوخشْتَر گاهِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
وَهیشتوایشْت گاهِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.

۵ ــ ۴

....[1]

۶

«یَثَه اَهو وَیرْیو...»

ستایش و نیایش و زَور خواستارم اهوره‌مزدای رایومندِ فَرّه‌مند را، امشاسپندان را و گـاهانِ اَشَـوَن را؛ سرآمـدِ شـهریـاران و اَشَوَنـان: اَهـونَوَد گـاه، اُشْتَـوَد گاه، سِپَـنتْـمَد گاه، وُهوخشْتَر گاه، وهیشتوایشْت گاه را.

اهوره‌مزدای رایومند...[2]

«اَشِم وُهو...»

بشود که چنان پیش آید...[3]

«یَثَه اَهو وَیرْیو...»

اَشِم وُهو...»

....[4]

۱. = بندهای ۲ذ-۴۹ فرور. و بندهای ۱۲-۸ دهمان.
۲. = بندهای ۲-۱ همین آفرینگان تا پیش از راسپی.
۳. = بند ۱۲ دهمان.
۴. = بند ۱۸ نیا.

آفرینگان گهنبار

۱

«یَثَه اَهو وَیرْیو...»

«اَشِم وُهو...»

من خَستویم که مزداپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.

[هاونگاه]

رَدانِ روز و گاهها و ماه و سال و [جشنهایِ] سال [(گهنبارها)] را ستایش و نیایشَ و خشنودی و آفرین!

خشنودی رَدانِ بزرگوارِ اَشَونی، رَدان روز و گاهها و ماه و سال و [جشنهایِ] سال [(گهنبارها)] را که در میان همهٔ رَدانِ اَشَونی، مِهترین رَدانند.

۲

رَد میدیوزرم، رَد میدیوشم، رَد پتیه شهیم، رَد ایاسرم، رد میدیارم و رَد همسپتمدم را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین![1]

[راسپی:]

«یَثَه اَهو وَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.

[زَوت:]

«اَثارَتوش آشات چیت هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

۳

ای مزداپرستان!

۱. برحسب این که این آفرینگان در کدام یک از گهنبارهای ششگانه خوانده می‌شود، نام آن گهنبار را برزبان می‌آورند.

اگر بتوانید، این رَد (میدیوزرم) را برهٔ خردسالی که شیرخوار نباشد، «میَزد» بدهید.

و اگر کسی نتواند...

٤

... به اندازهٔ بسنده «هورا»[1] بدهد و آن را به نیکان و فرمان گزارانی بنوشاند که بهتر از دیگران از «مَنْثره» آگاهند و در «اَشَه»، اَشَوَن‌ترینند و در شهریاری بهترین شهریارانند...[2] و درویشان را دلسوزترین و دادرس‌ترین و رامش‌بخش‌ترین [یاور]ند.

و اگر کسی نتواند...

۵

... بار بزرگی از هیزم خشک برگزیده به خانهٔ این رَد[3] بیاورد.

و اگر کسی نتواند یا بتواند، پس همچندِ پشته‌ای یا همچندِ بغلی یا همچندِ دسته‌ای هیزم خشک برگزیده به خانهٔ رَد بیاورد...

٦

... آنگاه شهریاری را از آنِ اهوره‌مزدا ــ که بهتر از هر کس شهریاری کند ــ بداند:

«براستی شهریاری را از آنِ کسی شمریم و از آنِ کسی دانیم و برای کسی خواستاریم که بهتر شهریاری کند: مزدااهوره و اردیبهشت.»[4]

این است «میَزد»ی که پیشکش آورد و مایهٔ خشنودی رَد شود.

۷

از آغاز سال تا میدیوزرم در ماه اردیبهشت در روز «دادار» (دی به مهر)، چهل و پنج روز است. کسی که نخستین «میَزد» را بدهد، پاداش او در جهان دیگر، همچندِ پاداش کسی است که در این جهان، هزار [سر] میش با بره به آیین اَشَه و نیکی،

۱. نام نوشابه‌ای است. ← یاد.
۲. در این جا، چند واژه نامفهوم است.
۳. رَد یا موبدی که آیین نیایش را برگذار می‌کند.
٤. = یسـ . ۳۵، بند ۵

آمرزش روان خویش را به آشَوَن مردان (مهرورزان به اردیبهشت) بخشیده باشد.
ای سپیتْمان زرتشت!

رَدی که نخستین میَزد را داده باشد، بهدینی را که میَزد نداده است، در میان مزداپرستان درخورِ بندگی نخواند.

۸

از میدیوزرم تا میدیوشم در ماه تیر در روز «دادار» (دی به مهر)، شصت روز است. کسی که دومین «میَزد» را بدهد، پاداش او در جهانِ دیگر، همچندِ پاداش کسی است که در این جهان، هزار [سر] ماده گاو با گوساله به آیین اَشَه و نیکی، آمرزش روان خویش را به آشَوَن مردان (مهرورزان به اردیبهشت) بخشیده باشد.
ای سپیتْمان زرتشت!

رَدی که دومین میَزد را داده باشد، بهدینی را که میَزد نداده است، در میان مزداپرستان پیمان‌شناس نخواند.

۹

از میدیوشم تا پتیه شهیم در ماه شهریور در روز «انیران»، هفتاد و پنج روز است. کسی که سومین «میَزد» را بدهد، پاداش او در جهان دیگر، همچندِ پاداش کسی است که در این جهان، هزار [سر] مادیان با کُرّه به آیینِ اَشَه و نیکی، آمرزش روان خویش را به آشَوَن مردان (مهرورزان به اردیبهشت) بخشیده باشد.
ای سپیتمان زرتشت!

رَدی که سومین میَزد را داده باشد، بهدینی را که میَزد نداده است، در میان مزداپرستان شایستهٔ درآمدن به «وَرِگرم»[1] نخواند.

۱۰

از پتیه شهیم تا ایاسرم در ماه مهر در روز «انیران»، سی روز است. کسی که چهارمین «میَزد» را بدهد، پاداش او در جهانِ دیگر، همچندِ پاداش کسی است که در این جهان، هزار [نفر] ماده اشتر با کُرّه به آیین اَشَه و نیکی، آمرزش روان خویش را به

۱. گَرموِوَرَنگْهَه (← یاد. وَر)

آشَوَن مردان (مهرورزان به اردیبهشت) بخشیده باشد.
ای سپیتمان زرتشت!

رَدی که چهارمین میَزد را داده باشد، بهدینی را که میَزد نداده است، در میان مزداپرستان از ستور برگزیده‌اش، بی بهره کند.

۱۱

از ایاسرم تا میدیارم در ماه دی در روز بهرام، هشتاد روز است. کسی که پنجمین «میَزد» را بدهد، پاداش او در جهانِ دیگر، همچندِ پاداش کسی است که در این جهان، هزار [سر] از هریک از ستوران به آیین آشَه و نیکی، آمرزش روان خویش را به آشَوَن مردان (مهرورزان به اردیبهشت) بخشیده باشد.
ای سپیتمان زرتشت!

ردی که پنجمین میَزد را داده باشد، کسی را که میَزد نداده است، در میان مزداپرستان از هرگونه دارایی جهانی بی بهره کند.

۱۲

از میدیارم تا همسپتدم در روز «وهیشتوا یشْت گاه»[1] هفتاد و پنج روز است. کسی که ششمین «میَزد» را بدهد، پاداش او در جهان دیگر، همچندِ پاداش کسی است که در این جهان، هرآن خشک و تری را که در آن بزرگ و خوبی و زیبایی هست، به آیین آشَه و نیکی، آمرزش روان خویش را به آشَوَن مردان (مهرورزان به اردیبهشت) بخشیده باشد.
ای سپیتمان زرتشت!

رَدی که ششمین میَزد را داده باشد، بهدینی را که میَزد نداده است، از دینِ زرتشتی بی بهره کند.

۱۳

پس بی آن که گناهی [دیگر از او سرزده] باشد، رواست که براو بخروشند و

۱. دربارهٔ این روز و چهار روز دیگر پایان سال ← یاد.

[او را] همچون کسی که به گناه «نارِشْنی»[۱] آلوده شده باشد، برانند. پس بی آن که گناهی [دیگر از او سرزده] باشد، رواست که با او همچون آلوده به گناه نارِشْنی رفتار کنند. رَد با بهدین [چنین کند]، چنان که بهدین با رَد.

«اَشِم وُهو...»

۱۴ ــ ۱۸

....[۲]

۱۹

....[۳]

«اَشِم وُهو...»

بشود که چنان پیش آید...[۴]

«یَثَه اَهو وَیرْیو...»

«اَشِم وُهو...»

....[۵]

۱. دربارهٔ این گناه ← یاد.

۲. = بندهای ۱۲-۸ دهمان.

۳. = بندهای ۲-۱ همین آفرینگان تا پیش از راسپی.

٤. دنبالهٔ جمله = بند ۱۲ دهمان.

۵. = بند ۱۸ نیا.

آفرینگان رپیثوین

۱

«یَثَه‌آهو وَیرْیو...»

«آشِم‌وُهو...»

من خَستویم که مزداپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.

«ر پیثوین» آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

«فرادت‌فشو» و «زنتوم» آشَوَن، رَدانِ آشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۲

اهوره‌مزدای رایومندِ فَرّه‌مند، امشاسپندان، اردیبهشت و آذر اهوره‌مزدا، همهٔ ایزدان آشَوَنِ مینُوی و جهانی، فَرَوَشی های نیرومندِ پیروزِ آشَوَنان، فَرَوَشی های نخستین آموزگاران کیش و فَرَوَشی های نیاکان را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

[راسپی:]

«یَثَه‌آهو وَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.

[زَوت:]

«آثارَتوش آشات چیت هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

۳

چنین گفت اهوره‌مزدا به سپیتمان زرتشت سخنی را که برای رَد ر پیثوین فروفرستاده شده است:

«اینک بپرس از ما و بدان‌سان که می‌خواهی، ما را بیازمای؛ چرا که پرسش و

آزمونِ تو، رهبران را نیرومندی و برتری می بخشد.»[1]

۴

چنین پرسید زرتشت از اهوره‌مزدا:

ای اهوره‌مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادارِ جهانِ اَستومند! ای اَشَوَن!

پاداش و مزد مردمان در زندگانی چه اندازه است؟

۵

... کسی که خشنودی رَد ر پیشوین را به وی، رود همی گوید؛ کسی که با دستان شسته، با هاون شسته، با بَرسَم گسترده، با هَومِ فروگذاشته، با آتش فروزان، با «اَهونَ وَیرْیَه...»یِ سروده، به هنگامی که زبانش از [افشرهٔ] هَوم‌تر شده و تن به «مَنْثَره» پیوسته است، نیاز نزد رَد ر پیشوین بَرَد، پاداش و مزد وی چه اندازه است؟

۶

[چنین] پاسخ داد اهوره‌مزدا به سِپیتْمان زرتشت:

ای سِپیتْمان زرتشت!

چنین کسی در زندگانی آنچنان پاداش و مزد یابد که وزش باد نیمروزی[2] سراسر جهان اَستومند را برویاند و بپرورد و بهره رساند و شادی آورد.

۷

... کسی که خشنودی رَد ر پیشوین را...[3]

۸

[چنین] گفت اهوره‌مزدا به سِپیتْمان زرتشت سخنی را که برای رَد ر پیشوین فروفرستاده شده است.

۹ ــ ۱۰

....[4]

۱. این جمله از بند ۱۰ یس. ۴۳ است.

۲. جنوبی.

۳. = بند ۵ همین آفرینگان، بدون پرسش آخر.

۴. = بندهای ۱۹-۱۴ آفرینگان گهنبار.

پیشگفتار

«وندیداد» یکی از بخشهایِ پسینِ «اوستایِ نو» است که برخی از پژوهشگران، آن را بکلّی جدا و متمایز از دیگر بخشها و نمایندهٔ آیینها و دادگذاریهای مُغانِ باختری یا مادی می‌دانند. از این بخش ــ بجز فرگرد دوم آن (داستان جم) ــ تاکنون ترجمهٔ فارسی رسایی که هم از حیث زبان و هم از نظر یادداشتها و توضیحها و درک و دریافت دشواریهای فراوان متن، امروزی و علمی باشد و بتواند پرسشهای خوانندهٔ پژوهندهٔ کنونی را پاسخ گوید، انتشار نیافته است.[1]

در گزارش «اوستا»یِ «پورداود» نیز، جای «وندیداد» خالی ماند. استاد گزارش این بخش را در سالهای اوج کار و کوشش پژوهشی خود به انجام رسانده؛ اما ویرایش و تدوین نهایی آن را موکول به پایان یافتن کار انتشار دیگر بخشهای گزارش خود کرده بود. وی در پاسخ این پرسش نگارنده که چرا اقدام به انتشار آن نمی‌کند، چنین استدلال می‌کرد که این گزارش، چند ده سال پیش صورت پذیرفته و نیازمند بررسی و مقابلهٔ دوباره با متن و منابع مربوط بدان و ویرایشی سرتاسری است که در سالهای پیری و ناتوانی، دیگر از وی برنمی‌آید و انتشار آن را به همان صورتی که هست نیز روانمی‌داند و امیدوار است که روزی یکی از همکاران و دوستان جوان وی این کار را به نحو شایسته‌ای به سرانجام برساند.[2]

دست‌نویس سالخوردهٔ گزارش «وندیداد» تا واپسین روزهای زندگی استاد، روی میز کار او بود؛ اما متأسفانه پس از درگذشت وی، دقّت کافی در حفظ میراث پژوهشی او بعمل نیامد و آن دست‌نویس نیز در میان کاغذها و یادداشتهای دیگر وی پراکنده شد و در نقل و انتقالهای خانوادگی از میان رفت و بدین‌سان، کار انتشار گزارش فارسی «وندیداد» پورداود بکلّی منتفی شد.[3]

۱. برای آشنایی با چگونگی این امر ـــ مقالهٔ «دکتر بهرام فره‌وشی» در ماهنامهٔ «راهنمای کتاب»، سال ۶، شمارهٔ ۸ـ آبان ۱۳۴۲.

۲. گفتنی است که در طیّ گزارش اوستای پورداود، بارها به نوشته‌های وندیداد استناد شده و پاره‌هایی از آن گزارش گم شده، آمده است.

۳. نگارنده خود در همان سالها، آن دست‌نویس را در کتابخانهٔ استاد مطالعه کرد و بخشهایی از فرگردهای پنجم و هفتم آن را در کتاب «اوستا، نامهٔ مینوی آیین زرتشت» آورد.

نگارندهٔ این گفتار که در دو دههٔ اخیر، دست‌اندرکار گزارش سرتاسری همهٔ نوشتارهای اوستایی بوده، براین باور است که در یک پژوهش اوستا شناختیِ جامع، این بخش از نامهٔ کهن را ــ به هر کدام از شاخه‌های دین زرتشتی که منسوب شمرده شود و نسبت سازگاری یا ناسازگاری مضمون و محتوای آن با دیگر بخشهای اوستا، به هر اندازه که باشد ــ نمی‌توان و نباید نادیده انگاشت. از این رو ترجمهٔ این بخش را نیز در کنار دیگر بخشها برعهده گرفت و اینک گزارش کامل همهٔ فرگردهای بیست و دو گانهٔ آن را در این مجموعه عرضه می‌دارد تا خواننده و پژوهندهٔ میراث فرهنگی و فکری ایرانیان باستان، فرصت مطالعه و بررسی همهٔ بخشها را در کنار هم داشته باشد.

* * *

نام این بخش از نامهٔ کهن دینی ایرانیان، یعنی «وَندیداد»، صورت تحریف شده و غلط مشهوری است از شکل اصلی اوستایی آن «وی‌دَئِوَداتَ». این نام ترکیبی، سه جزء دارد: جزء نخست آن «وی» پیشوندی است که برسر بسیاری از نامها یا ریشهٔ فعلهای اوستایی آمده و معنی دوری و جدایی بدانها می‌دهد و در فارسی به صورت «گُ ـ» در بسیاری از واژه‌ها، از جمله در گریختن و گسستن باقی مانده است. جزء دوم آن «دَئِوَ» همان است که در فارسی به صورت «دیو» به تنهایی و در ترکیبهایی چند، دیده می‌شود.[1] جزء سوم آن «داتَ» به معنی «سامان» و «نظم» و «قانون» است که در فارسی «داد» و ترکیبهای آن را از همین ریشه داریم. «وی‌دَئِوَداتَ» برروی هم به معنی «دادِ دوردارندهٔ دیو» یا به تعبیر گسترده‌تر، «دادِ دیوستیز» است.

بنابر نوشته‌های دینی زرتشتیان، این بخش از اوستای نو، نوزدهمین «نَسْک» (دفتر) از نسکهای بیست و یک گانهٔ اوستای روزگار ساسانیان بوده و به شش نسک گم شدهٔ دیگر، «نسکهای داتیک» را تشکیل می‌داده که موضوع آنها «دانش و داد و کارِ جهانی» بود و ــ گذشته از گاهان ــ تنها نَسکی از اوستاست که به همان صورت کهن برجا مانده است.

«کریستن سن» تاریخ نگارش و تدوین «وندیداد» را دورهٔ اشکانیان می‌داند.[2] هرچند همهٔ اوستاشناسان با این نظر همداستان نیستند؛ اما بیشتر پژوهشگران با توجّه به سبک و شیوهٔ نگارش این بخش که در سنجش با «یشتها» برخی نادرستیهای دستوری دارد و در پاره‌ای از موردها تقلیدی است از بخشهای کهن‌تر اوستا و با درنظر گرفتن چگونگی محتوای آن، تاریخ نگارش و تدوین آن را بسیار جدیدتر از روزگار انشاء دیگر بخشهای اوستا دانسته و آن را منسوب به شاخهٔ

۱. دربارهٔ «دیو» و دگرگونی معنایی آن ← یاد.
۲. آ. کریستن سن: مزداپرستی در ایران قدیم، ترجمهٔ دکتر ذبیح الله صفا، ص ۱۲۱

باختری دین مزداپرستی و چکیدهٔ باورها و برداشتهای مغان مادی شمرده‌اند. در هرحال هیچ‌یک از اوستاشناسان، در پیوند «وندیداد» با مجموعهٔ پیکرهٔ اوستا تردیدی روانداشته است.

برخی از پژوهندگان، «وندیداد» را برآیند نفوذ گستردهٔ مغان مادی در دربار «خشیارشا» و هماهنگی آن دربار با روحانیّت زرتشتی می‌دانند.

* * *

دو فرگرد نخستین و چهار فرگرد واپسین «وندیداد»، سبک نگارش و محتوایی متفاوت با دیگر فرگردها دارد و احتمالاً بازمانده‌ای است از اساطیر کهن آریایی که نمی‌دانیم به چه علّت بافرگردهای سوم تا هیجدهم همراه و در یک مجموعه آمده است.[1] درفرگرد نخست، سخن از شانزده سرزمینی می‌رود که «اهوره‌مزدا» آنها را آفرید و آسیبهایی که «اهریمن» با پتیاره‌آفرینی های خود، بر هریک از این سرزمینها وارد آورد. می‌توان این فرگرد را کهن‌ترین نوشتهٔ ایرانی دانست که گزارشی جغرافیایی از جهان کهن ــ هرچند به شکلی اساطیری ــ به دست می‌دهد. فرگرد دوم (داستان جم) منظومه ای است تمام‌عیار از یکی از دیرینه‌ترین اسطوره‌های آریایی که نه‌تنها ریشه‌های بسیار کهن آن را در اساطیر باستانی هند و ایرانی و در سرودهای «وداها» و حماسهٔ «مَهابهارتَ» می یابیم، بلکه بازتابها و تأثیرگذاریهای بعدی آن را در اسطوره‌ها و افسانه‌های اقوام سامی و اقوام کهنِ ساکنِ سرزمینهای میان رودان نیز می بینیم.

فرگرد نوزدهم، گزارش و بیان اسطوره‌ای است کهن که در آن، «زرتشت» و «اهریمن» در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند و هرچند به نظر نمی‌رسد که در روزگار زرتشت یا دوره‌های نزدیک بدو به نگارش درآمده باشد، نشانه‌های آشکاری از ادبیّات «گاهانی» و سرودهای اساطیری‌ـحماسی «یشتها» و حتی از آن برتر، اساطیر هند و ایرانی در آن به چشم می‌خورد. «دارمستتر» مضمون این فرگرد را با رویارویی «ادیپوس» و «ابوالهول» می‌سنجد.[2] فرگرد بیستم، چهرهٔ اساطیری «ثْریتَ» نخستین پزشک جهان و چگونگی برخورد ایرانیان با دانشِ پزشکی و درمان بیماریهای گوناگون را به‌ما می‌شناساند. در فرگرد بیست‌ویکم، سخن از «گاوِ پاک» یا «گاو نخستین» در میان است که نمونهٔ نوعیِ ستوران به‌شمار می‌آید و باز هم دورنمایی اساطیری از کوششهای ایرانیان برای دست‌یابی برمحیط زیستی پاک و بی آلایش و بدور از گزندها و ناخوشیها

۱. دکتر احمد تفضلی احتمال داده است که دو فرگرد نخستین به سبب ارتباط با زمین ــ که در دین زرتشتی مقدّس به‌شمار می‌رود و باید از آلودگی بدور باشد ــ بر مطالب اصلی وندیداد افزوده شده باشد. (← پیشگفتار چاپ دوم «وندیداد» گزارش م.ج. داعی الاسلام)

۲. ← زیرنویس فر. ۱۹ در همین کتاب.

را در برابر چشم ما مـی‌گذارد و سرانجام فـرگرد بیست و دوم ــ هرچـند ناتمام می‌نماید ــ به گونه‌ای دنبـالهٔ دو فـرگرد پیش از آن است و محتوای آن را سخن از نوعـی دیگـر از درمان و تلاش برای دور رانـدن بیمـاری و مرگ تشکیـل می‌دهد کـه می‌توان آن را «مَـنْـثَره درمانـی»[1] (و به تعـبیر امروزی «گفتار درمانی» یا «روان درمانی») نامید.

در فرگردهـای سوم تا هـیـجدهم بـا مجمـوعـهٔ مدوّن و منظّم و مشروحی از قانـون‌نگاریـها و دادگذاریهای ایرانیان کـهن در مورد حقوق فردی و اجـتماعی انسان و مناسبات گوناگون میان افراد و حتی رعایت حـقوقی ویژه برای جـانوران اهلی و نیز آداب و آیینهای پالایش تن و روان و دوری از آلودگی و گند و لاشه و مردار (نَسو) و تعیـین دستمزد پـزشکان و پاک کنندگان و مسائل دیگری از ایـن دست بـرمی‌خوریم که هـر فصل آن، سزاوار پژوهشی ژرف اسـت و در زمیـنهٔ مبـاحث جـامعه شناختی ایران سندی ارزنده به شمار می‌آید.

بـیشترین بخش مبـاحـث حقوقی و فقهـی «ونـدیداد» (یعنی اصول قـانـون جزا و فرمانهای تطـهـیر) را در کتابهـای پـهلوی مانند دینـکرد، بنـدهشن، گزیـده‌هـای زاد سپرم، ارداویراف‌نامه، شـایست‌ـنشایست و کتابـهای روایات نیز به همـان صورت یا با اندک دگرگونـی می‌بینیم و از این لحاظ، مطالعهٔ کامـل این بخش از اوستا در ضمن فـرصت مناسبی است برای سنجش محتوای آن با ادبیّات دینی پارسی میانه.

دقّت فرهنگی و نگرش جامعه شناختی در محتوای «وندیداد»، نشان می‌دهد که این بخش از نامهٔ دینی کـهن ایـرانیان ــ بـه رغم ظـاهر خشک و قـهرآمیز پاره‌هـایی از آن و ناخوشایـند نمودن برخی از آداب و رسوم بـیـان شده در آن ــ گنـج شـایـگانی است از ریشه‌دارتـرین و بنیـادی‌تـرین بُن‌ـمایه‌های اساطیر و فرهنگ ایرانیان. در پژوهشهای امروزی می‌توان از این بُن‌ـمایه‌ها بهره گرفت و محـتوای آنها را در عـرصهٔ ادبیّـات، اسطوره‌شناسـی، حقوق، جـامـعه‌شنـاسـی، مردم‌شنـاسی و یزدان‌شناختِ سنجشی، با دستاوردهای دیگر قومها و دینهای پیشین و پسین سنجید و موقعیّت فکری و فرهنگی ایرانیان را در پهنهٔ گسترده‌تری بازشناخت.

بـررسی و شـنـاخـت دادگـذاریهـا و فرمـانـهای «ونـدیداد»، بـخشـی از مطالـعهٔ سـرتـاسری «اوستا»ست. نمـی‌توان «گاهان» شورانـگیز زرتشت را خواند و با آن همه نیایش و نماز و اسطوره و آیین و حماسـه در «یسنه» و «یشت»ها و «ویسپرد» و «خرده اوستا» آشنا شد؛ اما از مطالعهٔ جدّی و اصولی «ونـدیداد» چشـم پوشید و پژوهش در کـارکردِ اندیشه و فرهـنگ ایرانیان دوران بـاستان را کامل دانست. اینها همه جنبه‌ها و نمودهای گوناگون یک پدیدارند.

۱. ← «مَنْثره» و «مَنْثره درمانی» در یاد.

پژوهندهٔ پارسی «رستم ج. ج. مدی» در گفتاری به نام «تحوّل قانون ایرانی»[1] به معرّفی و تحلیل «وندیداد» پرداخته و نوشته است:

«وندیداد که از گذشتهٔ باستانی بسیار دور به‌طور کامل به دست ما رسیده، تنها کتاب دینی مزداپرستان است که محتوای عمدهٔ آن را قانون جزائی ایران باستان تشکیل می‌دهد. وجود چنین قانونی در ایران کهن، نشان می‌دهد که ایرانیان آن روزگاران، چندان از ملاک و معیار تمدّن عصر جدید دور نبوده‌اند...

گوهر دین زرتشتی این است که جهان برای برخورداری همگان آفریده شده است، نه برای سودجویی این یا آن شخص بخصوص... پژوهش در فرمانهای وندیداد، نشان می‌دهد که ایرانیان تا چه اندازه به آزادی و حقوق فردی انسان احترام می‌گذاشته‌اند. در این فرمانها می بینیم که وارد آوردن کم‌ترین گزندی به تن آدمی، به شدّت ناروا شمرده شده است...

هرگاه جریان تاریخ را سه هزار سال به عقب بازگردانیم، در ترکیب قانون و سازمانها و نهادهای ایران باستان، بسیاری چیزهای شگفتی آور و ستایش انگیز می یابیم.»

«مهرداد بهار» نیز دربارهٔ اهمیّت «وندیداد» نوشته است.

«... این اثر، علاوه بر داشتن مطالبی جغرافیایی و تاریخی (هرچند افسانه ای)، دارای مطالب بسیار حقوقی و آیینی نیز هست که آن را از نظر جامعه‌شناسی تاریخی و ارتباط فرهنگی و اجتماعی مرده نجد ایران با بین‌النّهرین و غرب آسیا، شایان اهمیّت بسیار می‌سازد.

... مطالب یاد شده در فصلهای اول و دوم این کتاب که دارای اصلی اوستایی است، باید محتملاً بسیار کهن و مربوط به اعصار پیش ازتاریخ گسترش و سپس سکونت اقوام هند و ایرانی در آسیای میانه، درهٔ سند و نجد ایران باشد.»[2]

«و. ب. هنینگ»[3] نظریّهٔ دیگری دربارهٔ «وندیداد» دارد و آن را نمونهٔ بارز وضع مغان در

1. Rustam J.J. Modi: The Evolution of Iranian Law, Professor Jackson Memorial Volume, pp. 199-215

۲. پز. دیباچه، ص چهارده و پانزده.

3. W.B. Henning

دوران ناتوانی و در زیر سلطهٔ یونانیان می‌شمارد.[۱]

روی هم رفته می‌توان گفت «وندیداد» در کنار دیگر بخشهای مجموعهٔ کهن سال «اوستا»، گویاترین نمایشگاه فرهنگ باستانی ماست که هرکس در هر عصری و به دلیلی، چیزی در آن به یادگار گذاشته است و ما امروز همهٔ آن را با وجود ناهمگونیهایی که درمیان پاره‌ها و بخشهای آن به چشم می‌خورد، در برابر دیدگان خود داریم. برماست که این مرده‌ریگ قرون و اعصار و این کهن سال‌ترین یادمانِ نیاکانمان را با حوصله و دقّت و بردباری و آزادمنشی و بدور از هرگونه پیشداوری و یکسونگری مطالعه کنیم و در آن به پژوهش بپردازیم و هرگز از یاد نبریم که به گفتهٔ «پورداود»:

«داستانها و یادگارهای کهن فرهنگ ما هرچه هست، زاییدهٔ زندگی قومِ ما و پروردهٔ سرزمین ما و نمودار سرشت نیاکان ما و راست‌ترین گواه بد و خوب پدران ماست. اگر بد بودند یا خوب، اگر تنگدل و تنگدست بودند یا رادمرد و گشاده‌دست، اگر پهلوان و دلیر بودند یا ترسو و بزدل، اگر بزرگ‌منش و آزاده بودند یا گدامنش و درویش، همهٔ این زشت و زیباها از همین داستانها هویداست و بهتر و روشن‌تر و بی‌طرف‌تر از تاریخ واقعی ایران و مردم این کشور است.»[۲]

* * *

وظیفهٔ خود می‌دانم که در این فرصت، از یکایک دوستان و سروران دانش‌پژوه و فرهنگ‌دوستی که در کار گزارش «وندیداد» مشوّق من بودند و مرا دلگرمی بخشیدند و در مواردی راهنمایی کردند و برخی از مآخذ نایاب را بزرگوارانه در اختیار من گذاشتند و بویژه از آقایان دکتر «بهرام فره‌وشی» و دکتر «احمد تفضّلی» که هر دو از رهروان دیرین این راهند و بر اهمیّت و ضرورت این کار در زمینهٔ ایران‌شناسی تأکید ورزیدند، سپاسگزاری کنم.

ج. دوستخواه

اصفهان ـ مهرروز مهرماه (مهرگان) ۱۳۶۴

۱. [illegible]

۲. [illegible] فرهنگ ایران باستان، سال چهارم، شماره ۲، اسفندماه [illegible]

فَرگَرد یکم

۱

آهوره‌مَزدا با سِپیتْمان زَرتُشت همپرسگی کرد و چنین گفت:

۲

من هر سرزمینی را چنان آفریدم که ــ هرچند بس رامش‌بخش نباشد ــ به چشم مردمانش خوش آید.

اگر من هر سرزمینی را چنان نیافریده بودم که ــ هرچند بس رامش‌بخش نباشد ــ به چشم مردمانش خوش آید، همهٔ مردمان به «ایران‌ویج» روی می‌آوردند.

۳

نخستین سرزمین و کشورِ نیکی که من ــ آهوره‌مَزدا ــ آفریدم، «ایران‌ویج» بود بر کرانهٔ رودِ «دایتیا»یِ نیک.

پس آنگاه آهَریمنِ همه تنْ مرگ[۱] بیامد و به پَتیارگی، «اَژدَها»[۲] را در رودِ دایتیا بیافرید و «زمستانِ» دیوآفریده را بر جهان هستی چیرگی بخشید.

۴

در آن‌جا ده ماه زمستان است و دو ماه تابستان و در آن دو ماه نیز، هوا برای آب و خاک و درختان سرد است.[۳]

۱. اهریمن که همهٔ هستی و تن او مرگ است.
۲. این واژه را «مارهای سرخ» نیز ترجمه کرده‌اند.
۳. دکتر محمد معین نوشته است: «در زمانی بسیار کهن، فصل سرما شامل ده ماه و فصل گرما شامل دو ماه بوَد؛ چنان که در وندیداد، فرگرد اول آمده است.» (مقا. ج ۱، ص ۱۵۸).

زمستان بدترین آسیبها را در آن‌جا فرود می‌آوَرَد.

۵

دومین سرزمین و کشورِ نیکی که من ـ اَهوره‌مَزدا ـ آفریدم، جلگهٔ «سُغد» بود.

پس آنگاه اَهریمنِ همه تنْ مرگ بیامد و به پَتیارگی، خْرَفْسْتری به نام «سْکَیتْیَه» را بیافرید که مرگ در گلهٔ گاوان افگند.

۶

سومین سرزمین و کشورِ نیکی که من ـ اَهوره‌مَزدا ـ آفریدم، «مَروِ» نیرومند و پاک بود.

پس آنگاه اَهریمنِ همه تنْ مرگ بیامد و به پَتیارگی، «خواهشهایِ گناه‌آلود»[۱] را بیافرید.

۷

چهارمین سرزمین و کشورِ نیکی که من ـ اَهوره‌مَزدا ـ آفریدم، «بَلخ» زیبایِ افراشته درفش بود.

پس آنگاه اَهریمنِ همه تنْ مرگ بیامد و به پَتیارگی، «بْرَوَرَ» را بیافرید.

۸

پنجمین سرزمین و کشورِ نیکی که من ـ اَهوره‌مَزدا ـ آفریدم، «نِسایَه» در میان بَلخ و مَرو بود.

پس آنگاه اَهریمنِ همه تنْ مرگ بیامد و به پَتیارگی، گناهِ «سُست باوری» را بیافرید.

۹

ششمین سرزمین و کشورِ نیکی که من ـ اَهوره‌مَزدا ـ آفریدم، «هَرات» و

۱. در متن «مزدا ویثوشا» آمده که «نیبرگ» آن را دو واژهٔ ناشناخته خوانده است. دیگران آن را نظیر آنچه ما در این گزارش آورده‌ایم، تعبیر کرده‌اند.

دریاچه اش بود.[۱]

پس آنگاه اَهریمنِ همه تنْ مرگ بیامد و به پَتیارگی «سرشک و آبگونهٔ پرمایه»[۲] را بیافرید.

۱۰

هفتمین سرزمین و کشورِ نیکی که من ــ اَهوره‌مَزدا ــ آفریدم، «وَئِه کِرِتَه»یِ بد سایه[۳] بود.

پس آنگاه اَهریمنِ همه تنْ مرگ بیامد و به پَتیارگی، پَریِ «خْنَثَی تی» را بیافرید که به «گَرشاسپْ» پیوست.

۱۱

هشتمین سرزمین و کشورِ نیکی که من ــ اَهوره مَزدا ــ آفریدم، «اورْوَ»یِ دارای چراگاههای سرشار بود.

پس آنگاه اَهریمنِ همه تنْ مرگ بیامد و به پَتیارگی، گناهِ «خودکامگی و فَریفتاری»[۴] را بیافرید.

۱۲

نهمین سرزمین و کشورِ نیکی که من ــ اَهوره مَزدا ــ آفریدم، «خْنِنْتَ» در گرگان بود.

پس آنگاه اَهریمنِ همه تنْ مرگ بیامد و به پَتیارگی، گناه نابخشودنی «کون مرزی»[۵] را بیافرید.

۱. در متن «هَرُیو» آمده که دارمستتر در گزارش خویش، آن را ناحیهٔ هَرَیَوه یا سرزمینهای آبخور هَری رود یا هَرات دانسته و در مفهوم «دریاچه هایش» شک کرده است.

۲. این دو واژه بر گردان «سْرَسْکَ» و «ذْریویکَ»یِ اوستایی است. «دارمستتر» به جای آنها «پشهٔ آلوده» آورده و هیچ گونه توضیحی در این باره نداده است. «نیبرگ» به پیروی از زندِ وندیداد، آنها را به «شیون و مویه» برگردانده که در دین مزداپرستی کاری است نکوهیده و اهریمنی و «بیلی» واژهٔ دوم را به معنی «مایع غلیظ» (اشاره به «بلغم» یکی از اخلاط چهارگانه) گرفته است.

۳. ← یاد. زیر کابل بد سایه.

۴. یا بهتر است گفته شود «فرمانروایی ستمگرانه». (گپ.)

۵. ← بند ۳۲ فر. ۸

۱۳

دهمین سرزمین و کشور نیکی که من ــ اَهوره مَزدا ــ آفریدم، «هَرَهْوَیتی»[1] زیبا بود.

پس آنگاه اَهریمنِ همه تنْ مرگ بیامد و به پَتیارگی، گناهِ نابخشودنی «خاک سپاریِ مردگان»[2] را بیافرید.

۱۴

یازدهمین سرزمین و کشورِ نیکی که من ــ اَهوره مَزدا ــ آفریدم، «هیرمندِ» رایومَندِ فَرّه‌مَند بود.

پس آنگاه اَهریمنِ همه تنْ مرگ بیامد و به پَتیارگی، جادوییِ زیانبارِ جادوان را بیافرید.

۱۵

ــ و سرشت جادو بدین گونه پدیدار شود: از راه نگاهِ [افسونی]. پس هرگاه جادو گام پیش نهد و به افسون شیون برکشد، بیشتر کارهای کشندهٔ جادویی پیش رود..ــ[3]

۱۶

دوازدهمین سرزمین و کشورِ نیکی که من ــ اَهوره مَزدا ــ آفریدم، «ری» بود که سه رَد در آن فرمانروایند.[4]

پس آنگاه اَهریمنِ همه تنْ مرگ بیامد و به پتیارگی، گناهِ «برانگیختنِ سُست باوری»[5] را بیافرید.

۱. هَروت (؟)
۲. ← بندهای ۳۶ تا ۳۹ فر. ۳
۳. جادویی از راه چشم یا گوش بکار آید. (گا.)
۴. ← یس. ۱۹، بند ۱۸.
۵. آنان که خود سُست باورند و انگیزهٔ سُست باوری دیگر مردمان می‌شوند. (گپ.)

۱۷

سیزدهمین سرزمین و کشورِ نیکی که من ــ اَهوره مَزدا ــ آفریدم، «چَخْرَ»یِ نیرومند و پاک بود.

پس آنگاه اَهریمنِ همه تنْ مرگ بیامد و به پَتیارگی، گناهِ نابخشودنیِ «مُردار سوزان» را بیافرید.[۱]

۱۸

چهاردهمین سرزمین و کشورِ نیکی که من ــ اَهوره مَزدا ــ آفریدم، «وَرِنَ»یِ چهار گوشه بود که فَریدون ــ فروکوبندهٔ اَژی دَهاک ــ در آن زاده شد.

پس آنگاه اَهریمنِ همه تنْ مرگ بیامد و به پَتیارگی، «دَشتانِ» نابهنجارِ زنان[۲] و بیدادگری فرمانروایان بیگانه را بیافرید.

۱۹

پانزدهمین سرزمین و کشورِ نیکی که من ــ اَهوره مَزدا ــ آفریدم، «هفت رود»[۳] بود.

پس آنگاه اَهریمنِ همه تنْ مرگ بیامد و به پتیارگی، «دَشتانِ» نابهنجارِ زنان[۴] و گرمای سخت را بیافرید.

۲۰

شانزدهمین سرزمین و کشورِ نیکی که من ــ اَهوره مَزدا ــ آفریدم، سرزمینِ گرداگردِ سرچشمهٔ رودِ «رَنگْها»[۵] بود؛ جایی که مردمانِ بی سر زندگی می‌کنند.[۶]

۱. ← بندهای ۷۳ و ۷۴ فر. ۸

۲. ← فر. ۱۶

۳. ← سرزمینهای آبخور رودِ ایندوس یا پنجاب کنونی. (دار.)

۴. آشکار نیست که چرا «دشتان نابهنجار زنان» را اهریمن دو بار می‌آفریند. «بیبرگ» در هر دو بند ۱۸ و ۱۹ به جای آن «نشان شناسایی سرکش» آورده که هم تکراری و هم مبهم است.

۵. ← یاد.

۶. دارمستتر با اشاره به گِـپ.، سرزمین آبخور رود رنگها را با ناحیهٔ میانْ رودان (Mosopotamia) یکی دانسته

پس آنگاه اَهریمنِ همه تنْ مرگ بیامد و به پتیارگی، زمستانِ دیوآفریده را برجهان چیرگی بخشید.

۲۱

سرزمینها و کشورهای زیبا و بس رامش‌بخش و درخشان و بالندهٔ دیگری نیز هست که من آنها را آفریدم.

است. در گپ. دربارهٔ «مردمان بی‌سر» آمده است: «مردمی که هیچ فرمانروایی را به سالاری خویش نمی‌پذیرند.» دارمستتر افزوده است: «این ترکیب، ترجمهٔ «اَسْرَوشَه» (سرکشی، شورش، نافرمانی در برابر قانون) است که در دورهٔ ساسانی به درستی دربارهٔ مردم سرزمینهای میان دو رود دجله و فرات ــ که پیرو کیش مزداپرستی نبوده‌اند ــ بکار می‌رفته است. من گمان می‌برم که باید معنی واژگانی این ترکیب را بپذیریم و در این بند، سرچشمه ــ یا دست‌کم ــ کهن‌ترین شکل افسانه‌هایی را که دربارهٔ مردمان بی‌سر با چشمانی بر شانه‌هاشان در برخی از منابع آمده است، بشناسیم. جغرافیادانان ایرانی از چنین مردمانی نام می‌برند و جای آنان را در جزیره‌های خاوری نزدیک چین ذکر می‌کنند که آنان را از آن‌جا به نزد خانِ تاتاران فرستادند. (به نقل فهرست اوزلی) برای شناخت بنیاد اساطیری این افسانه‌ها می‌توانْ پیشینهٔ آنها را تا اساطیر هندی و یونانی نیز دنبال کرد.»

فَرگَرد دوم

بخش یکم

۱

زَرتُشت از اَهوره‌مَزدا پرسید:

ای اَهوره‌مَزدا! ای سپندترین مینو! ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!

تو ــ که اَهوره‌مَزدایی ــ جز من ــ که زَرتُشتم ــ نخست با کدام یک از مردمان، همپرسگی کردی؟

کدامین کس بود که تو دین اَهوره و زَرتُشت را بدو فراز نمودی؟

۲

اَهوره‌مَزدا پاسخ گفت:

ای زَرتُشتِ اَشَوَن!

جمِ هورچهرِ خوبْ رَمه، نخستین کسی از مردمان بود که پیش از تو ــ زَرتُشت ــ من ــ اَهوره‌مَزدا ــ با او همپرسگی کردم و آنگاه دین اَهوره و زَرتُشت را بدو فراز نمودم.

۳

ای زَرتُشت!

پس من ــ که اَهوره‌مَزدایم ــ او را گفتم:

هان ای جَمِ هورچهر، پسرِ وِیَونگهان!

تو دینْ آگاه و دینْ بُردارِ من [در جهان] باش.

ای زَرتُشت!

آنگاه جمِ هورچهر، مرا پاسخ گفت:
من زاده و آموخته نشده‌ام که دینْ آگاه و دینْ بُردارِ تو [در جهان] باشم.

۴

ای زَرتُشت!
آنگاه من ــ که آهوره‌مَزدایم ــ او را گفتم:
ای جَم!
اگر دینْ آگاهی و دینْ بُرداری را از من نپذیری، پس جهانِ مرا فراخی بخش؛ پس جهانِ مرا ببالان و به نگاهداریِ [جهانیان] سالار و نگاهبان آن باش.

۵

ای زَرتُشت!
آنگاه جَمِ هورچهر، مرا پاسخ گفت:
من جهانِ ترا فراخی بخشم. من جهانِ ترا ببالانم و به نگاهداری [جهانیان] سالار و نگاهبان آن باشم.
به شهریاریِ من، نه باد سرد باشد، نه [باد] گرم، نه بیماری و نه مرگ.

۶

پس من ــ که آهوره‌مَزدایم ــ او را دو زِین بخشیدم: «سووْرا»یِ زرّین و «آشْترا»یِ زرنشان.[1]

۷

[اینک] جَمْ، برندهٔ شهریاری است!

۸

آنگاه به شهریاریِ جَم، سیصد زمستان بسر آمد و این زمین پر شد از رمه‌ها و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتشانِ سرخِ سوزان؛ و رمه‌ها و ستوران و مردمان، براین [زمین] جای نیافتند.

۱. suwra و aštra . ← یاد.

۹

پس من به جَمِ هورچهر آگاهی دارم:
ای جَم هورچهر پسر وِیَونگَهان!
این زمین پر شد و برهم آمد از رمه ها و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتشانِ سرخِ سوزان. و رمه ها و ستوران و مردمان، براین [زمین] جای نیابند.

۱۰

آنگاه جَم به روشنی، به سوی نیمروز[1]، به راه خورشید فراز رفت. او این زمین را به «سوِرا»یِ زرّین بَرسُفت و به «اَشْترا» بِشِفت و چنین گفت:
ای سْپَندارمَذ!
به مهربانی فراز رو و بیش فراخ شو که رمه ها و ستوران و مردمان را برتابی.[2]

۱۱

پس جم این زمین را یک سوم بیش از آنچه پیشتر بود، فراخی بخشید و بدان جا رمه ها و ستوران و مردمان فراز رفتند، به خواست و کام خویش، چونان که کام هر کس بود.

۱۲

آنگاه به شهریاریِ جَم، ششصد زمستان بسر آمد و این زمین پر شد از رمه ها و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتشانِ سرخِ سوزان، و رمه ها و ستوران و مردمان، براین [زمین] جای نیافتند.

۱۳

پس آنگاه من به جَم هورچهر، آگاهی دادم:
ای جَمِ هورچهر، پسرِ وِیَونگَهان!

۱. نیمروز: جنوب
۲. «سپنت آرمئتی» یا «سپندارمذ» که در گاهان یکی از فروزه های «مزدا اهوره» به شمار می آید. در اوستای نو امشاسپند ایزدبانوی شد و نگاهبان زمین است و نیز زمین. این همانی دارد و در این جا «جم» او را با زمین یکی می شمرد و آنچه را می خواهد در زمین بشود، از این اَمشاسپند بانو خواستار می شود.

این زمین پر شد و برهم آمد از رمه ها و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتشان سرخ سوزان. و رمه ها و ستوران و مردمان، براین [زمین] جای نیابند.

۱۴

آنگاه جَم به روشنی، به سوی نیمروز، به راه خورشید فراز رفت. او این زمین را به «سووْرا»یِ زرّین بَرسُفت و به «اَشْتْرا» بِشِفت و چنین گفت:
ای سْپَندارمَذ!

به مهربانی فرازرو و بیش فراخ شو که رمه ها و ستوران و مردمان را برتابی.

۱۵

پس جَم این زمین را دوسوم بیش از آنچه پیشتر بود، فراخی بخشید و بدان جا رمه ها و ستوران و مردمان فراز رفتند، به خواست و کام خویش، چونان که کام هرکس بود.

۱۶

آنگاه به شهریاری جَم، نهصد زمستان بسرآمد و این زمین پرشد از رمه ها و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتشانِ سرخ سوزان؛ و رمه ها و ستوران و مردمان، براین [زمین] جای نیافتند.

۱۷

پس من به جَمِ هورچهر آگاهی دادم:
ای جَمِ هورچهر، پسر ویوَنگهان!
این زمین پر شد و برهم آمد از رمه ها و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتشانِ سرخِ سوزان. و رمه ها و ستوران و مردمان، براین [زمین] جای نیابند.

۱۸

آنگاه جَم به روشنی، به سوی نیمروز، به راهِ خورشید فراز رفت. او این زمین را به «سووْرا»یِ زرّین بَرسُفت و به «اَشْتْرا» بِشِفت و چنین گفت:
ای سْپَندارمَذ!

به مهربانی فرازرو و بیش فراخ شو که رمه ها و ستوران و مردمان را برتابی.

۱۹

پس جَم این زمین را سه سوم بیش از آنچه پیشتر بود، فراخی بخشید و بدان جا رمه ها و ستوران و مردمان فراز رفتند، به خواست و کامِ خویش، چونان که کام هر کس بود.

۲۰

... و بدان جا رمه ها و ستوران و مردمان فراز رفتند، به خواست و کامِ خویش، چونان که کامِ هر کس بود.

بخش دوم

۲۱

دادار اَهوره‌مَزدا بر [کرانهٔ] رودِ دایتیایِ نیک در ایران‌ویجِ نامی، با ایزدانِ مینُوی انجمن فراز برد.

جمشیدِ خوب رَمه بر کرانهٔ رودِ دایتیایِ نیک در ایران‌ویجِ نامی، با برترین مردمان انجمن فراز برد.

دادار اَهوره‌مَزدا بر [کرانهٔ] رودِ دایتیایِ نیک در ایران‌ویج نامی با ایزدانِ مینُوی بدان انجمن درآمد.

جمشید خوب رَمه بر [کرانهٔ] رودِ دایتیایِ نیک در ایران‌ویجِ نامی همگام با مردمان گرانمایه بدان انجمن درآمد.

۲۲

آنگاه اَهوره‌مَزدا به جَم گفت:

ای جَمِ هورچهر، پسر ویوَنگهان!

بدترین زمستان بر جهان اَستومَند فرود آید که آن زمستانی سخت مرگ‌آور است.

آن بدترین زمستان بر جهان اَستومَند فرود آید که پر برف است. برفها بارد بر بلندترین کوهها به بلندایِ اَرِدْوی.[1]

۱. آیا «اَرِدْوی» در این جا نام اندازه‌ای است و یا مقصود همان رود اساطیری مشهور «اَردویسوَر» است که مثال بلندی قرار گرفته؟

۲۳

ای جم!

از سه [جای] ایدرگو [سپند]ان برسند: آنها که در بیم گین‌ترین جاهایند؛ آنها که برفراز کوههایند و آنها که در ژرفای روستاهایند بدان کنده‌مانها.

۲۴

ای جم!

پیش از [آن] زمستان، در پی تازش آب، این سرزمینها بارآورِ گیاهان باشند؛ [اما در پی زمستان و] از آن پس که برفها بگدازند، اگر ایدر جای پای رمه‌ای در جهانِ استومند دیده شود، شگفتی انگیزد.

۲۵

پس [تو — ای جَم! —] آن «وَر»[1] را بساز، هریک از چهار برش به درازای اَسپْریسی و تخمه های رمه ها و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتشان سرخ سوزان را بدان جا ببر.

پس [تو — ای جَم! —] آن «وَر» را بساز، هریک از چهار برش به درازای اَسپْریسی برای زیستگاه مردمان؛ هریک از چهار برش به درازای اَسپْریسی برای استبل گاوان و گوسفندان.

۲۶

... و بدان جا آبها فراز تازان در آبراهه هایی به درازای یک هاسَر.

... و بدان جا مَرغها برویان همیشه سبز و خرّم: همیشه خوردنی و نکاستنی.

... و بدان جا خانه [ها] بر پای دار: خانه [ها]یی [فَراز اَشکوب، فَروار و پیرامونْ فَروار.

۲۷

... و بدان جا بزرگترین و برترین و نیکوترین تخمه های نرینگان و مادینگان روی زمین را فراز بر.

۱. «وَر» نام پناهگاه زیرزمینی است که جَم به رهنمونی اهوره‌مَزدا برای مردمان و ستوران ساخت. ← یاد.

... و بدان‌جا بزرگترینِ و برترین و نیکوترین تخمه‌های چهار پایانِ گوناگون روی زمین را فرازبر.

۲۸

... و بدان‌جا تخم همهٔ رُستنیهایی را که براین زمین، بلندترین و خوشبوی‌ترینند، فرازبر.
... و بدان‌جا تخمهٔ همه خوردنیهایی را که براین زمین، خوردنی‌ترین و خوش‌بوی‌ترینند، فرازبر.
... و [آنها را] برای ایشان جفت جفت کن و از میان نارفتنی؛ برای ایشان که مردمان ماندگار در [آن] «وَر»اند.

۲۹

مباد که گوژپشت، گوژسینه، بی‌پُشت، خُل، دْریوَک، دَیوَک، کَسوْیش، ویزْباریش، تباهْ دندان، پیسِ جدا کرده تن و هیچ‌یک از دیگر داغ خوردگانِ اَهریمن، بدان‌جا [راه‌یابند].

۳۰

بدان فرازترین جای نُه گذرگاه کن؛ بدان میانه شش و بدان فرودین سه.
هزار تخمهٔ نرینگان و مادینگان را به گذرگاههای فرازترین جای، ششصد تا را بدان میانه و سیصد تا را بدان فرودین، فرازبر.
آنها را به «سووْرا»یِ زرّین، بدان «وَر» بران و بدان «وَر» دری و روزنی خودْ روشن از درون بنشان.

۳۱

آنگاه جَم [با خود] اندیشید:
ــ «چگونه من این وَر را بسازم که اَهوره‌مَزدا به من گفت؟»
پس اَهوره‌مَزدا به جم گفت:
ای جَمِ هورچهر، پسر ویوَنگهان!
این زمین را به پاشنه بسپَر و به دست بوَرز؛ بدان گونه که اکنون مردمان خاکِ

شفته را نرم می‌کنند.

۳۲

آنگاه جَم چنـان کرد که اهوره‌مَزدا خـواست: این زمین را بـه پاشنه بسپَرد و به دست بِوَرزید؛ بدان گونه که اکنون مردمان خاکِ شفته را نرم می‌کنند.

۳۳

آنگاه جَم [آن] «وَر» را بساخت، هریک از چهار برش به درازای اسپْریسی و تخمهٔ رمه‌ها و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتشانِ سرخِ سوزان را بدان فراز برد.

آن گـاه جَم [آن] «وَر» را بساخت، هریک از چـهار برش به درازای اَسپْریسی بـرای زیستگاه مردمان؛ هـریک از چهار برش به درازای اَسپْریسی برای استبلِ گاوان و گوسفندان.

۳۴

پس بدان جا آبها فراز تازاند در آبراهه‌هایی به درازای یک هاسَر.

... و بدان جا مَرغها برویانید همیشه سبز و خرّم؛ همیشه خوردنی و نکاستنی.

... و بدان جا خانـه [ها] بر پـای داشت؛ خـانه [هـایی] فَراز آشکوب، فَـروار و پیـرامونْ فَروار.

۳۵

... و بدان جا بزرگتـرین و برترین و نیکوترین تخمه‌های نرینگان و مادینگان روی زمین را فراز برد.

... و بدان جا بزرگترین و بـرترین و نیکوترین تخمه‌های چهار پایانِ گوناگون روی زمین را فراز برد.

۳۶

... و بدان جا تخم همهٔ رستنیهایی را که بـراین زمین، بلندتـرین و خوشبوی‌ترینند، فراز برد.

... و بـدان‌جـا تـخمـهٔ هـمـهٔ خوردنیـهـایـی را کـه بـرایـن زمـیـن، خـوردنـی‌تـریـن و خوش بوی‌ترینند، فراز برد.

... و [آنها را] برای ایشان جفت جفت کرد و از میان نارفتنی؛ برای ایشان که مردمانِ ماندگار در [آن] «وَر»اند.

۳۷

... و بدان جا [راه] نـ[ـیافتند] گوژ پشت، گوژسینه، بی پُشت، خُل، دْریوَک، دَیوگ، کَسْویش، ویزْباریش، تباهْ دندان، پیسِ جدا کرده تن و هیچ یک از دیگر داغ خوردگانِ اَهریمن.

۳۸

بدان فرازترین جای نُه گذرگاه کرد؛ بدان میانه شش و بدان فرودین سه.

هزار تخمهٔ نرینگان و مادینگان را به گذرگاههای فرازترین جای، ششصد تا را بدان میانه و سیصد تا را بدان فُرودین، فراز برد.

آنها را به «سووْرا»یِ زرّین، بدان «وَر» براند و بدان «وَر» دری و روزنی خودْ روشن از درون بنشاند.

۳۹

[زرتشت پرسید:]

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!

پس آن روشنیها از چه اند ــ ای اَهوره‌مَزدای اَشَوَن ــ که چنین در آن خانه های «وَرِ» جَمکَرد پرتو می افشانند؟

۴۰

آنگاه اَهوره‌مَزدا گفت:

روشنیهایِ خود آفریده و هستی آفریده.[1]

[بدان جا] پدیدار و پنهان شدنِ ستارگان و ماه و خور[شید]، یک بار [در سال] دیده می‌شود.

۱. (ــــ یاد. هسن.)

۴۱

و ایشان[1] روز را چون سالی می پندارند. و [بدان جا] از [آمیزش] جفتی مادینه و نرینه به چهل زمستان، نرینه‌ای و مادینه‌ای زاده شوند، همچنین است از ستوران گونه گون.

و این مردمان در آن خانه های «وَر» جَمکرد، نیک زیست‌ترینِ زندگانند.

۴۲

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!

چه کسی دینِ مَزداپرستی را بدان جا، بدان خانه های «وَر» جَمکَرد برد؟

آنگاه اَهوره‌مَزدا گفت:

ای سِپیتْمان زَرتُشت!

«کَرشِفْت» مرغ.[2]

۴۳

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!

چه کس ایشان[2] را مِهتر و رَد است؟

آنگاه اَهوره‌مَزدا گفت:

ای زَرتُشت!

«اورْوَتَت‌نَرَ»[3] و تو که زَرتُشتی.

---

۱. ساکنان «وَر».

۲. کَرشِفْت نام پرنده‌ای است اساطیری. (← یاد. همین.)

۳. نام پسر زرتشت است. (← یاد. همین.)

فَرگَرد سوم

بخش یکم

۱

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!

کجاست نخستین جایی که زمین[۱] در آن‌جا بیشتر از همه جا شادکام شود؟[۲]

اَهوره‌مَزدا پاسخ داد:

ای سپیتمان زَرتُشت!

چنین جایی، آن‌جاست که اَشَوَنی برآن گام پیش نهد؛ هیزمِ پاک در دست، بَرسَم در دست، هاوَن در دست، شیرِ پیشکشی در دست، به دُرست‌باوری در کار آیین‌گزاری و به آوای بلند، مهرِ فراخْ چراگاه و رامِ بخشندهٔ چراگاههای خوب را نیایش‌کنان.

۲

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!

کجاست دومین جایی که زمین در آن‌جا بیشتر از همه جا شادکام شود؟

۳

اَهوره‌مَزدا پاسخ داد:

چنین جایی، آن جاست که اَشَوَنی خانه‌ای بر پای دارد با موبدی در آن؛ با گله‌ای گاو، کدبانویی، فرزندانی و رمه‌هایی خوب در آن. خانه‌ای که در آن، گلهٔ

۱. سْپَندارمَذ (← فر. ۲، بند ۱۰، زیر.)

۲. پرسشها و پاسخهایی را که در این فرگرد آمده است، در بخشهای ٤ و ٥ «دانا و مینوی خرد» هم می‌بینیم.

گاوان بخوبی پرورده شود؛ اَشَونی افزونی گیرد؛ خوراک ستوران فراوان باشد؛ سگ خوب پرورش یابد؛ کدبانو کامیاب شود؛ فرزندان ببالند؛ آتش فروزان بماند و هریک از نیایشهای نیک زندگی بخوبی برخوانده شود.

۴

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!

کجاست سومین جایی که زمین در آن‌جا بیشتر از همه جا شادکام شود؟

اَهوره‌مَزدا پاسخ داد:

ای سِپیتْمان زَرتُشت!

چنین جایی، آن جاست که اَشَونی هرچه بیشتر گندم و گیاه و درختان میوه بکارد؛ جایی که چنین کسی زمینهای خشک را آبیاری و زمینهای تر را زِه‌کشی کند.

۵

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!

کجاست چهارمین جایی که زمین در آن‌جا بیشتر از همه‌جا شادکام شود؟

اَهوره‌مَزدا پاسخ داد:

چنین جایی، آن جاست که هرچه بیشتر رمه‌ها و ستوران را در آن بپرورند.

۶

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!

کجاست پنجمین جایی که زمین در آن‌جا بیشتر از همه جا شادکام شود؟

اَهوره‌مَزدا پاسخ داد:

چنین جایی، آن جاست که رمه‌ها و ستوران، کودِ فراوان برجای نهند.

بخش دوم

۷

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!

کجاست نخستین جایی که زمین در آن‌جا به تلخ‌ترین اندوه دچار شود؟

آهوره‌مَزدا پاسخ داد:

چنین جایی، گردنهٔ «اَرِزورَ» است که برفرازِ آن، گروههای دیوان از کُنامِ «دُروج» (دوزخ) به پیش تازند.

۸

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!

کجاست دومین جایی که زمین در آن‌جا به تلخ‌ترین اندوه دچار شود؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

چنین جایی، آن‌جاست که مُردارهای بسیاری از مردمان و سگان را به خاک سپارند.

۹

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!

کجاست سومین جایی که زمین در آن‌جا به تلخ‌ترین اندوه دچار شود؟

آهوره‌مَزدا پاسخ داد:

چنین جایی، آن‌جاست که در آن دخمه‌های بسیار بر پا کنند و مُردارهای مردمان را در آنها بینبارند.[۱]

۱۰

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!

کجاست چهارمین جایی که زمین در آن‌جا به تلخ‌ترین اندوه دچار شود؟

آهوره‌مَزدا پاسخ داد:

چنین جایی، آن‌جاست که لانه‌های آفریدگانِ اَهریمن در آن فراوان باشد.[۲]

۱۱

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!

۱. دخمه‌هایی که دیرزمانی بر پای می‌ماند و مردارهای بسیاری در آنها انباشته می‌شود و زمین را می‌آلاید.

۲. جایی که «خْرَفْسْتران» بسیار در آن هست. (گپ.)

کجاست پنجمین جایی که زمین در آن جا به تلخ‌ترین اندوه دچار شود؟
اَهوره‌مَزدا پاسخ داد:
ای سِپیتمان زَرتُشت!
چنین جایی، آن جاست که زن و فرزندان اَشَوَن [مرد]ی را[1] در راهی خشک و گردآلود، به‌بندگی برده باشند و آنان شیون برآورند.

بخش سوم

۱۲

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!
کیست نخستین کسی که زمین را بیشتر از همه شادکام کند؟
اَهوره‌مَزدا پاسخ داد:
کسی است که هرچه بیشتر مُردارهای مردمان و سگان را از خاک برآورد.

۱۳

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!
کیست دومین کسی که زمین را بیشتر از همه شادکام کند؟
اَهوره‌مَزدا پاسخ داد:
کسی است که دخمه‌های انباشته از مُردار را فروریزد.

۱۴

هیچ‌یک از مردمان نباید خود به تنهایی، مرده‌ای را به دخمه برد. هرگاه کسی خود به‌تنهایی مرده‌ای را به دخمه برد، «نَسو» بر او می‌تازد تا او را از راه بینی و چشم و زبان و آرواره‌ها و اندام نرینگی یا مادینگی و پشت مرده، آلوده کند و به پلیدی بیالاید.
این «دُروج»، این «نَسو» بر او فروافتد و او را تا بنِ ناخنها بیالاید و او از آن پس، همواره ناپاک ماند.

۱. اَشَوَن مردی که به دست یکی از دشمنان کشته شده است. (زگد.)

۱۵

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!

کجاست جای کسی که خود به تنهایی، مرده‌ای را به دخمه برد؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

جای چنین کسی، بی‌آب و گیاه‌ترین و تهی‌ترین و خشک‌ترین جای این زمین است که رمه‌ها و گله‌ها کمتر از آن بگذرند؛ که آتش ــ پسرِ اَهوره‌مَزدا ــ در آن کمتر برافروخته شود؛ که دسته‌های بَرسَمِ ویژهٔ آیین کمتر بدان‌جا برده شود؛ که مردمِ اَشَوَن کمتر از آن‌جا بگذرند.

۱۶

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!

چه اندازه دور از آتش؟

چه اندازه دور از آب؟

چه اندازه دور از دسته‌های بَرسَمِ ویژهٔ آیین؟

چه اندازه دور از مردمِ اَشَوَن؟

۱۷

اَهوره‌مَزدا پاسخ داد:

سی گام دور از آتش.

سی گام دور از آب.

سی گام دور از دسته‌های بَرسَمِ ویژهٔ آیین.

سه گام دور از مردمِ اَشَوَن.

۱۸

مَزداپرستان باید گرداگردِ آن‌جا چینه‌ای برآورند[1] و در درون آن، او را خوراک و جامه دهند: ناگوارترین خوراک و فرسوده‌ترین جامه؛ خوراکی ناچیز و تن‌پوشی اندک‌مایه.

۱. چنین جایی را «اَرْمِشتگاه» یعنی «جای شخص ناپاک» می‌خوانند.

۱۹

آنگاه او را در آن‌جا رها کنند که بزید تا به روزگار پیری یا فرسودگی یا فرتوتی برسد.

۲۰

هنگامی که به روزگار پیری یا فرسودگی یا فرتوتی رسید، مَزداپرستان باید مردی توانا و زورمند و چیره‌دست را فرمان دهند تا برسرِ کوه، پوست از تن وی برکشد و سر از تن او برگیرد. آنگاه مُردارِ او را نزد آزمندترین آفریدگانِ مُردارخوارِ اَهوره‌مزدا، نزد غراباِن آزمند بیفگنند و این سخنان را برخوانند:

۲۱

«مردی که در این‌جاست، از همهٔ اندیشه‌ها و گفتارها و کردارهای اَهریمنیِ خویش پشیمان شده است. اگر کردار اَهریمنیِ دیگری از او سرزده باشد، در آیین «پِتِتِ» ویژهٔ او بخشوده شده است؛ اما اگر هیچ کردار اَهریمنیِ دیگری از او سرنزده باشد، بدین پشیمانی خویش، جاودانه بخشوده و آمرزیده است.»[1]

۲۲

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!

کیست سومین کسی که زمین را بیشتر از همه شادکام کند؟

اَهوره‌مَزدا پاسخ داد:

کسی است که هرچه بیشتر لانه‌های آفریدگان اَهریمن را بینبارد.

۲۳

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!

۱. در آرد. داوری دربارهٔ چنین گناهکاری از این هم سخت‌تر است: «... روان مردی را دیدم که گوشت جسد مردمان را با خون و ریم و دیگر ریمنی و گند به خوردن (وی) می‌دهند. پرسیدم که این تن چه گناه کرد؟ سُروش پرهیزگار و ایزد آذر گویند که: این روان آن مرد دروند است که به گیتی مدفوع و جسد برآب و آتش و تن خویش و نیز آنِ مردمان بُرد و همواره یگانه مرده‌کش و ریمن بود و (خویشتن را بنا به قواعد) پیشه، نَشُست.» (آرد. ترجمهٔ مرداد بهار، در پژ. ص ۲۶۷)

کیست چهارمین کسی که زمین را بیشتر از همه شادکام کند؟
آهوره‌مَزدا پاسخ داد:
ای سِپیتْمان زَرتُشت!
کسی است که هرچه بیشتر گندم و گیاه و درختان میوه بکارد؛ کسی است که زمینهای خشک را آبیاری و زمینهای تر را زِه‌کشی کند.

۲۴

زمینی که دیرزمانی کشت نشده بماند و بذری برآن نیفشانند، ناشادکام است و برزیگری را آرزو کند؛ همچون دوشیزه‌ای خوش‌اندام که دیرزمانی بی‌فرزند مانده باشد و شوهری خوب آرزو کند.

۲۵

ای سِپیتْمان زَرتُشت!
کسی که زمین را با دست چپ و دست راست، با دست راست و دست چپ کشت کند،[1] زمین بدو فراوانی بخشد؛ همچون دوشیزه‌ای تازه به خانهٔ شوی رفته که در بستر خویش، شوهر را فرزندانی بزاید، زمین نیز میوه‌های فراوان ببار آورد.

۲۶

ای سِپیتْمان زَرتُشت!
کسی که زمین را با دست چپ و دست راست، با دست راست و دست چپ کشت کند، زمین بدو چنین گوید:

۲۷

ای مرد! ای آن که مرا با دست چپ و دست راست، با دست راست و دست چپ کشت کردی!
مردم همیشه بدین جا درآیند و خواستارنان شوند. در این جا من همواره بارآورم و

۱. برخی از گزارشگران، از سوی چپ و از سوی راست نوشته‌اند.

همه گونه خوراک و گندم فراوان بهرهٔ تو شود.[۱]

۲۸

ای سِپیتْمان زَرتُشت!

کسی که زمین را با دست چپ و دست راست، با دست‌راست و دست چپ کشت نکند، زمین بدو چنین گوید:

۲۹

ای مرد! ای آن که مرا با دست چپ و دست راست، با دست راست و دست چپ کشت نکردی!

همواره بر درِ بیگانگان و در میانِ خواستارانِ نان بایستی؛ همواره در آن‌جا چشم به راه مانی تا ترا از در برانند.[۲]

چنین است پاسخی که توانگران به تو دهند.

۳۰

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!

کدام است خوراکی که دینِ مَزدا را سیر کند؟[۳]

اَهوره‌مَزدا پاسخ داد:

ای سِپیتْمان زَرتُشت!

کشت گندم است دیگر باره و دیگر باره.

۳۱

کسی که غلّه بکارد، اَشَه می‌کارد. او دین مَزدا را برتر و برتر می‌رویاند؛ او دین مَزدا را چندان نیرومند می‌کند که با صد نیایش توان کرد؛ که با هزار نیاز توان کرد؛ که با ده‌هزار پیشکشی توان کرد.

۱. «نخستین بار دانه‌های خوراکی را برای تو می‌آورم. هنگامی که چیز خوبی بروید، نخستین بار برای تو می‌روید.» (گِپ).

۲. «آنان چیزهای خوب به خود برمی‌دارند و چیزهای بد را برای تو می‌فرستند.» (گِپ).

۳. کدام است کارهای نیکی که دینِ مَزدا را روایی بخشد و آن را چون خوراکی بپرورد؟

۳۲

هنگامی که جو ببار آید، دیوان از جا برمی‌جهند.
هنگامی که گندم فراوان بروید، دل دیوان از هراس می‌لرزد.
هنگامی که گندم آرد شود، دیوان ناله برمی‌آورند.
هنگامی که گندم خرمن شود، دیوان نابود می‌شوند.
در خانه‌ای که گندم اینچنین ببار آید، دیوان بیش نمی‌پایند.
از خانه‌ای که در آن گندم اینچنین ببار آید، دیوان دور رانده می‌شوند.
هنگامی که در خانه‌ای انباری از گندم باشد، چنان است که آهنِ سرخ گدازان در گلوگاه دیوان به گردش درآید.

۳۳

بشود که موبد این مَنْثَره‌یِ وَرجاوَند را به مردمان بیاموزد:
«هیچ کس بی خوراک، توانِ آن ندارد که به آیین اَشَه رفتار کند؛ توانِ آن ندارد که برزیگری کند؛ توانِ آن ندارد که فرزندانی پدید آورد.
هریک از آفریدگان جهان اَستومَند با خوردن زنده ماند و از نخوردن بمیرد.»

۳۴

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!
کیست پنجمین کسی که زمین را بیشتر از همه شادکام کند؟
اَهوره‌مَزدا پاسخ داد:
ای سِپیتْمان زَرتُشت!
کسی است که زمین را بخوبی کشت کند و آن را به اَشَوَنی بسپارد.

۳۵

ای سِپیتْمان زَرتُشت!
کسی که زمین را کشت کند و آن را به مهربانی و پرهیزگاری، به اَشَوَنی نسپارد،[1] سْپَندارمَذ او را در تاریکی زمین، در جهان اندوه و پریشانی، در سرزمین

۱. در گد. به جای سپردن زمین، «به کارواداشتن در زمین» آمده است.

شوربختی و تباهی، در کُنامِ دُروج (دوزخ) فروافگند.

بخش چهارم

۳۶

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!

کسی که مُردارِ مردمان یا سگان را به خاک سپارد و تا شش ماه از خاک برنیاورد، پادافْرهِ گناهش چیست؟

اَهوره‌مَزدا پاسخ داد:

پانصد تازیانه با «اَسْپَهه ـ اَشْترا»، پانصد تازیانه با «سَرَوشُو ـ چَرَنَ».

۳۷

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!

کسی که مُردارِ مردمان یا سگان را به خاک سپارد و تا یک سال از خاک برنیاورد، پادافْرهِ گناهش چیست؟

اَهوره‌مَزدا پاسخ داد:

هزار تازیانه با اَسْپَههِ ـ اَشْترا، هزار تازیانه با سَرَوشُو ـ چَرَنَ.

۳۸

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!

کسی که مُردارِ مردمان یا سگان را به خاک سپارد و تا دو سال از خاک برنیاورد، پادافْرهِ گناهش چیست و تاوانِ گناهکاری او کدام است و چگونه می‌تواند خود را از آلودگی بدان گناه پاک کند؟

۳۹

اَهوره‌مَزدا پاسخ داد:

چنین گناهی را هیچ پادافْرِه و تاوانی نیست. چنین گناهکاری را هیچ چاره‌ای نتوان اندیشید. این دادشکنی است و هیچ پادافْرِه و تاوانی، گناه آن را پاک نتواند کرد.

۴۰

در چه هنگام چنین است؟

هنگامی چنین است که گناهکار، آموزگار دین مَزدا یا دینْ آگاه باشد.[۱]

هرگاه گناهکار، آموزگار دین مَزدا یا دینْ آگاه نباشد و به گناه خویش خَستو شود و پیمان بندد که دیگر هرگز چنین کردار ناروایی از او سرنزند، مَزدا گناهش را می بخشاید.

۴۱

ای سِپیتْمان زَرتُشت!

براستی دین مَزدا کسی را که به این دین درآید، از بندهای گناهانش رهایی می بخشد.

دین مَزدا گناه نادرستکاری را می بخشاید.[۲]

دین مَزدا گناه کشتنِ یکی از اَشَوَنان را می بخشاید.[۳]

دین مَزدا گناهِ خاک سپاری مُردار را می بخشاید.[۴]

دین مَزدا گناه کردارهایی را که هیچ تاوانی برای آنها نیست، می بخشاید.

دین مَزدا پادافرهٔ سنگین‌ترین گناه را می بخشاید.[۵]

دین مَزدا هر گناهی را که مردمان می‌توانند بدان دست بیالایند، می بخشاید.

۴۲

ای سِپیتْمان زَرتُشت!

۱. موبد یا دستور باشد.

۲. «او می‌داند که دزدی نارواست؛ اما می پندارد که ربودن دارایی توانگر و بخشیدن آن به بینوایان، کرداری اَشَوَنانه است.» (گپ.)

۳. «او می‌داند که کشتنِ «مرگْ اَرزان» رواست؛ اما نمی‌داند که چنین کاری را نمی‌توان بی فرمانِ داور کرد.» (گپ.)

۴. «او می‌داند که خاک سپاریِ مُردار نارواست؛ اما می پندارد که اگر او چنین کند تا سگان یا پرندگان نتوانند آن مُردار را برگیرند و به آتش یا آب درافگنند، او کرداری اَشَوَنانه داشته است. (گپ.)

۱. او می‌داند که بدست آوردن بالاترین بهره رواست؛ اما نمی‌داند که چنین بهره گیری از مرد اَشَون نارواست. (گپ.)

دین مَزدا آشَوَن را از هرگونه اندیشه و گفتار و کردار بد پاک می‌کند؛ همچون بادی پرتوان و شتابان که دشت را.[1]

ای سِپیتْمان زَرتُشت!

بشود که از این پس، همهٔ کردارهای تو نیک باشد. دین مَزدا گناه ترا تاوانی گران داده است.

۱. در گپ. افزوده شده است: «از کاه و بوشال». در دانا. (بخش ۵۱، بند.۱۹) نیز همین تعبیر را می بینیم.

فَرگَرد چهارم

بخش یکم

۱

کسی که از بازگرداندن سپرده‌ای به دارنده‌اش، خودداری کند، کردارش بدان ماند که آن سپرده را از دارنده‌اش دزدیده باشد. تا هنگامی که آن سپرده را در خانهٔ خویش نگاه دارد، هر روز و هر شب که بدان دست زند و آن را از آنِ خویش بشمارد، بدان ماند که دیگر بار آن را دزدیده باشد.

بخش دوم
(الف)

۲

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَهوره‌مَزدا! ای اَشَوَن!

شمار پیمانهای تو چند است؟

اَهوره‌مَزدا پاسخ داد:

شمار پیمانهای من شش است:

نخست «گفتار-پیمان».

دوم «دست-پیمان».

سوم «گوسفند-پیمان».

چهارم «گاو-پیمان».

پنجم «مردم-پیمان».

ششم «کشتزار-پیمان»؛ کشتزاری در زمینی خوب، کشتزاری آباد و بارآور.

بخش دوم

(ب)

۳

کسی که گفتار-پیمان را تنها گفتاری بینگارد، باید آن را به دست-پیمان دگرگون کند و بهای دست-پیمان را بدهد.

٤

دست-پیمان باید به گوسفند-پیمان دگرگون شود و بهای گوسفند-پیمان را به جای آن بدهند.

گوسفند-پیمان باید به گاو-پیمان دگرگون شود و بهای گاو-پیمان را به جای آن بدهند.

گاو-پیمان باید به مردم-پیمان دگرگون شود و بهای مردم-پیمان را به جای آن بدهند.

مردم-پیمان باید به کشتزار-پیمان دگرگون شود و بهای کشتزار-پیمان را به جای آن بدهند.

بخش دوم

(پ)

۵

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!

کسی که گفتار-پیمان را بشکند، تا چه اندازه گرفتارِ گناه خویش شود؟

اَهوره‌مَزدا پاسخ داد:

گناه وی، نزدیک‌ترین خویشاوندانش را بدهکارِ تاوانی سیصد برابرِ بهای آن پیمان کند.[۱]

۱. در روا. بارِ گناه تنها بر دوش گناهکار (و نه خویشاوندان وی) گذاشته شده و شماره‌هایی که درمتن به عنوان سیصد تا هزار برابرِ بهای پیمان آمده، به شمارهٔ سالهایی که روان گناهکار باید در دوزخ بسر برد، دگرگون شده است.

۶

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!
کسی که دست-پیمان را بشکند، تا چه اندازه گرفتارِ گناه خویش شود؟
اَهوره‌مَزدا پاسخ داد:
گناه وی، نزدیک‌ترین خویشاوندانش را بدهکارِ تاوانی ششصد برابرِ بهای آن پیمان کند.

۷

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!
کسی که گوسفند-پیمان را بشکند، تا چه اندازه گرفتارِ گناه خویش شود؟
اَهوره‌مَزدا پاسخ داد:
گناه وی، نزدیک‌ترین خویشاوندانش را بدهکارِ تاوانی هفتصد برابر بهای آن پیمان کند.

۸

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!
کسی که گاو-پیمان را بشکند، تا چه اندازه گرفتار گناه خویش شود؟
اَهوره‌مَزدا پاسخ داد:
گناه وی، نزدیک‌ترین خویشاوندانش را بدهکارِ تاوانی هشتصد برابر بهای آن پیمان کند.

۹

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!
کسی که مردم-پیمان را بشکند، تا چه اندازه گرفتارِ گناه خویش شود؟
اَهوره‌مَزدا پاسخ داد:
گناه وی، نزدیک‌ترین خویشاوندانش را بدهکارِ تاوانی نهصد برابر بهای آن پیمان کند.

۱۰

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!

کسی که کشتزار-پیمان را بشکند، تا چه اندازه گرفتارِ گناه خویش شود؟

اَهوره‌مَزدا پاسخ داد:

گناه وی، نزدیک‌ترین خویشاوندانش را بدهکارِ تاوانی هزار برابر بهای آن پیمان کند.

بخش دوم

(ت)

۱۱

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!

کسی که گفتار-پیمان را بشکند، پادافرهِ گناهش چیست؟

اَهوره‌مَزدا پاسخ داد:

سیصد تازیانه با اَسپَهِه-اَشترا، سیصد تازیانه با سَرَوشُو-چَرَنَ.

۱۲

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!

کسی که دست-پیمان را بشکند، پادافرهِ گناهش چیست؟

اَهوره‌مَزدا پاسخ داد:

ششصد تازیانه با اَسپَهِه-اَشترا، ششصد تازیانه با سَرَوشُو-چَرَنَ.

۱۳

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!

کسی که گوسفند-پیمان را بشکند، پادافرهِ گناهش چیست؟

اَهوره‌مَزدا پاسخ داد:

هفتصد تازیانه با اَسپَهِه-اَشترا، هفتصد تازیانه با سَرَوشُو-چَرَنَ.

۱۴

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!
کسی که گاو-پیمان را بشکند، پادافرهِ گناهش چیست؟
اَهوره‌مَزدا پاسخ داد:
هشتصد تازیانه با اَسْپَهه-اَشْترا، هشتصد تازیانه با سَرَوشُو-چَرَنَ.

۱۵

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!
کسی که مردم-پیمان را بشکند، پادافرهِ گناهش چیست؟
اَهوره‌مَزدا پاسخ داد:
نهصد تازیانه با اَسْپَهه-اَشْترا، نهصد تازیانه با سَرَوشُو-چَرَنَ.

۱۶

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!
کسی که کشتزار-پیمان را بشکند، پادافرهِ گناهش چیست؟
اَهوره‌مَزدا پاسخ داد:
هزار تازیانه با اَسْپَهه-اَشْترا، هزار تازیانه با سَرَوشُو-چَرَنَ.

بخش سوم
(الف)

۱۷

کسی که به آهنگِ زدنِ دیگری برخیزد، گناهش «آگِرِ پْتَ» است.
کسی که بر سر دیگری فرود آید تا او را بزند، گناهش «اَوَاُیریشْتَ» است.
کسی که بدخواهانه آغاز به زدن دیگری کند، گناهش «اَردوش» است.
هرگاه پنج بار دیگر بدین کار دست زند، «پِشوتَنو» شود.

۱۸

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!

کسی که به گناه «آگِرِپتَ» آلوده شود، پادافْرهِ گناهش چیست؟
اَهوره‌مَزدا پاسخ داد:
پنج تازیانه با اَسْپَهه‌ـاَشْتَرا، پنج تازیانه با سَرَوشُوـچَرَنَ.
دومین بار ده تازیانه با اَسْپَهه‌ـاَشْتْرا، ده تازیانه با سَرَوشُوـچَرَنَ.
سومین بار پانزده تازیانه با اَسْپَهه‌ـاَشْتْرا، پانزده تازیانه با سَرَوشُوـچَرَنَ.

۱۹

چهارمین بار سی تازیانه با اَسْپَهه‌ـاَشْتْرا، سی تازیانه با سَرَوشُوـچَرَنَ.
پنجمین بار پنجاه تازیانه با اَسْپَهه‌ـاَشْتْرا، پنجاه تازیانه با سَرَوُشُوـچَرَنَ.
ششمین بار شصت تازیانه با اَسْپَهه‌ـاَشْتْرا، شصت تازیانه با سَرَوُشُوـچَرَنَ.
هفتمین بار نود تازیانه با اَسْپَهه‌ـاَشْتْرا، نود تازیانه با سَرَوُشُوـچَرَنَ.

۲۰

کسی که هشتمین بار به گناه «آگِرِپتَ» آلوده شود ــ بی آن که تاوان بارهای پیشین را داده باشد ــ پادافْرهِ گناهش چیست؟
اَهوره‌مَزدا پاسخ داد:
کردار او کردارِ «پِشُوتَنو» است و پادافْرهِ گناهش دویست تازیانه با اَسْپَهه‌ـاَشْتْرا، دویست تازیانه با سَرَوُشُوـچَرَنَ است.

۲۱

کسی که به گناه «آگِرِپتَ» آلوده شود و از دادن تاوان آن سر باز زند، پادافْرهِ گناهش چیست؟
اَهوره‌مَزدا پاسخ داد:
کردار او کردارِ «پِشوتَنو» است و پادافْرهِ گناهش دویست تازیانه با اَسْپَهه‌ـاَشْتْرا، دویست تازیانه با سَرَوْشُوـچَرَنَ است.

۲۲

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!
کسی که به گناه «اَوَاَیریشْتَ» آلوده شود، پادافْرهِ گناهش چیست؟

اَهوره‌مَزدا پاسخ داد:
ده تازیانه با اَسْپَهه‌ـاشترا، ده تازیانه با سَرَوشو‌ـچَرَنَ.
دومین بار پانزده تازیانه با اَسْپَهِه‌ـاَشْترا، پانزده تازیانه با سَرَوُشُو‌ـچَرَنَ.

۲۳

سومین بار سی تازیانه با اَسْپَهه‌ـاَشْترا، سی تازیانه با سَرَوُشُو‌ـچَرَنَ.
چهارمین بار پنجاه تازیانه با اَسْپَهه‌ـاَشْترا، پنجاه تازیانه با سَرَوُشُو‌ـچَرَنَ.
پنجمین بار هفتاد تازیانه با اَسْپَهه‌ـاَشْترا، هفتاد تازیانه با سَرَوُشُو‌ـچَرَنَ.
ششمین بار نود تازیانه با اَسْپَهِه‌ـاَشْترا، نود تازیانه با سَرَوُشُو‌ـچَرَنَ.

۲۴

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!
کَسی که هفتمین بار به گناه «اَوَاُیریشْتَ» آلوده شود ــ بی آن که تاوان بارهای پیشین را داده باشد ــ پادافْرهِ گناهش چیست؟
اَهوره‌مَزدا پاسخ داد:
کردار او کردارِ «پِشوتَنو» است و پادافْرهِ گناهش دویست تازیانه با اَسْپَهِه‌ـاَشْترا، دویست تازیانه با سَرَوُشُو‌ـچَرَنَ است.

۲۵

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!
کَسی که به گناه «اَوَاُیریشْتَ» آلوده شود و از دادن تاوان آن سر باز زند، پادافْرهِ گناهش چیست؟
اَهوره‌مَزدا پاسخ داد:
کردار او کردارِ «پِشوتَنو» است و پادافْرهِ گناهش دویست تازیانه با اَسْپَهِه‌ـاَشْترا، شصت تازیانه با سَرَوُشُو‌ـچَرَنَ است.

۲۶

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!
کَسی که به گناه «اَرِدوش» آلوده شود، پادافْرهِ گناهش چیست؟

اَهوره‌مَزدا پاسخ داد:
پانزده تازیانه با اَسْپَهه‌ـ اَشْترا، پانزده تازیانه با سَرَوشو ـ چَرَنَ.

۲۷

دومین بار سی تازیانه با اَسْپَهه‌ـ اَشْترا، سی تازیانه با سَرَوُشُو ـ چَرَنَ.
سومین بار پنجاه تازیانه با اَسْپَهه‌ـ اَشْترا، پنجاه تازیانه با سَرَوُشُو ـ چَرَنَ.
چهارمین بار هفتاد تازیانه با اَسْپَهه‌ـ اَشْترا، هفتاد تازیانه با سَرَوُشُو ـ چَرَنَ.
پنجمین بار نود تازیانه با اَسْپَهه‌ـ اَشْترا، نود تازیانه با سَرَوُشُو ـ چَرَنَ.

۲۸

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!
کسی که ششمین بار به گناه «اَردوش» آلوده شود ــ بی آن که تاوان بارهای پیشین را داده باشد ــ پادافْرهِ گناهش چیست؟
اَهوره‌مَزدا پاسخ داد:
کردار او کردارِ «پِشوتَنو» است و پادافْرهِ گناهش، دویست تازیانه با اَسْپَهه‌ـ اَشْترا، شصت تازیانه با سَرَوُشُو ـ چَرَنَ است.

۲۹

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!
کسی که به گناه «اَردوش» آلوده شود و از دادن تاوان آن سر باز زند، پادافْرهِ گناهش چیست؟
اَهوره‌مَزدا پاسخ داد:
کردار او کردارِ «پِشوتَنو» است و پادافْرهِ گناهش، دویست تازیانه با اَسْپَهه‌ـ اَشْترا، دویست تازیانه با سَرَوُشُو ـ چَرَنَ است.

۳۰

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!
کسی که دیگری را بزند و آسیب سختی بدو برساند، پادافْرهِ گناهش چیست؟

۳۱

آهوره‌مَزدا پاسخ داد:

سی تازیانه با اَسْپَهه-اَشْترا، سی تازیانه با سَرَوُشُو-چَرَنَ.

دومین بار پنجاه تازیانه با اَسْپَهه-اَشْترا، پنجاه تازیانه با سَرَوُشُو-چَرَنَ.

سومین بار هفتاد تازیانه با اَسْپَهه-اَشْترا، هفتاد تازیانه با سَرَوُشُو-چَرَنَ.

چهارمین بار نود تازیانه با اَسْپَهه-اَشْترا، نود تازیانه با سَرَوُشُو-چَرَنَ.

۳۲

کسی که پنجمین بار بدین گناه آلوده شود — بی آن که تاوان بارهای پیشین را داده باشد — پادافْرهِ گناهش چیست؟

آهوره‌مَزدا پاسخ داد:

کردار او کردار «پِشوتَنو» است و پادافْرهِ گناهش دویست تازیانه با اَسْپَهه-اَشْترا، دویست تازیانه با سَرَوُشُو-چَرَنَ است.

۳۳

کسی که بدین گناه آلوده شود و از دادن تاوان آن سر باز زند، پادافْرهِ گناهش چیست؟

آهوره‌مَزدا پاسخ داد:

کردار او کردار «پِشوتَنو» است و پادافْرهِ گناهش دویست تازیانه با اَسْپَهه-اَشْترا، دویست تازیانه با سَرَوُشُو-چَرَنَ است.

۳۴

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!

کسی که دیگری را چنان بزند که خون وی را بریزد، پادافْرهِ گناهش چیست؟

آهوره‌مَزدا پاسخ داد:

پنجاه تازیانه با اَسْپَهه-اَشْترا، پنجاه تازیانه با سَرَوُشُو-چَرَنَ.

دومین بار هفتاد تازیانه با اَسْپَهه-اَشْترا، هفتاد تازیانه با سَرَوُشُو-چَرَنَ.

سومین بار نود تازیانه با اَسْپَهه-اَشْترا، نود تازیانه با سَرَوُشُو-چَرَنَ.

۳۵

کسی که چهارمین بار بدین گناه آلوده شود ــ بی آن که تاوان بارهای پیشین را داده باشد ــ پادآفرهٔ گناهش چیست؟

اَهوره‌مَزدا پاسخ داد:

کردار او کردارِ «پِشوتَنو» است و پادآفرهٔ گناهش دویست تازیانه با اَسْپَهِه‌ـاَشْترا، دویست تازیانه با سَرَوُشُو‌ـچَرَنَ است.

۳۶

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

کسی که دیگری را چنان بزند که خون وی روان شود و از دادن تاوان آن سر باز زند، پادآفرهٔ گناهش چیست؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

کردار او کردار «پِشوتَنو» است و پادآفرهٔ گناهش دویست تازیانه با اَسْپَهِه‌ـاَشْترا، دویست تازیانه با سَرَوُشُو‌ـچَرَنَ است.

۳۷

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!

کسی که دیگری را چنان بزند که استخوانی از وی را بشکند، پادآفرهٔ گناهش چیست؟

اَهوره‌مَزدا پاسخ داد:

هفتاد تازیانه با اَسْپَهِه‌ـاَشْترا، هفتاد تازیانه با سَرَوُشُو‌ـچَرَنَ.

دومین بار نود تازیانه با اَسْپَهِه‌ـاَشْترا، نود تازیانه با سَرَوُشُو‌ـچَرَنَ.

۳۸

کسی که سومین بار بدین گناه آلوده شود ــ بی آن که تاوان بارهای پیشین را داده باشد ــ پادافَرهٔ گناهش چیست؟

اَهوره‌مزدا پاسخ داد:

کردار او کردار «پِشوتَنو» است و پادآفرهٔ گناهش دویست تازیانه با

اَسْپَهِه‌ـاَشْترا، دویست تازیانه با سَرَوُشُو‌ـچَرَنَ است.

۳۹

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

کسی که دیگری را چنان بزند که استخوانی از وی را بشکند و از دادن تاوان آن سر باز زند، پادافْرِهٔ گناهش چیست؟

اَهوره‌مَزدا پاسخ داد:

کردار او کردار «پِشوتَنو» است و پادافْرِهٔ گناهش دویست تازیانه با اَسْپَهِه‌ـاَشْترا، شصت تازیانه با سَرَوُشُو‌ـچَرَنَ است.

۴۰

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

کسی که دیگری را چنان بزند که وی بیهوش شود، پادافْرِهٔ گناهش چیست؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

نود تازیانه با اَسْپَهِه‌ـاَشْترا، شصت تازیانه با سَرَوُشُو‌ـچَرَنَ.

۴۱

کسی که دیگر باره بدین گناه آلوده شود ــ بی آن که تاوان بار پیشین را داده باشد ــ پادافرِهٔ گناهش چیست؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

کردار او کردار «پِشوتنو» است و پادافرهٔ گناهش دویست تازیانه با اَسْپَهِه‌ـاَشْترا، دویست تازیانه با سَرَوُشُو‌ـچَرَنَ است.

۴۲

ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!

کسی که دیگری را چنان بزند که وی بیهوش شود و از دادن تاوان این گناه سر باز زند، پادافْرِهٔ گناهش چیست؟

اَهوره‌مَزدا پاسخ داد:

کردار او کردار «پِشوتنو» است و پادافرهٔ گناهش دویست تازیانه با

اَسْپَهه ـ اَشْترا، دویست تازیانه با سَرَوْشُو ـ چَرَنَ است.

۴۳

... و اینان از آن پس در زندگی شان اَشَوَن و پیروِ مَنْثَرهِیِ وَرجاوَند و دین اهورایی اند.[۱]

بخش دوم

(ث)[۲]

۴۴

هرگاه دو تن ــ خواه همدین، خواه برادر، خواه دوست ــ با یکدیگر پیمانی ببندند تا یکی کالایی[۳] را از دیگری بگیرد یا زنی[۴] از خاندان او را به همسری برگزینند یا دانشی را از وی بیاموزد[۵]، آن کس که کالایی را خواستار است باید آن را بدو بدهند؛ آن کس که زنی را به همسری برگزیده است باید همسرش را بدو بسپارند تا با او زناشویی کند و آن کس که خواستار دانشِ دینی است باید مَنْثَرهِیِ وَرجاوند را بدو بیاموزند...

۴۵

... او باید بتواند در نخستین و واپسین بخش روز، در نخستین و واپسین بخش شب، آموزش یابد تا اندیشه اش سرشار از دانش شود و در اَشَونی به چنان پایگاهی برسد که بتواند در انجمنی بنشیند و سپاس و نیایش پیشکش ایزدان کند؛ که بتواند دانش خویش را پیوسته بیفزاید.

... او باید در بخش میانی روز و بخش میانی شب بیاساید و از آن پس، آموزش خویش را چندان پی گیرد که بتواند همهٔ گفتارهای هیربدان پیشین را بیاموزد و برزبان راند.

۱. یعنی این گناهکاران، پس از آن که تاوان گناه خویش را دادند و پادافرهٔ آن را پذیرفتند، مانند دیگر مزداپرستان می‌توانند در آیینهای دینی شرکت کنند.
۲. در این بخش باز هم سخن از پیمانها می‌رود و جای درست آن پس از بند ۱۶ است.
۳. پیمان برسر کالا، تعریفی است کلّی برای پیمان برسر گوسفند، گاو و کشتزار.
۴. زن نیز مانند گلهٔ گاو یا کشتزار موضوع پیمان واقع می‌شود و پیمان دربارهٔ وی درشمار پنجمین گونهٔ پیمانهاست و ارزش آن پیمان بیش از پیمان برسر گلهٔ گاو و کمتر از پیمان برسر کشتزار است.
۵. پیمان میان شاگرد و آموزگار نیز در همان ردهٔ پنجم جای می‌گیرد.

بخش سوم

(ب)

۴۶

ای سپیتمان زرتشت!

بشود که در برابر آب و آتش فروزان[1]، کسی گستاخی نورزد و گرفتن وَرزاو یا پوشاکی را که همسایه ای بدو سپرده است، دروغ نخواند.

۴۷

ای سپیتمان زرتشت!

مردی که همسری دارد، برتر از کسی است که همسری ندارد و پسرانی پدید نمی‌آورد.

کسی که خانه ای دارد، برتر از کسی است که خانه ای ندارد.

کسی که دارایی دارد، بسی برتر از کسی است که هیچ ندارد.

۴۸

... و از میان دو کس، آن یک که خود را با گوشت سیر کند، بیش از آن یک که چنین نکند، از منش نیک سرشار شود.[2]

گرسنه، مرده‌ای بیش نیست. سیر به ارزش یک «اَسْپِرِنَ»، به ارزش یک گوسفند، به ارزش یک وَرزاو، به ارزش یک آدمی بر گرسنه برتری دارد.

۴۹ (الف)

... سیر می‌تواند در برابر تاخت و تازهای «اَسْتو ویذُتو» به ستیزه درایستد. هموست که می‌تواند در برابر «ایشوش هُواَتَخْتُ» به ستیزه درایستد. هموست که می‌تواند با نازک‌ترین جامه در برابر دیو زمستان به ستیزه درایستد. هموست که می‌تواند در برابر

۱. آب و آتش فروزان که در برابر آن، آیین سوگند خوردن برگذار می‌شود.

۲. کسانی هستند که روزی را بی خوردن چیزی می‌گذرانند و از لب زدن به گوشت، خودداری می‌کنند. ما نیز پرهیز می‌کنیم؛ اما از هر گناهی در اندیشه و گفتار و کردار. در دینهای دیگر، مردمان از خوراک روزه می‌گیرند؛ اما در دین ما از گناه (صددر، ۸۳)

فرمانـروای خودکامـه و تـبهکـار به ستیـزه درایستد و او را بـه سر فروکوبـد. هموسـت که می‌تواند در برابر «آشموغ» ناپارسا که چیزی نمی‌خورد، به ستیزه درایستد... [۱]

۴۹ (ب)

... در همان نخستین باری که بدیـن گناه آلوده شود[۲]، بـی آن که چشم به راه دومین بار باشند.

۵۰

پادآفرهٔ چنین گنـاهی [۲] در دوزخ سخت‌تر از هر درد و آزاری در این جهان است. این پادآفره از بریدن اندامهای تن آدمی با کاردهای مفرغین نیز هراس‌انگیزتر است.

۵۱

پادآفرهٔ چنین گنـاهی در دوزخ، سخت‌تر از هر درد و آزاری در این جهان است. این پادآفره از میخ کوب کردن اندامهـای تن آدمی با میـخهای مفرغـین نیز هراس‌انگیزتر است.

۵۲

پادآفرهٔ چنین گنـاهی در دوزخ، سخت‌تر از هر درد و آزاری در این جهان است. این پادآفره از سرنـگون افگندن کسـی از بلندای یک صـد بالایِ آدمی به درون پرتگاهی نیز هراس‌انگیزتر است.

۵۳

پادآفرهٔ چنین گنـاهی در دوزخ، سخت‌تر از هر درد و آزاری در این جهان است. این پادآفره از بردار کشیدن تن آدمی نیز هراس‌انگیزتر است.

۵۴

در دوزخ پادافرهٔ چنین گنـاهی ـــ گناه کسی که آگاهـانه در برابر گوگرد زرّین و آبِ بازشناسـندهٔ اَشَه از دُروج، «رَشْـن» را گواه گیرد و مهر دُروج باشـد ـــ سخت‌تر از

۱. از بند ۴۷ تا این جا فاصله‌ای است میان بندهای ۴۶ و ۴۹ (ب) و بند ۴۹ (ب) در واقع دنبالهٔ بند ۴۶ است.
۲. همان گناه سوگند دروغ خوردن در برابر آب و آتش فروزان را می‌گوید که در بند ۴۶ از آن یاد شد.

هر درد و آزاری در این جهان است.

۵۵

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

کسی که آگاهانه در برابر گوگرد زرّین و آبِ بازشناسندهٔ اَشَه از دُروج «رَشْن» را گواه گیرد و مهر دُروج باشد، پادافرهٔ گناهش در این جهان چیست؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

هفتصد تازیانه با اَسْپَهِه‌ـ‌اَشْترا، شصت تازیانه با سَرَوُشُو‌ـ‌چَرَنَ.

فَرگَرد پنجم

بخش یکم
(الف)

۱

هرگاه مردی در تهِ درّه‌ای مرده باشد و مرغی از فراز کوه بدان‌جا فرود آید و پاره‌ای از آن مردار را بخورد و به بالای کوه بازگردد و بر درختی سخت چوب یا نرم چوب بنشیند و برآن درخت قی کند یا پیخال بیندازد یا پاره‌هایی از مردار را فروریزد...

۲

... پس آنگاه مردی از تهِ درّه به بالای کوه برآید و از آن درخت هیزم برگیرد و بشکند و تکّه‌تکّه کند و آن را در آتش — پسر اهوره‌مزدا — بسوزاند، پادافرهٔ گناهش چیست؟

۳

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

مرداری که پرنده یا سگ یا گرگ یا باد یا مگس بیاورد، کسی را گناهکار نمی‌کند...

۴

... چه، اگر مرداری که پرنده یا سگ یا گرگ یا باد یا مگس بیاورد، کسی را گناهکار کند، بزودی این جهان استومندِ من — با فراوانی آفریدگانی که برزمین می‌میرند — تنها‌جای «پِشوتَنو»ها می‌شود که به ناپاکی آلوده‌اند و روان آنان بانگ و شیون برمی‌آورد.[۱]

۱. ← فر. ۸، بند ۳٤

بخش یکم

(ب)

۵

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

مردی کشتزاری را آبیاری می‌کند. آب را به سوی کشتزار روان می‌کند. دیگر باره روان می‌کند. سومین بار روان می‌کند. چهارمین بار روان می‌کند...

... هرگاه سگی یا روباهی یا گرگی، مرداری را به بستر جوی بیاورد، پادافرهٔ گناه آن مرد چیست؟

۶

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

....[۱]

۷

....[۱]

بخش دوم

(الف)

۸

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

آیا آب کُشنده است؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

آب هیچ کس را نمی‌کُشد. «اَستوویذُتو» است که آدمی را به‌بند می‌افگند و «بَدوای» او را چنین فروبسته می برد.[۲] آنگاه سیلاب او را فرا می‌بَرَد؛ فرو می برد و بر

۱. بندهای ۶ و ۷ برابر است با بندهای ۳ و ٤ همین فر.

۲. ← فر. ۱۹، بند ۲۹.

کرانه می‌افگند. پس آنگاه پرندگان پیکر او را می‌خورند تا بخت، او را بدین جا یا بدان جا بکشاند.

بخش دوم

(ب)

۹

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

آیا آتش کُشنده است؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

آتش هیچ کس را نمی‌کُشد. «اَستوویذُتو» است که آدمی را به بند می‌افگند و «بَدوای» او را چنین فروبسته می‌برد. آنگاه آتش تن و جان وی را می‌سوزاند تا بخت، او را بدین جا یا بدان جا بکشاند.

بخش سوم

۱۰

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

چون تابستان سپری شود و زمستان فرارسد، مزداپرستان چه باید بکنند؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

در هر خانه‌ای و هر کویی باید سه «کده» برای نگاهداری مردگان بسازند.

۱۱

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

بزرگی این «کده»های مردگان چه اندازه باید باشد؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

چندان بزرگ که سر برافراشته، پاهای کشیده و دستهای گشوده[1] را نیازارد.

۱. آدمی زنده. (گب.)

چنین باید باشد «کده»های مردگان برابر دستورِ دین.

۱۲

باید مرده را دو شب یا سه شب یا یک ماه در آن‌جا نگاه دارند تا بدان هنگام که پرندگان به پرواز درآیند، گیاهان برویند، سیلابها روان شوند و باد بهاری آبهای روی زمین را بخشکاند.

۱۳

پس همین که پرندگان به پرواز درآمدند، گیاهان رستند، سیلابها روان شدند و باد بهاری آبهای روی زمین را خشکاند، مزداپرستان باید تن مرده را در دخمه در آفتاب بگذارند.

۱٤

هرگاه مزداپرستان تا یک سال، تن مرده را در دخمه در آفتاب نگذارند، همان پادافرهٔ کسی که اَشَوَنی را بکشد، سزاوار آنان خواهد بود.
پیکر مرده باید چندان در دخمه بماند که باران برآن و برهمهٔ دخمه فروبارد، بازمانده‌های چرکین را فروشوید و پرندگان مردار را بخورند.

بخش چهارم

۱۵

ای دادار جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
آیا این راست است که تو آب را با ابرها و باد، از دریای «فراخ کرت» روان می‌کنی؟

۱٦

... که تو ــ ای اهوره‌مزدا! ــ آبها را بر مردارها و دخمه‌ها و بازمانده‌های چرکین و استخوانها روان می‌کنی و آنگاه آنها را پنهانی بازمی‌گردانی؟
... که تو ــ ای اهوره‌مزدا! ــ آن آبها را به دریای «پویتیک» بازمی‌گردانی؟

۱۷

اهوره‌مزدا پاسخ داد:
آری ای زرتشت! چنین است که تو گفتی.
من ــ اهوره‌مزدا ــ آبها را با ابرها و بادها از دریای «فراخ کرت» روان می‌کنم.

۱۸

من ــ اهوره‌مزدا ــ آبها را بر مردارها و دخمه‌ها و بازمانده‌های چرکین و استخوانها روان می‌کنم.
آنگاه من ــ اهوره‌مزدا ــ آبها را پنهانی بازمی‌گردانم.
من ــ اهوره‌مزدا ــ آبها را به دریای «پوتیک» بازمی‌گردانم.

۱۹

در آن‌جا آبها به جوش و خروش درمی‌آیند. در دل دریای «پوتیک» به جوش و خروش درمی‌آیند و هنگامی که از آلایش پالوده شوند، دیگربار به دریای «فراخ کرت» روی می‌آورند و به سوی درخت «ویسپوبیش» پیش می‌روند.
در آن‌جا بذر هریک از گونه‌های گیاهانِ من می‌رویَد: صدها، هزارها، صدها هزارها...

۲۰

بذر گیاهانی که من ــ اهوره‌مزدا ــ باران برآنها فرومی‌بارم تا مردمِ اَشَوَن و گاوِ افزونی‌بخش را خوراک و گیاه پدید آورند؛ تا مردمِ مرا خوراک آماده کنند و گاو افزونی‌بخش را گیاهانی برویانند که مایهٔ زندگی آنها شود.

بخش پنجم

۲۱

این است بهترین کارها.[۱] این است زیباترین کارها؛ همان گونه که تو ــ ای

۱. پاک و بی آلایش کردن زمین و آبها.

زرتشت نیک کردار! ــ گفتی.

اهوره‌مزدای اَشَوَن بدین سخنان، به جان زرتشت پاک رامش بخشید[1].

«ای آرمَیتی! پاکی از هنگام زادن، بهترین [کار در زندگی] است. باید برای [آبادانی] جهان کوشید و آن را بدرستی نگاهبانی کرد و به سوی روشنایی برد.»[2]

۲۲

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

این داد، این دادِ دیوستیزِ زرتشت تا چه پایه مهتر و بهتر و زیباتر از دیگر دنیهاست؟

۲۳

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

این داد، این دادِ دیوستیزِ زرتشت در مهی و بهی و زیبایی چندان از دیگر دینها برتر است که دریای «فراخ کرت» از دیگر آبها.

۲٤

این داد، این دادِ دیوستیزِ زرتشت در مهی و بهی و زیبایی در برابر دیگر دینها چنان است که آبی کلان، آبی خُرد را در خود فرو برد.

این داد، این دادِ دیوستیزِ زرتشت در مهی و بهی و زیبایی در برابر دیگر دینها چنان است که درختی تناور، گیاهان خُرد را در سایه‌سار خویش بپوشاند.

۲۵ ــ ۲٦

این داد، این دادِ دیوستیزِ مزدا در مهی و بهی و زیبایی در برابر دیگر دینها چنان است که آسمان گرداگرد زمین را فرا گیرد.

هنگامی که از «رَد» (موبدانْ موبد) یا «سْرَوشا ـ وَرز» خواستار برگذاری آیین شوند ــ خواه آن آیین «دْرَوُنَ» باشد که باید برگذار شود یا آن که نباید برگذار شود، خواه

۱. هنگامی که زرتشت دریافت که مردمان می‌توانند با کردارِ نیکِ خویش از آلایشِ گناه رهایی یابند، شادمان شد. (گب.)

۲. ← گاه. یس. ٤۸، بند ۵

آن «دْرَوُنَ» باشد که باید بخش شود یا آن که نباید بخش شود ــ موبدانْ‌موبد می‌تواند یک سوم از پادافرهٔ گناهکار را ببخشاید.[۱]

اگر کردار اهریمنی دیگری از او سرزده باشد، در آیین «پِتِتِ» ویژهٔ او بخشوده شده است؛ اما اگر هیچ کردار اهریمنی دیگری از او سرنزده باشد، بدین پشیمانی خویش، جاودانه بخشوده و آمرزیده است.

بخش ششم

۲۷

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

هرگاه گروهی از مردمان در یک جا بر فرشهای پیوسته و بالینهای نزدیک به هم غنوده باشند؛ دو تن نزدیک به یکدیگر یا پنج یا پنجاه یا صد تن تنگاتنگ و از آن گروه ناگهان یکی بمیرد، دروج «نَسو» چند تن از آنان را به گند و پلیدی می‌آلاید؟

۲۸

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

ای سپیتمان زرتشت!

هرگاه مرده آتُربانی باشد، دروج «نَسو» تاخت می‌آورد؛ بر یازدهمین تن فرود می‌آید و ده تن را می‌آلاید.[۲]

ای سپیتمان زرتشت!

هرگاه مرده ارتشتاری باشد، دروج «نَسو» تاخت می‌اورد؛ بر دهمین تن فرود می‌آید و نُه تن را می‌آلاید.

ای سپیتمان زرتشت!

۱. هنگامی که موبدانْ موبد یک سوم از پادافرهٔ گناهکار را ببخشاید، اهوره‌مزدا همهٔ آن را می بخشاید. (صد در، ۲۹)

۲. این پاسخ با این فرض داده شده است که یازده تن در جایی خفته باشند و یکی از آنان بمیرد. روا. برداشت دیگری از این پاسخ داده است که هرگاه گروهی در جایی خفته باشند و یکی از آنان بمیرد، از هر سوی آن مرده تا یازده تن آلوده می‌شوند.

هرگاه مرده برزیگری باشد، دروج «نَسو» تاخت می‌آورد؛ بر نهمین تن فرود می‌آید و هشت تن را می‌آلاید.

۲۹

ای سپیتمان زرتشت!

هرگاه مرده سگ چوپانی باشد، دروج «نَسو» تاخت می‌آورد؛ بر هشتمین تن فرود می‌آید و هفت تن را می‌آلاید.

ای سپیتمان زرتشت!

هرگاه مرده سگی خانگی باشد، دروج «نَسو» تاخت می‌آورد؛ بر هفتمین تن فرود می‌آید و شش تن را می‌آلاید.

۳۰

ای سپیتمان زرتشت!

هرگاه مرده سگی ولگرد باشد، دروج «نَسو» تاخت می‌آورد؛ بر ششمین تن فرود می‌آید و پنج تن را می‌آلاید.

ای سپیتمان زرتشت!

هرگاه مرده توله سگی باشد، دروج «نَسو» تاخت می‌آورد؛ بر پنجمین تن فرود می‌آید و چهار تن را می‌آلاید.

۳۱

ای سپیتمان زرتشت!

هرگاه مرده سیاه گوشی باشد، دروج «نَسو» تاخت می‌آورد؛ بر چهارمین تن فرود می‌آید و سه تن را می‌آلاید.

ای سپیتمان زرتشت!

هرگاه مرده سگ «جَزو»یی باشد، دروج «نَسو» تاخت می‌آورد، بر سومین تن فرود می‌آید و دو تن را می‌آلاید.

۳۲

ای سپیتمان زرتشت!

هرگاه مرده سگ «اَیویزو»یی باشد، دروج «نَسو» تاخت می‌آورد؛ بر دومین تن فرود می‌آید و دیگری را می‌آلاید.

ای سپیتمان زرتشت!

هرگاه مرده سگ «ویژو»یی باشد، دروج «نسو» تاخت می‌آورد؛ بر نزدیکترین کس فرود می‌آید و او را می‌آلاید.[1]

۳۳

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

هرگاه مرده سگی «اوروپی»[2] باشد، چند تن از آفریدگان سْپَنْد مینو را آشکارا یا پنهانی می‌آلاید؟

۳٤

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

سگ «اوروپی» هرگز ــ آشکارا یا پنهانی ــ هیچ‌یک از آفریدگان سْپَنْد مینو را نمی‌آلاید، مگر کسی که او را بزند یا بکشد که آلوده می‌شود و همواره آلوده می‌ماند.

۳۵

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

هرگاه مرده تبهکار یا هرزه‌ای دوپا یا «اَشموغ» ناپارسایی باشد، چند تن از آفریدگان سْپَنْد مینو را آشکارا یا پنهانی می‌آلاید؟

۳٦

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

ای سپیتمان زرتشت!

به اندازهٔ وزغی که افزون بر سالی از مرگ او گذشته و زهر او خشکیده باشد.[3]

۱. دربارهٔ نامهای این سگان ← فر. ۱۳، بند ۱٦ و یاد.

۲. urupi (= راسو) از آفریدگان مزداست. او آفریده شده است تا با مار گرز و دیگر گزندگانی که در سوراخها زیست می‌کنند، بجنگد. (بن. بخش ٤۷)

۳. وزغ یا قورباغه آفریدهٔ اهریمن و یکی از زشت‌ترین آفریدگان به‌شمار می‌آید؛ زیرا در دریای فراخ کرت برگرد ←

آن تبهکار یا هرزهٔ دوپا یا «آشموغ» ناپارسایی در درازنای زندگی خویش، آفریدگان سْپِندمینو را آشکارا یا پنهانی می‌آلاید.

۳۷

او در درازنای زندگی خویش، آب را می‌آلاید؛ آتش را خاموش می‌کند و ستوران را می‌رباید و می‌کشد.

او در درازنای زندگی خویش، اَشَوَن را با مشتی کشنده چنان می‌زند که جان از تن وی جدا می‌شود.

او پس از مرگ دیگر چنین نمی‌کند.

۳۸

ای سپیتمان زرتشت!

براستی آن تبهکار یا هرزهٔ دوپا یا «آشموغ» ناپارسا در زندگی خویش، هرگز از بی بهره ساختن اَشَوَن از خوراکش، جامه‌اش، خانه‌اش، بسترش و آوندهایش بازنمی‌ایستد.

او پس از مرگ دیگر چنین نمی‌کند.

بخش هفتم

۳۹

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اهوره‌مزدا! ای اَشَوَن!

هنگامی که ما این‌جا، در خانه‌هامان آتش و بَرسَم و جام و هَوم و هاون فراهم آورده‌ایم، اگر مردی یا سگی از این‌جا بگذرد و ناگهان بمیرد، ما مزداپرستان چه باید بکنیم؟

۴۰

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

→ درخت «هَوم سفید» شنا می‌کند تا آن را بجود؛ اما ماهی خداگونهٔ «کَرَ» هرجا که وزغ بلغزد، آن را نگاهبانی می‌کند. (بن. بخش ۱۸)

ای سپیتمان زرتشت!

باید آتش و بَرسَم و جام و هَوم و هاون را از خانه بیرون برید.

باید مرده را به دخمه — به جایی که به دستور دین، پیکر مردگان را باید بدان جا برد — برید تا در آن جا دریده و خورده شود.

۴۱

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

در چه هنگامی می‌توان آتش را به خانه‌ای که کسی در آن مرده است، بازآورد؟

۴۲

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

در زمستان نُه شب و در تابستان یک‌ماه باید درنگ کرد و از آن پس آتش را به خانه‌ای که کسی در آن مرده است، باز توان آورد.

۴۳

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

هرگاه کسانی در میان آن نُه شب (در زمستان) یا یک ماه (در تابستان) آتش را به خانه‌ای که کسی در آن مرده است بازآورند، پادافرهٔ گناهشان چیست؟

۴۴

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

کردار آنان کردار «پِشوتَنو» است و پادافرهٔ گناهشان دویست تازیانه با اسپهه‌ـاشترا، دویست تازیانه با سروشوـچرن است.

بخش هشتم

۴۵

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

هرگاه در خانهٔ مزداپرستان زن آبستنی پس از بارداری یک یا دو یا سه یا چهار یا

پنج یا شش یا هـفت یا هشت یا نـه یا ده ماهه، کودکـی مرده بزاید، مزداپرستان آن زن را به کجا باید ببرند؟

۴۶

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

به جایـی در آن خانـهٔ زرتشتـی که زمیـن آن بی آب و گـیـاه‌تـرین جـا بـاشد؛ گله های گاوان و گوسفـندان کمتر از آن بگذرنـد؛ آتش ــ پسر اهوره‌مزدا ــ کمتر در آن برافروخته شود؛ دستـه های برسم ویژهٔ آیین کـمتر بدان برده شود و مردمِ اَشَوَن کمتر از آن بگذرند.

۴۷

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

چه اندازه دور از آتش؟

چه اندازه دور از آب؟

چه اندازه دور از دسته های برسم ویژهٔ آیین؟

چه اندازه دور از مردمِ اَشَوَن؟

۴۸

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

سی گام دور از آتش.

سی گام دور از آب.

سی گام دور از دسته های برسم ویژهٔ آیین.

سه گام دور از مردمِ اَشَوَن.

۴۹

مزداپرستان باید گـرداگرد آن جا چینه ای برآورند و در درون آن، او را خوراک و جامه دهند.

۵۰

ای دادارِ جهان استومند! ای اَشَوَن!

نخستین خوراکی که بدان زن باید داده شود، چیست؟

۵۱

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

باید سه یا شش یا نُه جام[1] «گُمیز» آمیخته با خاکستر بیاشامد تا گورِ درون زهدان وی شسته شود.[2]

۵۲

پس آنگاه می‌تواند شیر گرم مادیان یا گاو یا میش یا بز یا گوشت پخته و نان و شراب ناب بیاشامد و بخورد؛ اما نوشیدن آب بر او روا نیست.[3]

۵۳

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

چنین زنی تا چه هنگام باید بدین‌سان بماند و تا چه هنگام باید تنها با این گونه گوشت و نان و شراب زندگی کند و از نوشیدن آب بپرهیزد؟

۵۴

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

باید تا سه شب بدین‌سان بماند. باید تا سه شب با این گونه گوشت و نان و شراب زندگی کند و از نوشیدن آب بپرهیزد. پس هنگامی که این سه شب سپری شد، تن و جامهٔ خویش را با «گُمیز» و آب در کنارِ نُه گودال بشوید[4] و بدین‌سان پاک شود.

۵۵

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

۱. سه یا شش یا نُه جام برحسب توانایی وی.

۲. گُمیز (= پیشاب یا شاشِ گاو نر) را چنین زنی باید بنوشد تا «نَسو» در زهدان وی از میان برود. در گپ. آمده است که خاکستر نیز ــ اگر از آتشِ بهرام برگرفته شده باشد ــ همین کار پاک کردن زهدان را می‌کند.

۳. انگیزهٔ بازداشتن چنین زنی از نوشیدن آب، شدت آلودگی اوست که می‌تواند آب را بیالاید. (← فر. ۷، بند ۷۰)

۴. برای آشنایی بیشتر با این آیین پاک کردن (= بَرِشْنومِ نُه شَبه) ← فر. ۹

چنین زنی تا چه هنگام باید بدین سان بماند؟
پس از سپری شدن آن سه شب، تا چه هنگام باید تنها بماند و جدا از دیگران زندگی کند و جا و خوراک و جامه اش جدا باشد؟

۵۶

اهوره‌مزدا پاسخ داد:
باید تا نُه شب بدین سان بماند. باید تا نُه شب پس از سپری شدن آن سه شب تنها بماند و جدا از دیگر مزداپرستان زندگی کند و جا و خوراک و جامهٔ او جدا باشد.
پس هنگامی که این نُه شب سپری شد، تن و جامهٔ خویش را با گمیز و آب بشوید و پاک کند.[۱]

۵۷

ای دادار جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
آیا هنگامی که آن جامه ها یک بار شسته و پاکیزه شد، «زَوت» یا «هاوَنَن» یا «آتَرْوَخش» یا «فَربَرتَر» یا «آبِرت» یا «آسنَتَر» یا «راسپی» یا «سْرَوشاوَرِز» یا آتُربان و ارتشتار و برزیگر دیگری می‌تواند آنها را بپوشد؟

۵۸

اهوره‌مزدا پاسخ داد:
هیچ زَوت یا هاوَنَن یا آتَروَخْش یا فَربَرتَر یا آبِرتْ یا آسْنَتَر یا راسپی یا سْرَوشاوَرِز یا آتُربان و ارتشتار و برزیگری نمی‌تواند آن جامه ها را ـــ هرچند شسته و پاکیزه شده باشد ـــ بپوشد.

۱. روش جدید به گونه‌ای دیگر است: هرگاه زنی پس از آبستنی یک تا ده ماهه، نوزادی مرده به جهان آورد، نخستین خوراک وی «نیرنگ» (= گمیز) ... آتش و خاکستر خواهد بود و تا چهار روز روانمی‌دارند که آب یا نمک یا هر خوراک دیگری که با آب یا نمک پخته شده باشد، بخورد. در چهارمین روز به وی نیرنگ می‌دهند و او می‌تواند خود و جامهٔ خویش را بدان بشوید و پاک کند و روانمی‌دارند که خود و جامه‌اش را در نخستین چهل روز با آب بشوید. (روا. ۵۶۸)

۵۹

... اما هرگاه در خانهٔ مزداپرستان زنی بیمار یا مردی «آرمِشت»[1] باشد که باید در «آرمِشتگاه»[1] بماند، می‌توان آن جامه‌ها را تا هنگامی که بتواند دستهایش را آزادانه به‌کار گیرد برای پوشاک یا بستر وی داد.[2]

۶۰

براستی اهوره‌مزدا روانمی‌دارد که ما هیچ چیز ارزشمندی را که می‌توانیم از آن بهره گیریم، تباه کنیم؛ هرچند همچندِ ریسمانی به سنگینی یک «اَسْپِرِنَ» باشد؛ هرچند همچند ریسمانی باشد که دختری هنگام نخ‌ریسی به دور می‌اندازد.

۶۱

کسی که جامه‌ای را بر پیکر مرده‌ای بیفگند[3] ـــ هرچند ارزش آن جامه به اندازهٔ ریسمانی باشد که دختری هنگام نخ‌ریسی به دور می‌اندازد ـــ تا هنگامی که زنده است مردی آشَوَن به‌شمار نمی‌آید و هنگامی که بمیرد، به سرزمین بهروزی

۱. «آرمِشت» کسی که شکسته و از کار افتاده باشد و باید گفت کسی که ناپاک است در دورهٔ ناپاکی (فر. ۹، بند ۳۳) و هنگامی که همهٔ کارها برای او نارواست. «آرمِشتگاه» جایی است که آرمِشت در این دوره در آن بسر می‌برد. (پدو. بخش ۵، بند ۱۵)

۲. ناپاک تا هنگامی که پاک نشده است، باید دستهایش را در تکّه کتانی کهنه بپیچد تا مبادا به چیزی پاک دست بزند و آن را بیالاید.

جامه‌هایی را که مرده آلوده است، حتی پس از این که شسته شده و شش‌ماه در پرتو خورشید و ماه گذاشته شده باشد، تنها زن دشتان می‌تواند بپوشد.

۳. از این بندها برمی‌آید که مرده را باید برهنه بر فراز کوه بگذارند تا روشنایی آسمان او را بپوشاند. (ــــ فر. ۶، بند ۵۱ و فر. ۸، بندهای ۲۵-۲۳)

روش جدید پارسیان این است که جامه‌های کهنه را برتن مرده می‌پوشانند: «هنگامی که مردی بمیرد و فرمان‌یابد که این جهان را ترک گوید، بهترین پوشاک برای او کهنه‌ترین آنهاست. این پوشاک باید کهنه و بکار رفته، اما بخوبی شسته باشد. بازماندگان مرده نباید هیچ پوشاک نوی بر پیکر مرده بیندازند؛ زیرا در زَندِ وندیداد آمده است که اگر پوشاکی به ارزش پاره پشمی از گلولهٔ پشم نرشته، بیش از آنچه لازم است بر مرده بیفگنند، هر رشته‌ای از آن در جهان دیگر، مار سیاهی خواهد شد که بر دل سازندهٔ آن پوشاک می‌جسبد و حتی مرده نیز به ستیزه با او برخواهد خاست و خواهد گفت: آن پوشاک که نو برای من ساختی، خوراک کرمها و حشره‌ها می‌شود.» (صددر، ۱۲)

(بهشت) راه نمی‌یابد.

۶۲

... او به جهان دیوان، بدان جهان تاریک می‌رود[۱] که از تاریکی ساخته شده است؛
که زادهٔ تاریکی است.[۲]
ای گناهکاران!

شما با کردارها و روانهایتان بدان جهان، بدان سرزمین اندوه و پریشانی درمی‌آیید.

۱. جایی که تاریکی را می‌توان با دست گرفت. (گپ. و آو. ۲۸) چیزی بیش از تاریکی دیدنی.

۲. در گپ. آمده است: جای آنان که از تاریکی بارور شده‌اند. دروج که از تخم گناهکار بارور می‌شود، از آن‌جا می‌آید. (← فر. ۱۸، بند ۳۰)

فَرگَرد ششم

بخش یکم

۱

زمینی که سگان یا مردمان برآن مرده باشند، تا کی باید کشت ناشده رها شود؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

ای زرتشت اَشَوَن!

زمینی که سگان یا مردمان برآن مرده باشند، باید تا یک سال کشت ناشده رها شود.

۲

تا یک سال، هیچ مزداپرستی نباید برآن بخش از زمین که سگان یا مردمان برآن مرده باشند، بذر بیفشاند یا آب روان کند. او می‌تواند بر دیگر بخشهای زمین بذر بیفشاند و آب روان کند.

۳

کسی که تا یک سال برزمینی که سگان یا مردمان برآن مرده باشند، بذر بیفشاند یا آب روان کند، گناهش برابر گناه کسی است که مردار در آب یا در خاک یا در پای گیاهان بیندازد.

٤

ای دادار جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

اگر مزداپرستان تا یک سال برزمینی که سگان یا مردمان برآن مرده باشند، بذر

بیفشانند یا آب روان کنند، پادافرهٔ گناهشان چیست؟

۵

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

آنان «پِشوتَنو» هستند و پادافرهٔ گناهشان دویست تازیانه با اسپهه‌ـاشترا، دویست تازیانه با سروشو‌ـچرن است.[۱]

۶

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

اگر مزداپرستان بخواهند زمین را دیگرباره آمادهٔ کشت کنند[۲]، آن را شخم زنند و برآن بذر بیفشانند و آب روان کنند، چه باید بکنند؟

۷

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

آنان باید در پی استخوان، موی، گوشت، سرگین یا خونی که شاید در آن‌جا بازمانده باشد، برآن زمین به جست‌وجو پردازند.

۸

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

اگر آنان در پی استخوان، موی، گوشت، سرگین یا خونی که شاید در آن‌جا بازمانده باشد، برآن زمین به جست‌وجو نپردازند، پادافرهٔ گناهشان چیست؟

۹

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

آنان «پِشوتَنو» هستند و پادافرهٔ گناهشان دویست تازیانه با اسپهه‌ـاشترا، دویست تازیانه با سروشو‌ـچرن است.

۱. اگر شخم بزنند و بذر بیفشانند، تاوان گناهشان یک «تنافوهر» و اگر آب برزمین روان کنند، یک تنافوهر و اگر شخم بزنند و بذر بیفشانند و آب برآن روان کنند، دوتنافوهر است. (گپ.)

۲. حتی هنگامی که یک سال گذشته باشد، زمین خود به خود از این تحریم آزاد نمی‌شود.

بخش دوم

۱۰

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

اگر کسی استخوانی از سگان یا مردمان مرده ــ همچندِ بندِ سرانگشت کوچک ــ را برزمین بیندازد و چربی یا مغز آن استخوان در زمین فرونشیند، پادافرهٔ گناهش چیست؟

۱۱

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

سی تازیانه با اسپهه‌ـاشترا، سی تازیانه با سروشو‌ـچرن.

۱۲

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

اگر کسی استخوانی از سگان یامردمان مرده ــ همچندِ بندِ سرانگشت اشاره ــ را برزمین بیندازد و چربی یا مغز آن استخوان در زمین فرونشیند، پادافرهٔ گناهش چیست؟

۱۳

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

پنجاه تازیانه با اسپهه‌ـاشترا، پنجاه تازیانه با سروشو‌ـچرن.

۱۴

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

اگر کسی استخوانی از سگان یا مردمان مرده ــ همچندِ بندِ سرانگشت میانی ــ را برزمین بیندازد و چربی یا مغز آن استخوان در زمین فرونشیند، پادافرهٔ گناهش چیست؟

۱۵

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

هفتاد تازیانه با اسپهه‌ـاشترا، هفتاد تازیانه با سروشو‌ـچرن.

۱۶

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

اگر کسی استخوانی از سگان یا مردمان مرده ــ همچندِ انگشتی یا دنده‌ای ــ را برزمین بیندازد و چربی یا مغز آن استخوان در زمین فرونشیند، پادافرهٔ گناهش چیست؟

۱۷

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

نود تازیانه با اسپهه‌ـاشترا، نود تازیانه با سروشو‌ـچرن.

۱۸

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

اگر کسی استخوانی از سگان یا مردمان مرده ــ همچندِ دو انگشت یا دو دنده ــ را برزمین بیندازد و چربی یا مغز آن استخوان در زمین فرونشیند، پادافرهٔ گناهش چیست؟

۱۹

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

کردار او کردار «پِشوتَنو» است و پادافرهٔ گناهش دویست تازیانه با سپهه‌ـاشترا، دویست تازیانه با سروشو‌ـچرن است.

۲۰

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

اگر کسی استخوانی از سگان یا مردمان مرده ــ همچندِ استخوان بازو یا استخوان ران ــ را برزمین بیندازد و چربی یا مغز آن استخوان در زمین فرونشیند، پادافرهٔ گناهش چیست؟

۲۱

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

چهارصد تازیانه با اسپهه‌ـاشترا، چهارصد تازیانه با سروشو‌ـچرن.

۲۲

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

اگر کسی استخوان از سگان یا مردمان مرده — همچندِ کاسهٔ سر — را برزمین بیندازد و چربی یا مغز آن استخوان در زمین فرونشیند، پادافرهٔ گناهش چیست؟

۲۳

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

ششصد تازیانه با اسپهه-اشترا، ششصد تازیانه با سروشو-چرن.

۲٤

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

اگر کسی تمام پیکر سگ یا آدمی مرده را برزمین بیندازد و چربی یا مغز آن استخوان در زمین فرونشیند، پادافرهٔ گناهش چیست؟

۲۵

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

هزار تازیانه با اسپهه-اشترا، هزار تازیانه با سروشو-چرن.

بخش سوم

۲٦

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

هرگاه مزداپرستی پوینده یا دونده یا سواره یا ارابه‌رانان به مرداری در آب روان برخورد، چه باید بکند؟

۲۷

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

ای زرتشت!

بر اوست که کفش و جامه از تن برگیرد و به درون آب رود و مردار را از آب برآورد.

براوست که در آبی تا قوزک پا، تا زانو، تا کمر یا تا بالایِ آدمی فرورود تا بدان مردار برسد.[۱]

۲۸

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

اگر آن مردار در کارِ پوسیدن و از هم پاشیدن باشد، آن مزداپرست چه باید بکند؟

۲۹

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

براوست که هرچه بیشتر بتواند تکّه‌های مردار را با دو دست خویش بگیرد، از آب بیرون آورد و برزمین خشک بگذارد.

از آن پس استخوان، موی، چربی، گوشت، سرگین یا خونی که شاید از آن مردار در آب بازمانده باشد، هیچ گناهی بر گردن وی نگذارد.

۳۰

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

دروج «نَسو» تا چه اندازه از آب استخری را به گند و پلیدی و ناپاکی می‌آلاید؟

۳۱

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

شش گام در هریک از چهارسوی.

تا هنگامی که مردار را از آب برنگیرند، آن آب پاک و آشامیدنی نیست.

پس باید مردار را از استخر بیرون کشند و برزمین خشک فروگذارند...

۱. اگر او بتواند مردار را از آب برگیرد و چنین کند، کردار او اَشَوَنانه است و ارزش یک «تنافوهر» دارد (یعنی یکی از گناهان وی که پادافرهٔ آن یک تنافوهر است، بخشوده می‌شود.)؛ اما اگر بتواند و چنین نکند، کار او گناهی است که پادافره‌ای برابر یک تنافوهر برآن رواست. «گوگشسب» گوید: این گناه «مرگ ارزان» است، یعنی گناهی بزرگ. (گپ.)

۳۲

... و از آب استخر، نیمی یا یک سوم یا یک چهارم یا یک پنجم را ــ به فراخور توانایی ــ بیرون کشند. پس از آن که مردار از آب گرفته شد و آب را بیرون کشیدند، بازماندهٔ آب پاک است و ستوران و مردمان می‌توانند مانند پیشتر از آن آب بیاشامند.

۳۳

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
دروج «نَسو» تا چه اندازه از آب چاهی را به گند و پلیدی و ناپاکی می‌آلاید؟

۳٤

اهوره‌مزدا پاسخ داد:
تا هنگامی که مردار را از آب چاه برنیاورند، آب آن پاک و آشامیدنی نیست.
پس باید مردار را از چاه برآورند و برزمین خشک فرو گذارند...

۳۵

... و از آب چاه، نیمی یا یک سوم یا یک چهارم یا یک پنجم را ــ به فراخور توانایی ــ بیرون کشند. پس از آن که مردار از آب گرفته شد و آب را بیرون کشیدند، بازماندهٔ آب پاک است و ستوران و مردمان می‌توانند مانند پیشتر، از آن آب بیاشامند.

۳٦

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
دروج «نَسو» تا چه اندازه از یک لایهٔ برف یا تگرگ را به گند و پلیدی و ناپاکی می‌آلاید؟

۳۷

اهوره‌مزدا پاسخ داد:
سه گام از هریک از چهار سوی.
تا هنگامی که مردار را از برف یا تگرگ برنگیرند، آب آن پاک و آشامیدنی نیست.
پس باید مردار را از برف یا تگرگ برگیرند و برزمین خشک فرو گذارند...

۳۸

... پس از آن که مردار برگرفته شد، آب آن برف یا تگرگ پاک است و ستوران و مردمان می‌توانند مانند پیشتر، از آن آب بیاشامند.

۳۹

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
دروج «نَسو» تا چه اندازه از آبی روان را به گند و پلیدی و ناپاکی می‌آلاید؟

٤۰

اهوره‌مزدا پاسخ داد:
سه گام از پایین دستِ آب، نُه گام از بالا دستِ آب و شش گام از پهنای آب.
تا هنگامی که مردار را از آب برنگیرند، آن آب پاک و آشامیدنی نیست.
پس باید مردار را از آب بیرون کشند و برزمین خشک فرو گذارند...

٤۱

... پس از آن که مردار برگرفته شد و آب سه بار گذشت[1]، آن آب پاک است و ستوران و مردمان می‌توانند مانند پیشتر، از آن آب بیاشامند.

بخش چهارم

٤۲

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
آیا «هَوم» را هرگاه با مردار سگان یا مردمان برخورد یابد، می‌توان دیگر باره پاک کرد؟

٤۳

اهوره‌مزدا پاسخ داد:
ای زرتشت اَشَوَن!

۱. هنگامی که سه موج گذشته باشد. (زگد.)

هیچ مرداری نمی‌تواند نوشابهٔ هَوم را که برای آیینِ پیشکش آماده شده باشد، به تباهی یا مرگ بیالاید.[1]

اگر هَوم برای آیین پیشکش فشرده نشده باشد، شاخهٔ آن در برخورد با مردار به درازای چهار انگشت آلوده می‌شود. پس سزاوار است که آن اندازه از درازای شاخه را در میان خانه به خاک بسپارند و تا یک سال برجای بگذارند و از آن پس، هر اَشَوَنی می‌تواند نوشابهٔ برگرفته از آن را بیاشامد.

بخش پنجم

۴۴

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اهوره‌مزدا! ای اَشَوَن!

پیکر مردگان را به کجا باید برد و در کجا باید گذاشت؟

۴۵

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

ای زرتشت اَشَوَن!

برفراز کوه، در جایی که همیشه سگان و پرندگان مردارخوار بسر می برند.

۴۶

مزداپرستان باید پاها و موهای مرده را با مفرغ و سنگ و سرب در زمین استوار کنند؛ مبادا که سگان و پرندگان مردارخوار، استخوانها را برگیرند و در آب یا در پای درختان بیندازند.

۴۷

هرگاه آنان پیکر مرده را در زمین استوار نکنند و سگان و پرندگان مردارخوار، استخوانها را برگیرند و در آب یا در پای درختان بیندازند، پادافرهٔ گناهشان چیست؟

۱. به سبب آن که «هوم» گیاه زندگی بخشی و بی‌مرگی است، هنگامی که شیرهٔ آن را برای آیین پیشکش گرفته باشند، شهریار گیاه درمان‌بخش است. (بن. بخش ۲۴) مرده با چشیدن شیرهٔ هوم سفید زندگی جاودانه یابد. (همان. بخش ۳۱)

۴۸

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

کردار آنان کردار «پِشوتَنو» است و پادافرهٔ گناهشان دویست تازیانه با اسپهه‌ـاشترا، دویست تازیانه با سروشو‌ـچرن است.

۴۹

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اهوره‌مزدا! ای اَشَوَن!

استخوانهای مردگان را به کجا باید برد و در کجا باید گذاشت؟

۵۰

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

مزداپرستان باید اَستودانی بسازند در جایی که آب باران نایستد[1]؛ در جایی دور از گذار سگ و روباه و گرگ.

۵۱

آنان باید اگر بتوانند اَستودانی با سنگ و ساروج و خاک[2] بر پا کنند و اگر نتوانند باید پیکر مرده را زیرِ تابش ستارگان و ماه و خورشید، برهنه روی فرش و بالشی که از آنِ او بوده است، برزمین بگذارند.

۱. آب باران که بازمانده‌های تن مردگان را می‌شوید، نباید در دخمه‌ها بماند، بلکه باید به گودالهایی که برای این کارمی‌کنند، روان شود. (گپ.)

۲. دار. واژهٔ «خاک» را در این جا قابل تردید دانسته است.

فَرگَرد هفتم

بخش یکم

۱

زرتشت از اهوره‌مزدا پرسید:

ای اهوره‌مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادارِ جهان استومند! ای اَشَوَن!

چون کسی بمیرد، در چه هنگامی دروج «نَسو» بر او می‌تازد؟

۲

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

ای سپیتمان زرتشت!

بی درنگ پس از مرگ، همین که جان از تن جدا شود، دروج «نَسو» به پیکر مگسی وزوزکنان با زانوانِ از پیش و دُم از پس برآمده، همه تن آلوده به آلایشها، همچون پلیدترین خْرَفْستران از سرزمینهای — آپاختَر[1] می‌آید و برتن مرده می‌تازد.

۳

او بر تن مرده درنگ می‌کند تا هنگامی که سگ برآن بنگرد[2] یا آن را بخورد یا پرندگان مردارخوار به سوی آن پرواز کنند.[3]

۱. دوزخ در آپاختر (= شمال) جای دارد. (← فر. ۱۹، بند ۱ و فر. ۲۲، بند ۲۵ و بن. بخش ۳۶، بند ۱۲)

۲. تا هنگامی که «سگ‌ـدید» انجام پذیرد. سگ‌ـدید آیینی است که ریشه در اساطیر کهن هند و ایرانی دارد و بنا بر آن آیین، سگی را (با ویژگیهایی که برایش برمی‌شمرند) بر تن مرده و راهی که مرده را از آن به دخمه می برند، می‌گذرانند و برآنند که «نَسو» (دیو لاشه و مردار) از آن جا می‌گریزد و آلایش از آن محیط دور می‌شود. (دار.)

۳. سگ‌ـدید می‌تواند به وسیلهٔ پرندگان شکاری نیز صورت پذیرد و هنگامی که سایهٔ آنها برتن مرده بیفتد

هنگامی که سگ برآن بنگرد یا آن را بخورد یا پرندگان مردارخوار به سوی آن پرواز کنند، دروج «نَسو» به پیکر مگسی و زوزکنان با زانوانِ از پیش و دُم از پس برآمده، همه تن آلوده به آلایشها، همچون پلیدترین خْرَفْسْتران به سرزمینهایِ اَپاختَر، واپس می‌گریزد.

٤

ای دادار جهان استومند! ای اَشَوَن!

اگر مرده را سگی یا گرگی دریده باشد یا به جادویی یا به کین‌توزی یا در پی فروافتادن از پرتگاهی یا به داوریِ داوران یا در یک درگیری کشته شده و یا خود را کشته باشد، در چه هنگامی پس از مرگش دروج «نسو» براو می‌تازد؟

۵

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

پاسی پس از مرگ[1]، دروج «نسو» به پیکرِ مگسی .... [2]

بخش دوم

۹-٦

.... [3]

بخش سوم

۱۰

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

(همچنان که در مورد سگ، وقتی پوزهٔ او به تن مرده نزدیک شود) دروج «نَسو» زده و گریزان می‌شود. (گپ.)

۱. روز به پنج پاس‌ـیا نوبت بخش شده است. هرگاه کسی خود بخود بمیرد، دروج «نسو» بی درنگ می‌آید؛ اما اگر مرگ در پی رویدادی ناگهانی پیش آید، غافلگیر می‌شود و نیاز به زمانی دارد تا از آن آگاه شود و بیاید. (زگد.)

۲. دنبالهٔ جمله مانند بند ۲ همین فر.

۳. = بندهای ۳۰-۲۷ فر. ۵.

دروج «نسو» کدام بخش از بستر و بالش مرده را به گند و پلیدی و ناپاکی می‌آلاید؟

۱۱

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

دروج «نسو» لایهٔ روییِ بستر مرده و جامهٔ زیر پوش وی را به گند و پلیدی و ناپاکی می‌آلاید.

۱۲

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اهوره‌مزدای اَشَوَن!

آیا چنین جامه‌ای را ـــ جامه‌ای که با مردار سگ یا آدمی برخورد داشته است ـــ می‌توان پاک کرد؟

۱۳

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

ای زرتشتِ اَشَوَن!

آری می‌توان آن را پاک کرد.

چگونه چنین کاری را می‌توان کرد؟

اگر آن جامه با مَنی یا خَوی یا چرک یا قی آلوده شده باشد، مزداپرستان باید آن را پاره‌پاره کنند و در زیر خاک فرو برند.[1]

۱٤

... اما اگر آن جامه با مَنی یا خَوی یا چرک یا قی آلوده نشده باشد، مزداپرستان باید آن را با گُمیز بشویند.

۱۵

... اگر آن جامه چرمی باشد، آنان باید آن را سه بار با گمیز بشویند؛ سه بار خاک‌مال

۱. بنا به نوشتهٔ پاره‌ای از گزارشگران، تنها آن بخش از جامه که آلوده شده باشد، پاره پاره می‌شود و می‌توان از بازماندهٔ آن استفاده کرد. (ز‌گد.)

کـنـند؛ سه بار با آب بشـویـنـد و از آن پس تا سه ماه در هوای آزاد در کـنـار پـنجرهٔ خانه بگذارند.

اگر آن جـامه بافته بـاشـد، آنـان باید آن را شش بار با گـمـیز بشویند؛ شش بار خاک‌مال کنند؛ شش بـار بـا آب بشویند و از آن پس تا شش ماه در هـوای آزاد در کـنار پنجرهٔ خانه بگذارند.

۱۶

ای زرتشتِ اَشَوَن!

آبی کـه چشـمـهٔ «اَرِدْوی‌سور» نـام دارد، تـخـمـه را در تن مـردان، کودک را در زهدان زنان و شیر را در پستان مادران پاک می‌کند.

۱۷-۲۲

.... [۱]

بخش چهارم

۲۳

ای دادار جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

آیا کسی که مردار سگ یا آدمی را خورده باشد، می‌تواند دیگرباره پاک شود؟

۲۴

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

ای زرتشتِ اَشَوَن!

نه! نمی‌تواند!

لانهٔ او[۲] آلونکی می‌شود. زنـدگی او از هم دریده می‌شود. چشـمـان روشن او از چشمخانه بـیرون می‌آید. دروج «نسو» بر او فرو می‌افتد و پیکرش را تا بنِ ناخنها بسختی می‌گیرد و از آن پس تا ابد ناپاک می‌ماند.

۱. = بندهای ۶۲-۵۷ فر. ۵.

۲. چون چنین کسی به مردارخواری آزمند همانند شده، خانهٔ او هم «لانه» خوانده شده است. (زگد.)

بخش پنجم

۲۵

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

آیا کسی که مردارِ چرکینی را در آب یا آتش بیفگند و هریک از آن دو را بیالاید، می‌تواند دیگر باره پاک شود؟

۲۶

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

ای زرتشتِ اَشَوَن!

نه! نمی‌تواند!

او از دوزخیان است. او از آن مردمانی است که به «نسو» دگرگون می‌شوند و پشه ها و ملخها را افزونی می بخشند.[1]

او از تباهکاران است. او از آن مردمانی است که به «نسو» دگرگون می‌شوند و خشکسالی نابودکنندهٔ گیاهان را افزونی می بخشند.

۲۷

او از دوزخیان است. او از آن مردمانی است که به «نسو» دگرگون می‌شوند و نیروی زمستان را افزونی می بخشند؛ زمستانی دیوآفریده؛ زمستانی که گلهٔ گاوان را نابود می‌کند؛ برفها می بارد ستبر؛ سیلابها روان می‌کند و خشمگین و پرگزند در همه جا راه می یابد.

دروج «نسو» براو فرومی افتد و پیکرش را تا بُنِ ناخنها بسختی می‌گیرد و از آن پس تا ابد ناپاک می‌ماند.

بخش ششم

۲۸

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن! ای اهوره‌مزدا!

۱. دار. در معنی «... به نسو دگرگون می‌شود» شک کرده و نوشته است که شاید معنی درست آن «سازندگان نسو» باشد.

آیا هیزمی را که مردار سگان یا مردمان برآن افتاده باشد، می‌توان پاک کرد؟

۲۹

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

ای زرتشت اَشَوَن!

آری می‌توان پاک کرد.

چگونه چنین توان کرد؟

اگر هنوز سگان یا پرندگان مردارخوار «نسو» را نزده باشند[۱] مزداپرستان باید هیزم را هرگاه خشک باشد به درازای یک «ویتَستی» و هرگاه تر باشد به درازای یک «فْراراثْنی» گرداگرد مردار برزمین بگذارند و یک بار برآن آب بپاشند و آن هیزم از آن پس، پاک باشد.

۳۰

... اما اگر سگان یا پرندگان مردارخوار «نسو» را زده باشند،[۲] باید هیزم را هرگاه خشک باشد به درازای یک «فْراراثْنی» و هرگاه تر باشد به درازای یک «فْرابازو» گرداگرد مردار برزمین بگذارند و یک بار برآن آب بپاشند و آن هیزم از آن پس، پاک باشد.

۳۱

این است آن اندازه‌ای از هیزم خشک یا تر، سخت یا نرم گرداگرد مردار که باید برزمین گذاشت، یک بار برآن آب پاشید و آن هیزم از آن پس پاک باشد.

۳۲

ای دادار جهانِ استومند! ای اهوره‌مزدا! ای اَشَوَن!

آیا دانه‌های خوراکی و گیاهان خوراک ستوران را که با مردار برخورد یابد،

۱. هنوز سگ‌ـدید انجام نگرفته باشد.

۲. از بندهای همانند (فر. ۸ بندهای ۳۶-۳۵ و ۹۹-۹۸) و از اصول عمومی مربوط به ناپاکی، چنین برمی‌آید که عبارت «اگر هنوز... نزده باشند» در بند ۲۹ و عبارت «اما اگر... زده باشند» در بند ۳۰ باید جابجا شده باشد. زیرا در جایی که سگ‌ـدید انجام گرفته است، ناپاکی گسترش کمتری دارد. (زگد.)

می‌توان پاک کرد؟

۳۳

اهوره‌مزدا پاسخ داد:
ای زرتشتِ اَشَوَن!
می‌توان چنین کرد.
چگونه چنین توان کرد؟
اگر سگان یا پرندگان مردارخوار هنوز «نسو» را نزده باشند، باید دانه‌های خوراکی و گیاهان خوراک ستوران را هرگاه خشک باشد به درازای یک فراراثنی و هرگاه تر باشد به درازای یک فرابازو گرداگرد مرداز برزمین فرو بگذارند و یک بار برآنها آب بپاشند و آن دانه‌ها و گیاهاو از آن پس پاک باشد.

۳۴

... اما اگر سگان یا پرندگان مردارخوار نسو را زده باشند[1]، باید دانه‌های خوراکی و گیاهان خوراک ستوران را هرگاه خشک باشد به درازای یک فرابازو و هرگاه تر باشد به درازای یک «وی‌بازو» گرداگرد مردار برزمین فرو بگذارند و یک بار برآنها آب بپاشند و آن دانه‌ها و گیاهان از آن پس پاک باشد.

۳۵

این است آن اندازه‌ای از دانه‌های خوراکی و گیاهان خوراک ستوران ــ خشک یا تر، کاشته یا خودرو، درو شده یا درو نشده، انباشته یا نینباشته، سرشته یا ناسرشته ــ گرداگرد مردار که باید برزمین فرو گذاشت و یک بار برآنها آب پاشید و آن دانه‌ها و گیاهان از آن پس پاک باشد.

بخش هفتم

(الف)

۳۶

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

۱. همان یادآوری مربوط به بندهای ۳۰-۲۹ را در مورد بندهای ۳۴-۳۳ نیز می‌توان کرد.

اگر مزداپرستی بخواهد پزشکی کند، نخستین بار کارآزمودگی و چیره‌دستی خویش را برچه کسی باید بیازماید؟ بر مزداپرستان یا بر دیو پرستان؟

۳۷

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

بهتر آن است که نخستین بار، کارآزمودگی و چیره‌دستی خویش را بر دیو پرستان بیازماید تا بر مزداپرستان.

اگر سه بار هنگام درمان دیو پرستان با کارد[۱]، بیمار بمیرد، آن مزداپرست همواره پزشکی ناشایسته است.

۳۸

... از آن پس هیچ گاه نباید بگذارند او به درمان مزداپرستان دست زند.

هیچ گاه نباید بگذارند مزداپرستی را با کارد درمان کند و تن وی را بخراشد.

اگر او به درمان مزداپرستان دست زند یا مزداپرستان را با کارد درمان کند، پادافرهٔ گناه کشتن آگاهانه بر او رواست.

۳۹

اگر او سه بار دیو پرستان را با کارد درمان کند و بیمار تندرستی خویش را بازیابد، از آن پس همواره پزشکی شایسته است.

۴۰

او می‌تواند هرگونه بخواهد به درمان مزداپرستان دست زند. او می‌تواند مزداپرستان را با کارد درمان کند و بهبود بخشد.

بخش هفتم

(ب)

۴۱

پزشک باید موبد را در برابر آفرین و آمرزش‌خواهی وی[۲]، خانه خدا را به ارزش

۱. جرّاحی و عمل پزشک روی تن بیمار.

۲. جبین پزشکی پاک خواهد شد. (به بهشت خواهد رفت.) این پاداش، برابر پولی ندارد. برخی می‌گویند هرگاه ←

وَرزاو کم‌بهایی، دهخدا را به ارزش وَرزاو میانه بهایی، شهربان را به ارزش وَرزاو پربهایی و شهریار را به ارزش گردونه‌ای چهار اسبه[1] درمان کند.

۴۲

... بانوی خانواده را به ارزش ماده خری، همسر دهخدا را به ارزش ماده گاوی، همسر شهربان را به ارزش مادیانی و شهربانو را به ارزش ماده اشتری درمان کند.

۴۳

... پسر دهخدا را به ارزش وَرزاو پربهایی، وَرزاو پربها را به ارزش وَرزاو میانه بهایی، وَرزاو میانه بها را به ارزش وَرزاو کم‌بهایی، وَرزاو کم‌بها را به ارزش گوسفندی و گوسفند را به ارزش یک خوراک گوشت درمان کند.[2]

۴۴

ای سپیتمان زرتشت!

اگر پزشکان چندی با یکدیگر به درمان بیمار پردازند، یکی با کارد پزشکی، دیگری با گیاه درمانی و آن دیگری با «مَنْثَره درمانی»، این سومین است که بهتر از همه بیماری را از تن بیمارِ اَشَوَن دور می‌کند.[3]

بخش هشتم

۴۵

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

→ موبدی سه هزار «سْتیر» نداشته باشد، پزشک او را بدین گونه درمان می‌کند. (گپ.) در زیرنویس گد. آمده است. «در [میان] زردشتیان دعاهایی که ملاّ برای مردم می‌خواند، اغلب مفصّل است و قسم آفرینگان آن دارای میوه و شیرینی و شراب و جز آنها هم هست. مقصود این است که باید برای پزشک، تنها دعا را بخواند. آفرینگان که باعث خرج ملاّ می‌شود، لازم نیست.»

۱. به ارزش هفتاد سْتیر. (گپ.)

۲. تعرفهٔ دستمزد پاک کنندگان در بند ۳۷ فر. ۹ آمده است.

۳. «مَنْثَره» گفتار ایزدی است و «مَنْثَره درمانی» درمان بیمار از راه برخواندن گفتار ایزدی است. (← اردی‌بهشت یشت، بند ۶)

چه هنگام پس از آن که مردار آدمی در آفتاب برزمین فروافتد، زمین دیگر باره پاکیِ نخستین خویش را بازمی یابد؟

۴۶

اهوره‌مزدا پاسخ داد:
ای زرتشتِ اَشَوَن!
یک سال پس از آن مردار آدمی در آفتاب برزمین فروافتد، زمین دیگر باره پاکیِ نخستین خویش را بازمی یابد.[1]

۴۷

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
چه هنگام پس از خاک سپاری مردار آدمی، زمین دیگر باره پاکیِ نخستین خویش را بازمی یابد؟

۴۸

اهوره‌مزدا پاسخ داد:
ای سِپیتْمانْ زرتشت!
پنجاه سال پس از خاک سپاری مردار آدمی، زمین دیگر باره پاکیِ نخستین خویش را بازمی یابد.[2]

۴۹

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
چه هنگام پس از آن که مردار آدمی را در دخمه فروگذارند، زمینی که دخمه برآن بر پای شده است، دیگر باره پاکیِ نخستین خویش را بازمی یابد؟

۵۰

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

۱. ← فر. ۶، بند ۱
۲. ← فر. ۳، بند ۳۶

ای سپیتمانْ زرتشت!

هنگامی که خاک مردار با خاک زمین درآمیزد.[۱]

ای سپیتمان زرتشت!

همگان را در جهان استومند به فروریختن دخمه ها وادار.[۲]

۵۱

کسی که دخمه ها را ــ هرچند به اندازهٔ تن خویش ــ فروریزد، گناهانی که در اندیشه و گفتار و کردار از او سرزده است، آمرزیده می‌شود و تاوان آن گناهان بر گردن او نمی‌ماند؛ همچون کسی که در آیین «پِتِت» بخشوده می‌شود.[۳]

۵۲-۵۴

دو مینو برای دست‌یابی بر روان وی ستیزه نمی‌کنند[۴] و هنگامی که به سرای بهروزی ابدی گام نهد، ستارگان و ماه و خورشید به دیدار او شادمانی می‌کنند و من ــ اهوره‌مزدا ــ به دیدار او شادمان می‌شوم و چنین می‌گویم:

«درود بر تو ای آفریدهٔ من! تو آنی که هم اکنون از جهان پرآسیب به سرای جاودانگی شتافته ای.»

۵۵

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشوَن!

جای دیوان کجاست؟

۱. فاصلهٔ زمانی که پنجاه سال برآورد می‌شود. (گِپ.) ← فر. ۳، بند ۱۳

۲. ← فر. ۳، بند ۹ و ۱۳

۳. یک گناه «تنافوهر» از این راه بخشوده شود. (گِپ.)

۴. هنگامی که شخص می‌میرد، دوزخ و بهشت و دیوان و ایزدان برسر دست‌یافتن بر روان وی به جنگ و ستیز می پردازند؛ «اَستوویذُتو» و «ویزَرِش» و «بَدوای» روان گناهکاران را به دوزخ می‌کشانند و مهر و سروش و رَشْن و «بِه‌وای» روان نیکوکاران را به بهشت می برند. (← فر. ۱۹، بند ۲۹ و هاد. و دانا. بخش ۲) این کشمکش سه شبانروز (سدیس) به درازا می‌کشد و در این سه شبانروز، بستگان مرده، نیایشها و نیازهایی پیشکش سروش و رَشْن و به وای می‌کنند تا مرده را به پشتیبانی ایشان دلگرم کنند. ← فر. ۹، بند ۵۶. (زگد.)

جای دیو پرستان کجاست؟
کجاست آن جایی که گروههای دیوان از آن‌جا همگام تاخت می‌آورند؟
کجاست آن جایی که گروههای دیوان از آن‌جا تاخت‌کنان در می‌آیند؟
کجاست آن جایی که گروههای دیوان از آن‌جا همگام تاخت می‌آورند تا پنجاهها صدها، صدها هزارها، هزارها ده‌هزارها، ده‌هزارها ده‌هزارها ده‌هزارها تن را بکشند؟

۵۶

اهوره‌مزدا پاسخ داد:
ای سپیتمانْ زرتشت!
آن جا که دخمه‌هایی روی زمین بر پا داشته شده است و مردارها را در آن‌جا فرونهاده‌اند.
آن جاست جای دیوان.
آن جاست که گروههای دیوان از آن‌جا همگام تاخت می‌آورند.
آن جاست که گروههای دیوان از آن‌جا تاخت‌کنان در می‌آیند.
آن جاست که گروههای دیوان از آن‌جا همگام تاخت می‌آورند تا پنجاهها صدها، صدها هزارها، هزارها ده‌هزارها، ده‌هزارها ده‌هزارها ده‌هزارها تن را بکشند.

۵۷

ای سپیتمانْ زرتشت!
در آن دخمه‌ها، دیوان خوراک می‌خورند و آنچه را خورده‌اند از گلو برمی‌آورند.
آنان خوراک می‌خورند؛ همان گونه که شما مردمان در جهان استومند، خوراک و گوشت پخته می‌خورید.
ای مردمان!
این بوی خوراک آنهاست که شما در آن‌جا می‌شنوید.

۵۸

تا هنگامی که گندْمایه در آن دخمه‌ها برجاست، دیوان در آن‌جا شادمانی می‌کنند.

گند بیماریهای گَر، تب، آبگونه های چرکین[1]، ناتوانی، نرم استخوانی و سپیدمویی نابهنگام از دخمه ها برآید.

در آن‌جا از شامگاهان تا بامدادان، مرگ بیشترین زورمندی و چیرگی را بر مردمان دارد.

۵۹

اگر دیوپرستانی در آن‌جا باشند که به جست‌وجوی مینُویِ بهتر برنیایند، «جَینی»[2] آن بیماریها را در پاها و دستها و گیسوان آنان به اندازهٔ یک سوم نیرومندتر می‌کند.

بخش نهم

۶۰-۶۹

.... [3]

۷۰

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

اگر تنِ ناپاک آن زن دچار تب لرزه شود یا آسیبهای دوگانهٔ گرسنگی و تشنگی بدو روی آورد، آیا رواست که آب بنوشد؟

۷۱

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

رواست که آب بنوشد؛ زیرا نخستین خویشکاری او رهاییِ زندگیِ خویش است. اما اگر پیش از آن که مردی پاک و اَشَوَن و دینْ‌آگاه این کار را روا بداند، خود به دلخواه آب بنوشد، برشما مزداپرستان است که پادافرهٔ گناهش را به گردن گیرید.

از موبدان موبد یا سْرَوشاوَرِز دادخواهی کنید تا به پادافرهٔ گناهتان داوری

۱. در متن «نَئِرَه» آمده که دار. در گزارش خود، آن را مشکوک دانسته است. (← فر. ۱۶، بند ۱۷)

۲. گمان می‌رود jaini همان jahi آورندهٔ بیماریها باشد. نگاه کنید به فر. ۲۱، بند ۲. (زگد.)

۳. = بندهای ۵۴-۴۵ فر. ۵

کند.

۷۲

پادافرهٔ چنین گناهی چیست؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

این کردار، کردار «پِشوتَنو» است و پادافره‌اش دویست تازیانه با اسپهه‌ـاشترا، دویست تازیانه با سروشو‌ـچرن است.[1]

بخش دهم

۷۳

ای دادار جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

آیا آوندهایی را که مردمان در آنها خوراک می‌خورند، هرگاه با مردار سگان یا مردمان برخورد یابد می‌توان پاک کرد؟

۷٤

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

ای زرتشتِ اَشَوَن!

می‌توان چنین کرد.

چگونه چنین توان کرد؟

آوندهای زرّین را باید یک بار با گمیز بشویند؛ یک بار خاک‌مال کنند و یک بار با آب بشویند؛ آنگاه پاک شود.

آوندهای سیمین را باید دو بار با گمیز بشویند؛ دو بار خاک‌مال کنند و دو بار با آب بشویند؛ آنگاه پاک شود.

۷۵

آوندهای برنجین را باید سه بار با گمیز بشویند؛ سه بار خاک‌مال کنند و سه بار

۱. در روش تازه، این پادافره را شوهر چنین زنی باید برگردن گیرد. «هرگاه به سبب ترس از مرگ یا بیماری شدید، زنی که در چنین تنگنایی است، ناگزیر شود که ــ پیش از زمان رواداشته ــ آب بنوشد، شوهر وی باید برای این گناه او را در برابر «دستور»، در آیین «پَتِت» شرکت کند.» (زک. ۹۸ ب به نقل زگد.)

با آب بشویند؛ آنگاه پاک شود.

آوندهای آهنین را باید چهار بار با گمیز بشویند؛ چهار بار خاک‌مال کنند و چهار بار با آب بشویند؛ آنگاه پاک شود.

آوندهای سنگی را باید شش بار با گمیز بشویند؛ شش بار خاک‌مال کنند و شش بار با آب بشویند؛ آنگاه پاک شود.

آوندهای گلین یا چوبین یا سفالین، همواره ناپاک می‌ماند.

بخش یازدهم

۷۶

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

آیا ماده گاوی که مردار سگان یا مردمان را خورده باشد، می‌تواند پاک شود؟

۷۷

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

ای زرتشتِ اَشَوَن!

آری می‌تواند؛ اما تا یک سال موبد نباید از آن گاو شیر و پنیر برای آیین بَرسَم و گوشت برای آیین زَور برگیرد.

پس از سپری شدن یک سال، مرد پارسا می‌تواند همچون پیشتر، از آن گاو خوراک بدست آورد.[۱]

بخش دوازدهم

۷۸

ای اهوره‌مزدای اَشَوَن!

۱. آنچه از آن گاو بدست می‌آید، اگر خود فروریزد پاک، و اگر از او برگرفته شود، ناپاک است. اگر آن گاو آبستن باشد، گوساله‌اش هرگاه پیش از مردار خوردن او زاده شود، پاک است؛ اما اگر پس از آن زاده شود، ناپاک است. (گپ.)

آن کیست که در اندیشهٔ اَشَونی است؛ در آرزوی اَشَونی است؛ اما از راه اَشَونی گمراه می‌شود؟

آن کیست که در اندیشهٔ اَشَونی است؛ اما به راه دُروج گام می‌نهد؟

۷۹

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

آن که در اندیشهٔ اَشَونی است؛ در آرزوی اَشَونی است؛ اما از راه اَشَونی گمراه می‌شود، آن که در اندیشهٔ اَشَونی است؛ اما به راه دُروج گام می‌نهد، کسی است که آب آلوده به مردار را به آیین پیشکش آورد؛ کسی است که پس از فرورفتن و پیش از برآمدن خورشید، زَور نیاز آورد.[۱]

۱. از چه هنگامی آبهای نیک را می‌توان پیشکش آورد؟

از دمیدن تا فرورفتن خورشید. کسی که آبهای نیک را پس از فرورفتن خورشید و پیش از دمیدن دوبارهٔ آن، نیاز آورد، کردار او بهتر از کردار کسی نیست که آن نیازها را در کام مار زهرآگین فروریزد. (نیرنگستان در فرهنگ زند-پهلوی، ص ۷۶) سنجـ . آب. بند ۹۴.

فَرگَرد هشتم

بخش یکم

۱

اگر سگی یا آدمی در خانه‌ای چوبین یا کلبه‌ای جَگَن‌پوش بمیرد، مزداپرستان چه باید بکنند؟

۲

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

آنان باید به جست‌وجوی دخمه‌ای برآیند. آنان باید همهٔ گرداگرد خود را در پی یافتن دخمه‌ای جست‌وجو کنند.

اگر بردن مرده از آن خانه برای ایشان آسان‌تر از جابجا شدن از آن‌جا باشد، باید مرده را از خانه بیرون برند و خانه را بگذارند بر پا بماند و آن را با «اورواسنی» یا «وُهو-گَونَ» یا «وُهو-کِرتی» یا «هَذا-نَئِپَتا» یا هر گیاهِ خوشبویِ دیگری، خوشبو کنند.[1]

۳

اگر جابجا شدن از آن خانه برای ایشان آسان‌تر از بیرون بردن مرده باشد،[2] باید از آن خانه دور شوند و مرده را بگذارند در همان‌جا بماند و خانه را با اورواسنی یا وُهو-گَونَ

یا وُهو-کِرِتی یا هَذا-نَئِپَتا یا هر گیاه خوشبوی دیگری، خوشبو کنند.

بخش دوم

٤

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

اگر در خانهٔ مزداپرستـان ناگهان سگی یا آدمی بمیرد و در همان هنگام باران یا برف ببارد یا بـاد بوزد[1] یا تاریکـی در کارِ فرارسیدن باشد (هنگامی که گله‌ها و مردمان راه خویش را گم می‌کنند) مزداپرستان چه باید بکنند؟

۵-۷

.... [2]

۸

آنان باید در آن‌جا گوری بکنند (اگر زمین سخت بـاشد، به گودی نیـم گامْ و اگر نرم بـاشد بـه گودی نیـمی از بـالای آدمی) و بر کف آن گور، خـاکستر یا تپـالهٔ گاو بریزند و سرِ آن را با تکّه‌های آجر یا سنگ یا کلوخ بپوشانند.[3]

۹

آنـان باید مردار را دو شب یا سه شـب یا یک ماه در آن‌جا بگـذارند تا هنگامی که پـرندگان بـه پرواز درآیند و گیـاهان بروینـد و سـیلابها روان شونـد و باد، آبهای روی زمین را بخشکاند.

۱. ← فر. ۵، بند ۱۰. «هنگامـی که باران می بارد یا گمـان بارندگی می‌رود، هیچ مـرداری را نباید به دخمه برد.. اگر بارش ناگهان در راه آغاز شود و جایی باشد که بتوان مردار را در آن گذاشت، باید چنین کنند؛ وگرنه باید راه خود را دنبال کنند و مردار را در دخمه بگذارند؛ اما نباید از روی جای پای خود برگردند. هنگامی که به درون دخمه می‌روند، اگر آن‌جا را پر از آب بینند، نباید مردار را فرو بگذارند.» (گپ.)

۲. = بندهای ۱۷-۱۵ فر. ۳ و بندهای ٤۸-٤٦ فر. ۵

۳. در موردی همانـنـد (فر. ۵، بند ۱۰) گفـته شده است که مـردار را باید در خانهٔ همیشگی مردگان (زاد-مرگ) تنها بگـذارند. بـه‌نظر می‌رسد روشی که در این‌جا مقرر گردیده است، کهـن‌تر باشد که اکنون مـنسوخ شده و گذشته از این، دشوارتر از روش تازه بوده است. (زگد.)

۱۰

هنگامی که پرندگان به پرواز درآمدند و گیاهان روییدند و سیلابها روان شدند و باد، آبهای روی زمین را خشکاند، مزداپرستان باید شکافی در دیوار خانه پدید آورند[۱] و دو مرد چیره دست و نیرومند[۲] را فراخوانند و آنان باید جامه های خویش را از تن بدر آورند[۳] و مردار را برگیرند و به ساختمانی که از سنگ و ساروج و خاک ساخته شده است[۴] در جایی که همیشه سگان و پرندگان مردارخوار هستند، ببرند.

۱۱

پس از آن، نَسوکشان در سه گامی مرده بنشینند و آنگاه موبد[۵] رو به مزداپرستان چنین بانگ برآورد:

ای مزداپرستان!

بدین جا پیشاب بیاورید تا نَسوکشان گیسو و تن خویش را بدان بشویند.

۱۲

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

پیشابی که نَسوکشان باید گیسو و تن خویش را بدان بشویند، کدام است؟

پیشاب گوسفند یا گاو نر؟ پیشاب مرد یا زن؟

۱۳

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

۱. مردار خانه خدا و کدبانو را از شکافی در دیوار خانه بیرون می برند و مردار دیگران را از در. (گپ.) در بخشهایی از کشور آلمان مردم معتقدند که مرده را نباید از در معمولی خانه بیرون برند و راه عبور زندگان و مردگان نباید یکی باشد. (زگد.)

۲. این دو تن را «نَسوکَشَ» (= مرده کش) می‌خوانند. مرده را باید دو تن از زمین بردارند. (← فر. ۳، بند ۱۳) مهم نیست که این دو تن چه کسانی باشند. می‌توانند یک مرد و یک زن یا دو زن باشند. (گپ.)

۳. آنان جامه های معمولی خود را با جامهٔ ویژهٔ حمل مرده که «جامهٔ دخمه» نامیده می‌شود، عوض می‌کنند. (گپ.)

۴. منظور دخمه است. ← فر. ٦، بند ۵۱.

۵. موبدی که رهبری آیین دخمه گذاری مرده بدو واگذار شده است. (گپ.)

پیشاب گوسفند یا گاوِ نر، اما نه پیشاب مرد و نه پیشاب زن، مگر آن که مرد یا زن، نزدیک‌ترین خویشاوند مرده باشند.

مزداپرستان باید پیشاب آماده کنند تا نَسوکشان گیسو و تن خویش را بدان بشویند.[۱]

بخش سوم

۱۴

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

آیا گله‌های گوسفندان و گاوان و گروههای مردان و زنان و آتش ـــ پسر اهوره‌مزدا ـــ و دسته‌های بَرسَم ویژهٔ آیین و مردمِ اَشَوَن می‌توانند بار دیگر از راهی که مردار سگان و مردمان از آن برده شده است، بگذرند؟

۱۵

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

نه گله‌های گوسفندان و گاوان، نه گروههای مردان و زنان، نه آتش ـــ پسر اهوره‌مزدا ـــ نه دسته‌های بَرسَم ویژهٔ آیین و نه مردم اَشَوَن می‌توانند از آن راه بگذرند.

۱۶

شما باید سگ زرد چهارچشم یا سگ سفید زرد گوشی را سه بار از درازای آن راه بگذرانید.[۲]

هنگامی که سگ زرد چهارچشم یا سگ سفید زرد گوش بدان جا آورده شود، دروج «نَسو» به پیکر مگسی وزوزکنان با زانوانِ از پیش و دُمِ از پس برآمده، همه تن آلوده به آلایشها، همچون پلیدترین خْرَفْستَران به سرزمینهایِ اَپاختَر، واپس می‌گریزد.

۱۷

هرگاه سگ با بیزاری از آن راه بگذرد، باید سگ زرد چهارچشم یا سگ سفید

۱. هنگام بازگشت به دهکده، آنان آیین معمول «بَرشْنوم» را با گُمبز ویژهٔ این آیین برگذار می‌کنند. (گپ.)

۲. «اَفْرِگ» می‌گوید: سگ باید یک راست در درازای راه برود. «مَدْیوماه» می‌گوید: سگ باید در سرتاسر راه از این سو به آن سو برود. (گپ.)

زرد گوشی را شش بار از درازای آن راه بگذرانید.[۱]

هنگامی که سگ زرد چهار چشم یا سگ سفید زرد گوش بدان جا آورده شود، دروج «نَسو» به پیکر مگسی .... [۲]

۱۸

هرگاه سگ با بیزاری از آن راه بگذرد، باید سگ زرد چهار چشم یا سگ سفید زرد گوشی را نُه بار از درازای آن راه بگذرانید.

هنگامی که سگ زرد چهار چشم یا سگ سفید زرد گوش بدان جا آورده شود، دروج «نَسو» به پیکر مگسی .... [۲]

۱۹

باید موبدی پیشاپیش از درازای آن راه بگذرد و این پیروزمندترین و چاره‌بخش‌ترین باژ را از برخواند:

«یَثَه اَهو وَیریو...»

۲۰

.... [۳]

۲۱

ای مزدا! ای سْپَندارمَد!

ما را از کین توزی دشمنان نگاه دارید.

ای دروجِ دیوخوی!

نابود شو.

ای دیوزادگان!

نابود شوید.

۱. اگر سگ به دلخواه برود، سه بار بس است؛ اما اگر او را به زور ببرند، هیچ ارزشی ندارد و اگر با بیزاری برود، باز همان سه بار بسنده است. (گپ.)

۲. دنبالهٔ جمله مانند بند ۱۶ است.

۳. = گاه. یسـ . ٤٦، بند ۷ و یسـ . ٤٤، بند ۱٦.

ای دروج!

دورشو و بمیر.

ای دروج!

از این جا بگریز و دورشو. به سرزمینهایِ اَپاختر دورشو و بمیر. مباد که تو جهان اَستومندِ سْپَندمینو را نابود کنی.

۲۲

پس آنگاه مزداپرستان می‌توانند گوسفند و گاو و مرد و زن و آتش ــ پسر اهوره‌مزدا ــ و دسته‌های بَرسَم ویژهٔ آیین و مردمِ اَشَوَن را از آن راه بگذرانند.

از آن پس[1] مزداپرستان می‌توانند در آن خانه، خوراک گوشتی و شراب داشته باشند. آن خانه پاک می‌شود و همچون پیشتر، زندگی در آن‌جا گناهی ندارد.

بخش چهارم

۲۳

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

اگر کسی جامهٔ چرمی یا بافته را به اندازه‌ای که تا قوزک پاها را بپوشاند، بر پیکر مرده بیندازد، پادافرهٔ گناهش چیست؟[2]

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

چهارصد تازیانه با اسپهه‌ـ‌اشترا، چهارصد تازیانه با سروشوـ‌چرن.

۲۴

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

اگر کسی جامه‌ای چرمی یا بافته را به اندازه‌ای که هر دو ساق را بپوشاند، بر پیکر مرده بیندازد، پادافرهٔ گناهش چیست؟

۱. یعنی از روز چهارم به بعد؛ زیرا در نخستین سه شبانروز پس از مرگ شخص، روا نیست که در خانه‌اش گوشت پخته شود. (گپ.)

۲. ← فر. ۵، بند ۶۰ و فر. ۷، بند ۲۰.

اهوره‌مزدا پاسخ داد:
ششصد تازیانه با اسپهه-اشترا، ششصد تازیانه با سروشو-چرن.

۲۵

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
اگر کسی جامه‌ای چرمی یا بافته را به اندازه‌ای که همهٔ تن را بپوشاند، بر پیکر مرده بیندازد، پادافرهٔ گناهش چیست؟
هزار تازیانه با اسپهه-اشترا، هزار تازیانه با سروشو-چرن.

بخش پنجم

۲۶

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
اگر مردی به زور با مردی دیگر کون مَرزی کند، پادافرهٔ گناهش چیست؟
اهوره‌مزدا پاسخ داد:
هشتصد تازیانه با اسپهه-اشترا، هشتصد تازیانه با سروشو-چرن.

۲۷-۳۰

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
اگر مردی به سازش با مردی دیگر کون مَرزی کند، پادافرهٔ گناهش چیست و تاوان آن کدام است و چگونه چنین کسی می‌تواند از این گناه و آلودگی پاک شود؟
اهوره‌مزدا پاسخ داد:
چنین گناهی را هیچ پادافره و تاوانی نیست .... [1]

۳۱

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
دیو کیست؟
دیوپرست کیست؟

۱. = بندهای ۳۹ تا ۴۲ فر. ۳

همخوابهٔ نرینهٔ دیوان کیست؟
همخوابهٔ مادینهٔ دیوان کیست؟
ماده دیو کیست؟
کیست که در اندرونِ خویش همسانِ دیو است؟
کیست که در همهٔ هستی خویش همسانِ دیو است؟
کیست که پیش از مرگ همسانِ دیو است و پس از مرگ یکی از دیوانِ ناپیدا شود.

۳۲

اهوره‌مزدا پاسخ داد:
مردی که با مردی کون مَرزی کند یا مردی که بگذارد مردی با او کون مرزی کند، دیو است.
اوست که دیو پرست است.
اوست که همخوابهٔ نرینهٔ دیوان است.
اوست که همخوابهٔ مادینهٔ دیوان است.
اوست که ماده دیو است.
اوست که در اندرونِ خویش همسانِ دیو است.
اوست که در همهٔ هستی خویش همسانِ دیو است.
اوست که پیش از مرگ همسانِ دیو است و پس از مرگ یکی از دیوانِ ناپیدا شود.
چنین است مردی که با مردی کون مرزی کند یا مردی که بگذارد مردی با او کون مرزی کند.[۱]

بخش ششم

۳۳

ای دادارِ جهانِ استومند! ای آشَوَن!

۱. چنین گناهکاری را هرکس ــ بی آن که «دستور» دربارهٔ وی داوری کرده باشد ــ می‌تواند بکشد (← بند ۷۴ همین فر. زیر.) و با چنین کشتنی می‌توان گناهی بزرگ را جبران کرد. (گب.)

آیا کسی که به تن خشکیدهٔ مرده‌ای ــ که بیش از سالی از مرگش گذشته باشد ــ دست زند، پاک است؟

۳۴

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

چنین کسی پاک است؛ زیرا خشک با خشک درنمی‌آمیزد.[۱]

هرگاه خشک با خشک درآمیزد ــ با فراوانی آفریدگانی که روی زمین می‌میرند ــ بزودی این جهانِ استومندِ من، تنها جای «پِشوتَنو»ها می‌شود که به ناپاکی آلوده‌اند و روان آنان بانگ و شیون برمی‌آورد.[۲]

بخش هفتم

۳۵

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

آیا کسی که به مردار سگان یا مردمان دست زند، می‌تواند پاک شود؟

۳۶

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

ای زرتشت اَشَوَن!

چنین کسی می‌تواند پاک شود.

چگونه چنین تواند شد؟

هرگاه سگان یا پرندگان مردارخوار «نَسو» را زده باشند، او باید تن خویش را با

۱. این اصل هنوز هم در میان ایرانیان ــ حتی مسلمانان ــ متداول است. «در تماس با مسیحیان و بت‌پرستان (کافران)، نجاست تنها در صورتی منتقل می‌شود که لباسهای آنان تر باشد و اگر لباسهای آنان خشک باشد، نجاست منتقل نمی‌شود. به همین دلیل در شهرهایی که ملاّیان و حکیمان نفوذ و قدرت بیشتری دارند، حکمرانان شهر، خارج شدن مسیحیان را از منازل خود به هنگام باران ممنوع می‌کنند تا مبادا مسلمانان در برخورد با آنان نجس شوند.» (G. du Chinon, p. 88 seq.; cf. Chardin به نقل زگد.)

۲. ← فر. ۵، بند ۴.

گمیز و آب بشوید و از آن پس پاک شود.[۱]

۳۷

اما اگر سگان یا پرندگان مردارخوار هنوز «نَسو» را نزده باشند،[۲] مزداپرستان باید سه گودال در زمین بکنند و ناپاک برسرِ آن گودالها تن خویش را با گمیز ـ و نه با آب ـ بشوید.

آنگاه سگِ مرا برخیزانند و در برابر آن ناپاک بیاورند.[۳] (باید چنین کنند و نه جز این.)

۳۸

مزداپرستان باید سه گودال دیگر در زمین بکنند و ناپاک برسرِ آن گودالها تن خویش را با گمیز ـ و نه با آب ـ بشوید.

آنگاه سگِ مرا برخیزانند و در برابر آن ناپاک بیاورند. پس چندان درنگ کنند که تن او تا واپسین موی تارک سرش خشک شود.[۴]

۳۹

پس سه گودال دیگر در زمین بکنند و ناپاک برسرِ آن گودالها تن خویش را با آب ـ و نه با گمیز ـ بشوید.

٤۰

نخست باید دستهایش را بشویند. اگر دستهایش نخست شسته نشود، همهٔ تن خویش را ناپاک کند.

هنگامی که دستهایش را سه بار با آب شستند، باید بر تارک سر او آب بریزند.

۱. اگر سگ‌ـدید انجام پذیرفته باشد، شستشویی ساده بسنده است. (زگد.)

۲. اگر سگ‌ـدید هنوز انجام نپذیرفته باشد، برگذاری آیین «بَرشْنوم» برای ناپاک ضروری است. (زگد.)

۳. این کار سه بار باید صورت پذیرد؛ یعنی هر بار که ناپاک از سرِ گودالی به سرِ گودالی دیگر می‌رود. (گپ.)
این کار را بدین انگیزه می‌کنند که سگ بر آن ناپاک نگاه کند یا دست کم بر «نَسو» که در تن وی جای گرفته است، بنگرد و این هم‌زمان است با هنگامی که موبد نیایش دیوافگن «آشِم وُهو...» را می‌خواند. (زگد.)

٤. او باید تن خود را با مشتهای پر از خاک بمالد. (زگد.)

۴۱

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

هنگامی که آب پاک بر تارک سروی برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟ [۱]

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

دروج «نَسو» به پیش، به میان ابروان می‌گریزد.

۴۲

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

هنگامی که آب پاک به میان ابروان برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

دروج «نَسو» به پشت‌سر می‌گریزد.

۴۳

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

هنگامی که آب پاک به پشت‌سر برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

دروج «نَسو» به پیش، به گونه‌ها می‌گریزد.

۴۴

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

هنگامی که آب پاک به پیش، به گونه‌ها برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

دروج «نَسو» به گوش راست می‌گریزد.

۴۵

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

۱. «نَسو» به گونه‌ای متقارن از اندامی به اندامی دیگر بیرون رانده می‌شود؛ از سوی راست تن به سوی چپ و از بخش پیشین به بخش پسین و بدین‌سان از فرق سر تا نوک انگشتان پا می‌گریزد. (زگد.)

هنگامی که آب پاک به گوش راست برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟
اهوره‌مزدا پاسخ داد:
دروج «نَسو» به گوش چپ می‌گریزد.

۴۶

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
هنگامی که آب پاک به گوش چپ برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟
اهوره‌مزدا پاسخ داد:
دروج «نَسو» به شانهٔ راست می‌گریزد.

۴۷

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
هنگامی که آب پاک به شانهٔ راست برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟
اهوره‌مزدا پاسخ داد:
دروج «نَسو» به شانهٔ چپ می‌گریزد.

۴۸

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
هنگامی که آب پاک به شانهٔ چپ برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟
اهوره‌مزدا پاسخ داد:
دروج «نَسو» به زیر بغل راست می‌گریزد.

۴۹

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
هنگامی که آب پاک به زیر بغل راست برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟
اهوره‌مزدا پاسخ داد:
دروج «نَسو» به زیر بغل چپ می‌گریزد.

۵۰

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

هنگامی که آب پاک به زیر بغل چپ برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

دروج «نَسو» به بالای سینه می‌گریزد.

۵۱

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

هنگامی که پاک به بالای سینه برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

دروج «نَسو» به پشت می‌گریزد.

۵۲

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

هنگامی که آب پاک به پشت برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

دروج «نَسو» به سرِ پستانِ راست می‌گریزد.

۵۳

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

هنگامی که آب پاک به سرِ پستانِ راست برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

دروج «نَسو» به سرِ پستانِ چپ می‌گریزد.

۵٤

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

هنگامی که آب پاک به سَرِ پستانِ چپ برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌رسد؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

دروج «نَسو» به پهلوی راست می‌گریزد.

۵۵

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

هنگامی که آب پاک به پهلوی راست برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

دروج «نَسو» به پهلوی چپ می‌گریزد.

۵۶

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

هنگامی که آب پاک به پهلوی چپ برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

دروج «نَسو» به سُرینِ راست می‌گریزد.

۵۷

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

هنگامی که آب پاک به سرین راست برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

دروج «نَسو» به سرین چپ می‌گریزد.

۵۸

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

هنگامی که آب پاک به سرین چپ برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

دروج «نَسو» به اندام نرینگی یا مادینگی می‌گریزد. (اگر ناپاک، مرد باشد نخست باید به پشت وی آب بپاشند و پس از آن به پیش؛ اما اگر زن باشد، نخست باید به پیش وی آب بپاشند و پس از آن به پشت.)

۵۹

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

هنگامی که آب پاک به اندام نرینگی یا مادینگی برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟
اهوره‌مزدا پاسخ داد:
دروج «نَسو» به ران راست می‌گریزد.

۶۰

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
هنگامی که آب پاک به ران راست برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟
اهوره‌مزدا پاسخ داد:
دروج «نَسو» به ران چپ می‌گریزد.

۶۱

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
هنگامی که آب پاک به ران چپ برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟
اهوره‌مزدا پاسخ داد:
دروج «نَسو» به زانوی راست می‌گریزد.

۶۲

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
هنگامی که آب پاک به زانوی راست برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟
اهوره‌مزدا پاسخ داد:
دروج «نَسو» به زانوی چپ می‌گریزد.

۶۳

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
هنگامی که آب پاک به زانوی چپ برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟
اهوره‌مزدا پاسخ داد:
دروج «نَسو» به ساق راست می‌گریزد.

۶۴

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
هنگامی که آب پاک به ساق راست برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟
اهوره‌مزدا پاسخ داد:
دروج «نَسو» به ساق چپ می‌گریزد.

۶۵

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
هنگامی که آب پاک به ساق چپ برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟
اهوره‌مزدا پاسخ داد:
دروج «نَسو» به قوزک راست می‌گریزد.

۶۶

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
هنگامی که آب پاک به قوزک راست برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟
اهوره‌مزدا پاسخ داد:
دروج «نَسو» به قوزک چپ می‌گریزد.

۶۷

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
هنگامی که آب پاک به قوزک چپ برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟
اهوره‌مزدا پاسخ داد:
دروج «نَسو» به پاشنهٔ راست می‌گریزد.

۶۸

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
هنگامی که آب پاک به پاشنهٔ راست برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟
اهوره‌مزدا پاسخ داد:
دروج «نَسو» به پاشنهٔ چپ می‌گریزد.

۶۹

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

هنگامی که آب پاک به پاشنهٔ چپ برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

دروج «نَسو» به کف پای راست می‌گریزد (و در آنجا آنچه از او به چشم می‌آید، همانند بال مگسی است).

۷۰

پس باید ناپاک، انگشتان هر دو پا را برزمین بفشارد و پاشنه ها را بالا بگیرد تا بر کف پای راست او آب بریزند.

آنگاه دروج «نَسو» به کف پای چپ او می‌گریزد. پس باید بر کف پای چپ او آب بریزند.

سپس دروج «نَسو» به سرانگشتان پای راست می‌گریزد (و در آنجا آنچه از او به چشم می‌آید، همانند بال مگسی است).

۷۱

پس باید پاشنه هایش را برزمین بفشارد و سرانگشتان را بالا بگیرد و بر انگشتان پای راست او آب بریزند.

آنگاه دروج «نَسو» به سرانگشتان پای چپ می‌گریزد. پس باید به سرانگشتان پای چپ او آب بریزند.

سپس دروج «نَسو» به پیکر مگسی .... [۱]

۷۲

... پس برتست که این پیروزمندترین و چاره‌بخش‌ترین باژ را از بر بخوانی:

.... [۲]

۱. دنبالهٔ جمله مانند بند ۱۶ همین فر.

۲. = بندهای ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ همین فر.

بخش هشتم

۷۳

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

اگر مزداپرستان پوینده یا دونده یا سواره یا ارابه‌رانان به آتشی برسند که مرداری را در آن می پزند یا می‌سوزانند، چه باید بکنند؟

۷٤

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

آنان باید کسی را که مردار می‌سوزاند، بکشند. باید مردارسوز را بی چون و چرا بکشند.[۱]

آنگاه باید دیگ و سه‌پایه را از جای برکنند و سرنگون بیفگنند

۷۵

آنگاه همهٔ هیزمی را که در آنجاست ــ خواه هیزم درختانی که تخمهٔ آتش در آنهاست، خواه بسته هیزمهایی که برای همان آتش آماده شده است ــ بدان آتش برافروزند.

پس آنها را از هم بپاشند و بپراگنند تا آتش هرچه زودتر خاموش شود.

۷٦

باید نخستین بسته را روی زمین[۲]، یک «ویتستی» دور از آتش مردارسوز بگذارند و از هم بپاشند و بپراگنند تا آتش هرچه زودتر خاموش شود.

۱. کسی که «نَسو» (مردار) را بسوزاند، باید کشته شود. سوزاندن یا پختن «نَسو» گناهی بزرگ است. ... چهار تن باید بی داوری «دستور» به دست هرکسی کشته شوند: مردارسوز، راهزن، کون‌مرز و تبهکاری که هنگام تبهکاری گرفته شده باشد. (گپ.)

۲. در گودالی که برای همین کار کنده شده است. این روش کهن تا به امروز نیز پایدار است. چنین می‌نماید که این آیین، وانمودی از آیین «بَرشْنوم» است. آتش ناپاک درنُه بسته و درنُه گودال به نمایش در می‌آید، همچنان که شخص ناپاک برسرنُه گودال، خود را می‌شوید. ← بند ۳۷ همین فر. و بند ۱۲ فر. ۹ (زگد.)

۷۷

باید دومین بسته را .... [۱]

۷۸

باید نهمین بسته را .... [۲]

۷۹-۸۰

ای سپیتمانْ زرتشت!

هرگاه کسی اَشَوَنانه از چوب «اورواسنی» یا «وُهو-گَونَ» یا «وُهو-کِرِتی» یا «هَذا-نَئِپَتا» یا هر چوب خوشبوی دیگری، هیزم برای آتش بیاورد، از هر سویی که باد، بوی خوش آن آتش را ببرد، هزاران تن از دیوان ناپیدا، هزاران تن از دیوان ــ زادگان تاریکی ــ هزاران جفت از جادوان و پریان در آن آتش ــ پسر اهوره‌مزدا ــ می‌افتند و کشته می‌شوند.

بخش نهم

۸۱

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

کسی که آتش مردارسوز را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن جان از تن او، پاداش وی چیست؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، ده‌هزار پاره آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۸۲

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

۱. این جمله و شش جملهٔ دیگر پس از آن که تا «باید هشتمین ...» ادامه می‌یابد، مانند بند ۷۶ دنبال می‌شود.

۲. این جمله نیز مانند بند ۷۶ تمام می‌شود.

کسی که آتش سرگین‌سوز[1] را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن جان از تن او، پاداش وی چیست؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، هزار پاره آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۸۳

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

کسی که آتش تپاله‌سوز[2] را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن جان از تن او، پاداش وی چیست؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، پانصد پاره آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۸۴

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

کسی که آتش کورهٔ آجرپزی[3] را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن جان از تن او، پاداش وی چیست؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، چهارصد پاره آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۸۵

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

کسی که آتش کورهٔ سفال‌گری را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا

۱. آتش داروسازان و رنگرزان. (گا. و روا.)
۲. آتش گرمابه. (گا.)
۳. یا کورهٔ آهک‌پزی (گپ.)

شدن جان از تن او، پاداش وی چیست؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، به شمارِ سفالینه‌هایی که در آن آتش پخته شده است، پاره‌های آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۸۶

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

کسی که آتش کورهٔ گاوآهن‌سازی را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن جان از تن او، پاداش وی چیست؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، به شمارهٔ گیاهانی که در پی کار با گاوآهنهای ساخت آن کوره در کشتزار روییده است، پاره‌های آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۸۷

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

کسی که آتش بوتهٔ زرگری را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن جان از تن او، پاداش وی چیست؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، یکصد پاره آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۸۸

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

کسی که آتش بوتهٔ سیم گدازی را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن جان از تن او، پاداش وی چیست؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، نود پاره آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۸۹

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

کسی که آتش بوتهٔ برنج گدازی را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن جان از تن او، پاداش وی چیست؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، هشتاد پاره آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۹۰

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

کسی که آتش کورهٔ آهن گدازی را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن جان از تن او، پاداش وی چیست؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، هفتاد پاره آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۹۱

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

کسی که آتش تنور نانوایی را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن جان از تن او، پاداش وی چیست؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، شصت پاره آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۹۲

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

کسی که آتش زیر دیگ[1] را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن جان از تن او، پاداش وی چیست؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، پنجاه پاره آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۹۳

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!

کسی که آتش اردوگاهی را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن جان از تن او، پاداش وی چیست؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، چهل پاره آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۹٤

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!

کسی که آتش شبانان را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن جان از تن او، پاداش وی چیست؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، سی پاره آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۹۵

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!

کسی که آتش کوچ‌نشینان را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن جان از تن او، پاداش وی چیست؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

۱. آتش آشپزخانه.

پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، بیست پاره آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۹۶

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

کسی که آتشِ آتشدان خانوادگی را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن جان از تن او، پاداش وی چیست؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، ده پاره آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

بخش دهم

۹۷

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اهوره‌مزدای اَشَوَن!

آیا کسی که در جایی دور، در بیابانی[۱] با مرداری برخورد یابد، می‌تواند پاک شود؟

۹۸

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

ای سپیتمان زرتشت!

آری، او می‌تواند پاک شود.

چگونه چنین تواند شد؟

هرگاه سگان یا پرندگان مردارخوار «نَسو» را پیش از آن زده باشند، او باید تن خویش را سی بار با گمیز بشوید و سی بار با دست خشک بمالد و هر بار از سر خویش آغاز کند.[۲]

۱. جایی که روند معمول پاک کردن (آیین بَرَشنوم) میسّر نیست. (زگد.)

۲. اگر «سگ-دید» انجام پذیرفته باشد، «سی-شو» (سی بار شستن) بسنده است. ← بندهای ۳۵ و ۳۶ همین فر. (زگد.)

۹۹

... اما اگر سگان یا پرندگان مردارخوار هنوز «نَسو» را نزده باشند، او باید تن خود را پانزده بار با گمیز بشوید و پانزده بار با دست خشک بمالد.[۱]

۱۰۰

... آنگاه باید هزارگام بدود تا در راه خویش به کسی برخُورَد و به بانگ بلند بدو بگوید:

«این منم در این جا؛ کسی که بی هیچ گونه آهنگ گناه در اندیشه و گفتار و کردار، به مردار برخورده است و می‌خواهد پاک شود.»

اگر آن مرد به پاک کردن وی نکوشد، یک سوم از گناه وی بخشوده می‌شود.

۱۰۱

... پس باید هزار گام دیگر بدود تا به مردی برخُورَد.

اگر آن مرد به پاک کردن وی نکوشد، نیمی از گناه وی بخشوده می‌شود.

۱۰۲

... سپس باید هزار گام دیگر بدود تا به مردی برخُورَد.

اگر آن مرد به پاک کردن وی نکوشد، همهٔ گناه وی بخشوده می‌شود.

۱۰۳

پس آنگاه باید چندان بدود تا به جایی آباد ــ خانه ای یا روستایی یا شهری ــ برسد و به بانگ بلند بگوید:

«این منم در این جا؛ کسی که بی هیچ گونه آهنگ گناه در اندیشه و گفتار و کردار، به مردار برخورده است و می‌خواهد پاک شود.»

اگر مردمان آنجا به پاک کردن وی نکوشند، او باید تن خویش را با گمیز و

۱. اگر «سگ-دید» هنوز انجام نپذیرفته باشد، او باید خود را تا اندازه ای که می‌تواند، پاک کند تا به جایی برسد که بتواند در آیین «بَرِشْنوم» به پاک کردن کامل خویش بپردازد. ← بندهای ۳۷ و ۷۱ همین فر. (ز‌گد.)

آب پاک کند و از آن پس پاک می‌شود.[۱]

۱۰٤

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

اگر او بر سر راه خویش به آبی برخورد و تاوانِ گناهِ آلودنِ آب بر او روا گردد[۲]، پادافرهٔ گناهش چیست؟

۱۰۵

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

چهارصد تازیانه با اسپهه-اشترا، چهارصد تازیانه با سروشو-چرن.

۱۰٦

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

اگر او برسر راه خویش به درختانی برخورد و تاوانِ گناهِ آلودنِ آتش[۳] براو روا گردد، پادافرهٔ گناهش چیست؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

چهارصد تازیانه با اسپهه-اشترا، چهارصد تازیانه با سروشو-چرن.

۱۰۷

این است پادافره و تاوان گناه کسی که بدین فرمان تن دردهد؛ اما کسی که از آن سر باز زند، بی گمان جای او کُنام دروج[٤] باشد.

۱. او می‌تواند از آن پس به کار خویش سرگرم شود و تا هنگامی که کسی بدو نگوید، نباید به نیاز بردن دست زند و تا هنگامی که ناگزیر نشود که آیین «بَرِشْنوم» را بجای آورد، می‌تواند کار خود را دنبال کند. (گپ.)

۲. یعنی با گذشتن از آب، آن را بیالاید.

۳. درختانی که می‌توان از آنها برای افروختن آتش، هیزم برگرفت. اگر چنین کسی بدان درختان دست زند، آتشی که هیزم آن را از آن درختان برگیرند، براثر کردار ناروایِ او ناپاک می‌شود. (گپ. و زگد.)

٤. دوزخ. ← فر. ١٤، بند ١٨

فرگرد نهم

بخش یکم

(الف)

۱

زرتشت از اهوره‌مزدا پرسید:

ای سپندترین مینو! ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

کسی که بخواهد تنِ آلوده به مرداری را پاک کند، به کدام کس باید روی آورد؟[1]

۲

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

ای سپیتمانْ زرتشت!

به اَشَوَن مردی که راست سخن بگوید؛ مَنثَره‌یِ ورجاوند را آموخته باشد و روشهای آلایش‌زدایی را ــ آن گونه که در دین مزدا آمده است ــ به نیکوترین شیوه بداند.

چنین مردی باید گیاهان را از روی زمین چهارگوشه‌ای به گستردگی نُه «وی‌بازو» برکند.

۱. آیینی که در این فرگرد توصیف می‌شود، در میان پارسیان (زرتشتیان هند) به «بَرَشْنوم نُه شبه» مشهور است؛ زیرا نُه شب به درازا می‌کشد. ← بند ۳۵ همین فر. (برای توضیح بیشتر درباره‌ٔ جزئیّات این آیین، ← یاد.)

۳

این چهار گوشه باید در آن بخش از زمین باشد که در آن کمترین .... [۱]

۴-۵

.... [۲]

۶

پس گودالی بکنند؛ اگر تابستان باشد به گودی دو انگشت و اگر زمستان و یخ‌بندان باشد به گودی چهار انگشت...

۷

... و گودالهای دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم را نیز همان گونه بکنند؛ اگر تابستان باشد به گودی دو انگشت و اگر زمستان و یخ‌بندان باشد به گودی چهار انگشت.[۳]

۸

این گودالها چه اندازه باید از یکدیگر دور باشد؟

یک گام.

یک گام چه اندازه است؟

به اندازهٔ سه پا.[۴]

۹

آنگاه سه گودال دیگر بکنند[۵]؛ اگر تابستان باشد به گودی دو انگشت و اگر زمستان و یخ‌بندان باشد به گودی چهار انگشت.

۱. دنبالهٔ جمله مانند بند ۱۵ فر. ۳ است.

۲. = بندهای ۱۶ و ۱۷ فر. ۳

۳. در این شش گودال که باید به ترتیب از آپاختر به نیمروز کنده شود، گمیز می‌ریزند. (گپ.)

۴. شاید منظور از «پا» در این جا، درازی کف پای یک شخص معمولی بزرگسال باشد که سه برابر آن یک گام شمرده می‌شود.

۵. در این سه گودال اب می‌ریزند.

چه اندازه دور از شش گودال پیشین؟
سه گام.
گامهایی به چه اندازه؟
بدان اندازه که هنگام راه رفتن برداشته می‌شود.
چنین گامهای سه گانه‌ای چه اندازه است؟
به اندازهٔ نُه پا.

۱۰

پس با کاردی فلزّی، گرداگرد این زمین شیاری بکشند.
چه اندازه دور از گودالها؟
سه گام.
گامهایی به چه اندازه؟
بدان اندازه که هنگام راه رفتن برداشته می‌شود.
چنین گامهای سه گانه‌ای چه اندازه است؟
به اندازهٔ نُه پا.

۱۱

باید دوازده شیار بکشند[1]: سه شیار گرداگرد نخستین سه گودال، سه شیار گرداگرد نخستین شش گودال، سه شیار گرداگرد آخرین سه گودال و سه شیار گرداگرد همهٔ نُه گودال.

۱. این شیارها را باید با کارد و در هنگام روز، هم‌زمان با خواندن نیایشهای ویژه بکشند. پاک کننده هنگام کشیدن شیارها، سه بار «اَشِم وُهو...» سه بار «فَرَوَرانه...» سه بار «به خشنودی سروش...» و سه بار «سروش باژ» می‌خواند. این شیارها باید از آپاختر به نیمروز کنده شود. (گپ.)

شیار (یا «کِش») در آیینهای نیایش مزداپرستان، نقشی چشم گیرتر از دیگر آیینها دارد. به وسیلهٔ شیاری که با نیایشهای ویژه و بنابر روشهای جنگ روانی کشیده می‌شود، آدمی یا دیو را به تنگنا می اندازند و یا آن که در جنگ با دیو، برای خود سنگری آماده می‌کنند. (← فر. ۱۷، بند ۵ و خرداد. بند ۶) در چنین هنگامی، دروج در درون «کِش» به بند درمی‌آید و بدین سان او را به بیرون از جهان می‌تارانند و با نیروی آب و نیایشهای ایزدی، گام به گام باز پس می‌رانند تا سرانجام پناهگاهی جز دوزخ نیابد و جهان از گزند وی بیاساید. (زگد.)

باید در هریک از فاصله‌های نُه پایی[1] سنگها یا سفالینه‌ها یا کُنده‌های درخت یا کلوخها و یا هر چیز سخت دیگری را همچون پلّه‌ای برسر گودالها بگذارند.[2]

بخش یکم

(ب)

۱۲

آنگاه باید ناپاک به سوی گودالها گام بردارد و تو ـــ ای زرتشت! ـــ در کنار شیار بایست و برخوان:

«ای مزدا! ای شهریارِ بزرگ!

منشِ نیک و روانِ آشَوَنان و نیایش آرمَیتی و شورِ دل، همه را به سرای تو می آورم تا تو به نیرویِ پایدار [خویش آنها را] جاودانه نگاهدار باشی.»[3]

... و ناپاک نیز این گفتار را برخواند:

«ای مزدا! ای شهریارِ بزرگ!

منشِ نیک ....[4]

۱۳

برزبان راندن هریک از واژگان این نیایش، اهریمن را فروکوبد، دیو خشم خونین درفش را فروافگند، دیوان مَزَنْدَری را درهم شکند، همهٔ دیوان را به ستوه آورد و دُروج را ناتوان و ناتوان تر کند.

۱٤

ای سپیتمانْ زرتشت!

چوبی نُه گره بجوی و چمچه‌ای برنجین یا سربین را برسر آن چوب ببند و با آن

۱. نُه پا میان گودالهای گمیز و گودالهای آب، نُه پا میان گودالها و شیارها و نُه پا میان آخرین گودالها و شیارها.

۲. این پلّه را برای آن می‌گذ رند که پای ناپاک نباید با زمین برخورد یابد و آن را بیالاید.

۳. گاه، یسـ . ٤۹، بند ۱۰

٤. همان بند ۱۰ یسـ . ٤۹ تکرار می‌شود.

بر تن ناپاک، گمیز بریز.[۱]

۱۵

نخست باید دستهایش را بشویند. اگر دستهایش نخست شسته نشود، همهٔ تن خویش را ناپاک می‌کند.

هنگامی که دستهایش را سه بار شستند، باید برسر او گمیز بریزند.

آنگاه دروج «نَسو» به پیش، به میان ابروان وی می‌گریزد.

۱۶-۲۷

....[۲]

۲۸

برسرِ نخستین گودال، ناپاک از «نَسو» آزادتر شود.

پس تو باید این سخنان دیوافگن و بسیار درمان‌بخش را به بانگ بلند برخوانی:

«یَثَه اَهووَیرْیو...»[۳]

بر سرِ دومین گودال...[٤]

بر سرِ سومین گودال...[٤]

بر سرِ چهارمین گودال...[٤]

بر سرِ پنجمین گودال...[٤]

بر سرِ ششمین گودال...[٤]

۲۹

پس از آن ناپاک باید در درون شیارها، چهار انگشت بیرون از شیارهای شش

۱. در تمام مدتی که پاک کننده از گودالها گمیز یا آب برمی‌گیرد و برتن ناپاک می‌ریزد، باید از دست زدن بدو یا گام نهادن در شیارها خودداری کند. (زگد.)

۲. = بندهای ۷۱-۴۰ فر. ۸ با اندک دگرگونی.

۳. = بندهای ۲۱-۱۹ فر. ۸

٤. = سه سطر آغاز همین بند.

گودال نخستین بنشیند.[۱]

در آنجا باید تن خویش را با مشتهای پر از خاک بمالد.

۳۰

باید پانزده بار برای او از زمین خاک برگیرند تا تن خویش را با آن خاک بمالد. پس چندان درنگ کنند که تن وی تا واپسین موی تارک سرش خشک شود.

۳۱

هنگامی که تن او خشک شد، باید برسر گودالهای آب بایستد.

برسر نخستین گودال، باید تن خود را یک بار با آب بشوید.

برسر دومین گودال، باید تن خود را دو بار با آب بشوید.

برسر سومین گودال، باید تن خود را سه بار با آب بشوید.

۳۲

سپس باید تن خویش را[۲] با خوشبوهایی چون اورواسنی یا وُهو-گَونَ یا وُهو-کِرِتی یا هَذا-نَئِپَتا یا هر گیاه خوشبوی دیگری، خوشبو کند و پس از آن می‌تواند جامه هایش را بپوشد و به خانه اش بازگردد.

۳۳

او باید در درون خانه در جای ناپاکان[۳] و جدا از دیگر مزداپرستان بماند. او نباید به آتش و آب و خاک و چارپایان و درختان و اَشَونان ــ خواه مرد، خواه زن ــ نزدیک شود.

و بدین‌سان سه شب را سپری کند. پس از گذشتن سه شب، تن خویش را بشوید و پوشاک خود را با گمیز و آب بشوید و پاک کند.

۱. میان شیارهای گرداگرد نخستین شش گودال که گمیز در آنهاست و شیارهای گرداگرد آخرین سه گودال که آب در آنهاست.

۲. و اگر بتواند، جامه هایش را. (ــــ فر. ۱۹، بند ۲٤)

۳. آرمِشتگاه. (ــــ فر. ۳، بند ۱۵)

۳۴

پس دیگر باره در درون خانه در جای ناپاکان و جدا از دیگر .... [۱]

۳۵

پس دیگر باره در درون خانه در جای ناپاکان و جدا از دیگر .... [۲]

۳۶

از آن پس، او می‌تواند به آتش و آب و خاک و چار پایان و درختان و اَشَوَنان ــ خواه مرد، خواه زن ــ نزدیک شود.

بخش دوم

۳۷

پاک کننده باید موبد را در برابر آفرین و آمرزش‌خواهی وی[۳]، شهریار را به ارزش اشتر نر پر بهایی، شهربان را به ارزش نریانی، دهخدا را به ارزش وَرزاوی و خانه خدا را به ارزش ماده گاو سه ساله‌ای پاک کند.

۳۸

پاک کننده باید بانوی خانواده را به ارزش ماده گاو شخم زنی، کنیز خانواده را به ارزش ماده گاو بارکشی و کوچک‌ترین فرزند خانواده را به ارزش بره‌ای پاک کند.[۴]

۳۹

چنین است نامهای چار پایان گونه گونی که مزداپرستان ــ اگر بتوانند ــ باید به پاک کننده بدهند. اما اگر نتوانند این دستمزد را بدهند، باید هرگونه پاداش دیگری که می‌توانند، بدو بدهند تا آن مرد پاک کننده خشنود و بی رنجش از خانه شان بیرون رود...

۱. مانند بند ۳۳ است با دگرگونی «سه شب» به «شش شب».
۲. مانند بند ۳۳ است با دگرگونی «سه شب» به «نُه شب».
۳. ← فر. ۷، بند ۴۱ زیر.
۴. دار. «ماده گاو شخم زن» و ماده «گاو بارکش» را مشکوک دانسته است.

۴۰

... زیرا اگر پاک کننده ناخشنود و رنجیده خانه شان را پشت‌سر گذارد، دروج «نَسو» از راه بینی و چشمها و زبان و آرواره‌ها و اندامهای نرینگی و مادینگی و پشت، تن آنان را می‌آلاید.

۴۱

دروج «نَسو» برآنان فرود می‌آید و تا بُنِ ناخنهاشان را می‌گیرد و از آن پس، همواره ناپاک می‌مانند.

ای سپیتمانْ زرتشت!

براستی خورشید و ماه و ستارگان از تابش بر آلودگان به مردار، اندوهناک می‌شوند.

۴۲

ای سپیتمانْ زرتشت!

کسی که پاک کننده را خشنود کند، آتش را خشنود می‌کند؛ آب را خشنود می‌کند؛ خاک را خشنود می‌کند؛ درختان را خشنود می‌کند؛ اَشَوَن مردان و اَشَوَن زنان را خشنود می‌کند.

۴۳

زرتشت از اهوره‌مزدا پرسید:

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

پاداش کسی که آلوده به مرداری را از «نَسو» پاک کند، پس از جدا شدن جان از تن وی چیست؟

۴۴

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

تو می‌توانی او را نوید دهی که در جهان دیگر، آسایش و خوشیِ پایدار بهشت، پاداش اوست.

۴۵

زرتشت از اهوره‌مزدا پرسید:
ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
چگونه با دروج «نَسو» که از پیکر مرده به تن زنده می‌تازد، نبرد کنم؟
چگونه با «نَسو» که از پیکر مرده برمی‌آید و زنده را می‌آلاید، بستیزم؟

۴۶

اهوره‌مزدا پاسخ داد:
آن بخشهایی از گاهان را که باید دو بار خوانده شود، به بانگ بلند برخوان.
آن بخشهایی از گاهان را که باید سه بار خوانده شود، به بانگ بلند برخوان.
آن بخشهایی از گاهان را که باید چهار بار خوانده شود، به بانگ بلند برخوان.
دروج همچون تیرِ خودپَر[1]، همچون فرش زمین ــ هنگام پایان سال ــ همچون جامهٔ زمین ــ که موسمی بیش نپاید ــ دور و ناپدید شود.[2]

بخش سوم

۴۷

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
اگر کسی شیوه‌های پاک کردن آلودگان را ــ آن گونه که در دین مزدا آمده است ــ نیاموخته باشد و بخواهد ناپاکی را پاک کند، مزداپرستان چه باید بکنند؟
چگونه با دروج «نَسو» که از پیکر مرده به تن زنده می‌تازد، نبرد کنم؟
چگونه با «نَسو» که از پیکر مرده برمی‌آید و زنده را می‌آلاید، بستیزم؟

۴۸

اهوره‌مزدا پاسخ داد:
دروج «نَسو» نیرومندتر از آن می‌شود که پیش از آن بود.

۱. «ایشوش هُواثَخْتُ». ← فر. ۴، بند ۴۹ (الف) و یاد.
۲. «فرش زمین» و «جامهٔ زمین» هر دو کنایه از سبزه و گیاه است.

«نَسو» نیرومندتر می‌شود و از آن پس، بیماری و مرگ و تباهیِ دیوآفریده بیش از پیش بر مردمان چیرگی می یابد.

۴۹

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

پادافرهٔ گناه چنین کسی چیست؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

مزداپرستان باید او را به‌بند درکشند؛ نخست دستهایش را ببندند؛ آنگاه جامه‌هایش را از تن برگیرند؛ پس آنگاه پوستش را از تن برکشند و سرش را از تن ببرند و مردارش را نزد آزمندترین پرندگان آفریدهٔ سپندمینو، نزد پرندگان مردارخوار، نزد غرابان بیندازند و چنین بگویند:

«مردی که در این جاست، از همهٔ اندیشه ها و گفتارها و کردارهایِ اهریمنیِ خویش پشیمان شده است...

۵۰

... اگر کردار اهریمنی .... [1]

۵۱

ای اهوره‌مزدا!

آن کیست که هراس به دلها می افگند؟

آن کیست که فراوانی و افزونی را از جهان برمی‌گیرد و بیماری و مرگ می‌آورد؟

۵۲

ای سپیتمانْ زرتشت!

چنین کسی «آشموغ» نااَشَوَنی است که در این جهان استومند بخواهد ناپاکی را پاک کند، بی آن که شیوه‌های پاک کردن آلودگان را به روشِ دین مزدا آموخته باشد.

۱. = بند ۲۱ فر. ۳

۵۳

ای سپیتمان زرتشت!

از آن پس، آسایش و باروری و تندرستی و درمان و فراوانی و افزونی و رویش و بالیدن گندم و گیاه از آن سرزمین و از آن کشتزارها دور می‌شود.[۱]

۵٤

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

کِی آسایش و باروری و تندرستی و درمان و فراوانی و افزونی و رویش و بالیدن گندم و گیاه، دیگر باره بدان سرزمین و بدان کشتزارها بازمی‌گردد؟

۵۵-۵٦

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

آسایش و باروری و تندرستی و درمان و فراوانی و افزونی و رویش و بالیدن گندم و گیاه هرگز بدان سرزمین و بدان کشتزارها بازنمی‌گردد تا آن «اَشموغ» نااَشَوَن را بکشند و در آن‌جا سه شبانروز در برابر آتش فروزان و بَرسَم دسته بسته، هَوم بر دست گیرند و سروش پارسا را بستایند و نیاز پیشکش آورند.[۲]

۵۷

پس آنگاه آسایش و باروری و تندرستی و درمان و فراوانی و افزونی و رویش و بالیدن گندم و گیاه دیگر باره بدان سرزمین و بدان کشتزارها بازمی‌گردد.

۱. ← بند ۵۲ فر. ۱۳

۲. این آیین به «زنده روان» شهرت دارد، یعنی نیاز آوردنی که روان را زنده و سزاوار در آمدن به بهشت می‌کند. این آیین تنها هنگامی که گناهکار آیین «پتِت» را بجای می‌آورد، برگذار می‌شود. (زگد.)

فرگرد دهم

۱

زرتشت از اهوره‌مزدا پرسید:

ای اهوره‌مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشوَن!

چگونه با دروج «نَسو» که از پیکرِ مرده به تن زنده می‌تازد، نبرد کنم؟

چگونه با «نَسو» که از پیکر مرده برمی‌آید و تن زنده را می‌آلاید، بستیزم؟

۲

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

آن بخشهایی از گاهان را ....[1]

۳

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشوَن!

کدام است آن بخشهایی از گاهان که باید دو بار برخوانده شود؟[2]

۱. = بند ٤٦ فر. ۹

۲. در روند پاک کردن، صدا و دست با هم سرگرم کارند. نیایشهایی که ناپاک، هنگام پاک کردن خویش باید برخواند، در فرگرد پیشین آمد؛ اما در این فرگرد با فهرست تفصیلی نیایشهایی که باید دو تا چهار بار خوانده شود، برمی‌خوریم. هنگام خواندن این نیایشها ذکر نشده است و ما نمی‌دانیم که آنها را همراه نیایشهایی که در فرگرد پیشین به خواندن آنها فرمان داده شده است می‌خوانند ــ و در این صورت باید در مدّت شستن ناپاک خوانده شود ــ و یا برای اجرا در تمام مراسم، در نظر گرفته شده است.

این نیایشها ــ همانند نیایشهای پیشین ــ از «گاهان» ــ کهن‌ترین و وَرجاوندترین بخش اوستا ــ برگرفته شده و برای این منظور خاص نوشته نشده است؛ اما ــ چنان که در همهٔ آیینها اتّفاق می‌افتد ــ از آنچه که در سرودهای وَرجاوندِ کهن می‌تواند کم و بیش به آسانی در این وضعیّت خاص بکار آید، استفاده شده ←

٤

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

این است آن بخشهایی از گاهان که باید دو بار برخوانده شود و تو باید دو بار آنها را به بانگ بلند برخوانی:

....[1]

۵

پس از آن که دو بار این بخشهای گاهان را برخواندی، برتست که این پیروزمندترین و چاره‌بخش‌ترین باژ را ازبر بخوانی:

«من اَهریمن را از این خانه، از این روستا، از این شهر، از این کشور، از پیکر مرد به مردار آلوده، از پیکر زن به مردار آلوده، از خانه خدا، از دهخدا، از شهربان، از شهریار و از همهٔ جهان پاک اهورایی دور می‌رانم...

٦

... من نَسو را دور می‌رانم. من آلایش آشکار و پنهان را از این خانه...»[2]

۷

ایِ دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

کدام است آن بخشهایی از گاهان که باید سه بار برخوانده شود؟

۸

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

است. ازبرخوانی این بندهای گاهان با عزایم‌خوانی دنبال می‌شود که به زبان معمولی اوستایی به نگارش درآمده و آشکار است که برای همین مورد تصنیف شده است. (ز‌گد.)

۱. یسـ . ۲۸، بند ۱ یسـ . ٤۱، بند ۵
یسـ . ۳۵، بند ۲ یسـ . ٤۳، بند ۱
یسـ . ۳۵، بند ۸ یسـ . ٤۷، بند ۱
یسـ . ۳۹، بند ٤ یسـ . ۵۱، بند ۱
یسـ . ٤۱، بند ۳ یسـ . ۵۳، بند ۱

۲. دنبالهٔ جمله مانند بند ۵ است.

این است آن بخشهایی از گاهان که باید سه بار برخوانده شود و تو باید سه بار آنها را به بانگ بلند برخوانی:

.... [۱]

۹

پس از آن که سه بار این بخشهای گاهان را برخواندی، برتست که این پیروزمندترین و چاره‌بخش‌ترین باژ را از بر بخوانی:

«من ایندْرَ، سَورْوَ و نانگ ْهَیثْیَه دیو را از این خانه، از این روستا، از این شهر، از این کشور، از پیکر مرد آلوده به مردار، از پیکر زن آلوده به مردار، از خانه خدا، از دهخدا، از شهربان، از شهریار و از همهٔ جهان اهورایی دور می‌رانم...

۱۰

... من توَرْوی و زَیریچ را از خانه .... » [۲]

۱۱

ای دادار جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

کدام است آن بخشهایی از گاهان که باید چهار بار برخوانده شود؟

۱۲

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

این است آن بخشهایی از گاهان که باید چهار بار برخوانده شود و تو باید چهار بار آنها را به بانگ بلند برخوانی:

.... [۳]

۱۳

پس از آن که چهار بار این بخشهای گاهان را برخواندی، برتست که این

۱. یس. ۲۷، بند ۱٤-یس. ۳۳، بند ۱۱-یس. ۳۵، بند ۵-یس. ۵۳، بند ۹

۲. دنبالهٔ جمله مانند بند ۹ است.

۳. یس. ۲۷، بند ۱۳-یس. ۳٤، بند ۱۵-یس. ۵٤، بند ۱

پیروزمندترین و چاره‌بخش‌ترین باژ را از بر بخوانی:

«من دیوِ خشمِ خونینْ درفش و اَکَتَشَ را از این خانه، از این روستا، از این شهر، از این کشور، از پیکر مرد آلوده به مردار، از پیکر زن آلوده به مردار، از خانه خدا، از دهخدا، از شهربان، از شهریار و از همهٔ جهان اهورایی دور می‌رانم...

۱۴

... من دیوان وَرِنَ و دیو واتَ را از این خانه ....»[1]

۱۵

این است آن بخشهایی از گاهان که باید دو بار برخوانده شود.
این است آن بخشهایی از گاهان که باید سه بار خوانده شود.
این است آن بخشهایی از گاهان که باید چهار بار خوانده شود.

۱۶

این است سخنانی که اهریمن را فرومی‌کوبد.
این است سخنانی که دیوِ خشمِ خونینْ درفش را فرومی‌کوبد.
این است سخنانی که دیوان مَزَنْدَری را فرومی‌کوبد.
این است سخنانی که همهٔ دیوان را فرومی‌کوبد.

۱۷

این است سخنانی که در هَمِسْتاری با دروج «نَسو» بکار آید؛ دروج «نَسو» که از پیکر مرده به تن زنده می‌تازد؛ که از پیکر مرده برمی‌آید و تن زنده را می‌آلاید.

۱۸

پس تو ــ ای زرتشت! ــ باید در بی آب و گیاه‌ترین بخش زمین، در تهی‌ترین و خشک‌ترین جای این زمین نُه گودال بکنی؛ زیرا پاکی در زندگی این جهانی، بزرگ‌ترین نیکی برای مردمان است: آن پاکی که مردمان از دین مزدا دریابند تا خویشتن را با اندیشه و گفتار و کردار نیک پاک کنند.

۱. دنبالهٔ جمله مانند بند ۱۳ است.

۱۹

ای مرد آشَوَن!

خویشتن را پاک بدار! هرکس در این جهان زیرین می‌تواند پاکی را برای خویشتن بدست آورد: خود را با اندیشه و گفتار و کردار نیک پاک کند.

۲۰

.... [۱]

۱. = بندهای ۲۱-۱۹ فر. ۸

فرگرد یازدهم

۱

زرتشت از اهوره‌مزدا پرسید:

ای اهوره‌مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

چگونه خانه را، آتش را، آب را، خاک را، ستوران را، گیاهان را، اَشَوَن مرد را، اَشَوَن زن را، ستارگان را، ماه را، خورشید را، روشنی بی‌پایان را و همهٔ آفریدگان نیکِ مزدا ــ زادگانِ سپندمینو ــ را پاک کنم؟[1]

۲

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

تو نیایشهای ویژهٔ پاک کردن آلودگان را برخوان، آنگاه خانه، آتش، آب، خاک، ستوران، گیاهان، اَشَوَن مرد، اَشَوَن زن، ستارگان، ماه، خورشید، روشنی بی‌پایان و همهٔ آفریدگان نیک مزدا ــ زادگانِ سپندمینو ــ پاک می‌شوند.

۳

برتست که این پیروزمندترین و چاره‌بخش‌ترین باژ را ازبر بخوانی.

برتست که «اَهونَ وَیرْیَه ...» را پنج بار بسرایی:

۱. این فرگرد ــ مانند فرگرد پیشین ــ از نیایشهایی که برای دور راندن «نَسو» خوانده می‌شود، ترکیب یافته است؛ اما ویژگیهای دیگری هم دارد؛ همچون اشاره به چیزهای خاصی که باید پاک شود: خانه، آب، آتش و جز آن. هریک از نیایشها دو بخش را دربرمی‌گیرد: سطری از «گاهان» که کاملاً و یا نسبتاً به چیزهای خاصی که باید پاک شود، اشاره دارد و نیایشی عام به زبان معمولی اوستایی که هنگام پاک کردن همهٔ چیزها به گونه‌ای یکسان خوانده می‌شود. (زگد.)

.... ۱

٤

چون بخواهی خانه را پاک کنی، این نیایش را به بانگ بلند برخوان:

.... ۲

چون بخواهی آتش را پاک کنی، این نیایش را به بانگ بلند برخوان:

.... ۳

۵

چون بخواهی آب را پاک کنی، این نیایش را به بانگ بلند برخوان:

.... ٤

چون بخواهی خاک را پاک کنی، این نیایش را به بانگ بلند برخوان:

.... ۵

٦

چون بخواهی ستوران را پاک کنی، این نیایش را به بانگ بلند برخوان:

.... ٦

چون بخواهی گیاهان را پاک کنی، این نیایش را به بانگ بلند برخوان:

.... ۷

۷

چون بخواهی اَشَوَن مرد یا اَشَوَن زنی را پاک کنی، این نیایش را به بانگ بلند برخوان:

۱. = بندهای ۲۰-۱۹ فر. ۸
۲. = یسه. ٤۹، بند ۱
۳. = یسه. ۳٦، بند ۱
٤. = یسه. ۳۸، بند ۳
۵. = یسه. ۳۸، بند ۱
٦. = یسه. ۳۵، بند ٤
۷. = یسه. ٤۸، بند ٦

....[۱]

۸

پس بر تست که این پیروزمندترین و چاره‌بخش‌ترین باژ را از بر بخوانی.
بر تست که تو «اَهونَ وَیرْیَه ...» را هشت بار بسرایی:

....[۲]

۹

من خشم را دور می‌رانم.
من «نَسو» را دور می‌رانم.
من آلایش آشکار را دور می‌رانم.
من آلایش پنهان را دور می‌رانم.
من «خْرو» را دور می‌رانم.
من «خْرویغْنی» را دور می‌رانم.
من «بویذی» را دور می‌رانم.
من «بویذیژا» را دور می‌رانم.
من «کوندی» را دور می‌رانم.
من «کوندیزَ» را دور می‌رانم.
من «بوشاسپ» زرد را دور می‌رانم.
من «بوشاسپ» درازدست را دور می‌رانم.
من «مویذی» را دور می‌رانم.
من «کَبَسْت» را دور می‌رانم.
من آن پری را که بر آتش و آب و خاک و ستور و گیاه فرود آید، دور می‌رانم.

۱. = یسـ . ۵۴، بند ۱. نیایشهای ویژه‌ای برای پاک کردن ستارگان، ماه، خورشید و روشنی بی‌پایان که ذکر آنها در بندهای ۱ و ۲ گذشت، نیامده است؛ زیرا که هیچ ناپاکی آنها را آلوده نمی‌کند و آنها تنها با دیدن ناپاک، اندوهگین می‌شوند (فر. ۹، بند ۴۱) و همین که او پاک شود، آنها نیز از اندوه رهایی می‌یابند. (زگد.)

۲. = بندهای ۲۰-۱۹ فر. ۸

من آن دیوِ ناپاکی را که بر آتش و آب و خاک و ستور و گیاه فرود آید، دور می‌رانم.

۱۰

ای اهریمن تبهکار!

من ترا از آتش و آب و خاک و ستور و گیاه و آشَوَن مرد و آشَوَن زن، از ستارگان و ماه و خورشید و فروغ بی آغاز و از همهٔ آفریدگان نیک مزدا ــ زادگانِ سپند مینو ــ دور می‌رانم.

۱۱

پس برتست که این پیروزمندترین و چاره‌بخش‌ترین باژ را ازبر بخوانی.

برتست که «اَهونَ وَیرْیَه...» را چهار بار بسرایی:

....[1]

۱۲

خشم دور رانده شود...[2]

۱۳

ای اهریمن تبهکار!

تو از آتش و آب و خاک و ستور و گیاه و آشَوَن مرد و آشَوَن زن و ستارگان و ماه و خورشید و روشنی بی پایان و همهٔ آفریدگان نیک مزدا ــ زادگانِ سپندمینو ــ دور رانده شوی.

۱۴

پس برتست که این پیروزمندترین و چاره‌بخش‌ترین باژ را ازبر بخوانی.

برتست که این نیایش را چهار بار بسرایی:

....[3]

۱. = بندهای ۲۰-۱۹ فر. ۸

۲. همهٔ نامهای بند ۹ به ترتیب با «دور رانده شود.» تکرار می‌شود.

۳. = یسـ. ۳٤، بند ۱۵

۱۵-۱۶

.... [1]

۱۷

پس برتست که این پیروزمندترین و چاره‌بخش‌ترین باژ را ازبر بخوانی.
برتست که نیایش «آیریَمَن ایشْیَه» را چهار بار بسرایی:

.... [2]

۱۸-۱۹

.... [3]

۲۰

پس برتست که این پیروزمندترین و چاره‌بخش‌ترین باژ را ازبر بخوانی.
برتست که «آهونَ وَیرْیَه ...» را چهار بار بسرایی:

.... [4]

۱. بندهای ۹ و ۱۰ همین فر.
۲. = یسـ. ۵٤، بند ۱
۳. = بندهای ۱۲ و ۱۳ همین فر.
٤. = بندهای ۱۹ و ۲۰ فر. ۸

فرگرد دوازدهم

۱

هرگاه پدر یا مادر کسی بمیرد، تا کی — پسر برای پدر و دختر برای مادر — باید در «آپَه‌مان»[۱] باشد؟

تا کی برای نیکوکار و تا کی برای گناهکار؟[۲]

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

برای نیکوکار سی روز و برای گناهکار شصت روز باید در «آپَه‌مان» باشد.

۲

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

چگونه خانه را[۳] پاک کنم؟

چگونه خانه را دیگرباره پاک توان کرد؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

با سه بار شستن تن. با سه بار شستن جامه‌ها. با سه بار برخواندن گاهان. با پیشکش بردن نیازی نزد آتشِ من. با پیشکش بردن بَرَسَمِ دسته بسته و با نیاز بردن آشامیدنی نزد آبِ نیک.

۱. رهنمودهای پاک کردن آلودگان به مردار در فرگردهای پیشین، جنبهٔ همگانی دارد و به خویشاوندی با شخص درگذشته پیوند نمی‌یابد. اما آنچه در این فرگرد می‌آید، تنها به خویشاوندان نزدیک مرده پیوستگی می‌یابد. موضوع بندهای این فرگرد، مدّت ماندن در «آپَه‌مان» برای خویشاوندان گوناگون است. (دار.) برای توضیح دربارهٔ «آپَه‌مان» و موضوع این فرگرد، ← یاد.

۲. تا کی اگر شخص مرده در وضعیّت پاکی و تقدّس باشد و تا کی اگر وی در حالت «پِشوتَنو» باشد؟

۳. خانه‌ای که پدر یا مادر خانواده در آن مرده باشد.

ای سپیتمانْ زرتشت!

پس آن خانه پاک شود و آب و آتش و امشاسپندان بدان خانه درآیند.

۳

هرگاه پسر یا دختر کسی بمیرد، تا کی ــ پدر برای پسر و مادر برای دختر ــ باید در «اَپَه‌مان» باشد؟

تا کی برای نیکوکار و تا کی برای گناهکار؟

اهوره‌مزدا...[۱]

۴

ای دادارِ...[۲]

۵

هرگاه برادر یا خواهر کسی بمیرد، تا کی ــ برادر برای برادر و خواهر برای خواهر ــ باید در «اَپَه‌مان» باشد؟

تا کی برای نیکوکار و تا کی برای گناهکار؟

اهوره‌مزدا...[۱]

۶

ای دادارِ...[۲]

۷

هرگاه خانه خدا یا بانوی خانواده بمیرد، آنان[۳] تا کی باید در «اَپَه‌مان» باشند؟

تا کی برای نیکوکار و تا کی برای گناهکار؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

برای نیکوکار شش ماه و برای گناهکار یک سال باید در «اَپَه‌مان» باشند.

۸

ای دادارِ...[۲]

۱. = دنبالهٔ بند ۱

۲. = بند ۲

۳. همهٔ خانواده، اعم از خویشاوندان و خدمتگزاران.

۹

هرگاه پدر بزرگ یا مادر بزرگ کسی بمیرد، تا کی ــ نبیرهٔ نرینه برای پدر بزرگ و نبیرهٔ مادینه برای مادر بزرگ ــ باید در «آپَه‌مان» باشد؟

تا کی برای نیکوکار و تا کی برای گناهکار؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

برای نیکوکار بیست و پنج روز و برای گناهکار پنجاه روز باید در «آپَه‌مان» باشد.

۱۰

ای دادارِ...[1]

۱۱

هرگاه نبیرهٔ نرینه یا نبیرهٔ مادینهٔ کسی بمیرد، تا کی ــ پدر بزرگ برای نبیرهٔ نرینه و مادر بزرگ برای نبیرهٔ مادینه ــ باید در آپَه‌مان باشد؟

تا کی برای نیکوکار و تا کی برای گناهکار؟

اهوره‌مزدا...[2]

۱۲

ای دادارِ...[1]

۱۳

هرگاه عمو یا عمّه یا دایی یا خالهٔ کسی بمیرد، تا کی ــ برادرزاده یا خواهرزادهٔ نرینه برای عمو یا دایی و برادرزاده یا خواهرزادهٔ مادینه برای عمّه یا خاله ــ باید در «آپَه‌مان» باشد؟

تا کی برای نیکوکار و تا کی برای گناهکار؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

برای نیکوکار بیست روز و برای گناهکار چهل روز باید در «آپَه‌مان» باشد.

۱. = بند ۲

۲. = دنبالهٔ بند ۹

۱٤

ای دادارِ...[۱]

۱۵

هرگاه عموزاده یا عمّه‌زاده یا دایی‌زاده یا خاله‌زادهٔ کسی بمیرد، تا کی باید در «آپه‌مان» باشد؟

تا کی برای نیکوکار و تا کی برای گناهکار؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

برای نیکوکار پانزده روز و برای گناهکار باید سی روز در «آپه‌مان» باشد.

۱٦

ای دادارِ...[۱]

۱۷

هرگاه نبیرهٔ عمو یا عمّه یا دایی یا خالهٔ کسی بمیرد، تا کی باید در آپه‌مان باشد؟

تا کی برای نیکوکار و تا کی برای گناهکار؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

برای نیکوکار ده روز و برای گناهکار بیست روز باید در «آپه‌مان» باشد.

۱۸

ای دادارِ...[۱]

۱۹

هرگاه نبیرهٔ عموزاده یا عمّه‌زاده یا دایی‌زاده یا خاله‌زادهٔ کسی بمیرد، تا کی باید در «آپه‌مان» باشد؟

تا کی برای نیکوکار و تا کی برای گناهکار؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

۱. = بند ۲

برای نیکوکار پنج روز و برای گناهکار ده روز باید در «آپَه‌مان» باشد.[۱]

۲۰

ای دادارِ...[۲]

۲۱

هرگاه بیگانه‌ای که پیرو دینِ راستی نباشد، بمیرد، چند تن از آفریدگانِ سپندمینو را آشکارا و پنهانی می‌آلاید؟

۲۲-۲٤

....[۳]

۱. در موردهایی که در بندهای ۱۵ و ۱۷ و ۱۹ آمده است، مانند موردهای پیشین، هر نرینه‌ای باید پس از مرگ خویشاوند نرینه و هر مادینه‌ای پس از مرگ خویشاوند مادینهٔ خویش در مدّتی که مقرّر شده است، در «آپَه‌مان» بماند.

۲. = بند ۲

۳. بندهای ۳۸-۳٦ فر. ۵

فرگرد سیزدهم

بخش یکم
(الف)

۱

کدام است آن آفریدهٔ نیک در میان آفریدگانِ سپندمینو که از نیمه شب تا دمیدن خورشید، هزاران آفریدهٔ اهریمن را می‌کشد؟

۲

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

سگ خار پشت بلند و باریک پوزه، سگ «وَنگْهاپَرَه»[1] که مردم بد زبان «دوژاک»[2] می‌نامندش.

این است آن آفریدهٔ نیک در میان آفریدگانِ سپندمینو که از نیمه شب تا دمیدن خورشید، هزاران آفریدهٔ اهریمن را می‌کشد.

۳

ای زرتشت!

۱. vanghâpara (= خار پشت) از نیمه شب تا بامداد نبرد می‌کند. این اشاره از وجود اسطوره‌ای خبر می‌دهد که در آن، پرتوهای خورشید از نیمه شب تا بامداد می‌تابد تا پردهٔ تاریکی را سوراخ کند و در این شکل و هیأت به خارهای یک خار پشت می‌ماند. (زگد.)

۲. duzaka نام عامیانهٔ خار پشت است و «بدسرشت» معنی می‌دهد. (در فارسی «ژوژ» و «ژوژه») نام «وَنگْهاپَرَه» باید اشاره‌ای باشد به کیفیّت اساطیری آن. این نکته خالی از اهمیّت نیست که دربارهٔ آن گفته شده است: «هنگامی که او را به نام اصلی اش بخوانند، نیرومند است.» (گپ.) سرشت هر موجودی را تا اندازه‌ای در نامش می‌توان یافت. (زگد.)

هرکس سگ خارپشت بلند و باریک پوزه، سگ «وَنگْهاپَرَه» را ــ که مردم بد زبان «دُوژَاکَ» می‌نامندش ــ بکشد، روان خویش را تا نُه پشت می‌کشد و اگر تاوان گناه خود را در زندگانی این جهانی با پیشکش بردن نیازی نزد «سروش» ندهد، راهی به «چینَودپُل» نیابد.[1]

٤

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

اگر کسی سگ خارپشت بلند و باریک پوزه، سگ «وَنگْهاپَرَه» را ــ که مردم بد زبان «دوژَاکَ» می‌نامندش ــ بکشد، پادافرهٔ گناهش چیست؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

هزار تازیانه با اسپهه‌ـ‌اشترا، هزار تازیانه با سَرَوشو‌ـ‌چَرَنَ.

بخش یکم
(ب)

۵

کدام است آن آفریدهٔ بد درمیان آفریدگانِ اهریمن که از نیمه شب تا دمیدن خورشید، هزاران آفریدهٔ سپندمینو را می‌کشد؟

٦

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

دیوی که «زَیری مْیَنگورَه»[2] نام دارد و مردم بد زبان «زَیری‌مْیاکَ»[3]

۱. اسفندیارجی بخش اخیر این جمله را چنین ترجمه کرده است. «... او با پیشکش بردن نیاز نزد سروش نیز نمی‌تواند تاوان گناه خود را در این جهان بدهد.»

۲. اسفندیارجی آن را «سنگ‌پشت» دانسته است. در گد. به «سبزه‌خور» برگردانده شده و در زیرنویس حدس زده شده است که «موش صحرایی» باشد. «بنونیست» نوشته است که این نام را معمولاً به «موش آبی» برگردانده‌اند. (← دین ایرانی بر پایهٔ متنهای مهم یونانی، ترجمهٔ بهمن سرکاراتی، ص ٦٩)

۳. «هنگامی که آن را چنین نخوانند، ناتوان است.» (گپ.) «زَیری مْیاکَ» نامی خوش‌یمن است و با «زَیری‌مْیا» که اشاره به تازگی آب و شادابی سبزه دارد، مربوط می‌شود و بنابراین «سنگ‌پشت» را جانور

می‌نامندش.

این است آن آفریدهٔ بد در میان آفریدگان اهریمن که از نیمه شب تا دمیدن خورشید، هزاران آفریدهٔ سپندمینو را می‌کشد.

۷

ای زرتشت!

هرکس دیو «زَیری مْیَنگورَه» را ــ که مردم بد زبان، «زَیری مْیاکَ» می‌نامندش ــ بکشد، گناهانش در اندیشه و گفتار و کردار ــ بدان گونه که آیین «پِتِتْ» را بجای آورده باشد ــ بخشوده شود و تاوان آن داده شود.

بخش دوم

۸

هرکس سگ گلّه، سگ خانگی یا سگ ولگرد[۱] یا سگ پرورده‌ای[۲] را بزند و بکشد، روان او هنگام رفتن به جهان دیگر، با شیونی بلندتر از شیون گوسفندی که گرگی در جنگلی بزرگ بدو شبیخون زده باشد، پرواز کند.[۳]

۹

... هیچ روانی در جهان دیگر با روان از تن جدا شدهٔ او دیدار نکند و در برابر زوزه و شبیخون دیوان، به وی یاری نرساند.

سگ نگهبان «چینودپل» در برابر زوزه و شبیخون دیوان، به وی یاری نرساند.

۱۰

هرگاه کسی سگ گله‌ای را چنان بزند که از کار بیفتد و یا گوش یا چنگالش

آب تازه معرّفی می‌کند و از این رو به «زَیری مْیَنگوَرِه» (آسیب‌رسان به آب تازه) دگرگون شده است. (گا.) در گد. معنی این نام «خرامنده در سبزه» آمده است.

۱. وُهونَزْگَ: ← بند ۳۰ فر. ۵ و بند ۱۹ همین فر.

۲. سگ شکاری؟ (زگد.)

۳. از بهشت. (گپ.)

را ببرد و دزد یا گرگی به گله دستبرد زند و گوسفندی را برباید و سگ نتواند هیچ گونه هشداری بدهد، او باید تاوان گوسفند ربوده را بدهد و برای زخمی که بر سگ زده است، پادافرهٔ گناه زخمی کردن آگاهانه بر اورواست.

۱۱

هرگاه کسی سگی خانگی را چنان بزند که از کار بیفتد و یا گوش یا چنگالش را ببرد و دزد یا گرگی به خانه دستبرد زند و کالایی [یا گوسفندی] را برباید و سگ نتواند هیچ گونه هشداری بدهد، او باید تاوان کالا [یا گوسفند] ربوده را بدهد و برای زخمی که بر سگ زده است، پادافرهٔ گناه زخمی کردن آگاهانه بر او رواست.

۱۲

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

هرگاه کسی سگ گله‌ای را چنان بزند که از هوش برود و جان بِدهد، پادافرهٔ گناهش چیست؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

هشتصد تازیانه با اسپهه‌ـ‌اشترا، هشتصد تازیانه با سروشو‌ـ‌چرن.

۱۳

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

هرگاه کسی سگی خانگی را...[۱]

۱٤

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

هرگاه کسی سگی ولگرد را...[۲]

۱۵

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

۱. = بند ۱۲ با شمارهٔ هفتصد به جای هشتصد.

۲. = بند ۱۲ با شمارهٔ ششصد به جای هشتصد.

هرگاه کسی توله سگی را...[۱]

۱۶

همین پادافره[۲]، کیفر کشتن سگ «جَژو»[۳]، سگ «ویژو»[۳]، سیاه گوش، سگ «اوروپی» تیزدندان[۴] و روباه تندرو[۵] است.

همین پادافره[۲]، کیفر کشتن هرگونه سگی جز «سگ آبی»[۶] است.

بخش سوم

۱۷

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

کدام است سگی که باید آن را سگ گله خواند؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

سگی است که تا یک «یوجْیِستی» گرداگرد گله می‌گردد و آن را از گرگ و دزد پاسداری می‌کند.

۱۸

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

کدام است سگی که باید آن را سگ خانگی خواند؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

سگی است که تا یک «هاسَر» گرداگرد خانه می‌گردد و آن را از گرگ و دزد

۱. = بند ۱۲ با شمارهٔ پانصد به جای هشتصد.
۲. پانصد تازیانه.
۳. زگد. این دو نام را ناشناخته شمرده؛ اما گد. اولی را «توله سگ تازه به آواز آمده» و دومی را «توله سگ هنوز به آواز نیامده» ترجمه کرده است.
٤. ← فر. ۵، بند ۳۳ فر. ۵ زیر.
۵. روباه به آفرینش نیک بستگی دارد، چرا که با دیو khava می‌جنگد. (بن. بخش ۱۹)
٦. جدا کردن سگ آبی از دیگر سگان برای آن است که کیفر کشتن آن بسیار سنگین است (گپ.) ← بند ۵۲ همین فر. و فر. ١٤

پاسداری می‌کند.

۱۹

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

کدام است سگی که باید آن را سگ ولگرد خواند؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

سگی است که هیچ‌یک از تواناییهای سگان دیگر را نشان نمی‌دهد و تنها در پی تن‌پروری است.[1]

بخش چهارم

۲۰

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

کسی که به سگ گله‌ای خوراک بد بدهد، گناه او چه اندازه است؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

گناه او همچندِ گناه کسی است که به سرورِ بزرگترین خانواده[2] خوراک بد بدهد.

۲۱

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

کسی که به سگی خانگی خوراک بد بدهد، گناه او چه اندازه است؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

گناه او همچندِ گناه کسی است که به سرورِ خانواده‌ای میانْ مایه خوراک بد بدهد.

۱. او نمی‌تواند همان کاری را بکند که سگ چوپان یا سگ خانگی می‌کند؛ اما خرفستران و جانداران آسیب‌رسان را می‌گیرد و «نَسو» را می‌زند. (گپ.) این سگ آواره و ولگرد است؛ اما ارزش بسیاری برای آن قائلند (← بند ۲۲ همین فر.) و یکی از سگانی است که در آیین «سگ دید» برای زدن «نَسو» از آن بهره می‌گیرند. (زگد.)

۲. که به میهمانی فراخوانده شده باشد. (زگد.)

۲۲

ای دادارِ جهان استومند! ای اَشَوَن!

کَسی که به سگی ولگرد خوراک بد بدهد، گناه او چه اندازه است؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

گناه او همچندِ گناه کسی است که به آتُربانی اَشَوَن که به خانه‌اش بیاید، خوراک بد بدهد.[۱]

۲۳

ای دادارِ جهان استومند! ای اَشَوَن!

کَسی که به تولد کسی خوراک بد بدهد، گناه او چه اندازه است؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

گناه او همچندِ گناه کسی است که به نوجوانی اَشَوَن زاده و به پانزده سالگی رسیده، خوراک بد بدهد.[۲]

۲٤

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

هَرگاه کسی به سگ گله‌ای خوراک بد بدهد، پادافرهٔ گناهش چیست؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

کردار او کردار «پِشوتَنو» است و پادافره‌اش دویست تازیانه با اسپهه‌ـاشترا، دویست تازیانه با سروشوـچرن است.[۳]

۱. سگ ولگرد جا و پناهگاهی ندارد و بنابراین با سرورِیک خانواده سنجیده نشده است؛ «نَسو» را می‌زند و مانند آتُربانی اَشَوَن از گروه آوارگان و گونه‌ای درویش پرسه‌زن است. (زگد.)

۲. شاید منظور از این عبارت نوجوانی است که به سنّ پانزده سالگی رسیده و آیین «نوـزود» (بستن کشتی و درآمدن به جرگهٔ مزداپرستان) برای وی برگذار شده باشد. توله سگ نیز در چهار ماهگی در خدمت دین مزدا درمی‌آید و می‌تواند «نَسو» را بزند. (زگد.)

۳. «روان مردی را دیدم که وی را دیوان، درست چون سگ می‌دریدند. آن مرد نان به سگان دهد و نخورند و سینه و پای و شکم و ران آن مرد می‌خورند. پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان (وی) چنان گران پادافره برد؟ سروش پرهیزگار و ایزد آذر گویند که این روان آن مرد دروند است که به گیتی خورش (از) سگهای شبان و خانه‌بان بازداشت یا (آنها را) زد و کشت.» (ارد. ترجمهٔ مهرداد بهار، پژ. ص ۲٦۹)

۲۵

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
هرگاه کسی به سگ خانگی خوراک بد بدهد، پادافرهٔ گناهش چیست؟
اهوره‌مزدا پاسخ داد:
پادافرهٔ گناهش نود تازیانه با اسپهه ـ اَشترا، نود تازیانه با سروشو ـ چرن است.

۲۶

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
هرگاه کسی به سگ ولگرد خوراک بد بدهد، پادافرهٔ گناهش چیست؟
اهوره‌مزدا پاسخ داد:
پادافرهٔ گناهش هفتاد تازیانه با اسپهه ـ اشترا، هفتاد تازیانه با سروشو ـ چرن است.

۲۷

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
هرگاه کسی به توله سگی خوراک بد بدهد، پادافرهٔ گناهش چیست؟
اهوره‌مزدا پاسخ داد:
پادافرهٔ گناهش پنجاه تازیانه با اسپهه ـ اشترا، پنجاه تازیانه با سروشو ـ چرن است.

۲۸

در میان آفریدگان سپندمینو، این سگ است که اگر بدو خوراک ندهند و همواره سرگرم به کار پاسداری از چیزهایی باشد که بهره‌ای از آنها بدو نمی‌رسد، زودتر از همه پیر و ناتوان می‌شود.

پس او را شیر و چربی و گوشت بیاور که خوراک بایستهٔ اوست.[۱]

۱. هنگامی که کسی خوراک می‌خورد، باید سه پاره از آن را کنار بگذارد و به سگ بدهد... زیرا در میان بینوایان، سگ از همه بینواتر است. (صددر، ۳۱)

بخش پنجم

۲۹

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

اَگر در خانهٔ مزداپرستی، سگی هار یا سگی ناگاه گیر[1] باشد، مزداپرستان چه باید بکنند؟

۳۰

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

آنان باید چنبری چوبین به ستبری یک اَشْتی[2] ــ از چوب سخت ــ و یا به ستبری دو اَشْتی ــ از چوب نرم ــ برگردن او بگذارند و او را از دو سوی آن چنبر به جایی ببندند.

۳۱

... اگر چنین نکنند و سگ هار یا سگ ناگاه گیر، تن گوسفندی را به دندان بگزد یا کسی را زخمی کند، پادافرهٔ گناه خونریزی آگاهانه برآن سگ رواست.[3]

۳۲

اگر سگی، گوسفندی را به دندان بگزد یا کسی را زخمی کند، نخستین بار باید گوش راستش را ببرند و دومین بار گوش چپش را...

۳۳

... سومین بار پای راستش را[4] و چهارمین بار پای چپش را...

۱. سگی که ناگهان و بی پارس کردن می‌گزد.

۲. درمتن ashti آمده که دارمستتر آن را اندازه‌ای ناشناخته دانسته و اسفندیارجی آن را ishti خوانده‌و «به ستبریِ خشتی (یا آجری)» معنی کرده است.

۳. از آن‌جا که هیچ تفاوت بنیادی میان مردمان و جانوران نیست، جانور نیز باید پاسخ گوی گناهکاری خویش باشد. بنابر قانون «سولون» سگی که کسی را گزیده باشد، باید بدان شخص سپرده شود تا او را به کندهٔ درخت یا خرسنگی به درازای چهار گز ببندند (Plutarchus, Solon 24) ؛ اسبی که کسی را کشته باشد، باید کشته شود. (Eusebius, Prep. Evang. 5) [به نقل زگد.]

۴. تنها تکّه‌ای از گوشت پایش را می برند. (آ.)

۳۴

... و پنجمین بار دمش را.

بنابراین باید چنین سگی را از دو سوی چنبری که بر گردنش می‌گذارند، به جایی ببندند. اگر چنین نکنند...[۱]

۳۵

ای دادارِ جهانِ استومند، ای اَشَوَن!

اگر در خانهٔ مزداپرستی، سگی نابویا یا سگی هار باشد، مزداپرستان چه باید بکنند؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

باید از او نگاهداری کنند و به درمانش بکوشند؛ همان گونه که دربارهٔ یکی از پرهیزگاران می‌کنند.

۳۶

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

اگر آنان به درمان آن سگ بکوشند و با ناکامی روبرو شوند، چه باید بکنند؟

۳۷

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

آنان باید...[۲]

۳۸

اگر چنین نکنند و سگ نابویا در گودال یا چاه یا پرتگاه یا رودخانه یا جویی بیفتد و زخمی شود و سپس بمیرد، آنان «پِشوتَنو» می‌شوند.

بخش ششم

۳۹

ای سپیتمان زرتشت!

۱. = بند ۳۱

۲. = بند ۳۰

من ــ اهوره‌مزدا ــ آن دارندهٔ جامه و پای‌پوشِ برتن پیوسته، آن نگاهبان شب‌زنده‌دار و تیزدندان را آفریدم که زاده شده است تا خوراک خویش را از مردمان بگیرد و کالا و دارایی آنان را نگاهبانی کند.

من ــ اهوره‌مزدا ــ سگ را با تنی نیرومند و هوشی سرشار برای نبرد با بدکاران و نگاهبانی از کالا و دارایی تو آفریدم.

۴۰

هرآن کس که به بانگ او بیدار شود، نه دزد و نه گرگ می‌تواند بی آگاهی او چیزی از خانهٔ وی برباید.

گرگ با تن زخم خورده و پاره پاره از خانهٔ او دور رانده و گریزان می‌شود.

بخش هفتم

۴۱

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

کدام یک از دو گونهٔ گرگ ــ گرگی زاده از سگی نرینه و گرگی مادینه یا گرگی زاده از گرگی نرینه و سگی مادینه ــ بیشتر تبهکاری می‌کند و سزاوارتر است که کشته شود؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

از این دو گونهٔ گرگ، آن که از سگی نرینه و گرگی مادینه است بیشتر تبهکاری می‌کند و از آن یک که از گرگی نرینه و سگی مادینه زاده شده، سزاوارتر است که کشته شود.

۴۲

این گونه سگانِ زاده از سگی نرینه و گرگی مادینه، به سگ گله، سگ خانگی، سگ ولگرد و سگ پرورده بتازند و گله ها را تباه کنند. چنین سگانی برای گله ها خونریزتر و زیانبارتر و ویرانگرتر از همهٔ دیگر سگانند.[۱]

۱. میان تعریف این بند از این گونه جانوران که «سگ» خوانده شده‌اند با تعریفی که در بند پیش و بند بعد آمده است و «گرگ» به شمار آمده‌اند، تناقضی به چشم می‌خورد.

۴۳

این گونه گرگانِ زاده از سگی نرینه و گرگی مادینه به سگ گله، سگ خانگی، سگ ولگرد و سگ پرورده بتازند و گله ها را تباه کنند. چنین گرگانی برای گله ها خونریزتر و زیانبارتر و ویرانگرتر از همهٔ دیگر گرگانند.

بخش هشتم

۴۴

هر سگی سرشت هشت گونه از مردم را دارد: سرشت آتُربان، ارتشتار، برزیگر، خنیاگر آواره، دزد، جانور درنده، روسپی و کودک.

۴۵

همچون آتُربان[1] ریزه‌خوار خوان دیگران است.
همچون آتُربان سپاسگزار است.
همچون آتُربان به آسانی خورسند می‌شود.
همچون آتُربان تنها خواستار نانپاره‌ای است.
همچون ارتشتار پیشگام است.
همچون ارتشتار به نگاهبانی از بهترین چار پایان نبرد می‌کند.
همچون ارتشتار نخستین کسی است که از خانه بیرون می‌رود.

۴۶

همچون برزیگر هوشیار و کم‌خواب است.
همچون برزیگر نخستین کسی است که از خانه بیرون می‌رود.
همچون برزیگر واپسین کسی است که به خانه بازمی‌گردد.
همچون خنیاگر آواره آوازخوان است.
همچون خنیاگر آواره میهمان ناخوانده است.
همچون خنیاگر آواره نزار است.

۱. آتُربانی آواره. (← بند ۲۲ همین فرزیر.)

همچون خنیاگر آواره بینواست.

۴۷

همچون دزد تاریکی را دوست می‌دارد.
همچون دزد در تاریکی پرسه می‌زند.
همچون دزد بی پروا خوراک می‌خورد.
همچون دزد نگاهدارنده‌ای سست پیمان است.[۱]
همچون جانور درنده تاریکی را دوست می‌دارد.
همچون جانور درنده در تاریکی پرسه می‌زند.
همچون جانور درنده بی پروا خوراک می‌خورد.
همچون جانور درنده نگاهدارنده‌ای سست پیمان است.

۴۸

همچون روسپی نغمه‌سرایی می‌کند.
همچون روسپی میهمان ناخوانده است.
همچون روسپی در گذرگاهها پرسه می‌زند.
همچون روسپی نزار است.
همچون روسپی بینواست.
همچون کودک پرخواب است.
همچون کودک رمنده است.
همچون کودک زبان دراز است.
همچون کودک چهار دست و پا راه می‌رود.

بخش نهم

۴۹

اگر آن دو سگ من ــ سگ گله و سگ خانگی ــ گذارشان به خانهٔ هریک

۱. هنگامی که کسی چیزی را با اعتماد بدو می‌سپارد، آن را می‌خورد. (گپ.)

از مردم اَشَوَنِ من افتد، هرگز نباید آنها را بیرون رانند؛ زیرا هیچ خانهٔ اهوره آفریده‌ای روی زمین جز با بودن آن دو سگ من ــ سگ گله و سگ خانگی ــ ماندگار نیست.[۱]

بخش دهم

۵۰

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

هنگامی که سگی با مغز استخوان تباه شده و تخمهٔ خشکیده[۲] بمیرد، روان او به کجا می‌رود؟

۵۱

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

ای سپیتمان زرتشت!

روانش به سرچشمهٔ آبها[۳] می‌رود و در آن‌جا از هر هزار سگ نرینه و هر هزار سگ مادینه دو سگ آبی ــ یک سگ آبی نرینه و یک سگ آبی مادینه ــ پدید می‌آید.[۴]

۵۲

ای سِپیتْمان زرتشت!

کسی که سگ آبی را بکشد، چنان خشکسالی پدید می‌آورد که چراگاهها را می‌خشکاند و از آن پس آسایش و باروری و تندرستی و درمان و فراوانی و افزونی و رویش و بالیدن گندم و گیاه، از آن سرزمین و از آن کشتزارها دور می‌شود.

۱. اگر سگ نبود، یک سر از ستوران در جهان هستی برجا نمی‌ماند. (صددر، ۳۱)

۲. مغز استخوان جای زندگی و تیرهٔ پشت، ستون و سرچشمهٔ زندگی است. (مهر. بند ۷۱) تخمهٔ مرد از آن آید. (بن. بخش-۱٦) هندوان نیز همین باور را دارند و تخمهٔ مرد را majjâ-samudbhava می‌گویند که از مغز استخوان زاده می‌شود. افلاطون نیز همین نظر را پذیرفته بود، اما ارسطو آن را رد کرد. (زگد.)

۳. به سرچشمهٔ «اردوی سور» ایزد بانوی آبها.

٤. بنابراین در پیکر هر سگ آبی، همچندِ هزار سگ، نیروی زندگی و پاکی هست. این برآورد برای درک مفهوم بندهای بعد، ضروری است.

۵۳

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

کَی آسایش و باروری و تندرستی و درمان و فراوانی و افزونی و رویش و بالیدن گندم و گیاه، دیگرباره بدان سرزمین و بدان کشتزارها بازمی‌گردد؟

۵۴-۵۵

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

آسایش و باروری و تندستی و درمان و فراوانی و افزونی و رویش و بالیدن گندم و گیاه هرگز بدان سرزمین و بدان کشتزارها بازنمی‌گردد؛ مگر آن که کشندهٔ سگ آبی را بکشند و سه شبانروز در برابر آتش فروزان و بَرسَم دسته بسته، هَوم بردست گیرند و روان پاک آن سگ را نیاز پیشکش آورند.[۱]

۵۶

پس آنگاه آسایش و باروری و تندرستی و درمان و فراوانی و افزونی و رویش و بالیدن گندم و گیاه دیگر باره بدان سرزمین و بدان کشتزارها بازمی‌گردد.[۲]

۱. ← بند ۵۶-۵۵ فر. ۹، زیر.
۲. ← بندهای ۵۷-۵۳ فر. ۹

فرگرد چهاردهم

۱

زرتشت از اهوره‌مزدا پرسید:
ای اهوره‌مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
کسی که سگ آبی را ــ سگی که از هزار سگ نرینه و هزار سگ مادینه زاده شده است ــ چنان بزند که جان از تن وی جدا شود، پادافرهٔ گناهش چیست؟[1]

۲

اهوره‌مزدا پاسخ داد:
باید ده‌هزار تازیانه با اسپهه‌ـاشترا، ده‌هزار تازیانه یا سروشوـچرن[2] بدو بزنند. او بایـد آشَوَنانـه و پرهیزگارانـه ده‌هزار بسته هیـزم سخت و خشک و پاک را چـون تاوانی به روان سگ آبی، به آتش اهوره‌مزدا[3] بیاورد.

۱. این فرگرد، پیوست واپسین بندهای فرگرد پیش (بند ۵۰ به‌بعد) و شرح مفصّلی از چگونگی تاوان دادن برای کشتن سگ آبی است. از آنجا که سگ آبی، پاک‌ترین همـهٔ سگان و حلقهٔ پیوندی است میان خدا و سگان، روند تـاوان دادن بـرای خون وی نیز بـایـد سرشتی ویـژه داشته باشد. فـرگـرد چهاردهم بیش از همهٔ فرگردهای دیگر، این شک را برمی‌انگیزد که: «آیا دادگذاری وندیداد هرگز به گونهٔ آیینی زنده و واقعی وجود داشته است؟» (زگد.)

۲. او باید ۵۰ «تنافوهر» (= ۶۰,۰۰۰ درهـم) برای بخشوده شدن گناه خـود بدهد. اگر این تاوان را بپذیرد، گناه او بنابر روشی که در اوستا بیان شده است، بخشود می‌شود؛ اما اگر نپذیرد، باید برای او یک آیین «بَرِشْنُم»یِ کامل برگذار کنند. (گپ.)

۳. این هیزم را باید به آتش بـهرام که بنیاد همهٔ آتشهاست، ببرد. بردن هرچیز بد بوی به آتشکده و سوزاندن آن در آتش نارواست. افروختن چوب سبز رنگ ــ هرچند که سخت و خشک هم باشد ــ نارواست. باید هیزم را سه‌بار وارسی کنند که مبادا مـویی یا چیزی نـاپاک در میان آن باشد. (روا.) «ارداویراف» در گردش خود

۳

او باید آشَوَنانه و پرهیزگارانه ده‌هزار بسته هیزم نرم و خشک و پاک از چوب «اورواسْنی» یا «وُهو-گَونَ» یا «وُهو-کِرتی» یا «هَذا-نَئِپَتا» یا هر گیاه خوشبوی دیگری را چون تاوانی به روان سگ آبی، به آتش اهوره‌مزدا بیاورد.

٤

او باید آشَوَنانه و پرهیزگارانه ده‌هزار بسته بَرَسم را ویژهٔ آیین کند.

او باید ده‌هزار زَور با هَوم و شیر پاکِ به پاکیزگی آماده و بخوبی وارسی شده را (که آشَوَنی[1] آن را به پاکیزگی آماده و بخوبی وارسی کرده باشد) چون تاوانی به روان سگ آبی، پیشکش ایزد بانوی آبها کند.

۵

او باید ده‌هزار مار بر شکم خزنده را بکشد.

او باید ده‌هزار مار سگ‌نمای[2] را بکشد.

او باید ده‌هزار سنگ‌پشت را بکشد.

او باید ده‌هزار از قورباغگانی را که در خشکی می‌زیند[3]، بکشد.

او باید ده‌هزار مور دانه‌کش را بکشد.[4]

← در جهان مینوی به جایی می‌رسد که ایزد آذر او را پذیره می‌شود و «ترهیزم» می‌خواند (یعنی کسی که هیزم تر برآتش نهاده است) و در برابر انکار «ارداویراف»، ایزد آذر دریایی بزرگ از آب کبود را بدو نشان می‌دهد و می‌گوید: این همان آبی است که از هیزمی که تو برمن نهادی بچکید. (← ارد. ترجمهٔ دکتر رحیم عفیفی، فر. ۱۰، ص ۳۳)

۱. موبدی که او را «سردار» می‌خوانند، همهٔ چیزهایی را که برای برگذاری آیین «یَزِشْنَ» بایسته است آماده و پاکیزه می‌کند و می‌آراید.

۲. در متن «مار باتَک» ماران سگ‌نمای‌اند که روی بخش پسین تن خود می‌نشینند. به‌نظر می‌رسد جانوری که بدین نام خوانده شده است، همان گربه باشد. در تفسیری براین بند در یک روایت پارسی گربه درشمار جانوران گزندرسان آمده که کشتن آنها برای بخشایش گناهان سفارش شده است. India Office Library, VIIII, 13 (زگد.)

۳. قورباغگانی که می‌توانند از آب بیرون روند و بر خشکی هم زندگی کنند. (گپ.)

٤. فردوسی بدین فرمان اعتراض می‌کند: ←

او باید ده‌هزار مور گزنده و گودال کن و آسیب‌رسان[۱] را بکشد.

۶

او باید ده‌هزار کرم خاکی را بکشد.
او باید ده‌هزار مگس چندش‌انگیز[۲] را بکشد.
او باید ده‌هزار گودال ناپاک را بینبارد.[۳]
او باید اَشَوَنانه و پرهیزگارانه چهارده دست‌افزارهای آتش را چون تاوانی به روان سگ آبی، به اَشَوَن مردان بدهد. این افزارها چنین است:

۷

دو بار سوخت ویژهٔ آتش[۴]، جاروب، انبر، دَمِ آتش‌افروزی[۵] ته پهن و سر باریک، تبری تیز تیغه با دسته‌ای نوک تیز[۶] و تیشه‌ای تیز تیغه با دسته‌ای نوک تیز که مزداپرستان بتوانند بدانها برای آتش اهوره‌مزدا هیزم بشکنند.

۸

او باید اَشَوَنانه و پرهیزگارانه دستی از افزارهای آیین نیایش را که موبدان بکار گیرند چون تاوانی به روان سگ آبی، به اَشَوَن مردان بدهد. این افزارها چنین است:
اَشْترا[۷]، شیردان، پَنام، خْرَفْستْرَغَن، سَرَوشو-چَرَنَ[۷]، آوندِمَیزد، جامهای شیرهٔ گیاه[۸]، جامهای هَوم، بَرَسم و هاونی برای کوبیدن گیاه هَوم.

← «میازار موری که دانه‌کش است   که جان دارد و جان شیرین خوش است».
ملافیروز موبدان موبد مشهور پارسیان، این بیت را در پندنامهٔ خویش آورده است که ممکن است نویدبخش روزگار بهتری برای این جانور باشد. (زگد.)

۱. در گپ مورچگانِ دارَک آمده است، یعنی مورچگانِ چوب. آیا منظور همان موریانه است؟ (زگد.)
۲. مگس لاشه و مردار.
۳. گودالهایی که شخص ناپاک برسر آنها شسته می‌شود. (گپ.) ← فر. ۹، بند ۶
۴. منظور دو بار هیزم و دو بار بخور است که برروی چوب می‌ریزند تا در آتش بسوزد. (گا.)
۵. یا بادبزن.
۶. اسفندیارجی معنی واژگانی آن را «تیز-خمیده» می‌نویسد.
۷. ← فرگردهای پیشین و یاد. زیر اسپهه-اشترا و سروشو-چرن.
۸. جامهایی که شیرهٔ هَوم یا اوروَران (ترکه‌های گیاه هذا-نئپتا که همراه با هَوم کوبیده شود) را از هاون بدانها می‌ریزند. (گپ.)

۹

او باید اَشَوَنانـه و پرهیزگارانـه دستی رزم‌افزار را که ارتشتاران بکار گیرند، چون تاوانی به روان سگ آبی، به اَشَوَن مردان بدهد.[۱] این افزارها چنین است:

نخست زوبین، دوم خنجر، سوم گرز، چهارم کمان، پنجم ترکشی با شانه‌بند و سی چوبه تیر برنجینْ پیکان، ششم فلاخنی با بندِ بازوآویز و سی سُنگ فلاخن، هفتم زره، هشتم زرهِ گردن‌پوش[۲]، نهم پَنـام[۳]، دهم خود، یازدهم کمربند و دوازدهم جفتی ساق‌پوش.

۱۰

او باید اَشَوَنانـه و پرهیزگارانه دستی از افزارهای کاربرزیگران را چون تاوانی به روان سگ آبی، به اَشَوَن مردان بدهد. این افزارها چنین است:

گاوآهنی با چار پای خیش‌زن (گاو یا اسب) و یوغ، تازیانـه و گَوازه[۴]، هاونی سنگی، دست‌آسی برای آرد کردن گندم...

۱۱

... بیلی برای کندن و کاشتن زمین، پیمانهٔ سیم‌پیمایی و پیمانهٔ زر پیمایی.

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

چه اندازه سیم؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

به بهای نَریانی

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

چه اندازه زر؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

۱. رزم‌افزارهایی که نامهای آنها در این جا آمده است تا اندازه‌ای با آنچه «هرودوت» از افزارهای جنگی پارسها و مادها برمی‌شمارد، هماهنگی دارد. (هر.: کتاب هفتم، ٦١ و ٦٢)

۲. زره‌ای که خود را به زره تن‌پوش می پیوندد و گردن و شانه‌ها را می پوشاند. (گپ.)

۳. پیراهنی بوده است که رزم‌آوران در زیر زره می پوشیده‌اند. (گپ.)

٤. چوب گاورانی.

به بهای اشتری.

۱۲

او باید اَشَوَنانه و پرهیزگارانه جوی آبی را چون تاوانی به روان سگ آبی، برای برزیگری اَشَوَن آماده کند.

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

جویی به چه اندازه؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

به گودی و پهنایی برابر بالای سگی.[۱]

۱۳

او باید اَشَوَنانه و پرهیزگارانه زمینی بارآور را چون تاوانی به روان سگ آبی، به اَشَوَن مردان بدهد.

ایْ دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

زمینی به چه اندازه؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

بدان اندازه که بتوان آن را با دو جوی ـــ آنچنان که گفته شد ـــ آبیاری کرد.

۱٤

او باید اَشَوَنانه و پرهیزگارانه خانه‌ای با آغلی به درازای نُه هاسَر با نُه «نِمَتَ»[۲] را چون تاوانی به روان سگ آبی، برای اَشَوَن مردان بسازد[۳]

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

خانه‌ای به چه اندازه؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

۱. برآورد می‌شود: یک گام گودی و یک گام پهنا. (گِپ.)

۲. دارمستتر این واژه را ناشناخته تلقّی کرده و در گذ. گونه‌های علف که به چار پایان می‌دهند، ترجمه شده است.

۳. او باید کاروانسرایی بسازد که کاری است پرهیزگارانه. (دانا. بخش ٤، بند ٦ و بخش ۳۷، بند ۳٦)

به اندازه‌ای که در بالای آن دوازده و در میان آن نُه و در پایین آن شش گذرگاه باشد.

او باید اَشَوَنانه و پرهیزگارانه بسترهایی نیکو با زیرانداز و روی‌انداز و بالش را چون تاوانی به روان سگ آبی، به اَشَوَن مردان بدهد.

۱۵

او باید اَشَوَنانه و پرهیزگارانه دختر دوشیزهٔ مرد نادیده‌ای را چون تاوانی به روان سگ آبی، به اَشَوَن مردی بدهد.

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

چگونه دختری؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

یکی از خواهران یا دختران جوان وی که از مرز پانزده سالگی گذشته و گوشواره‌هایی در گوشها داشته باشد.

۱۶

او باید اَشَوَنانه و پرهیزگارانه چهارده سر ستور کوچک را چون تاوانی به روان سگ آبی، به اَشَوَن مردان بدهد.

او باید چهارده توله سگ را بپرورد و چهارده پل برآبهای روان ببندد.

۱۷

او باید هیجده استبل ویران شده را بازسازی کند و هیجده سگ را از آبگونه های چرکین، موی چرکین، کک و شپش و همهٔ ناخوشیهایی که به تن سگ روی می‌آورد، پاک کند و درمان بخشد.

او باید هیجده اَشَوَن مرد را به خوراکی سیر از گوشت و نان و «هَورا» و شراب میهمان کند.

۱۸

چنین است تاوان و پادافره‌ای که او باید بار آن را بر دوش کشد تا از گناه کردار ناروای خویش، پاک شود.

اگر او این تاوان و پادافره را بپذیرد، به جهانِ آشَوَنان درآید؛ اما اگر آن را نپذیرد، به جهان دُروَندان، بدان جهان تاریک که از تاریکی ساخته شده و زادهٔ تاریکی است، فرو افتد.[۱]

۱. ← فر. ۵، بند ۶۲

فرگرد پانزدهم

بخش یکم

۱

گناهانی که اگر مردمان بدانها دست بیالایند، «پِشوتَنو» می‌شوند و پشیمانی و دادن تاوان آنان را رهایی نمی بخشد چندتاست؟[۱]

۲

اهوره‌مزدا پاسخ داد:
ای زرتشت پاک!
شمار چنین گناهانی پنج است:
نخست آن که کسی کیش و آیینی بیگانه و نادرست را با دانش و آگاهی از گناه این کار، به یکی از اَشَوَنان بیاموزد.
این گناهی است که او را پِشوتَنو می‌کند.

۳

دوم آن که کسی استخوانی بسیار سخت و ناجویدنی یا خوراکی بسیار داغ به سگ گله یا سگ خانگی بدهد.

۴

اگر آن استخوان چنان در میان دندانهای سگ فرورود یا در گلوی او گیر کند یا آن خوراک داغ چنان دهان و زبانش را بسوزاند که آسیبی ماندگار بدو برسد و بمیرد،

۱. در فرگردهای پیشین بارها دیدیم که پادافرهٔ گناه «پِشوتَنو» دویست تازیانه است، اما در این بخش، «پِشوتَنو» را به معنی «مرگ ارزان» و کسی که گناهش بخشودنی نیست، می بینیم. (؟)

این گناهی است که دهندهٔ استخوان یا خوراک را «پِشوتَنو» می‌کند.[۱]

۵

سوم آن که کسی ماده سگی آبستن را بزند یا با دویدن از پی وی یا با فریاد زدن یا با بهم کوفتن دستها[۲] بترساندش.

۶

اگر ماده سگ در گودالی یا چاهی یا پرتگاهی یا رودخانه‌ای یا جویی بیفتد و آسیبی ماندگار بدو برسد و بمیرد، این گناهی است که زننده یا ترسانندهٔ سگ را «پِشوتَنو» می‌کند.[۳]

۷

چهارم آن که مردی با زن دَشتان ــ خواه دشتان بهنجار، خواه دشتان نابهنجار ــ دشتان مرزی کند. این گناهی است که آن مرد را «پِشوتَنو» می‌کند.[۴]

۸

پنجم آن که مردی با زنی که جنبش دَشْتَک را در زهدان خویش درمی‌یابد[۵] ــ خواه شیر در پستانش آمده باشد، خواه نه ــ درآمیزد.

اگر آسیبی ماندگار بدان زن برسد و بمیرد، این گناهی است که آن مرد را «پِشوتَنو» می‌کند.[۶]

۱. کسی که خوراک بسیار داغ به سگ بدهد که گلوی او را بسوزاند یا استخوانی به سگ بدهد که گلوی او را پاره کند، «مرگ ارزان» است. (روا. ۶۳۹)
۲. یا با پای کوفتن برزمین. (صددر، ۳۱)
۳. اگر ماچه سگی آبستن باشد و کسی فریاد بزند یا سنگ بدو بپراند، چنان که توله‌هایش آسیب ببینند و بمیرند، آن شخص «مرگ ارزان» است. (روا. ۶۳۹)
۴. ← فر. ۱۶، بند ۱۴
۵. هنگامی که زن، آبستنِ کودکی چهارماه و ده روزه باشد؛ زیرا از آن هنگام است که کودک شکل می‌گیرد و روان در تن وی می‌آید. (آ. زند. ج ۲، ص ۵۶۳)
۶. بهتر است گفته شود: اگر کودک بمیرد. «اگر مردی در هنگام آبستنی با همسرش درآمیزد و آن زن دچار آسیب شود و کودکی مرده بزاید، آن مرد «مرگ ارزان» است. (رک. ۱۱۵ ب)

بخش دوم

۹

اگر مردی با دختری دوشیزه یا بانویی جوان ــ خواه آن دختر یا بانو وابسته به سالار خانواده باشد یا نه، خواه به شوهر داده شده باشد یا نه[1] ــ همخوابگی کند و آن دختر یا بانو از او آبستن شود، نباید از شرم مردم با آب و گیاه[2] در خود دشتان نابهنجار پدید آورد.

۱۰

اگر آن دختر یا بانو از شرم مردم با آب و گیاه در خود دشتان نابهنجار پدید آورد، گناهی بر گردن اوست.[3]

۱۱

اگر مردی با دختری دوشیزه یا بانویی جوان ــ خواه آن دختر یا بانو وابسته به سالار خانواده باشد یا نه، خواه به شوهر داده شده باشد یا نه ــ همخوابگی کند و آن دختر یا بانو از او آبستن شود، نباید از شرم مردم، میوهٔ زندگی را که در زهدان خویش دارد، نابود کند.

۱۲

اگر آن زن از شرم مردم، میوهٔ زندگی را در زهدان خویش نابود کند، گناه کشتن فرزند بر گردن او و پدر اوست و پادافرهٔ گناه کشتن آگاهانه[4] بر هردوان رواست.

۱. خواه شوهری در خانهٔ پدر و مادر خویش داشته باشد یا نه، خواه از خانهٔ پدر و مادر خویش به خانهٔ شوهر رفته باشد (وابسته به سالار خانوادهٔ دیگری باشد) یا نه. (گِپ.)

۲. با کاربرد داروها.

۳. این گناه «تنافوهر» است. این گناه روی گناه است. (گناه نخستین او این است که اجازه داده است فریبش دهند.) اگر این گناه نخستین بر او وارد نباشد (به زور از راه بدر برده شده باشد) و مرد فریبنده با آگاهی از شرمساری زن بخواهد او را رهایی بخشد، باید پدر و مادر و خواهر و برادران و شوهر و خدمتگزاران و چاکران و سالار و بانوی خانوادهٔ زن را فراخواند و بگوید: «این زن، کودکی از من در زهدان خویش دارد و من از این کار شادمانم.» و آنان باید پاسخ دهند: «ما این را می‌دانیم و شادمانیم که شرمساری از میان رفته است.» آنگاه باید آن مرد، مانند یک شوهر از آن زن حمایت کند. (گِپ.)

۴. ← فر. ۷، بند ۳۸

۱۳

اگر مردی با دختری...[۱] از او آبستن شود و بگوید: «تو مرا آبستن کرده‌ای.» و مرد پاسخ دهد: «به جست‌وجوی پیرزنی[۲] برآی و از او بخواه که دَشْتَک ترا بیندازد.»

۱٤

... و زن نزد پیرزن برود و از او بخواهد که دَشْتَک را بیندازد و پیرزن «بنگَ» یا «شَیِتَ» یا «غْنانَ» یا «فْرَسپاتَ» یا داروهای دیگری که دَشْتَک را می‌اندازد، بدو بدهد و مرد بگوید: «میوهٔ زندگی خود را دور بینداز.» و او میوهٔ زندگی خویش را دور بیندازد، گناه این کار به یکسان بر گردن سه تن است: مرد، زن و پیرزن.

بخش سوم

۱۵

اگر مردی با دختری...[۳] از او آبستن شود، باید تا هنگامی که کودک زاده شود، از آن زن نگاهداری کند.

۱٦

اگر او آنچنان که سزاوار است از زن نگاهداری نکند و گزندی به کودک برسد، برای سر باززدن از نگاهداریِ شایسته، پادافرهٔ گناه کشتن آگاهانه بر او رواست.

۱۷

ای دادار جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

اگر زمان زایمان آن زن فرارسد و در گذرگاهی بزاید، کدام مزداپرستی باید از او نگاهداری کند؟

۱۸

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

۱. دنبالهٔ جمله مانند بند ۹ تا «... دختر یا بانو».
۲. پرستار (گا.)
۳. مانند بند ۹ تا «... دختر یا بانو»

.... [1]

۱۹

اگر او از زن نگاهداری نکند...[2]

این خویشکاریِ هر اَشَوَن مردی است که هر مادینهٔ بارداری را ــ خواه دوپا، خواه چارپا، خواه زن، خواه ماده سگ ــ نگاهدار باشد.

۲۰

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

اگر زمان زایمان [ماده سگی][3] فرارسد و در گذرگاهی بزاید، کدام مزداپرستی باید از او نگاهداری کند؟

۲۱

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

کسی که خانه‌اش به زایشگاه سگ نزدیکتر است باید آنچه را برای نگاهداری از وی بایسته است، فراهم آورد و تا هنگام زادن و بالیدن توله سگها از آنها نگاهداری کند.

۲۲

اگر او آنچنان که سزاوار است از ماده سگ نگاهداری نکند و به توله‌ها گزندی برسد، برای سر باززدن از نگاهداریِ شایسته، پادافرهٔ گناه کشتن آگاهانه براو رواست.

۲۳

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

اگر زمان زایمان ماده سگی فرارسد و در اُشترخانی بزاید، کدام مزداپرستی باید

۱. = بند ۱۵

۲. جمله ناتمام رها شده است. اسفندیارجی آن را مانند بند ۱۶ تمام کرده است. چنین می‌نماید که بندهای ۱۷ و ۱۸ بخشی از متن اصلی نبوده است. بند ۱۷ تکرار بند ۲۰ است که به اشتباه در این قسمت داخل شده و اشاره به زایمان زن دارد و بند ۱۸ تکرار بند ۱۵ است که به عنوان پاسخی بدان آمده است.

۳. در متن، نهادِ جمله نیامده است و «ماده سگی» آن گونه که معنی ایجاب می‌کرد، از روی گِپ. افزوده شد.

از او نگاهداری کند؟

۲۴

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

آن کس که اُشترخان را ساخته است یا کسی که آن را در دست دارد[۱] باید آنچه را ...[۲]

۲۵

اگر او آنچنان ...[۳]

۲۶

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

اگر زمان زایمان ...[۴]

۲۷

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

آن کس که آخور اسب را ...[۵]

۲۸

اگر او آنچنان ...[۳]

۲۹

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

اگر زمان زایمان ...[۶]

۳۰

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

آن کس که آخور گاو را ...[۵]

۳۱

اگر او آنچنان ...[۳]

۱. دارنده یا مالک اشترخان یا کسی که آن را به گرو یا به اجاره گرفته است. (گپ. و گا.)
۲. دنباله مانند بند ۲۱
۳. دنباله مانند بند ۲۲
٤. دنباله مانند بند ۲۲ با «آخور اسبی» به جای اشترخانی.

۳۲

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
اگر زمان زایمان . . .[۱]

۳۳

اهوره‌مزدا پاسخ داد:
آن کس که آغل گوسفند را . . .[۲]

۳٤

اگر او آنچنان . . .[۳]

۳۵

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
اگر زمان زایمان . . .[٤]

۳٦

اهوره‌مزدا پاسخ داد:
آن کس که دیوار را برکشیده است یا . . .[۲]

۳۷

اگر او آنچنان . . .[۳]

۳۸

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
اگر زمان زایمان . . .[۵]

←

۵. دنباله مانند بند ۲٤
٦. دنباله مانند بند ۲۳ با «آخور گاوی» به جای اشترخانی.
۱. دنباله مانند بند ۲۳ با «آغل گوسفندی» به جای اشترخانی.
۲. دنباله مانند بند ۲٤
۳. مانند دنباله بند ۲۲
٤. دنباله مانند بند ۲۳ با «برسر دیوار خانه‌ای» به جای اشترخانی.
۵. دنباله مانند بند ۲۳ با «کنده‌ای» به جای اشترخانی.

۳۹

اهوره‌مزدا پاسخ داد:
آن کس که کَنده را کنده است یا...[۱]

٤۰

اگر او آنچنان...[۲]

٤۱

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
اگر زمان زایمان...[۳]

٤۲

اهوره‌مزدا پاسخ داد:
آن کس که چراگاه یا کشتزار را کشت کرده است یا...[۱]

٤۳

او باید به مهربانی و نیکخواهی سگ را روی شاخ و برگ درختان و بر تخته پِهِنی جای دهد تا بیاساید.
او باید از ماده سگ نگاهداری کند تا هنگامی که توله‌هایش بتوانند زندگی خود را بگذرانند و از خود پَدافند کنند.

٤٤

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
کی سگها می‌توانند زندگی خود را بگذرانند و از خود پَدافند کنند؟

٤۵

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

۱. دنباله مانند بند ٢٤
۲. دنباله مانند بند ۲۲
۳. دنباله مانند بند ۲۳ با «میان چراگاه یا کشتزاری» به جای اشترخانی.

هنگامی که بتوانند گرداگرد چهارده خانه بدوند[1]، می‌توان آنها را به خود واگذاشت؛ خواه زمستان باشد، خواه تابستان.

توله سگها را تا شش ماه و کودکان آدمی را تا هفت سال باید بپرورند.

آذر ـــ پسر اهوره‌مزدا ـــ همان گونه که نگاهبان یک زن است، از ماده سگ آبستن نیز نگاهبانی می‌کند.[2]

بخش چهارم

٤٦

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

اگر مزداپرستان بخواهند ماده سگی را به گُشن گیری ببرند تا توله‌ای نیرومندتر بزاید، چه باید بکنند؟

٤٧

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

باید گودالی در زمین میان آغل گوسفندان بکنند: در زمین سخت به گودیِ تا زانو و در زمین نرم به گودیِ تا کمر.

٤٨

آنگاه در آغاز، ماده سگ را از کودکان و از آتش ـــ پسر اهوره‌مزدا ـــ دور نگاه دارند[3] و او را بپایند تا سگی نرینه از جایی بیاید و بدو نزدیک شود. پس بگذارند سگ نرینهٔ دیگری بدو نزدیک شود و سرانجام سومین سگ نرینه را بگذارند بدو نزدیک شود و هریک از این سگان را از دیگری جدا نگاه دارند تا مبادا به یکدیگر بپرند.

٤٩

ماده سگی که بدین گونه سه سگ نرینه بدو نزدیک شده‌اند، آبستن می‌شود و

۱. شاید به اندازهٔ یک «یوجَیستی». ← فر. ۱۳، بند ۱۷

۲. هنگامی که زنی زائو رنج می‌کشد، آتشی بزرگ برمی‌افروزند تا او و کودک نوزادش را از گزند دیوان ایمن نگاه دارند. (زگد.)

۳. از کودکان تا مبادا آنان را بگزد و از آتش تا مبادا بدان آسیب برساند. (گپ.)

شیر در پستانهایش می‌آید و توله ای که از سه سگ نرینه پدید آمده است می‌زاید.

۵۰

کسی که چنین ماده سگی را بزند ــ ماده سگی آبستن را از سه سگ نرینه که شیر در پستان آورده و توله ای پدید آمده از سه سگ نرینه زاده است ــ پادافرهٔ گناهش چیست؟

۵۱

اهوره‌مزدا پاسخ داد:
هفتصد تازیانه با اسپهه-اشترا، هفتصد تازیانه با سروشو-چرن.[۱]

۱. دارمستتر در گزارش خود، متن سه بند اخیر (۵۱-۴۹) را مغشوش و معنی آنها را مشکوک دانسته است.

فرگرد شانزدهم

بخش یکم

۱

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

اگر در خانهٔ مزداپرستان، زنی باشد که خون دَشتان ــ خواه دشتان بهنجار، خواه دشتان نابهنجار ــ از وی روان شود، مزداپرستان چه باید بکنند؟

۲

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

باید راه او را[1] از هرگونه گل و بوته‌ای پاک کنند[2] و در جایی که او باید بماند، خاک خشک برزمین بپاشند[3] و برای او ساختمانی بر پای دارند[4] که همچندِ یک دوم یا یک سوم یا یک چهارم یا یک پنجمِ بلندیِ خانه، از خانه بلندتر باشد تا مبادا نگاه او بر آتش بیفتد.[5]

۳

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

چه اندازه دور از آتش؟

چه اندازه دور از آب؟

۱. راهی که او را از آن به «دَشتانِستان» (جای زن دشتان) می برند.

۲. تا مبادا در راه خود با هیزم برخورد یابد و آن را بیالاید.

۳. تا مبادا براثر برخورد او با زمین، زمین آلوده شود.

٤. همین ساختمان را «دشتانستان» می‌نامند که زن دشتان در مدّت ناپاکی باید در آن بسر برد.

۵. شخص ناپاک نباید به آتش نزدیک شود یا نفس او به آتش بخورد یا به آتش بنگرد، زیرا آن را می‌آلاید.

چه اندازه دور از دسته های بَرسَمِ ویژهٔ آیین؟
چه اندازه دور از مردمِ اَشَوَن؟

٤

اهوره‌مزدا پاسخ داد:
پانزده گام دور از آتش.
پانزده گام دور از آب.
پانزده گام دور از دسته های بَرسَمِ ویژهٔ آیین.
سه گام دور از مردمِ اَشَوَن.

۵

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
کسی که برای زنِ دشتان ــ خواه دشتانِ بهنجار، خواه دشتانِ نابهنجار ــ خوراک می برد، چه اندازه باید از او دور بایستد؟

٦

اهوره‌مزدا پاسخ داد:
کسی که برای زنِ دشتان ــ خواه دشتانِ بهنجار، خواه دشتانِ نابهنجار ــ خوراک می برد، باید سه گام از او دور بایستد.
در چه گونه آوندهایی باید برای او خورش ببرند؟ در چه گونه آوندهایی باید برای او نان ببرند؟
در آوندهای برنجین یا سربین یا هر آوند فلزی کم بهای دیگر.[1]

۷

چه اندازه خوراک و چه اندازه نان باید برای او ببرند؟

۱. باید خوراک را در چمچه ای فلزی بریزند و از فاصله ای نزدیک او بگذارند. آوندهای سفالین اگر آلوده شود، پاک شدنی نیست؛ اما آوندهای فلزی را می‌توان پاک کرد. (← فر. ۷، بند ۷۳)

تنها به اندازهٔ دو دینار نان و به اندازهٔ یک دینار شیربا[۱] تا مبادا نیرو بگیرد.[۲]

اگر کودکی با وی برخورد یافته باشد، باید نخست دستها و پس از آن، تن کودک را بشویند.[۳]

۸

اگر زن دشتان پس از گذشت سه شبانروز، باز هم خون ببیند، باید تا پایان شبانروز چهارم در دشتانستان بماند.

اگر زن دشتان پس از گذشت چهار شبانروز، باز هم خون ببیند، باید تا پایان شبانروز پنجم در دشتانستان بماند.

۹-۱۰

اگر زن دشتان...[٤]

۱۱

اگر زن دشتان پس از گذشت نُه شبانروز باز هم خون ببیند، این کاری است که کارگزاران دیوان برای پرستش و ستایش آنان کرده‌اند.

بخش دوم

مزداپرستان باید راه را از هرگونه گُل و بوته ای پاک کنند.

۱. شیربا: خوراکی ساده که از شیر و برنج یا آرد برنج ترکیب یافته است.

۲. آ. دینار را برابر چهار «تولا» و هر تولا را برابر وزن ۱۰۵ تا ۱۸۵ دانه گندم می‌داند. «سوشیوس» می‌گوید: «تا چهار شبانروز نباید خوراک گوشتی بدو بدهند؛ مبادا که خون‌ریزی وی بیشتر شود. از آن‌رو که دیو در تن زن دشتان جای دارد، هرگونه نیرویابی او بر نیروی اهریمن می‌افزاید.» (زگد.)

۳. منظور کودکی است که آن زن او را شیر می‌دهد. معنی عبارت این است که حتی اگر کودکی با وی برخورد یابد، باید آیین پاک کردن دربارهٔ وی برگذار شود. روش معمول، در گپ. شرح داده شده است: هرکس که با زن دشتان برخورد یابد باید تن و جامهٔ خویش را با گمیز و آب بشوید. این کار یک شستشوی ساده است و نه آیین «برشْنوم»، زیرا خود زن دشتان نیز همان شستشو را بجا می‌آورد. (زگد.)

٤. همان جمله که دو بار در بند ۸ آمد، چهار بار دیگر در بندهای ۹ و ۱۰ تکرار می‌شود و شماره‌ها به ترتیب در چهار جمله (پنج و ششم)، (شش و هفتم)، (هفت و هشتم) و (هشت و نهم) است.

۱۲

آنـان بـاید سه گودال در زمیـن بـکنند و برسر دو گودال زنِ دشـتان را با گُمیز و برسر سومین گودال با آب بشویند.

آنان بایـد خْرَفْسْتَران را بدین شـمـار بکشند: اگـر تـابستان باشـد، دویسـت مور دانه کش و اگر زمستـان بـاشد، دویست خْرَفْسْتْرَ از گونه های دیگـر که اهریمن آنـها را آفریده است.

بخش سوم

۱۳

اگر مـزداپـرستی، خـون زن دشـتان را ــ خـواه دشـتان بـهـنجار، خـواه دشـتان نابهنجار ــ بند آورد، پادافرهٔ گناهش چیست؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

کـردار او کـردار «پِشوتَـنو» اسـت و پـادافـرهٔ گـنـاهش دویسـت تـازیـانـه بـا اسپهه ـ اشترا، دویست تازیانه با سروشو ـ چرن است.

۱٤

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

اگـر مـردی بارها آگاهانـه بـا زن دشـتان ــ خواه دشتان بـهـنـجار، خواه دشتان نابهنجـار ــ دشتان‌مرزی کنـد، چنان که دشتـان بهنجار و نـابهنجار آن زن جـابجا شود، پادافرهٔ گناه آن مرد چیست؟

۱۵

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

نخستین بار که او با زن دشتان، دشتان‌مرزی کند، سی تازیانه با اسپهه ـ اشترا، سی تازیانه با سروشو ـ چرن.

دومین بار... [۱]

۱. مانند نخستین بار با شمارهٔ ۵۰ به جای ۳۰.

سومین بار...[۱]

۱۶

چهارمین بار که او با زن دشتان، دشتان‌مرزی کند، اگر تن زن را از زیر جامه بفشارد، اگر ران ناپاک او را ــ بی آن که با او درآمیزد ــ بفشارد، پادافرهٔ گناهش چیست؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

نود تازیانه با اسپهه‌ـاشترا، نود تازیانه با سروشوـچرن پادافرهٔ گناه اوست.

۱۷

کسی که با زن دشتان ــ خواه دشتان بهنجارِ خواه دشتان نابهنجار ــ به کامجویی درآمیزد، کردار او بهتر از کردار کسی نیست که تن مردهٔ پسر خویش را ــ که از خون خود او زاده شده و به ناخوشی «نَئِزَه»[۲] مرده است ــ بسوزاند و چربی تن وی را در آتش بریزد.[۳]

۱۸

همهٔ این گونه گناهکاران که «دروج» به پیکرشان راه یافته است، خوارشمارندگانِ «داد»ند و همهٔ خوارشمارندگانِ «داد»، سرکشان در برابر آفریدگارند و همهٔ سرکشان در برابر آفریدگار، ناآشَوَنند و پادافرهٔ هر ناآشَوَنی مرگ است.[٤]

۱. مانند نخستین بار با شمارهٔ ۷۰ به جای ۳۰.

۲. naeza نام یکی از بیماریهاست که چگونگی آن روشن نیست. (ــــ فر. ۷، بند ۵۸) اسفندیارجی این واژه را به معنی دیگرش «نیزه» گرفته و نوشته است که می‌توان ترجمهٔ کرد. «کسی که با نیزه کشته شده است.» (زگد.)

۳. این دو کردار برابر نیست؛ اما هیچ‌یک خوب نیست. گناه مورد بحث در این جا، یک «تنافوهر» ساده است. (ــــ فر. ۱۵، بند ۱۷) بنابراین می‌توان تاوان آن را با پذیرفتن کیفر و ابراز پشیمانی، داد؛ حال آن که سوزاندن مردار، گناهی است که هیچ تاوانی در برابر آن نیست. (ــــ فر. ۱، بند ۱۷ و فر. ۸، بند ۷۳) (گپ. و زگد.)

٤. در متن تعبیری آمده که معنی لفظی آن «پِشوتَنو» است؛ اما چنین کسی یک گناهکار «تنافوهر» یعنی «مرگ ارزان» است. (گپ.) در نخستین بندهای فرگرد پانزدهم دیدیم که «پشوتنو» هم به معنی گناه نابخشودنی و مرگ ارزان بکار رفته است.

فرگرد هفدهم

بخش یکم

۱

زرتشت از اهوره‌مزدا پرسید:

ای اهوره‌مزدا! ای سپندترینِ مینو! ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

کدام است مرگ‌آورترین کردار مردمان که نیروی رنج‌آور دیوان را تا بدان پایه می‌افزاید که آیین پرستش و نیازآوری برای آنان برگذار شده باشد؟

۲

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

چنین کرداری آن است که کسی موی خویش را شانه زند یا بتراشد یا ناخنهای خود را بگیرد و موی و ناخن از تن جدا شده را[۱] در گودال یا شکافی بریزد.[۲]

۱. بدون برگذاری آیینهای ویژه.

۲. هر چیز از تن جدا شده درشمار مردار است و از این رو در تصرّف «دیو» درمی‌آید و جای ناپاکی و مرگ می‌شود. بنابراین موی و ناخن، همین که از تن بریده شود، بی درنگ از آنِ اهریمن می‌شود و باید با نیایشهای ویژه، دیوان را از درون آنها بیرون راند؛ همان گونه که آنان را از تن مردگان بیرون می‌رانند. از نیروی این نیایشها ــ که نیایشگران برگزیده می‌خوانند ــ دیوان به جاهای پنهان درون زمین دور رانده می‌شوند. (ــــ فر. ۹، بند ۱۱)

این فرگرد که مجال گسترده‌ای به بذله گوییهای طعنه‌آمیز بسیاری از کسان داده است، از دیدگاه اساطیرشناسان ــ که اگر نه بنیاد و تأویل جهان، دست‌کم کهن‌ترین گزارش خرافه باوری در گسترهٔ جهان را در آن می یابند ــ سندی گرانبهاست. نه تنها در بمبئی، بلکه در سراسر جهان مردمی یافت می‌شوند که باور دارند که موی و ناخن رزم‌افزارهایی است در دست نیروهای اهریمنی. مردم استونی در کرانه‌های دریای بالتیک بیشترین دقت را بکار می برند که تراشه‌های ناخن خود را روی زمین نیندازند تا مبادا شیطان آنها را ←

۳

آنگاه در پیِ بی پروایی به برگذاری آیینهای دینی، دیوان در زمین پدیدار می‌شوند.

آنگاه در پیِ بی پروایی به برگذاری آیینهای دینی، آن خْرَفْسْتَران که مردمان شپش می‌خوانندشان و آنها که در کشتزارها گندم را می‌خورند و آنها که در جامه خانه‌ها جامه‌ها را می‌جوند، در زمین پدیدار می‌شوند.

٤

ای زرتشت!

هرگاه موی خویش را شانه زدی یا تراشیدی یا ناخن خویش را گرفتی، موی و ناخن جدا شده از تن را ده گام از مردم آشَوَن، بیست گام از آتش، سی گام از آب و

برگیرد و آفتاب گردانی برای کلاه خویش بسازد که نیروی فراوانی برای گزندرسانی به آدمیان بدو می‌بخشد؛ مگر آن که نشان صلیب برخود بکشند. (سنج . خواندن «آهونَ وَیریَه» در بندهای ٦ و ۸ و ۹ همین فر.) «گاچو»های جلگه‌های شیلی از انداختن موهای خویش در باد بیمناک‌اند و آن را در سوراخهایی که در دیوار کنده‌اند، می‌گذارند. (سنج . بندهای ۵ و ۷ همین فر.) در «لیژ» به مردم نیکوکار سفارش می‌شود که موهای خویش را نه در جایی بیندازند و نه در میان دندانه‌های شاخه برجا بگذارند؛ مبادا که عجوزهٔ جادوگری آنها را محکم بردست بگیرد و افسونی را برآنها طرح بریزد.

چنین می‌نماید که اسطورهٔ اِدیکِ «نَگْل‌فَر» نیز متعلّق به همین رشته باورها باشد که در آن کشتی مرگباری از ناخنهای مردگان ساخته می‌شود و هنگام رستاخیز جهان، انبوه دیوان را به کرانه‌های زمین می‌رساند. (زگد.)

«کریستن سن» با اشاره به اثربخشی پرهای «سیمرغ» در اساطیر ایران، می‌نویسد: «افسانه‌ای تعلیلی که از نکته‌ای تخیّلی ــ که در شرق بسیار عمومیّت دارد ــ تحول پیدا کرده است: مرغی خیالی یا یک پری، پرهایی را به مردی می‌بخشد و بدو دستور می‌دهد که هرگاه به کمک وی نیاز داشت، آنها را بسوزاند؛ آنگاه این موجود مافوق‌الطبیعه، بی درنگ فرامی‌رسد (داستان زبیده در کتاب «هزار و یکشب» و غیره). این بُن‌ـمایه، از این تصور ابتدایی ناشی می‌شود که میان موجود زنده و اجزاء جدا شده از تن او مانند انگشتان، مویها و پرها ارتباطی جادویی وجود دارد.» (نخستین. ج ۱، ص ۲٦۳)

گفتنی است که تا دورهٔ ما در اصفهان (و شاید در دیگر جاهای ایران هم) بسیاری از مردم، موی سر و دندانهای کنده شدهٔ خود را پنهان و بی آن که آسمان ببیند، در سوراخها و شکافهای دیوار می‌گذارند و تراشه‌های ناخن خود را با خواندنِ وِردِ: «غم برو. شادی بیا. محنت برو. روزی بیا. تاریکی برو. روشنایی بیا.» در زیر سُفت (پاشنهٔ) درِ خانه می‌ریزند.

پنجاه گام از بَرسَم دسته بسته دورتر ببر.

۵

پس آنگاه گودالی به ژرفای ده انگشت در زمین سخت و به ژرفای دوازده انگشت در زمین نرم بکن و آن موی و ناخن را در آن‌جا فرو بگذار و این پیروزمندترین و چاره‌بخش‌ترین باژ را از بر بخوان:

.... [۱]

۶

سپس با کاردی فلزّی سه یا شش یا نُه شیار گرداگرد آن گودال بکش و نیایش «اَهونَ وَیریَه» را سه یا شش یا نُه بار برخوان.[۲]

بخش دوم

۷

بیرون از خانه گودالی بکن به ژرفای نخستین بند انگشت کوچک و تراشه‌های ناخن را در آن فروریز و این پیروزمندترین و چاره‌بخش‌ترین باژ را از بر بخوان:

.... [۳]

۸

.... [۴]

۱. = یس. ۴۸، بند ۶. گزینش این گفتار گاهانی در این جا براساس وجود واژهٔ «گیاه» در آن است. آدمی را «جهان کوچک» می‌انگاشتند و چنین می‌پنداشتند که هر عنصری در وجود او از عنصری همانند آن در طبیعت آمده است و پس از مرگ بدان بازمی‌گردد و از آن‌جاست که بار دیگر به هنگام رستاخیز، استخوانهای وی از خاک، خون وی از آب، موی وی از گیاهان و زندگی وی از آتش بازمی‌گردد. (بن. بخش ۳۱ و رسالهٔ علمای اسلام) این یک نظریهٔ کهن آریایی است که نشانه‌های آن در هند (Rig-veda X, 16, 3)، یونان (Ilias VII, 99; Empedocles, fr. 378; cf. Epicharmus ap. Plut. Consol. ad Apoll. 15) و اسکاندیناوی (Edda, Grimnismal 40) نیز یافت می‌شود. (زگد.)

۲. یعنی با هر شیاری که می‌کشی، یک بار نیایش «اَهونَ‌وَیریَه» را برخوان (← خرداد. بند ۶).

۳. = یس. ۳۳، بند ۷

۴. = بند ۶ همین فر.

۹

آنگاه این گفتار را برزبان آور:
ای پرندهٔ «آشو زوشْتَ»!
بدین جا بنگر. در این جا ناخنهایی است که از آن تست. بشود که آنها ترا در نبرد با دیوان مَزَنْدَری[1]، نیزه‌ها و خنجرها و کمانها و تیرهای به پر شاهین نشانده و سنگهای فلاخن باشد.

۱۰

اگر ناخنها به پرندهٔ «آشوزوشْتَ» پیشکش نشود، نیزه‌ها و خنجرها و کمانها و تیرهای به پرِ شاهین نشانده و سنگهای فلاخن می‌شود و در دست دیوان مَزَنْدَری جای می‌گیرد.

۱۱

....[2]

۱. ← فر. ۱۰، بند ۱٦. ناخنها را دو پاره می‌کنند و خرده ناخنها را با اشارهٔ مستقیم به سوی شمال — که گفته می‌شود نشانه روی به سینهٔ دیوان است — (← فر. ۷، بند ۲) در گودال می‌ریزند.
(Anquetil, Zend-Avesta II, 117; India office Library, VIII, 80)

۲. = بند ۱۸ فر. ۱٦

فرگرد هیجدهم

بخش یکم

۱

چنین گفت اهوره‌مزدا:

ای زرتشتِ اَشَوَن!

کسی که «پَنام»[۱] بر دهان بندد، اما کمر به [نگاهداری] دین نبسته باشد[۲] هرگاه بگوید: «من آتُربانم.» دروغ می‌گوید.

ای زرتشت اَشَوَن!

تو او را آتُربان مخوان.

چنین گفت اهوره‌مزدا.

۲

کسی که «خْرَفْسْتْرَغَن»[۱] بر دست گیرد، اما کمر به [نگاهداری] دین نبسته باشد، هرگاه بگوید: «من آتُربانم.» دروغ می‌گوید.

ای زرتشتِ اَشَوَن!

تو او را آتُربان مخوان.

۱. ← فر. ۱٤، بند ۸

۲. واژه‌ای که در این‌جا به «بستن» برگردانده شده، همان است که برای بستن «کشتی» (← بند ٥٤ همین فر.) بکار می‌رود. بنابراین معنی کامل عبارت، این است: «کمر به دین نبسته، همچون کمر با کشتی نبسته» و یا به صورت مثبت: «کمر به دین بسته، همچون کمر با کشتی بسته» یعنی کسی که هرگز دست از دین نمی‌کشد یا بدان گونه که از گپ. برمی‌آید، کسی که همهٔ اندیشهٔ او در راه دین است. (← بند ۵ همین فر.)

چنین گفت اهوره‌مزدا.

۳

کسی که دسته‌های بَرسَم بر دست گیرد، اما کمر به آیین نبسته باشد، هرگاه بگوید: «من آتُربانم.» دروغ می‌گوید.
ای زرتشتِ اَشَوَن!
تو او را آتُربان مخوان.
چنین گفت اهوره‌مزدا.

۴

کسی که «آشْتْرا-مَئِریَه» را بکار گیرد، اما...[1]

۵

کسی که در درازنای شب بخوابد، «یسنه» و «گاهان» نسراید، در گفتار و کردار پریستار نباشد، هرگز نیاموزد و نیاموزاند و آرزوی زندگی جاودانه داشته باشد، هرگاه بگوید...[1]

۶

ای زرتشتِ اَشَوَن!
تو کسی را آتُربان بخوان که در درازنای شب بنشیند و جویای خواست خداوندی شود که: آدمی چگونه می‌تواند از نگرانی رهایی یابد و با دلی گشاده و سری پرامید، به سر «چینوَدپُل» برسد[2] و از جهان دیگر ــ جهانِ اَشَه، جهان شکوهمند، بهترین جهان (بهشت) ــ برخوردار شود؟

۷

[ای زرتشت!] ای نیکوکار!
از من بخواه؛ از من که آفریدگارم، که بهتر از همهٔ آفریدگانم، که داناترینم، که بهترین پاسخ گوینده‌ام هر پرسشی را که از من شود.

۱. دنباله مانند بند ۳.
۲. (← بند ۳۰ فر. ۱۹) یعنی با دلی قوی در برابر چینودپل بایستد. (گ.ب.)

از من بخواه که ترا بهتر است؛ که ترا شادی‌بخش‌تر است.

۸

زرتشت از اهوره‌مزدا پرسید:
ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
چیست آنچه نیروی «مَرِشَونَ» ــ آن سِجِ نهان روان ــ را می‌افزاید؟

۹

اهوره‌مزدا پاسخ داد:
کردار کسی است که کیشی نادرست را بیاموزد[1] و کسی را گمراه کند.
کردار کسی است که سه سال را کُشتی نابسته[2] و گاهان ناسروده سپری کند و بی‌ستایش ایزدبانوی آبها بگذراند.

۱۰

کردار کسی که آن گرفتار در زندان را آزاد کند، بهتر از کردار کسی نیست که مردی را زنده پوست کند و سر ببرد.[3]

۱۱

آفرین گویی بر یک تن آشموغ نا اَشَوَنِ تباهکار، از دهان آفرین گوی فراتر نمی‌رود.
آفرین گویی بر دو تن آشموغ نا اَشَوَنِ تباهکار، از زبان آفرین گوی فراتر نمی‌رود.
آفرین گویی بر سه تن، ناسودمند است.
آفرین گویی بر چهارتن، نفرینی بر آفرین گوی است.

۱. آشموغ: گمراه کننده و فریفتار. (گپ.)
۲. ← بند ٥٤ همین فر.
۳. کسی که او را از دوزخ رهایی بخشد، کردارش بهتر از کردار کسی نیست که سر مردی را ببرد و دوباره او را زنده کند. (گپ.)

۱۲

کسی که آشموغ نااَشَوَنِ تباهکار را شیرهٔ «هَوم» یا پاره‌ای از «مَیَزد» آفرین برآن برخوانده بدهد، کردارش بهتر از کردار آن نیست که با هزار اسب به شهرهای مزداپرستان بتازد و مردمان را از دم تیغ بگذراند و گله‌های گاوان را به تاراج برد.

بخش دوم

۱۳

[ای زرتشت!] ...[۱]

۱۴

زرتشت از اهوره‌مزدا پرسید:

کیست «سْرَوشاوَرِز»[۲] فرمانبرِ سروشِ پارسایِ نیرومندِ تن-مَنْثْرَه‌یِ سختْ رزم‌افزار، خداوندِ برترمنش؟

۱۵

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

ای زرتشتِ اَشَوَن!

مرغی است به نام «پَرودَرْش»[۳] ــ که مردم بدزبان، او را «کَهْرکَتاس»[۴] می‌خوانند ــ مرغی که هنگام بامداد پگاه بانگ برمی‌دارد:

۱۶

ای مردمان!

۱. = بند ۷ همین فر.
۲. سروشاورز کسی است که جهان را به تکاپو درآورد. (گپ.)
۳. پرودرش به معنی «آن که دمیدن بامداد پگاه را از دور می‌بیند.» وصفی است برای «خروس».
۴. کهرکتاس به معنی «هنگامی که چنین خوانده شود، نیرومند است.» وصفی است برای «خروس» از زبان بدزبانان. (گپ.)

بپاخیزید و بهترین آشَه را بستایید که دیوان را فروافگند.[1]

اینک «بوشاسپ»[2] درازدست برفراز سر شما آید و همهٔ آفریدگان را که در همان دم بیدار شده‌اند، دیگر باره به خواب فروبرد.

بوشاسپ دیو، هریک از مردمان را چنین گوید:

بخواب! در خواب بمان! هنوز هنگام بیداری[3] فرانرسیده است!

۱۷

باز خروس گوید:

هرگز در سه کارنیک، سستی روامدار: اندیشهٔ نیک، گفتارنیک و کردار نیک.

همواره از سه کاربد روی گردان باش: اندیشهٔ بد، گفتار بد و کردار بد.

۱۸

در نخستین پاسِ شب، آتش ــ پسر اهوره‌مزدا ــ خانه خدا را به یاری همی خواند و گوید:

۱۹

ای خانه خدا!

از جای برخیز. کُشتی برمیان بند. جامه برتن کن. دستان خویش را بشوی و هیزم برگیر و نزد من آور.

پیش از آن که «آزیِ»[4] دیوآفریده بدین جا آید و با مایهٔ هستیِ من بستیزد و مرا

۱. خروس را طبل جهان خوانده‌اند. در بامداد پگاه که روشنایی بامدادان دیوان را خیره می‌کند، خروس بانگ برمی‌دارد و با روشنی در پیروزی انباز می‌شود و مردم براین باورند که او به بانگ خویش، دیوان را دور می‌راند. خروس برای نبرد با دیوان و جادوان آفریده شده است... خروس و سگ دو هم‌پیمان سروش در ستیز با دیوان‌اند. (بن. بخش ۱۹) نیز ← تاریخ میرخواند، بخش نخستین پادشاهان ایران و صددر، ۳۲ (زگد.)

۲. دیو خواب دیرهنگام و اهریمنی است که همواره با صفت «درازدست» از او یاد می‌شود. (← یاد.)

۳. هنگام ورزیدن خویشکاریهای دینی. (گپ.)

۴. چنین می‌نماید که «آزی» شکل دیگری از «آژی» باشد که در اساطیر کهن با «آتر» (آذر) در ستیزه است.
←

نابود کند، مرا با هیزمِ پاک و با دستان پاک شسته، برافروز.[۱]

۲۰

در دومین پاسِ شب، آتش ــ پسر اهوره‌مزدا ــ برزیگر را به یاری همی خواند و گوید:

۲۱

ای برزیگر!

از جای برخیز...[۲]

۲۲

در سومین پاسِ شب، آتش ــ پسر اهوره‌مزدا ــ سروش پارسا را به یاری همی خواند و گوید:

ای سروش پارسایِ بُرزمَند!

به یاری مَن بشتاب تا یکی از مردمان ــ پیش از آن که «آزیِ» دیوآفریده بدین جا آید و با مایهٔ هستیِ من بستیزد و مرا نابود کند ــ با دستان پاک شسته، هیزمِ پاک نزد من آورد.

۲۳

پس آنگاه، سروش پارسا، مرغی را که «پَروِدَرش» نام دارد ــ و مردم بد زبان او را «کَهْرکَتاس» می‌خوانند ــ بیدار می‌کند و مرغ، بانگ برمی‌آورد و دمیدن بامداد را نوید می‌دهد:

۲۴-۲۵

....[۳]

← (زگد.) «اژی» (اژی دهاک) برای ربودن «فرّنا گرفتنی» در برابر ایزد «آذر» قرار می‌گیرد. (← زام. بندهای ۵۰-۴۶)

۱. مزداپرست همین که از خواب برخیزد، باید «کُشتی» برتن ببندد، دستانش را بشوید و هیزم در آتش بگذارد. (زگد.)

۲. = بند ۱۹ همین فر.

۳. = بندهای ۱۷-۱۶ همین فر.

۲۶

آنگاه هم‌بستران به یکدیگر می‌گویند:

برخیز. این خروس است که مرا می‌خواند.

هریک از آن دو که نخست از جای برخیزد، نخست به بهشت رود.

هریک از آن دو که نخست با دستان پاکْ شسته، هیزمِ پاک نزد آتش ــ پسر اهوره‌مزدا ــ برد، آتش از او خشنود شود و بر او خشم نگیرد و آنچه را که نیاز دارد، بدو بخشد و برای او چنین خواستار افزونی شود:

۲۷

بشود که گله‌های گاوان تو افزون شود و از پسران بسیار بهره‌مند شوی.

بشود که اندیشه و زیرکی تو افزایش یابد.

بشود که روان تو در تکاپو باشد.

بشود که همهٔ شبهای زندگی را با شادکامی و روانْ خوشی بسرآوری.

چنین است افزون‌خواهی آتش، آورندهٔ هیزمِ خشک را، هیزمی که آشَوَنانه در روشنایی روزوارسی و پاکیزه شده باشد.

۲۸

کسی که به مهربانی و پرهیزگاری جفتی از این مرغ من «پَروَدَرش» ــ نرینه‌ای و مادینه‌ای [1] ــ به آشَوَن مردی بدهد، چنان است که خانه‌ای با صد ستون و هزار تیر و ده‌هزار پنجرهٔ بزرگ و ده‌هزار دریچه بدو داده شده باشد.[2]

۲۹

کسی که همچندِ مرغ من «پرودرش» گوشت به آشَوَن مرد بدهد، من ــ اهوره‌مزدا ــ نیازی نمی بینم که از او پرسشی دیگرباره کنم. او یکراست به بهشت

۱. خروسی و ماکیانی.

۲. در روز پاداش. (گپ.) مفهوم عبارت این است که اندازهٔ نیکیِ دادنِ جفتی خروس و ماکیان به مردی آشَوَن، درشمارِ پسین همچندِ دادن خانه‌ای آنچنان است و یا آن که در بهشت، چنان خانه‌ای بدو داده خواهد شد. (زگد.)

خواهد رفت.

بخش سوم

۳۰

سروش پارسا، گرزِ آخته در دست، از دروج پرسید:
ای دُروجِ تیره روز و تبهکار!
آیا تو در جهان استومند، به‌تنهایی و بی آن که نرینه‌ای به تو نزدیک شود، بارور می‌شوی؟

۳۱

پس دُروجْ دیوِ نیرنگ‌باز پاسخ داد:
ای سروشِ پارسای بُرزمند!
چنین نیست. من در جهان استومند، به‌تنهایی و بی آن که نرینه‌ای به من نزدیک شود، بارور نمی‌شوم.

۳۲

چهار نرینه‌اند که از آن منند. آنان همان گونه مرا آبستن فرزندان می‌کنند که دیگر نرینگان، مادینگان خویش را.

۳۳

سروش پارسا، گرزِ آخته در دست، از دروج پرسید:
ای دروجِ تیره روز و تبهکار!
کیست نخستین تن از نرینگان تو؟

۳٤

پس دُروجْ دیوِ نیرنگ‌باز پاسخ داد:
ای سروشِ پارسای بُرزمند!
نخستین نرینهٔ من کسی است که اَشَوَنی به خانمان وی درآید و او از گنجینهٔ

گرانبهای خویش، چیزی ــ هرچند اندک مایه ــ به وی ندهد.[1]

۳۵

چنین کسی همان گونه مرا آبستن فرزندان می‌کند که دیگر نرینگان، مادینگان خویش را.

۳۶

سروش پارسا، گرزِ آخته در دست، از دروج پرسید:
ای دُروجِ تیره روز و تبهکار!
چه چیز می‌تواند تاوان این کردار باشد؟

۳۷

پس دُروجِ دیوِ نیرنگ‌باز پاسخ داد:
ای سروش پارسایِ بُرزمند!
چنین چیزی آن است که آن مرد به مهربانی و پرهیزگاری و بی آن که از او خواسته باشند، از گنجینهٔ گرانبهای خویش، چیزی ــ هرچند اندک مایه ــ به یکی از اَشَونان بدهد.

۳۸

او بدین کار خویش، فرزندان مرا در زهدان چنان از میان می بَرَد که گرگی چار پای، کودکی را از زهدان مادری بیرون کشد و بردرد.

۳۹

سروش پارسا، گرز آخته در دست، از دروج پرسید:
ای دروج تیره روز و تبهکار!
کیست دومین تن از نرینگان تو؟

۴۰

پس دروج دیو نیرنگ‌باز پاسخ داد:

۱. ← فر. ۳، بند ۳۴

ای سروش پارسایِ بُرزمند!

دومین نرینهٔ من کسی است که بر همهٔ روی پای خویش بشاشد.

۴۱-۴۲

....[۱]

۴۳

پس دروج دیو نیرنگ‌باز پاسخ داد:

ای سروش پارسایِ بُرزمند!

چنین چیزی آن است که آن مرد پس از برخاستن از شاشیدن و سه گام دور رفتن از آن‌جا، سه بار نیایش «اَهونَ وَیریَه ...»[۲]، دو بار نیایش «هومَتَنم ...»[۳]، سه بار نیایش «هوخْشَتروتِمام ...»[۴] و بار دیگر نیایش «اَهونَ وَیریَه ...» و یک بار نیایش «یِنگْهِه هاتَم ...»[۵] را برخواند.

۴۴

او بدین ...[۶]

۴۵

سروشِ پارسا ...[۷]

۴۶

پس دُروج ...[۸]

۱. = بندهای ۳۶-۳۵ همین فر.
۲. = «اَشِم وُهو ...» (= فر. ۱۰، بند ۸)
۳. یس. ۳۵، بند ۲ (= فر. ۱۰، بند ۴)
۴. یس. ۳۵، بند ۵ (= فر. ۱۰، بند ۸)
۵. یس. ۴، بند ۲۶
۶. = بند ۳۸ همین فر.
۷. = بند ۳۹ همین فر. با دگرگونی شماره به «سومین».
۸. = بند ۴۰ همین فر.

سومین نرینهٔ من کسی است که هنگام خواب مَنی فروریزد.

۴۷-۴۸

[1] ....

۴۹

پس دُروجِ دیوِ نیرنگ‌باز پاسخ داد:
ای سروشِ پارسای بُرزمند!
چنین چیزی آن است که آن مرد، هنگام برخاستن از خواب، سه بار نیایش ...[2]

۵۰

او بدین ...[5]

۵۱

پس آنگاه، آن مردِ [مَنی در خواب فروریخته] امشاسپند سپندارمذ را بگوید:
ای سپندارمذ!
من این مرد را به تو می‌سپارم. تو این مرد را در روز بزرگ رستاخیز به من باز پس ده. او را بسانِ مردی شناسای «گاهان» و «یسنه»، مردی دینْ‌آگاه و پاسخ گوی رازهای دین، مردی خردمند و زیرک و تن-مَنثره به‌من باز پس ده.

۵۲

پس او را به نام «آتش‌داد» یا «آتش‌تبار» یا «آتش‌زاد» یا «آتش‌بوم» یا هر نام دیگری که با «آتش» پیوند یافته باشد، بخوان.[3]

۱. = بندهای ۳۶-۳۵.
۲. دنباله مانند بند ۴۳ همین فر.
۳. «نیبرگ» می‌نویسد: «نطفه بنابر باورداشت آریایی یک «مرد کوچک» است؛ یک عضو زاییده نشدهٔ تیره است. همهٔ تشریفات متوجّه این نکته است که برای یک «مرد کوچک» که ناخواسته از مجموعهٔ بزرگ برون تاخته و گمراه شده است، بستگی به تیره را تأمین کند. از این رو وی به «آرمَیتی» خدای مادینهٔ تیره سپرده می‌شود تا از این راه، آن خدا او را به هنگام نوسازی بزرگ جهانی، همچون فرزندی که از همسر خود باردار
←

۵۳

سروش پارسا، گرزِ آخته در دست، از دروج پرسید:
ای دُروجِ تیره روز و تبهکار!
کیست چهارمین تن از نرینگان تو؟

۵۴

پس دروج دیو نیرنگ‌باز پاسخ داد:
ای سروشِ پارسایِ بُرزمند!
چهارمینِ نرینهٔ من کسی است ــ خواه مرد، خواه زن ــ که پس از پانزده سالگی «کُشتی» برتن نبندد و «سُدره» نپوشد.

۵۵

در چهارمین گام[1] ما دیوان، بی درنگ زبان و مغز او را تباه کنیم و او از آن پس با نیرومندی گام در راه ویران کردن جهان «سپندمینو» گذارد و همچون جادوان و «زَنْدیکان»[2] به تباهی جهان کمر بندد.

۵۶

سروش پارسا، گرزِ آخته در دست، از دروج پرسید:
ای دروجِ تیره روز و تبهکار!
چه چیز می‌تواند تاوان این کردار باشد؟

۵۷

پس دُروجْ دیوِ نیرنگ‌باز پاسخ داد:
ای سروشِ پارسایِ بُرزمند!

شده، معرفی کند. این چه کسی است؟ از راه نام پسرش اشاره می‌شود که با «آتَر» باید ترکیب شده باشد. این «وُهومَنَ» است که صورت تجلّی یافته اش آتر یعنی آتش است.» (دینها. ص ٤٥٦)

۱. پادافرهٔ سه گام برداشتن بی «کُشتی»، سه تازیانه با سروشو-چرن است. از چهارمین گام به بعد، گناه «تنافوهر» به شمار می‌آید. (گپ.)

۲. در متن Zanda آمده و در زگد. به غول یا شخص خشن و ناپرورده ترجمه شده است. در گپ. «زندیك» آمده به معنی گمراه و پیرو عقیدهٔ باطل. (ـــــ یاد.)

چنین گناهی را هیچ تاوانی نیست.

۵۸

هنگامی که مردی پس از پانزده سالگی کُشتی نابسته یا سُدره ناپوشیده، گام بردارد...

۵۹

در چهارمین گام...[۱]

بخش چهارم

۶۰

[ای زرتشت!] ...[۲]

۶۱

زرتشت از اهوره‌مزدا پرسید:
کیست که ترا به تلخ‌ترین اندوه دچار می‌کند؟
کیست که ترا با تلخ‌ترین درد، دردمند می‌کند؟

۶۲

اهوره‌مزدا پاسخ داد:
ای سپیتمان زرتشت!
چنین کسی «جَهی»[۳] است که به روسپیگری در پی اَشَوَن و نااَشَوَن، مزداپرست و دیوپرست و نیکوکار می‌رود.[۴]

۶۳

نگاه او یک سوم از سیلابهایِ روانِ کوهساران را می‌خشکاند.

۱. = بند ۵۵ همین فر.
۲. = بند ۷ همین فر.
۳. زن روسپی که تجسّمی از ماده دیوی به همین نام است.
۴. چه او تن خود را به اَشَوَن بسپارد، چه به نااَشَوَن یکسان است. هرگاه با سه مرد همخوابه شود، «مرگ ارزان» باشد. (گپ.)

نگاه او یک سوم از گیاهانِ رویانِ زیبای زرّین‌فام را می پژمراند.

٦٤

نگاه او یک سوم از رستنیهایی را که پوشش زمین است[1] می پژمراند.

نزدیک شدن بدو یک سوم از اندیشهٔ نیک، گفتار نیک و کردار نیک و یک سوم از نیرومندی و توان اَشَوَن مرد را می‌کاهد.[2]

٦۵

ای سِپیتْمانْ زرتشت!

براستی من ــ اهوره‌مزدا ــ می‌گویم:

چنین آفریدگانی بیش از ماران شیبا[3]، بیش از گرگان زوزه کش، بیش از ماده گرگی درنده که بر گله شبیخون زند، بیش از ماده غوکی که با هزار گله از تخمهایش بر آبها فرود آید، سزاوار کشتن اند.

٦٦

[ای زرتشت!] ...[4]

٦٧-٦٨

زرتشت از اهوره‌مزدا پرسید:

۱. یک سوم از نیروی سپندارمذ را. (گپ.)

۲. اگر زن روسپی به آبهای روان بنگرد، بازایستند؛ اگر به گیاهان بنگرد، از رویش بازمانند؛ اگر با مرد پارسا هم‌سخنی کند، هوش و پاکی مرد پارسا از میان برود. (صددر، ٦٧)

۳. در فرهنگهای فارسی «شیبا» به معنی «افعی» آمده؛ اما «مار شیبا» که در پهلوی هم به صورت «ماری شِیپاک» بکار رفته، به معنی مار تندخزنده یا تندرو است. فخرالدین اسعد گرگانی در ویس و رامین گفته است:

«سر دیوار او پر مار شیبا ‌ ‌ ‌ جهان از زخم آنها ناشکیبا» (← پور. یس. ج ۱، ص ۱٦۲، زیر.)

در کتاب دین (اوستا) نوشته شده است: ای زرتشت سپیتمان! دربارهٔ زن، من به تو می‌گویم: هر زنی که تن خویش را در یک روز به دو مرد بسپارد، کشتنی تر از گرگ یا شیر یا مار است. کسی که چنین زنی را بکشد، چنان ثوابی بدست می‌آورد که با فراهم آوردن هیزم برای هزار آتشکده یا ویران کردن هزار گُنام مار گرزه یا دیگر ماران، کژدم، شیر و یا گرگ می‌تواند بدست آورد. (رک. ۵۹ ب)

اگر مردی دانسته و آگاهانه[۱] با زنی دَشتان ـــ خواه دشتان بهنجار، خواه دشتان نابهنجار ـــ دشتان‌مرزی کند و آن زن به سازگاری و دانسته و آگاهانه بدین دشتان‌مرزی تن دردهد، تاوان و پادافرهٔ آن مرد برای گناهی که او و آن زن کرده‌اند، چیست؟

۶۹

اهوره‌مزدا پاسخ داد:
اگر مردی . . .[۲]

۷۰

آن مرد باید اَشَوَنانه و پرهیزگارانه هزار سر ستور کوچک را بکشد و اندرونهٔ آنها را همراه با «زَور» به آتش[۳] پیشکش کند.
او باید استخوانهای شانه را به ایزدبانوی آبها پیشکش کند.[۴]

۷۱

او باید اَشَوَنانه و پرهیزگارانه هزار بسته هیزم از چوب نرم «اورواسْنی» یا «وُهو ـ گَونَ» یا «وُهو ـ کِرِتی» یا «هَذا ـ نَئِپَتا» یا هر گیاه خوشبوی دیگری نزد آتش برد.

۷۲

او باید هزار دسته «بَرسَم» را ببندد و ویژهٔ آیین نیایش کند.
او باید اَشَوَنانه و پرهیزگارانه هزار «زَور» همراه با «هَوم» و شیر به پاکیزگی آماده شده ـــ که اَشَوَن مردی آنها را از آلایش پالوده باشد ـــ همراه با ریشه‌های گیاه «هَذا ـ نَئِپَتا» پیشکش ایزدبانوی آبها کند.

۱. با آگاهی از وضعیّت زن و دانستن این که این کار گناه است. (گپ.)
۲. مانند بند ۶۸-۶۷ از «اگر مردی . . .» تا «. . . تن دردهد.»
۳. آتش بهرام.
۴. استخوانهایی که گوشت آنها را مردم پرهیزگار خورده باشند. (گا.) ایرانیان هریک از اندامهای قربانی را به یکی از ایزدان پیشکش می‌کردند و ویژهٔ او می‌شمردند. (← یس. ۱۱، بند ۴، زیر.)

۷۳

او باید هزار مار بر شکم خزنده و دوهزار از گونه های دیگر ماران را بکشد.[۱]
او باید هزار تا از قورباغگانی را که در خشکی می‌زیند و دوهزار تا از قورباغگان آبزی را بکشد.[۲]
او باید هزار مور دانه کش و دوهزار از گونه های دیگر موران را بکشد.[۳]

۷٤

او باید سی پل بر آبراهه ها بسازد.
او باید هزار تازیانه با اسپهه-اشترا، هزار تازیانه با سروشو-چرن را برتابد.[٤]

۷۵

چنین است تاوان و پادافره‌ای که او باید بار آن را بردوش کشد تا از گناه کردار ناروای خویش پاک شود.

۷٦

اگر او این تاوان و پادافره را بپذیرد، به جهانِ اَشَونان درمی‌آید؛ اما اگر آن را نپذیرد، به جهان دُروَندان، بدان جهان تاریک که از تاریکی ساخته شده و زادهٔ تاریکی است، فرومی افتد.

۱. دوهزار «مار بانک» (گپ.) در بند ۵ فر. ١٤ در متن «ماران سگ‌نمای» و در زیرنویس «مار بانک»، آمده است.
۲. قورباغگان از دوزیستان اند و معلوم نیست چرا در این جا گروهی از آنان زیست کننده در خشکی و دسته ای «آبزی» معرفی شده اند. شاید منظور از گروه دوم، قورباغگان نوزاد باشد که تا پیش از دگردیسی و بلوغ، کاملاً آبزی اند و در بیرون از آب نمی‌توانند زیست کنند.
۳. دربارهٔ مور دانه کش ← فر. ١٤، بند ۵، زیر. ٤
٤. پنج تنافوهر که برابر است با شش هزار درهم.

فرگرد نوزدهم

بخش یکم

۱

اهریمنِ مرگ‌آفرین، سالار دیوان از سرزمینِ اَپاختر، از سرزمینهایِ اَپاختَر پیش تاخت.

اهریمنِ مرگ‌آفرینِ نیرنگ‌بازِ تبهکار چنین گفت:

ای دروج!

به سوی زرتشتِ اَشَوَن بتاز و او را تباه کن.

دروج و «بـویـتـی» و «مَـرِشَـونَ» ــ آن سِجِ نـهـان روان، آن دوزخ‌زاده ــ تاخت‌کنان بیامدند.[1]

۲

زرتشت «اَهونَ وَیرْیَه...» را به بانگ بلند برخواند:

۱. در این فرگرد، اهریمن می‌کوشد تا زرتشت را بکشد و هنگامی که در این کار شکست می‌خورد، به فریبکاری روی می‌آورد. زرتشت با هر دو گونه رزم‌افزار استومند و مینُوی در برابر این تبهکاری اهریمن ایستادگی می‌کند و از اهوره‌مزدا خواستار آشکار کردن پاره‌ای از روشهایِ آیینی می‌شود. چگونه می‌توان دیوان را از خود راند؟ چگونه آفرینش مزدا را باید ستود؟ چگونه ناپاکی را باید شست و از میان برد؟ پس از مرگ، بر روان آدمی چه می‌گذرد؟

اهریمن و گروه دیوانِ کارگزارِ وی نومید می‌شوند و ناتوان از تبهکاری خویش به دوزخ می‌گریزند. این فرگرد را می‌توان «مکاشفه» نامید و استخوان‌بندی «وندیداد» به شمار آورد. نتیجهٔ آن، در میان بخشهای یکم و سوم جای گرفته است. بخش یکم کوشش دیوان را برای مانع شدن از «مکاشفه» نشان می‌دهد و بخش سوم حاصل این کوشش را بیان می‌دارد و بخش دوم در میان این دو بخش، تجریدی از روشهایِ آیینی یا فشرده و خلاصهٔ «وندیداد» را دربر می‌گیرد. (یادداشت افزوده بر آغاز این فرگرد در گزارش دارمستتر)

.... [1]

پس آنگاه نیایشی دیگر برخواند؛ آبهای نیکِ رود «دایتیا»ی نیک[2] را بستود و به پیروی از «دادِ» مزداپرستانِ خَستو شد.

دروج و «بویتی» و «مَرِشَونَ» — آن سِجِ نهان روان، آن دوزخ‌زاده — هراسان رو در گریز نهادند.

۳

دُروجِ نیرنگ‌باز، اهریمن را چنین گفت:

ای اهریمنِ تباهکار!

«فرّ» زرتشت چنان بزرگ است که من کشتن وی را هیچ راهی نمی‌یابم.

زرتشت در نهاد خویش، دیوان و «دُروَند»ان تباهکار را دید و با خود اندیشید.

آنان کشتن مرا به هم‌سخنی نشسته‌اند.

٤

زرتشت از جای برخاست و بی هیچ لرزشی از بیم اهریمن و دشواری چیستانهای بدخواهانهٔ او،[3] سنگی — همچندِ خانه‌ای — را[4] که از آفریدگار اهوره‌مزدا گرفته بود، در دستهای خویش به چرخش درآورد.

اهریمن پرسید:

تو که برفراز کوهی در کرانهٔ رود «دَرِجا»[5] در خانهٔ «پوروشَسْب»[6] ایستاده‌ای،

۱. = بند ۱۹ فر. ۸

۲. ← فر. ۱، بند ۳

۳. این پاره‌ای از یک اسطورهٔ کهن است که در آن زرتشت و اهریمن، به ترتیب نقشهای «ادیپوس» و «ابوالهول» را برعهده دارند. (← «اورمزد و اهریمن»، بندهای ۱۶۵-۱۶۳)

٤. برخی برآنند که این سنگ، نمادِ نیایش «اَهونَ وَیرْیَه» بوده است. همچنین آن را با چوب نُه گره که در آیین «بَرَشْنوم» (فر. ۹، بند ١٤) بکار می‌رود، یکی شمرده‌اند. در ار. (بند ۲۰) این سنگ، نماد نیایش «اَهونَ ویرْیه...» خوانده شده است.

۵. رودی است که زرتشت برفراز کوهی در کرانهٔ آن، دین اهورایی را پذیرفت و پیام‌آور آن شد. دار. آن را با رودی به نام «دَرَه» که از کوه سبلان در آذربایجان سرچشمه می‌گیرد و به رود ارس می پیوندد، یکی شمرده است.

٦. پدر زرتشت.

این سنگ را از کجای این زمینِ پهناورِ گوی‌سانِ دور کرانه برگرفته و برای چه آن را به چرخش در آورده‌ای؟

۵

زرتشت به اهریمن پاسخ داد:
ای اهریمن تباهکار!
من آفرینش دیو را فرومی‌کوبم.
من «نَسو»ی دیوآفریده را فرومی‌کوبم.
من پریِ «خْنَتَی تی»[۱] دیوآفریده را فرومی‌کوبم.
تا بدان هنگام که سوشیانت پیروز و دیوافگن از دریای «کیانْسیه»، از سرزمین نیمروز، از سرزمینهای نیمروز پا به پهنهٔ زندگی بگذارد.

۶

اهریمن نیرنگ‌باز، آفریدگارِ جهان بدی، دیگر باره بدو گفت:
ای زرتشتِ اَشَوَن!
آفریدگان مرا نابود مکن.
تو پسر پوروشَسْبی[۲] و از مادر خویش زاده شده‌ای.[۳]
از دینِ نیکِ مزداپرستان روی برتاب تا از آن کامروایی که آن کشندهٔ مردمان[۴] ــ فرمانروای جهان ــ از آن برخوردار بود، بهره‌مند شوی.

۷

سِپیتْمانْ زرتشت در پاسخ به اهریمن چنین گفت:
نه! من هرگز از دینِ نیکِ مزداپرستان روی برنتابم؛ اگرچه تن و جان و روانم از

۱. ← فر. ۱، بند ۱۰
۲. در گپ. پیش از این جمله آمده است: «من می‌دانم.»
۳. (← بند ٤٦ همین فر.) شاید بتوان گفت که از این جمله چنین برمی‌آید: «مادرت از من یاری خواست.» گپ. افزوده‌ای اینچنین دارد: «نیاکان تو مرا می پرستیدند؛ تو نیز مرا پرستش کن.»
٤. اشاره است به «اژی دهاک» موجود اساطیری که بنابر اسطوره هزار سال به کامروایی برجهان فرمانروایی کرد.

هم بگسلد.

۸

اهریمنِ نیرنگ‌باز، آفریدگارِ جهان بدی، دیگرباره بدو گفت:
با کدامین گفتار برمن چیره می‌شوی و مرا از خود می‌رانی؟
آفریدگان نیک با کدام رزم‌افزار بر آفریدگان من ــ که اهریمنم ــ چیره می‌شوند و آنان را از خود می‌رانند؟

۹

سپیتمانْ زرتشت در پاسخ به اهریمن، چنین گفت:
هاون [پاک]، تشتِ [پاک]، هَوم و مَنْثَرهِ‌یِ وَرجاوند که مزدا مرا آموخته است، اینهاست رزم‌افزارهای من؛ بهترین رزم‌افزارهای من.
ای اهریمن تباهکار!
با این مَنْثَرَه‌یِ وَرجاوَندِ اهورایی، من برتو چیره می‌شوم و ترا از خود می‌رانم.
آفریدگان نیک، با این رزم‌افزار برتو چیره می‌شوند و ترا از خود می‌رانند.
این رزم‌افزار را سپندمینو درزمانِ بی کرانه[1] به من داد.
این رزم‌افزار را امشاسپندان، شهریارانِ نیکِ خوب کُنش، به من دادند.

۱۰

زرتشت نیایش «اَهونَ وَیرْیَه...» را به بانگ بلند برخواند.
زرتشتِ اَشَوَن به بانگ بلند چنین گفت:
«ای اهوره!
این را از تو می‌پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:
چگونه [باید باشد] نیایش فروتنانهٔ دلدادگان تو؟
ای مزدا!
[بگذار] کسی همچون تو، [آن را] به دوستی چون من بیاموزد. پس در پرتو

۱. نیایش «اَهونَ وَیرْیَه...» پیش از آفرینشِ جهان به زرتشت فروفرستاده شد. (یسـ . ۱۹)

اَشَه یِ گرامی، ما را یاری بخش تا منشِ نیک به سوی ما آید.»[1]

بخش دوم

۱۱

زرتشت از اهوره‌مزدا پرسید:

ای اهوره‌مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

[زرتشت برفراز کوهی در کرانهٔ رود «دَرِجا» نشسته، نیایش کنان و پرستش به بارگاه اهوره‌مزدا، به امشاسپندان نیک ــ بهمن و اردیبهشت و شهریور و سپندارمذ ــ برده بود.]

۱۲

چگونه جهان را از گزند «دُروج» و از آسیب «اهریمنِ» تباهکار رهایی بخشم؟

چگونه آلایش آشکار و نهان را از جهان دور کنم؟

چگونه «نَسو» را از خانمانِ مزداپرستان بیرون برانم؟

چگونه اَشَوَن مرد را از آلایش پاک کنم؟

چگونه اَشَوَن زن را از آلایش پاک کنم؟

۱۳

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

ای زرتشت!

دَینِ نیکِ مزداپرستی را بستای.

ای زرتشت!

امشاسپندان، شهریاران هفت کشور روی زمین را بستای.

ای زرتشت!

آسمان زَبَرین و زمانِ بی کرانه و «وَیو» ایزد زَبَردست را بستای.

ای زرتشت!

۱. = گاه. یس. ٤٤، بند ۱

باد نیرومند مزدا آفریده و سپندارمذ ــ دخترِ زیبایِ اهوره‌مزدا ــ را بستای.

۱۴

ای زرتشت!

فَرَوَشی مرا ــ که اهوره‌مزدایم ــ بستای.

فَرَوَشی مرا ــ که بزرگترین، بهترین، زیباترین، استوارترین، هوشیارترین، بُرزمندترین و در اَشَه بلندپایگاه‌ترین [مینُویان] ام و همهٔ روانم مَنْثَره‌یِ وَرجاوَند است ــ بستای.

ای زرتشت!

سراسر آفرینش مرا ــ که اهوره‌مزدایم ــ بستای.

۱۵

[اهوره‌مزدا چنین گفت:]

زرتشت گفتار مرا پذیرفت و پیرو شد [و گفت:]

سراسر آفرینش پاکِ اهوره‌مزدا را می‌ستایم.

مهر فراخْ چراگاه، آن ایزد دربردارندهٔ بهترین و شکوهمندترین و دیوافگن‌ترین رزم‌افزارها را می‌ستایم.

سروش پارسای بُرزمند را می‌ستایم که گرزی را برای فرو کوفتن بر سر دیوان در دستهای خویش می‌گرداند.

۱۶

مَنْثَره‌ی وَرجاوندِ فرّه‌مند اهورایی را می‌ستایم.

آسمانِ زَبَرین و زمان بی کرانه و «وَیو» ایزد زَبَردست را می‌ستایم.

باد نیرومند مزدا آفریده و سپندارمذ ــ دختر زیبایِ اهوره‌مزدا ــ را می‌ستایم.

«دادِ» نیکِ مزداپرستی، «دادِ» دیوستیز زَرتشتی را می‌ستایم.

۱۷

زرتشت از اهوره‌مزدا پرسید:

ای دادارِ جهانِ نیکی! ای اهوره‌مزدا!

با کدامین نیایش، آفرینش اهوره‌مزدا را بستاییم، و بدان یاری رسانم؟

۱۸

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

ای سپیتمان زرتشت!

به سوی آن درخت زیبا[۱] — آن درخت فراروییده و نیرومند در میان درختان فراروییده — برو و این سخنان را برگو:

درود بر تو ای درختِ اَشَوَنِ مزدا آفریده!

«اَشِم وُهو...»

۱۹

اَشَوَنی باید تا ترکهٔ «بَرسَم» را به درازای گاوآهن و به ستبریِ دانهٔ جو، از آن درخت ببرد؛ آن را به دست چپ خویش برگیرد و هنگامِ نیایش اهوره‌مزدا و امشاسپندان و هَوم زرّین برازندهٔ زیبا و بهمن و «راتا»یِ نیکِ اَشَوَنِ مزدا آفریدهٔ والا، چشم از آن برنگیرد.[۲]

۲۰

زرتشت از اهوره‌مزدا پرسید:

ای اهوره‌مزدا! ای دانای دانایان! ای همیشه بیدار! ای هماره هشیار!

اَشَوَنِ نیک‌منش، آشکارا و پنهان دچار آلایش می‌شود. دیوانی که در تن مردگان راه یافته‌اند، او را می‌آلایند.

اَشَوَنِ نیک‌منش، چگونه می‌تواند تن و جامهٔ خویش را از این آلایش رهایی بخشد و پاک کند؟

۲۱

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

۱. درختی که شاخه‌های بَرسَم را از آن می‌چینند.

۲. مزداپرستان برآنند که موبد برگذارکنندهٔ آیین نیایش و پرستش، باید در تمام مدّت برگذاری آیین، چشم بر ترکه‌های برسم که در دست گرفته است، بدوزد. (رک. ۹۷ب)

گمیزِ وَرزاوِ اختـه ناشده‌ای را ــ بدان سان که روش آیین است ــ[۱] برگیر و آشَوَنِ آلوده را به دشت مزدا آفریده[۲] ببر تا برگرد خویش، شیار بکشد.[۳]

۲۲

پس نیایش «اَشِم وُهو...» را یکصد بار برخواند.

آنگاه نیایش «اَهونَ وَیرْیَه...» را دویست بار برخواند.

سپس تن و جامهٔ آلودهٔ خویش را چهار بار با گمیز و دو بار با آب آفریدهٔ بغ بشوید.[۴]

۲۳

بدین سان تن و جامهٔ آشَوَنِ نیک‌منش پاک شود. پس آنگاه جامهٔ خویش را با دست چپ و دست راست، با دست راست و دست چپ برگیرد و آن را در زیر آسمان بلند، در پرتو اختران آفریدهٔ بغ بگذارد تا نُه شب سپری شود.[۵]

۲۴

هنگامی که نُه شب سپری شد، زَور به آتش نیاز کند، هیزمِ سخت چوب به آتش برد، **بُخور وُهو-گَونَ** به آتش برد و تن و جامه را بدان خوشبو کند.

۲۵

بدین سان تن و جامهٔ آشَوَنِ نیک‌منش پاک شود. پس آنگاه جامهٔ خویش را با دست چپ و دست راست با دست راست و دست چپ برگیرد و به آوای بلند، چنین بخواند:

۱. رنگ چنین «وَرزاو»ی باید به طور کامل سفید باشد. حتی اگر یک موی سیاه برتن او باشد، درخور چنین کاری نیست. (Sorâbji Kâvasji Khambâtâ, in the Indian Antiquary, VII, 180)

۲. منظور همان جای شستشو دادن و پاک کردن آلودگان است که «بَرِشْنوم گاه» نام دارد.

۳. (← فر. ۹، بند ۱۰)

۴. این رهنمود پاک کردن تن و جامه با آنچه پیش از این گفته شد (فر. ۸، بند ۳۷ و فر. ۹، بند ۲۸) هماهنگ نیست.

۵. منظور آن است که در این نُه شب در داخل خانه و در زیر سقف نخوابد. جامهٔ او نیز باید در این مدّت در هوای آزاد گذاشته شود. دربارهٔ جامهٔ مرده ← فر. ۷، بند ۱۲

شکوه از آنِ اهوره‌مزدا باد!
شکوه از آنِ امشاسپندان باد!
شکوه از آنِ همهٔ دیگر اَشَونان باد!

۲۶

زرتشت از اهوره‌مزدا پرسید:
ای اهوره‌مزدا! ای دانای دانایان!
آیا اَشَوَن مرد و اَشَوَن زن را به دین تو فرا خوانم؟
آیا دیوپرستِ تبهکار را که زمین مزدا آفریده و آب روان و گندم سرسبز و همهٔ دیگر چیزهای گرانبهای خویش را بیهوده و بی بهره گیری رها می‌کند، به کارِ نیکِ اهورایی وادارم؟
اهوره‌مزدا پاسخ داد:
چنین کن. این خویشکاریِ تست که چنین کنی.

۲۷

ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
کردارهای نیک به کجا می‌روند و در کجا فراهم می‌آیند؟
کردارهای نیکی را که مردمان در زندگانی استومند برای آمرزش روانهای خویش بجای آورده‌اند، در کجا بازمی یابند؟

۲۸

اهوره‌مزدا پاسخ داد:
بدان هنگام که روزگارِ زندگیِ کسی سپری شود و بمیرد، دیوان بدکار دوزخی بر او می‌تازند.
چون سومین شب بگذرد و بامداد پگاه پدیدار شود و روشنایی برآید و ایزدمهر، دارندهٔ بهترین رزم‌افزارها، کوهساران سراسر شادی‌بخش را سرشار کند و خورشید سر برزند...

۲۹

... دیوی که او را «ویزَرِش» خوانند، روانهای دُروَندانِ تبهکار در گناه زیسته را فرو بسته می برد.[۱] روان دُروَندانِ تبهکار و نیکوکار، هر دو از راه زمانْ ساخته که به «چینودپل» می پیوندد، می‌گذرند. برسر چینودپل ــ پل اهورایی مزدا آفریده ــ آنان پاداش کردارهای نیک جهانی را که پیش از آن برای جان و روان خویش بجای آورده اند می‌جویند.[۲]

۳۰

پس آنگاه دوشیزه‌ای خوش اندام، نیرومند، بلندبالا، بازشناسنده[۳]، آراسته و برازنده، کارآمد و چیره دست و بسیار زیرک، با سگانی در دو سوی او[۴] فرامی‌رسد.[۵]

او روان نیکوکار را از فراز البرز کوه[۶] و از چینودپل می‌گذراند و در برابر ایزدانِ مینُوی جای می‌دهد.

۳۱

بهمن[۷] از سریر زرّین خویش برمی‌خیزد و بانگ برمی‌آورد:

ای آشَوَن!

چگونه از آن جهان پرآسیب بدین جهان جاودانه درآمده‌ای و به سوی ما می‌آیی؟[۸]

۳۲

روانهای نیکوکاران به شادکامی به نزدیک اورنگ زرّین اهوره‌مزدا، به نزدیک

۱. هر کس بندی بر گردن خویش دارد که پس از مرگ، اگر نیکوکار باشد از گردن او می افتد و اگر تبهکار باشد، او را بدان بند به دوزخ می‌کشانند. (گپ.) ← فر. ۵، بند ۸

۲. ← فر. ۳، بند ۳٤ و ۳۵ و فر. ۱۸، بند ۳۳.

۳. بازشناسندهٔ نیکوکار از تبهکار.

٤. سگان نگهبان چینودپل. (← فر. ۱۳، بند ۹)

۵. سنج . هاد. فر. ۲، بند ۹

٦. بنا بر اساطیر ایرانی، البرز کوهی است مینُوی که خورشید از آن سرمی‌زند و آرامگاه ایزدان در آنجاست.

۷. به گفتهٔ یکی از موبدان زرتشتی، بهمن نگاهبان درِبهشت است. (زگد.)

۸. سنج . فر. ۷، بند ۵۲

تختهای زرّین امشاسپندان، به «گَرزْمان»، به سرایِ اهوره‌مزدا، به سرای امشاسپندان، به سرای همهٔ دیگر مینُویانِ اَشَوَن می‌رسند.

۳۳

دیوانِ تبهکار بدکردار پس از مرگ اَشَوَن مردی که خود را از آلایش پالوده باشد[۱]، چنان از بویِ خوشِ روان او می‌هراسند که گوسفندی گرگ زده[۲].

۳۴

روانهای نیکوکاران در آن‌جا با ایزد «نَریوسَنگ»[۳] دوست مزدا اهوره همنشینی می‌کنند.

ای زرتشت!

تو خود، این جهان آفریدهٔ اهوره‌مزدا را بستای.

۳۵

زرتشت آن گفتار اهوره‌مزدا را پذیرفت:

جهانِ اَشَوَن آفریدهٔ اهوره‌مزدا را می‌ستایم.

زمین و آب مزدا آفریده و درختانِ اَشَوَن را می‌ستایم.

دریای فراخ کرت را می‌ستایم.

آسمان درخشان را می‌ستایم.

گیهان زَبَرین و درخشان و جاودانه را می‌ستایم.

۳۶

سرای روشن و پرفروغ و سرشار از کامروایی اَشَوَنان را می‌ستایم.

گَرزْمان، سرای اهوره‌مزدا، سرای امشاسپندان، سرای همهٔ دیگر مینُویانِ اَشَوَن را می‌ستایم.

۱. یعنی آیین «بَرَشْنوم» را برگذار کرده باشد.

۲. اهوره‌مزدا همه بوی خوش و اهریمن همه آلودگی و گند است. (بن. بخش یکم) روانهای پیروان آنها نیز چنان است. در آیین برشنوم، تن و روان هر دو خوشبو می‌شود.

۳. ایزد پیک و پیام‌آور اهوره‌مزدا. (← فر. ۲۲، بند ۷)

سرای کامروایی جاودانه و چینودپل مزدا آفریده را می‌ستایم.

۳۷

«سَوکَ»یِ نیکِ فراخ دیدگاهِ آشَوَن را می‌ستایم.
فَرَوَشی های توانای نیکوکاران را می‌ستایم.
همهٔ آفرینش نیک را می‌ستایم.
ایزد بهرام اهوره آفریده، دارندهٔ فرّمزدا آفریده را می‌ستایم.
تِشتَر ستارهٔ روشن و درخشان را که به پیکر گاوی زرّین شاخ درآید، می‌ستایم.

۳۸

گاهانِ آشَوَنِ نیک، شهریاران همهٔ رَدان[1] را می‌ستایم.
اَهونَوَد گاه را می‌ستایم.
اُشْتَوَد گاه را می‌ستایم.
سِپَنْتَمد گاه را می‌ستایم.
وُهوخْشتَر گاه را می‌ستایم.
وَهیشْتوایشْت گاه رامی‌ستایم.

۳۹

کشورهای اَرزَهی و سَوَهی را می‌ستایم.
کشورهای فْرَدَذَفْشو و ویدَذَفْشو را می‌ستایم.
کشورهای وُاوروبَرِشْتی و وُاوروجَرِشْتی را می‌ستایم.
«خَونیرَث» درخشان را می‌ستایم.
هیرمند درخشان و فَرّه‌مند را می‌ستایم.[2]
آشیِ نیک را می‌ستایم.
چیستیِ نیک را می‌ستایم.

۱. شهریاران آفرینش که بر همهٔ دیگر ردان و فرمانروایان، فرمان می‌رانند و به‌وسیلهٔ آنان است که دیگر آفریدگان ستوده می‌شوند. (گپ.)
۲. ← فر. ۱

بهترین چیستی را می‌ستایم.
فَرِّ سرزمینهای ایرانی را می‌ستایم.
فَرِّ جمِ خوب رمه را می‌ستایم.

۴۰

سروش پارسای بُرزمَند دیوافگن را چون پرستش و نیایش کنند، شادمان شود و آن پرستش و نیایش را بپذیرد.
زَور و هیزمِ سختْ چوب به آتش ببر.
بخورِ وُهو ـ گَوْنَ به آتش ببر.
آتشِ وازیشت، فروافگنندهٔ سْپِنْجَغْرَ دیو را پرستش و نیایش کن و گوشت پخته و شیرِ جوشان نزد وی ببر.

۴۱

سروش پارسا را پرستش و نیایش کن که کوندَ[1] دیوِ بی‌می مست را فروافگند؛ دیوی که بر دُروجْ مردانِ سست[2]، بر دیو پرستانِ تبهکارِ در گناه زیسته فروافتد.

۴۲

کَرَ ماهی را می‌ستایم که در ژرفای دریاچه‌ها، در زیر آبها می‌زید.
کهکشان زَبَرین و کهن، بزرگترین آوردگاه دو مینو[3] را می‌ستایم.
هَفتورَنگ درخشان را با فرزندان و گله‌هاشان[4] می‌ستایم.

بخش سوم

۴۳

اهریمن مرگ‌آفرین، سالار دیوان، ایندَر دیو، سَورْوَ دیو، نانگ هَیثْیَه دیو،

۱. = کوندی. ← فر. ۱۱، بند ۹
۲. پیروان دروج که خویشکاریهای دینی را فرومی‌گذارند.
۳. سْپِنتَ مینیو و اَنگْرَ مَینیو.
۴. هَفتورنگ یا ستارگان هفت گانهٔ مشهور به هفت برادران را به گونهٔ هفت تن دارای فرزندان و گله‌ها (کنایه از ستارگان) مجسّم کرده‌اند.

توروی دیو، زَیریچ دیو، دیوِخشمِ خونینْ درفش، اَکَتَش دیو، زاورْوَن دیو کشندهٔ پدران، بویتی دیو، دْریوی دیو، دَیوی دیو، کَسْوی دیو، پَیتی شَه دیو و مَرشَونَ دیوآساترینِ همهٔ دیوان، نگران و اندیشناک بدین سوی و آن سوی می‌رفتند.

۴۴

اهریمنِ نیرنگ‌بازِ تبهکارِ مرگ‌آفرین، چنین گفت:
چرا درنگ کرده‌ایم؟
دیوان تبهکارِ بدسرشت برفراز «آرِزوَر»[1] گرد آیند.

۴۵

دیوان تبهکارِ بدسرشت دویدند و گریختند.
دیوان تبهکارِ بدسرشت دویدند و به بدچشمی نگریستند.
دیوان تبهکارِ بدسرشت دویدند و بانگ برآوردند:
برفراز آرِزوَر گرد آییم ...

۴۶

... هم اکنون زرتشتِ اَشَوَن در خانهٔ پَوروشَسْب زاده شد. چگونه کشتن او را دست به کار زنیم؟

هستی او، خودْ رزم‌افزاری است دیوافگن. اوست که با دیوان و دُروجان و دیوپرستان و «نَسو»یِ دیوآفریده بستیزد و دروغ دروغگویان را ناچیز کند.

۴۷

دیوان تبهکارِ بدسرشت دویدند و گریختند.
دیوانِ تبهکارِ بدسرشت به ژرفای تاریکی، به دوزخ سهمناک گریختند.
«اَشِم وُهو ...»

۱. دروازهٔ دوزخ. (← «ارِزوَر» در یاد.)

فرگرد بیستم

۱

زرتشت از اهوره‌مزدا پرسید:

«ای اهوره‌مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادارِ جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

چه کسی بود نخستین پزشکِ خردمند، فرخنده، توانگر، فرّه‌مند، رویین‌تن[۱] و پیشداد؟[۲]

چه کسی بود که بیماری را به بیماری بازگرداند؟[۳]

چه کسی بود که مرگ را به مرگ بازگرداند؟[۳]

چه کسی بود که نخستین بار نوکِ دشنه و آتشِ تب را از تنِ مردمان دور راند؟

۲

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

«ثْریتَ» بود نخستین پزشکِ خردمند، فرخنده، توانگر، فرّه‌مند، رویین‌تن و پیشداد که بیماری را به بیماری بازگرداند، که مرگ را به مرگ بازگرداند، که نخستین بار نوکِ دشنه و آتشِ تب را از تنِ مردمان دور راند.[۴]

۱. که همچون اسفندیار، هیچ رزم‌افزاری در او کارگر نمی‌افتد. (گپ.)

۲. پیشداد یا پیشدادی نام نخستین دودمان شاهان داستانی ایران است و معنی واژگانی آن «کسی که پیش از دیگران داد آورد» است.

۳. یعنی بیماری و مرگ را به بند کشید. (گپ.)

٤. ثْریتَ نخستین کسی است که بیماری و مرگ را از جهان دور می‌راند. اهوره‌مزدا ده‌هزار گیاه دارویی را که بر گرداگرد درخت جاودانگی ــ گوکِرِنَ یا هَومِ سفید ــ روییده است، از بهشت می‌آورد و در دسترس او می‌نهد. نام ثْریتَ را جز در این فرگرد، تنها یک بار در اوستا (یس . ۹، بند ۷) می بینیم که در شمار نخستین

←

۳

او بود که به جست‌وجوی داروها و شیوه‌های درمان برآمد و امشاسپند «شهریور»[۱] برای پایداری در برابر بیماری، در برابر مرگ، در برابر درد و تب، در برابر ناخوشی و پوسیدگی و گندیدگی ـــ که اهریمن به پتیارگیِ خویش برای گزندرسانی به تنِ مردمان آفرید ـــ داروها و شیوه‌های درمان را بدو بخشید و آموخت...

→ نیایشگران «هَوم» پدیدار می‌شود. آنچه دربارهٔ چیره‌دستی ثْریتَ در کارِ پزشکی و درمان‌بخشی آمده است، با هَوم پیوند دارد. از آن‌جا که هَوم مایهٔ زندگی و تندرستی است، نخستین نیایشگران وی نیز باید نخستین پزشکان باشد.

ثْریتَ در اصل با «ثْرَئِتَونَ» یکی بوده است. از یک سو در «ریگ‌ودا» می‌بینیم که پیروزی بزرگ ثْرَئِتَونَ به «تْریتَ» یا «تْرَایتانَ» یا «تْریتَ آپْتْیَه» (پسر آبها) نسبت داده می‌شود که هم نیایشگری آسمانی است و هَوم را در باران می‌افشاند و هم پهلوانی گیهانی است و اژدهای توفان را می‌کشد. از سوی دیگر می‌بینیم که ثْرَئِتَونَ همان خویشکاری‌هایی را به سرانجام می‌رساند که ثْریتَ.

بنا به نوشتهٔ «حمزهٔ اصفهانی» او بنیان‌گذار دانش پزشکی و داروسازی است و بر تعویذها یا عزایمی که برای دفع موجودات شریر و درمان بیماریها بکار می‌رود، نام او را می‌نگارند. در خود اوستا برای از میان بردن بیماریهای گری، تب، آبگونه‌های چرکینِ گوناگون، ناتوانی و آسیبهای دیگری که از مار پدید آمده است، فروشی ثْرَئِتَونَ ستوده می‌شود. (فرور. بند ۱۳۱) از این بند چنین برمی‌آید که ایرانیان، بیماریها را پدید آمده از مار و به دیگر سخن، گونه‌ای زهرآلودگی می‌دانسته‌اند. این نظریّه که دانش جدید نیز آن را یکسره رد نمی‌کند، نقش بزرگ مار را در پرستش «آسکلپیوس» یادآوری می‌کند. (در اساطیر یونان، آسکلپیوس یا اسکولاپ در عین حال هم قهرمان و هم خدای پزشکی به شمار می‌آید و از نشانه‌های ویژهٔ او مارهای پیچیده به دور یک چوب است. فایر.) همان گونه که بیماری از مار پدید می‌آید، درمان آن نیز باید ـــ یا می‌تواند ـــ از آن پدید آید و به هر حال سبب آن که کشندهٔ مار را می‌ستودند، آن بود که می‌خواستند کاری برضدّ مار بکنند.

بدین سان «ثْریتَ» یا «ثْرَئِتَونَ» برای داشتن عنوان «نخستین پزشک» حقّی دوگانه دارد؛ چه هم نیایشگر هَوم و هم چیره شونده بر اژدها (= مار) است. به نظر می‌رسد که در وداها نیز «تْریتَ» خدای پزشکی بوده است. (رو. کتاب هشتم، بخش ۴۷، بند ۱۳) (دار.)

۱. امشاسپند «خْشَثْرَوَیرْیَه» (= شهریور) نگاهبان فلزهاست و کاردی زرنشان به ثْریتَ می‌دهد. بنابراین، او نخستین کسی است که «کارد پزشکی» می‌کند. (← فر. ۷، بند ٤٤) از بند ٤ همین فرگرد برمی‌آید که ثْریتَ در عین حال نخستین کسی است که با گیاهان دارویی و با مَنْثْرِه‌یِ وَرجاوَند به کار پزشکی و درمان دست می‌زند. (← فر. ۲۲)

۴

... و من ــ که اهوره‌مزدایم ــ گیاهان دارویی را ــ که صدها و هزارها و ده‌هزارها، گرداگرد درخت گَوکِرِنَ[1] روییده است ــ بدو فروفرستادم.

۵

همهٔ این گیاهان دارویی را با بزرگداشت و آفرین و نیایش برای درمان تن مردمان فرامی‌خوانیم ...

۶

... پایداری در برابر بیماری، مرگ، درد، تب، سردرد، تب‌لرزه، بیماری، «اَژنَ» [؟]، بیماری «اَژَهوَ» [؟]، خوره، مارگزیدگی، بیماری «دوروکَ» [؟]؛ بیماری همه گیر، بدچشمی، پوسیدگی و گندیدگی را که اهریمن به پتیارگیِ خویش برای گزندرسانی به تنِ مردمان آفرید.

۷

من می‌گویم: ای بیماری دور شو.
من می‌گویم: ای مرگ دور شو.
من می‌گویم: ای درد دور شو.
من می‌گویم: ای تب دور شو.
من می‌گویم: ای ناخوشی دور شو.[2]

۸

به نیروی گیاهان دارویی «دُروج» را فرومی‌کوبیم.

۱. گَوکِرِنَ یا هَوم سفید را شهریار گیاهان دارویی خوانده‌اند. گفته شده است که گیاهان دارویی به‌شمار ده‌هزار آفریده شده‌اند تا در برابر بیماریهای بسیاری که اهریمن آفریده است، چاره‌گر باشند. (بن. بخش ۹. همچنین ← فر. ۲۲، بند ۲) در هند نیز گفته شده است که «سوَم» (= هوم ایرانیان) شهریار گیاهان دارویی است و این گیاهان از آسمان آمده‌اند. «گیاهان دارویی» هنگام فرود آمدن از آسمان، گفتند: هریک از مردمان که برما دست زند، هرگز از هیچ زخمی رنج نبرد. (رو. بخش ۱۰، بندهای ۱۷ و ۹۷)

۲. در وندیداد ساده، این دورباش به همهٔ بیماریهایِ گفته شده در بند پیش نیز داده شده است.

به نیروی آنها می‌توان «دُروج» را فروکوفت.
ای اهوره!
آنها می‌توانند ما را نیرو و توان بخشند.

۹

من بیماری را دور می‌رانم.
من مرگ را دور می‌رانم.
من تب را دور می‌رانم.
من پوسیدگی و گندیدگی را ــ که اهریمن به پتیارگیِ خویش برای گزندرسانی به تنِ مردمان آفرید ــ دور می‌رانم.

۱۰

من همهٔ گونه‌های بیماریها و مرگها را دور می‌رانم.
من همهٔ جادوان و پریان و همهٔ «جَینی»[۱]هایِ تبهکار را دور می‌رانم.

۱۱

بشود که «اَیـرْیَمَنِ»[۲] گرامی بدین جا آید، شادمانی مردان و زنان زرتشتی را؛ شادمانی اَشَوَن را با پاداشی سزاوار که پیروی از دین اهورایی پدید آورد؛ با بخشش پسندیدهٔ اَشَه که اهوره‌مزدا ارزانی دارد.

۱۲

بشود که «اَیرْیَمَنِ» گرامی همهٔ گونه‌های بیماریها و مرگها را، همهٔ جادوان و پریان را و همهٔ جَینی هایِ تبهکار را فروکوبد.

۱۳-۱٤

....[۳]

۱. ← فر. ۷، بند ۵۹ و فر. ۲۱، بند ۲. در گد. جَینی های تبهکار به «جن های کافر» برگردانده شده است. (؟)
۲. ← فر. ۲۲
۳. = بندهای ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ فر. ۸

فرگرد بیست‌ویکم

بخش یکم

۱

درود بر گاوِ پاک.[۱]
درود بر تو ای، گاوِ نیکوکار.
درود بر تو که افزونی می‌بخشی.
درود بر تو که می‌رویانی.
درود بر تو که بهترین اَشَوَن و اَشَوَنِ هنوز نازاده را بهروزی می‌بخشی.
درود بر تو که «جَهی»[۲] و «اَشموغ» نااَشَوَن و فروانروای ستمگر را نابود می‌کنی.

بخش دوم

۲

ای ابر بیا! شتابان بیا! در درازنای آسمان، از میان هوا به سوی زمین، هزار **دانه**، ده‌هزاران دانه باران فروبار!
ای زرتشتِ اَشَوَن!

۱. گاو نخستین که اهوره‌مزدا او را بیافرید و اهریمن با یاری «جَهی» او را کشت. ستایش گاو پاک، سرآغازی است بر ستایش آب. در یک اسطورهٔ کهن ابری را می‌بینیم که به گاوی همانند شده است و باران از آن فرومی‌بارد. (← «اورمزد و اهریمن»، بند ۱۲۲) این بند را هنگام برخورد با گاو نر یا هرگونه چارپای دیگری می‌خوانند. (روا. ۳۸٦)
۲. = جَینی. ← فر. ۷، بند ۵۹ و فر. ۲۰، بند ۱۰

چنین بگوی تا همهٔ بیماریها را یکباره نابود کنی؛ تا مرگ را یکباره نابود کنی؛ تـا همهٔ بیماریـهای پدید آوردهٔ جَینی را یکباره نابود کنی؛ تـا مرگ پدید آوردهٔ جَینی را یکباره نابود کنی؛ تا «گَذَ» و «اَپَه گَذَ» [؟] را یکباره نابود کنی.

۳

اگر بیماری مرگ‌زایْ شامگاهان فراز آید، درمان آن بامدادان برسد.
اگر بیماری مرگ‌زایْ بامدادان فراز آید، درمان آن شامگاهان برسد.
اگر بیماری مرگ‌زایْ شب هنگام فراز آید، درمان آن بامدادان برسد.

بشود که باران، آبهای تازه فـرو بارد؛ خاک را نو کند؛ درختـان را سرسبز کند و تندرستی نو و توانایی تازه در کار درمان پدید آورد.

بخش سوم
(الف)

٤

ای ابر!

دریای فراخ کرت جای گردآمدن هـمهٔ آبهاست.[۱] تو نیز برآی و به راه هوایی فراز رو و به زمین فرود آی. به زمین فرود آی و به راه هوایی فرازرو.[۲]

ای آن که اهوره‌مـزدا راه هوایـی را برای بـرآمدن و بالـیدن تـو پدید آورده است! برآی و به چرخش درآی.

۱. ایـرانـیان براین باور بـودنـد که آب و روشنایی از یک چشـمـه اند و در یک بستر روان می‌شونـد. همچنان که روشنایی از البرز ــ [کوهی که گرداگرد جهان را فرا گرفته است] ــ برمی‌آید، آبها نیز از همان‌جا می‌جوشند و به همان‌جا بازمی‌گردند. (بن.، ۲۰) هر روز خورشید و ماه و ستارگان از البرز برمی‌آیند و هر روز همهٔ آبهای روی زمین باهم به دریای فـراخ کـرت باز می‌گردند و در آن‌جا فـراهـم می‌آیند تا بار دیگـر از فرازهای البرز به زمین فروزیزنـد. (بن.، ۷ـ روا. ٤۳۱، وند. فر. ۵، بند ۱۵) از آن‌جا که روشنایی از سه سرچشمه (خورشید و مـاه و سـتارگان) پدید مـی‌آیـد، آبها را سه بار مـی‌سـتـایند: یک بار بـا خـورشید، بار دیگـر بـا مـاه و سرانجام با ستارگان؛ چنان کـه گویی باران سه خاستـگاه دارد که با سه سرچشمهٔ روشنایی پیوسـته است. گفتنی است که تاکنون نیز مردم ایران در تعبیر رؤیا، آب را نشانی از روشنایی می‌دانند.
۲. آبها از آسمان به زمین فرود می‌آیند و از زمین به آسمان فرامی‌روند. (ـــــ فر. ۵، بند ۱۵)

۵

ای خورشید تیز اسب!

برآی! از فراز البرز برآی و در درازنایِ آسمان به چرخش درآی و برجهان فروغ بیفشان. در درازنایِ راهِ مزدا آفریده، در درازنایِ راهی که ایزدان ساخته اند، راهی آبی[۱] که آنان گشوده اند.

۶

تو بدین نیایشِ وَرجاوَند، از گزند اهریمن آسوده خواهی ماند.[۲]

ای کودک!

من ترا درزادن و بالیدن پاک می‌کنم.

ای زن!

من نیرو و تن ترا بی آلایش می‌کنم. من ترا زنی پر فرزند و پر شیر می‌کنم ...

۷

... زنی[۳] پر تخمه، پر شیر، پر چربی، پر مغز استخوان و پر فرزند.

من ترا هزار چشمهٔ جوشان و روان به سوی کشتزارها پدید می‌آورم که فرزندان را خوراک دهند.

بخش سوم

(ب)

۸

ای ابر. ...[۴]

۱. راه ابر و باران.

۲. این بند و بند پس از آن، از زبان «اردویسور اناهیتا» ایزدبانوی آبهاست. (← آب.)

۳. بهتر است که در این جا به جای زنی، «مادینه ای» باشد. در متن برای «شیر» دو واژه آمده است که یکی اشاره به شیر زن دارد و دیگری به شیر گاو.

۴. = بند ٤ همین فر.

۹

ای ماهِ دربرگیرندهٔ تخمهٔ گاو![1]
برآی! از فراز البرز...[2]

۱۰-۱۱

.... [3]

بخش سوم

(پ)

۱۲

ای ابر! ...[4]

۱۳

ای ستارگانِ دربرگیرندهٔ تخمهٔ آبها![5]
برآیید! از فراز البرز...[2]

۱۴-۱۶

.... [6]

۱۷

ای خورشید! ای ماه! ای ستارگان!

۱. هنگامی که گاو (گاو نخستین) مرد، هرچه در تخمهٔ او روشن و نیرومند بود به فلک ماه برده شد و پس از پاک شدن در پرتو نور ستارگان، دو آفریده از آنها شکل گرفتند که یکی نرینه بود و دیگری مادینه و از آنان دویست و هفتاد گونه از جانوران پدید آمدند. (بن.، ٤ و ۱۰-اورمزد و اهریمن، ۱۲۵ و ۱۲۷)
۲. = بند ۵ همین فر.
۳. = بندهای ٦ و ۷ همین فر.
٤. = بند ٤ همین فر.
۵. هنگامی که «تشتر» ایزد باران به شکل ستاره‌ای در می‌آید، چنین می‌نماید که میان ستاره و باران پیوندی هست.
٦. = بندهای ٦ و ۷ و ٤ همین فر.

برآیید با خروش! دور راندن «کَخوژی» را، دور راندن «اَیهی» را ، دور راندن «جَهیِ» به جادویی خوگرفته را.

بخش چهارم

۱۸-۲۳

.... [۷]

۷. = بندهای ۱٤-۹ فر. ۲۰

فرگرد بیست و دوم

بخش یکم

۱

اهوره‌مزدا به سپیتمان زرتشت چنین گفت:

من ــ اهوره‌مزدا، دادارِ آفرینشِ نیک ــ بدان هنگام که این سرای[1] را ساختم، چنان کردم که چشم‌اندازی زیبا و درخشان داشته باشد.[2]

۱. گَرزمان. (گپ.)

۲. موضوع این فرگرد «اَیریَـمَن، مَنثرهٔ وَرجاوند و درمان بیماریها»ست. اهریمن ۹۹۹۹۹ بیماری می‌آفریند و اهوره‌مزدا برای درمان آنها از اَیریَمَن و مَنثرهٔ وَرجاوند یاری می‌خواهد.

«اَیریَمَن» (در سنسکریت «آریَمَن») یکی از ایزدان کهن هند و ایرانی است. در «ریگ‌ودا» او یک «آدیتْیَه» شمرده شده است که به‌ندرت او را به‌تنهایی می‌ستایند. او تقریباً همیشه همراه با «میتْرَ» و «وَرونَ» ستوده می‌شود. معنی نام او مانند نام میتْرَ، «دوست» است و او نیز همانند میتْرَ، خدای روشنایی آسمانی، مهربان و نیکوکار و یاور مردمان است.

در اوستا نام «اَیریَمَن» همان معنیهای ودایی را دارد؛ اما منش این ایزد دگرگونی زیادی پیدا کرده است؛ حال آن که در سرودهای ودایی، منشی متمایز از دیگر خدایان ندارد. در این جا به پیکر ایزدی درمان‌بخش پدیدار می‌شود که به گونه‌ای بسیار طبیعی، از شخصیّت عام و پیشین وی مایه می‌گیرد.

«اَیریَمَن» در سرایی بسر می برد که «خانمان اَیریَمَن» (airyamnô-nmânem) خوانده می‌شود و همان «خانهٔ درخشان» میتْرَ، اَریَمَن و وَرونَ در ادبیات ودایی و یا به تعبیر دیگر آسمان است. بنا به نوشتهٔ اسفندیارجی، پارسیان دوره‌های اخیر نیز اَیریَمَن را ایزد آسمان می‌دانند.

این فرگرد ناتمام است و یا درست‌تر بگوییم پایان آن را خواننده باید خود دریابد. اَیریَمَن از خانهٔ خویش فراخوانده می‌شود. می‌آید و نُه شیار بر زمین می‌کشد. شک نیست که این شیارها را برای آیین بَرَشْنوم (← فر. ۹) یا آیینی دیگر از همان دست می‌کشد و منظور از آنها پاک کردن ناپاک (و به دیگر سخن «بیمار») و بازگرداندن تندرستی بدو از راه بهره گیری از فضیلت «نیرنگ» و «مَنثرهٔ وَرجاوند» است. بنابراین فرگرد بیست و دوم با نیایشهایی برای دور راندن بیماری و مرگ پایان می پذیرد. (یادداشت دار. در ←

۲

پس، آن نا آشَوَنِ هرزه در من نگریست.[1] اهریمن نا آشَوَنِ هرزه، آن مرگ آفرین، به پتیارگیِ خویش ۹۹۹۹۹ بیماری پدید آورد.

ای مَنْثرهِ‌یِ وَرجاوَند! ای فَرّه‌مندترین مینُویان!

تو مرا به درمان‌بخشی یاور باش.

۳

من به پاداش این درمان‌بخشی، ترا هزار توسن تیزتکِ بادپای می بخشم.

من این بادپایان را پیشکش «سَوک»یِ نیکِ آشَوَنِ مزدا آفریده می‌کنم.

من به پاداش این درمان‌بخشی، ترا هزار اُشترِ بلند کوهانِ تیزتکِ بادپای می بخشم.

من این بادپایان را پیشکش سَوک یِ نیکِ آشَوَنِ مزدا آفریده می‌کنم.

۴

من به پاداش این درمان‌بخشی، ترا هزار گاوِ نیرومندِ جوان خرمایی رنگ می بخشم.

من این گاوان را پیشکش سَوک یِ نیکِ آشَوَنِ مزدا آفریده می‌کنم.

من به پاداش این درمان‌بخشی، ترا هزار سر از همهٔ گونه‌های ستورانِ کوچک می بخشم.

من این ستوران را پیشکش سَوک یِ نیکِ آشَوَنِ مزدا آفریده می‌کنم.

۵

من با نیایشِ نیکِ وَرجاوَند ترا آفرین می‌گویم؛ نیایشی دوستانه و وَرجاوَند که نیازمندان را بی نیاز و بی نیازان را بی نیازتر می‌کند؛ نیایشی که بیماران را به یاری می‌آید و تندرستیِ دیگرباره می بخشد.

آغاز فر. ۲۲) موضوع این فرگرد را می‌توان با «اردیبهشت یشت» هم سنجید.

۱. چشم بد برمن دوخت. «اهریمن با چشم بد دوختن بر آفریدگان نیک اهوره‌مزدا، آنها را تباه کرد.» (Eznig, Refutatio Haeresiarum II)

۶

«مَنْثرهِ‌یِ وَرجاوَند» ــ فرّه‌مندترین مینُویان ــ در پاسخ به من گفت:
چگونه ترا به درمان‌بخشی یاور باشم؟
چگونه آن ۹۹۹۹۹ بیماری را از تو دور کنم؟

بخش دوم

۷

دادار اهوره‌مزدا ایزد «نَریوسَنگ» را فراخواند و بدو گفت:
ای نَریوسَنگ! ای پیک ایزدی!
شتابان به سرای «آیریَمَن» رو و او را چنین بگوی:

۸

«چنین گفت ترا اهوره‌مزدای اَشوَن:
من ــ اهوره‌مزدا، آفریدگارِ آفرینشِ نیک ــ ... [1]

۹

پس، آن نا اَشوَنِ هرزه درمن نگریست. اهریمن نا اَشوَنِ هرزه، آن مرگ‌آفرین، به پتیارگیِ خویش ۹۹۹۹۹ بیماری پدید آورد.
ای آیریَمَن بسیار پسندیده!
تو مرا به درمان‌بخشی یاور باش.»

۱۰-۱۲

.... [2]

بخش سوم

۱۳

نَریوسَنگ، پیک ایزدی، فرمانبرداریِ گفتار اهوره‌مزدا را شتابان به سرای

۱. = بند ۱
۲. = بندهای ۵-۳

اَیریَمَن رفت و او را چنین گفت:

۱۴-۱۸

....[1]

بخش چهارم

۱۹

اَیریَمَنِ بسیار پسندیده بی درنگ، شتابان و آرزومندانه به سوی کوه پرسشهای ایزدی[2]، به سوی جنگل پرسشهای ایزدی رفت.

۲۰

اَیریَمَن پسندیده، نُه نریان با خود برد.[3]
اَیریَمَن پسندیده، نُه اشتر با خود برد.
اَیریَمَن پسندیده، نُه گاو با خود برد.
اَیریَمَن پسندیده، نُه ستور کوچک با خود برد.
اَیریَمَن پسندیده، نُه شاخه چوب[4] با خود برد و نُه شیار بر زمین کشید.[5]

۲۱-۲۵

....[6]

۱. = بندهای ۸ و ۹ و ۳ و ٤ و ۵.
۲. کوهی که زرتشت و اهوره‌مزدا در آن‌جا هم سخنی کردند. (← فر. ۱۹، بند ۱۱)
۳. اسفندیارجی می‌گوید. او نیروی نُه نریان را با خود برد تا در تن بیماران بدمد. (← تیر. بند ۲٤)
٤. چوب نُه گره. (گا.) همچنین ← فر. ۹، بند ۱٤.
۵. این شیارها را برای برگذاری آیین «بَرشْنوم» می‌کشد که بزرگترین «نیرنگ-دین» به شمار می‌آید و در آن، همهٔ شرها و بدیهای روانی و تنی از ناخوشیها و بیماریهای اهریمنی گرفته تا مرگ، از میان می‌رود. (Wilson· The Parsi Religion, p. 341)
٦. = بندهای ۱٤-۹ فر. ۲۰ و بندهای ۲۳-۱۹ فر. ۲۱

آ

آبان: (در پهلوی آپان) نام مینویِ همهٔ آبها و صفت ایزدبانو «اردویسور اناهیتا»ست. در پاره‌ای از نوشته‌های پهلوی «بُرزیَزد» خوانده شده و با «اپام نپات» (= نپات اپام) یکی شمرده شده است.

دهمین روز ماه و هشتمین ماه سال بدین نام خوانده می‌شود.

(← اپام نپات، اردویسور اناهیتا و بُرزیَزد)

آبان (روزِ...): دهمین روز ماه است.

آبانگان (جشنِ...): دهمین روز ماه آبان را که نام روز و ماه یکی می‌شد، بدین نام جشن می‌گرفتند. در برهان قاطع آمده است: «آبانگاه بروزن آبان ماه روز دهم فروردین ماه باشد و نام فرشته‌ای نیز هست که موکّل برآب است. گویند اگر در این روز باران ببارد، آبانگاه زنان باشد و ایشان به آب درآیند و این عمل را بر خود شگون و مبارک دانند.»

احتمال دارد که در این نوشتهٔ برهان قاطع، «آبانگاه» به‌جای آبانگان» و «دهم فروردین» به جای «دهم آبان» آمده باشد.

آبان نیایش: (← اردویسور بانو نیایش)

آبان یشت: پنجمین یشت از یشتهای بیست و یک گانهٔ اوستا و ویژهٔ نیایش و ستایش ایزد بانو اردویسور اناهیتاست. این یشت، سی کرده و یکصد و سی و سه بند دارد.

آبتین: (در اوستا آثْویَه و در سنسکریت آپتیَه) نام پدر فریدون است. این نام را در فارسی به گونهٔ آتبین نیز نوشته‌اند. در اوستا آثْویَن صفت است به معنی «از خاندان آثویه» و این همان واژه است که در پهلوی «آسپیان» شده و در برخی از کتابهای عربی و فارسی به صورت «اثفیان» آمده است.

آبرِتْ: (در اوستا آبرِتَ) عنوان پنجمین تن از هشت موبد یا پیشوایی است که در روزگار باستان برگذاری «یَزِشْنَ» (آیین نیایش و ستایش مزداپرستان) را برعهده داشتند. کار «آبرت» آوردن آب

بدین آیین و کارهای مربوط به آب بود. واژهٔ «آبرت» به معنی «آورنده» است.

امروزه تنها دو تن از پیشوایان هشت گانه با عنوانهای «زَوت» و «راسپی» به جانشینی آن هشت تن «یزشن» را برگذار می‌کنند.

(← آتروخش، آسنتر، راسپی، زوت، سروشاورز، فربرتر و هاونن)

آبریزگان: جشنی بوده است که در روز سی ام بهمن‌ماه بر پا می‌داشته‌اند.

(← فرن بغ)

آب زَور: (← زَور)

آب زَور نیایش: (← اردویسور بانو نیایش)

آتبین: (← آبتین)

آتُربان: (در اوستا آثْرَوَن یا آثَـئوروَن و در پهلوی آسرَوَن یا آسـرون) به معنی نگاهبان آتش، عنوان پیشوایان دینی یا موبدان بود. آسرونان یکی از گروههای سه گانهٔ اجتماعی بودند در کنار ارتشتاران (سپاهیان و رزمیان) و واستریوشان (کشاورزان).

در فارسی این واژه را آذربان نیز نوشته‌اند.

آتَروَخش: عنوان سومین تن از هشت موبد برگذارکنندهٔ «یَزِشْنَ» است. نگاهداری آتش به این موبد واگذار می‌شد و او از سوی راست در برابر آتش می‌ایستاد.

(← آبرت، آسنتر، راسپی، زوت، سروشاورز، فربرتر و هاونن)

آتش بهرام: (در پهلوی آتخشی وَهْرامان یا آتَخشی وَرْهران) بزرگترین و مقدّس‌ترین آتش و آتشکده است. (فپ.)

وَرْهران / وَهران آتخش برترین آتش زردشتیان است. (وگز. ص ۲۲۵)

«آذر بهرام (آتش بهرام) یکی از هفت آتشکدهٔ ایران (در زمان ساسانیان) به‌شمار رفته، نام آتشکدهٔ مخصوص نبوده، بلکه در بسیاری از شهرهای ایران آذر بهرام برقرار بود...

اردشیر بابکان هنگام رهایی یافتن از چنگ اردوان و رسیدن به خلیج فارس، بدان جا روستایی به نام اردشیر بنا نهاد و ده آتش بهرام برکنار دریا فرمود نشاندن.

در فرهنگها «آذرانشاه» را لقب «آذر بهرام» دانسته‌اند. (لد. زیر آذرانشاه) دارمستتر در «زَندِ اوستا»ی خود می‌نویسد: دو قسم آتشکده موجود است. معابد بزرگ را آتش بهرام می‌نامند و معابد کوچک را آدران یا آگیاری خوانند. در بمبئی سه آتش بهرام و در حدود صدآگیاری موجود است. فرق بین آتش بهرام و آدران اساساً در چگونگی آتش و سپس در اصل و طرز تهیّهٔ آن می‌باشد. تهیّهٔ آتش بهرام یک سال به طول می‌انجامد و آن از سیزده قسم آتش مختلف تشکیل

می‌شود و در خود جواهر آنها را که به منزلهٔ روح همهٔ آتشها می باشد، تمرکز می‌دهد. تهیّه و تصفیهٔ این آتشها مستلزم تشریفات مختلف است که در وندیداد توضیح داده شده است. (ـــه وند. فر. ۸)

«طبق سنّت زرتشتیان، هریک از حوزه‌های بهدینان باید آتش بهرام داشته باشد. بعضی از دستوران معتقدند که فقط یک آتش بهرام باید باشد؛ چه آن شاه است و چند پادشاه در اقلیمی نگنجد. امروز یکی از مهمترین آتشهای بهرام، آتشکدهٔ نوساری هندوستان است که تقریباً هفصد سال از بنای آن می‌گذرد.

در فرهنگهای پارسی، آتشکدهٔ بهرام را کنایه از برج حمل دانسته‌اند، بواسطهٔ آن که حمل خانهٔ بهرام (مرّیخ) است.

در یسنه (۱۷ بند ۱۱) از پنج قسم آتش نام برده شده و به هریک جداگانه درود فرستاده شده است که نام نخستین آنها «بِرزی سَوَنگْهه» به «بلند سود» یا «بزرگ سود» ترجمه گردیده و در تفسیر پهلوی نام عمومی آتش بهرام خوانده شده است.» (مزد.، ج ۱، ص ۲۷۷ و ۳۵٤ تا ۳٦۰)

دارمستتر نوشته است: «آتش بهرام هزار و یک آتش وابسته به شانزده گروه است (نود و یک آتش مردارسوز، هشتاد آتش رنگرزان و جز آن) که با هم درآمیخته و نماد زمینیِ آتش آسمانی است. این آتش، کانون پاکی است که هر آتش زمینی برای آن که به کانون نخستین خود بپیوندد، آرزوی بازگشت بدان را دارد.» (وند. فر. ۸، بند ۸۱، زیر.)

در وندیداد «دایتیوگاتو» آمده که در گزارش پهلوی «داتگاس» (= دادگاه به‌معنی مطلق آتشکده) شده است. (وند. فر. ۸، بند ۸۱) دارمستتر این ترکیب را مترادف «آتش بهرام» دانسته، اما در برخی از منابع دیگر، آتش بهرام در کنار آتش آذران و آتش دادگاه یکی از سه آتش مقدّس زرتشتیان شمرده شده است. (زگد.)

«م. بویس» می‌نویسد: «آتشهای مقدّس سه درجه دارند. مهم‌ترین آنها آتش بهرام است که با زحمات و کوشش فراوان از ترکیب شانزده نوع آتش (از جمله آتش حادث از رعد و برق) به‌وجود آمده و تقدیس و ستایش می‌شود... آتش بهرام باید همواره ــ حتی در شب ــ با شعله‌های درخشان و فروزنده بسوزد. مراسم و عبادات خاصی برای احترام و بزرگداشت آن بعمل می‌آید و در آغاز هر پنج گاه، چوبهایِ خوش‌بو داخل آن سوزانده می‌شود. فقط موبدی که از هر لحاظ حائز صلاحیّت کامل باشد، می‌تواند وارد حریم آن آتش شود و فقط ادعیه و نیایشی که مربوط بدان آتش است باید در جوار آن از حفظ تلاوت گردد. بهدینان و موبدان معمولی فقط می‌توانند آتش بهرام را از میان پنجره‌های مشبّکی که در دیوار حریم آتش قرار دارد، ببینند و از همان‌جا ادعیه و نیایش خوانده و چوبهای صندل خوش‌بو نثار نمایند.» (دیانت. ص ۱۵۷ ــ ۱۵٦)

«آتش بهرام از شانزده آتش گوناگون پدید می‌آید که هریک خود پس از بجای آوردن

آیینهای پیچیده، دشوار و طولانی که سبب تطهیر آن می‌شود، بدست می‌آید

هنگامی که هریک از شانزده آتش پس از طی مراسم فراهم آمد، در نخستین روز از پنج روز پایان سال (خمسهٔ مسترقه) آتشها را به یک آتشدان می‌نهند و در همهٔ نخستین ماه سال نو سرودهای دینی به گرد آن می‌خوانند. سپس در روزی مقدّس موبدان صفی می‌آرایند و گرزها و شمشیرها را که نشانه‌های ایزد بهرام است، در دست می‌گیرند و آتش را در نهایت احترام و با مراقبت تمام در اطاقک داخل آتشکده برجای خویش می‌نهند، شمشیری و گرزی بر دیوار آن می‌آویزند و در هر کنجی زنگی برنجین به زنجیری می‌آویزند و در هریک از پنج گاه روز که باید سرودی بر آتش خواند، آنها را به صدا در می‌آورند...

سه آتش اصلی ایرانیان باستان — فَرن بغ، گُشْنَسپ و بُرزین مهر — از نوع آذر بهرام‌اند.»
(پژ. ص ۱۰۱-۱۰۰)

آتش بهرام نیایش: پنجمین نیایش از پنج نیایش خرده اوستاست که ۲۰ بند دارد. این نیایش را در هر پنج گاه شبانروز، موبدان در آتشکده‌ها می‌خوانند و در آذر روز (نهم) هر ماه نیز خوانده می‌شود.
(← آتش بهرام)

آتش زوهر: (← زَور)

آتش دادگاه: (← آتش بهرام)

آدا: به معنی پاداش مینُوی نیکوکاران و پادافرهٔ گناهکاران هر دو، بارها در گاهان و اوستای نو بکار رفته است. گاه این واژه نام ایزدی است (یس . ۴۹، بند ۴؛ یس . ۶۸، بند ۲۱؛ ویس . کر. ٤، بند ۱)

این نام با نام ایزد بانو آشَی (= اَرتْ) ایزد توانگری و پاداش همراه آمده و برخی برآنند که نام دیگری برای اشی است.

آدانَ و اَدا و آذا گونه‌های دیگر این نام، همه از مصدر «دا» به معنی دادن و بخشیدن آمده و در گزارش پهلوی به «دَهِشْن» (دهش یا پاداش روزشمار) برگردانده شده است.

آدَرَنَ: نام کوهی است در شمار نامهای کوههای دو هزار و دویست و چهل و چهار گانهٔ روی زمین که در زامیاد یشت (بند ۳) آمده است.

آدیتْیه: در «رِیگ‌ودا» نام گروهی از مِهین ایزدان (همانند امشاسپندان در اوستا) است که اَریَمَن (= اَیریَمَن در اوستا) یکی از آنهاست. (← ایریمن، ایریمن ایشیه و ایریمن و وَرونَ)

آذر: (= آتش) ایزد نگاهبان آتش و یکی از بزرگترین ایزدان دین مزداپرستی است. در اوستا آتَر و آتَرِش و در پهلوی آتُر و آتَخش آمده است.

برای بزرگداشت ایزد آذر، او را پسر اهوره‌مزدا خوانده و گاه در گروه امشاسپندان جای داده‌اند. (یس . ۱، بند ۲) در اساطیر دینی ایرانیان، کارهای مهمّی برعهدهٔ ایزد آذر است که از آن جمله می‌توان همراهی با امشاسپند اردیبهشت و ایزدان «وای» و «دین» در نبرد با آن گروه از دیوان که در فروباریدن باران درنگ پدید می‌آورند و همکاری در داوری پسین دربارهٔ کردار مردمان را برشمرد. (یس . ۳٦، بندهای ۲ و ۳) «آذر» همچنین در کشمکش برسر دست‌یابی به فرّ ناگرفتنی و در نبرد با آژی (= اژی‌دهاک) نقش چشم‌گیری دارد. (ــــ زام. بندهای ۵۰-٤٦)

نهمین روز ماه و نهمین ماه سال به نام این ایزد خوانده شده و به نوشتهٔ بندهشن (بخش ۲۷، بند ۲٤) گل «آذرگون» ویژهٔ اوست. (ــــ آذرگان و آزی)

آذر (روزِ...): نام روز نهم ماه است. (ــــ آذر)

آذربُرزین مهر: (ــــ برزین مهر)

آذرفَرن بَغ: (ــــ فرن بغ)

آذرِ فروزان (آزمونِ...): آزمایش بزرگ ایزدی در روز پسین که در برابر آذر فروزان برگذار می‌گردد و از تابش آن آتش، اَشَوَن از دُرُوَند و کِرفِه کار (ثوابکار) از گناهکار بازشناخته می‌شود و هریک از دو گروه نیکوکاران و گناهکاران، پاداش و پادافرهٔ سزاوار خویش را می‌یابند. برخی از پژوهشگران برآنند که کاربردهای چندگانهٔ این ترکیب در گاهان جنبهٔ کنایی دارد و مقصود از آن، دشواریهای طاقت‌فرسایی است که آدمی در کشاکش زندگی، ناگزیر با آنها روبرو می‌شود و برای رسیدن به هدف نهایی، باید آنها را برتابد؛ اما در اوستای نوبدین تعبیر، مفهومی عینی داده‌اند.

این نام همچنین اشاره‌ای است به گونه‌ای از «وَر»ها (آیینهای دادرسی) در ایران باستان. (ــــ ور)

آذرگان (جشنِ...): نام جشنی است که در روز نهم ماه آذر برگذار می‌شود و ابوریحان بیرونی آن را «آذر جشن» خوانده است. در این روز بویژه به زیارت آتشکده‌ها می‌رفتند. (ــــ آذر)

آذر گُشْنَسپ: (ــــ گشنسپ)

آراستی: بنا به سنّت زرتشتیان و نوشتهٔ بندهشن، نام عموی زرتشت و پدر «مَیذیویی ما ونگْهَه» (مَدیوماه) نخستین گرونده به دین مزداپرستی است. (ــــ مدیوماه سپیتمان)

آرش: نام تیرانداز بلندآوازهٔ ایرانی است که در روزگار منوچهر شاه با پرتاب تیری از یکی از بلندیهای البرز به سوی کوهی در کرانهٔ آمودریا، مرز ایران و توران را نشان گذاری کرد.

در تیریشت (بندهای ٦ و ۳۷) از آرش یاد شده و شتاب رفتن «تشتر» ــ ایزد باران ــ به سوی دریای «فراخ کرت» به شتاب تیر او مانند شده است. نام او در اوستا «اِرِخْشَ» و صفت او

«خْشو یْوی ایشو» (سخت کمان، دارای تیر تیزرو) و در پهلوی «شِپاک تیر» و در فارسی «شیواتیر» (مجمل التواریخ والقصص) و «آرش کمانگیر» (ویس و رامین) ضبط شده است.

بهرام چوبین سردار نامدار ایرانی و هَمِستارِ خسرو پرویز ساسانی، خود را از تبار آرش می‌شمرد. در ادب و تاریخ ایران، داستان تیراندازی آرش برای نشان گذاری مرز ایران و توران مشهور است. فخرالدین اسعد گرگانی در منظومهٔ ویس و رامین می‌گوید:

«اگر خوانند آرش را کمانگیر — که از ساری به مرو انداخت یک تیر
تو اندازی به جان من ز گوراب — همی هر ساعتی صد تیر پرتاب

(ویس و رامین، چاپ بنیاد فرهنگ ایران، ص ۳۷۸)

بیرونی دربارهٔ جشن تیرگان که در تیرروز از ماه تیر برگذار می‌شد، چنین می‌نویسد:

«پس از آن که افراسیاب بر منوچهر چیره شد، او را در طبرستان محاصره کرد و قرار براین نهادند که مرز ایران و توران با پرتاب تیری معیّن شود. در این هنگام فرشته اسفندارمذ حاضر شد و فرمان داد تا تیر و کمانی چنان که در ابستا (اوستا) بیان شده است، برگزینند.[۱] آنگاه آرش را که مرد شریف و حکیم و دینداری بود، برای انداختن تیر بیاوردند. آرش برهنه شد و بدن خویش را به حاضران بنمود و گفت:

ــ ای پادشاه و ای مردم! به تنم بنگرید. مرا زخم و بیماری نیست؛ اما یقین دارم که پس از انداختن تیر، پاره پاره شوم و فدای شما گردم.

پس از آن، دست به چلّهٔ کمان برد و به نیروی خدا داد تیر از شست رها کرد و خود جان داد. خداوند به باد فرمان داد تا تیر را نگاهداری کند. آن تیر از کوه رویان به دورترین نقطهٔ خاور، به فرغانه رسید و به ریشهٔ درخت گردکانی ــ که در جهان بزرگتر از آن درختی نبود ــ نشست. آن جا را مرز ایران و توران شناختند. گویند از آن‌جا که تیر پرتاب شد تا بدان جایی که فرونشست، شصت هزار فرسنگ فاصله است. جشن تیرگان به مناسبت آشتی میان ایران و توران بر پا می‌شد.»

(آثار. ص ۲۲۰)

در تاریخ طبری و ترجمهٔ بلعمی از آن و نیز در نوروزنامه و روضة‌الصّفا، این داستان با اندک دگرگونی آمده است.

آرْمَیتی: (= اَرْمَیتی) یکی از فروزه‌های «مزدا اهوره» است که در گاهان، خویشکاری مهمّی دارد و در اوستای نو در ترکیب با صفت «سْپِنتَ» (= سپند) به صورت «سْپِنتَ آرمَیتی» (= سپندارمذ)

۱. در اوستای کنونی ــ چنان که گفته شد ــ تنها اشاره‌ای به آرش شده و از جزئیات داستان او سخنی در میان نیست. از نوشتهٔ ابوریحان می‌توان دریافت که اوستای روزگار او کامل‌تر از اوستای کنونی بوده است.

درآمده و یکی از امشاسپندان خوانده شده است. (← سپندارمذ)

آز: (← آزی)

آزی: در اوستا آزی و در پهلوی و فارسی آز نام دیو آز و افزون‌خواهی است. در بندهشن (بخش ۲۸، بند ۲۷) دربارهٔ این دیو آمده است: «آز دیو آن است که هر چیز را بیوبارد و چون نیاز را چیزی نرسد، از تن خورد. او آن دروجی است که چون همهٔ خواستهٔ گیتی را بدو دهند، انباشته نشود و سیر نگردد. چنین گوید که چشم آزمندان دمنی است که او را سامان نیست.»

(پژ. ص ۱۳۰)

در اوستا نام این دیو بیشتر با صفت «دَئِوَداتَ» (دیوداد یا دیوآفریده) آمده و گاه از او با وصف «اهریمنی» یاد شده است.

از وندیداد (فر ۱۸، بندهای ۱۹ و ۲۱) برمی‌آید که دیو آز دشمن ایزد آذر است و آن ایزد هر بامداد از خانه خدا و برزیگر می‌خواهد که هیزم بر آتش نهند و آذر پاک را فروزان کنند تا آزیِ دیوآفریده نتواند با وی بستیزد و او را نابود کند. آوردن شیر و چربی به آیین نیایش، دیو آز را از پای درمی‌آورد. (← یس. ۱٦ بند ۸ و ٦۸ بند ۸)

دارمستتر گفته است: «چنین می‌نماید که آزی شکل دیگری از اژی باشد که در اساطیر کهن با آتر (= آذر) در ستیزه است.» (وند. فر. ۱۸، بند ۱۹، زگد.) یکی از نمایان‌ترین عرصه های درگیری «آزی» با «آذر» را می‌توان در زامیادیشت (بندهای ۵۰-٤٦) دید.

در دینکرت آمده است: «آز اهریمنی، تباه کردن خُرّه (= فَر) را با مردمان درآمیخته است. آفریدگار، خِرَد را آفرید تا خرّه را از آز بپاید... زندگی خرّه از فرزانگی خرد است و مرگ آن از خودکامگی وَرنَ (شهوت).» (دین. ص ۳٤۲ و ۳۵۰ به نقل فتح الله مجتبائی در «شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان» از انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان)

آقای مجتبائی در کتاب یاد شده، این بیت حافظ را در زیر نقل قول از دینکرت آورده است که می‌تواند نشانهٔ روشنی از تداوم همان اندیشهٔ مندرج در دینکرت (تقابل «آز» و «خرد») در ادب فارسی باشد:

«سالها بندگی مذهب رندان کردم   تا به فتوایِ خِرَد، حرص به زندان کردم»

ردپای «آز» را در جاهای دیگر از ادبیات فارسی نیز می بینیم. از آن جمله است:

«آزت هر روز به فردا دهد   وعدهٔ چیزی که نباشد چنان»

(دیوان ناصرخسرو، تصحیح حاج سید نصرالله تقوی، از انتشارات کتاب فروشی تأیید اصفهان، ص ۳۱۷)

در شاهنامه نیز در گفت و شنودی میان خسرو انوشیروان و بزرگمهر می‌خوانیم:

«بدو گفت کسری که: ده دیو چیست　　کز ایشان خود را بباید گریست؟»
و بزرگمهر
«چنین داد پاسخ که: آز و نیاز　　دو دیوند با زور و گردن فراز»
آنگاه خسرو پرسید که: کدام‌یک از آن ده دیو، به اهریمن زورمند باز بسته‌تر است؟ و بزرگمهر
«چنین داد پاسخ به کسری که: آز　　ستمکاره دیوی بود دیرساز»
(شا. ج ۸، ص ۱۹٦)

پیشینهٔ این بحثهای شاهنامه دربارهٔ دیو «آز» را در متنهای پهلوی «دادِستان دینی» و «مینویِ خرد» می‌توان دید.
(J.C. Coyajee: Studies in Shâhnâme, Bombey-1939, pp. 25-28 ——)

آسکِلپیوس: (= آسکولاپ) در اساطیر یونان و رم (قهرمان و خدای پزشکی (قرینهٔ «ثْریتَ» در اساطیر ایرانی) است. (← وند. فر. ۲۰، بند ۲، زیر. و ثْریتَ در همین یادداشتها)

آسمان: در اوستا و سنسکریت و پارسی باستان «اَسمَنْ» و «اَسَنْ» به معنی سنگ است و چون سپهر را بسان سنگ می پنداشته اند، آن را بدین نام خوانده‌اند. در پهلوی «اَسمان» آمده و در فارسی گذشته از آسمان، در ترکیبهایی چون آسیاب، بادآس، دست‌آس، خرآس و جز آن نیز ریشهٔ این واژه را می بینیم.

آسمان همچنین نام ایزد نگاهبان سپهر است که چندین بار در اوستای نو سخن از ستایش او رفته و روز بیست و هفتم ماه به نام او خوانده شده است. اوست که دارایی می بخشد و در نبرد با اهریمن، کار دشوار زندانی کردنِ اهریمن و دیوان را برعهده دارد و «آگاهی پرهیزگاران» سواره و نیزه در دست، بیرون از آسمان ایستاده است تا آسمان را در پیکار با اهریمن یاری برساند.

آسمان (روز...): نام روز بیست و هفتم ماه است. (← آسمان)

آسْتَتَر: (در پهلوی آستتار) عنوان ششمین تن از پیشوایان (موبدان) برگذارکنندهٔ «یَزِشْنَ» بود و کار شستن ظرفها و افزارها و پالودن نوشابهٔ هَوم را برعهده داشت و در سوی چپ یزشنگاه قرار می‌گرفت. (← آبرت، راسپی، زوت، سروشاورز، فربرتر، هاونن و یزشن)

آشتی: در اوستا «آخْشتی» و در پهلوی «آشْت» و «آشْتیه» (آشتی و سازگاری و صلح) نام ایزد آشتی است که در هفتن یشت کوچک (بند ٦) و سی روزهٔ کوچک (بند ۲) و سی روزهٔ بزرگ (بند ۲) با صفتهای پیروز و سرآمد دیگر آفریدگان ستوده می‌شود.

آفرینگان: نام دسته ای از نیایشهای زرتشتیان است که در درازای سال در جشنها و هنگامهای گوناگون می‌خوانند. از آن میان چهار آفرینگان دهمان، گاهان، گهنبار و رپثوین (← همین

نامها) از همه مهمتر است.

در فرهنگهای فارسی «آفرینگان» را نام یکی از نَسکهای بیست و یک گانهٔ اوستای روزگار باستان خوانده‌اند؛ اما در منابع معتبر، هیچ کدام از نسکهای اوستا بدین نام خوانده نشده است. با اشاره به چنین پنداشتی است که لبیبی می‌گوید:

«از اطاعت با پدر، زرتشت پیر   خود به نسک آفرینگان گفته است»

آفَرینگان دَهمان: در اوستا «دَهْمَ» به معنی نیک و پاک است و آفَرینگان دَهمان (که «دَهْم آفْریتی» و «دَهمان آفَرین» نیز خوانده شده) نام نخستین آفرینگان از چهار آفرینگان مهم و مشهور زرتشتیان و به معنی نیایش و آفرین پاکان و نیکان است که در روزهای چهارم و دهم و سی ام و در سر سال پس از درگذشت هر کس می‌خوانند و برای بازماندگان او نیایش بجای می‌آورند و برای فَرَوَشی اَشَوَنان خواستار رستگاری می‌شوند.

برخی این آفرینگان را آفرینگان تندرستی نامیده‌اند. آفرینگان دهمان ۱۳ بند دارد و بخشی از خرده اوستاست. (← دهم آفریتی و دهمان آفرین)

آفَرینگان رَپیتْوین: نام چهارمین آفرینگان مهم و مشهور زرتشتیان است که هنگام نیمروز و در آغاز و انجام تابستان بزرگ (به تقویم ایران باستان از آغاز فروردین تا پایان مهرماه) برای خشنودی «ر پیثوین» ایزد نگاهبان تابستان خوانده می‌شود.

در بندهشن (بخش ۲۷) آمده است که ر پیثوین هفت ماه تابستان را روی زمین بسر می برد و در آغاز و انجام تابستان باید فرود و بدرود او را درود و سپاس گویند.

بدین سان «آفرینگان ر پیثوین» باید در هُرمَزد روز از ماه فروردین و در انیران روز از ماه مهر خوانده شود؛ اما زرتشتیان ایران در خرداد روز از ماه فروردین و در مهراسپند (ماراسپند) روز از ماه مهر این آفرینگان را می‌خوانند و از آن‌جا که خرداد روز از ماه فروردین روزی گرامی و بزرگ برای ایرانیان است و ابوریحان بیرونی آن را «نوروز بزرگ» ایرانیان خوانده، این روز را برای نخستین برگذاری آفرینگان ر پیثوین برگزیده‌اند. پارسیان هند، اردیبهشت روز از ماه فروردین را برای نخستین سرایش این آفرینگان تعیین کرده‌اند؛ زیرا امشاسپند اردیبهشت که نگاهبانی این روز بدو سپرده شده و در جهان استومند نگاهبانی آتش است، با ر پیثوین ایزد تابستان که زمین را پس از سرمای زمستانی گرما می بخشد، پیوندی دارد.

آفرینگان ر پیثوین ۱۰ بند دارد و بخشی از خرده اوستاست.

آفَرینگان گاهان: نام دومین آفرینگان از چهار آفرینگان مهم و مشهور زرتشتیان است که در پنج روز افزوده به پایان سال یا اندرگاه (روزهایی که به نام گاهان پنجگانه نامگذاری شده است) خوانده می‌شود. این آفرینگان را «آفرینگان فَرَوَردگان» نیز می‌گویند؛ زیرا نیایشی است برای

خشنودی فَرَوَشی ها که هنگام خواندن این آفرینگان برروی زمین بسر می برند.

آفرینگان گاهان ۶ بند دارد و بخشی از خرده اوستاست.

آفَرینگان گَهَنبار (گاهَنبار): نـام سومین آفرینگان از چهار آفرینگـان مهم و مشهور زرتشتیان است که در هریک از پنج روز گهنبارهای ششگانهٔ سال می‌خوانند:

یازدهم تا پانزدهم اردیبهشت‌ماه

یازدهم تا پانزدهم تیرماه

بیست و ششم تا سی ام شهریورماه

بیست و ششم تا سی ام مهرماه

شانزدهم تا بیستم دی‌ماه

پنج روز اندرگاه (روزهای افزوده به پایان سال)

آفرینگان گهنبار ۱۹ بند دارد و بخشی از خرده اوستاست. (← گهنبار)

آگِرِپْتَ: به‌معنی «گرفتن» و به تعبیر وندیداد، نام گناه کسی است که رزم‌افزار بردست گیرد و قصدِ زدن دیگری را بکند. (← وند. فر. ٤، بند ۱۷ به‌بعد)

آهنِ گدازان (آزمونِ...): آزمایشی است برای بازشناختن کِرفِه کار از گناهکار و اَشَوَن از دُرِوَند در روز پسین که در گاهان چندین بار در کنار «آزمونِ آذرِ فروزان» از آن یاد شده و یک بار هم به صورت «آهن روان» آمده است. در یس . ۳۰، بند ۷، ۳۱ بندهای ۳ و ۹، ٤۳ بند ٤، ٤۷ بند ٦ و ۵۱ بند ۹، سخن از رستاخیز و آزمون آهن گدازان و آذر فروزان به‌میان می‌آید.

«پاداش و پادافرهٔ هر دو گروه از مردان: مزدیسنان و دیویسنان یا پیروان دین راستین و پیروان کیش دروغین، پس از این آزمایش داده خواهد شد. نیکی و بدی و کرفه و گناه مانند زرسره و ناسره در برابر زبانهٔ آذر مینُوی و تابش آهن گداخته هویدا خواهد گردید. در آن روز، پاک از ناپاک شناخته خواهد شد و آنگاه آسیب پیروان دروغ و رستگاری پیروان راستی نشانهٔ آن آزمایش بزرگ خواهد بود.» (گات. یس . ۵۱، بند ۹، زیر.، ص ۱٤۱-۱٤۰)

گذر از میان خرمن آتش یا ریختن فلز گداخته برتن برای نشان دادن بیگناهی، از آزمایشهای معمول در ایران باستان (و گاه نزد اقوام دیگر) بوده و داستان سیاوش در شاهنامه یکی از مشهورترین نمونه‌های آن است. در داستان ویس و رامین هم به دستور موبد قرار می‌شود که «ویس» و «رامین» برای اثبات بیگناهی خویش از میان دو کوههٔ آتش بگذرند.

داستان رفتن زرتشت در آتش و ریختن فلز گداخته بر سینهٔ او و افسردن آن و نمایش پاکی زرتشت در ادبیات دینی زرتشتیان (که همانند آن را در داستان آذر پاد مهر اسپندان و ارداویراف نیز می بینیم) از جملهٔ این آزمونهاست.

آیین بازشناسی گناهکار از بیگناه را «پساخت» و «چارهٔ آتشان» نیز می‌خوانده‌اند. «وَر» در پهلوی (= وَرَنگَهَه در اوستا) نام دسته‌ای از این آیینهاست. ← آذر فروزان (آزمون...) و «ور»

آیینِ دادرسی: (← ور)

ا

اَئِزَخ: نام کوهی است در زامیاد یشت (بند ۳).

اَئِوُگَفْیَه: نام یکی از هماوردان بزرگ گرشاسپ است. (← رام. بند ۲۸)

اَپاخْتَر: به معنی «شمال»، در اساطیر و دین ایرانیان، جای دوزخ و کُنام اهریمن و دیوان و دروجان و همهٔ آفریدگان و کارگزاران اهریمن است و در تقابل با «نیمروز» (= جنوب) قرار می‌گیرد که سمت و سوی اهورایی و ایزدی است. (← نیمروز)

اَپارسَن: (← اوپایری سَئِنَ)

اَپام‌نَپات: نام ایزد آب است. معنی این ترکیب «نبیرهٔ آبها»ست. در پهلوی این ایزد را «بُرزیزد» و «آبان» هم می‌نامند. در اوستا این ترکیب را گاه به گونهٔ «نَپات اَپام» هم می‌بینیم و غالباً با صفتهای رَدِ بزرگوار، شهریار شیدور و تیزاسب همراه می‌آید. در «ودا»، نامهٔ دینی هندوان نیز «اَپام نَپات» خدای آبهاست. (← آبان و اردویسور اناهیتا)

اَپوش: (در پهلوی اَپُش، گویا به معنی پوشاننده و از میان برندهٔ آب) نام دیو خشکسالی و بی‌بارانی و دشمن و هَمِستار ایزد «تِشتَر» (تیر) است که در تیریشت (بندهای ۲۱ و ۲۷) به کالبد اسب سیاه سهمناکی با گوشها و یال و دُمِ کَل در برابر تشتر پدیدار می‌شود و نمادی است از تابستانهای خشک و سوزان در بیشتر سرزمینهای ایرانی. تشتر در نخستین نبرد از اپوش شکست می‌خورد و نالان از چیرگی خشکسالی بر ایران زمین، می‌گریزد؛ اما در دومین نبرد، اپوش را بسختی شکست می‌دهد و دور می‌راند و سرزمینهای ایرانی را نوید باران و آب و آبادانی می‌بخشد.
(← تشتر)

اَپه گَذ: نام بیماری ناشناخته‌ای است (وند. فر. ۲۱، بند ۲) (← گَذ)

اَپه‌مان: نام مدّت زمانی است که خویشاوندان مرده باید دور از دیگران و در تنهایی بگذرانند. این

مدّت به نسبت خویشاوندی که هر کس با شخص مرده دارد، تغییر می‌کند و شرح چگونگی هر یک از موردهای آن را در وندیدا (فر. ۱۲) می‌خوانیم.

دارمستتر می‌نویسد: «آنچه باید از این واژه برآید، شرح داده نشده است؛ اما چنین پیداست که منظور از آن، مدّت ماندن ناپاک در آرمِشتگاه است که باید در طی آن جدا از دیگر پرهیزگاران و از هرچیز پاک بسر برد. چنین می‌نماید که خویشاوندان مرده صرفاً به‌سبب بستگی با او ناپاک به‌شمار می‌آیند و به همین دلیل آنان را از بخشهای عادی خانه و از تماس با دیگران دور نگاه می‌دارند. بنابراین افزون بر ناپاکی همگانی که از برخورد با تن مرده پدید می‌آید، گونه‌ای دیگر از ناپاکی هست که انگیزهٔ آن، خویشاوندی با مرده است. رشتهٔ پیوند خونی که عضوهای یک خانواده را با یکدیگر مربوط می‌کند، به گونه‌ای است که هیچ کس در آن خانواده نمی‌میرد مگر آن که مرگ در هستی همهٔ عضوهای آن خانواده راه‌یابد. این که آیا این شکل کهن سوگواری است یا تنها یکی از گونه‌های آن، مطلبی است که در این جا بدان نمی پردازیم.

از سوی دیگر خانه نیز در مدّت اپه‌مان ــ دست کم به سبب بودن خویشاوندان مرده در آن ــ ناپاک است و باید بی درنگ پس از مرگ پاک شود و البته این پاک کردن را نباید با آن پاک کردن که شرح آن در فرگرد هشتم وندیداد آمده است، اشتباه کرد. چنان که پیداست، پس از مرگ، درخانه، تنها به‌روی کسانی که با مرده پیوندی ندارند، گشوده می‌شوند.

حتی امروز در ایران، خانه‌ای که یکی از خویشاوندان در آن درگذشته باشد، بدشگون است و با بیزاری و تنفری بسیار بیشتر از آنچه در اوستا دیده می‌شود، بدان می‌نگرند. پسر، خانه‌ای را که پدرش در آن مرده است، خراب می‌کند. او نمی‌تواند در آن خانهٔ بدقدم زندگی کند. خانهٔ هر مرده‌ای باید با خود او از میان برود و بنابراین، او (پسر) خانه را ویران می‌کند و خانه‌ای دیگر در جایی دور از آن‌جا می‌سازد. (سفرنامهٔ شاردن، متن اصلی، ج ۳ـص ۷ و ۳۳ / ایرانیان، نوشتهٔ پولاک، متن اصلی، ج ۱ـص ۵۲)

این رسمی است که در زَندِ اوستا هم اشاره‌هایی بدان شده است.» (زگد.)

باید بدان‌چه دارمستتر به استناد روایتهای شاردن و پولاک دربارهٔ خانهٔ شخص مرده آورده است، بیفزاییم که امروزه بعضی از مردم ایران ــ و نه همهٔ آنان ــ خانه‌ای را که یکی از عزیزانشان (بویژه اگر جوان باشد) در آن درگذشته باشد، می‌فروشند و خانه‌ای دیگر می‌خرند که البته این ادامهٔ همان سنّت است به‌شکلی منطقی‌تر و عملی‌تر.

اَترَت: در اوستا «ثریتَ» نام پدر گرشاسپ است که در تاریخ و ادبیات فارسی، غالباً با املای «اَثرَط» نوشته شده است. در یسنه (هات ۹، بند ۱۰) اترت نیکوکارترین مرد خاندان سام، سومین کسی است که گیاه هوم را می‌فشارد و از آن نوشابهٔ آیینی هوم را می‌سازد.

در وندیدا (فر. ۲۰) ثْریتَ نخستین پزشک در میان مردمان است. (ــــ ثریت)

آثارَتوش آشات چیت هَچا...: دنبالهٔ جملهٔ آغاز نیایش مشهور «یَثَه‌آهو وَیرْیو...» است که در بیشتر بخشهای اوستا، «زَوت» سرودن آن را از پارسای دانا خواستار می‌شود. گزارش فارسی این نیایش، زیر «یَثَه‌آهو وَیرْیو...» در آغاز دفتر خرده اوستا در همین کتاب آمده است. (ــــ یثه‌اهو ویریو...)

آخْتیَه: نام یکی از دیوپرستان است که یُوایشتَ (یوشت) از خاندان فْریانَ، نود و نه چیستان او را گشود و بر او ــ که می‌خواست شهری را به آتش و خون بکشد ــ چیره شد و او را کشت.

داستان یوایشت و اختیه در کتاب کوچکی به زبان پهلوی (شامل ۳۰۰۰ واژه) به‌نام «ماتیکان یوشت فریان» آمده که در آن به‌جای نود و نه چیستان از سی و سه چیستان سخن رفته است.

دربارهٔ داستان یوایشت و اختیه و بازتاب آن در کتاب مرزبان‌نامه، دکتر محمد معین رساله‌ای به‌نام «یوشت فریان و مرزبان‌نامه» به دو زبان فارسی و روسی منتشر کرده است. (تهران، چاپخانهٔ مجلس-۱۳۲۲) متن این رسالهٔ پهلوی را نیز «محمود جعفری» همراه با ترجمه و توضیح در سال ۱۳۶۵ در تهران منتشر کرده است (ــــ فهرست کتابها و گفتارهای مأخذ و مرجع در پایان کتاب)

اَذْوَتَوَ: نام کوهی است در زامیاد یشت (بند ۶).

اَرَ: وصف دچارشدگان به یکی از بیماریهاست که در آبان یشت (بند ۹۳) آمده است؛ اما از چگونگی این بیماری آگاهی نداریم.

اَرتْ: شکل پهلوی نام «اَشَی» ایزد بانوی پاداش و توانگری و گنجور اهوره‌مزداست. (ــــ اشی)

اَرت یشت: هفدهمین یشت اوستاست در ستایش و نیایش ایزد بانوی پاداش و توانگری «اَشَی» که شصت و دو بند دارد. (ــــ اَشَی)

اِرِثِ: نام یکی از ایزد بانوان دین مزداپرستی است که در گزارش پهلویِ اوستا به «رَس» تبدیل شده است. از خویشکاری این ایزد بانو آگاهی نداریم؛ اما از آن‌جا که نام او غالباً همراه با «رَسَشتات» و «اَشَی» و «چیستا» می‌آید، ناگزیر می‌توان پنداشت که از همکاران و یاوران آنان است.

اَرِزْوَ: نام گونه‌ای از جانوران گزندرسان اهریمنی (خرفستران) است در آبان یشت (بند ۹۰) که آگاهی دیگری از آنها نداریم. در آبان‌یشت این جانوران از ماران شمرده شده‌اند.

(ــــ ورنوویش و ووژک)

آرجاسپ: (= ارجاسب) (← آرجاسپ خیون)

آرجاسپ خیون: در اوستا «اَرجَتْ اَسپَ» (به‌معنی دارندهٔ اسب گرانبها) نام پادشاه دیوپرست توران از قبیلهٔ خَیون (هَیون) است که با زرتشت و پذیرندگان دین وی سرستیز دارد و داستان نبردهای او با سپاهیان گشتاسپ در کتاب پهلوی «ایاتکار زریران» و در شاهنامهٔ فردوسی به تفصیل آمده است. ارجاسپ سرانجام به‌دست اسفندیار پسر گشتاسپ کشته می‌شود.

اَرد: یکی از شکلهای نام ایزدبانوی پاداش و توانگری و پاداش «آشی» در زبان پهلوی است.
(← ارت واشی)

اَرد (روزِ...): نام روز بیست و پنجم ماه است که نگاهبانی آن به ایزدبانو آشَی (= ارد) سپرده شده است.

اَرداویراف‌نامه: نام رساله‌ای است به زبان پهلوی که شرح سفر یا معراج یکی از پیشوایان دین زرتشتی به نام «ویراف»[1] به جهانِ میِنُوی و دیدارش از بهشت و همیستگان (برزخ) و دوزخ و صحنه های نمایشگر پاداش و پادافرهٔ کردارهای نیکوکاران و گناهکاران است.

از این رساله چند ترجمه به زبانهای اروپایی و فارسی در دست است که آخرین آنها ترجمهٔ فارسی دکتر مهرداد بهار در پژوهشی در اساطیر ایران، پارهٔ نخست، بخش بیست‌ویکم است.

اِردَتْ فِذْری: نام مادر سومین و آخرین موعود زرتشتی (سوشیانت یا سوشیانس) است. معنی این نام «مایهٔ آبروی پدر» و به تعبیری «دارای پدری کامیاب» است. اردت فذری سومین دوشیزهٔ پانزده ساله‌ای است که هنگام تن‌شویی در دریاچهٔ کیانسیه (هامون) از تخمه (یا فرّهٔ) بازمانده از زرتشت بارور خواهد شد و «اَستوَت اِرِت» (سوشیانت) را خواهد زایید. (← استوت ارت، سوشیانت، کیانسیه و هامون)

اَردوش: نام گناه کسی است که با رزم‌افزار آغاز به‌زدن کسی کند؛ اما به گونه‌ای که او را زخمی نسازد یا زخمی که بر او وارد می‌آورد، در مدّت سه روز درمان پذیرد. (← وند. فر. ٤، بند ۱۷ به بعد)

اَرِذْوی: نام رودی است اساطیری. معنی آن را بارتولومه «رطوبت و نمناکی» نوشته است؛ اما بهار می‌نویسد: «ظاهراً به معنی پربرکت و حاصل‌خیز است.» و در زیرنویس می افزاید :«گِرِی آن را بزرگ و عظیم معنا می‌کند.» (پژ. ص ٤۹)

۱. «دربارهٔ نام این شخص که ویراف است یا Viraz، بحثهای بسیار شده است. ← مقاله‌ای در J.A. 1949, 3-7 از شادروان مناس و به اثر هنینگ موسوم به Zoroastar، ص ۵۱، ی ۳ و نیبرگ در جلد دوم Manval.» (پژ. ص ۲۸٤)

اردوی همچنین جزء نخست نام ایزد بانوی آبهاست. (← اردویسور اناهیتا)

اَرِدْوی: ظاهراً یکی از واحدهای اندازه گیری درازا یا بلندا بوده است. در وندیداد، (فر. ۲، بند ۲۲) آن‌جا که سخن از زمستان دیوآفریده می‌رود، ستبری برف به بلندای «اردوی» است. دارمستتر دربارهٔ این واژه نوشته است: «اندازه‌ای است.» (زگد.) بهار در گزارش خود از این فرگرد (پژ. بخش ۱۵) این عبارت را به «بربلندی اردوی» برگردانده و در یادداشت پایان بخش، اردوی را همان رود اساطیری خوانده است.

اَرِدویسوَر اَناهیتا: نام ایزد بانوی آبهاست که «آبان یشت» ــ یکی از بلندترین یشتهای اوستا ــ در ستایش و نیایش اوست. نام این ایزد بانو از سه جزء ترکیب یافته است: جزء نخست همان «اردوی» است که جداگانه از آن سخن گفتیم (← اردوی) و در این ترکیب معمولاً به معنی مطلق «رود» گرفته می‌شود. جزء دوم «سورا» یا «سورَ» به معنی نیرومند و جزء سوم «اَناهیتا» به معنی پاک و بی‌آلایش، همان است که در پهلوی آناهید و در ارمنی آناهیت و در فارسی ناهید شده و نام ستارهٔ زهره نیز هست. برروی هم این ترکیب به‌معنی «رود نیرومند بی‌آلایش» است.

آبان (در پهلوی آپان) مینوی همهٔ آبها و صفتی برای اردویسور اناهیتاست.

(← آبان، آبان نیایش، آبان یشت، آب زَور نیایش، اردویسور بانو نیایش و اناهیتا)

اَرِدویسور بانو نیایش: چهارمین نیایش از پنج نیایش مزداپرستان در خرده اوستاست. این نیایش ۱۱ بند دارد و در کنار رود و جوی و نیز در آبان روز (دهم) هر ماه خوانده می‌شود. آبان نیایش، نام دیگر آن است.

اَردیبهشت: در اوستای نو «اَشَه وَهیشتَ» به معنی «بهترین اَشَه» نام یکی از مهم‌ترین امشاسپندان (مِهین ایزدان) است که پس از «بهمن» و در دومین پایگاه امشاسپندان جای می‌گیرد. در گاهان، اردیبهشت غالباً به صورت اَشَه آمده و یکی از فروزه‌های اهوره‌مزداست که ارج فراوان دارد و آنان که یار اویند، بهترین پاداشها را خواهند یافت. اهوره‌مزدا او را از نیروی خِرَد خویش آفریده و پدر اوست. اردیبهشت نگاهبان مرغزارها و گیاهان روی زمین است و پرهیزگاران در مرغزارهای او بسر می برند. به‌یاری او بود که اهوره‌مزدا هنگام آفرینش، گیاهان را برویانید.

در اشاره به همین خویشکاری امشاسپند اردیبهشت (نگاهبانی مرغزارها و گیاهان روی زمین) است که دقیقی می‌گوید:

«درافکند ای صنم ابر بهشتی به گیتی خلعت اردیبهشتی»

در یشتها، اردیبهشت زیباترین امشاسپند و دشمن دیو خشم و از میان برندهٔ بیماری و مرگ و جادوان و خرفستران است. در ویسپرد آمده است که اهوره‌مزدا آنچه را که به دست بهمن آفریده است، به دستیاری اردیبهشت افزایش خواهد داد.

در ادبیات پهلوی هُرمَزد با بهمن و اردیبهشت رایزنی می‌کند و اردیبهشت است که آتش را می پاید و از میان کماله دیوان (دیوان بزرگ و کارگزاران اصلی اَنگْرَمَینیو) «ایندْرَ» ــ که به نوشتهٔ بند هشن دیوِ فریفتار و گمراه کننده است ــ هَمِستارِ اردیبهشت است.

در بندهشن می‌خوانیم: «اردیبهشت را خویشکاری این است که دیوان را نهلد تا روانِ دُروندان را اندر دوزخ، بیش از گناهی که ایشان را هست، پادافره کنند و دیوان را از ایشان بازدارد.» (به‌نقل پژ. ص ۱۱۰)

در همان کتاب آمده است: «اردیبهشت را به گیتی آتش خویش است. آن که آتش را رامش بخشد یا بیازارد، آن‌گاه اردیبهشت از او آسوده یا آزرده بود.» (همان. ص ۱۱۱)

ایزدان آذر و سروش و بهرام از یاوران و همکاران امشاسپند اردیبهشت‌اند. سومین یشت اوستا ویژهٔ ستایش و نیایش این امشاسپند و دومین ماه سال و سومین روز ماه به‌نام اوست و به نوشتهٔ بندهشن گل مرزنگوش بدو اختصاص دارد.

نیایش معروف «اَشِم‌وُهو...» را نیز «نماز اَشَه» می‌خوانند و به این امشاسپند نسبت می‌دهند.

(← اَشَه وَهیشتَ و نماز اَشه و اَشِم‌وُهو...)

اَردیبهشت (روز...): نام سومین روز هر ماه است که به نام امشاسپند اردیبهشت خوانده شده.

اَردیبهشتگان (جشنِ...): نام جشنی است که در اردیبهشت روز (سومین روز) ازماه اردیبهشت برگذار می‌شد.

اَردیبهشت یَشت: نام سومین یشت اوستاست در ستایش و نیایش امشاسپند اردیبهشت که ۱۹ بند دارد. (← اردیبهشت)

اَرِزوَر: نام کوهی است اساطیری (وند. فر. ۳، بند ۷ و فر. ۱۹، بندهای ٤٤ و ٤٥) که گردنه و قلّهٔ آن جای گرد آمدن دیوان خوانده شده است.

در بندهشن (بخش ۲۲، بند ١٦) گردنهٔ ارزور کوهی است بر دروازهٔ دوزخ که دیوان از آن جا به پیش می‌تازند. در دادِستانِ دینی (بخش ۳۳، بند ۵) آمده است که ارزور در شمال جای دارد و کُنام دیوان است. در مینویِ خرد (بخش ۲۷، بند ۱۵) ارزور نام دیوی است که به‌دست گیومرت کشته شد و احتمال آن هست که میان نام این دیو و نام کوه و قلّه‌ای که جای دیوان و دروازهٔ دوزخ است، پیوندی باشد. دارمستتر می‌نویسد که شاید ارزور نام کوهی بوده که این دیو در آن به‌بند کشیده شده است؛ همچنان که فریدون اژی‌دهاک را در کوه دماوند به‌بند کشید. (زگد.)

اَرِزورَ: نام ششمین کوه روی زمین است در زامیاد یشت (بند ۲). در بندهشن ارزور کوهی است

در روم.

اَرِزوشَمَنَ: نام یکی از هماوردان و دشمنان گرشاسپ است که در زامیاد یشت (بند ۴۲) از او با صفت «دارندهٔ دلیریِ مردانه» یاد شده. ارزوشمن از گرشاسپ شکست خورد و به‌دست او کشته شد.

اَرِزَهی: (در پهلوی اَرزَه) نام یکی از هفت بوم یا کشور یا اقلیم جهان بنا بر بخش‌بندی جهان در ایران باستان (همچنان که نزد هندوان) است. ارزهی کشوری است در خاور جهان.

اِرِزی: نام رودی است که به دریاچهٔ هامون می‌ریزد. (← زام. بند ۶۷)

اِرِزیشَ: نام یکی از کوههاست. (← زام. بند ۲) معنی این نام «راست برافراشته» است.

اِرِزیفیَه: نام رشته کوهی است که در زامیاد یشت (بند ۲) پنجمین کوه برآمده از زمین خوانده شده. معنی این نام «شاهین» است.

در آبان یشت (بند ۴۵) ارزیفیه نام کوهی است که کاووس برفراز آن پیشکش نزد ایزد بانو اردویسور اناهیتا می برد و او را می‌ستاید و خواستار کامیابی و پیروزی می‌شود.

اَرشْتاد: (در اوستا اَرشْتات و اَرشْتی و در پهلوی و فارسی اَرشْتاد و اَشْتاد) نام یکی از ایزد بانوان دین زرتشتی است. نام این ایزد بانو به معنی «راستی و درستی» است و با صفتهای «جهان‌پرور» و «گیتی افزای» از او یاد می‌شود.

دربارهٔ خویشکاری این ایزدبانو، دارمستتر (زند اوستا، ج ۲-ص ۳۲۱) به نقل از بندهشن بزرگ می‌نویسد: «ارشتاد راهنمای مینویان و جهانیان و زامیاد، مینویِ زمین است و گفته شده است که رَشْن روانهای مردگان را می‌شمارد و ارشتاد و زامیاد آنها را به ترازو می‌گذارند.» و باز در جای دیگر از همان کتاب (ج ۲، ص ۶۱۱) به‌نقل از همان مأخذ، نوشته است: «هنگامی که روانهای مردگان برای شمار کردار نیک و بد به سر چینودپل آیند، ارشتاد دستیار امرداد ـــ امشاسپند نگاهبان گیاهان و بیمرگی ـــ همراه با رشن و زامیاد فرارسند.»

بدین‌سان بنا به نوشتهٔ بندهشن، خویشکاری ایزد بانو ارشتاد، همکاری با دیگر ایزدان و مینویان در برگذاری آیینِ شمار پسین و سنجش کردارهای مردمان است. در دیگر کتابهای پازند و پهلوی از جمله اوگمدئچا، ارداویراف‌نامه و شایست نشایست نیز بدین خویشکاری ارشتاد اشاره رفته است.

نام ارشتاد غالباً با رشن ـــ ایزد دادگری ـــ همراه آمده و از یاران و همکاران او به‌شمار آمده است، زیرا راستی و درستی با دادگری هماهنگی دارد.

هیجدهمین یشت اوستا (اشتاد یشت) در ستایش و نیایش این ایزدبانو و بیست و ششمین روز ماه به‌نام اوست.

آرِشتی: (ــــ ارشتاد)

اَرمِشت: راکد، مانده، بی حرکت، ناتوان، تنبل، علیل. (فپ.)

آن گونه که از وندیداد (فر. ۵، بند ۵۹) برمی‌آید، شخص ناتوان و شکسته و از کار افتاده و یا شخص ناپاک (در دورهٔ ناپاکی) را ارمشت می‌گویند.

اَرمِشتگاه: (در پهلوی آرمِشت گاس) انزواگاه، جا و محل زنان در مدّت قاعدگی. (فپ.)

در وندیداد افزون بر جای ویژهٔ اقامت و زیست زن دشتان در مدّت ناپاکی، جای دیگر ناپاکان و آلودگان نیز بدین نام خوانده شده است و از آن جمله (در فر. ۳، بندهای ۱۸-۱۵) می‌خوانیم که جای کسی که پیکر مرده‌ای را به‌تنهایی به دخمه برده باشد، جایی است متروک و دور از آتش و آب و مردمان که گرداگرد آن چینه‌ای برمی‌آورند و چنین کسی را در آن‌جا تنها می‌گذارند.

دار مستتر نوشته است که چنین جایی را ارمشتگاه یعنی جای شخص ناپاک می‌خوانند. (زگد.) (ــــ دشتانستان)

جای دادن زنان در خانه یا اتاقی جداگانه در مدّت عادت ماهانه، در میان دیگر اقوام نیز معمول بودهاست. «الیاده» می‌نویسد: «نزد Wemale ها، قرص ماه یک «خدا-دما» است و معتقدند که دورهٔ بی نمازی آن در وقت ماه نو (هلال) است که ماه در این دوره به مدّت سه شب از دیده‌ها پنهان می‌گردد و به همین علّت است که زنان به هنگام قاعدگی در کلبه‌های مخصوصی تنها می‌مانند و از دیگران دوری می‌جویند. هرگونه تخلّف از این منع و نهی، موجب برگذاری تشریفاتی برای جبران مافات و دادن کفّارهٔ گناه سر پیچی از دستور می‌شود.» (اسطوره. ص ۱۱۳)

اَرَنگ: یکی از دو رود مهم و مقدّس در اساطیر ایران است که رَنگْها نیز خوانده شده است. (ــــ رَنگْها)

اَرَنوَک: نام یکی از دو دختر (یا خواهر) جمشید است که اژی‌دهاک پس از چیرگی بر جمشید، آنان را به همسری برمی‌گزیند و پس از پیروزی فریدون بر اژی‌دهاک، هر دو به همسری فریدون در می‌آیند.

در شاهنامه این زن ارنواز و خواهرش شهرناز خوانده شده است:

«دو پاکیزه از خانهٔ جمّ شید ... بُرون آوریدند لرزان چو بید
که جمشید را هر دو دختر بدند ... سر بانوان را چو افسر بدند
ز پوشیده رویان یکی شهرناز ... دگر پاکدامن به نام ارنواز»

(شا. ج ۱-ص ۵۱)

اَزْوَتدنَر: (ــــ اورَوتَت نَر)

آریَمَن: (← آدیتْیَه و آیریَمَن)

اُزَیَرین: نام ایزد نگاهبان یکی از پنج گاه شبانروز یعنی از عصر تا فرورفتن خورشید (یا سرشب) است و دو ایزد «فْرادَت‌ویر» و «دَخْیوم» از همکاران اویند.

اُزَیَرینگاه: نام یکی از پنج گاه شبانروز یعنی از عصر تا فرورفتن خورشید (یا سرشب) است.

اُزَیَرینگاه: نام یکی از نمازها یا نیایشهای پنجگانهٔ شبانروز است که در خرده اوستا آمده.

اژدهای شاخدار: نام اژدهایی است اساطیری که اسبان و مردان را به کام خویش فرومی‌بُرد و زهر زردگون او به بلندای نیزه‌ای روان بود و گرشاسپ پهلوی در دیگی بر پشت او خوراک می پخت. این اژدها سرانجام بر دست گرشاسپ کشته شد. (← یس. ۹، بند ۱۱)

آژَنَ: نام بیماری ناشناخته‌ای است. (وند. فر. ۲۰، بند ٦)

آژهُوَ: نام بیماری ناشناخته ای است. (وند. فر. ۲۰، بند ٦)

آژی‌دَهاک: (در اوستا آژی‌دَهاک و در پهلوی اَزدهاگ و در فارسی اژدها و ضحّاک) نام اژدهایی است سه کلّه و سه پوزه و شش چشم که می‌خواهد جهان را از مردمان تهی کند و اَنگْرَمَینیو (اهریمن) به پتیارگیِ خود، او را بدین خویشکاری اهریمنی و دیوآسا آفریده است. ایزد آذر دشمن و هَمِستار اوست و برسر دست یافتن به فرّ ایزدی با او می‌ستیزد و اپام نپات بر او چیره می‌شود و سرانجام فریدون به نبردی با اژی‌دهاک برمی‌خیزد و او را فرومی‌کوبد و به‌بند می‌کشد.

در اوستای کنونی هیچ گونه سخنی از این که اژی‌دهاک آفریده‌ای انسانی و شاه باشد، در میان نیست و اگر چه او نیز همانند شاهان و پهلوانان پیشکش نزد ایزدان می برد و از ایشان خواستار پیروزی می‌شود، ذکری از نشستن او برجای جمشید و فرمانروایی دراز مدّت وی نرفته است.

در ودا «ویشوَه روپَه» همانند اژی‌دهاک، اژدهایی سه کلّه است که گاوها را می رباید. سنجش این اسطوره با آن بخش از داستان ضحّاک در شاهنامه که گاوِ بَرمایون به دست او کشته می‌شود، می‌تواند به‌روشنی یادآور بنیاد کهن و مشترک دو اسطورهٔ ایرانی و هندی باشد.

در ادبیات پارسی میانه (پهلوی) اژدهاگ مردی تازی است که به ایران می‌تازد و بر جمشید چیرگی می یابد و پس از هزارسال فرمانروایی اهریمنی، سرانجام فریدون بر او می‌شورد و او را شکست می‌دهد و در کوه دنْباوند (دماوند) به‌بند می‌کشد. گفته شده است که او در هزاره هوشیدر ماه (دومین موعود زرتشتی) بند می‌گسلد و یک‌سوم از جهان را به تباهی می‌کشاند و سرانجام اهوره‌مزدا به ایزدان سروش و نریوسنگ فرمان می‌دهد تا گرشاسپ را ــ که در دشت پیشیانسیه در کابلستان به خواب فرورفته است ــ برای نبرد با اژدهاگ بیدار کنند و گرشاسپ پس از برخاستن از خواب با گرز خویش، آن پتیارهٔ اهریمنی را فرومی‌کوبد.

در کتابهای پهلوی و در شاهنامه به اژی‌دهاک لقب «بیوَر اسب» (دارای ده‌هزار اسب) داده شده و در شاهنامه نام او «ضحّاک ماردوش» شده است.

در نوشته‌های فارسی و عربی (و از آن جمله در آثارالباقیه) گاه سخن از ضحّاک دیگری می‌رود که با از میان برداشتن جمشید، زمینها را از مالکان آنها بازمی‌ستاند و به دهقانان می‌دهد و زنان را نیز از آنِ همگان می‌شمارد. دکتر مهرداد بهار چنین انگاشته است که این ضحّاک معرّف قیام مردم بومی ایران برضدّ اشرافیّت آریایی باشد که در اساطیر به صورت قیام شاه بیگانه درآمده است. (پژ. ص ۱۵۳)

نگارنده گمان می‌برد که شاهان و موبدان دورهٔ ساسانی (از روزگار خسرو اول به بعد) مزدک بامدادان را که خواستار دگرگونیهای بنیادی در سازمان اجتماعی آن دوران بود و قیام او به خون کشیده شد، از سر کین‌توزی و دشمنی، ضحّاک خوانده بوده‌اند و بعدها این نام با آن توصیف در برخی از نوشته‌ها باقی مانده است.

در دینکرت دربارهٔ علّت این که فریدون، ضحّاک را نشکست و در بند کرد، چنین آمده است:

«دربارهٔ غلبهٔ فریدون بر ضحّاک. برای میراندن ضحّاک گرز بر شانه و دل و سر کوبیدن و نمردن ضحّاک از آن ضربه و سپس به شمشیرزدن و به نخستین، دومین و سومین ضربه از تن ضحّاک بس گونه خرفستر پدید آمدن. گفتن دادار هُرمَزد به فریدون که او را مشکاف که ضحّاک است؛ زیرا اگر وی را بشکافی، ضحّاک این زمین را پر کند از مور گزنده و کژدم و چلپاسه و کشف و وزغ.» (دین. ۱۱۸ به نقل پژ. ص ۱٥٤)

در گزیده‌های زاد سپرم (بخش ۲٤) آمده است که: «جز دهاک (=ضحّاک)، همه کس به دادِ فَرَشْگَرد کرداری (= قانون بازسازی زندگی) بگروند و دهاک توبه ناکرده کشته شود.» (گز. ص ۳۵)

(دربارهٔ اژی‌دهاک و جنبه‌های گوناگون اساطیری و تاریخی شخصیت او ← آیین. گفتار نهم: «اژی‌دهاک در افسانه و تاریخ»)

اَسَ‌بَنَ: نام یکی از خاندانهای تورانی از قبیلهٔ «دانو» است که در آبان یشت (بند ۷۳) از «کَرَ» و «وَرَ» دو تن از بستگان بدین خاندان نام برده می‌شود.

اَسپِرِنَ: یک درهم. (← وند. فر. ٤، بند ٤۸ و فر. ۵، بند ٦۰)

اَسپْرِیس: (در پهلوی اَسپرِس) میدان اسب‌دوانی، میدان چوگان‌بازی.

اَسپْرِیس: واحد اندازه‌گیری درازای راه بوده که با طول میدان اسب‌دوانی برآورد می‌شده است. در ایران باستان، واحدهای اندازه‌گیری راهها با فاصله‌های میدان اسب‌دوانی ارتباط داشته است.

چنین می‌نماید که زمین اسپریس اندازهٔ معیّن و مشهوری داشته است؛ زیرا در وندیداد (فر. ۲، بند ۲۵) اهوره‌مزدا به جم فرمان می‌دهد که: «مردمان و جانوران را «وَر»ی بساز، هریک از چهار برش به درازای اسپریسی.»

در گزارش پهلوی، درازای هریک از برهای آن «وَر» دو «هاسَر» (= هاثْرَ) یعنی دو فرسنگ ذکر شده و بدین‌سان باید گفت که اسپریس زمینی به درازا (و احتمالاً به پهنا)ی دو فرسنگ بوده است. اما برای هاسر اندازه‌های گوناگونی را ذکر کرده‌اند. در بندهشن (بخش ١٤، بند ٤) آمده است که هر هاسری برزمین، درست به اندازهٔ فرسنگی است و در جای دیگری از همین متن (بخش ١٦، بند ٧) هاسر یک چهارم فرسنگ شمرده شده است. بهار به نقل از هنینگ می‌نویسد: «در اصل اوستایی خود، یک هاسر برابر طول یک اسپریس بوده است که محتملاً حدود ۷۰۰ متر برآورد می‌شده است.» (پژ. ص ۳۷-۳٦)

واژهٔ «اسپریس» در زبان ارمنی به صورت «آسپارِز» معمول است و بنا بر حواشی ترجمهٔ فارسی تاریخ ارمنستان علاوه بر معنی «میدان اسب‌دوانی»، معنی واحد مسافت هم دارد که معادل ۲۳۰ متر است و گاه میان ۱۵۹۸ تا ۲٦٦ متر نوسان دارد. (← موسس خورناسی: تاریخ ارمنستان، ترجمهٔ گ. نعلبندیان. نشریات دانشگاه یروان، ۱۹۸٤، ص ۳۰۲-۳۰۱)

آسپهِه‌ـ اَشْترا: نام یکی از افزارهای مجازات گناهکاران بوده است. دارمستتر نوشته است: «از گزارش اسفندیارجی و ریشه‌یابی در منابع سنسکریت و یونانی برمی‌آید که نام گونه‌ای تسمه یا تازیانه بوده که بدان، اسب را به تند‌تاختن برمی‌انگیخته‌اند.» (وند. فر. ۳، بند ۳٦، زگد.)

برخی از گزارشگران، این ترکیب را به «سیخ اسب‌رانی» برگردانده‌اند و این تعبیر، همان است که در مورد «اَشْترا» در فرگرد دوم وندیداد (داستان جم) نیز نوشته‌اند و درست درنمی‌آید.

آن گونه که از کاربرد این ترکیب در وندیداد (از فر. ۳ به‌بعد) برمی‌آید، روشن است که نام گونه‌ای تازیانه و افزار مجازات و تنبیه گناهکاران بوده است و غالباً با «سَروشو‌ـچَرَنَ» همراه آورده شده. «نیبرگ» بدون هیچ گونه توضیحی «اسپهه اشترا» و «سَروشو‌ـچَرَنَ» را «تازیانهٔ اسب» و «تازیانهٔ تسمه‌ای» می‌خواند. (← اَشْترا و سَروشو‌ـچَرَنَ)

اَسْتَوت اِرِتَ: نام سومین و آخرین سوشیانت (موعود) مزداپرستان است که در پایان سومین هزارهٔ پس از زرتشت، از تخمه (یا فرّهٔ) بازماندهٔ وی در آب دریاچهٔ کیانسیه (هامون) و از مادری به نام «اِرِدَت فِذْری» زاده می‌شود و کار فَرَشکَرد (نوکردن جهان و دینِ مزداپرستی) را به پایان می‌رساند.

در زامیاد یشت (بندهای ۹٦-۹۳) از خویشکاری و کامیابی «استوت‌ارت» سخن به میان آمده است. در اوستا هرجا که «سوشیانت» مفرد آمده است به استوت ارت اشاره دارد و غالباً به جای نام او همین صفت بکار می‌رود و صفت پیروز را نیز همراه دارد.

از نشانه‌های پدیـدار شدن استوت ارت ایستادن خورشید در میان آسمان است و چون او پیدا شود، همـهٔ جاودانـگان (کیـخسرو و گودرز و گیو و تـوس و پشوتـن و گرشاسپ و دیـگران) به‌وی پیوندند و رستاخیز بر پا گردد و جهان استومند پایان پذیرد و جهان آشه (جهان مینُوی) آغاز شود.

(← اِردَت فِذْری، سوشیانت و کیانسیه)

اَستُودان: (به مـعنی جای نگاهـداری استخوان) چاه یـا گودال یا شکافی است در کنار دخمـه یا برجِ خاموشی، دور از دسترس جانوران که استخوانهای مردگان را در آن فرومی‌ریزند.

در برهان قاطع به معنی «دخمه و مقبرهٔ گبران» آمده است.

اَستُومَند: استـخوان‌دار، جسمانی، مادّی، خاکـی، گـیتیانه. «آستُومـندان: عناصر، ارکان. کلـمهٔ استـومند چه از جهت ریشه و چه از جـهت مـفهوم هـر دو مطابـق می باشـد با آنـچه به زبـان یونانی «اُستوئیخیون» خوانده شده و در کتب فلسفی عربی به صورت «اُسطُقُس» نقل گردیده است. ریشهٔ تقریـبی استومنـدان به عربی همـان ارکان می بـاشد که به‌جای عـناصر بکار رفته است. ریشهٔ لغت «استومند» از «آسـتَ» آمده که به معنی استخوان است (لا تین اُس و یونانی اُستئون) و در کلمات هسته، ستون، استوانـه، استودان و استخوان باقـی مانده است. شاید «اُس» و «اساس» عربی نیز با ریشـهٔ «آسـتَ» یـکی باشد.» (صادق هـدایـت: تـرجمهٔ زند و هـومن یسـن، بخش یکم، درِ سوم، زیرنویس بند ٦)

اَستومَند (جـهانِ...): جهان مادّی، گیـتی، جهانی کـه اهوره‌مزدا در آغاز سه هزارهٔ دوم آفرینش، آفرید و در آن به مینوها تن بخشید.

(← استومند، مینو، مینُوی)

اَستـو ویذُتو: (در پهلوی «اَستُویـهاد» به‌معنـی «زوالِ تن» یا «بخش کنـندهٔ استخوانـها») نام دیو مرگ است کـه زنـدگی را از میـان مـی‌بـرد و در ادبیـات پارسی میـانـه، او را بـا «بَدوای» یکی خوانده‌اند. در امان ماندن از گزند این دیو و دیو خشم، به یاری ایزدان سروش و مهر ممکن است.

در بندهشن دربـارهٔ این دیو می‌خوانیم: «استویهاد وایِ بدتر است که جان را بستاند. چنین گوید که چـون دست بر مـردم مالد، بوشـاسپ آید و چـون سایه افگند، تب آیـد و چون او را به چشم بینند، جان را از میان برد.» (به‌نقل پژ. ص ۱۳۱)

در وندیداد (فـر. ۵، بندهـای ۹-۸) از آسـتوو یذُتو و بَدوای جداگانه و همچون دو دیو همکار نام برده شده است.

گاهی بـه جای دو جـزء نام این دیو، تنـها جزء دوم (ویذُتو) هـمراه با صفت «دیـوآفریده» آمده است. (← بدوای و ویذتو)

آسکولاپ: (← آسکلپیوس)

آسموخْوانونَت: نام یکی از نخستین گروندگان به دینِ زرتشت است که در هرمزد یشت (بند ۳۰) به فَرَوَشی او درود فرستاده شده و در فروردین یشت (بند ۹۶) نام او در سرِ همهٔ پاکان و آشَوَنانی که فَرَوَشی آنان ستوده شده است، جای دارد. معنی این نام «فروغ آسمان» است.

آسْنَونت: (در پهلوی آسْنَوند) نام کوهی است. (زامیادیشت، بند ۵). در بندهشن (بخش ۱۲، بند ۲٦) می‌خوانیم که اسنوند کوهی است در آذربایجان و در همان کتاب (بخش ۱۷، بند ۷) آمده است که کیخسرو آتشکدهٔ آذرگشنسپ را در کوه اسنوند بنا نهاد. در گزیده‌های زادسپرم (بخش ٦، بند ۲۲) نیز آمده است که آذرگشنسپ پیروز در کنار دریاچهٔ چیچست (ارومیه) واقع است و باز در همان کتاب (بخش ۱۱، بند ۹) می‌خوانیم که آذرگشنسپ در کوه اسنوند در آذربایجان است. همچنین در همین متن (بخش ۲۳) آمده است که: «مینوی دریاها و رودها با زرتشت به همپرسگی (دیدار، ملاقات) آمد و به اسنوند کوه، هُرمَزد دربارهٔ نگاهداری و سپاسداری آبها سخن گفت.» (به‌نقل پژ. ص ۲۰۷)

بنابراین اسنونت (اسنوند) کوه باید نزدیک دریاچه ارومیه باشد؛ اما نمی‌دانیم کدام یک از کوههای آن ناحیه است. جکسن گمان برده است که این کوه همان «سهند» باشد که در جنوب شهر تبریز است. (جکسن: سفرنامه / ایران در گذشته و حال، ترجمهٔ فارسی، ص ٥٦-٥٥).

پیوند اسنونت کوه با آذر (آتش) روشن است و در دو سی روزهٔ کوچک و بزرگ (بند ۹، آذر روز) و در «آتش بهرام نیایش» (بند ۵) از این کوه یاد شده است.

آسْنْیه: نام ایزد نگاهبان پنج گاه شبانروز است.

آسَیَه: نام کوهی است در زامیاد یشت (بند ٤).

آشتاد: (← ارشتاد)

آشتاد (روزِ...): نام روز بیست و ششم ماه است. (← ارشتاد)

آشتادیَشت: نام هیجدهمین یشت اوستاست در ستایش و نیایش ایزد بانو ارشتاد (اشتاد). این یشت از جمله یشتهای کوتاه اوستاست که تنها ۹ بند دارد.

اَشتَ اَورَونت: نام یکی از رقیبان و هَمِستاران گشتاسپ است. (گو. بندهای ۳۰-۲۹)

معنی لفظی این نام «دارندهٔ هشت [اسب] تیزرو» است و احتمالاً این شخص از تورانیان دیو پرست (دشمن مزداپرستان) و از قبیلهٔ خیون بوده است. در «گوش (دَرواسپ) یشت» (بند ۳۰) از او با توصیف «دارای خودِ سرتیز، سپرِ سرتیز و گردنِ ستبر و دارندهٔ هفتصد اشتر» یاد شده است.

آشْترا: (در پهلوی «آشتَر») نام یکی از دو افزاری است که اهوره‌مزدا به «جم» می‌دهد تا او را در

فرمانروایی بر مردمان بکار آید. در وندیداد (فر. ۲، بند ٦) از این دو افزار که «آشترای زرنشان» و «سوؤرای زرین» نام دارد، سخن به‌میان می‌آید.

پژوهندگان اوستا و ادبیات پهلوی دربارهٔ این دو افزار، بسیار نوشته‌اند؛ اما هنوز کسی به نتیجه‌ای پذیرفتنی و بی چون و چرا نرسیده است. دوهارله اشترا را سیخ یا سیخک اسب‌رانی معنی کرده، ولف آن را تازیانه دانسته، دارمستتر آن را شمشیر پنداشته، بارتولومه نظر ولف را تأیید کرده و پورداود معنی عصا یا چوب‌دست را برای آن آورده است.

در سالهای اخیر نیز پژوهشهایی دربارهٔ این دو افزار شده است که از آن جمله می‌توان به یادداشتهای دکتر محمد مقدّم (جم.) و مهرداد بهار (پژ.) و مقالهٔ «شهرام (م) هدایتی» به‌نام «سوورا و اشترا در داستان جم وندیداد» (باستان. سال ۸، شمارهٔ ۲ ـ تهران ۱۳۴۲) اشاره کرد.

از مجموع این پژوهشها در مورد «سوورا» (چنان که در زیر این نام خواهد آمد) می‌توان به احتمال بسیار زیاد، آن را گونه‌ای نفیر یا گاودُم (افزاری برای بانگ برآوردن و ساز نواختن) دانست؛ اما در مورد اشترا هنوز هم تشتّت در آراء و برداشتها کم نیست.

بهار نوشته است: «در مورد واژهٔ اشتر، کار بدین آسانی نیست. واژهٔ اشتر در اوستا و پهلوی به معنای شلاّق و تازیانه آمده است. ممکن است این واژه در اصل به دو معنا بکار می‌رفته است. یکی تازیانه و دیگری آلتی برای نواختن سازی.» (پژ. ص ۱۷۹)

باید گفت که معنی تازیانه برای اشترا در اوستا شناخته و قطعی است و در ترکیب «اَسپَهه‌ـآشترا» بارها در وندیداد (فر. ۳ به‌بعد) بکار رفته است. (← اسپهه ـ اشترا در همین یادداشتها)

اما هیچ گونه نشانه‌ای از این که در جایی به‌معنی گونه‌ای ساز یا افزار بانگ برآوردن آمده باشد، در اوستا و ادبیات پهلوی وجود ندارد و آقای بهار هم تنها به حدس و گمان و با قید «ممکن است» معنی مفروض «آلتی برای نواختن‌سازی» را برای آن ذکر کرده است.

در کتاب «روایت پهلوی» دربارهٔ رویدادهای دوران اوشیدر (هوشیدر) نخستین موعود مزداپرستان آمده است که: «نوع گرگ همه به یک جای شوند و اندریک جای برهم آمیزند و گرگی که پهنایش چهارصد و پانزده گام و درازایش چهارصد و سی و سه گام است، پدیدار شود. به‌دستوری اوشیدر، مردم سپاه آرایند و به کارزار آن گرگ شوند... پس مردمان، آن دروج را به اشتر و کارد و گرز و شمشیر و نیزه و تیر و دیگر ابزارها بکشند...» (به نقل پژ. ص ۲۲۹)

بهار در یادداشتی دربارهٔ این مطلب کتاب روایت پهلوی، نوشته است: «اشتر در این‌جا ظاهراً سلاحی است.»

آشکار است که در این جا اشتر را ــ بی هیچ گونه توضیح اضافی ــ می‌توان رزم‌افزار

(سلاح)ی در ردیف کارد و گرز و شمشیر و نیزه و تیر دانست؛ اما آیا اشتر به همان معنی شناختهٔ خود (تازیانه) نمی‌تواند در عین حال گونه‌ای رزم‌افزار یا آلت نبرد و پیکار هم باشد؟ در موردی مانند آنچه در کتاب روایت پهلوی آمده است، آیا مردم نمی‌توانسته‌اند اشتر (تازیانه) را هم در کنار دیگر رزم‌افزارها برای فروکوفتن و از پای در آوردن آن پتیارهٔ اهریمنی بکار گیرند؟

از سوی دیگر می‌توان و باید پرسید که: در داستان جم، آیا می‌شود هر دو افزار بخشیدهٔ اهوره‌مزدا به جم (سوورا و اشترا) را آلتی برای نواختن ساز و بانگ برآوردن دانست و دلیلی پذیرفتنی برای آن ارائه داشت؟

به گمان نگارندهٔ این یادداشت، می‌توان «اشترا» را در وندیداد (فر. ۲، همچنان که در دیگر فرگردها) به‌معنی تازیانه دانست که جز کاربرد مجازات گناهکاران، در مواردی هم می‌توانسته است در نبرد با دشمن یا هَمِستار همچون رزم‌افزاری بکار آید.

در داستان جم بویژه، اهوره‌مزدا سوورا و اشترا را به‌عنوان افزارهای ضروری برای فرمانروایی و شهریاری به‌جم می‌بخشد و مگر نه آن است که در سرتاسر اساطیر و تاریخ، همین دو افزار (افزار بانگ برآوردن و آوازه گری[1] و افزار هراس‌انگیزی و مجازات و سرکوب) اصلی‌ترین افزارهای فرمانروایی بوده است؟[2]

اَشْترا ـ مَیرِیَه: نام دیگر «اَسپَهَه ـ اَشْترا» است. این نام تنها یک بار در وندیداد (فر. ۱۸، بند ٤) بکار رفته است و از کاربرد آن، اهمیّت آیینی این افزار بیشتر شناخته می‌شود.

دربارهٔ نخستین جزء این ترکیب (اشترا) در یادداشت مربوط به آن سخن گفتیم. جزء دوم آن (میریه) صفت است به معنی گناهکار و سزاوار مرگ که در بسیاری از جاهای اوستا و از جمله «دَر واسپ یشت» (بندهای ۱۸ و ۲۲) برای افراسیاب شاه توران آمده و ناگزیر در ترکیب کنونی (اشترا ـ میریه) معنی آن «تازیانه‌ای برای پادافره دادن به گناهکاران» است.

(← اسپهه ـ اشترا و اشترا)

اُشتَوَدگاه: (= اوشتَوَیتی گاثا) نام دومین روز از روزهای پنجگانهٔ اندرگاه است که به نام دومین سرود از گاهان پنجگانهٔ زرتشت، نامگذاری شده. (← اندرگاه)

اَشتی: ظاهراً واحدی برای اندازه گیری ستبری بوده است. در وندیداد (فر. ۱۳، بند ۳۰) این واژه به‌عنوان واحدی برای اندازه گیری ستبری (کلفتی) آمده و دارمستتر در زیرنویس گزارش خود آن را اندازه‌ای ناشناخته خوانده است. اسفندیارجی آن را «ایشتی» خوانده و در گزارش خود، به

۱. همان که اکنونیان نام فریبندهٔ «رسانه‌های گروهی» را بدان داده‌اند.

۲. گونه‌های تکامل‌یافته و امروزی این افزارها را همگان می‌بینند و می‌شناسند.

«خشت» (آجر) برگردانده است.

آشتی گَفْیَـه: (= استی گفیـه) یکی از رقیبـان و هَمِستاران گرشاسـپ است که به دست او کشـته می‌شود. (← رام. کر. ۷، بندهای ۲۸-۲۷)

آشَ شْتِیمبَنَ: نام کوهی است و معنی «پناه‌بخش آشَه» دارد. (← زام. بند ۵)

آشموغ: در اوستا «آشَه‌مَوغَ» و در پـهلوی آشموغ یا آشـموک یا آهرموک یا آهلموک و در پازند آشموغ به معنـی «بـرهم‌زن آشه» است و در ادبیـات دینی مزداپرستـان به مفهـوم بی‌دین، از دین برگشـته، ملحد، بی‌تـقوا، نـاپرهیزگار، گـمراه‌کـننده و روحانی دروغـی آمده و در مـتن پهلوی مینـوی خرد به معنی «بدعت‌گذار» بکار رفته است.

این صفت یا عنوان در اوسـتا غالباً معنـی گمراه‌کننده و فریفتار دارد و از آن جمله است در «هرمزد یشت» (بـنـد ۱۰). در گزارش پهلوی هـمین بنـد، سه گونه اشموغ بـازشناخته شـده است: نخست فریفتار، دوم خـود دوستار (خودپسند) و سوم فـریفته یعنی کسی که به فریفتاری دل می‌دهد و از او پیروی می‌کند.

اشموغ را در بـیشـتـر کاربردهـایش در تـراز تـبا‌هکـاران و گـنـا‌هکاران و در برابـر آشَـوَنان و پرهیزگاران مـی بینیم. در بنـدهشن از ایـن صفـت، اسم مصدر «اشموغی» نیز ساخته شده و در برابر آشَوَنی بکار رفته است.

در وندیداد (فر. ٤، بند ٤۹) از اشموغ ناپارسا سخن به‌میان می‌آید که از خوردن خوراک سر باز می‌زند. دارمستتر ایـن بیان را اشاره‌ای به درگیریهای فکری میان پیشوایان زرتشتی با مسیحیان و مانویان می‌داند که روشهای انزواجویی و ریاضت‌کشی را تبلیغ می‌کردند.

آشموغ: نام دیو فریفـتار و گمراه‌کننده است در ادبیات دینی زرتشتیان. در فرهنگهای فارسی و نیز در ادبیات فارسی این واژه به صورت «آسموغ» آمده است. در برهان قاطع زیر همین نام می‌خوانیم: «آسمـوغ نام دیوی اسـت از متابعان اهـرمن که سخن‌چـینی و فتنـه‌انگیزی و دروغ گفـتن و میان دو کس جنگ انداختن و عداوت بهم رسانیدن، تعلّق به او دارد.»

در لغت‌نامهٔ دهخدا در زیر واژهٔ «آسموغ» بیتی از «طیّان» آمده است:

«گـفـتـه‌اش جـمـلـگی دروغ بود　　او سـخـن‌چـیـن چـو آسـمـوغ بـود»

آشِم وُهو...: نام یکـی از سه نیایش (نماز) مشهور و مهم دینی مزداپرستان است که به نام نخستین واژه‌هـای آغـازِ آن، خوانده می‌شود. ایـن نـیـایش را «آشَه وَهیشتَ» و «نمـاز آشَـه» نیز خوانده‌اند و گزارش فارسی آن چنین است:

«آشَه بهترین نیـکی [و مایهٔ] بهروزی است. بـهروزی از آنِ کسی است که درست کردار [و خواستار] بهترین آشَه است.»

(← اَشَه وَهیشتَ، نماز آشه وِیَنَه اَهو وَیریو... و نیز برای آگاهی بیشتر از چگونگی این نیایش ← پور. : خرده. ص ۵۷-۴۴)

اَشَوَزْدَ نگَهَه: (در پهلوی «آشَوَزد» شده و معنی «از آشَه پایدار» دارد) نام دو تن از پارسایان نامدار در دینِ مزداپرستی است که یکی پسر «پوروذاخْشْتی» و دیگری پسر «سایوژْدْری» خوانده شده. (آب. کر. ۱۸، بند ۷۲)

در فروردین یشت (بندهای ۱۱۳ ـ ۱۱۲) به فَرَوَشی این هر دو «اشوزدنگهه» درود فرستاده شده است. در کتابهای پهلوی بارها از «آشَوَزد» پسر «پوروداخْشْت» یاد شده و از آن جمله در کتاب نهم دینکرت (بخش ۱۶، بند ۱۷) یکی از جاودانگان به‌شمار آمده است که در خونیرث شهریاری می‌کند. در دادِستان دینی (بخش ۹۰، بند ۷) نیز او در زمرهٔ هفت تن جاودانگان و فرمانروا و شهریار خَونیرث است. در بندهشن (بخش ۲۹، بند ۶) هم نام او در شمار جاودانگانی چون نرسی، توس، گیو و گودرز می‌آید که در پایان جهان برمی‌خیزند و سوشیانت را یاری می‌رسانند.

آشوزوشتَ: به معنی «دوستدار راستی» نام پرنده‌ای است (مرغ حق؟) اساطیری که به نوشتهٔ وندیداد (فر. ۱۷، بند ۹) مزداپرستان هنگام دور ریختن تراشه های ناخن خود، نیایشی را خطاب بدو می‌خوانند و برآنند که با این کار، دیوان می‌لرزند و توان آن را نمی یابند که تراشه های ناخن را برگیرند.

در بندهشن (بخش ۱۹) آمده است که اگر مردمان هنگام ریختن تراشه های ناخن، این نیایش را نخوانند، دیوان و جادوان آنها را همچون تیرهایی به پرندهٔ اشوزوشت پرتاب می‌کنند و او را می‌کشند و هنگامی که ریختن تراشه های ناخن با خواندن نیایش همراه باشد، پرنده آنها را برمی‌گیرد و می‌خورد تا دیوان و جادوان نتوانند آنها را وسیلهٔ آسیب رسانی قرار دهند.

در سنّت جدیدتر زرتشتیان، این پرنده با «جغد» یکی شمرده شده است.

(← وند. فر. ۱۷، بند ۲ و ۵، زیرنویس دارمستتر دربارهٔ همانندی آیین دورریزی تراشه های ناخن در ایران با آیینها و باورهای ملتها و اقوام دیگر)

اَشَوَن: پیرو «اَشَه»، رهرو راه «اَشَه»، ضدّ «دُرِوَند». (← اَشَه و دُرِوَند)

اَشَه: (= آشا) به معنی «راستی» و جزء اصلی نام امشاسپند «اَردیبهشت» (در اوستا «اَشَه وَهیشتَ») است. معنی «اَشَه» را در گزارشهای مختلف گاهان در هند و اروپا و ایران، راستی، حق، حقیقت، دادگری، سامان آفاق، قانون ابدی آفرینش، نظم و ترتیب کامل، سامان مقرّر مزدایی و تعبیرهای دیگری از این دست نوشته‌اند. با این حال، هنوز کسی حرف آخر را نزده و نتوانسته است تعریف جامع و مانعی از این اصل و اصطلاح گاهانی بدست دهد. از همین روست

که برخی از گزارشگران گاهان ترجیح داده‌اند خود واژهٔ «اَشَه» را ترجمه ناکرده در گزارش خویش بیاورند. در گزارش کنونی نیز از این روش پیروی شده است.

«اَشَه» به صورت آهیخته، یکی از اصول اساسی و مهم دینِ مزداپرستی است که در سراسر اوستا (بویژه در گاهان پنجگانه) همواره بدان اشاره می‌رود و می‌توان گفت که در این دین، همهٔ راههای رستگاری به «اَشَه» می پیوندد.

«اَشَه» گاه به جای «اَشِم وُهو...» (= اَشَه وهیشت) نام یکی از سه نیایش مهم مزداپرستان بکار می‌رود. (← اردیبهشت، اشه‌وهیشت و اشم‌وهو و نماز اشه. دربارهٔ اَشَه همچنین ← محمود عبادیان: آشا در اوستا (مقاله)، فرهنگ ایران زمین، ج ۲۷، ص ۲۸۷-۲۶۷)

اَشَه وَهیشت: (← اردیبهشت)

اُشَهین: (= اوشَهین) نام زمان میان نیمه شب تا برآمدن خورشید (یکی از پنج گاه شبانروز) است. در اوستا «اوشَه» به معنی «سپیده‌دم» است.

اُشَهین: نام ایزد نگاهبان زمان میان نیمه‌شب تا برآمدن خورشید است.

اُشَهینگاه: (اشهین) نام زمان میان نیمه‌شب تا بامداد پگاه (برآمدن خورشید) است.

اُشَهینگاه: نام نیایش (نماز) ویژهٔ اشهین (زمان از نیمه‌شب تا بامداد پگاه) است که یکی از نیایشهای پنجگانهٔ شبانروزی مزداپرستان به‌شمار می‌آید و در خرده اوستا جای دارد.

اَشی: (در پهلوت اَرت و اَرد) نام ایزد بانوی توانگری و پاداش و گنجورِ اهوره‌مزداست که غالباً با صفت «وَنگوهی» (به، نیک) همراه می‌آید و در پهلوی گاه نام و صفت او را درهم آمیخته و به گونهٔ «اَرشَشوَنگ» (یا اَشیشوَنگ یا اَشوَنگ یا اَهرشوَنگ یا اَهلیش‌وَنگ) در آورده‌اند.

در گاهان (گذشته از فروزه‌های مزدااهوره) از اَشی در کنار آذر و سروش نام برده می‌شود؛ اما برخی از پژوهندگان گاهان برآنند که این نامها در سرودهای زرتشت، جنبهٔ شخصی ندارد و مفاهیمی آهیخته را بیان می‌دارد. در اوستای نو خویشکاری این ایزد بانو در جهان استومند، بخشیدن دارایی و خواسته و خوشی به پرهیزگاران و اَشوَنان است و در جهان مینُوی در روز پسین، بخشیدن پاداش کردارهای نیک و پادافرهٔ کردارهای بد به‌دست اوست.

در تفسیر واژهٔ «اَشی» آمده است: «توانگری که از درستکاری و اَشوَنی است.» (گپ.)

اَشی از همنشینان و یاوران ایزد سروش است و نگاهبانی بیست و پنجمین روز ماه بدو سپرده شده و شکوفه‌های بهاری ویژهٔ اوست. ایزدبانو «پارندی» (پارند) از یاران و همراهان اَشی است و نام این دو غالباً در کنار هم می‌آید. «آدا» را که در بخشهایی از اوستای نو نام ایزد بخشندهٔ پاداش و پادافره است، برخی با اَشی یکی شمرده‌اند.

ایزدبانو آشی، را دختر اهوره‌مزدا، خواهر امشاسپندان و برخوردار از خِرَدِ سوشیانتها خوانده‌اند. (ار. بند ۲) همچنین اهوره‌مزدا پدر وی، سپندارمذ مادرش و سروش و رشن و مهر، برادرانش و دین خواهرش شمرده شده‌اند.

«ارت یشت» (هفدهمین یشت) سرود ویژهٔ ستایش و نیایش این ایزدبانوست.

(← ارت، ارت‌یشت، ارد)

اَغریرِث: (در اوستا اَغرَئِرَثَ به‌معنی دارندهٔ گردونهٔ پیشتاز) نام پسر پشنگ و برادر افراسیاب شاه توران است که در بسیاری از جاها با صفت «نَرَوَ» (نر، دلیر، مرد، پهلوان) از او یاد شده است. برخی از پژوهشگران «نَرَوَ» را نام خانوادگی اغریرث دانسته‌اند و پیوندی میان او و افراسیاب قائل نیستند.

در اوستا و دیگر متنهای دینی ایرانیان، از این سردار تورانی همواره به نیکی سخن رفته و بدو درود فرستاده شده است. در پهلوی او را «گوپَت‌شاه» یا «گوبَدشاه» خوانده‌اند و به نوشتهٔ بندهشن، درشمار جاودانگان دین زرتشتی است. در گزیده‌های زادسپرم آمده است که گاو اساطیری «هَدَیوش» دربارویی فلزین به سرداری «گوبَدشاه» نگاهداری می‌شود و این همان گاوی است که در پایان نبرد هُرمَزد و اهریمن در هزارهٔ دوازدهم، سوشیانت برای ساختن «اَنوش» او را می‌کشد. صفت یا عنوان «گوپت» (گوبَد) که در پهلوی جانشین نام اغریرث شده، خود به همین معنی «گاوبان» یا «نگاهبان گاو» است که در اسطورهٔ یاد شده، خویشکاری وی به‌شمار آمده است.

در بندهشن و دادِستانِ دینی از کشوری به نام سَوکَوَستان در نزدیکی آب دایتی در ایرانویج نام برده شده که آن را «گوپَت» هم می‌گفته‌اند و اغریرث پسر پشنگ و برادر افراسیاب برآن فرمانروایی می‌کرده و بدان سبب گوپَت شاه خوانده شده است.

به‌نظر می‌رسد که این روایت، جدید و ساختهٔ دوره‌های پسین ادبیات دینی ایرانیان باشد و روایت گزیده‌های زادسپرم، ریشهٔ اساطیری کهن‌تری دارد.

دکتر احمد تفضّلی نوشته است: «   پسر اغریرث است. جزء اول نام او   است که همان سغد است. بنابراین نام وی به معنی «حاکم گوَ» است. بعداً کلمه را بسیط گمان کرده و «شاه» را بدان افزوده‌اند.» (مینو. ص ۸۱، زیر.)

در شاهنامه اغریرث سپهدار لشکر توران است و برخلاف برادر دیگرش گرسیوز نسبت به ایرانیان احساس دوستداری و مهربانی دارد. سرداران و ناموران سپاه ایران که پس از شکست شاه نوذر گرفتار افراسیاب شده بودند، به پایمردی او آزاد شدند؛ اما خود او به گناه همدلی با ایرانیان به فرمان افراسیاب کشته شد و در متنهای ایرانی از کار افراسیاب به عنوان یکی از گناهان بزرگ او

یاد شده است.

افراسیاب: (در اوستا «فْرنگْرَسیَن» به معنی «هراس‌انگیز» یا «کسی که به هراس افگند») در پهلوی «فْراسیاو» یا «فْراسیاب» یا «فْراسیاپ» نام شاه نامدار توران، پسر پشنگ، پهلوان اصلی تمام درگیریها و جنگهای طولانی میان ایرانیان و تورانیان از دورهٔ نوذرشاه تا روزگار شهریاری کیخسرو است که می‌توان گفت بخش عمدهٔ حماسه ایران را دربر می‌گیرد.

از مهم‌ترین رویدادهای زندگی افراسیاب، کشتن برادرش اغریرث (← همین.) و سیاوش شاهزاده و پهلوان ایرانی و پسر کاووس شاه است و همین دو رویداد است که در اوستا همواره بزرگترین گناهان افراسیاب شمرده شده و کشته شدن او به دست نبیره‌اش کیخسرو پسر سیاوش، نتیجهٔ دست‌زدن به این گناهان است.

در برابر کارهای اهریمنی و گناهانی که کارنامهٔ افراسیاب را سیاه کرده، کار نیکی هم بدو نسبت داده شده و آن کشتن «زِین‌گاوِ دُروَندِ» تازی است که بر ایران چیره شده بود و افراسیاب به خواهش ایرانیان او را شکست داد و کشت. (← زام. بند ۹۳ و زین‌گاو)

سرگذشت افراسیاب و داستان جنگهای خونین و پرکشمکش وی با ایرانیان در اوستای کنونی و متنهای پهلوی به کوتاهی و در حدّ اشاره آمده است و شخصیت او در این متنها بیشتر اساطیری و دیوآساست تا داستانی و حماسی. اما در شاهنامه و برخی دیگر از متنهای تاریخی-ادبی فارسی، داستان او به تفصیل بیان شده و شخص او بیشتر منش شاهان و پهلوانان را پیدا کرده است که البته پایگاهی انیرانی و اهریمنی دارد.

شخصیت شاه-پهلوان که افراسیاب در برخی از بخشهای اوستای نو و متنهای پهلوی و بویژه در شاهنامه و دیگر متنهای فارسی (و عربی) دارد، شخصیت ثانوی و متأخر اوست؛ وگرنه در بیشتر بخشهای اوستای نو (از آن جمله در زامیادیشت) و ادبیات پهلوی، نشانه‌های آشکاری از منش اصلی اساطیری او — که ریشه در یادگارهای کهن فرهنگ هند و ایرانی دارد — به‌چشم می‌خورد. او در این کالبد دیرینه، نه یک شاه-پهلوان که در شمار اژدهایان و دیوان است و در نبردهای کیهانی ایزدان و دیوان درگیر می‌شود. چنان که در زامیادیشت شناوری او را در دریای فراخ کرت در پی دست‌یافتن به فرّ ایرانی می‌بینیم و خشم و خروش او و ناسزاگویی اش که می‌خواهد همهٔ نیک و بد و تر و خشک را در جهان آفرینش بهم درآمیزد و اهوره‌مزدا را به تنگنا درافگند، یادآور نبردی همترازِ نبردِ هرمزد و اهریمن است.

بازداشتن باران از ایرانشهر که به نوشتهٔ بندهشن یکی از کارهای اهریمنی افراسیاب است و در شاهنامه بدون ذکر نام افراسیاب، تنها اشاره‌ای مبهم بدان می‌رود، شکل دگرگون شده‌ای از اسطورهٔ کهنی است که در آن، افراسیاب شخصیّتی اژدهاگونه دارد و آبها را در کام می‌کشد و

خشکسالی پدید می‌آورد. به‌نوشتهٔ گزیده‌های زادسپرم، این امشاسپند سپندارمذ است که کار افراسیاب را بی اثر می‌کند و آب را دیگر باره به ایرانشهر بازمی‌گرداند.

همانند همین روایت است داستان رودی به نام «واتَینی» در سیستان که به دریاچهٔ کیانسیه می‌ریخت و افراسیاب آن را لگدکوب کرد و از میان برد. این داستان در بندهشن آمده و ریشهٔ اساطیری شخصیت افراسیاب را در آن به روشنی می‌توان دید.

اَفسْمَن: در گاهان به معنی بند، گزارش و پاسخ آمده و یک سطر شعر بدین نام خوانده شده است. در گزارش پهلوی اوستا، گاه «پَتمان» (= پیمان به معنی اندازه و مقیاس) و گاه «گاس» (= گاثا یا سرود) در برابر این واژه آمده است.

معنی واژهٔ «افسمن» بربسته و بهم پیوسته و به تعبیر ادبی امروز به نظم درآمده و منظوم یا موزون و دارای وزن است. در فارسی نیز پیوستن به معنی به نظم درآوردن و سخن منظوم سرودن آمده است. فردوسی دربارهٔ دقیقی می‌گوید:

«بپیوست گویا پراکنده را   بسفت این چنین دُرّ آکنده را»

(به نقل مزد. ج ۲، ص ۵)

آکَتَش: (به معنی «آفرینندهٔ بدی») نام دیوی است. نام این دیو دوبار در اوستا آمده (فر. ۱۰ بند بند ۱۳ و فر. ۱۹ بند ۴۳) و با دیوخشم مربوط است.

در وندیداد نام آکَتَش درشمار نام دیوان مشهور و یاوران و کارگزاران اهریمن آمده؛ اما سخنی از خویشکاری وی در میان نیست.

در بندهشن آکَتَش دیودروجِ انکار (پهلوی نیگِراییه) است که آفریدگان را از چیز نیکو منکر (پهلوی نیگِرای) کند. چنین گوید که کسی که چیز بدان کس دهد که مردم را از چیز نیکو منکر دارد، آن گاه آکَتَش دیو از او راضی شود. (به نقل پژ. ص ۱۳۰)

آکَ‌مَن: (در اوستا «آک‌مَنَ» یا «آک مَننگه» و در پهلوی (آکومن) به معنی اندیشهٔ بد یا منش بد) نام دیوی است از کماله دیوان (دستیاران و کارگزاران اصلی اَنگْرَمَینیو یا اهریمن) که هَمِستار امشاسپند بهمن به‌شمار می‌آید. در گاهان (یس. ۳۰ بند ٦) این نام مفهومی آمیخته و اخلاقی دارد و گفته شده است که «دیوگزینان، راست را برنگزیدند و به بدترین منش گرویدند.» که در این مورد، «بدترین منش» برگردانِ «اَچیشتَ مَننگه» اوستایی است. در زامیادیشت (بند ٤٦) اک‌من پیک و پیام‌آور اهریمن خوانده شده است.

در بندهشن آمده است: «اکومن را کار این که بداندیشی و ناآشتی به آفریدگان دهد.» (به‌نقل پژ. ص ۱۲۸)

در گزیده‌های زادسپرم دربارهٔ این دیو می‌خوانیم: «سرانجام اهریمن، اکومن را بفرستاد و

گفت که: تو مینوتری، زیرا که اندرونی‌ترینی (= محرم‌ترین دیوان هستی). برای فریفتن بر اندیشهٔ زردشت برو [و] اندیشهٔ او را به‌سوی ما که دیویم بگردان (= متمایل کن)...» (گز. ص ۲۳)
(← بدترین منش، بهمن و کماله دیوان)

اَلبرز: (در اوستا «هَرا»، «هَرَیتی» و «هَرابِرِزَیتی» و در پهلوی «هَربُرز») نام کوهی است اساطیری که در فارسی البرز شده و اکنون رشته کوههای معروف شمال ایران را بدین نام می‌خوانیم.

در سرتاسر اوستایِ نو بارها به نام و ستایش این کوه برمی‌خوریم. در زامیاد یشت (بند ۱) کوه هرا همهٔ کشورهای خاوری و باختری را فرا گرفته و نخستین و بزرگترین کوه جهان است. در رشن یشت (بند ۲۵) می‌خوانیم که ستارگان و ماه و خورشید، گرداگرد ستیغ کوه هریتی چرخانند. در مهریشت (بند ۱۳) آمده است که مهر ایزد نگاهبان فروغ و پاسدار پیمان، نخستین ایزدی است که پیش از دمیدن خورشید از کوه هرا به سراسر سرزمینهای ایرانی می‌نگرد. در همان یشت (بند ۵۰) می‌خوانیم که آرامگاه مهر برفراز کوه هریتی جای دارد که در آن جا نه شب هست و نه تاریکی، نه باد سرد نه باد گرم، نه بیماری کشنده و نه آلایشِ دیوآفریده. از فراز کوه هریتی مه برنخیزد.

کاخ ایزد سروش که یک هزار ستون دارد و خودْ روشن و ستاره آذین است، برفراز البرز جای دارد. (یس. ۵۷، بند ۲۱) گیاه هَوم که نوشابهٔ آیینی «هَوم» را از آن برمی‌گیرند، برفراز البرز می‌روید. (یس. ۱۰)

در بندهشن (بخش ۱۲) آمده است که همهٔ کوهها در هیجده سال روییدند؛ اما البرز در هشتصد سال به کمال رسید: به دویست سال تا به ستاره پایه، به دویست سال تا به ماه پایه، به دویست سال تا به خورشید پایه و به دویست سال تا به آسمان زَبَرین رُست و دو هزار و دویست و چهل و چهار کوه روی زمین از البرز جدا شد.

در دینکرت گفته شده که یک سر «چینودپل» بر البرز کوه نهاده شده است.

اَمَ: ایزد نیرو و دلیری است که نام او بیشتر همراه نام ایزد بهرام می‌آید و صفت‌های «نیک‌آفریده» و «بُرزمَند» را در پی دارد. معنی این نام نیرو و دلیری و جرأت است و صفت آن در اوستا «اَمَوَنت» و در پهلوی (در متن مینوی خِرد) «آماوَند» به‌معنی دلیر و نیرومند و با جرأت آمده است.

در بهرام یشت (بندهای ۷ و ۹) هنگامی که ایزد بهرام به کالبدهای گاو نر و اسب نمایان می‌شود، «اَمَ» برفراز شاخهای گاو و بر پیشانی اسب پدیدار است.

اَمُرداد: (در اوستا «اَمِرِه‌تاتْ»، در پهلوی «اَمُرداد» یا «اَمُردات» و در فارسی «اَمُرداد» یا «مُرداد» به معنی «جاودانگی و بی‌مرگی») در گاهان یکی از فروزه‌های مزدا اهوره است؛ اما در

اوستای نو به صورت امشاسپند بانویی تجسّم یافته که نام وی همیشه همراه با نام امشاسپند بانو خرداد می‌آید. امرداد در جهانِ مینُوی نمایندهٔ پایداری و جاودانگی اهوره‌مزداست و در جهان استومند، نگاهبانیِ گیاهان و خوردنیها خویشکاری اوست.

بنا بر تفسیر «تاراپورِوالا»، امرداد و خرداد و سپندارمذ، گروه سه گانهٔ امشاسپند بانوان را تشکیل می‌دهند که نماد مادر-خدایی اهوره‌مزدا به‌شمار می‌آیند. (← پیش. بخش ٤)

پنجمین ماه سال و هفتمین روزماه به نام این امشاسپند بانو و گل «چمبک»[1] ویژهٔ اوست. ایزدان رشن و ارشتات و زامیاد از یاران و همکاران امشاسپند بانو امرداد و «زَیریچ» (دیو گرسنگی) یکی از کماله دیوان (دستیاران و کارگزااران اصلی انگرمینیو یا اهریمن) هَمستار اوست.

در بندهشن دربارهٔ این امشاسپند بانو می‌خوانیم: «امردادِ بی‌مرگ سرورِ گیاهان بی‌شمار است؛ زیرا او را به گیتی گیاهْ خویش است. گیاهان را رویاند و رمهٔ گوسفند را افزاید؛ زیرا همهٔ دامها از او خورند و زیست کنند. به فَرَشکردِ سوشیانت و نوسازی جهان نیز آنوش از امرداد آرایند. اگر کسی گیاه را رامش بخشد یا بیازارد، آن‌گاه امرداد (از او) آسوده یا آزرده بود...»

(به نقل پژ. ص ۱۱۷)

اَمُرداد (روزِ...): نام هفتمین روزماه است که به نام امشاسپند بانو امرداد نامیده شده. با اشاره به خویشکاری این امشاسپند در جهان استومند که نگاهبانی از گیاهانِ روی زمین و سرسبز و بارور نگاه داشتن آنهاست و با توجّه به این که وی نماد جاودانگی و بی‌مرگی و جوانی همیشگی است، مسعود سعدسلمان می‌گوید:

روز مــــرداد مــــژده داد بـــدان که جهان شد به طبع باز جوان»

اَمُردادگان (جشنِ...): نام جشنی است که در امرداد روز (هفتمین روز) ماه مرداد برگذار می‌شد.

اَمشاسپند: (در اوستای نو «اَمِشَ سْپِنتَ» و در پهلوی «اَمِشُ سْپَند» یا «اَمَهرسْپَند» به‌معنی «وَرجاوندِ جاودانه») عنوان مِهین ایزدان یا گروه مینُویان در دین مزداپرستی است که بهمن، اردیبهشت، شهریور، سپندارمذ، خرداد و امرداد را شامل می‌شود و نزدیک‌ترین مینُویان به آفریدگارند و اصلی‌ترین خویشکاریها در آفرینش و نگاهبانی آفریدگان و نمایش جنبه‌های گوناگون منش اهوره‌مزدا برعهدهٔ آنهاست.

اهوره‌مزدا (سِپَندمینو یا سْپِنتَ‌مَینیو) در سر امشاسپندان جای دارد و از این رو غالباً سخن از

۱. گلی است زرد رنگ و خوش‌بو و تند. در تحفة المؤمنین آمده است که گل زنبق را به هندی چمبک گویند.

هفت امشاسپندان می‌رود. گاه ایزد سروش را در سر امشاسپندان جای داده‌اند.
(برای آگاهی بیشتر دربارهٔ امشاسپندان ← نام هریک از آنها در همین یادداشتها و پیش. بخش ۴)

اَمشاسپندبانو: گروه سه گانهٔ «سپندارمذ، خرداد، امرداد» را که مادینه پنداشته شده و نماد مادر-خدایی آفریدگارند، در این گزارش، «امشاسپندبانو» نامیده‌ایم. (← پیش. بخش ۴)

آناهیتا: (← اَردویسور آناهیتا)

اَنتَرِدَنگْهو: (به‌معنی «جای گرفته در میان کشور») نام دهمین کوه برآمده از زمین است. (زام. بند ۲)

درمهریشت (بند ۱۴۴) همین ترکیب صفتی است برای ایزدمهر.

اَنتَرِکَنگْهَه: (به معنی «جای گرفته در میان کنگ») نام کوهی است. (زام. بند ۴)
(← سیچی دَوَ)

اَندرگاه: عنوان کلّی پنج روزی است که ایرانیان باستان در سال‌شماری خود برای رساندن روزهای سال به سیصد و شصت و پنج روز و نگاه داشتن کبیسه بر پایان دوازدهمین ماه سال (اسفند) می‌افزودند و هریک از آن روزها را به نام یکی از گاهان پنجگانهٔ زرتشت می‌خواندند.

این کبیسهٔ سال را در پهلوی «وَهیجَک» و در فارسی بَهیزَک، پنجهٔ دزدیده، پنج روز گاهانی، پنج گاه، پنجه، پنجهٔ نیکو، گاه و اندرگاه خوانده‌اند و در کتابهای عربی «خمسهٔ مسترقه» آمده است.

اندرماه: (در اوستا «اَنتَرِماونگْهَه») بنا به گزارش پهلوی اوستا و نوشتهٔ بندهشن و دینکرت، روزهای یکم تا پنجم هرماه بدین نام خوانده شده و نیز همین ترکیب نام ایزد نگاهبان این پنج روز است که در بسیاری از نیایشهای اوستا ستوده می‌شود. (← پُرماه و ویشَپْتَتَ)

اَندروای: (در اوستا «اَنتَروَیو» یا «وَیو» و در پهلوی و فارسی «اندروای» یا «دَروا» یا «وای» به‌معنی هوا) نام ایزد هواست که غالباً با صفت «زبردست» همراه می‌آید. در پهلوی «رام» نام دیگر این ایزد و «رام‌یشت» (یشت پانزدهم) در ستایش و نیایش وی و روز بیست‌ویکم ماه به‌نام اوست.

بنا بهٔ نوشتهٔ «رام‌یشت» وَیو نام پهنهٔ کیهانی میان جهانِ مینُوی و جهان تیرهٔ اهریمنی است و وَیوآفرینش «سْپِنتَ مَینیو» را از آفرینش «اَنگْرَمَینیو» جدا می‌کند.

در بندهشن (بخش یکم) می‌خوانیم که در بخش زَبَرینِ این جوّ، فروغ جاودانی فرمانرواست و آن جایگاه اهوره‌مزداست و بخش زیرینِ آن که تیرگی ابدی آن را فرا گرفته، جای

اهریمن است. ویو (هوا) در میان این دو بخش پرفروغ و تیره جای گرفته و آوردگاه دو مینُویِ نیکی و بدی است. بهشت در بخش پرفروغ و دوزخ در بخش تیره و همیستگان (برزخ) در بخش میانی (هوا) جای دارد.

بنابراین هوایی که در نزدیکی جهانِ مینُوی است، از پاکی اهورایی برخوردار است و ایزد ویو (اندروای) به نگاهبانی آن گماشته شده و درخور نیایش و شایستهٔ ستایش است. اما هوایی که نزدیک به جهان تیرگی و جای اهریمن است، ناپاک و اهریمنی است و نماد و نگاهبان آن را دیوی دانسته‌اند.

در رام‌یشت و دیگر جاهای اوستا، بارها می‌خوانیم که: «ای اندروای! آنچه از ترا که از آن سپندمینوست، می‌ستاییم.» بدین‌سان دو ویو (وای) هست. یکی ایزد نگاهبان هوای پاک و سودبخش و اهورایی که او را «وایِ درنگ خدای» نیز خوانده‌اند و دیگری دیو هوای ناپاک و زیان‌بخش و اهریمنی. در رام‌یشت از دیو هوای ناپاک نام برده نشده؛ اما در وندیداد (فر. ۵) از این دیو سخن به‌میان آمده و از همکاران و دستیاران «اَستوویذُتو» (دیو مرگ) شمرده شده است. بندهشن دیو هوای بد را با استوویذتو (اَستْویهاد پهلوی) یکی شمرده است.

در «مینویِ خِرَد» (بخش ۲، بند ۱۱۵) از «وایِ وِه» و «وایِ وَتَر» (هوای خوب و هوای بد) سخن گفته شده و وایِ وَتَر همراه اَستوویذَتو و دیگر دیوان در برابر وایِ وِه و سروش و بهرام در سرچینودپل می‌کوشند که روان مرده را به دوزخ بکشانند.

ما در این گزارش، این دو «وای» را «به‌وای» و «بَدوای» نامیده‌ایم. افزون برآنچه دربارهٔ اندروای گفته شد، بندهشن او را ایزد جنگ و نگاهبان آفرینش نیک نیز می‌خواند. «وای نیکو جامهٔ زرین، سیمین، گوهرنشان، والغونه (سرخ گون) و بس رنگ پوشیده که جامهٔ ارتشتاری است، زیرا فراز رونده بودن از پس دشمنان و پتیاره را از میان بردن و آفرینش را پاسبانی کردن، خویشکاری اوست.» (بن. به‌نقل پژ. ص ۳۹-۳۸) اندروای گاه با ایزد «باد» (اوستایی: واتَ) یکی شمرده شده است.

(← استوویذتو، باد، بدوای، به‌وای، رام، رام‌یشت، وای، وای درنگ خدای و ویذتو)

اَنَغْران: (در اوستا «اَنَغْرَ رَوچاو» یا «اَنَغْرَ رَوچَه» به معنی «فروغ بی‌آغاز» یا «روشنایی ازلی») نام دیگر «گَرزْمان» (گَرودِمانَ) برترین بهشت یا جهان روشن اهوره‌مزداست. در ادبیات دینی ایرانیان این واژه نام ایزدی است که نگاهبانی سی امین روز ماه بدو سپرده شده. در بندهشن این نام را به گونهٔ اَنَغْر و اَنَغْران می بینیم و در شمارش هفت پایهٔ آسمان در این متن پهلوی می‌خوانیم: «... پنجم گرودمان که انغرِ روشن خوانده شود و خورشید بدان پایه ایستد...» (به نقل پژ. ص ۳۹) و باز در همان کتاب آمده است: «انغرانِ مینُوی، انغر روشن است که خانهٔ گوهر نشان،

سفته یاقوت و مینوان ساخته است.» (همان. ص ۱۱۳)

در پهلوی و فـارسـی این نام را «انیـران» نـیز نوشته انـد که نباید آن را بـا «انیران» به‌معنی ناایرانی و بیگانه اشتباه کرد.

(ــــ گرزمان)

اَنَغْران (روزِ): نام روز سی ام ماه است. (ــــ اَنَغْران = گرزمان)

اَنگْرَمَینیو: (ــــ اهریمن)

اَنوش: (در اوستا «اَنْ‌اَوشَ» به معنی «بی مرگ») در پهلوی به معنای پادزهر و تریاق و اکسیر آمده است.

در بـنـدهـشن ایــن واژه نـام خـوراکـی است کـه در فَـرَشْـکَـردسـازی جـهـان (در روزگار سوشیانت) از درآمیختن پیه گاو «هَدَیوش» و «گوکَرَنَ» (گوکِرِنَ) یا «هوم سفید» درست می‌کنند و به مردم می‌دهند و آنان با خوردن آن جاودانه و بی مرگ می‌شوند.

(ــــ اغریرث، گوکرن، هدیوش، هوم سفید)

اَنیران: (در اوسـتـا «اَنْ‌اَیـریَه» و در پـهـلـوی «اَنِـران» و در فـارسـی «انیـران» یـا «نیران» به‌مـعـنـی ناایرانی، غیرایرانی، بیگانه) نامی است که ایرانیان به همهٔ قومها و مردمان جز خود داده بودند.

انیران: = انغران (ــــ همین.)

انیران (روزِ...): (ــــ انغزان)

اَوَاُیریشْتَ: (به معنی «تاب دادن و گرداندن») نامِ گناه کسی است که رزم‌افزاری را تاب دهد و بگرداند و آهنگ زدن دیگری را بکند.

او پایری سَئِنَ: (به معنی «برتر از [پرش] شاهین یا سیمرغ») نام کوهی است. (یس. ۱۰ بند ۱۱ و زام. بند ۳)

در بندهشن بـارهـا از این کوه که «اَپارسَن» خوانده شده، سخن به‌میان می‌آید. از آن جمله در بخش ۱۲، بنـد ۹ این کـتاب آمده کـه گذشـتـه از البرز، اپارسـن بزرگترین کـوه است. آغازش از سکستان وانجامش در خوزستان است و در همان کتاب (بـخش ۲۰، بندهای ۱۶ و ۱۷ و ۲۲-۲۱) می‌خوانیم که هری‌رود از اپارسن جاری است. هلمندرود که در سکستان است، سرچشمه‌اش در اپارسن می باشد. مرو رود از اپارسن می‌آید. بلخ رود از کوه اپارسن به بامیکان (بامیان) می‌آید.

بدین‌سان می‌تـوان گفت که اوپایـری‌سئِن (اپارسن) بـخش باختری هندوکش یعنی سلسله کوه باباسـت کـه پنج هزار و چـهـارصد و نود متـر بـلندا دارد و سنـگهای خارای آن که دنـدانـه‌ها و شکافها و تیغـه‌هایی در آن پدیدار و همیشـه برف‌پوش است، یادآور واژهٔ اوستایی «ایشکَتَ» است

که در زامیادیشت (بند ۳) پیش از نام اوپایری‌سئن آمده و بارتولومه با قید احتیاط و تردید، آن را «سنگ خارا» معنی کرده است.

در یسنه (هات ۱۰ بند ۱۱) اوپایری‌سئن از جمله کوههایی است که گیاهِ وَرجاوَندِ «هَوم» برآن می‌روید.

او پَرتات: (به‌معنی «برتری و سرآمدی») نام ایزد برتری و زبردستی است. نام این ایزد غالباً با نام ایزدان بهرام و آمَ همراه می‌آید و صفت «پیروز» را در پی دارد.

او پَمَن: (← دامویش اوپَمَن)

اوخشیَتْ اِرِتَ: (در پهلوی «اوشیدر» و در فارسی «هوشیدر» به‌معنی «پرورانندهٔ پرهیزگاری») نام نخستین سوشیانت یا سوشیانس ([موعود] رهایی بخش) در دینِ مزداپرستی است که در پایان نخستین هزارهٔ پس از زرتشت، از تخمه یا فرّهٔ بازماندهٔ او در دریاچهٔ کیانسیه و از مادری دوشیزه به نام «سْروتَت فِذْری» — که هنگام تن‌شویی در دریاچه از آن تخمه یا فرّه بار می‌گیرد — زاده می‌شود و ویراستاریِ دینِ مزداپرستی و سامان‌بخشی کار جهان، خویشکاری اوست.

در فارسی، گاه به‌دنبال نام این سوشیانت صفت «بامی» (= درخشان) افزوده شده است و او را «هوشیدر بامی» خوانده‌اند.

دربارهٔ بنیاد هستی اوخشیت‌ارت (هوشیدر) معمولاً از تخمهٔ بازماندهٔ زرتشت در دریاچهٔ کیانسیه یاد می‌شود که ۹۹۹۹۹ تن از فَرَوَشی های اَشَوَنان و پارسایان به نگاهبانی آن گماشته شده‌اند؛ اما در بندهشن سخنی از این تخمه در میان نیست و گفته شده است:

«دربارهٔ این سه پسر زردشت که اوشیدر و اوشیدرماه و سوشیانس‌اند، گوید که پیش از آن که زردشت جفتی یابد، آن‌گاه ایشان (= ایزدان) فرّهٔ زردشت را اندر دریای کیانسه برای نگاهداری به آبان فرّه که ایزد اناهید است، سپردند. اکنون نیز گویند که سه چراغ اندر بن دریا بدرخشد، به شب آنها را همی بینند. یکی یکی، چون ایشان را زمانهٔ خود رسد، چنین شود که کنیزکی برای سر شستن بدان آب کیانسه شود و او را فرّه اندر تن آمیزد، آبستن شود. ایشان، یکی یکی، به زمانهٔ خویش چنین زاده شوند.» (به نقل پژ. ص ۱۵۰-۱۴۹)

در دینکرت آمده است: «نزدیک به پایان هزارهٔ زرتشت، اهریمن که روزگار خویش را رو به پایان می بیند، می‌کوشد تا خورشید را که برشمارندهٔ روزها و سالهاست از رفتار بازدارد تا مگر واپسین روز فرانرسد و بدین روی است که خورشید ده شبانروز درنگ می‌کند و اورشیدر به همپرسگی (دیدار، ملاقات) هُرمَزد می‌رسد و به نیروی دادار، اهریمن در این کوشش شکست می‌خورد و خورشید به رفتار در می‌آید تا زمانهٔ اهریمن را سپری کند...» (همان. ص ۱۶۲)

اما در زندوهومن یسن، داستان به گونه‌ای دیگر است. در این کتاب می‌خوانیم که اوشیدر

در سی سالگی به همپرسگی هُرمَزد می‌رسد و دین می پذیرد و چون از همپرسگی باز می‌آید، خورشید تیزاسب را بانگ می‌کنـد که: «بایست!» و خورشیـد ده شبانروز می‌ایستد تـا هـمهٔ مردم جهان به بـهدین مزدیسنان بگـروند و آن گاه مهر فراخ چـراگاه، اوشیدر و یراستار دیـن راست را بانگ می‌کند که: «بخشهایی از جهان تاریک است. پس خورشید را بانگ کن که برو!» اوشیدر چنین می‌کند و خورشید دیگر باره رفتار می‌آغازد.

بنـابراین روایـت، ایستـادن خورشیـد یک شـگفت کـاری پیـامبری است و نه یک کوشش اهریـمنی. (همـان. ص ۱۶۳، ← استوت ارت، اوخشیـت‌نم، سروتـت فـذری، سوشیـانت و کیانسیه).

اوخْشیَتْ‌نِمَ: (در پـهلوی «اوشیدرماه» یا «اوشیـدر ماهـان» و در فارسی «هوشیـدرماه» بـه معنی «پرورانندهٔ نماز») نام دومین سوشیانت مزداپرستان است که در پایان دومین هزارهٔ پس از زرتشت، از تخـمه یا فـرّهٔ بازمـاندهٔ او در دریاچـهٔ کیـانسیه و از مـادری دوشیـزه به نام «وَنـگْهو فِذْری» ـــ که هنگام تن‌شویی در دریاچه از آن تخمه یا فرّه بار می‌گیرد ـــ زاده می‌شود و پی گیری ویراستاریِ دینِ مزداپرستی و سامان‌بخشی کـار جـهان ـــ که سوشیـانت پیشین (هـوشیـدر) آغـاز کـرده بود ـــ خویشکاری اوسـت. (← استـوت‌ارت، اوخشیت ارت، سوشیـانت، کیـانسیـمه، ونگهـو فذری، هوشیدر ماه)

اوْذْرِیَه: نام کوهی است. (زام. بند ٦)

اوْروَ: نام هشتمیـن سرزمین و کشوری اسـت که به نوشتـهٔ وندیداد (فر. ۱، بند ۱۱) اهوره‌مزدا آن را آفرید. در وندیداد، نام اوْرَو با صفت «دارندهٔ چراگاههای پربار» همراه آمده است.

دارمستـتر نوشته اسـت: «بنا بـر گزارش اسـفندیـارجی اوْرْوَ هـمان سرزمـین توس است در خراسان، امـا باید آن را با مَسـان که در روزگار سـاسانی به گـرداگرد اصفـهان گفتـه می‌شده یکی دانست.» (زگد.)

دارمستـتر کاربـرد نام «مَسـان» را (که معـنی بزرگان و مهـتران دارد) به شاهنـامهٔ فردوسی (چاپ ژول‌مول، ج ۵، ص ۲۷۰) حواله داده است کـه در آن جـلد و آن صفحه (و به قـرینـهٔ آن در دیگر چاپهای شاهـنامه) جوینده بودیـم و یابنده نبودیم و در هـر حال «اورو» ـــ هشتمین سرزمـینی که اهوره‌مزدا آن را آفرید ـــ همچنان برای ما ناشناخته مانده است.

اورواخْشَیَـه: نام پسر آترَت (ثْریتَ) و برادر گرشاسپ از خاندان سـام است که در یسنه (هات ۹، بند ۱۰) از او با صفت «داور دادگستـر» یاد شده و در رام یشت (بند ۲۸) و زامیـاد یشت (بند ۴۱) دربارهٔ او می‌خوانیم که هیتاسپِ زرین‌تاج، اورواخشیـه را کشت و گرشاسپ به خونـخواهی برادر، هیتاسپ را نابود کرد.

اوروَاخشیه و گرشاسپ را آفریدگار به پاداش ساختن نوشابهٔ آیینیِ «هَوم» به ثریت بخشید.

(← اترت، ثریت، گرشاسپ و هیتاسپ)

اوروازیشتَ (آذرِ...): نام یکی از آتشهای پنجگانه است که در گزارش پهلوی یسنه به معنی «شادمانی بخشنده‌تر و رامش‌دهنده‌تر» آمده و آتش گیاهان شمرده شده است.

در گزیده‌های زادسپرم «اوروازِشت» آمده و گفته شده است: «اوروازِشت آن است که در گیاهان است که در تخم ایشان آفریده شد. او را زمین سُفتن، آب را تراویدن، تفتن و بدان شکوفهٔ گیاهان را دلپسند، نیک چهره و خوش‌بوی کردن و میوه را رساندن و به بس مزه تبدیل کردن اندر خویشکاری است.» (به نقل پژ. ص ۹۱)

اوروَاسْنی: (در پهلوی «راسَن») نام یکی از گیاهان خوش‌بو است که برای گندزدایی و خوش‌بو کردن هوا و زیستگاه (بویژه جاهایی که به گند مردار آلوده بوده است) در آتش می‌سوزاندند.

دارمستتر (وند. فر. ۸، بند ۲، زگد.) راسن را گونه‌ای «سیر» دانسته است. (؟) (← وهوکرتی، وهو گون و هذانئپتا)

اوروپی: (راسو یا روباه؟) نام گونه‌ای از سگان و از آفریدگان ستوده و ارزشمند اهوره‌مزداست. (← وند. فر. ۵، بند ۲۳، زیر.)

اوروَتَت‌نَرَ: (در پهلوی و در تداول زرتشتیان کنونی «اَروَتَدنَر») نام دومین پسر زرتشت است که در سنّت او را نخستین برزیگر خوانده‌اند و به نوشتهٔ وندیداد (فر. ۲، بند ۴۳) او و زرتشت فرمانروا و رَدِ ساکنان «وَرجَمکرد»اند. در بندهشن (بخش ۳۲) نیز آمده است: «اروتدتر، بزرگ برزیگران بود و اینک بزرگِ وَرجَمکرد است.»

اوروتت‌نر در شمار جاودانگان است که هنگام فَرَشکَرد (نوسازی دین و جهان) به یاری سوشیانت برمی‌خیزند. (← فَرَشکَرد و وَرجَمکرد)

اوروَذا: نام رودی است که به نوشتهٔ زامیاد یشت (بند ۶۷) چراگاههای بسیار بر کرانه دارد و به دریاچهٔ هامون می‌ریزد. (؟)

اوروَران: در فرهنگ پهلوی اوروَرام ضبط شده که شاخه‌های کوچک درخت انار است. (← وند. فر. ١٤، بند ۸، زیر. و پَراهَوم)

اَوزْوَسارَ: نام سردار و فرمانروایی است که از کیخسرو شکست خورد. (← رام. بند ۳۳-۳۱)

اَوزْوَنتْ: نام کوهی است در زامیاد یشت (بند ۳). این واژه در اوستا چند معنی دارد: نخست تند و تیز و دلیر و پهلوان که بویژه صفت اسب است (مهر، بند ٤٢). دوم (به گونهٔ صفت به‌جای

موصوف) اسـب (همـان. بند ۱۲۵). سوم نـام کـوهی است که در گـزارش پـهلوی اوستـا و دیـگر کتابهای پـهلوی «اروند» ضبط شـده است و امروز الوند می‌گوییم که نام کوه مشهور همدان است و جغرافیادانان نیز همگی آن را اروند نوشته‌اند. همین نام برای رود دجله هم بکار رفته است.

اوروَنیو وایذیمیذْکَ: نام کوهی است. (زام. بند ۵)

اَوْژْدانْوَن (دریاچهٔ...): نام شـاخـابه‌ای است که هـنـگام گریختـن فَرّ از چنگ افـراسیاب، از دریای فراخ کرت پدید می‌آید (زام. بند ۶۲)

اَوِستا: نام کلّیِ مـجموعهٔ کهن‌ترین نوشتار ایرانیـان و قدیم‌ترین نامهٔ دیـنی مزداپرستان است که در روزگار باستان (به نوشـتهٔ منابعی چون دیـنکرت و جز آن) بیست و یک نسک (کتاب) داشته و در شکل کنونی خود، شامل شش بخش گاهان، یسنه، یشتها، وندیداد، ویسپرد و خرده اوستاست.

واژهٔ اوستا که در خود کـتاب نیامده، مرکّب است از پیشوند «آ» و صفت مفعولی «ویسْتَه» از مصدر «وید» یا «وَئِد» (در پهلـوی «ویندادَن») به‌معنـی شناختن، دانستن، یـافت شدن، پدیدار آمدن که با واژهٔ «ودا» (= وید) نام کهن‌ترین کتاب دینی هندوان نیز هم‌ریشه است.

برروی هم «اوستا» را می‌توان به معنی «آگاهی‌نامه» یا «دانش‌نامه» دانست.

دکتر علی اکبر جـعفری در نوشتاری دربارهٔ واژهٔ «اوستا» به بحث پرداخته و در ترکیب آن، پیشوند «آ» را پیشوند نفی دانسته و مجمـوع آن را به معنی «سخن سربسته، گوهر نهـفته، راز نهانی، کلام آسمانـی، رمـز باطنی و بـالا تـر از فهم نارسـای جـهانیان» گـرفـته است. (باسـتـان. سال ٤، شمارهٔ ۲، تهران ـ اسفندماه ۱۳٤۵)

(دربارهٔ کتاب اوستا و جنبه‌های گوناگون آن ← پیش.)

اوستایِ نو: عنوانی است کـلّی برای بخشهـای پنجگانهٔ متأخّر اوستا (یسنه، یشـتها، ویسپرد، خرده اوستا و وندیـداد) که در دوره‌های پس از زرتشـت به نگارش درآمـده است و از هر دو دیـدگاه شیوهٔ نگارش و درون مایهٔ اندیشگی، از گاهان سرودهٔ زرتشت، متمایز شمرده می‌شود. (← پیش.)

اوسیخش: (= اوسیـج به مـعـنـی «خواسـتار») نام گـروهـی از پیشوایـان و فرمانروایـان دیو پرسـتان (دشمنان دینِ مـزداپرستی) بوده است. این نام تنها یک‌بار در اوستا (گاه. یسـ. ٤٤، بند ۲۰) آمده است. در «ریگ‌ودا» به‌معنی «کاهن»، لقب یا عنوانی است برای «اَگْنی» (= آتش).

اوشَتْمَ: نام کوهی است. (زام. بند ۵)

اوشْتَ خوارِنَ: (به معنی «فَرّ آرمانی») نام کوهی است. (زام. بند ۵)

اوشْتَـوِیْتـی: (بـه معـنـی «دارنـدهٔ آنـچه آرزو شـده بود») نام رودی اسـت که بـه دریاچهٔ کـیانسـیه (= هامون) می‌ریزد و از آن با صفت «توانا» یاد شده است.

این واژه همچنین نـام زنِ آشَوَنی است که در فروردین یشـت (بند ۱۳۹) به فَرَوَشی او درود فرستاده شده است.

اوشْتَوَیتی گاثا: نام دومین سرود از گاهان پنجگانهٔ زرتشت است که یسنه، هات ۴۳ تا ۴۶ را دربر می‌گیرد.

این نام را بر دومـین روز از انـدرگاه نیز گـذاشته‌انـد که در پهلوی «اشتودگـاه» خوانده شده است. (ــــ اشتودگاه و اندرگاه)

آوشنَرَ: به نوشـتهٔ دینکرت، نـام وزیر کاووس بود و کاووس براثر فریب خوردن از اهریمن، او را که با کارهای نابخردانهٔ وی مخالفت می‌ورزید، کشت. آوشنر در هوش و زیرکی بلندآوازه بوده و غالباً از او بـا صـفت «دانا» یاد شده اسـت. در کـتاب هفتم دینـکـرت (بنـدهای ۳۷-۳۶) آمـده اسـت: «فرّهٔ جمشید بـه اُشنر بسیار زیـرک پیوست. از آن فرّه بـود که اشنر در شکـم مادر سخن آموخت و به سخن گویی از شکـم مادر، بس شگفـتیها نمـود و اهریمن را بزد. اشنر وزیر کاووس و سامان‌بخش هفت کشور بـود. او گـفتار و فرهنـگ سرزمینـهـا و مردمان را فراگـرفـت و انیران از پاسخ گـویی او شـکست خوردنـد و ایرانیـان را بـه فریادرس‌ تـرین اندرزهـا انـدرز داد.» (نقل بـه معنـی بـا اندکی اختصار از پژ. ص ۱۵۶)

در «آفـریـن پیامبر زرتشـت» (بند ۳) زرتشت برای گشتاسب آرزو مـی‌کند: «بشود که تو همچون مزدا نیک کـنش، همچون فریدون پیروز، همچون جاماسپ نیرومند، همچون کاووس بسیار زورمند و همچون آوشْنَر زَیرک شوی...»

در زبان پهلوی رساله‌ای بـه نام «اندرژ اوشنر داناک» (اندرز اوشنر دانا) مشتمل بر ۲۰۰۰ واژه هست.

آوشْنَرَ در پـهلوی و فـارسـی به گونهٔ اوشْنَر و اُشْـنَر نیز نـوشته شـده اسـت. در ادبیات دینـی مزداپرستان، کشتن آوشْـنَر از گناهان بزرگ کاووس شـمرده شده است. در شاهنامـه نامی از آوشْنَرَ نیامده است.

اوشیدَر: (ــــ هوشیدر و اوخشیت ارت)

اوشیدَرماه: (ــــ هوشیدرماه و اوخشیت‌نم)

اوشیدَرنَ: (= اوشیـدَم) نام کوهـی است در سیستـان که به نـوشتهٔ بندهشن، زرتشت بـرفراز آن پیام ایزدی را دریافت کرد. در گزارش پهلوی «اوش‌داشتار» آمده که معنی آن «هوش‌بخش» است.

اوشیدَم. (ــــ اوشیدرن)

آوِگَمَدَئِچا: کتاب کوچکی اسـت که ۲۹ بند از اوستـا (شامل ۲۸۰ واژه) و گزارش پازنـد آن بندها

(شامل ۱۴۵۰ واژه) در آن آمده است. از ۲۹ بند اوستایی این کتاب، تنها ۵ بند در اوستای کنونی هست و ۲۴ بند دیگر از بخشهای گم شده و از دست رفتهٔ اوستای روزگار باستان است.

موضوع این کتاب، زندگی و مرگ آدمی و چاره‌ناپذیری مرگ در هرحال و رسیدن روان آدمی در چهارمین بامداد پس از مرگ به سرِ چینودپل است و این بخش اخیر آن بویژه با بخشی از مینویِ خرد و با هادخت نسک همانندی دارد.

نام این کتاب دانسته نبوده و نامی که اکنون بدان می‌دهیم، از نخستین واژهٔ کتاب گرفته شده است.[1] همچنین نویسندهٔ آن نیز ناشناخته است و دربارهٔ تاریخ نگارش آن، دکتر وِست بر آن است که زمان تألیف آن را نمی‌توان از قرن دوازدهم میلادی جدیدتر دانست.

دانشمند اوستاشناس آلمانی ویلهلم گیگر متن این کتاب را ویراسته و با ترجمهٔ سنسکریت آن به خط لاتین در آورده و همراه با ترجمهٔ آلمانی و یادداشتهای انتقادی و آموزنده و فهرستی از واژگان اوستایی و پازند و سنسکریت در ۱۸۷۸ ب. م. در ارلانگن به چاپ رسانیده است. همچنین دارمستتر پانزده سال پس از انتشار ترجمهٔ گیگر، ترجمهٔ دیگری از این کتاب به زبان فرانسه منتشر کرد که برخی از نارساییهای ترجمهٔ گیگر در آن تکمیل شد.

اَویسروثْرِیَم: نام ایزد نگاهبان «اَویسر وثْریمگاه» (از شامگاه تا نیمه‌شب)، یکی از پنج گاه شبانروز است. واژهٔ «اَیبی گیَه» را که غالباً همراه نام این ایزد می‌آید، برخی صفتی برای او دانسته‌اند که به معنی «نگاهبان زندگی» است و پاره‌ای آن را مترادف نام اویسروثریم شمرده‌اند.

«فْرادَت ویسپم هوجیایتی» و «زَرَتوشترُوتِمَ» از ایزدان همکار و یاور اویسروثریم اند. (← همین نامها)

اَویسروثْریمگاه: نام یکی از پنج گاه شبانروز است که از شامگاه (هنگام پدیدار شدن ستارگان در آسمان) تا نیمه‌شب را دربر می‌گیرد. (← اویسروثریم)

اَویسروثْریمگاه: نام یکی از نیایشها (نمازها)ی پنجگانهٔ شبانروزی مزداپرستان در خرده اوستا است. (← اویسروثریم)

اَهریمَن: (در اوستا «اَنگْرَمَینیو») و در پهلوی و فاسی اَهرمَن یا اَهریمن یا آهِرْمَن به معنی «مینویِ ستیهنده و دشمن») نام یکی از دو مینویِ اصلی در اسطورهٔ آفرینش نزد ایرانیان است که در برابرِ «سْپِنتَ‌مَینیو» (سپندمینو) قرار دارد. در ادبیات پارسی میانه از اهریمن با عنوان گَنا مینو (ganâg mênôg) به معنی «مینوی از میان برنده و نابود کننده» و با صفت zadâr kâmag (مایل

۱. آقای دکتر احمد تفضّلی این نام را «ائوگمندئچه» خوانده است. (← مینو. ص ۱۱۸)

به از میان بردن و نابود کردن) نیز یاد شده است.

در اوستای نو و ادبیات دینی مزداپرستان، اهریمن سرکرده و سالار کماله دیوان (دیوان هَمِستار و دشمن امشاسپندان) و دیگر دیوان و جادوان و پریان و برترین دشمن «هُرمَزد» (اهوره‌مزدا) است.

در گاهان تنها یک بار (یس. ٤٥ بند ٢) از او نام برده شده؛ اما در اوستای نو نام او بارها آمده و سرکردهٔ همهٔ دیوان و آفریدگار همهٔ آفرینش ناپاک و همهٔ پتیارگان ستیهنده با آفرینش اهورایی (همچون اژی‌دهاک) و پدیدآورندهٔ همهٔ بیماریها و ناخوشیها و زشتیها و تباهیها خوانده شده است و سرانجام در کشمکش با نیروهای اهورایی شکست می‌خورد.

در وندیداد گفته شده که کنام و پایگاه اهریمن در اَپاختر (= شمال) و در دوزخ است.

در اساطیر ایرانی، دوران نبرد «سْپِنتَ مَینیو» و «اَنگْرَمَینیو» (هُرمَزد و اهریمن) دوازده هزار سال است که هزاره‌های دهم تا دوازدهم (روزگار پیدایی سوشیانتهای سه گانه) واپسین دورهٔ آن است و در پایان آن اهریمن دچار شکست نهایی می‌شود و جهان آشه آغاز می‌گردد. این دوران دوازده هزار ساله را «زمان کرانمند» می‌گویند، در برابر «زمان درنگ خدای» یا «زمان بی کرانه» یا زمان ازلیِ-ابدی. (← زروان)

اَهمایی رَئِشْچَه...: نخستین واژه‌های یازدهمین بند یسنه، هات ٦٨ است که یکی از نیایشهای مشهور مزداپرستان به‌شمار می‌آید و با همین واژه‌ها نامیده می‌شود و بارها در سراسر اوستا تکرار شده است.

اَهو: (= اَنگْهو) خدایگان، خانه خدا (مادینهٔ آن «اَنگْهی» به‌معنی «کدبانو»ست) سرور، سرور جهانی. این واژه در بیشتر جاها با «رَتو» همراه آمده و از اهوره‌مزدا و زرتشت با این دو صفت یاد شده است.

در تیر یشت (بند ١) اهوره‌مزدا به زرتشت می‌گوید: «تو جهانیان را آهو و رَتو باش.» و در ویسپرد (کر. ٢، بند ٤) خود اهوره‌مزدا با صفهای آهو و رَتو ستوده شده است. (← رَتو)

اَهو: (= جان) یکی از نیروهای پنجگانهٔ آدمی است که خویشکاری آن نگاهداری تن و سامان‌بخشی زیست آن است. این نیرو با تن هستی می پذیرد و با مرگ از میان می‌رود. در پهلوی آن را آخو (axw) گویند.

اَهو: (در اوستا «اَنگْهَ» یا «اَنگْهو») جهان (خواه جهان استومند، خواه جهان مینوی).

در ترکیب «دُژاَنگْهو» (= دوزخ) به معنی «جهان بد» هم همین واژه را می بینیم.

اَهورنَ: نام کوهی است. (زام. بند ٥) معنی این نام «کوه خدا»ست و در «صد در بندهشن» (بخش ٣٥) آمده است که کوه خدا نزدیک دریاچهٔ هامون جای دارد. از این رو برخی گمان

برده‌اند کـه این کوه همـان «کوه خواجـه» باشد که مـادران سوشیانتهای سه گانه از بالای آن برای تن‌شویی به دریاچهٔ «کیانسیه» (هامون) می‌آیند.

اَهورَه: پارهٔ نخست از نام اهوره‌مزداست که در بسیاری از جاهای اوستا به‌جای آن بکار رفته است. (← اهوره‌مزدا)

اَهورَه‌مَزدا: (در اصل اوستایی اَهـورَه‌مَزداه) نام آفریدگار جهـانِ اَشَه و نیکی (سراسر آفرینش نیک و پاک) در دینِ مزداپرستی است. در پهلوی و پازند، این نام را به گونه‌ای اوهُرمَزد، هُرمَزد، اورمَزد و اَهورایْ‌مَزد و در فارسی به صورت اَهورامَزدا و هُرمُز می‌بینیم. در گاهان تنها سه صورت این نام یعنی «اهـوره»، «مزدا» و «مَزدااَهورَه» آمده است، امـا در دیگر بخشهای اوستـا بیشتر «اَهوره‌مَزدا» دیده می‌شود.

نام اهوره‌مزدا از دو جزء «اَهوره» و «مَزدا» (مَـزداه) ترکیب یافته است. جزء نخست همان است که در سنسکریت «اَسورَه» گویند و عنوان گروهی از دیوان در اساطیر کهن هندوان بوده و در اساطیر و دین ایرانیان وارونه شده و به خداوند و آفریدگار تبدیل یافته است.

در اساطیـر کهـن هندوان، «پْرَه‌جا-پَتی» (= زَروان در اساطیر ایـرانی) به‌معنـای «خداوند آفریـنش» نام پدر خـدایان اسـت که در آغاز تـنهـا بسر می‌بـرده است. او خـدایان و دیوان یـا بنـا به اصطلاح هندی خـودْ در دورهٔ «براهَمَـنَه»ها، «دِوَه»ها و «اَسورَه»ها را آفریـده است. «دِوَه»ها که خدایانند از دَمِ وی و «اَسورَه»ها که دیوان‌اند، از بادِ فُرودین او پدید آمدند.

اهوره در اوسـتا به مـعنـی بزرگ و سرور، بـه‌عنوان صفتـی برای ایزدان مهر و اپـام نپات هم بکار رفته و در گاهان و اوستای نو به معنی فـرمانروا و سالار و بزرگ در مورد آدمیان نیز آمده است و در گزارش پهلوی، آن را به «خوتای» (خدای) برگردانده‌اند.

مزدا ــ کـه ایرانـیان آن را به اهـوره افزوده‌انـد ــ به معنی هـوشیـار و دانا و آگاه است و در گزارش پـهلـوی، آن را به «داناک» (دانـا) برگـردانده‌انـد. در سنسـکـریت «مِـذاس» (برابر مزدای ایرانی) به معنای دانش و هوش است.

برروی هم «اَهوره‌مَزدا» (اَهورَه‌مَزداه) بـه‌معنی «سرور دانا» یا «خـداوندگار آگاه» است که در ایران ــ هم پیش از پیام‌آوری زرتشت و هم (بویژه) پس از پیامبری او ــ نام آفریدگار بزرگ جهان نیـکی و اَشَه و آفرینش نیک، شناخـته شده و «سْپِـنتَ مَینیو» (سپند مـینو) به مـعنی «مینویِ وَرجاوند» مینویِ ویژهٔ اوسـت که در اوستای نو، گاه به‌جای نام او و برابر با آن بکار می‌رود و در نبرد بزرگ آفرینش پـاک و نـیک با آفریـنشِ نـاپاک و بد، در برابـر «اَنـگْرَمَینیـو» (اهـریمن) به‌معنـی «مینوی ستیهنده» قرار دارد. (← اَنگْرَمَینیو، سْپِنتَ مَینیو و زَروان)

اَهومَند: (در اوستـا «اَهومَنت» به‌مـعنی سرور و بزرگ یا دارای سروری و بزرگی) وصفی است که

چندین بار در اوستا ــ همراه با «رَتومَند» ــ برای اهوره‌مزدا آمده است. (← رَتومَند)

اَهونَوَد گاه: (= اَهونَـوَیتی گاثا) نـام نخستین روز از پـنج روز اندرگاه است که آن را به نام نخستین سرود از گاهان پنجگانهٔ زرتشت خوانده‌اند. (← اندرگاه)

اَهونَوَر: (← یَثَه اَهو وَیرْیو...)

اَهونَوَیتی گاثا: نـام نخستین گاثا از پـنج گاهان زرتشت است کـه یسـنه (هـات ۳۴-۲۸) را دربر می‌گیرد. (← اندرگاه و اهونودگاه)

اَهونَ وَیرْیَـه: (در پهلوی «اَهونَوَر» و «هونَـوَر») نـام دیگری اسـت بـرای نـیایش معروف «یَثَـه اَهو وَیرْیو...». (← همین.)

اَیاسْرِم: (در اوستا «اَیاثْریمَ») نام چهارمین گـهنبار (گاهنبار) از گهنبارهای ششگانه یا جشنهای ششگانهٔ سـالیانـهٔ آفرینش است کـه از دویست و ششمین تا دویست و دهـمین روز سـال، یعنی از آشتاد روز (بیست و ششم) تا آنـیران روز (سی ام) مهرماه برگـذار می‌شد. فاصلهٔ سومین تا چهارمین گهنبـارِ سی روز است کـه در تقویم امـروز از ۲۶ شهریـور تا ۲٤ مهرماه می‌شود و روزهـای بر پایی جشن چهارمیـن گـهنبار به تقـویم کـنونی ۲٤-۲۰ مهـرماه اسـت. در چهـارمیـنِ گـهنبـار، اهوره‌مزدا گیاهان را آفرید.

ایاسرم به معنی «بـازگشت به خانه» است و این جشـن را هنگام بازگشت شبانان و گله‌ها از چراگاههایِ تابستانی می‌گرفتند.

اَیَرَ: نام ایزد نگاهبان روز است.

ایران: (در اوستـا «اَیْرْیَنَ» به مـعنی «سـرزمین اَیْرْیَـه‌ها») نامـی است که «اَیْرْیَـه»ها (تیـره‌های آریایی، نیاکـان ایرانیان کـنونی) پس از کوچ به سرزمین فعلی بدان دادند و در پهلوی «اِران» و در فارسی «ایران» شده است.

در اوسـتـا (فـروردیـن یشـت، بـنـدهـای ۱٤٤ -۱٤۳) فَرَوَشـی هـای مـردان و زنـانِ اَشَـوَنِ سرزمینهای ایران در کـنار فَرَوَشی های مردان و زنانِ اَشَوَن سرزمینهای توران، سَیریم، ساینی و داهِه ستوده شده‌اند.

در شـاهـنامه (داستانِ پـادشـاهی فریدون) می‌خوانـیـم که فریدون فرمانـروایـی سرزمینهای ایران، توران و روم را میان سه پسر خویش ــ ایرج و تور و سلم ــ بخش می‌کند. (← ایرج)

ایران ویج: (د راوستا «اَیریَنَ وَئِـجَ» یا «اَیریَنَ وَئِجَنگَه» به معنی «سرزمین ایرانیان» یا «بنگاه و پایگاه [اصلـی] ایرانیان») نام سـرزمینی است کـه ایرانیان در آغاز در آن مـی‌زیستند. چنـان که از کاربردهـای مکـرّر این نام در اوسـتایِ نـو (بویژه در فردگردهـای یکم و دوم وندیداد) و پـژوهشهای

بسیاری از دانشوران و ایران‌شناسان و دستاوردهای باستان‌شناسی برمی‌آید، این سرزمین جایی در آسیای میانه، در حدود خوارزم (خیوه) بوده است.

به نوشتهٔ وندیداد (فر. ۱، بند ۳) ایران ویج نخستین و بهترین سرزمین از سرزمینهای شانزده گانهٔ آفریدهٔ اهوره‌مزداست و در برابر آن، اهریمن به پتیارگیِ خویش، اژدها و زمستان دیوآفریده را پدید می‌آورد و بر جهان چیره می‌سازد.

بیشتر رویدادهای اساسی و مهم در اساطیر و دینِ ایرانیان در ایران‌ویج و در کنار رودِ «دایتیا» ــ که در این سرزمین روان است ــ اتفاق می‌افتد. در وندیداد (فر. ۲، بندهای ۲۱-۳۱) می‌خوانیم که اهوره‌مزدا و ایزدان مینُوی از یک سو و جم و مردمان گرانمایه از سویی دیگر در ایران‌ویج نامی بر کرانهٔ رود دایتیایِ نیک انجمنی بر پا می‌کنند و اهوره‌مزدا، جم را از آمدن زمستانی مرگبار و کشنده می‌آگاهاند و به ساختن «وَرِجَمکَرد» (پناهگاه مردمان و جانوران) فرمان می‌دهد.

در بندهشن (بخش ۳۲، بند ۳) گفته شده است که چون زرتشت دین خویش را آورد، نخست در ایران ویج «یَزِشْنَ» کرد (آیین ستایش و نیایش برگذار کرد) و مدیوماه از او دین پذیرفت.

در آبان یشت (بندهای ۱۷-۱۸) می‌خوانیم که آفریدگار اهوره‌مزدا در ایران‌ویج، بر کرانهٔ رود دایتیای نیک ایزد بانو اردویسور اناهیتا را می‌ستاید و بدو آفرین و درود می‌فرستد و از وی خواستار می‌شود که زرتشت در اندیشه و گفتار و کردار، دینی باشد.

در دیگر بخشهای اوستایِ نو نیز بارها به نام ایران‌ویج و رود دایتیا برمی‌خوریم و در یک سخن می‌توان گفت که نام «ایران‌ویج» در اوستا و دین و اساطیر ایرانیان، نام ایزدی‌ترین و وَرجاوَندترین جاست. (← دایتیا)

«کریستن‌سن» دربارهٔ این نام می‌نویسد: «ایران‌ویج نام قدیمی میهن ابتدایی ایرانیان که در کتابهای دینی مشهور است، در طی زمان برای نامیدن نواحی مختلف ایران بکار رفته است که در آنها دین مزدیسنی در دوره‌های مختلف، مهم‌ترین مرکزیّت خود را داشت.» (نخستین. ج ۱، ص ۲۲۳) «کریستن‌سن» برای این ادّعای خود، هیچ گونه دلیل و مدرکی ارائه نمی‌کند.

ایرج: (در اوستا «اَیریاوَ») نام خاندان منوچهر است. در فروردین یشت (بند ۱۳۱) فَرَوَشی منوچهرِ آشوَن از خاندان آیریاوَ ستوده می‌شود.

در شاهنامه ایرج نام پسر فریدون است که به دست برادرانش سلم و تور کشته می‌شود و نبیرهٔ او منوچهر به خونخواهی وی با آن دو برادرکش می‌جنگد و آنان را نابود می‌کند.

بهار نوشته است که نام ایرج از واژهٔ اوستایی «اَیریَه» (نام تیره‌های ایرانی) گرفته شده است. (پژ. ص ۱۴۳) (← ایران)

اَیریَمَن: (در پهلوی آریامَن و اِرمان) نام ایزد دوستی و پیوند و آرامش، یکی از ایزدان بزرگ دین مزداپرستی است. او را نخستین پزشک مینُوی شمرده‌اند که چاره و درمان دردها و ناخوشیها به‌دست او سپرده شده است و هنگامی که اهریمن ۹۹۹۹۹ بیماری را به جهان آورد، به فرمان اهوره‌مزدا به‌زمین آمد تا درمان آن بیماریها را بیاورد. (← وند. فر. ۲۲)

معنی «ایریمن» دوست و یاور است و در گاهان عنوانی است برای پیشوایان دینی؛ اما در دیگر بخشهای اوستا و در بندهشن از او به عنوان ایزد درمان‌بخش دردها یاد شده است.

در «ریگ‌ودا» نامهٔ دینی کهن هندوان «آریَمَن» ایزدی است در گروه ایزدان بزرگ مشهور به «آدیتْیَه» که نام او همواره همراه «میتْرَ» و «وَروَن» می‌آید و ستوده می‌شود. معنی این نام در سنسکریت مانند «میتْرَ» دوست است و او نیز همچون میتْرَ خدای روشنایی آسمان و مهربان و نیکوکار و یاور مردمان است.

در ادبیات فارسی این نام «ایرمان» شده و در شاهنامه به معنی دوست و میهمان و سرور آمده است:

«چو موبد پدید اندر آمد ز در   ابا او یکی ایرمانی دگر»

و در جایی دیگر:

«اگر کشته گردد به‌دست تو گرگ   تو باشی به روم ایرمانی بزرگ»

در ویس و رامین نیز به همین واژه برمی‌خوریم:

«چو داری در خراسان مرزبانی   چرا جویی دگر جا ایرمانی»

اما غالباً تنها به معنی میهمان بکار رفته و ترکیب «ایرمان‌سرای» به‌معنی سرای سپنج و خانهٔ عاریت آمده است. خاقانی می‌گوید:

«یارب چه ناخلف پسری کز وجود تو   دارالخلافهٔ پدر است ایرمان‌سرای»

(← آدیتْیَه و اَیریَمَن ایشیَه)

اَیریَمَن ایشیَه: نامی است که از نخستین واژه‌های یسنه، هات ۵۴ گرفته شده و این هات را به همین نام خوانده‌اند. ایریمن ایشیه که از نیایشهای بسیار مشهور و مهم مزداپرستان است، در بخش‌بندی کنونی اوستا جزو گاهان نیست؛ اما شیوهٔ نگارش آن نشان می‌دهد که در اصل بخشی از آن بوده است. در تأیید این نظر، در وندیداد (فر. ۱۰، بند ۱۱) می‌خوانیم که این نیایش هم‌تراز نیایش گاهانی «یَثه‌اَهو وَیرْیو...» و جزو آن بخش از گاهان شمرده شده است که باید چهار بار خوانده شود.

«اَیرْیَمَن ایشْیَه» (= یس. ۵۴) تنها دو بند دارد که دومین بند آن به نثر است و پارسیان هند، امروزه آن را در آیین زناشویی و گاه برای بهبود بیمار و بازیافتن تندرستی می‌خوانند.

«اَیرْیَمَن ایشْیَه» نماز توانای پیروز دشمن شکن و بزرگترین گفتار اَشَه خوانده شده و در بخشهای گوناگون اوستا از بزرگی و گرانمایگی آن سخن به میان آمده است. از آن جمله دربارهٔ آن می‌خوانیم: «ایریمن (= ایریمن ایشیه) نمازی است که اهریمن و جادوان و پریان را برمی اندازد و بزرگترین و بهترین و زیباترین و نیرومندترین و کارآمدترین و پیروزترین و درمان‌بخش‌ترین مَنْثْرَه‌یِ ورجاوند به شمار می‌آید.» (اردی. بند ۵)

«ایشْیَه» صفت اَیرْیَمَن و به معنی گرامی و آرمانی است.

اَیرْیو خْشوثَ: نام کوهی است که آرش کمانگیر تیر خویش را از فراز آن به‌سوی مرز ایران و توران انداخت. بازشناسی جای این کوه آسان نیست. ابوریحان بیرونی کوه رویان در طبرستان و میرخواند کوه دماوند را جای پرتاب تیر آرش می‌داند. (← آرش)

اَیریَه: (← ایران)

ایزد: (در اوستا «یَزَتَ» و در پهلوی «یَزد» به‌معنی «ستودنی، درخور ستایش») عنوان کلّی همهٔ مینُویانِ دستیار و کارگزار آفریدگار در آفرینش اهورایی و نیز عنوانی برای اَشَوَنان و پارسایان بزرگ و ستودنی در جهانِ استومند است. در اوستا از ایزدان مینُوی و جهانی سخن به میان آمده که اهوره‌مزدا سرورِ ایزدانِ مینُوی و زرتشت سالار ایزدان جهانی است.

واژه‌های «یَسنَه» و «یَشت» و «یَزِشْنَ» در اوستا و «ایزد» و «یزد» و «یزدان» (که جمع یزد = ایزد است و امروزه مفهوم مفرد دارد) و «جشن» در فارسی از همین بنیاد است.

در اوستا به نام شمار زیادی از ایزدان برمی‌خوریم که هرکدام در سامان آفرینش و زندگی مینُوی و استومند، خویشکاری ویژه‌ای دارند و مجموع آنان منظومهٔ راهبران و کارگزاران آفرینشِ اهورایی را تشکیل می‌دهند. در نیایشهایِ اوستایی با یادآوری خویشکاریهای ایزدان است که نیایشگران، آنان را می‌ستایند و بدانان درود و آفرین می‌فرستند و از ایشان یاری می‌جویند.

در سرتاسر فرهنگ ایرانی و در زبان و ادب فارسی، نامها و ترکیبهای بسیاری با واژهٔ «ایزد» و همریشه‌های آن ساخته و بکار برده شده است.

ایزد بانو: گروهی از ایزدان در اساطیر و دین ایرانیان، مادینه پنداشته شده‌اند که برخی از گزارشگران، آنان را به روال زبان عربی «الهه» خوانده و پاره‌ای با ترکیب فارسی «زن ایزد» یا «بَغ بانو» از آنان یاد کرده‌اند. ما در این گزارش، این گروه از ایزدان را «ایزد بانو» نامیده‌ایم.

ایزد نَریوسَنگ (آذرِ...): نام گونه‌ای آذر (آتش) است که از آن با صفت «خْشَثْرو نَپْتَر» (نافهٔ شهریاری) یاد شده، یعنی آتشی که در پشت و صلب شهریاران جای دارد.

نریوسنگ (در اوستا «نَیریوسَنگْهَه») خود نام ایزدی است. (← همین.)

ایسَتْ واستْرَ: نام بزرگترین پسر زرتشت است که اکنون «ایسدْ واستَر» خوانده می‌شود. در سنّت، او را نخستین آتُربان (پیشوای دینی) خوانده‌اند و هموست که در هنگام رستاخیز به داوری دربارهٔ کردار مردمان می‌نشیند.

ایسدْ واستَر: (← ایست واستر)

ایشکَتَ او پایری سَئِنَ: (← او پایری سئن)

ایشوش هواتَـخْتُ: (به معنی «تیرِ خودپر») نام دیوی است. دارمستتر او را یکی از کالبدها (یا نمادها)یِ شخصیتِ دیو مرگ می‌خواند که تیرِ مرگ را به سوی آفریدگان پرتاب می‌کند یا خود به گونهٔ تیری پرنده است.

ایندْرَ: (در پهلوی «اَندَر») نام یکی از خدایان نیرومند در اساطیر کهن هند و ایرانی بوده که در دینِ زرتشت به گونهٔ دیوی شناخته شده است. لقب او «ورِثْـرَغْنَ» (در پهلوی وَهرام یا وَرَهران و در فارسی بهرام) در اساطیر و ادبیات دینی ایرانیان، نام ایزدِ دلاوری و جنگ شده است.

ایندر در اساطیر و ادبیات دینی ایرانیان از کَماله دیوان (دیوان بزرگ دستیار و کارگزار اهریمن) و هَمستار امشاسپند اردیبهشت است.

آیو یزو: نام گونه‌ای از سگان است (وند. فر. ۵، بند ۳۲). دارمستتر می‌نویسد: این نام و «جژو» و «ویـژو» درگزارش پهلوی ترجمه ناشده و مبهم بجا مانده است. (زگد. ← جژو و ویژو).

آیهی: در گزارش پهلوی اوستا ایهی به معنی «نازایی»، صفتی است برای اهریمن. در ونـدیداد (فر. ۲۱، بند ۱۷) از خورشید و ماه و ستارگان خواسته شده است که برای دور راندن ایهی برآیند.

ب

باد: (در اوستا «واتَ» و در پهلوی «واتْ») نام ایزد باد است که همواره با صفت پیروز (دلیر، بی‌پروا) و همراه نام ایزدان مهر و دامویشْ اوپَمَنَ می‌آید. به نوشتهٔ بند هشن (بخش ۲۷، بند ۲٤) گیاه «واترنگبوی» (بادرنگبوی) ویژهٔ این ایزد است.

ایزد باد همراه با تشتر و فروردین از یاران و همکاران امشاسپند بانو خرداد است. تشتر آب

را بدو می‌سپارد و او به یاری ابرها آنها را به کشورها رهنمون می‌شود.

در گزیده‌های زاد سپرم آمده است که: «مینوی باد به شکل مرد، در زمین پیدا شد. روشن، بلند و به آیین (= مطابق معمول) موزه‌ای (= کفشی) چوبین به‌پای داشت. چون جان که تن را بجنباند [و] تن به هم‌زوری آن حرکت کند، آن مینوی «باد اندر چهری»، «باد اندروایی» را جنبانید (= به حرکت درآورد) و باد همهٔ زمین را یکسره فرازوزید و آب را بغلتانید و به اطراف زمین افگند...» (گز. ص ۹)

در کتاب «روایت پهلوی» در داستان روان گرشاسپ می‌خوانیم که دیوان باد را فریفتند و او چنین اندیشید که کس از من نیرومندتر نیست و از آن پس چنان سخت وزید که همهٔ دار و درختی را که بر راهش بود برهوا کرد و تاریکی در همه جا ایستاد و سرانجام گرشاسپ بر او چیره شد و او را ناگزیر کرد که پیمان ببندد تا باز به زیر زمین رود و نگاهداری زمین و آسمان را که هُرمَزد به‌وی واگذاشته است، عهده‌دار شود. (پژ. ص ۱۸٤)

در گزیده‌های زاد سپرم همچنین سخن از «باد دیو» می‌رود که اهریمن او را همراه «تبْ دیو» و «دردْ دیو» هریک را با یکصد و پنجاه دیو برای بیمار کردن مادر زرتشت و در نتیجه کشتن زرتشت که در زهدان او بوده است، می‌فرستد و مادر زرتشت از باد[1] و تب و درد به‌رنج دچار می‌شود (گز. ص ۲۲)

بدین‌سان به نظر می‌رسد که «باد» گذشته از نام ایزد باد (که گفته شد) نام دیوی نیز هست که نمادِ باد زیانبار و گزندرسان و ویرانگر به‌شمار می‌آید.[2] این دوگانگی منش «باد» یادآور همین دوگانگی در شخصیّت اندروای است. (← اندروای)

در کتاب «روایت پهلوی» همچنین گفته شده است که هُرمَزد به هنگام رستاخیز برای زنده کردن دیگر بارهٔ مردگان، استخوان را از زمین و خون را از آب و موی را از گیاه و جان را از باد خواهد. یکی را به دیگری آمیزد و شکلی که خود دارد، (به آن) بدهد. (پژ. ص ۲۳۲)

باد (روزِ...): نام روز بیست و دوم ماه است.

باژ: (در اوستا «وَچ» و در پهلوی «واج» و «واجَک») به معنی سخن و گفتار، عنوانی است برای همهٔ نیایشهای کوتاه ایرانیان مزداپرست که آهسته برزبان می‌رانند یا زیرلب می‌خوانند و ترکیبهای «باژ گرفتن»، «باژ گفتن»، «باژ کردن» و «باژداشتن» همه به معنای خواندن نیایشهای کوتاه به

۱. آیا واژهٔ «باد» به معنی حالت یا کیفیتی از بیماریها که در اندامهای تن آدمی پیدا می‌شود و او را به رنج و ناخوشی دچار می‌کند و امروزه در زبان فارسی بکار می‌رود، یادآور این اسطوره نیست؟

۲. شاید ترکیب «دیوْباد» به معنی «گردباد» که در فارسی هست، ریشه در این نگرش کهن اساطیری داشته و تنوره کشیدن دیوان از زمین به آسمان، بازنمودی تصویری-ذهنی از حرکت باد باشد.

همین شیوه است.

واژ، واژه، باز، باج، واج، واک، آوا، آواز، آوازه، گواژ و گواژه در فارسی، همه با باژ (و ریشهٔ اوستایی آن) بنیادی مشترک دارند. لاتینی، فرانسوی و انگلیسی نیز از همین خانواده‌اند.

در پاره‌ای از کتابهای فارسی و عربی پس از اسلام به جای باژ، «زَمزَم» و «زَمزَمه» آمده است. فردوسی می‌گوید:

«جهاندار بگرفت باژ مهان به زمزم همی رای زد در میان»

و:

«پرستندهٔ آذر زردهشت همی رفت با باژ و برسم به‌مشت»

و:

«فرود آمد از اسب و برسم به دست به زمزم همی گفت، لب را ببست»

بیرونی به نقل از «آذرخور مهندس» می‌نویسد: «سروش نخستین کسی بود که فرمان به زمزمه داد و آن اشاره‌ای است با آوایی در بینی و نه با واژگانی مفهوم و چنان است که ستایش و نیایش پروردگار را بجای می‌آورند و آن گاه خوراک می‌خورند و سخن گفتن در میان نماز، ایشان را روا نیست. همهمه و اشاره می‌کنند؛ اما سخن برزبان نمی‌آورند.» (آثار. ص ۲۱۹)

بهار نوشته است: «باژ گفتن، باج گفتن، سپاسگزاری از نعمتهای ایزدی است که پیش از آغاز به صرف غذا انجام می پذیرد و طی آن بخشی از اوستا خوانده می‌شود و گاه پیش و پس از صرف غذا خوانده می‌شود.» (پژ. ص ۲۸٤)

ایرانیان مزداپرست، سخن گفتن در هنگام خوردن خوراک و نوشیدن آب و باژنکردن را گناهی بس گران می‌شمرده‌اند. «ارداویراف» در سفر به جهانِ مینُوی، روان مردی را می بیند که از گرسنگی و تشنگی بانگ می‌کند که «بمیرم!» و موی و ریش خویش را می‌کند و خون می‌خورد و کف بر دهان می‌آورد. ایزدان سروش و آذر در پاسخ ارداویراف که: «این مرد چه گناهی کرده است؟» می‌گویند که: «به گیتی آب و گیاه را (که از آنِ) خرداد و امرداد است در حال سخن گفتن جَوید و به بیداد خورد و باژنداشت...» (ارد. پژ. ص ۲٦٤)

بامْیَه: (به معنی روشن و تابان) نام ایزدی است که هر بامداد، پیش از برآمدن خورشید، گردونهٔ او را رهنمونی می‌کند. (← هوشبام)

بَبْرْ: (در اوستا «بَوْری») جانوری آبزی است همانند گربهٔ دشتی که آن را «وَبَر» هم می‌خوانند. در لاتینی fiber و در انگلیسی beaver گویند. این واژه در اصل به معنی «سرخ تیره» است و جانور یاد شده را به سبب رنگ پوستش چنین نامیده‌اند. پوست آن بسیار گرانبهاست و از آن، جامه های

فاخر می‌سازند.

در آبان یشت (بند ۱۲۹) از جـامهٔ ایزد بانو اردویسور اناهیتا سخن به میان آمده که از پوست سیصد ماده بَبْر درست شده است.

«سگ آبی» که فرگرد چهـاردهم وندیداد ویژهٔ اوست، نام دیگری است برای این جانور.[1] (← کویرنیت)

بدتریـن زندگـی: برگردان «اَچیشتَ اَنگْهو» است که مـفهوم دوزخ و شوربختـی ابدی از آن اراده می‌شود.

بدترین منش: برگردان «اَچیشتَ مَننگَه» و صورت دیگری از آکَ مَنَ» است. (← آکَ مَن).

بَدوای: (در پهلوی «وای‌وَتَر») نام دیـو هوای بد و ناپاک و زیان‌بخش است که گاه او را همکار و دستیار «اَستوویذُتو» (اَستْویهاد) دیو مرگ خوانده و گاه با او یکی شمرده‌اند. (← اندروای)

بِرجْیَه: ایزد نـگاهبان بنشنها (دانه‌های خـوراکی) است و همراه با «نْمانیَه» از یاوران و همکاران ایزد «اُشَهین» به‌شمار می‌آید. (← اشهین و نمانیه).

بُرزیَزد: (← آبان)

بِرزی سَـوَنَـگْهَـه (آذرِ...): (= بِـرزی سَوَ) نام یـکـی از آتشهای پـنجـگـانه است کـه در پـهلوی «بلندسوت» (بلنـدسود) شده و در زَندِ یَسنه (هات ۱۷، بند ۱۱) نام عمومی «آتش بهرام» به‌شمار آمده است؛ امـا در بندهشن (بـخش ۱۷) آتشی است کـه نزد اهوره‌مزدا فـروزان است و بنـیاد آتش بهرام به «آذر سْپِنیشتَ» (← همین.) نسبت داده شده.

در گزیده‌های زاد سپـرم دربارهٔ این آتش می‌خوانـیم: «بلندسود نیز در آسمان است؛ آن فرّه کـه جایـش در آتش بهرام است، مانند کدخدای است بـرخانه...» (گز. ص ۱۶)

در همـان کتاب آمـده است کـه پاسبـانیِ خـفتگـان به هـنگام شـب و یاری ایزد سروش از خویشکاریهای اوست.

بُرزین مِهر (آذرِ...): (= آذر بُرزین به معنای «آذرِ مهرِ بلندپایگاه») نام یکی از سه آتشکدهٔ بزرگ و مشهـور روزگار ساسـانیان بوده که در کـوه «رِیوَند» خراسان (در نـزدیکی نیشابـور) جای داشته و آتش ویژهٔ برزیگران بوده است.

---

[1]. در فـرگـرد چهاردهم وندیـداد، زدن و کشتن سگ آبی از گنـاهـان بسیار سنگیـن شـمرده شده است و کسی کـه مـرتکب چنین گناهی شده باشد، باید تاوان پیشکش ایزد بـانوی آبها کند. بنابراین، معلوم نـیست اشاره به جامهٔ ایزد بانو اناهیتا را که از پوست سیصد ماده بَبر (= سگ آبی) درست شده است، چگونه باید توجـه کرد.

بندهشن نشاندن آتش برزین مهر در ریوند را به گشتاسپ نسبت می‌دهد و می‌نویسد که آن را «پشت ویشتاسپان» نیز خوانند که به معنی «پشت و پناه گشتاسپ» است.

در زَندِ «آتش بهرام نیایش» آمده است که: «جای آذر برزین در کوه ریوند است. کار آذر برزین مهر، کشاورزی است. از یاوری این آتش است که کشاورزان در کار کشاورزی داناتر و کوشاتر و پاکیزه‌تر شوند و با این آتش بود که گشتاسپ هم‌سخنی کرد.» (پور. خرده. ص ۱۳۲)

بهار دربارهٔ نامگذاری این آتش و سبب پیوند آن با کشاورزان به ارتباط «مهر» فراخ چراگاه با کشاورزان که در این دشتها کار می‌کنند، اشاره می‌کند. (پژ. ص ۸۰)

بَرسَم: (در اوستا «بَرِسْمَن» از مادهٔ «بَرِز» به معنی بالیدن و روییدن) نام شاخه‌های تازه بریدهٔ درخت است که هنگام ستایش و نیایش بر دست می‌گرفته‌اند. فردوسی می‌گوید:

«پرستندهٔ آذر زردهشت همی رفت با باژ و برسم به‌مشت»

در هیچ جای اوستا گفته نشده است که این شاخه را از چه درختی باید برید؛ اما در ادبیات دینیِ متأخر مزداپرستان آمده است که این شاخه‌ها باید از درخت انار بریده شود. این شاخه‌ها را با کارد ویژه‌ای که «بَرسَم چین» خوانده می‌شود، از درخت می برند و آیین شست‌وشوی ویژه‌ای همراه با نیایش برای آن بجای می‌آورند. جایی که هنگام برگذاری آیین نیایش، برسمها را در آن می‌گذارند، «بَرسَمدان» نام دارد و آن را «ماهروی» نیز خوانده‌اند، زیرا بخش بالایی آن دو انتهای برسمها را نگاه می‌دارد، به شکل دو تیغهٔ ماه است.

در اوستا درازا و ستبری شاخه‌های برسم نیز تعیین شده است. درازای شاخه‌ها باید برابر درازای گاوآهن (خیش) و ستبری آنها برابر ستبری دانهٔ جو باشد. (وند. فر. ۱۹، بند ۱۹) همچنین به شمارهٔ شاخه‌های برسم اشاره رفته است: «سروش نخستین کسی است که برسم بگسرد. سه‌تای و هفت‌تای و نه‌تای تا به بلندی زانو و تا به نیمهٔ پا رسنده...» (سروش یشت سرشب = یس . ۵۷، بند ۶)

اکنون شمارهٔ برسمها در آیینهای گوناگون یکسان نیست. در آیین وندیداد و ویسپرد ۳۵ تا، در آیین یسنه ۲۳ تا، در باژ ۵ تا و در نیرنگستان ۳ تاست.

آیین گستردن و بر دست گرفتن برسم، ریشه در اساطیر کهن ایرانی دارد. در رام یشت (بند ۷) هوشنگ پیشدادی را می بینیم که بر تخت و بستر زرین، نزد برسم گسترده، پیشکش به ایزد «وَیو» (آندَروای) می برد. یسنه، هات ۲ ــ که دربارهٔ نماز زَور و برسم است ــ در دست‌نویسهای کهن، «برسم‌یشت» خوانده شده است.

هنگام برگذاری آیین نیایش، شاخه‌های برسم را با بندی از برگ خرما بافته می بندند؛ همان گونه که هر مزداپرستی «کُستی» (= کُشتی) برمیان می بندد. این بند دور شاخه‌های برسم

را «کُشتیِ برسم» می‌گویند. (← کشتی)

مقصود از گستردن و بردست گرفتن برسم و خواندن نیایش برآن، سپاس و ستایشی است آفریدگار را که گیاهان و رستنیها برروی زمین، آفریدهٔ اوست. این که درازا و ستبری شاخه‌های برسم برابر درازای گاوآهن و ستبری جودانه است، خود نشانه‌ای از توجّه به کار کشاورزی و رستن و بالیدن گیاهان تواند بود. همچنین در آیین برسم، هنگامی که شاخه‌های برسم را در «آب‌زَور» (← همین.) می‌گذارند و از تری بدان تازگی و نیرو می بخشند، این کار یادآور باران و آبیاری کشتزارهاست.

تعبیرهای «برسم گستردن» و «برسم گسترده» که در سراسر اوستا بکار می‌رود، یادآور رسمی کهن است که هنگام قربانی کردن جانوران، در محل این آیین، شاخه‌های برسم را می‌گسترده و گوشت قربانی را برآن می‌نهاده‌اند.

در وندیداد (فر. ۱۹، بندهای ۱۹-۱۷) می‌خوانیم که اهوره‌مزدا در پاسخ زرتشت که چگونگی ستایش آفریدگار را پرسیده است، می‌گوید: «به سوی آن درخت زیبا (درختی که شاخه‌های برسم و از آن می بُرند) برو و این سخنان را برگو: درود بر تو ای درختِ اَشَوَنِ مزدا آفریده...» و در دنبالهٔ آن می‌خوانیم که: «اَشَوَنی باید تا ترکهٔ برسم را به درازای گاوآهن و به ستبری دانهٔ جو، از آن درخت بِبُرد و آن را به دست چپ خویش برگیرد و هنگام پرستش اهوره‌مزدا و امشاسپندان و... چشم از آن برنگیرد.»

در کتاب روایات کهن آمده است که موبد برگذارکنندهٔ آیین نیایش، در تمام مدّت بر پایی آیین، باید چشم بر شاخه‌های برسم ـــ که بردست گرفته است ـــ بدوزد.

در تاریخ دورهٔ ساسانیان آمده است که در آن روزگار، پیش از خوردن خوراک، برسم بردست باژمی‌گرفته‌اند. در شاهنامهٔ فردوسی بارها بدین آیین اشاره رفته که از آن جمله است در میهمانی «نیاطوس» فرستادهٔ رومی نزد خسرو پرویز که خسرو پیش از خوردن خوراک، برسم بردست باژمی‌گیرد و نیز یزدگرد سوم که هنگام پناه بردن به آسیابی در مرو، در وقت خوردن خوراک، برسم بردست باژمی‌گیرد. (← باژ و هوم)

«جکسن» نوشته است که در یزد شاخه‌های درخت گز را به منزلهٔ «برسم» بکار می برند و آنها را با نواری از پوست درخت توت می بندند. همو یادآوری می‌کند که گاه میله‌های برنجی جایگزین این ترکه‌ها می‌شود، چنان که در نزد پارسیان هند معمول است؛ اما در یزد این جایگزینی تنها در زمستان که بدست آوردن ترکه‌ها ناممکن است، صورت می‌گیرد. (← جکسن: سفرنامه ایران در گذشته و حال، ص ۴۲۰).

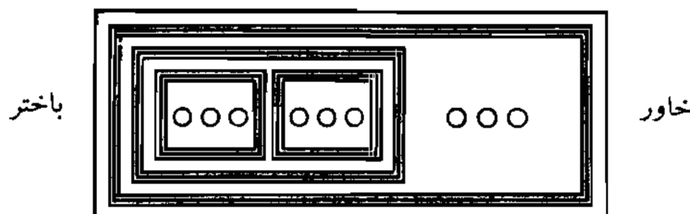
بَرِشْنوم: آیین ویژهٔ پاک کردن تن و جامهٔ آلودگان به مردار است که شرح پرطول و تفصیل آن در

وندیداد (فر. ۹) آمده است و چون اجرای آن مدّت نُه شب به درازا می‌کشد، آن را «بَرشْنومِ نُه‌شبه» نیز خوانده‌اند.

دارمستتر دربارهٔ «برشنوم» می‌نویسد: «چنین می‌نماید که واژهٔ برشنوم اشاره به خود آیین نباشد و چیزی جز واژهٔ زند به معنای تارَک سر نیست که در این آیین، نخستین بار باید شسته شود. (← وند. فر. ۹، بند ۱۵ زگد.)

این آیین، بزرگترین و کارآمدترین آیین پاک کردن آلودگان است که نه‌تنها آلوده را پاک می‌کند، بلکه درهای بهشت را به روی او می‌گشاید. (← همان. بند ۳۳) بنابراین، اگرچه در گذشته این آیین تنها برای آلودگان به مردار برگذار می‌شد، نزد پارسیان کنونی کاری است پرهیزگارانه که می‌توان آن را بی هیچ گونه آلودگی به مردار هم انجام داد. یعنی برگذاری آن، دست‌کم یک‌بار در هنگام نوزودی (در سن پانزده سالگی که پارسی نوجوان کُشتی می بندد و رسماً به جرگهٔ مزداپرستان درمی‌آید) تجویز شده است و این بدان منظور است که ناپاکی طبیعی که وی در زهدان مادر بدان آلوده شده است، از تن او شسته شود.» (فر. ۹، بند ۱، زگد.)

بَرشْنوم گاه: جای برگذاری آیین برشنوم است که شرح جزئیّات آن در وندیداد (فر. ۹) آمده است. «ج.ج. مُدی» نقشهٔ برشنوم گاه را به دست داده است. در اوستای نو «مَگَه» به معنی برشنوم گاه یا جای پادیابی نیز بوده است. (← برشنوم، پادیاب، پادیابی، مَگَه).



نقشهٔ «برشنوم گاه (= مَگَه)، ترسیم «ج.ج. مُدی»

به نوشتهٔ مُدی، موبد و مرد ناپاک از باختر به خاور به برشنوم گاه رهسپار می‌شوند. در بیرون از این جا، موبد سرود دینی را که بند ۱۰ یسنه، هات ۴۹ است باژ می‌گیرد و مرد ناپاک آن را باز می‌خواند. آنگاه کار پاک کردن مرد ناپاک در درون شیارها و برسر گودالهای نُه گانه ــ به شرحی که در فرگرد نهم وندیداد آمده است ــ آغاز می‌شود.

بَرشْنومِ نُه شبه: (← برشنوم)

بَرِمایونَ: نام وَرزاوی است که ایزد بانو آشَی (اَرت) ایزد توانگری و پاداش بدو پناه می برد. این نام تنها یک بار در اوستا (ار. بند ۵۵) بکار رفته و پورداود در زیرنویس گزارش خود دربارهٔ آن نوشته است: «از این واژه معنی برنمی‌آید.»

در شاهنامه (داستان فریدون) «بَرمایه» نام ماده گاوی است که فریدون را در کودکی شیر می‌دهد. آیا می‌توان میان «بَرمایونَ» (وَرزاوِ اوستا) و «بَرمایه» (ماده گاو شاهنامه) پیوندی یافت؟ «اسدی طوسی» نام گاو شیردهنده و پرورندهٔ فریدون را «برمایون» ضبط کرده و این بیت دقیقی را شاهد مثال آورده است:

«مهرگان آمد جشن ملک افریدونا   آن کجا گاو نکو بودش برمایونا»(لف.)

بَرَنَ: (به معنی «برنده») نام کوهی است. (زام. بند ۶)

بَرَوَرَ: نام جانوری است که اهریمن به پتیارگی در برابر آفرینش سرزمین بلخ، می‌آفریند. (وند. فر. ۱، بند ۷) اسفندیارجی در گزارش خود، آن را «مور دانه کش» دانسته و «نیبرگ» آن را معنی نکرده و ناروشن شمرده است.

بَروسَرَیَنْ: (به معنی «دربردارندهٔ نیکویی و زیبایی») نام تیرک یا ستیغ کوهی است. (زام. بند ۶)

بَشی: نام دیوی است. این نام تنها دوبار در اوستا (خرداد. بندهای ۲ و ۳) آمده است. پورداود حدس زده که در اصل نام یکی از بیماریها بوده است. در برخی از دست‌نویسها به جایِ آن «غشی» آمده است.

بَغان یَشت: نامی است که به سه هات از یسنه (هاتهای ۲۱-۱۹) داده شده و معنی آن «سرود ستایش ایزدان» است.

بِنْدْوَ: نام یکی از شهریاران دیو پرست است که با دینِ مزداپرستی و پیام‌آوری زرتشت در ستیز بوده و زرتشت در سومین سرود خویش (گاه. یس. ۴۹، بند ۱ و ۲) او را «بزرگترین ستیهنده» با خویش و «آموزگار دروغین» می‌خواند.

بُنْدَهِشْن: (= بُندَهِش، به‌معنای «بنیاد آفرینش») نام یکی از مهم‌ترین متنهای بازمانده از ادبیات پارسی میانه (پهلوی) در زمینهٔ اساطیر و دین و دانش و فرهنگ ایرانیان است. این کتاب که نویسندهٔ آن شناخته نیست، ٤٦ بخش دارد. از بندهشن ـــ که می‌توان آن را فرهنگنامه‌ای کوچک شمرد ـــ دو دست‌نویس بازمانده است که یکی را «بندهشن هندی» (یا کوچک) و دیگری را «بندهشن بزرگ» (یا ایرانی) می‌خوانند و دست‌نویس ایرانی کامل‌تر است. این کتاب را «زند آکاسیه» (زند آگاهی) نیز خوانده‌اند و «دکتر وِست» تاریخ نگارش آن را ۸۸۱ ب. م. و

دارمستتر ۸۶۲ب.م. می‌داند.

از میان ترجمه های بند هشن می‌توان به ترجمهٔ انگلیسی «وست» در مجموعهٔ «کتابهای مقدّس خاور زمین» (S.B.E.) و ترجمهٔ «انکلساریا» (بمبئی ۱۹۵۶) اشاره کرد. ترجمهٔ فارسی کتاب را نیز دکتر مهرداد بهار در دست اقدام دارد که بخشهایی از آن در کتاب «پژوهشی در اساطیر ایران» (پارهٔ نخست، تهران ۱۳۶۲) منتشر شده است و انتشار جداگانه و کامل آن را چشم به راهیم.

آقای بهار «واژه‌نامهٔ بندهش» را پیش از این در یک جلد منتشر کرده است.

بَنگ: (در اوستا «بَنگْهَه» و در پهلوی «بَنگ» یا «مَنگ») نام گردی است که از ساییدن برگها و سرشاخه های گلدار شاهدانه می‌گیرند و در فارسی آن را «چرس» و «حشیش» هم می‌گویند و از مادّه های تخدیر کنندهٔ مشهور است.

در وندیداد (فر. ۱۵، بند ۱٤) این مادّه در شمار دیگر مادّه‌ها و داروهایی که زنان باردار برای فروافگندن «دَشتَک» (جنین) از زهدان خویش بکار می برند، آمده است.

بوجی: نام دیوی است. (خرداد. بند ۲) پورداود حدس‌زده است که این واژه در اصل، نام یکی از بیماریها بوده است.

بَوْری: (= با بیروش در پارسی باستان) نام سرزمینی است. در آبان یشت (بند ۲۹) می‌خوانیم که «اژی دهاک» در سرزمین «بَوری» قربانی نزد ایزد بانوی آبها می برد. (← کویرنیت).

بوشاسْپ (= بوشاسْب): (در اوستا «بوشْیَنْسْتا» یا «بوشیسْتا» ظاهراً به معنی آنچه پیش آمدنی است») نام دیو خواب نابهنگام و اهریمنی است که غالباً با صفت «درازدست» و گاه با توصیف «زرد» از او یاد می‌شود. در فرهنگهای فارسی «بوشاسب» به‌معنی خواب و رؤیا آمده است.

در وندیداد (فر. ۱۸، بندهای ۱۵-۷ و ۲۵-۲۳) می‌خوانیم که هنگام بامداد، خروس بانگ برمی‌دارد تا مردمان را به بیداری و پرداختن به اندیشه و گفتار و کردار نیک برانگیزد؛ اما بوشاسپ آنان را به خوابی نابهنگام و سنگین فرومی برد و از کارهای نیک بازمی‌دارد.

در بندهشن آمده است: «بوشاسپ دیو آن است که تنبلی آورد... اَستْویهاد، وایِ بدتر است که جان را بستاند. چنین گوید که چون دست بر مردم مالد، بوشاسپ (آید)...» و در همین کتاب دربارهٔ خواب گرشاسپ در دشت پیشانسه ــ که تا هزارهٔ اوشیدرماه خواهد پایید ــ می‌خوانیم: «او را (گرشاسپ را) آن بوشاسپِ بَد بِبُرده است.» (به نقل پژ. ص ۱۳۱-۱۳۰ و ۱۸۷).

بوِمْیَه: (به معنی «خاکی» یا «زمینی») نام هفتمین کوه از کوههای روی زمین است. (زام. بند ۲).

بوی: (در اوستا «بَوذْ» و «بَوذَ» و در پهلوی «بُوییتَن») به‌معنی بوییدن است که افزون برمعنی مشهور، معنای آگاه شدن و دریافتن و پی بردن هم دارد و در فارسی هم «بو بردن» را به‌معنی پی بردن به‌خبری یا رازی و آگاهی یافتن از آن بکار می بریم.

در اوستا این واژه به معنی نیروی درک و دریافت و فهم آدمی است که حافظه و هوش و نیروی بازشناسی (تمیز) را اداره می‌کند و یکی از نیروهای پنجگانه در هستی آدمی به‌شمار می‌رود. این نیرو با تن هرکس پدید می‌آید و پس از مرگ نیز برجا می‌ماند و به روان می پیوندد.

بویتی: به نوشتهٔ پورداود، نام دیوبت‌پرستی است. او یکی از دیوان بزرگ دستیار و کارگزار اهریمن و در شمار گروهی از دیوان است که «دیوآساترینِ دیوان» خوانده شده‌اند.

از همین ریشه، واژهٔ «بوت» در پهلوی و «بت» در فارسی برجا مانده است. در بندهشن و برخی دیگر از نوشته‌های پهلوی، بویتی با «بودا» یکی گرفته شده که گویا اساسی ندارد و همانندی نسبی دو نام و وجود پیکره‌های بودا در پرستشگاههای بودایی، باعث این پنداشت نشده است.

به نوشتهٔ وندیداد (فر. ۱۹، بندهای ۱ و ۲ و ٤۳) بویتی از نخستین دیوهایی است که به فرمان اهریمن برای کشتن زرتشت می‌روند.

آقای بهار در یادداشتی به نگارنده نوشته‌اند: «واژهٔ بُت در فارسی ظاهراً از نام بودا گرفته شده است و ربطی به بویتی ندارد. ارتباط بویتی و بت‌پرستی هم سخت مشکوک است.»

بویذی: نام دیوی است. (وند. فر. ۱۱، بند ۹) استاد پورداود حدس زده است که این نام و مادینهٔ آن «بویذیژا» شکلهای دیگری از «بویتی» باشند. (← بویتی)

بویذیژا: (← بویذی)

بهترین زندگی: برگردان «وَهیشتَ اَنگْهو» است که مفهوم بهشت و بهروزی ابدی از آن اراده می‌شود.

بهترین منش: برگردان «وَهیشتَ مَنَنْگَه» و صورت دیگرِ «وُهومَنَ» یا «بهمن» است. (← بهمن)

بَهرام: (در اوستا «وِرِثْرَغْنَ» و در پهلوی «وَرَهْران» یا «وَرَهْرام» به‌معنی زننده یا کشندهٔ وِرِثْرَ») نام ایزد رزم و پیروزی، یکی از ایزدان بزرگ و مهم در دینِ مزداپرستی است که در پایگاه مینُویْ همتای ایزد سروش به‌شمار می‌آید.

در اساطیر کهن هندوان «وْرِتْرَهَنْ» به‌معنی «زننده و کشندهٔ وْرِتْرَ» (اژدهای بازدارندهٔ آبها) صفت «ایندْرَ» خدای مشهور است و در اوستا این صفت، خود نام ایزدی شده است. (← ایندْرَ).

در مهریشت، ایزد بهرام یار و همکار ایزدمهر و در بهرام یشت، ایزدان مهرو رشن یاوران و همراهان ایزد بهرام‌اند و با «مِهر دُروجان» (پیمان‌شکنان) می‌ستیزند. هنگام جنگ، رزم‌آوران برای دست‌یابی به پیروزی و چیرگی بر هماوردان، ایزد بهرام را به‌یاری می‌خوانند و هریک از دو ردهٔ رزم‌آوران که ایزد بهرام را ستایش و نیایش بیشتر کنند و نیاز زیادتری نزد او برند و او را خشنودتر سازند، رستگار و کامیاب خواهند شد.

در آغاز بهرام یشت، اهوره‌مزدا در پاسخ زرتشت، ایزد بهرام را ایزدی می‌خواند که در میان ایزدان مینُوی زیناوندتر از همه است.

در ادبیات دینی ایرانیان آمده است که روان هرکس در روز چهارم پس از مرگ، هنگام سپیدهٔ بامداد برسر چینود پل با ایزدان سروش و باد و بهرام از یک‌سو و آستوویذُتو (آسْتْویهاد) دیو مرگ و دستیارانش از سوی دیگر روبرو می‌شود. گروه نخست می‌کوشند تا او را به بهشت رهنمون شوند و گروه دوم تلاش می‌کنند تا وی را به دوزخ بکشانند.

در بندهشن (بخش ۲۷، بند ۲٤) آمده است که گیاه «سیسنبر» ویژهٔ ایزد بهرام است. همچنین گونه‌ای از گل بیدمشک را «بهرامج» (بهرامک) نامیده‌اند. ستارهٔ مرّیخ (= مارس) را هم در فارسی بهرام می‌خوانند.

(دربارهٔ ایزد «بهرام» و «بهرام یشت» ـــ یشت ویژهٔ ستایش و نیایش ایزد بهرام ـــ ← آیین. گفتارهای «بهرام یشت و اساطیر کهن چینی»، «ستاره‌شناسی و احکام نجوم در بهرام یشت» و «سنگ نگارهٔ طاق بستان»).

بهرام (روزِ...): نام روز بیستم ماه است که نگاهبانی آن به ایزد بهرام سپرده شده و زرتشتیان این روز را بویژه گرامی و وَرجاوَند می‌شمارند و جشن می‌گیرند و به نیایشگاه «آتش بهرام» می‌روند. (← آتش بهرام)

بهرام‌یَشت: نام چهاردهمین یشت از یشتهای بیست و یک گانهٔ اوستاست در ستایش و نیایش ایزد بهرام که ۲۲ کرده و ٦٤ بند دارد. (← بهرام)

بهشت: (در اوستا «وَهیشتَ» صفت تفضیلی و عالی است از «وَنگْهو» به‌معنی «بِه». در پهلوی «وَهیشْتْ» و در فارسی «بهشت»).

در اوستا این صفت با واژهٔ «اَنگْهو» به معنی جهان و زندگی همراه آمده و برروی هم به معنی «بهترین جهان» یا «بهترین زندگی» است که از آن، سرای اَشَوَنان و نیکان در جهانِ مینُوی اراده شده و در برابر «دُژانگْهو» (دوزخ یا سرای تیرگی و جای نااَشَوَنان و بَدان) قرار می‌گیرد.

صفت «وهیشت» همان است که در ترکیب نام امشاسپند «اردیبهشت» هم دیده می‌شود. (← اردیبهشت)

بهمن: (در اوستا «وُهومَنَ» یا «وُهومَنَنْگَه» به معنی منش خوب یا نهاد نیک و گاه «وَهیشتَ مَنَ» به معنی بهترین منش آمده و در پهلوی «وَهْمَن» و در فارسی «بهمن» شده است.)

در گاهان، بهمن یکی از فروزه های مزدا اهوره و در اوستای نو یکی از امشاسپندان است که نماد اندیشهٔ نیک و خرد و دانایی آفریدگار به‌شمار می‌آید. بهمن آدمی را از خرد و تدبیر بهره‌مند و او را به آفریدگار نزدیک می‌کند. اوست که زرتشت را هنگام زادن از دستبرد اهریمن و دیوان نگاهبانی می‌کند و روان زرتشت را در خواب به بارگاه اهورایی رهنمون می‌شود.

در گاهان بهمن پسر مزدا اهوره خوانده شده است و در روز پسین، کردار مردمان را می‌سنجد و هُرمَزد ارزش کار مردمان را به یاری و میانجی او درمی یابد. در دیگر بخشهای اوستا، اهوره‌مزدا به دستیاری بهمن جهان را می‌آفریند و بهمن است که نیکوکاران و اَشَوَنان را به بهشت رهنمون می‌شود. درمان‌بخشی «هَوم» با خوشی «بهمن» همراه است.

ایزدان ماه و گوش و رام از همکاران و یاران امشاسپند بهمن و «اَکَ مَنَ» یا «اَکَ مَنَنْگَه» از کَماله دیوان و دستیاران اهریمن، هَمِستار اوست. (← اک من)

خویشکاری بهمن در جهان استومند، پرورش و نگاهداری همهٔ جانوران سودمند است. خروس که سپیده‌دمان به بانگ خویش، مردمان را از خواب برمی‌انگیزد و به نیایش و کار و زندگی فرامی‌خواند و نیز جامهٔ سفید و گل یاسمین سفید ویژهٔ امشاسپند بهمن است. دومین روز ماه و یازدهمین ماه سال را به نام این امشاسپند خوانده‌اند.

بهمن (روزِ...): نام دومین روز ماه است که به نام امشاسپند بهمن خوانده شده و نگاهبانی آن بدو سپرده شده است.

بهمنگان (جشنِ ...): نام جشنی است که در بهمن روز ماه بهمن (دوم بهمن‌ماه) برگذار می‌شد و ابوریحان بیرونی آن را «بهمنجنه» خوانده و دربارهٔ آن نوشته است: «بهمنجنه، بهمن روزی است از بهمن‌ماه و بدین روز بهمن سپید[1] به شیر خالص پاک خورند و گویند حفظ آید مردم را و فَرامُشتی برود. و اما به خراسان مهمانی کنند بر دیگی که اندر او از هر دانهٔ خوردنی [که] خورند، کنند و گوشت هر جانوری و حیوانی که حلالند و آنچه اندر آن وقت اندر آن بقعه یافته شود از تره و نبات.» (التّفهیم... به‌نقل پور. یش. ج ۱، ص ۹۰-۸۹)

اسدی نیز دربارهٔ این جشن آورده است: «بهمنجنه رسم عجم است. چون دو روز از ماه بهمن گذشته بودی، بهمنجنه کردندی و این عیدی بودی و طعام پختندی و بهمن سرخ و بهمن زرد

۱. بیخی است سپید رنگ یا سرخ مثل زردک که بهمنین یا بهمنان نیز خوانده می‌شود و سابقاً ریشهٔ آن را به اسم بهمن سرخ و بهمن سپید در داروها مصرف می‌کردند. واژهٔ فرانسوی Behen به همین معنی است و از بهمن فارسی گرفته شده. (فم.)

برسر کاسه ها برافشاندندی.» (لف.)

فرّخی سیستانی از جشن بهمنجنه بدین گونه یاد می‌کند:

«فرّخش باد و خداوندش فرخنده کناد   عید فرخنده و بهمنجنه و بهمن ماه»

انوری نیز چنین اشاره‌ای بدین جشن دارد:

«اندر آمد ز در حجرهٔ من صبحدمی   روز بهمنجنه یعنی دوم بهمن ماه»

بِه‌وای: (در پهلوی «وایِ وِه») (← آندروای و رام)

بی‌پُشت: صفت گروهی از کسانی است که اهوره‌مزدا در آمدن آنان را به «وَرجَمکرد» روا نمی‌داند. واژهٔ اوستایی که در این مورد بکار رفته «آهاوَیُ» است که در زَندِ وندیداد به جای آن «زَفَنگَل» آمده.

در گزارش فارسی دکتر محمد مقدّم (ص ۹۷) همان واژه اوستایی به «بی خایه» برگردانده شده است. سید محمدعلی داعی الاسلام نیز در گزارش خود از وندیداد، واژهٔ یاد شده را به «نامرد» ترجمه کرده است. دارمستتر هم در گزارش انگلیسی وندیداد، واژهٔ impotent را بکار برده که به معنی «سست کمر و ناتوان در فعالیت جنسی» است. بهار در گزارش فرگرد دوم وندیداد (پژ. ص ۱۶۹) واژهٔ «زَوَنگَل» را آورده است که در برهان قاطع به معنی «مردم گوژ پشت و حقیر» آمده و صورتی از همان زَفَنگَل زندِ وندیداد است با معنایی بکلی متفاوت. بهار در یادداشت خود افزوده است: «تفسیر پهلوی این واژه چنین است: کسی که ستون سینه اش شکسته باشد، ولی این معنا مورد تردید است.» (همان.)

با توجه به این که در همین بند از گوژ پشت و گوژسینه جداگانه نام برده شده است، آوردن واژهٔ دیگری به معنای «گوژ پشت و یا کسی که ستون سینه اش شکسته باشد» موردی ندارد و حق با آقای بهار است که این معنا را مورد تردید قرار می‌دهند.

بنابر آنچه گفته شد، ما در گزارش وندیداد (فر. ۲، بند ۲۹) واژهٔ اوستایی «آهاوَیُ» (= زَفَنگَل زندِ وندیداد) را به «بی پشت» به معنای شخص ناتوان از تولید مثل و محروم از داشتن فرزند، برگرداندیم.

بَیَن: نام کوهی است. (زام. بند ۳)

پ

پا اوزَوَ: نام کسی است که از او با توصیف «کشتی ران کاردان» یاد می‌شود. (آب. بند ۶۱)

فـریدون «پا اوزْوَ» را به پیکـر کرکسی در می‌آورد و وادار به پرواز در هوا مـی‌کند و او سه شبانروز در هوا سرگردان می‌ماند و نـمی‌تواند به خانهٔ خـویش فـرود آید. سرانجام ایزد بـانـو اردویسور اناهیتا را می‌ستاید و نوید هـزار زَور به آیین ساخته و پالوده، آمیخته به هَوم و شیر می‌دهد و از او خوستار رهایی می‌شود و اناهیتا او را بی هیچ گزندی به زمین فرود می‌آورد و به خان‌ومانش می‌رساند.

داستان و نام «پـا اوزْوَ» همیـن یک بار در اوستـا آمده و در کتـابهای پهلوی و شاهـنامه هم نشانی از آن نیست و احتمالاً بخشی از یک اسطورهٔ گم شده است.

پـاداش: (در پهلوی «پات دَهِشْن» و در فـارسی «پاداشَن»، «پـاداشْت» و «پاداش») در مـتنهای دینی مـزداپرستان بـه معنـای سزای کار نیـک و کردار شایسـته در برابر «پـادافَرِه» (سزای کـار بد و کردار ناشایسته) آمده است.

در فارسی این واژه هم به معـنی سزای کار نیک و هم بـه معنی مکافات کـردار بد و هم به معنی مطلق مکافات و سزای عمل (اعم از نیک و بد) بکار رفته است.

دقیقی در بیان معنی مشخّص و متمایز پاداش و پادافره می‌گوید:

«به‌جـای هـر بـهی پـاداش نـیـکی بـه‌جـای هـر بـدی پـادافـراهـی»

نمـونـهٔ کاربـرد «پـاداشـت» (= پاداش) بـرای مـکافـات کـردار بـد را هم در ایـن عـبارت می بینیم: «و این جزا و پاداشت بیدادکاران است.» (تفسیر ابوالفتوح، چاپ قدیم، ج ۲، ص ۱۳۷ به نقل فم.) (← پادافراه)

پادآفره (= پادافره): (در پـهلوی «پاتَفْـراس» و در فارسی پادآفرِه و پـادآفراه و بادآفراه و بادآفِـره) به معـنی سزای کـار بد و کردار ناشایسـته یا مکافـات و مجازات است و در متـنهای دینی مـزداپرستان همواره به همین معنی بکار رفته است. (← پاداش)

پاذْیاب، پادیابی: (در اوستا «پَیتی یاپ» و در پهلوی «پاتْیاپ» و «پاذْیاو») به معنی شست‌وشو و پاکیزه کردن تن و غسل آمده و به منزلهٔ وضو نزد مسلمانان است.

کسی که می‌خواهـد پادیاب کند، نخست یک بار «به‌خشنودی اهوره‌مزدا» می‌خواند و پس از آن یـک بار نیایش «اَشِمْ وُهو...» (← هـمین.) می‌سراید. آنگـاه روی دستها و پاهای خود را می‌شوید و سپس کُشتی نـو می‌کند، یعنی کُشتی خود را از میان می‌گشاید و خدای را یاد می‌کند و به اهریمن نـفـرین می‌فرسـتـد و «نیرنگ کُشتـی بستن» (← همیـن.) می‌خواند و دوباره کُشـتی را برمیان می بندد.

در «ارداویراف‌نامه»، پـادیابی به معنی وضو گرفتـن آمده است. (← پژ. ص ۲۸۲)، همچنین پادیابی را به معنی «برشنوم» و مترادف با آن نیز بکار برده‌اند. (← برشنوم)

پارِند: (← پارندی)

پارِندی: نام ایزد بانویی است مانند «آشَی» (= اَرت) نگاهبان گنج و دارایی و نعمت که نام او معنی «پری و سرشاری» یا «فیض و فراوانی» دارد و غالباً با «اَشَی» همراه می‌آید و صفت او «سبک گردونه» (دارای گردونهٔ چست و سبک رونده) است. در زَند، «پارند» شده است. «نریوسنگ» در گزارش سنسکریت یسنه (هات ۱۳، بند ۱) می‌نویسد: «پارند پاسبان گنجهای نهانی است.» که احتمالاً مقصود از گنجهای نهانی معدنهاست.

در اخترشناسی ایرانیان نیز «پارِند» نام ستاره‌ای است که برخی آن را با «نَسرِطایر» یا «عیّوق» یکی شمرده‌اند.

در کوهپایه‌های «دنا» در فارس، روستایی به نام «بارِند» هست که می‌توان احتمال داد نام آن از نام «پارِند» (= پارِندی) گرفته شده باشد.

پَتِت: (در اوستا «پَی تیتَ» و در پهلوی و پازند «پَتیت» و «پَتِت») بازگشت از گناهکاری و کژرفتاری یا توبه کردن از کارهای نارواست.

در ادبیات دینی زرتشتیان چهار متن پتت به زبان پهلوی و پازند در دست است: پتتِ آذر پاد مهر اسپندان (که معمولاً پتتِ پشیمانی خوانده می‌شود)، پتتِ ایرانیک، پتتِ خود (یا خودْ پتت) و پتتِ وردرگان (آمرزش‌خواهی برای درگذشتگان که پتت روانی هم نامیده می‌شود.).

پَتمان: (ـــــ افسمن)

پَتیارگی: (در پهلوی «پَتییارَکیه») دشمنی، ستیهندگی، مخالفت، ضدّیت، هجوم. (ـــــ پتیاره)

پَتیاره: (در اوستا «پَیتییارَه» و در پهلوی «پَتییارَک») گزند، آسیب، آفت، زشتی، عیب، دشمن، ستیهنده، مخالف، ضدّ، متناقض، هجوم آورنده.

در اوستا و متنهای دینی پهلوی، غالباً این واژه صفت اهریمن و دیوان و کارگزاران او و یک‌بار هم صفت اسکندر مقدونی است. در ادبیات فارسی هم این واژه را با همان معنیهای کهن می بینیم. فردوسی می‌گوید:

«جهان برآن جنگ نظّاره بود   که آن اژدها زشت پتیاره بود»(شا. ج ۱، ص ۲۰۴)

در فارسی همچنین به معنیهای مهیب، نازیبا، شدّت، سختی و مکر و حیله آمده و در تداول عوام دشنامی است به معنی زن گمراه و بدکردار و تندخو و پرخاشگر.

در احکام نجوم هم پتیاره به معنای وبال کوکب و یا وبال ستاره آمده است.

پَتْیَه شْهیم: (در اوستا «پَیتیشْ هَهْیَه» و در پهلوی «پَتْیَه شْهیم» یا «پَدیشْهَه») نام سومین گهنبار (گاهنبار) از گهنبارهای ششگانه یا جشنهای ششگانهٔ سالیانهٔ آفرینش است که از یکصد و هفتاد و ششمین روز تا یکصد و هشتادمین روز سال یعنی از اشتاد روز (بیست و ششمین روز) تا انیران روز (سی امین روز) در ماه شهریور به مدّت پنج روز برگذار می‌شود. روزهای این جشن به تقویم

امروزی از ۲۱ تا ۲۵ شهریور است.

معنی پتیه شهیم «دانه‌آور» یا «گردآوری غلّه» است و این جشن را هنگام خرمن‌برداری و گردآوری دانه‌های خوراکی می‌گرفتند.

پَتَنیَه: نام خاندانی است که گرشاسپ نُه تن از پسران آن را کشت. این نام تنها یک‌بار در اوستا (زام. بند ۴۱) آمده است.

پَراهَوم: (در اوستا «پَرَهَومَه» به معنی «هَومِ دیگر») آمیزه‌ای از افشرهٔ گیاه هَوم، افشرهٔ گیاه هَذانَئِپَتا و آب و شیر است که در آیینهای ستایش و نیایش بکار می‌رود. در بسیاری از جاهای اوستا هوم و پراهوم همراه یکدیگر آمده که مقصود از اولی افشرهٔ خودِ گیاه هوم و از دومی همین آمیزه‌ای است که شرح داده شد.

در فرهنگ پهلوی آمده است: «پَراهوم: آب تقدیس شده (زَور) مخلوط با هَوم و اوروَرام (شاخه‌های کوچک درخت انار) و شیر است که در مراسم مذهبی بکار می‌رود.»

(← اورواران، زَور، هذانئپتا و هوم)

پُرماه: (در اوستا «پِرِنوماونگْهَه») هنگام پر بودن دایرهٔ ماه، هنگام بدر تمام. در زَندِ اوستا در توضیح پرماه آمده است: «پَنچَکِ دِتیگَر» (پنجهٔ دُدیگر). در بندهشن گفته شده است که پرماه از دهم تا پانزدهم ماه است. در دینکرت هر ماه به شش بخش پنج روزه تقسیم شده است: اندرماه از آغاز تا پنجم، پذیرهٔ اندرماه از ششم تا دهم، پرماه از یازدهم تا پانزدهم، پذیرهٔ پرماه از شانزدهم تا بیستم، ویشَپْتَثَ از بیست و یکم تا بیست و پنجم و پذیرهٔ ویشپتث از بیست و ششم تا سی ام.

در بسیاری از بخشهای اوستا «پرماه» نام ایزد نگاهبان پنج روزهٔ پرماه است که در نیایشها و سرودهای دینی ستوده می‌شود. (← اندرماه و ویشپتث)

پَرودَرْش: (به معنی «پیش‌بین») نامی است که به خروس داده شده، از آن‌رو که این مرغ (نمایندهٔ ایزد سروش برروی زمین) فروغ روز را از پیش می بیند و با آواز خود، مژدهٔ دمیدن بامداد را می‌دهد و مردمان را به بیداری و نیایش و کار و کوشش فرامی‌خواند.

در اوستا واژهٔ «خْرَاُسْ» (= خروس و خروش در فارسی) هم آمده؛ اما همیشه به معنی خروشیدن و فریاد برآوردن است و نه نام خروس، مرغ خانگی مشهور. در فارسی واژهٔ خروس به مناسبت خروش برآوردن این مرغ، نام او شده است.

در وندیداد (فر. ۱۸) از پرودرش (خروس) مرغ وَرجاوَندِ ایزدی و گماشتهٔ ایزد سروش برروی زمین و خویشکاری او در بیدار کردن مردمان در سپیده‌دمان و ناچیز کردن پتیارگیِ بوشاسپْ دیو که مردمان را به خواب نابهنگام و بیکارگی و تنبلی می‌خواند، سخن به‌میان آمده است.

پرودرش (خروس) نزد ایرانیان مرغی ایزدی و وَرجاوَند بوده و از این رو خوردن گوشت او را

روا نمی‌داشته اند.

در تاریخ بلعمی و در آثار الباقیهٔ ابوریحان بیرونی، وصفی از خروس و خویشکاری او در گزاردن فرمان ایزد سروش می‌خوانیم. (← کهرکتاس)

پَروین: (در اوستا «پَوایریَه اینی» در حالت جمع و در پهلوی «پَروز» و در فارسی پروین و پَرَن و پرویز و خوشهٔ پروین و در عربی ثریّا و عقد ثریّا) در اصطلاح اخترشناسی، خانهٔ سوم قمر، مجموعهٔ چهار ستاره از برج ثور و دو ستارهٔ کوچک دیگر را بدین نام خوانند.

در اوستا پروین در کنار ستاره های دیگر ستوده شده است. (تیر. بند ۱۲)

پِساخْت: آزمایش دینی، آیین دادرسی و بازشناسی گناهکار از بیگناه. (← آهن گدازان و چارهٔ آتشان).

پِشَن: نام یکی از رقیبان و هَمِستاران گشتاسپ است که از او با صفت «دیو پرست» یاد شده. او از تورانیان خیون بوده است. (آب. بند ۱۰۹، زام. بند ۸۷)

پِشوتَنو: در اوستا «پِشوتَنو» به معنی «کسی که تن خود را باید برای گناهی که کرده است بدهد» آمده و در گزارش پهلوی «تَناپوهُر» یا «تَنافوهُر» یا «تَناپوهُل» شده که از ترکیب دیگر اوستایی «تَنو پِرِث» به معنی «تنِ به‌سزا رسیده» و به مفهوم «گناهکار و بَزه گر» مایه گرفته است.

در زَند، در توضیح «تناپوهر» افزوده شده است: «مرگ ارزان» یعنی کسی که سزاوار مرگ و درخور کشته شدن است.

بهار دربارهٔ «تناپوهر» نوشته است: «حدّی از گناه است که مانع عبور گناهکاراز پل چینود می‌شود و کفّارهٔ آن سیصد سکّهٔ چهار درهمی (هزار و دویست درهم) یا دویست تازیانه بوده است...» (پژ. ص ۲۴۹)

در وندیداد «پشوتنو» در اکثر موردها توصیف گناهکاری است که سزای گناهش، دویست تازیانه با «اَسپَهه-اَشْترا»، دویست تازیانه با «سَرَوشو-چَرَنَ» است. بنابراین «پشوتنو» و «تناپوهر» یکی است به شرط آن که توضیح زَند، یعنی برابر دانستن پشوتنو با مرگ ارزان را نپذیریم. اما حلّ مسئله به این سادگی نیست. باز هم در وندیداد (فر. ۱۵، بند ۱) می‌خوانیم که پشوتنو گناهکاری است که پشیمانی و دادن تاوان، او را رهایی نبخشد و در همان کتاب (فر. ۱۶، بند ۱۸-زیر. به نقل از گ‍پ.) آمده است که پشوتنو گناهی است ساده‌تر از تنافوهر که مرگ ارزان باشد.

چنان که می بینیم این دو تعریف در مقابل یکدیگر قرار دارد و کمکی به روشن شدن مسئله نمی‌کند. دارمستتر که با همین سرگردانی روبرو بوده، چنین انگاشته است که پشوتنو در اصل معنی «مرگ ارزان» داشته و بعدها تعدیل شده و به هر گناهکاری که سزای گناهش دویست

تازیانه یا دادن تاوانی برابر هزار و دویست درهم باشد، اطلاق گردیده است.

پِشوتَنو: (در پهلوی و فـارسی «پشوتن») پسر گشتاسپ است که در ادبیات دینی مـزداپرستان از وَرجاوَندان و جاودانگان به شمار می‌آید.

بـهـار نوشته است: «او در اواخـر هـزارهٔ زردشت، به نجات بخشـی از کَـنگ‌دِژ به ایرانشهر می‌آید. ولی ظاهراً اسطوره‌های مربوط به این قدّیس دلاور زردشتی نباید قدمت زیادی داشته باشد و چون پشوتن به‌دنبال قیام بهرام ورجاوند ظاهر می‌شود، بعید نیست که در اصل تنها بهرام ورجاوند در اسطوره‌ها بوده است و بـعدها زردشتیـان نام این پسر گشتاسپ را هم به سبب علاقه به گشتاسپ در شمار جاویدانـان قرار داده و بعضی از اسطوره‌هـای بهرام ورجاوند را به او نسبت داده باشند.» (پژ. ص ۱۶۱)

در شاهنامه (داستان رستم و اسفندیار) پشوتن برادر اسفندیار و رایزن و همراه اوست و نقش خـردمند زیـرکی را دارد که طرح و توطئهٔ پـدرش گشتاسپ را برای از میان بـردن رستم و اسـفندیار درمی یابـد و بسیار می‌کـوشد که اسـفندیار را از درگیری با رستم و افتادن در دام فـاجعه بازدارد؛ اما همهٔ کوششها و رهنـمونیهای او بی ثـمر می‌ماند و دردناک‌ترین تراژدی حماسهٔ ایرانـیان با شوربختی دو تهمتن پـایان می پذیرد و پشـوتن در برابر گشتـاسپ می ایستد و آشکارا او را پسرکش می‌خواند که چـنین بـرخورد و رفتـاری، الـبته بـا تصویری کـه در ادبیات زرتشتـی از گشتاسـپ و پشوتن هست، سازگاری ندارد.

جای شگفتی است کـه واژهٔ ترکیبی «پشوتنـو» (= پشیوتن یا پشوتن) بـا معنا و مفهومـی که دارد، نام چنین کسی شده اسـت. مگر آن که این ترکیـب معنا و مفهوم دیـگری هم داشته و یا برای این نامگذاری دلیل و توضیح پذیرفتنی در کار بوده است که ما نمی‌دانیم.

پَنام: (در اوسـتا «پَیتی دانَ» و در پهلوی پَنام و پَندام و پَـدام و پَنوم) جامه‌ای اسـت که در زیر زره می پوشـیده‌انـد. در آبان یشت (بـند ۱۲۳) ایـزد بانو اردویسور اناهیتا «پَنامِ زریـن» در بر کرده و در وندیداد (فر. ۱٤، بند ۹) پنام جزو افزارهای ضروری برای رزم‌آوران شمرده شده است.

پَنام: نـام دو تکّه پـارچهٔ کتانـی سفیـد اسـت که بر دهـان می‌آویزنـد و بـا دو نوار از پشت سـر گره می‌زنند. (همانند پارچه‌ای که پزشکان در اتاق عمل بر دهان می بندند.)

زرتشتیان ایران این پارچه را «روبند» می‌نامند. بنا به توضیح زَندِ اوستا، پنام باید تا دو بند انـگشت پایین‌تَر از دهـان را بـپوشاند و هنگـامی آن را بکار می برند کـه موبد در برابر آتشِ وَرجاوند می‌ایستد تا نیایشها و سرودهای اوستایی را بسراید و آیینهای دینی را بجای آورد.

بسـتـن پنـام بـرای آن است کـه آتش از نـفس و بخار دهـان آلـوده نشود. پنـام از افزارهای ضروری برای آثُربانـان (موبدان) است (وند. فـر. ۱٤، بند ۸) و از هیچ جـای اوستا برنمـی‌آید که

برای همهٔ مزداپرستان لازم باشد. در وندیداد (فر. ۱۸، بند ۱) اهوره‌مزدا به زرتشت می‌گوید: «آن کس که پنام بر دهان بندد، اما کمر به [نگاهداری] دین نبسته باشد، هرگاه بگوید من آتُربانم، دروغ می‌گوید.»

در دربارهای ایران و چین باستان هم کسی که نزد شاه می‌رفت و با او هم‌سخنی می‌کرد، ملزم بود که پنام بر دهان بیاویزد.

پنج گاه: نام کلّی پنج بخش شبانروز (هاونگاه، رپیثوینگاه، ازیرینگاه، اویسروثریمگاه و اشهینگاه) و نیز نام مجموع نیایشها و نمازهای ویژهٔ این پنج هنگام است که در خرده اوستا آمده و ما از هریک از این نیایشها جداگانه و در زیر نام آن، سخن گفته‌ایم. (← همین نامها)

پنج نیایش: نام کلّی پنج نیایشی است که در خرده اوستا آمده و به ترتیب به خورشید و مهر و ماه و آب و آتش بهرام اختصاص دارد. از هریک از این نیایشهای پنجگانه در زیر نام آن سخن گفته‌ایم (← خورشید نیایش، مهر نیایش، ماه نیایش، اردویسور بانو نیایش و آتش بهرام نیایش)

پَنچاسَدوَرا: (به معنی «دارندهٔ پنجاه در») صفت ماهی اساطیری «واسی» است که در دریای فراخ کرت بسر می برد. (← واسی)

پَوروتات: (به معنی پیشوایی و پیش‌رفتاری) نام ایزد پیشوایی و پیش‌رفتاری است و در شمار ایزدان «اِرِث»، «آشی» و «چیستی» جای دارد. (← ویسـ . کر. ۹، بند ٤)

پُوروچیستا: (به معنی «پردانش») نام جوان‌ترین دختر زرتشت است که بنا بر روایتهای سنّتی زرتشتیان به همسری جاماسپ وزیر و رایزن گشتاسپ در می‌آید و بسیاری از پژوهندگان اوستا، آخرین سرود از گاهان پنجگانهٔ زرتشت (یسـ . هات ۵۳) را اشاره‌ای به زناشویی او با جاماسپ می‌دانند. امّا «نیبرگ» زناشویی پوروچیستا و جاماسپ را تعبیر غلطی از یسنه ۵۳ می‌داند. (← دینها. ص ٢٦٤)

پُوروذاخشتی (= پُوروذاخشت): (← آشوَزدنگهَه)

پُوروشَسپ: (به معنی «دارندهٔ اسب پیر») نام پدر زرتشت است. در پهلوی و فارسی این نام را به گونهٔ پورشسپ و پورشسب هم نوشته‌اند. مسعودی در مروج‌الذهب معرّب آن را به صورت «بورشسف» آورده است.

در یسنه (هات ۹، بند ۱۳) پوروشسب چهارمین کسی است که در جهان استومند نوشابهٔ آیینی «هَوم» را آماده می‌کند و به پاداش این کار، «زرتشت» برای او زاده می‌شود.

پویتیک (= پویدیک): نام دریایی است اساطیری که با دریای «فراخ کرت» پیوستگی دارد. دارمستتر می‌نویسد که این نام معنی «پاک» دارد و در اصل صفتی بوده است برای دریای

فراخ کرت و بعدها برای پاسخ گویی بدین پرسش که «آبهای ناپاک و آلودهٔ دریای فراخ کرت در کجا پاک و پالوده می‌شود؟» از این صفت نام دریای دیگری را درست کرده‌اند که در وندیداد (فر. ٤، بند ١٦) گفته شده است آبهای ناپاک از دریای فراخ کرت بدان‌جا (دریای پویتیک) می‌روند و پس از پاک و پالوده شدن، دیگر باره به جای نخستین خویش بازمی‌گردند.

در گزیده‌های زاد سپرم آمده است: «فراخ کرد در سوی نیمروز (= سمت جنوب) البرز قرار دارد و پوید یک هم مرز آن است. میان ایشان دریای سدویس است که بند (= ارتباط) به [ستارهٔ] سدویس ــ که ناحیهٔ دریای نیمروز (= جنوب) در وظیفهٔ [او]ست ــ دارد، همچنان که گردش هرچیز در افزایش و کاهش که مدّ و جزراند، به ماه پیوسته است.» (گز. ص ١٠)

بهار در بررسی جغرافیای اساطیری ایران سه دریای فراخ کرد (= فراخ کرت) و پویدیک (= پویتیک) و سدویس را به ترتیب با اقیانوس هند، خلیج فارس و دریای عمان برابر می‌شمارد. (پژ. ص ١٠٦-١٠٣)

پیتَونَ: نام یکی از هَمِستارانِ گرشاسپ است که در نبرد با گرشاسپ کشته می‌شود. این نام با صفت «پری دوست» همراه آمده است. (زام. بند ٤١)

پَیتی‌شَه: نام یکیِ از دیوان بزرگ دستیار و کارگزار اهریمن است که در وندیداد (فر. ۱۹، بند ۴۳) از آنان با توصیف «دیوآساترینِ دیوان» یاد می‌شود. دارمستتر این نام را «مخالفت و ضدّیت» معنی کرده و دیوی را که بدین نام خوانده شده، تجسّم کردارهای اهریمن و نیروی ویرانگری وی شمرده است. (زگد.)

پیرامون فَروار: فضای گرداگرد خانه. باغچه و گل کاری و درخت کاری دور خانه. این ترکیب را استاد مقدّم در گزارش فرگرد دوم وندیداد (جم.) به‌جای «پَیری‌وارِم» اوستایی بکار برده است. (← فروار)

پَیری مَیتی: (به معنی «وهم و خیال واهی و بی‌بنیاد») نام دیو وهم و تباه‌اندیشی است.

پیسِ جدا کرده تن: پیس (جذامی) که تن او را از دیگران جدا کرده و در جایی دور نگاه‌داشته‌اند.

این ترکیب را مهرداد بهار در کتاب «اساطیر ایران» بکار برده و در کتاب «پژوهشی در اساطیر ایران» (که صورت گسترده‌تر و کامل‌تر کتاب پیشین است) به «پیس جدا شده از دیگران» دگرگون کرده است. نگارندهٔ همان ترکیب پیشین را ترجیح داد و از ایشان وام گرفت.

دکتر مقدّم پیش از آن در گزارش فرگرد دوم وندیداد (جم. ص ۹۷) ترکیب «پیسِ گذارده تن» را بکار برده بود.

پیشینگَه: (در پهلوی پِشْیانسی یا پیشانِیه) نام دریاچه و دشتی است که بیشتر رویدادهای مهم

زندگی گرشاسپ پهلوان اساطیری ایران در آن‌جا اتفاق می‌افتد.

در بندهشن (بخش ۲۹، بند ۱۱) آمده است: «دشت پیشانسه به کابلستان است. گفته شده است که آشکارترین بلندی است به کابلستان. آن‌جا که دشت پیشانسه است از آن بلندتر، بالایی نیست.»

«امروز این دشت موسوم است به پیشین. دشت بسیار پهنی است. بیشتر از پنجاه کیلومتر پهنای آن و هشتاد کیلومتر درازای آن است و دارای چراگاهان بسیار مرغوب می‌باشد. مردم آن‌جا به پرورش گوسفند می‌پردازند و گله و رمهٔ فراوان دارند. قسمتی از رود لورا که از طرف جنوب غربی آن می‌گذرد، به اسم این دشت نامیده شده و در بلوچستان به دریاچهٔ (باتلاق) آب ایستاده می‌ریزد.» (گیگر به نقل پور. یش. ج ۱، ص ۲۰۰)

بنابر اساطیر ایرانی گرشاسپ در همین دشت پیشینگه (= پیشانسه) به خوابی که بوشاسپ دیو بر او چیره ساخته، فرورفته اما نمرده است و زندگی او بدین خویشکاری است که چون در هزارهٔ هوشیدر ماه «اژی دهاک» از دماوند زنجیر بگسلد و جهان را به آشوب و تباهی کشد، او از خواب بیدار شود و به گرز خویش آن پتیارهٔ اهریمنی را فرو کوبد و بکشد.

ت

تباه‌دندان: وصف گروهی از مردمان نارسا تن است که اهوره‌مزدا به جم سفارش می‌کند تا از راه دادن آنان به «ورجمکرد» خودداری کند. (ــــ وند. فر. ۲، بند ۲۹)

تَثریاوَنت: (به معنی «تیره‌منش») نام یکی از هَمِستاران و دشمنان گشتاسپ است که از او با صفت «دُژدین» یاد می‌شود. وی سرانجام به دست گشتاسپ کشته شد.

تخمهٔ آبها: گوهر و بُن-مایهٔ همهٔ آبهای روی زمین که گمان می‌برند در ستارگان جای دارد. در وندیداد (فر. ۲۱، بند ۱۳) آمده است: «ای ستارگان دربردارندهٔ تخمهٔ آبها! برآیید...»

دارمستتر می‌نویسد: «هنگامی که تشتر ایزد توفان که باران را فرومی‌باراند، به پیکر ستاره‌ای درمی‌آید، چنین گمان می‌رود که میان باران و ستارگان پیوندی هست.» (زگد.)

تخمهٔ گاو: در اوستا گاو (گِوُیا گِوُش) نام کلّی همه چار پایان و ستوران سودمند است و گمان می‌برند که تخمه و بنیاد آنها (و نیز تخمهٔ غلّه‌ها و گیاهان دارویی) در ماه نگاهداری می‌شود. در وندیداد (فر. ۲۱، بند ۹) گفته شده است: «ای ماه دربردارندهٔ تخمهٔ گاو! برآی...»

در بندهشن آمده است: «پنجمین نبرد را گاو یکتا آفریده کرد. چون درگذشت، به‌سبب

سرشت گیاهی از اندامهای [فروافتادهٔ] گاو، پنجاه و پنج نوع غلّه و دوازده نوع گیاه درمانی از زمین رست. روشنی و زوری که در تخمهٔ گاو بود به ماه سپرده شد. آن تخمه به روشنی ماه پالوده شد. به همه گونه‌ای آراسته شد. جان در او کرده شد و از آن، جفتی گاو، یکی نر و یکی ماده [برزمین آورده شد]. سپس برزمین از هر نوعی دوتا، یعنی دویست و هشتاد و دو نوع فراز پیدا شدند...»
(به‌نقل پژ. ص ۷۷-۷۶) (← گاو نخستین و ماه)

تَرایتانَ: (← ثْریتَ)

تَرمنشی: برگردانی است از «تَرومیتی» که در گاهان آمده است. (← ترومیتی)

تَرومَیتی: (در گاهان «تَرمَیتی» و در دیگر بخشهای اوستا «تَرومَیتی» و در پهلوی «تَرومَد» به معنی «کوچک شمارندهٔ اندیشه») صفت کَماله دیو «نانگ هَیثْیَه» هَمستار امشاسپند بانو سپندارمذ است که گاه به جای نام او و گاه به صورت نام دیوی جداگانه می‌آید.

واژهٔ تَرَمنشِت» که در برهان قاطع به معنی بدکرداری آمده، همین واژهٔ اوستایی است که در پازند هم آن را به شکل «تَرمَنِش» می بینیم. (← نانگ هیثیه)

ثْریتَ: (← ثْریتَ)

ثْریتَ آپْتیَه: (← ثْریتَ)

تِشتَر: (در اوستا «تیشْتْریَه» و در پهلوی «تیشْتَر» و در فارسی «تِشتَر» و «تیر») نام ایزد-ستاره‌ای است که او را با «شِعرای یمانی» یکی شمرده‌اند.

تشتر در اساطیر ایرانی و دین مزداپرستی ایزد باران و یکی از مهم‌ترین ایزدان است که سرود ستایش و داستان پرشور رزم او با دیو خشکسالی را در یشت هشتم (تیر یشت) می‌خوانیم.

نام تشتر در اوستا همواره با دو صفت «رایومَند» و «فَرَه‌مَند» همراه است. «سَتَویس» و «پروین» و «هَفتورَنگ» و «وَنَند» چهار ایزد-ستاره‌اند که در تیر یشت و دیگر بخشهای اوستا، نامهای آنها همواره در کنار نام تشتر می‌آید و این پنج ستاره تنها ستارگانی اند که در اوستا به نامشان برمی‌خوریم.

به نوشتهٔ تیر یشت، تشتر ستاره‌ای سپید و درخشان و از دور نمایان است که سرشت آب دارد و تواناست و نژادش از «آپام نَپات» است. او رَدِ همهٔ ستارگان و در شایستگی ستایش و برازندگی نیایش، هم‌تراز اهوره‌مزداست. اگر او نبود و نمی‌کوشید، دیو خشکسالی همهٔ جهان را به تباهی می‌کشاندَ. اگر او را بستایند و پیشکشی سزاوار نزد او برند، دشمن و گردونه ها و درفشهای برافراشتهٔ دشمن و بیماریها به سرزمینهای ایرانی راه نیابند. دمیدن او با جوشان شدن دوبارهٔ چشمه های آب هم‌زمان است.

تشتر به کالبدهای مرد و اسب و گاو درمی‌آید و «اَپَوشَ» دیو خشکسالی و بی بارانی را که

نخست بر تشتر چیرگی یافته است، در نبردی واپسین شکست می‌دهد و بانگ شادی برمی‌دارد که خوشا به روزگار شما ای سرزمینهای ایرانی. از این پس آب فراوان در این سرزمینها روان خواهد شد.

در ادبیات پارسی میانه (پهلوی)، تشتر سپاهبد بخش خاوری آسمان خوانده شده و در تقابل و تضاد با سیّارهٔ «تیر» قرار گرفته است.

سیزدهمین روز ماه و چهارمین ماه سال به نام «تیر» (= تشتر) نامگذاری شده است. (← تیشتریئینی)

تَشتِ زَور: تشتک یا پیاله‌ای است برای نگاهدای آب زَور. (← آب زور و زور)

تَنافوهر: (= تناپوهر = تناپوهل) (← پشوتنو و مرگ ارزان)

تَن‌ـمَنْثره: (در اوستا «تَنو‌ـمَنْثَره» و در گزارش پهلوی اوستا «تن فرمان» به معنی «کسی که همهٔ هستی و تن او مَنْثَره و فرمان ایزدی است یا کسی که تن به فرمان ایزدی دارد») از صفتهای ایزد سروش (نماد فرمانبرداری از آفریدگار و شنواییِ گفتار و مَنْثَرهِ وَرجاوَندِ ایزدی) است. (← سروش)

تودَشکَ: نام کوهی است. (زام. بند ٤)

تور، توران، تورانی: در اوستا «توئِرَ» و در پهلوی و فارسی «توران» (به معنی دلیر و پهلوان) نام سرزمینی است فراتر از آمودریا (جیحون) در شمال خاوری ایران و «تویریَه» در اوستا (= «تورانی» در فارسی) نام مردمان آن سرزمین است که احتمالاً با ایرانیان، بنیاد مشترک و خویشاوندی قومی و نژادی و دست کم پیوندها و مناسبتهای تنگاتنگ داشته‌اند و از بسیاری از فرمانروایان و نامداران آن (افراسیاب، اغریرث، گرسیوز، پسران خاندان ویسه، یوایشت، ارجاسپ و دیگران) و نام قبیله‌ها و خاندانهای آن (دانو، خیون، فریان، ویسه و جز آن) و نیز جاها و کوهها و رودهای آن سرزمین (گذرگاه خشثروسوک، کوه کنگ، کوه خوانونت و جز آن) در بخشهای گوناگون اوستا سخن به‌میان می‌آید.

در اوستا سخن از قومهای «اَیریَه، تویریَه و سَیریمَ» (= ایرانی، تورانی و سلمی در فارسی) می‌رود و در شاهنامه، ایرج و تور و سلم ــ که نامشان از نام این سه قوم گرفته شده است ــ فرزندان فریدون‌اند که فریدون سرزمینهای زیر فرمان خود را میان آنان بخش کرد و هریک از آنان بنیادگذار فرمانروایی در یکی از این سرزمینها و کشورها شدند.

درگیریها و جنگهای خونین و طولانی ایرانیان و تورانیان ــ که سرتاسر حماسهٔ ملّی ایرانیان را دربر گرفته است ــ احتمالاً ریشه در کشمکشهای دورانهای کهن پیش از تاریخ و نخستین روزگار زیست این اقوام دارد.

در اوستا بسیاری از تورانیان، دیوپرست و دُژدین و گناهکار و تباهکار و ویرانگر و اهریمنی خوانده شده‌اند و نگاه کلّی به سرزمین توران، که از جمله سرزمینهای انیران (= بیگانه و ناایرانی) به‌شمار آمده، دشمنانه و کین‌توزانه است؛ اما گهگاه به نام و ستایش برخی از نامداران یا خاندانهای آن مرز و بوم نیز برمی‌خوریم که آشَوَن و پارسا خوانده شده‌اند. از آن جمله است در فروردین یشت (بندهای ۱۴۴-۱۴۳) که فَرَوَشی های مردان و زنان آشَوَن توران در کنار فَرَوَشی های اَشَوَنان دیگر قومها ستوده می‌شوند. همچنین از نامدارانی چون اغریرث و یوایشت به نیکی و ستایش یاد می‌شود و حتی اغریرث درشمارِ ورجاوندان و جاودانگان در دین مزداپرستی در می‌آید. (← همین.)

ترک خوانده شدن تورانیان و ترکستان نامیده شدن سرزمین توران که در متنهای فارسی و عربی و از آن جمله در شاهنامه راه یافته، حاصل یک اشتباه تاریخی است که براثر مهاجرت اقوام ترک تبار آسیای میانه به سرزمین باستانی توران از روزگار اشکانیان به‌بعد پیش آمده است.

تَورو: (← توروی)

تَوْروی: (در پهلوی «تاریچ» یا «تَریز» به معنی «تارومار کننده») نام دیوتشنگی است که آب را زهرآگین کند. این دیو از کَماله دیوان (دستیاران و کارگزاران بزرگ اهریمن) و هَمِستارِ امشاسپند خرداد است و نام او پیوسته همراه نام «زَیریچ» — دیو گرسنگی و هَمِستار امشاسپند امرداد — می‌آید، همان گونه که نامهای امشاسپندان خرداد و امرداد هم غالباً با هم می‌آید.

در بندهشن دربارهٔ این دیو گفته شده است: «تَریز دیو آن است که زهر به گیاهان و دامها آمیزد.» (← زیریچ)

توس: در اوستا «توسَ» از خاندان «نَوتَیریَه» (نوذریان) از جنگاوران و نامداران ایرانی است که بارها به نام او برمی‌خوریم. در آبان یشت (بند ۵۳) توس ایزدبانو اردویسور اناهیتا را بر پشت اسب ستایش و نیایش می‌کند و از او خواستار پیروزی بر پسرانِ دلیرِ ویسه و چیرگی بر سرزمینهای تورانی می‌شود. توس در این نیایش گزاری، هیچ گونه نیاز و پیشکشی نزد ایزدبانوی آبها نمی برد؛ حال آن که دیگر نامداران و بزرگان، هریک صد اسب و هزار گاو و ده‌هزار گوسفند پیشکش می برند و حتی خود آفریدگار اهوره‌مزدا و پیامبر زرتشت هم ایزدبانو را «در ایرانویج بر کرانهٔ رود دایتیای نیک با هَوم آمیخته به شیر، با بَرسَم، با زبان خِرَد و مَنْثَره، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زَور و با سخن رسا» می‌ستایند و از او خواستار کامیابی می‌شوند.

بنابراین، رفتار توس در این میان یک استثنای شگفت است. پورداود تنها به این اشاره بس کرده است که: «طوس بر پشت اسب فقط ناهید را ستایش نمود. مثل سایر نامداران قربانی نکرد. فدیهٔ گاو و گوسفند هم در بالای اسب ممکن نیست.» نگارنده می‌گوید نیاز و قربانی و پیشکش بردن

نـزد کسی بـر پشت اسب و حتّی رزم کـنـان، کـاری است ممکـن، چنـان کـه در هـمان یشت (بند ۱۱۲) در مورد «زریـر» مـی بینیـم و اصـولاً پیشکش بردن دیگـران هم در این یشت و یشتـهای دیگر، بیشتر جنبهٔ نمادی دارد و توس و دیگران نمی‌خواسته اند به تن خویش، اسب و گاو و گوسفند نزد ایزدبـانو یا دیگـر ایزدان ببـرند. پس مسئلـه، ریشه و علّت دیگری دارد که اکنون برای ما روشن نیست.

در ادبیـات پارسی مـیانه (پهلوی) توس از پهلوانـان و نامداران بزرگ و درشمـار جاودانگان است.

در شـاهنامـه طـوس پسر نـوذر از شـاهزادگان و سـرداران و رزم‌آوران ردهٔ نـخست و سپـهبد زرّینـه کفش کـیخسرو است و سرانجـام نیز درشمار هـمراهان کیخسـرو ــ هنگام رفتـن کیخسرو از جهان ــ در زیر برف مدفون می‌شود.

توشْنامَیتی: (بـه معنی «اندیشیدن در آرامش») ایـن ترکیب تنها یک بار در اوستا (گاه. یس . ۴۳، بند ۱۵) آمده و بارتولومـه آن را نام دیگری برای امشاسپـند بانو «سْپِنتَ آرمَـیتی» (سپندارمذ) دانسته است. برخی از مفسّران، این ترکیب را نام ایزد نمایندهٔ منشِ آرام شمرده‌اند. (ــــ سپندارمذ)

تـولا: واحـد وزن است برابر یک چـهـارم دیـنار یا معادل وزن ۱۰۵ تـا ۱۰۷ دانـهٔ گـندم. (آ. به نقل زگد. وند. فر. ۱۶، بند ۷)

تویریَه: (ــــ تور، توران، تورانی)

تَهـمورث: (در اوستـا «تَخـمو اوروپَ») نام شـهریار فرّه‌منـدی است که بر هفـت کشور روی زمین فرمانروایی کـرد و بر دیوان و مردمان [دُروَنـد] و جادوان و پریان و کَویان و کَرَ پان چیرگی یافت و اهریمن را به کالبد اسبی درآورد و مدّت سی سال سوار بر پشت او به دو کرانهٔ زمین تاخت.

نام تهمورث در اوسـتا با صفـت «زیـناوَند» (به‌معنی «دارای رزم‌افزار» یا «مسلّح») همراه آمده است. در شاهنامه و دیـگر متنهای عربـی و فـارسی، تهمورث (طهـمورث) با ترکیب «دیوبند» توصیف شده که یادآور چیرگی او بر دیوان و سواری او بر پشت اهریمن است.

تـهـمورث پس از هوشنـگ، دومیـن شهریار پیشدادی اسـت و ایـن ترتیب را در اوستا (رام. بندهای ۱۳-۱۱) هم می بینیم که او پس از هوشنگ، دومین کسی است که ایزد «وَیو» (آندروای) را می‌ستاید و از او خواستار کامیابی و پیروزی می‌شود.

در پهلـوی نام تهمـورث را به گونـهٔ «تَخمورَب» مـی بینـیم (که از شکـل فارسی آن بـه اصل اوستایی نزدیک‌تر است) و در «روایات داراب هرمزدیار» اسطورهٔ سواری او بـر پشت اهریمن را به تفصیل می‌خوانیـم که بنا برآن، تهـمورث سی سال سوار بر اهریـمـن بر گرد زمین می‌تازد تـا آن که اهریمن همسر او را می‌فـریبد و راز ناتوانی او را درمی‌یـابد و در گذرگاه تنگی در البرز کوه، او را به

زمین می‌زند و می بلعد و بعد جمشید او را از شکم اهریمن بیرون می‌کشد.

تیر: (← تشتر)

تیر (روزِ...): نام سیزدهمین روز ماه است به نام ایزد تشتر (= تیر). (← تیر و تیرگان)

تیرگان (جشنِ...): نام جشنی است که در تیر روز (سیزدهمین روز) ماه تیر (چهارمین ماه سال) برگذار می‌شد. ابوریحان بیرونی تیراندازی آرش کمانگیر به سوی مرز ایران و توران را در این روز می‌داند و جشن تیرگان را جشن آشتی میان ایرانیان و تورانیان می‌شمارد. (آثار. ص ۲۲۰)

تیریشت: نام هشتمین یشت از یشتهای بیست و یک گانهٔ اوستاست در ستایش ایزد تشتر (= تیر) که ۱٦ کرده و ٦۲ بند دارد. (← تشتر)

تیشْتْریَیْنی (= تیشْتْریَیْنی): نامی است که دوبار در اوستا (تیر. بند ۱۲ و نیا. بند ۸) آمده و در گزارش پورداود در هر دو مورد صورت جمع دارد و در توضیح آن گفته شده است:

«اسم یک دسته از ستارگانی است که در نزد یک تشتر می باشد... گروهی از مستشرقین از آنکتیل ــ که ترجمه اش فقط سنّتی است ــ گرفته تا اشپیگل و دوهارله و گلدنر، کلمهٔ مذکور را اسم جمعی از ستارگان که از یاران و همراهان تشتر محسوب است گرفته اند. به تحقیق نمی‌دانیم که کدام ستارگان مجاور تشتر از آنها اراده شده است.» (یش . ج ۱، ص ۳۴۵-زیر.)

بهار این واژه را نه نام ستارگانی که نام ستاره‌ای می‌شمارد و می‌نویسد: «هنینگ در پی بحثی دربارهٔ ستارهٔ همراه تیشتر یعنی تیشْتریَیْنی (برابر پهلوی تْریشَگ) که آن را با کلب اصغر یکی می‌گیرد، جای بحثی باقی نمی‌گذارد که تیشتر همان شعرای یمانی است.» (پژ. ص ۳۲)

ث

ثْرَئِتَونَ: (← ثْریتَ و فریدون)

ثْریتَ: (= اَترَت) نام پدر گرشاسپ و سومین کسی است که برروی زمین نوشابهٔ آیینی «هَوم» را آماده کرد و به پاداش این کار، دو پسر ــ اورواخْشَیَه و گرشاسپ ــ بدو داده شد. (← اترت و اورواخشیه)

ثْریتَ: نام نخستین پزشک و درمان‌بخش روی زمین است. (ونـد. فر. ۲۰، بند ۲) دارمستتر این «ثْریتَ» را با «ثْرَئِتَونَ» (= فریدون) که نام او در یسنه (هات ۹، بند ۷) آمده است، یکی می‌شمارد و با پژوهش در دیگر موردهای ذکر این نام در اوستا و ریشه‌یابی آن در «ودا» و اساطیر

کهن هند و سنجش این موردها با اساطیر یونان و رم به معرّفی این شخصیّت اساطیری می‌کوشد. (← وند. فر. ۲۰، بند ۲-زیر.)

تُریتی: (در پهلوی «سْریت») نام دومین دختر زرتشت است که در فروردین یشت (بند ۱۳۹) فَرَوَشی او درشمار فَرَوَشی های آشَوَنان و پرهیزگاران ستوده شده است.

تْواشَ: (به معنی تند و تیز و چالاک) در اوستا مفهوم جو و هوا و فضای میان زمین و آسمان دارد و نام ایزد جو و فضاست که غالباً با صفت «جاودانه» همراه می‌آید. (پور.)

به نظر می‌رسد که این نام و صفت همراه آن چیزی جز توصیف ایزد «وَیو» (= آندروای) نیست. (← آندروای)

ج

جاماسْپ: (← جاماسپ هُوُگْوَ)

جاماسپِ هُوُگْوَ: نام یکی از نخستین گروندگان به دین مزداپرستی است. بنا بر روایتهای سنّتی زرتشتیان، وی داماد زرتشت (همسر پوروچیستا جوان‌ترین دختر زرتشت) بود.

جاماسپ در «ایاتکار زریران» و دیگر متنهای پهلوی و در شاهنامه و دیگر متنهای فارسی، وزیر و رایزن گشتاسپ است و در ایاتکار زریران و داستان رستم و اسفندیار (در شاهنامه) نقش مهمّی دارد. «هُوُگْوَ» (= هُوُوَ) نام خاندان جاماسپ است که با نام یکی دیگر از نامداران آن «فَرَشوشَتر» (برادر جاماسپ) نیز در اوستا آشنا می‌شویم. (← پوروچیستا و فرشوشتر)

در منظومهٔ پهلوی «اَیاتکار زَریران» (یادگار زریر) از جاماسپ با صفت «بیدُخش» یاد شده که معنی «دارندهٔ قدرت دوم کِشور» یا «شخص دوم کشور» (= وزیر اعظم یا صدراعظم) دارد و آگاهی و دانایی افسانگی و اغراق‌آمیزی بدو نسبت داده شده است؛ از این گونه که چون ده روز باران آید، می‌تواند بگوید چند سرشک (قطره) برزمین آمده است و می‌تواند بگوید که کدام گل امروز بشکفد و کدام فردا و می‌تواند بگوید که کدام ابر بارانی است و کدام بی باران. کتابی هم به نام «جاماسپ‌نامک» (جاماسب‌نامه) به زبان پهلوی (دارای ۵۰۰۰ واژه) در دست است که پاسخهای جاماسپ به گشتاسپ را دربر می‌گیرد و حکایت از هوش و دانش و فرزانگی جاماسپ دارد. این کتاب به پازند و فارسی هم ترجمه شده است.

جامهٔ دخمه: جامهٔ ویژه‌ای است که «نَسوکَش»ها (مرده کشان) در هنگام بردن مرده به دخمه، به جای جامه‌های معمولی خود برتن می‌کنند. (توضیح گپ. وند. فر. ۸، بند ۱۰-زیر.)

جان: یکی از نیروهای پنجگانهٔ آدمی است که «آهو» نیز خوانده می‌شود. (ــــ آهو)
جاودانگی: برگردان «اَمِرِه‌تاتْ» است که در گاهان بدین صورت آورده‌ایم. (ــــ امرداد)
جَزْو: نام گونه‌ای از سگان است. (ــــ زند. فر. ۱۳، بند ۱۶-زیر.)

جَم. (ــــ جَمِ ویونگهان)
جمشید: (ــــ جَمِ ویوَنگْهان)

جَـمِ ویوَنـگْهان: (در اوستـا «یـیـمَه» پسر «ویوَهْونـتْ» و در پهلوی «یَمَـک» یا «جَـمَـک» پسر «ویوَنگْهان» و در سنسکریت «یَمَه» پسر «ویَوسْوَت») یکی از کهن‌ترین چهره‌های اساطیر هند و ایرانی است.

در اوستا پدرجـم نخستـین کسی است از مردمان که گیاه هَوم را می‌فشارد و نوشابهٔ آیینی «هَوم» را از آن برمی‌گیرد و به پاداش این کار، پسری به نام جم برای او زاده می‌شود.

جم در اوستـا چنـد صفت دارد: یکی «خْشَـئِتْ» (در فارسی «شیـد») به معنی شـاهوار یا درخشان، دیگر «هْوَرِدَرِسَ» به معنـی «خورشید دیدار»، دیگر «سْرِیْرَ» به معنی زیبا و نیکْ دیدار و دیگر «هْوَثْوَ» که در پهلوی «هورَمَـک» و در فارسی «خوب رَمه» شده است.

دومین فرگرد ونـدیداد (داستان جم) یکی از کهن‌ترین و ارزشمندترین سندهایی است که بخشی از اسطوره‌های این شخصیت نیمه خدا-نیمه آدمی اساطیر هند و ایرانی را دربر می‌گیرد.

در شاهنامه شخصیت جم (جمشید) تا حدود زیادی تطوّر یافته و جنبهٔ اساطیری آن کاهش پیدا کرده است. او در منظومهٔ فـردوسی، شهریاری توانـا و شکوهمند است کـه دیرگاهی بر جهان فـرمان می‌رانـد و کار مردمـان را سـامان می‌بـخشد و بسیـاری از نـهادهای زنـدگی آدمیـان را بـنیاد می‌نهد.

(برای آگاهی بیشتر از شخصیت و داستان جم ــــ پور.: یش. ج ۱، ص ۱۸۸-۱۸۰ پژ. ص ۱۷۸-۱۷۵)

جَـهی (= جَهیکا): (در پـهـلوی «جه» به معنـی زن فـرومایه و بدکار و روسپـی) نام دختر اهریمن است که اهریمن را به تـاختن به جهان اهورایـی برمی‌انگیزد و یاری مـی‌رساند. او فریبنده و اغواگر مردان است و در اساطیر زرتشتی، زنان از او پدید آمده‌اند.

در اوستا «جَهی» یـا «جَهیکا» در بـرابر «نایری» یا «نایریکا» (به‌معنی «زنِ نیـکِ بـرگـزیـده») آمده است. در وندیـداد (فـر. ۱۸، بـندهای ۶۵-۶۱) «جهی» بـه مـعـنی «... روسپیگری در پی آشَوَن و نـا آشَوَن، مزداپرست و دیوپرست و نیکوکار رود» و نیز به از ماده دیوی به همین نام» آمده و کسی است که اهوره‌مزدا را به تلخ‌ترین اندر

این بندها پس از توصیف همهٔ تباهیهایی که از جهی برمی‌خیزد، سرانجام او «مرگ ارزان» (سزاوار مرگ) خوانده شده است.

در وندیداد (فر. ۲۱، بند ۱) جهی و اشموغ ناپارسا و فرمانروای ستمگر، کشندگان گاو پاک (گاو نخستین، گاو یکتاآفریده) شمرده شده‌اند و در بند ۲ همان فرگرد، بیماریهای گوناگون و مرگ، پدید آوردهٔ «جَینی» دانسته شده است. (ــــ جینی)

در ادبیات پارسی میانه (پهلوی) به جای جَهی، «جِه» آمده و در برهان قاطع، «جِه» به معنی «زن فاحشه و بدکاره» و «جِهمرز» به معنی «مباشرت و جماع با فاحشه» آمده است. ظاهراً واژهٔ اخیر به جای «جِهمَرزی» بکار رفته است.

جَینی (= جَـنـی): نام موجودی است که گندِ بیماریهای گوناگون برآمده از دخمه‌های آلوده و بویناک را در اندامهای مردمان، به اندازهٔ یک سوم نیرومندتر می‌کند. (وند. فر. ۷، بند ۵۹)

زندِ وندیداد، «جَینی» را همان «جَهی» می‌داند و دارمستتر می‌نویسد: «گمان می‌رود که جَینی همان جَهی آورندهٔ بیماریها باشد.» (زگد.) البته اشارهٔ دارمستتر به بند ۲ فرگرد ۲۱ وندیداد است که در آن «جَینی» و نه جهی آورندهٔ بیماریها شمرده شده.

در وندیداد (فر. ۲۰، بند ۱۰) همچنین سخن از «جینی های تبهکار» در میان است. «داعی الاسلام» «جینی های تبهکار» را به «جن های کافر» (؟) برگردانده است. (گد.)

پورداود این واژه را «جَنی» نقل کرده که علاوه بر وندیداد در یسنه (هات ۱۰، بندهای ۱۵ و ۱۷) به معنی «زن» (زن به طور اعم، نه زن بدکردار و هرزه به‌تنهایی) آمده است. (یاگا. ص ۲۸۹)

بدین‌سان می‌توان گفت که «جَینی» یا «جَنی» در کاربردهای یاد شده در وندیداد، به معنی کلّی «زن» و با اشاره به مفهوم‌های دوگانهٔ «جَهی» (زن بدکاره و روسپی) و «جَهی» (ماده دیو تباهکار و آفرینش آشوب ـــ دختر اهریمن ـــ) آمده است.

چ

چارهٔ آتشان: (ــــ آهنِ گدازان)

چَخْرَ: نام سیزدهمین کشور و سرزمین آفریدهٔ اهوره‌مزداست. اهریمن در برابر آفرینش این سرزمین، گناه نابخشودنی «مردار سوزان» را پتیاره آفرینی کرد. (وند. فر. ۱، بند ۱۷)

دارمستتر دربارهٔ «چَخْرَ» نوشته است: «سرزمینی است ناشناخته. اسفندیارجی آن را چین

پنداشته که به یقین نادرست است. همچنین شهری بدین نام (کرخ؟) در خراسان بوده است.» (زگد.)

چَکُش: نام یکی از رزم‌افزارهای ایرانیان باستان بوده است که از شکل و چگونگی کاربرد آن آگاهی نداریم. در گردونهٔ مهر فراخ چراگاه، هزارتا از این رزم‌افزار هست.

در گزارش پورداود به جای این واژه، «تَبَرزین» آمده و در زیرنویس یادآوری کرده‌اند که در متن اوستا «چَکوشَه» (= چکش) آمده و معلوم می‌شود که در قدیم از آلات جنگ بوده است.

با توجّه به زنده بودن واژهٔ «چکش» در زبان فارسی (اگرچه امروزه کاربرد رزمی ندارد) نگارنده ترجیح داد که در گزارش کنونی، همان واژهٔ اصلی (چکش) را به‌جای «تبرزین» ــ که ترجمه‌ای نسبی است ــ بیاورد.

در متن پهلوی «خسرو قبادان و ریدک وی» نیز این واژه بکار رفته و نام یکی از افزارهای نبرد است. «دکتر معین» در زیرنویس ترجمهٔ خود از این متن نوشته است: «از اسلحهٔ پرتابی قدیم.» (ص ۸۸)

چیچَست: (در اوستا «چَئِچَستَ» و در پهلوی «چِچَست» و در فارسی «چیچَست» و به تحریف «خُنجَست») نام دریایی (یا دریاچه‌ای) اساطیری است که در ادبیات پارسی میانه (پهلوی) آن را با دریاچهٔ «ارومیه» یکی شمرده‌اند.

عرصهٔ بسیاری از رویدادهای مهمّ زندگی کیخسرو، کرانهٔ این دریاچه است. در کنار این دریاچهٔ ژرف و پهناور است که کیخسرو پیشکش نزد ایزدبانو اردویسور اناهیتا می برد و از او خواستار پیروزی و کامیابی می‌شود. «دژبهمن» که کیخسرو در نبردی غول‌آسا و سهمگین آن را می‌گشاید و از چنگ دیوان بدر می‌آورد، در نزدیکی همین دریاچه است و در همان جاست که کیخسرو پس از پیروزی، «آذر گشنسب» را ــ که در هنگامهٔ نبرد بر یال اسب او فرود آمده است ــ می‌نشاند. سرانجام در کرانهٔ همین دریاچهٔ «چیچست» است که کیخسرو، «افراسیاب» و «گرسیوز» را به خونخواهی اغریرث و سیاوش می‌کشد.

چیستا: (در پهلوی «فَرزانک» به معنی «دانش و آگاهی و فرزانگی») نام ایزدبانوی دانش و فرزانگی است که با صفتهایی چون «راست‌ترین»، «مزداداده» و «اَشَوَن» توصیف شده. نام این ایزدبانو بیشتر با ایزدبانو «دین» همراه می‌آید و شانزدهمین یشت (دین یشت) که ویژهٔ ستایش و نیایش «چیستا»ست، از جهتی به «زرتشت» و دینِ وی اختصاص دارد. برخلاف چندین یشت دیگر که در آنها شهریاران و پهلوانان و نامداران، ایزدان و ایزدبانوان را می‌ستایند، در «دین یشت» تنها «زرتشت» و همسرش «هُووی» و آتُربان (پیشوای دینی) و شهریار کشور، ایزدبانو «چیستا» را می‌ستایند.

در واقع نامگذاری این یشت به «دین یشت» و ستایش «چیستا» ایزدبانوی دانش و فرزانگی در آن، نشانه‌ای است که اندیشه‌وران دین زرتشتی بر پیوستگی دین و دانش تأکید می‌ورزیده‌اند.

در بخشهایی از اوستا با نام «چیستی» هم برخورد می‌کنیم و پورداود، آن را همان «چیستا» شمرده است؛ اما در «سروش یشت هادخت» (بند ۱٦) نامهای «چیستی نیک» و «چیستای راست‌ترین» جداگانه و در کنار هم آمده است و گمان نمی‌رود که این دو، یکی باشند.

در ترکیب نام «پوروچیستا» ــ کوچکترین دختر زرتشت ــ هم، واژهٔ «چیستا» را می‌بینیم.

در مهریشت، آن‌جا که از گردونه راندن ایزدمهر سخن می‌رود، گفته شده است:

«چیستای راست کردارترین، از سوی چپِ گردونهٔ مهر می‌تازد.» (مهر. بند ۱۲٦)

در این بند، از «چیستا» با توصیفهای «زَور نیاز کننده» و «سفید و سفیدپوش» یاد شده است و این سفیدپوشی یادآور سفید جامگی آثْربانان (موبدان) از روزگار باستان تاکنون است.

بیست و چهارمین روز ماه که «دین روز» خوانده شده، به یک معنی روز «چیستا»ست که در بند ۲٤ سی روزهٔ کوچک و سی روزهٔ بزرگ در کنار «دین» ستوده می‌شود.

«نیبرگ»، چیستا (= چیستی) را نمادی از نیروی بینایی می‌داند که البته با دانش و فرزانگی منافاتی ندارد. (← دینها. ص ۸۱)

چیستی: (←. چیستا)

چینْوَد: (= چینواد = چینوت = چینوات به معنی آزماینده، برگزیننده و جدا کننده) این واژه غالباً در اوستا با «پِرِتو» (در پهلوی «پوهْل») به معنی پل و گذرگاه همراه می‌آید و برروی هم «چینودپل» یا «چینوت‌پل» (= گذرگاه داوری) نام پلی است که به اعتقاد مزداپرستان، روان هریک از مردمان در چهارمین روز پس از مرگ باید از روی آن بگذرد و پس از شناخته شدن کردارهای نیک از کردارهای بد، روانهٔ بهشت یا دوزخ شود.

برسر این پل است که «دین» (← همین.) هر کس به پیکر دوشیزه‌ای زیبا و خوش اندام (اگر شخص نیکوکار و اَشَوَن باشد) و یا به پیکر زنی پتیاره و زشت و هولناک (اگر شخص گناهکار و دُروَند باشد) روان او را پذیره می‌شود و او را به بهشت یا دوزخ می‌کشاند.

در دینکرت (کتاب نهم، بخش ۱۹، بند ۳) آمده است که یک سر چینودپل بر چکاد دایتیک در ایران‌ویج و سر دیگرش بر فراز البرز کوه جای دارد و دروازهٔ دوزخ در زیر آن است. همهٔ نیکان و بدان باید از روی این پل بگذرند. این گذرگاه برای اَشَوَنان به پهنای نُه نیزه (هر نیزه به

بلندای سه تیر) فراخ شود و برای گناهکاران چون لبهٔ اُستُره (تیغ موی تراشی) تیز و باریک گردد.

در زَنـدِ اوسـتا و در بندهشن، دادِسـتـان دینی، مینویِ خـرد، ارداویـراف‌نامه و جز آن نیز از «چینودپل» یاد شده و توصیف گذر روان نیکان و بدان از رویِ آن آمده است.

(برای آگاهی بیشتر ← گات. مقالهٔ «چینودپل» و پژ. ص ۲۹۱-۲۸۸)

خ

خَرَ: جانوری است اساطیـری که نامش تنها یک بـار در اوستا (یس . ٤٢، بند ٤) آمده و دربارهٔ آن، هیچ گونه توضیحی داده نشده است.

در بندهشـن (بـخـش ۱۹) شـرح مفصّـلی دربـارهٔ ایـن جانـور می‌خوانـیم. بـنا به نـوشتـهٔ این کتاب، «خَرَ» جانـوری است سه پا با تنی سفید و شش چشم و نُه پوزه و دو گوش و یک شاخ زرّین که هزار شاخ دیگر از آن روییده است و با آن، جانوران اهریمنی را نابود می‌کند. گوشهایش چندان بزرگ است که سرزمین مَزَندَران را فراتواند گرفت. گرداگرد کوچکترین پایش، هزار سوار دور تواند زد. این جانور در میـان دریای فراخ کرد ایستـاده و هنگامی که سر در آب دریا فروبرد و گوشهایش را بجنـباند، دریا بـه جوش و خروش افتد و لرزه و جنـبش در کرانه‌هـای کوه گَناوَد پـدید آید. براثر بانگ او همهٔ جانوران مـادهٔ اهورایی در دریا آبستن شونـد و همهٔ جانوران اهریمـنی دَشتَک (جنین) فرونهند. پالودن آبـهای دریا که به سوی هفـت کشور روان شود، خویشکاری این جـانور است. اگر اهـوره‌مـزدا او را نمـی‌آفرید، آب دریـا از گزنـد اهـریمـن زهرآگـیـن می‌شـد و همـهٔ جـانوران نـابود می‌گشتند.

در مـینوی خرد (بخش ٦٢، بنـدهـای ۲۷-۲٦) نیز از این جانور یـاد شده و چنین آمده است که او همهٔ آبهای آلوده به مردار را که به دریا می‌رسد، پاک و پالوده می‌کند.

واژهٔ «خر» که در فـارسی نام چهـار پای درازگوش مـعروف است، از همـین واژهٔ اوستایی بازمانده.

خُرّاد (آذرِ...): (← فَرن بَغ)

خُرداد: (در اوستا «هَـوروَتاتْ» و در پهـلوی «خُـردات» یا «هُرداد» به‌معـنی «رسـایی و کـمال» درگاهان، یکی از فـروزه‌های «مزدااهوره» و در اوستای نو، نام یکی از امشاسپندان و نماد کمال و رسایی آفریـدگـار است که با «سپـندارمذ» و «امرداد» گروه سـه گانهٔ امشاسپـند بانوان را تشکـیل می‌دهند؛ گروهی که نمایشگر جنبهٔ مادر-خدایی اهوره‌مزدا به شمار می‌آید. (← پیش . بخش ٤)

نام این امشاسپند بانو، همواره با نام امشاسپند بانو امرداد همراه می‌آید و نگاهبانی آب در جهان استومند، خویشکاری بزرگ اوست. چهارمین یشت از یشتهای بیست و یک گانهٔ اوستا ویژهٔ ستایش و نیایش خرداد و سومین ماه سال و ششمین روز ماه به نام اوست.

ایزدان تشتر و فروردین و باد از همکاران و یاوران خردادند و «تَوروی» دیو (در پهلوی «تاریچ» یا «تَریز») یکی از کَماله دیوان (دستیاران و کارگزاران بزرگ اهریمن) هَمستارِ وی است. گل سوسن را ویژهٔ امشاسپند بانو خرداد شمرده‌اند.

در بندهشن دربارهٔ این امشاسپند بانو می‌خوانیم: «ششم از مینویان، خرداد است.[1] او از آفرینش گیتی، آب را به خویش پذیرفت. به‌یاری و همکاری وی، تیر و باد و فروردین داده شدند که تیر، تیشتر است که در (دوران) اهریمنی آن آب را به یاری فروردین که فَرَوَهرِ پرهیزگاران است، ستاند، به مینویی به‌باد بسپارد. باد آن آب را به نیکویی به کشورها راهبر شود، بگذراند، به افزار ابر باهمکاران بباراند.» (پژ. ص ٤١)

در خرداد یشت (بندهای ۲ و ۳ و ۸) می‌خوانیم که چون نام امشاسپندان، بویژه خرداد را برسر مرده برزبان رانند، «نَسو» (دیو لاشه و مردار) از پای درمی‌آید. (← امرداد)

خُرداد (آذرِ...). (← قَرن بَغ)

خُرداد (روزِ...): نام ششمین روز هر ماه است. بنا به سنّت زرتشتیان، زرتشت در خرداد روز از ماه فروردین زاده و در چنین روزی به پیامبری برگزیده شد و گشتاسپ در چنین روزی دین پذیرفت و رستاخیز در همین روز بر پا خواهد شد. این روز در سنّت ایرانیان «نوروزِ بزرگ» یا «نوروز خردادی» خوانده شده و اهمیّت ویژه‌ای داشته و آیینهای خاصّی در طیّ آن برگذار می‌شده است. همچنین زرتشتیان بنابر سنّت خود، این روز را که زادروز «زرتشت» می‌دانند، جشن می‌گیرند.

خُرداد یَشت: چهارمین یشت از یشتهای بیست و یک گانهٔ اوستاست که ویژهٔ ستایش و نیایش امشاسپند بانو «خرداد» است و یازده بند دارد. (← خرداد)

خُرده اوستا: به معنی «اوستای کوچک» نام یکی از بخشهای اوستای کنونی است که مجموعه‌ای از نیایشها و نمازهای روزانهٔ مزداپرستان را دربر می‌گیرد و از سراسر اوستا گردآوری شده است.(← پیش.)

خْرَفْستَر: نام کلّی همهٔ جانوران و حشره‌های گزنده و آسیب‌رسان است که به اعتقاد مزداپرستان از پتیاره آفرینیهای اهریمنند در برابر آفرینش نیک و پاک اهورایی و برای تباهی جهان پاکی و آشه

۱. ششم را با برشمردن «سپندمینو» در سر گروه ششگانهٔ امشاسپندان می‌گوید که خرداد ششمین و «امرداد» هفتمین آنهاست و در جمع، «هفت امشاسپندان» خوانده می‌شوند.

آفریده شده اند.

کشتن و نابود کردن خرفستران از خویشکاریهای پیروان دین مزداست. واژهٔ «خَستَر» در فارسی، بازماندهٔ همین واژهٔ اوستایی است. (← بق.)

خْرَفْستَرَغْنَ: (در پهلوی «خَرفشتَرگَن» یا «مارغَن» به معنی «خرفسترزن» یا «خرفسترافگن» یا «خرفسترکش») نام چوب دستی یا عصای سر سیخ داری است که با آن خرفستران را می‌زدند و می‌کشتند.

خرفسترغن درشمار افزارهای ویژهٔ آتْربانان (پیشوایان دینی) است. (← وند. فر. ۱۴، بند ۸) در ایران باستان، موبدان همیشه «خرفسترغن» در دست داشته و کشتن جانداران گزندرسان را ثواب بزرگی می‌شمرده اند.

خْرو: (← خرویغنی)

خْرویغْنی: در ونـدیداد (فر. ۱۱، بند ۹) بـه دو نام «خرو» و «خرویغنی» برمی‌خوریم که در یکی از نیایشها، نیایشگر خواستار دور راندن آنها می‌شود. دربارهٔ این دو نام چیزی نمی‌دانیم؛ اما از آن‌جا که هر دو نام درشمار دیوان و آفریدگان ناپاک اهریمنی آمده است، چنین می‌نماید که اینها نیز به چنین آفریدگانی تعلّق داشته باشد.

دارمستتر می‌نویسد: «خرو و خرویغنی با یکدیگر پیوسته نیستند. معنی آنها جداگانه «زخم» و «زخمی» است. این که آیا این نامها به اساطیر واقعی تعلّق داشته و یا صورت تجریدی محض بوده است، معلوم نیست و داوری در این باره دشوار است. ممکن است که این واژه‌ها نامهای محض و یا لقبهای «اَئِشمَ خْرویدْرو» (خشم خونین درفش) باشد.» (زگد.)

(← خشم)

خَستو: (در پهلوی «خَوستوک») اقرارکننده، اعتراف کننده، معترف، پذیرندهٔ باور و اعتقادی. فردوسی می‌گوید:

«به هستیش باید که خستو شوی   ز گفتار بی کار یکسو شوی» (شا. ج ۱، ص ۱۲)

خَستویی: (در پهلوی «خَوستوکیه») اقرار، اعتراف، یقین، اطمینان، باور و اعتقاد داشتن.

خَستویی (هاتِ...): یسنه، هات ۱۲ را به سبب آن که مزداپرستان با خواندن آن به پیروی از دین مزداپرستی اقرار و اعتراف می‌کنند و پذیرفتار این دین می‌شوند، «هاتِ خَستویی» می‌خوانند.

خُسرو: نام پسر سیاوش و نبیرهٔ کاووس و افراسیاب است که بیشتر با عنوان «کی» بکار می‌رود. (← کیخسرو)

خُسرو: نام شاخابه‌ای از دریای فراخ کرت است که هنگام گریختن فرّ از چنگ افراسیاب پدید

می‌آید. (← زام. بند ۵۶)

بندهشن (بخش ۲۲، بند ۸) دریاچهٔ خسرو را در پنجاه فرسنگی دریاچهٔ چیچست می‌داند. در «آتش بهرام نیایش» و دو سی روزهٔ کوچک و بزرگ (بند ۹)، نخست به کیخسرو و سپس به دریاچهٔ خسرو درود فرستاده شده است. (← اوژدان ون و ونگهزداه)

خْشْتاوی: عنوان یا صفت منسوبان به خاندان ایرانی «خْشْتاوَ» است که در فروردین یشت (بند ۳۷) از آنان با صفت «دلیر» یاد شده و گفته شده است که با تورانیهای «دانو» می‌جنگیدند.

خْشَثْروسوکَ: (به معنی «روشنی شهر» یا «فروغ شهریاری») نام گذرگاهی بر فراز کوه بلند و مقدّس «کَنگ» (کنگ دژ) بوده که به نوشتهٔ آبان یشت (بندهای ۵٤ و ۵۷) آوردگاه «توس» سردار و سپاهبد ایرانی با پسران «ویسه» (پهلوانان نامدار تورانی) بوده است.

خْشَثْرَوَیرْیَه: (← شهریور)

خشم: (در اوستا «اَئِشَم» و در پهلوی «خیشم» یا «خِشم» یا «هِشم» یا «اِشم» و در فارسی خَشم یا خِشم) در اصل اوستایی به‌معنی «شتابان» و در فارسی به معنی «غضب، قهر، غیظ»، نام دیوِ خشم، هَمِستارِ ایزد سروش است. در اوستا هیچ دیوی شدیدتر و شریرتر از دیو خشم دانسته نشده است. نام این دیو در بیشتر جاها با صفت «خونین درفش» (دارای درفش خون‌آلود) همراه آمده است و او را واپسین کَماله دیو و از سپاهبدان اهریمن خوانده‌اند.

در گاهان گفته شده است که بدکرداران به خشم روی می‌آورند و پرهیزگاران به نابودی آن می‌کوشند. دیو خشم دشمن رمه‌ها خوانده شده و در یشتها دشمن «اَشَه» و پیام‌آور اهریمن به‌شمار آمده است.

«نیبرگ» واژهٔ اوستایی «اَئِشَم» را به معنی «کشتارخواهی» گرفته است. (← دینها. ص ۱۰۳)

در بندهشن (بخش ۲۸، بند ۱۵) آمده است که به دیو خشم هفت نیرو داده شده تا با آن نیروها به ستیزه با نیروهای اهورایی بکوشد. در همین متن می‌خوانیم که: «... آن جای که خشم بنه دارد، بسیار آفریده را که نابود کند و بس ویرانی کند. همهٔ بدی را برآفریدگان هُرمَزد، خشم بیش‌آفرید. آن کیان و یلان از بدکنشی خشم بیشتر شکست یافتند. چنین گوید که «خشم خونین درفش» زیرا همهٔ [داغ و] درفش را او کند.» (پژ. ص ۱۲۹)

.در گزیده‌های زادسپرم (بخش ۹) آمده است که از زناشویی «خشم» و «مَنوشَک» (خواهر منوچهر) گروه «فرّه کاستاران» (در اوستایی «کَخوارِذَ» و در پهلوی «کوخْریند» یا «کوخْریت» به معنی «کاهش‌دهندگان فرّه) که دسته‌ای از آفریدگان اهریمنی اند، زاده می‌شوند. (همان. ص ۲۱۱)

در تورات، نامهٔ دینی یهودیان، نام این دیو به گونهٔ "ashmadai" (تحریف شدهٔ «اَئِشمَ دَئِوَ»یِ اوستایی) به معنی بغض و کینه آمده است.

(E.Blochet, Quelques notes à props de Arda Viraf'd Dans Oriental Studies, in hounour of C.P. Pavry, p. 52)

«ریخلت» صورت راه یافتهٔ این ترکیب به «کتاب مقدّس» را Asmodeus ذکر می‌کند و آن را به کتاب مشکوک Tobit نسبت می‌دهد. (H. Reichelt : Avesta Reader, p. 114)

(← خرویغنی و کخوارذ)

خْنَثَی تی: پری نماد پری کامگی (بت‌پرستی) است که اهریمن به پتیارگی در برابر آفرینش «وَئِه کِرِتْ» (= کابل) از سوی اهوره‌مزدا، می‌آفریند. این پری به گرشاسپ می پیوندد (در روان او راه می یابد و او را می‌فریبد) و در نتیجه «بوشاسپ دیو» بر وی چیره می‌شود و او را در خواب بوشاسپی ــ که تا پایان هزارهٔ هوشیدر ماه ادامه خواهد یافت ــ فرومی برد. (وند. فر. ۱، بند ۹)

در جای دیگری از وندیداد (فر. ۱۹، بند ۵) نیز از این پری یاد می‌شود و زرتشت به اهریمن می‌گوید که من پری «خْنَثَی تی» دیوآفریده را نابود می‌کنم.

معنی این نام روشن نیست و بارتولومه آن را ایرانی نمی‌داند.

خْنِنتَ: نام نهمین سرزمین و کشوری است که اهوره‌مزدا آن را آفرید (وند. فر. ۱، بند ۱۲) در زَندِ وندیداد آمده است که: «خْنِنتَ نام رودخانه‌ای است در گرگان.» دارمستتر به استناد این نوشتهٔ گزارش پهلوی، می‌نویسد: «... بنابراین باید همان رودخانهٔ گرگان باشد.» (زگد.)

خواشْترا: نام رودخانه‌ای است که به دریاچهٔ هامون می‌ریزد. (زام. بند ۶۷) این واژه صفت است به معنی «دارای چراگاه خوب» که غالباً توصیفی است برای ایزد «رام»؛ اما صورت دستوری مادینهٔ آن، نام رودخانه‌ای است که امروزه «خاش رود» خوانده می‌شود و از سوی خاور به دریاچهٔ هامون می‌ریزد و از سرچشمه (کوههای ایماق و هزاره) تا مصبّ آن ۳۸۰ کیلومتر است. (پور.: یش. ج ۲، ص ۳٤٤)

خوارِنَنگْهَیتی: نام رودخانه‌ای است که به دریاچهٔ هامون می‌ریزد. این نام به معنی «فَرّه‌مند و شکوهمند» است و امروزه «هَررود» یا «هاروت» نامیده می‌شود و از سرچشمه (سیاه کوه) تا مصبّ آن ۳۵۰ کیلومتر است. (همان. ص ۳٤٤)

خْوانْوَنْتْ: نام کوهی است که تیر آرش ــ بهترین تیرانداز ایرانی ــ برای نشانه گذاری مرز ایران و توران به سوی آن پرتاب شد. آن گونه که از نوشته های ابوریحان بیرونی و دیگران برمی‌آید، این کوه احتمالاً در کرانهٔ آمودریا (جیحون) یا سرزمین فرغانه بوده است. (← آرش)

خودآفریده: صفت یکی از دوگونه روشنی است که در «وَرِجَمکرد» هست و مقصود از آن روشنیِ

اهورایی است که از آغاز آفرینش بوده و از آفریده‌های پسینِ اهوره‌مزدا نیست. به‌تعبیر دیگر، روشنیِ قدیم در برابر روشنیِ حادث. (ــــ هستی آفریده)

خورشید: (در اوستا «هْوَرِ خْشَئِتَ» به معنی «خورِ درخشان») نام کرهٔ آسمانی مشهور و نام ایزدی است. نام خورشید در اوستا با صفتهای «جاودانه»، «رایومند» (شکوهمند) و «تیزاسب» همراه می‌آید. «خورشید یشت» و «خورشید نیایش» ویژهٔ ستایش و نیایش وی و یازدهمین روز ماه به نام اوست. خورشید پاک کنندهٔ تخمهٔ «گیومرت» (نخستین انسان آفریدهٔ اهوره‌مزدا) و نگاهبان آن است.

به نوشتهٔ بندهشن در میان هفت پایهٔ آسمان، خورشید در پنجمین پایه («گرودمانْ» = «گرزْمان» = «اَنَغرِ روشن» یا «اَنیران») جای دارد.

خورشید نیز مانند ماه و ستارگان، راه ویژهٔ خود را می‌سپارد که فَرَوَشی ها بدو نموده اند. (فرور. بندهای ۱٦ و ۵۷) (ــــ خور. و نیا.)

خورشید (روزِ...): نام یازدهمین روز ماه است که آن را «خیر روز» نیز می‌خوانند. (ــــ خورشید)

خورشید چهر: (در اوستا «هْوَرِ چیثْرَ») نام دومین پسر از سه پسر زرتشت است. معنی این نام را می‌توان «خورشید روی» یا «خورشید تخمه» (خورشیدنژاد) دانست.

در سنّت مزداپرستان، خورشید چهر نخستین ارتشتار و پیشوا و سردار ارتشتاران خوانده شده است. در بندهشن (بخش ۳۲) گفته شده است: «خورشید چهر، بزرگِ سپاهیان بود. اینک در کنگ‌دژ فرمانده لشکریان پشوتن پسر گشتاسپ است.»

خورشید نیایش: نام نخستین نیایش از پنج نیایش خرده اوستاست که به ستایش و نیایش خورشید اختصاص دارد و دارای نوزده بند است. این نیایش را سه بار در روز (بامداد و نیمروز و پسین) می‌خوانند. (ــــ خورشید)

خورشید یَشت: نام ششمین یشت از یشتهای بیست و یک گانهٔ اوستاست که ویژهٔ ستایش و نیایش خورشید است و هفت بند دارد. (ــــ خورشید)

خونیرثَ: (= خَنیرَث = خَنیرَه = خَونیرَس) نام کشور میانی (بزرگترین کشور) از هفت کشور یا اقلیم جهان بنا بر بخش‌بندی جهان در ایران باستان (همچنین نزد هندوان) است. ایران در این بخش جای دارد. نام خونیرث، گاه با صفت «بامی» یا «درخشان» همراه است. (ــــ ارزهی، سوهی، فردذفشو، واورو برشتی، واورو جرشتی و وید دفشو)

خونین درفش: صفت دیو خشم است. (ــــ خشم)

خویشکاری: یکی از تعبیرهای مهمّ دینی مزداپرستان است. هریک از مینُویان (از اهوره‌مزدا ــ آفریدگار جهان ــ گرفته تا کوچکترین ایزدان) و استومندان (از مردمان گرفته تا دیگر آفریدگان و نهادهای آفرینش)، وظیفه و کار ویژه‌ای دارد که باید آن را به سرانجام برساند. این «کار ویژه» را «خویشکاری» می‌خوانند و آن کس را که این خویشکاری را بجای آورد، «خویشکار» می‌نامند.

نویسندهٔ بندهشن می‌گوید: «هُرمَزد را نیز خویشکاری، آفرینش بود. آفرینش را به دانایی می‌توان آفرید و بدین روی است که جامهٔ دانایان پوشید [که] آسرونی است.» (به نقل پژ. ص ۳۸) در همان کتاب آمده است: «او (اهوره‌مزدا) فرمود به آتش [که ترا خویشکاری] در [دورانِ] اهریمنی، پرستاری مردم کردن و خورش ساختن و از میان بردن سردی است. هنگامی که ترا چیزی برنهند، بیرون‌آی. چون هیزم برنهند، فرازگیر.» (همان. ص ۳۹)

خویشکاری سبب اصلیِ هستیِ هرکسی و هرچیزی است و هیچ کس و هیچ چیز بی‌خویشکاری، هستی به معنای واقعی ندارد. «فَرّه»، نیرویِ مینُوی و توانایی اهورایی یانیروی پیونددهنده میان جهانِ مینُوی و جهان استومند است که رسیدن به اقبال و افزونی خواسته و کامروایی، بستگی بدان دارد و این «فرّه» خود براثر خویشکاری بهرهٔ هرکسی می‌شود. هرکس، هر گروه و هر قوم، اگر خویشکار باشد، یعنی بدانچه خویشکاری و کار ویژهٔ اوست پای‌بند بماند و آن را به سرانجام برساند، فرّه‌مند و بهروز می‌شود و به خواسته و کامروایی می‌رسد. روان هرکس برای خویشکاری آفریده شده و در برابر کردارهای خود پاسخ گوست.

در بندهشن می‌خوانیم: «... هُرمَزد گفت که روان پیشتر آفریده شد و تن، سپس برای آن آفریده شد. روان در تن آفریده شد تا خویشکاری را بیافریند و تن به خویشکاری آفریده شد. آن را گزارش این است که روان پیشتر آفریده شد، تن از پس. روان در تن، خویشکاری را فرمان دهد.» (همان. ص ۱۱۹، ۱۲۰ و ۱۲۸)

در برابر «خویشکار» (کسی که خویشکاری می‌ورزد و کار ویژهٔ خود را به سرانجام می‌رساند) در پهلوی تعبیر «اَخویشکار» (ناخویشکار) آمده است؛ یعنی کسی که خویشکاری خود را نادیده می‌انگارد و بدان رفتار نمی‌کند. (← مینو. ص ٤، همچنین ← فرّ در همین یادداشتها)

خَیون: (در اوستا «خْیَونَ» یا «هْیَونَ» و در پهلوی «خْیون» یا «هْیون» و در فارسی «خَیون» یا «هُون») نام سرزمین و مردمی بوده است در آن سوی آمودریا (جیحون) که به احتمال زیاد یکی از اقوام ایرانی به شمار می‌آمده‌اند.

در اوستا «خیون» از قبیله‌های تورانی شمرده شده و در ایاتکار زریران، ارجاسپ پادشاه توران، از خیونان است. این قبیله همان است که بعدها با شاپوردوم ساسانی (۳۸۰-۳۰۹ب.م.) در

زدوخورد بوده و مورخ رمی «امیانوس مارسلینوس» از «گرومباتس» نامی که پادشاه «خیونیت» بوده و در داغستان نیز سلطنت داشته و با شاپور دوم رقیب بوده است، نام می برد.

در چند جای اوستا، گشتاسپ هَمِستارِ سران و نامداران دیوپرست «خیون» خوانده شده است. (گو. بند ۳۱-۲۹، زام. بند ۸۷)

از نخستین سده‌های میلادی (= اواخر دورهٔ اشکانی) که اقوام ترک تبار در این سرزمین و بخشهای گرداگرد آن، جانشین اقوام ایرانی شدند، به تدریج «خیون»ها یا «هیون»ها با ترکان و هفتالان یا هیاطله یکی به حساب آمدند. (← تور، توران، تورانی)

د

داد: (در اوستا «داتَ») قانون، دادگری، انصاف و نام ایزد نماینده و نگاهبان دادگری و قانون است. در بسیاری از جاهای اوستا (از جمله مهر. بند ۱۳۹ و وند. فر. ۱٦، بند ۱۸) «داد» به‌معنی دین مزداپرستی و مجموع فرمانها و قانونها و نهادهای آن بطور کلّی آمده است. این واژه همچنین بخشی از ترکیب «وی‌دَئوداتَ» (وندیداد) است که در این کتاب آن را به «دادِ دیوستیز» برگردانده‌ایم. (← همین.)

دادار (= دِی): آفریدگار، خداوند. صفتی است برای اهوره‌مزدا و نام هریک از روزهای هشتم و پانزدهم و بیست و سوم ماه است که برای بازشناختن آنها از یکدیگر، نخستین را «دی به آذر» (یعنی دی روزی که آذر روز را به دنبال دارد)، دومین را «دی به مهر» (دی روز پیش از مهر روز) و سومین را «دی به دین» (دی روز پیش از دین روز) می‌گویند.
(← دی)

دادِ دیوستیز: نام بخشی از اوستاست که در اصل اوستایی «وی‌دَئِوَداتَ» (قانون دوردارندهٔ دیو یا قانون ستیزندهٔ با دیو) نام دارد و در فارسی به تحریف «وندیداد» شده است.

در گزارش کنونی، این نام ترکیبی اوستایی را به «دادِ دیوستیز» برگرداندیم که به روشنی گویای معنی اصلی و مفهوم بنیادی آن (کشمکش و نبرد دیر پای میان دو مینوی اهورایی و اهریمنی در پهنهٔ آفرینش) است. (← پیش.)

دادِستان: آزمایش روز پسین (رستاخیز) که از آن با توصیف «دادِستان بزرگ ایزدی که به میانجی سپندمینو و آذر مینُوی انجام خواهد گرفت» یاد شده است. (← گاه. یس. ۳۱، بند ۳، یس. ٤٧، بند ٦ و یس. ۳٦، بند ۲).

دادِستان دینی: (در پهلوی داتِستان دینیک) کتابی است به زبان پهلوی، دارای ۲۸,۶۰۰ واژه، نوشتهٔ «مَنوش چیهرِ یووان یِیمان» (منوچهر پسر جوانْ جم) موبد بزرگ زرتشتیان کرمان و فارس در نیمهٔ دوم سدهٔ نهم میلادی. در این کتاب به ۹۲ پرسش دینی پاسخ داده شده است. واژهٔ «دادِستان» در این ترکیب به معنی «رأی، حکم، فتوی» است.

دازَک: گونه‌ای مور گزنده و گودال کن و آسیب‌رسان است. (وند. فر. ۱٤ بند ۵) دارمستتر معنی این نام را «مورچهٔ چوب» دانسته و پرسیده است: «آیا همان موریانه است؟» (زگد.)

داشتیانی: نام خاندانی است که گرشاسپ پسرانی از آن خاندان را می‌کشد. (زام. بند ٤۱)

داغ خوردگانِ اهریمن: وصف همگانی بیماران و نارسا تنانی است که اهوره‌مزدا در آمدن آنان را به «ورجمکرد» روا نمی‌داند. (← وند. فر. ۲، بند ۲۹)

داموِیش اوپَمَنَ: (در پهلوی «دَهْم آپَر پَه مَنِیشْن یَزَتْ») نام ایزدی از یاران و همکاران ایزد مهر است که غالباً از او با صفتهای چیره‌دست و دلیر یاد می‌شود. معنی این نام «نفرینِ نیکوکار و پارسا»ست و بیشتر همراه با «دَهْم آفْرِیتی» (= دَهْمان آفرین) به معنی «آفرینِ نیکوکار و پارسا» می‌آید. دارمستتر و جکسن «داموِیش اوپَمَنَ» (یا کوتاه شدهٔ آن «اوپَمَنَ») را ایزد نماد نفرین نیکوکار و پارسا خوانده‌اند.

در مهر یشت (بند ۱۲۶) از این ایزد به گونهٔ «اوپَمَنِ دین مزداپرستی» یاد شده است. در همان یشت (بند ۱۲۷) می‌خوانیم که داموِیش اوپمنِ دلیر، سواره و به پیکر گرازی تیز دندان و تیز چنگال در پی گردونهٔ مهر اسب می‌تازد. (← اوپمن)

دانشِ آموزشی: دانشی که بر اثر آموزش و کار و کوشش و به رهنمونی مزدا به دست می‌آید. دانش اکتسابی. دانشی که در جهان استومند می‌توان آموخت و یاد گرفت.

دانشِ سرشتی: دانش فطری. دانش سرشتی و ذاتی. دانشی که از راه کار و کوشش به دست نمی‌آید. دانشی که اهوره‌مزدا آن را در وجود کسی به ودیعه گذاشته باشد.

دانو: نام یکی از قبیله‌های تورانی است که بسیاری از سرداران و دلاوران ایرانی در آبان یشت و دیگر بخشهای اوستا، آرزومند چیرگی و پیروزی بر نام‌آوران و جنگ‌جویانیِ از آن قبیله می‌شوند. (← تور، توران، تورانی)

دانی: نام خاندانی است که گرشاسپ «وَرِشْوَ» نامی از آن خاندان را می‌کشد. (زام. بند ٤۱)

داهی: نام سرزمینی بوده است (گویا) در کرانهٔ سیر دریا (سیحون) که قبیله‌هایی به نام «داهِه» در آن می‌زیسته‌اند. شاید این سرزمین، همان باشد که جغرافیانویسان از آن با نام «دَهِستان» یاد می‌کنند.

در فروردین یشت (بند ١٤٤) فَرَوَشی های مردان و زنان آشَوَن سرزمینهای داهی در کنار فَرَوَشی های آشَوَنان دیگر سرزمینهای ستوده می‌شوند.

دایتیا (= دایتی): نام رودی است اساطیری در ایران‌ویج که برخی از پژوهشگران کوشیده‌اند تا آن را با «ارس» یا «زرافشان» یکی بشمارند؛ اما در دورهٔ ساسانیان این نام را بر رود «سند» نهادند.

در اوستا نام «دایتیا» با صفت «وَنگوهی» (= وه، به، نیک) همراه می‌آید و در پهلوی «وه‌روت» (= بهرود) گفته‌اند. این رود، یکی از مهم‌ترین و وَرجاوَندترین جاها در جغرافیای اساطیری و دینی ایرانیان است و بسیاری از رویدادهای بنیادی دین مزداپرستی در کرانهٔ آن اتّفاق می‌افتد. در کنار همین رود است که اهوره‌مزدا با جم همپرسگی می‌کند و او را به ساختن «وَرجَمکرد» رهنمون می‌شود. نیز در همان جاست که زرتشت با اهوره‌مزدا و امشاسپندان همپرسگی و هم‌سخنی می‌کند.

در وندیداد (فر. ١٩، بند ٢-١) می‌خوانیم که اهریمن تباهکار، دروج را همراه با دیگر دیوان به کشتن زرتشت برمی‌انگیزد. در برابر آنان زرتشت نیایش «یَثَه‌آهو وَیریو...» را می‌سراید و آبهای دایتیای نیک را می‌ستاید و بدین سان دیوان را شکست می‌دهد.

(← ایران‌ویج)

دایتیک (= دایتی): نام کوهی است اساطیری در ایران‌ویج که در بسیاری از جاهای اوستا و نامه‌های پهلوی، از چکاد آن یاد می‌شود. گفته شده است که یک سر «چینودپل» برچکاد دایتیک و سر دیگرش بر البرز کوه است. (← چینود)

دایتیو گاتو: (← آتش بهرام)

دَخمه: (در اوستا «دَخْمَ» و در پهلوی «دَخْمَک») حصاری دایره‌وار و برج مانند است که دور از شهر و روستا و معمولاً برفراز کوهپایه یا تپه‌ای می‌سازند و پیکر مردگان را در آن‌جا، رو به آفتاب و در حالت نشسته (با گذاشتن دو چوب در زیر بغلها) در هوای آزاد می‌گذارند تا پرندگان مردارخوار گوشت آنها را بخورند و پس از چندی استخوانهای بازمانده را در گودال یا شکافی به نام «آستودان» می‌ریزند.

پورداود می‌نویسد: «هیچ شکّی نیست که آریاییها در قدیم، مردگان خود را در آتش می‌سوزانیده‌اند، چنان که هندوان از زمان بسیار قدیم تا به امروز، آتشی انبوه افروخته، در آن نفت یا روغن پاشیده، مردگان خود را در آن می‌سوزانند و خاکسترش را به آب می‌دهند. لابد ایرانیان هم در این عادت با هندوان شرکت داشته‌اند، چنان که کلمهٔ دخمه به معنی «داغگاه» است، یعنی محلّی که مردگان را در آن می‌سوزانند. ریشهٔ این کلمه که «دَگ» باشد، به معنی سوزانیدن است و

کلمهٔ «داغ» از همین ماده است. از خود اوستا هم مفهوم می‌شود که در قدیم، ایرانیان لاشهٔ مردگان را می‌سوزانیده‌اند. در وندیداد، از جرم سوزاندن لاشه در آتش سخن رفته و تکلیف دینداری که خود دیده مرده را در آتش می‌سوزانند، معیّن شده است. فردوسی هم در شاهنامه به این عادت قدیم اشاره کرده، گوید:

«همی هر کسی هرسو آتش فروخت   یکی خسته بست و یکی کشته سوخت

(یش. ج ۱، ص ۵۰۹)

برخی از پژوهشگران (و از آن جمله «جکسن» برآنند که وجود «گل تپه»ها یا «کول تپه»ها (تپه‌های خاکستر) در نواحی شمال باختری ایران (اطراف دریاچهٔ ارومیه و منطقهٔ کردستان) نشان و بازمانده‌ای است از روزگارانی که برخی از ایرانیان، مردگان خود را در آتش می‌سوزانده‌اند. (← ایرانویج. ص ۱۵٤-۱۵۱)

دخمه در اصطلاح زرتشتیان، «برج خاموشی» یا «برج خاموشان» نیز خوانده می‌شود.

(برای آگاهی بیشتر دربارهٔ دخمه و دخمه گذاری مردگان ← دیانت. و ایران.)

دَخیوم: (در اوستا «دَهیوَم» به معنی «ایالت یا کشور» و در فارسی «دِه») نام ایزد نگاهبان ایالت یا کشور است که از همکاران «اُزَیرین» شمرده می‌شود. (← همین.)

دَرِجا: (در اوستا «دَرِجْیَه پَیتی زْبَرَهِه» و در پهلوی «دَرْجِنْ زْبار» به معنی «دَرِجا آن سوی تپه») نام رودی است در ایران‌ویج و نیز نام کوهی یا پشته‌ای است بر کرانهٔ آن رود که خانهٔ پُوروشَسْپ ــ پدر زرتشت ــ برفراز آن جای داشته و زرتشت در آن جا زاده شده است.

در وندیداد (فر. ۱۹، بند ٤ و ۱۱) از این رود یاد شده است. دارمستتر این رود را با رود «دَرَه» ــ که از کوه سبلان در آذربایجان سر چشمه می‌گیرد و به «ارس» می پیوندد ــ یکی شمرده و نوشته است که زرتشت بر فراز کوهی در کرانهٔ این رود، دین اهورایی را پذیرفت و پیام‌آور آن شد. (زگد.)

در گزیده‌های زاد سپرم (بخش ۲۲) از همپرسگی و هم سخنی اهوره‌مزدا و امشاسپندان با زرتشت سخن به میان آمده که واپسین آنها همپرسگی و هم‌سخنی امشاسپند امرداد است در کرانهٔ رودهای «دَرِجا» و «دایتی» و جاهای دیگر. (← اسونت)

دَرِشینیکَ: (به معنی «کسی که گستاخانه حمله کند») نام یکی از دیو پرستان هَمِستارِ گشتاسپ است. (گو. بند ۳۱-۲۹)

دَرواسْپ: (در اوستا «دْرْواسْپا» و در پهلوی «دَرواسپ» به معنی «دارندهٔ اسب درست») نام ایزد بانوی نگاهبان چارپایان و ستوران است که رمه‌های گاوان و کودکان را تندرستی می بخشد. (گو. بند ۱) (← گوش و گوش‌تشن و گوشورون)

دَرواسپ یَشت: (← گوش یشت)

دْروَتاتْ: ایزد تندرستی است. نام این ایزد، بیشتر با واژهٔ «تَنو» (= تن) همراه می‌آید و با «تندرستی» فارسی برابر می‌افتد و گاه نیز بی واژهٔ «تنو»، اما باز هم به همان معنی بکار می‌رود. در ویسپرد (کرِ ٤، بند ١) نام این ایزد با صفت «نیک» و همراه نام ایزدان آدا، آشَی و چیستی آمده است.

دُروج: (در اوستا «دْروج» یا «دْروگ» و در پهلوی «دْروز» به معنی «دروغ») نام ماده دیو دروغ و نادرستی و پیمان‌شکنی است.

گاه مقصود از این واژه، کیش دروج یا دینِ دیوپرستی در برابر دین مزداپرستی و پیروی از آشَه است (یس . ٣١، بند ١) و گاه از آن فریب (یس . ٣٣، بند ٤) و یا پیروِ کیش دروج (یس . ٤٤، بند ١٣) اراده شده است. (یس . ٣٣، بند ٤ و یس . ٤٤، بند ١٣)

پاره‌ای از پژوهشگران با استناد به برخی از کاربردهای «دروج» در اوستا و متنهای پهلوی، آن را به معنای مطلق «دیو» دانسته‌اند. از جملهٔ این موردها می‌توان این نوشتهٔ کتاب «روایت پهلوی» را یادآوری کرد که: «پس دو دروج فراز مانند: اهریمن و آز.»

چنان که در این نوشته دیده می‌شود، اهریمن سرکرده و سالار و آفریدگار همهٔ دیوان و دیوآز که از نام‌آورترین دیوان است، هر دو «دروج» خوانده شده‌اند. اما در جای دیگری از همین متن، می‌خوانیم: «پیداست که هر شب اهریمن و دیوان و دروجان برای میراندن آفریدگار هرمزد از دوزخ بتازند.» که در این‌جا از اهریمن در پایگاه سالاری و فرمانروایی و از دیوان و دروجان به منزلهٔ کارگزاران و سپاهیان وی، جداگانه نام برده شده است.

در مهر یشت به ترکیب «میثرو دروج» به معنی «دروغ گوی به مهر» (= پیمان‌شکن) برمی‌خوریم که در همه جا مفهومی برابر با «پیمان‌شکن» دارد. (← مهر دروج)

دَرِوُشیشَونتْ: نام کوهی است. (زام. بند ٤)

دَرون: (در اوستا «دْرَونَ» یا «دْرَونَنگَه») نان کوچک سفید بدون خمیرمایه‌ای است که در آیینهای دینی پیشکش ایزد سروش می‌کنند. این نان نشانه و نماد همهٔ پیشکشهای غیرآبکی مانند نان و گوشت و میوه و جز آن است که «مْیَزْدَ» خوانده می‌شود.

یسنه، هات ٨-٣ را «سروش دْرونَ» می‌خوانند و در یسنه، هات ١١، بند ٤ «درون» به معنی مطلق پیشکش آوردن و نذر و قربانی آمده است.

بهار دربارهٔ این واژه می‌نویسد: «دْرَئونَ نام سفره‌ای و نانی است که در آیینهای دینی زردشتی وجود دارد. این نام که به صورت کوچک یا بزرگ از آرد گندم تهیّه می‌شود، نماد این جهان است. برجستگی دایرهٔ دور نان، نماد کوه البرز است که زمین را چون حلقه‌ای فراگرفته

است. «گُوشواد» کـه روغنِ نهـاده در میان نان است، نماد چکاد دائیتی است که در میان زمین است. قرص نـان، نماد خورشید است. نانی که به صورت هلال تهیّه می‌شود، نـماد ماه است. سه تکّه چوب بویایی که در سفره است، نماد اندیشه و گفتار و کردار نیک است. آب، سبزی و میوه، نماد دریاها، مرغزارها و جنگلهاست.» (پژ. ص ۱۲۶-۱۲۵)

(دربارهٔ «درون» همچنین ← مینو. ص ۱۱۳)

دُروَند: (در اوستا «دْرِگْوَنتْ» و در پهلوی «دورووَند» یا «دوروَنـد» ضدّ «اَشَوَن») پیرو دروج، دروغ پرست، دیوپرست، گمراه، ناپاک (= نااَشَوَن، ناپرهیزگار).

دارمستتر از این واژه تعبیری جداگانه دارد و «دروند» را به معنی «دَوان» و نام دیو توفان می‌شمارد؛ اما در جای دیگری اشاره‌ای بدین تعبیر دارمستتر نشده است. (← اَشَوَن و دُروج)

دْریوک: عنوان یا صفت گروهی از کسانی است که اهوره‌مزدا راه یافتن آنان را به «وَرجَمکرد» ناروا می‌شمارد. این واژه در زبان پهلوی به چند معنی بکار رفته که از آن جمله «پدر و مادر فرزندِ حرام‌زاده» است. بهار در گزارش فرگرد دوم وندیداد (بند ۲۹) همین معنی را مناسب حال می‌داند؛ اما استاد مقدّم معنی «کسانی که در بدنشان نقص یا علّتی باشد» را ترجیح می‌دهد (جم. ص ۹۷) که با انتخاب دارمستتر در گزارش وندیداد (poverty) نیز هماهنگی دارد.

دْریوی: دیو دریوزگی و گدایی و از همکاران و یاوران نزدیک اهریمن است. در وندیداد (فر. ۱۹، بند ۴۳) نام این دیو را درشمار کارگزاران بزرگ اهریمن می بینیم.

دست‌ـپیمان: تعبیری است در گزارش وندیداد، برای دومین گونه از پیمانهای ششگانه در دادهای وندیدادی. در کتاب «روایات بزرگ» (بخش ۱، بند ۱) دربارهٔ این گونه پیمان می‌خوانیم: «هنگامی که دو سوی پیمان با فشردن دست و گفت و شنود با یکدیگر سازش می‌کنند و پیمان می بندند.»

دستور: در نوشته‌های پهلوی برای وزیر بزرگ یا بزرگ فرمدار (نخست‌وزیر) و گاه برای سرکرده و سالار پیشوایان دینی (موبدان) و نیز به معنی داور و داوری آمده است. فردوسی می‌گوید:

«سیامک خجسته یکی پور داشت　　　که نزد نیا جای دستور داشت» (پور. به نقل فپ.)

دَشتان: (در اوستا «دَخْشتَ» و در گزارش پهلوی «دَخْشَک» به‌معنی علامت و نشان به‌طور کلی و نشان خونی است که زنان بینند. «دشتان» در پهلوی و فارسی از همین ریشه است.) ۱. قاعدگی، حیض، عادت ماهانهٔ زنان، خونریزی ادواری زنان. ۲. زن حائض (حائضه)، زنی که روزهای خونریزی و عادت ماهانهٔ خود را می‌گذراند.

این واژه با تلفّظ «داشتان» تاکنون در زبان ارمنی بکار می‌رود.

دَشتانِ بهنجار[1]: ۱. خونریزی یا حیض زنان که به هنگام و طبیعی باشد. ۲ زنی که به هنگام و به روال طبیعی، خون دشتان از وی برود.

دَشتانِستان: ساختمان یا بخشی از خانه که زن دشتان باید در مدّت ناپاکی در آن بسر برد. (← ارمشتگاه)

دَشتان مَرزی: درآمیختن و همخوابگی مرد با زن دشتان که گناهی بس بزرگ است.

دَشتانِ نابهنجار[1]: ۱. خونریزی یا حیض زنان که اتّفاقی و در هنگام غیرطبیعی باشد. ۲. زنی که در هنگام غیرطبیعی و برحسب اتّفاق، خون دشتان از وی برود.

دروندیداد (فر. ۱، بند ۱۹-۱۸) دشتان نابهنجار از پتیاره آفرینی های اهریمن خوانده شده است.

دَشتَک: جنین، کودک پیش از زادن و هنگامی که هنوز در زهدان مادر است.

دوراَکَئِتَ: نام یکی از تورانیان دیوپرست (از قبیلهٔ دانو) است. (آب. بند ۷۳) معنی این نام «دارندهٔ آرزوهای دور و دراز» است.

دوروک: نام یک بیماری ناشناخته است. (وند. فر. ۲۰، بند ٦)

دوزخ: (در اوستا «دوژاَنگَهْ» یا «دوژاَنگْهو» به معنی «جهان بد» یا «جهان زشت» یا «زندگی بد» در برابر «بهشت» یا «بهترین سرای» یا «بهترین زندگی») کنام اهریمن و دیوان و جای گناهکاران و گمراهان و دروغ گویان در زندگی پس از مرگ است که از آن به «خانمان دروغ» یا «سرای دروغ» نتیز تعبیر کرده‌اند و ما «کُنامِ دُروج» را در برابر آن آورده‌ایم.

در ادبیات دینی ایرانیان، دوزخ در میان زمین جای دارد؛ اما گاه جای آن در اَپاختر (= شمال) است. در بندهشن می‌خوانیم: «دوزخ در میانهٔ زمین، آنجاست که اهریمن زمین را سُفت و بدان درتاخت.» و در جای دیگری از همان کتاب آمده است. «او (هُرمَزد) هفتورنگ را به ناحیهٔ شمال گمارْد، آنجا که چون اهریمن درتاخت، دوزخ شد.»

دوزخ جایی است بسیار تاریک و تنگ و پر گند و دشواری و بدی. در همان کتاب بندهشن آمده است: «دوزخ را گوید که تار(یکی آن را) به دست توان گرفت و گندیدگی (آن را) به کارد توان بریدن...» و باز در جای دیگر از بندهشن می‌خوانیم: «دیوان از تاریکی (= دوزخ) بانگ کردند که: مردم اید، دیو را پرستید تا شما را رشک بنشیند...» که در این مورد «تاریکی» به معنی «دوزخ» بکار رفته است.

۱. این ترکیب را نگارنده در گزارش وندیداد بکار برده است.

در هر دو کتاب بندهشن و دینکرت گفته شده است که دوزخ در زیر «چینودپل» است.
(ــــه چینود و کُنامِ دروج)

دوژاَکَ: نامی است که مردم بد زبان به سگ «وَنگْهاپَرَه» می‌دهند. (ــــه ونگهاپره و وند. فر. ۱۳، بند ۲، زیر.)

دَهَکَ: واژه‌ای است که به ساخت جمع در برابر آثْربانان (موبدان) آمده است. پورداود دربارهٔ این واژه نوشته است: «در تفسیر پهلوی دَخْشَک کاهِنیتار ترجمه شده و از برای توضیح افزوده‌اند: کسی که نشانهٔ هُرمَزد بکاهد. در ترجمهٔ سنسکریت اوستا، دَهَک به Cihna که به معنی نشانه و علامت خاص است، ترجمه شده است. بنابراین تفاسیر، دهک برخلاف آتربان که حافظ علائم دینی است، کسی است که در او آثار و علائم دینی نیست.» (پور. یس . ج ۱، ص ۱۸۰) (ــــه مورک و ورشن)

دَهْم آفْریتی: (ــــه آفرینگان دهمان و دهمان آفرین)

دَهمان آفْرین: (ــــه آفرینگان دهمان و دهم آفریتی)

دِی: (در اوستا «دَثوش» یا «دَدوش» و در پهلوی «داتار» و در فارسی «دادار» یا «دی») صفت اهوره‌مزدا است به معنی «آفریدگار». روزهای هشتم و پانزدهم و بیستم و سوم ماه و ماه دهم سال، بدین نام خوانده شده است.

گاه «دَثوش» را در فارسی به «دین» برگردانده و روزهای سه‌گانهٔ یاد شده را به ترتیب «دین به آذر»، «دین به مهر» و «دین به دین» خوانده‌اند. اما درست همان «دی» است و «دین» جداگانه نام ایزد است که روز بیست و چهارم ماه به نام اوست. (ــــه دادار و دین)

یادآوری این نکته بجاست که واژهٔ «دی» به معنی «زمستان» که در فارسی بکار رفته، از مادّهٔ «زیمَ» یا «زَیَن» در اوستاست و با «دی» به معنی «دادار» یا «آفریدگار» پیوندی ندارد.

دی به آذر (روزِ...): نام روز هشتم ماه است. (ــــه دادار = دی)

دِی به دین (روزِ...): نام روز بیست و سوم ماه است. (ــــه دادار = دی)

دِی به مهر (روزِ...): نام روز پانزدهم ماه است. (ــــه دادار = دی)

دین: (در اوستا «دَئِنا» و در پهلوی و زند «دِن» یا «دین» یا «دینا» یا «دینَک» و در فارسی «دین» از مصدر «دا» به معنی «اندیشیدن و شناختن»، همریشه با واژهٔ سنسکریت به همین معنی است.)

در اوستا این واژه گاه به معنی «مذهب و کیش» و گاه به معنی «یکی از نیروهای پنجگانهٔ آدمی» ــ که از آن به وجدان یا نیرویِ ایزدیِ بازشناسیِ نیک از بد تعبیر کرده‌اند ــ آمده

است. این نیرو پایدار و نامیرا و از ودیعه های اهوره‌مزدا در تن آدمی است. همین نیروی درونی است که در روز چهارم پس از مرگ برسر چینودپل، اگر شخص نیکوکار و اَشَوَن و پاک باشد، به پیکر دوشیزه‌ای زیبا و اگر گناهکار و نااَشَوَن باشد، به کالبد زن پتیارهٔ زشتی، روان او را پذیره می‌شود و او را به بهشت یا دوزخ می‌کشاند. (← هادخت نسک در همین کتاب)

بسیاری از پژوهشگران برآنند که واژهٔ عربی «دین» به معنی «کیش و مذهب»، هیچ پیوندی با «دئنا»ی اوستایی ندارد و از بنیاد واژهٔ آکدی «دِنو» یا «دینو» به معنی قانون و حق و داوری است.

دین: نام ایزد بانوی نگهبان دین مزداپرستی است و با «چیستا» (← همین.) پیوند نزدیک دارد. او دختر اهوره‌مزدا و سپندارمذ و نگاهبان آسایش زنان است.

بیست و چهارمین روز ماه به نام این ایزدبانو است و شانزدهمین یشت که ویژهٔ ستایش و نیایش ایزدبانو چیستاست، به سبب پیوند نزدیک این دو ایزدبانو، «دین یشت» خوانده شده است. (← دین یشت و چیستا)

دین (روزِ...): نام بیست و چهارمین روز ماه است. (← دین)

دینْ آگاه: کسی که از دین و دادها و آیینهای آن، آگاهی تمام دارد و آموزگار و رهنمون مردمان به آموزش و دریافت و پذیرش دین است. (← دین)

دینْ آگاهی: آگاهی تمام از دین و دادها و آیینهای آن و آموزگاری و رهنمونی مردمان به آموزش و دریافت و پذیرش دین. (← دین)

دینْ بُردار: کسی که دادها و آیینها و فرمانهای دین را به میان مردمان می برد و آنان را به دین باوری و دین پذیری رهنمون می‌شود. پیامبر. (← دین)

دینْ بُرداری: بردن دادها و آیینها و فرمانهای دین به میان مردمان و رهنمونی آنان به دین باوری و دین پذیری. پیامبری. (← دین)

دینکَرت (= دینکَرد): (در پهلوی «دِنکَرت» به معنی «کردهٔ دینی» یا «کردارهای دینی») نام کتابی است بزرگ به زبان پهلوی که پژوهشگران فرهنگ ایرانی، آن را فرهنگنامهٔ (دایرة‌المعارف) دانشهای دینی و عقلی خوانده‌اند.

این کتاب در حدود سدهٔ نهم میلادی (سدهٔ دوم و سوم هجری) در بغداد از روی بازمانده‌های ادبیات پارسی میانه (پهلوی) گردآوری و تدوین شده و در نُه بخش به نگارش درآمده است که دو بخش نخستین آن از دست رفته و باقی ماندهٔ آن، ۱۶۹,۰۰۰ واژه را دربر می‌گیرد.

گردآورنده و نویسندهٔ نخستینِ این کتاب، «آتورفَرن بَغ فرّخ‌زاتان» (آذر فَرن بَغ پسر فرّخ‌زاد)

بوده و پس از وی «آتور پات اُمِتان» (آذر پاد پسر امید) آن را از نو تنظیم و تلخیص کرده و «دینکرت هزار در» نامیده است.

از چاپهای دینکرت می‌توان به ترجمهٔ انگلیسی - گجراتی، چاپ «دستور بهرام پشوتن سنجانا» و پسرش «پشوتن دستور داراسنجانا» در سالهای ۱۹۲۸-۱۸۷٤ ب. م. و ترجمهٔ انگلیسی متن کامل دینکرت، چاپ «مدن» در دو جلد، بمبئی سال ۱۹۱۱ میلادی و ترجمهٔ انگلیسی «وِست» در جلدهای ۱۸ و ۳۷ و ٤۷ .S.B.E اشاره کرد.

(برای آگاهی بیشتر دربارهٔ این کتاب مهم ← دکتر محمدجود مشکور: «گفتاری دربارهٔ دینکرد»، تهران ۱۳۲۵)

دین یَشت: نام شانزدهمین یشت از یشتهای بیست و یک گانهٔ اوستاست در ستایش و نیایش ایزدبانو چیستا (که با ایزدبانو «دین» پیوند تنگاتنگ دارد). این یشت، ۷ کرده و ۲۰ بند را دربر می‌گیرد. (← چیستا و دین)

دیو: (در اوستا «دَئِوَ») نام همگانی آفریدگان و کارگزاران و دستیاران اهریمن است که در برابر آفرینش اهورایی ایستاده و به پتیارگی با آن در ستیزند. خود اهریمن را «دیوانْ دیو» یعنی سالار و فرمانروای دیوان خوانده‌اند.

دیو در دین مزداپرستی، مترادف «دُروج» (= دروغ) است، چنان که «دَئِوَیَسنَه» (دیو پرست) را با «دروغ پرست» یا «دُروَند» به یک مفهوم بکار می برند. از دیوان و جادوان و پریان و کَویان و کَرَپان، غالباً با هم یاد می‌شود و همهٔ آنان به یکسان نکوهش و نفرین می‌شوند.

دیوان نزد هند و ایرانیان باستان، گروهی از پروردگاران ستودنی بوده اند؛ چنان که «دِوَ» یا «دِوا» در سنسکریت تاکنون به مفهوم «خداوند» (معنی اصلی آن «فروغ و روشنایی» است) باقی مانده و از همان بزرگداشت دیرینه برخوردار است. خط سنسکریت را نیز «دِوانِگاری» (یعنی نگارش دیوان) می‌خوانند.[1]

در دیگر زبانهای هند و اروپایی نیز واژه‌های همریشهٔ این واژه به همان معنیِ کهن دیده می‌شود، مانند «زئوس» در یونانی و «دئوس» در لاتینی و «دیو» در فرانسه و «دیوتس» (= خدایان) در ارمنی. اما در دگرگونیهای دینی و فکری ایرانیان (احتمالاً از مدتها پیش از زرتشت)، سرشت و منش دیوان تغییر کرد و به کارگزاران و دستیاران اهریمن و گمراه کنندگان مردمان و تباه‌سازندگان آفرینش نیکِ اهورایی تبدیل شدند؛ همچنان که «اَسوَره»ها (= اهوره) نزد

۱. این نامگذاری یادآور خط آموزی دیوان به «تهمورث» در شاهنامه است.

هندوان سرشتی اهریمنی و گمراه کننده یافتند.[۲]
(← اهوره‌مزدا و ایندر)

دَئِوَک: عنوان یا صفت گروهی از کسانی است که اهوره‌مزدا در آمدن آنان را به «وَرجَمکرد» ناروا می‌شمارد. (وند. فر. ۲، بند ۲۹) در زندِ وندیداد «دَیوی» آمده و در توضیح آن افزوده شده است. «فریفتار». استاد مقدّم در یادداشتهای خود برگزارش فرگرد دوم وندیداد (جم. ص ۹۷) «دَیوی» را علّت یا نقصی در بدن شمرده، اما بهار در گزارش همین فرگرد «فریفتار» توضیح زندِ وندیداد را آورده است. (پژ. ص ۱۶۹)

«دَیوی» ــ چنان که در شرح زیر این نام در همین یادداشتها آمده ــ نام دیو فریب است و بنابراین کاربرد آن در فرگرد دوم وندیداد به معنای «فریفتار» اشاره‌ای به همین دیو دارد و می‌تواند تعبیری از «اَشموغ» هم باشد. (← اشموغ و دیوی)

دَیوی: نام دیوی است از دستیاران و کارگزاران مهم اهریمن که در شمار کَماله دیوان و دیگر دیوان از او یاد می‌شود. (وند. فر. ۱۹، بند ۴۳)

دارمستتر این نام را با «دَئِوَک» ــ که در زَندِ وندیداد (فر. ۲، بند ۲۹) آمده است ــ یکی می‌شمارد. پورداود این دیو را «دیو فریب» خوانده است. (یش. ج ۲، ص ۴۰) (← دَئِوَک)

ر

راتا: نام ایزد نگاهبان داد و دهش و بخشندگی است. واژه‌های «رات» و «راتیه» در پهلوی و «راد» و «رادی» در فارسی بازماندهٔ این واژهٔ اوستایی و اصل آن به معنی فدیه و نیاز و دهش و بخشش است.

راسپی: (در اوستا «رَئِثویشکَرَ» و در پهلوی «راثْوی») عنوان هفتمین تن از پیشوایان (موبدان) هشتگانه‌ای است که در ایران باستان برگذاری «یَزِشْنَ» (آیین نیایش و ستایش) را برعهده داشتند. راسپی (رئثویشکر) که معنی آن «آمیزشگر» یا «بهم‌آمیزنده» است، در این گروه در ردهٔ هفتم بود و کار آمیزش هَوم با شیر و آب زَور و بخش کردن آن را برعهده داشت و جای وی در سوی راست «فْرَبِرتَر» بود.

۲. نکتهٔ جالب توجه این است که هندوان کنونی در عین حفظ واژهٔ «دیو» به همان معنی کهنِ «خداوند»، واژهٔ «دیوانه» را که از همان ریشه است، به معنایی که در فارسی دارد، بکار می برند.

امروزه همهٔ کارهای برگذاری این آیین را تنها دو موبد (زَوت و راسپی) برعهده دارند و در واقع راسپی به‌تنهایی نقش هفت موبد زیردست زَوت را اجرا می‌کند.

در بند هشن دربارهٔ رویدادهای رستاخیز آمده است که در «یَزِشْنَ» بدان هنگام، اهوره‌مزدا خود «زَوت» است و سروش پرهیزگار «راسپی». (← آبرت، آتروخش، آسنتر، زوت، سروشاورز، فربرتر و هاونن.)

رام: (در اوستا «رامَ» یا «رامَن» به معنی «آرامش») نام ایزد هواست که به نامهای «وَیو» (= وای یا وایِ درنگ خدای یا اَندروای) و «وایِ وِه» (= به‌وای) نیز خوانده شده است.

در اوستا «رام» جدا از «وَیو» (= وای) است؛ اما در ادبیات پارسی میانه (پهلوی) با او یکی شده است. نگاهبانی روز بیست و یکم ماه برعهدهٔ او و «رام‌یشت» (یشت یازدهم) در ستایش و نیایش وی است و نام او در اوستا با صفت «دارندهٔ چراگاه خوب» و غالباً همراه نام ایزد مهر می‌آید.

دربارهٔ این ایزد در بندهشن می‌خوانیم: «رام که وایِ نیکوی درنگ خدای خوانند، خود وایِ درنگ خدای است که اندر مینوان، ارتشتاران سرداری را (به) خویشکاری دارد. روان پرهیزگاران را چون به چینودپل گذرد، وای نیکو دست برگیرد و به آن جای (مناسب) خویش برد. بدان روی رام خوانده شود که رامش‌بخش همهٔ آفرینش است. هنگامی که وایِ بدتر جان را در تن از میان برد، او که وایِ نیکو است (آن را) بپذیرد و خورسندی بدهد.» (به نقل پژ. ص ۱۰۹)

(← اندروای، بَدوای و به‌وای)

رام (روزِ...): نام روز بیست و یکم ماه است. (← رام)

رام یَشت: نام پانزدهمین یشت از یشتهای بیست و یک گانهٔ اوستاست در ستایش و نیایش ایزد رام (= به‌وای = اَندروای = وَیو) که ۱۱ کرده و ۵۷ بند دارد. (← اندروای و رام)

رایومند: (در اوستا «رَیْوَنْت» به معنی «دارندهٔ جلال و شکوه و فروغ») صفت اهوره‌مزدا و برخی از ایزدان و آدمیان است و غالباً با «فَرّه‌مند» (از فرّه برخوردار) همراه می‌آید.

همین واژه نام کوهی است در نیشابور که در فارسی «ریوَند» گوییم و به سبب آتشکدهٔ بزرگ «آذرِ بُرزین مِهر» که در آن بوده، شهرت یافته است. (← رئونت)

رَئِمَنَ: نام کوهی است (زام. بند ۵). پورداود احتمال داده است که این نام به معنی «دولت‌خانه» یا «ثروت‌سرا» باشد.

رَئِونَت: نام کوهی است (زام. بند ٦). این نام در فارسی «ریوند» شده و جای آتشکدهٔ مشهور «آذرِ بُرزین مِهر» در آن بوده است. در بندهشن، جای این آتشکده یک‌بار کوه ریوند و یک‌بار کوه گناوَد (گناباد) خوانده شده است. (← برزین مهر و رایومند)

رَ پیثْوین: (در اوستا «رَ پیثْوینَ» و در پهلوی «رَ پیثوین» و «رَبیهوین» به معنی «نیمروز») نام دومین گاه در بخش‌بندی گاههای پنجگانهٔ شبانروز است که «ر پیثوینگاه» نیز خوانده می‌شود. (← ر پیثوین ایزد و ر پیثوینگاه)

رَ پیثْوین: نام ایزد نگاهبان دومین گاه از گاههای پنجگانهٔ شبانروز (از نیمروز تا پسین) است و «فْرادَت‌فْشو» (ایزد نگاهبان چار پایان خُرد) و «زَنتومَ» (ایزد نگاهبان بخش یا ناحیه) از یاران و همکاران اویند.

این واژه در کتابهای روایت و نیایشهای زرتشتیان با نگارشهای گوناگون آمده است. از آن‌جمله: رفتین، رفتون، ر پیتیپین، ر پیتین، ربیثون، ر پتون، ربیتن، رفیتون و رفیتن.

رَ پیثْوین: نام ایزد نگاهبان تابستان است و «آفرینگان رَ پیثْوین» ویژهٔ اوست. (← آفرینگان و ر پیثوین)

رَ پیثْوینگاه: در بخش‌بندی گاههای پنجگانهٔ شبانروز، دومین گاه یعنی از نیمروز تا پسین (از ظهر تا عصر) را بدین نام می‌خوانند. در «روایات داراب هرمزدیار» و در «نیرنگستان» آمده است: «ر پیثوینگاه از نیمروز تا سه ساعت پس از نیمروز را گویند.»

رَ پیثْوینگاه: نام یکی از پنج نیایش (نماز) شبانروز است که به هنگام نیمروز تا پسین اختصاص دارد. این نیایش که در بخش «پنج نیایش» در «خرده اوستا» آمده است، ۱۲ بند را دربر می‌گیرد.

رَتو: (در پهلوی «رَت» و در فارسی «رَد») این واژه در اوستا به دو معنی بکار رفته است. نخست به معنی گاه و هنگام و زمان و دوم به معنی داور دادگاهِ ایزدی. در گاهان (یس. ۲۹، بندهای ۳ و ۶ و یس. ۳۱، بند ۲) زرتشت خود «رَتو» (داور میان دو گروه مزداپرستان و دیوپرستان) خوانده شده است. در اوستای نو، واژهٔ «رَتو» با «اَهو» (← همین.) همراه آمده و معنی داور و سَروَر و بزرگ و پیشوایِ مینُوی دارد. در گزیده‌های زادسپرم نیز این واژه به معنی سَروَرِ پیشوایان دینی (موبدان) آمده است.

در ترکیب «ویسپرد» نیز همین واژهٔ «رتو» را می بینیم. (← ویسپرد)

رَتومَند: (در اوستا «رَتومَنت» به معنی «دارندهٔ سروری و بزرگی») صفت اهوره‌مزداست که غالباً همراه «اَهومَند» (اَهومَنت) می‌آید. (← اهومند)

رَد: به معنی سرور و بزرگی روحانی (به مفهوم عام) و گاه به معنی «موبدانْ موبد» آمده است. (← رتو)

رسایی: برگردان «هَوروَتاتْ» است که در گاهان بدین صورت آورده‌ایم. (← خرداد)

رَسَشْتات: نام یکی از ایزد بانوان در دینِ مزداپرستی است که معنی لفظی آن را «دادگری و

جوانمردی» نوشته‌اند. نام این ایزد بانو غالباً با صفت «نیک» و همراه با نام «اِرِث» (← همین.) می‌آید. از خویشکاری «رَسَستات» در اوستا سخنی به میان نیامده و تنها می‌توان دریافت که از یاران و همکاران ایزد بانوان «آرت» (= اشّی) و «چیستا» است.

رَشْن: (در اوستا «رَشْنو» به معنی پرهیزگاری یا درخشش [؟]) نام ایزد دادگری، یکی از ایزدان نامدار در دین مزداپرستی است. رشن پس از ایزدان مهر و سروش، سومین داور روز پسین به‌شمار می‌آید. او پسر اهوره‌مزدا و سپندارمذ و برادر ایزدبانو آشّی و ایزدان سروش و مهر و ایزدبانو دین است. (ار. بند ۱۶) اوست که همراه ایزدان مهر و بهرام به میان رده‌های رزم‌آوران می‌رود و راست کرداران را پیروزی می بخشد. (بهرام. بند ۴۷)

نام این ایزد، غالباً با صفت «راست» یا «راست‌ترین» همراه می‌آید و گذشته از مهر و سروش با ایزد آرشتات (= آرشتاد = آشتاد) نیز پیوند نزدیک دارد.

دوازدهمین یشت اوستا و هیجدهمین روز ماه به نام این ایزد است. از «رشن یشت» برمی‌آید که رشن بویژه با دزدان و راهزنان در ستیزه و مایهٔ نگرانی آنهاست. رشن نه‌تنها در سراسر هفت کشور زمین، در خشکی و دریا، بلکه در جهان زَبَرین، در سپهرِ ستارگان و ماه و خورشید و فضای فروغ بی پایان (گَرَزمان) نیز حضور دارد.

در بندهشن، رشن ایزد دادگری و مینوی راستی است که برای رهایی و بهروزی جهان استومند، دیوان و بدکرداران رانابود می‌کند. در «اَوگِمَدَئِچا» از آمدن رشن همراه ایزد مهر و سروش و باد و اشتاد و بهرام و فَرَوَشی های آشَوَنان به پذیرهٔ روان نیکان در گذشته در بامداد روز چهارم پس از مرگ، سخن به میان آمده است. اردای‌ویراف‌نامه و مینوی خِرد این ایزد را ترازودار روز پسین می‌خوانند که کفّهٔ ترازو را به هیچ سویی متمایل نکند و سرمویی نادرستی و بیداد در کار او راه نیابد. در بندهشن گفته شده است که یوغ (میانهٔ شاهین) ترازوی ایزد رشن بر چکادِ دایتی است. (← همین.) به نوشتهٔ همین متن، گل نسترن (= نسرین) ویژهٔ این ایزد است.

نام ایزد رشن را در ادب فارسی به گونهٔ «رَش» هم می بینیم.

رَشن (روزِ...): نام هیجدهمین روز ماه است که نگاهبانی آن را ایزد رشن برعهده دارد. در اشاره به روز رشن، فردوسی می‌گوید:

«چو هور سپهر آورد روز رش   ترا زندگی باد پدرام و خوش»

و عنصری:

«درآمد درآن خانهٔ چون بهشت   به روز رش از ماه اردیبهشت»

رَشن یَشت: نام دوازدهمین یشت از یشتهای بیست و یک گانهٔ اوستاست در ستایش و نیایش ایزد رشن که ۳۸ بند دارد. (← رشن)

رَنگْها (= آرَنگ): نام یکی از دو رود مهمّ و وَرجاوَند در اساطیر ایرانیان است که جای آن را در ایران‌ویج دانسته‌اند و بارها در بخشهای گوناگون اوستای نو از آن سخن به میان می‌آید و رویدادهای بسیاری در کرانهٔ آن اتّفاق می‌افتد.

سرزمینهای گرداگرد سرچشمهٔ رود رنگها، شانزدهمین بخش جهان است که اهوره‌مزدا آن را آفریده است. (وند. فر. ۱، بند ۲۰)

بسیاری از پژوهشگران اوستا کوشیده‌اند تا جای این رود را بشناسند و آن را با یکی از رودها در سرزمینهای ایرانی تطبیق دهند؛ اما برخی برآنند که نمی‌توان این رود را رودی واقعی دانست و باید آن را رودی اساطیری و افسانگی شمرد.

بهار نوشته است که در دورهٔ ساسانیان، این نام را با «آروَند» (دجله) یکی شمرده‌اند. (پژ. ص ۷۹)

روان: (در اوستا «اوروَنَ» و در پهلوی «رووان») چهارمین نیرو از نیروهای پنجگانهٔ آدمی و پاسخ‌گوی کردار اوست. گزینش خوب یا بد برعهدهٔ این نیرو است و پس از مرگ پاداش کردار نیک و یا پادافرهٔ کردار بد را دریافت می‌کند. روان پرهیزگاران به فَرَوَشی آنان می پیوندد و در بهشت بسر می برد و روان بد کرداران تنها می‌ماند و در دوزخ رنج می‌کشد.

در گزیده‌های زاد سپرم، روان سه بخش دارد: روان اندر تن یا روان نگهبان، روان بیرون از تن یا روان اندر راه و روانی که در جهانِ مینُوی است.

روایات بزرگ: نام دیگری است برای «روایات داراب هرمزدیار». (← همین.)

روایات داراب هُرمَزدیار: نام یکی از مشهورترین کتابهای روایت است که در سال ۱۹۲۲ب.م. در بمبئی به کوشش «هیربد مانکجی رستم‌جی اونوالا» به چاپ رسیده است.

رَوذیتَ (= رَوایذیتَ): نام کوهی است (زام. بند ۲). در بندهشن (بخش ۱۲، بند ۲۷) این کوه «رُذیشْنومَند» نامیده شده و نویسندهٔ آن کتاب، این نام را به معنی «کوهی که گیاهان فراوان در آن روید» گرفته است. دارمستتر گمان برده است که این کوه همان «رویان» باشد در طبرستان که جغرافیادانان بدان اشاره می‌کنند.

ریگ‌وِدا: نام کهن‌ترین بخشِ نامهٔ باستانی هندوان است به زبان سنسکریت که سرودهای ستایش خدایان را دربر می‌گیرد. زمان نگارش این بخش و دیگر بخشهای وداها را از ۲۰۰۰ تا ۱۰۰۰ سال پیش از میلاد دانسته‌اند. (← ودا)

ز

زادـمرگ: نام خانه یا اتاقی است که پیکر مرده را در دورهٔ بدی آب و هوا، پیش از بردن آن به دخمه، در آن می‌گذارند. (وند. فر. ۸، بند ۸، زگد.) (← کده)

زامیاد: (در اوستا «زَمْیَزَتَ» و در پهلوی «زام‌یَزْد» به معنی «ایزد زمین») نام ایزدی است که غالباً از او با صفت «نیک‌کُنش» یاد می‌شود. نوزدهمین یشت ــ اگر چه جز نخستین هشت بند آن که نام کوههای روی زمین را دربر دارد، دیگر بندهای آن به «فرّ» مربوط می‌شود ــ به نام ایزد زامیاد نامگذاری شده است. بیست و هشتمین روزماه نیز به نام این ایزد خوانده می‌شود و گل زعفران ویژهٔ اوست. به نوشتهٔ بندهشن ایزد زامیاد از همکاران و یاران امشاسپند امرداد است.

برخی از پژوهشگران برآنند که «زامیاد» نام دیگری است برای امشاسپند «سپندارمذ»، امشاسپند بانوی نگاهبان زمین. اما جای این پرسش باقی است که: اگر این دو یکی هستند، چرا روز پنجم ماه به نام «سپندارمذ» و روز بیست و هشتم به نام «زامیاد» خوانده شده است؟

زامیاد (روزِ...): نام روز بیست و هشتم ماه است. (← زامیاد)

زامیاد یشت: نوزدهمین یشت از یشتهای بیست و یک گانهٔ اوستاست که به نام ایزد زامیاد (← همین.) خوانده شده و هشت بند سرآغاز (نام کوههای روی زمین) و پانزده کرده (مشتمل بر ۸۸ بند) را (که به فرّ اختصاص دارد) دربر می‌گیرد. این یشت را «کیان یشت» نیز خوانده‌اند.

زَاوُروَن: (در پهلوی «زَرمان» به معنی پیر یا پیر اندیشه) نام دیوی است از یاوران و کارگزاران بزرگ اهریمن که او را «دیو کشندهٔ پدران» یا «دیو پیری» خوانده‌اند. (وند. فر. ۱۹، بند ۴۳)

زَرتُشت (= زَردُشت): (در اوستا «زَرَثوشْتَرَ» به تعبیری به معنی «دارندهٔ اشتر زرد» و به تعبیر دیگر «دارندهٔ روشنایی زرّین رنگ») نام پیامبر و بنیادگذار دین زرتشتی یا مزداپرستی یا دین بهی و سرایندهٔ گاثاها یا پنج گاهان (کهن‌ترین بخش اوستا) است. (← پیش. بخش ۱)

زَرتُشت سِپیتْمان: نام زرتشت است همراه با نام خانوادگی او. (← سپیتمان)

زَرتُشتوم: (در اوستا «زَرَثوشْتْروتِمَ» و در پهلوی «زَرتُشتوم» به معنی «همانند زرتشت» یا «زرتشت‌سان») نام ایزدی است از همکاران «آویسروثْریمَ» (← همین.) که پرستاری و نگاهبانی همهٔ پیشوایان دینی بدو سپرده شده است.

برخی از پژوهشگران اوستا، این واژه را عنوان بزرگترین پیشوای دینی یا «مَسمُغان» (سرکرده و سالار مغان) دانسته‌اند که به منزلهٔ پاپ نزد کاتولیکها بوده است. بیرونی «مصمغان» نوشته و مرکز فرمانروایی روحانی او را شهر «ری» دانسته است.

این واژه، همچنین به معنی قلمرو فرمانروایی چنین پیشوایی نیز آمده است. (← فرور. بند ۲۱)

زَرَتوشْتْروتِمَ: (← زرتشتوم)

زِرِدَزَ: نام کوهی است. (زام. بند ۱) دربندهشن (بخش ۱۲، بند ۲) نام این کوه «زَرید» آمده و با «مانوش» (= اوستایی «مَنوشَ») یکی شمرده شده است. در زامیاد یشت، این رشته کوه در برابر «هَرَیتی» (= البرز) و دومین کوهی است که از آن سوی «مَنوشَ» نیز همهٔ سرزمینهای خاوری و باختری را در میان گرفته است. (← منوش و هریتی)

زَرِمَیَه: صفت روغنی است که در ساختن خورش بهشتی بکار می‌رود؛ خورشی که پس از درآمدن روان پرهیزگاران و اَشَوَنان به فروغ بی پایان برای آنان می‌آورند. (هاد. فر. ۲، بند ۱۸)

این واژه، صفت است به معنی «بهاری» (منسوب به «زَرِمَ» به معنی «بهار»). در دادِستان دینی (بخش ۳۱، بند ۱٤) دربارهٔ این واژه آمده است: «چون کرهٔ به دست آمده از شیر گاو که در دومین ماه بهار دوشیده باشند، به خوبی و لذّت‌بخشی معروف است، در اوستا این نام (زَرِمَیَه) را برای روغنی که در خورش بهشتی بکار می‌رود، برگزیده‌اند.»

زَرِنومَنت: نام دریاچه یا آبگیری است که در خرده اوستا (بند ۸) ستوده می‌شود. در بندهشن (بخش ۲۲، بند ٦) می‌خوانیم که دریاچهٔ «زرمند» (= زرنومنت) در همدان است، اما امروزه نمی‌توان جای درست آن را تعیین کرد.

زَرِنومَیتی: نام یکی از رودهایی است که به دریاچهٔ کیانسیه (هامون) می‌ریزد. این نام، ساخت مادینه (مؤنّث) «زَرِنومَنت» (زرمند یا دارای زر) است. در بندهشن (بخش ۲، بند ۳٤) «هیرمند» و «زرمند» نام یک رودخانه خوانده شده، اما در زامیاد یشت (بند ٦۷) از «زَرِنومَیتی» و «هَئِتومَنت» (هیرمند) جداگانه یاد شده است.

زَروانَ: (در پهلوی «زوروان» و در فارسی «زَروان» به معنی «زمان» و «زمانه») نام ایزدی است که از او با صفتهای «بی کرانه» و «درنگ خدای» یاد شده و مانند دیگر مینُویان و آفریدگان اهوره‌مزدا درخور ستایش و شایستهٔ نیایش است.

در روزگار ساسانیان، فرقه‌ای در دین زرتشتی وجود داشت که در ملل و نحل شهرستانی و دیگر منابع، از آن به نام «زَروانیّه» یاد شده است. دربارهٔ باورهای این فرقه، نوشته‌اند که اینان اهوره‌مزدا و اهریمن — هر دو — را از آفریدگان «زَروان» می‌دانستند. شهرستانی روایتی را می‌آورد که بنابر آن، زروان بزرگترین آفریدهٔ نور بود و او را در چیزی شک پیدا شد و از آن شک، «اهریمن» پدید آمد. همو روایت دیگری را نقل می‌کند که به موجب آن، زروان بزرگ نه هزار و

نهصد و نود و نه سال به نیایش ایستاد تا او را پسری آید و چون آرزوی او برنیامد، با خود اندیشید که شاید این جهان هیچ باشد. از همین توهّم او اهریمن پدید آمد و هُرمَزد از عالم یقین برخاست و هر دو در شکم مادر بودند. هُرمَزد نزدیک در بود؛ اما اهریمن به نیرنگ شکم مادر را بردرید و پیش از آن به بیرون شتافت و جهان را بگرفت.

در رسالهٔ «علمای اسلام به دیگر روش» ـــ که پاسخنامه‌ای است از سوی پیشوایان دین زرتشتی به پرسشهای علمای دین اسلام و پیداست که نویسندهٔ ناشناس آن، خود از گروه زروانیان بوده ـــ چنین می‌خوانیم: «در دین زرتشت چنین پیداست که خدا جز از زمان، دیگر همه (را) آفریده است و آفریدگار، زمان است و زمان را کرانه پیدا نیست و بالا پدید نیست و بن پدید نیست. او همیشه بوده است و همیشه باشد و هر که خِرَدی دارد، نگوید که زمان از کجا پیدا آمد و با این همه بزرگواری که بود، کس نبود که وی را آفریدگار خواندی؛ زیرا که آفرینش نکرده بود. پس آتش و آب را بیافرید. چون به هم رسانید، اورمزد پدید آمد. زمان هم آفریدگار بود و هم خداوند به سوی آفرینش که کرده بود. پس اورمزد روشن و پاک و خوش‌بو و نیکو کردار بود و برهمهٔ نیکوییها توانا بود. چون فروشیب نگریست نود و شش هزار فرسنگ، اهریمن را دید سیاه و پلید و گنده و بد کردار و اورمزد را شگفت آمد که دشمنی سهمگین بود. اورمزد چون آن دشمن را دید، اندیشید که مرا این دشمن بر باید گرفت و اندیشه کرد به چند وجه افزار همه بیندیشید و پس آغاز کرد و اورمزد هرچه کرد، به‌یاری زمان کرد و هر نیکی که در اورمزد بایست، بداده بود و زمان درنگ خدای اورمزد پیدا کرد...»

از مجموع افسانه‌ها و مدرکهای کهن دربارهٔ «زروان»، می‌توان چنین برداشت کرد که زروان پیش از هر چیز دیگر وجود داشت و هزار سال به نیایش ایستاد تا او را پسری که نامش هُرمَزد خواهد بود، پدید آید؛ پسری که باید آسمان و زمین و همهٔ دیگر آفریدگان را بیافریند. اما پس از هزار سال به اندیشه‌ای شک‌آلود فرورفت که: «آیا بیهوده کوشیده‌ام؟» و در این هنگام بود که هرمزد و اهریمن به زندان وی درآمدند. هرمزد از خواست و آرزوی او به داشتن فرزند و اهریمن از شک وی.

زروان چون از وجود فرزند آگاهی یافت و دانست که هرمزد به دهانهٔ زهدان نزدیک‌تر است، سوگند خورد که: «هر که زودتر نزد من آید، فرمانروایی جهان را بدو سپارم.» هرمزد که از اندیشهٔ پدر آگاه بود، در همان زهدان، اهریمن را از آن اندیشه آگاه ساخت. اهریمن کوشید که پیش از هرمزد از زهدان بیرون شود؛ اما چون هرمزد به دهانهٔ زهدان نزدیکتر بود، اهریمن زهدان را درید و از آن بیرون جست و خویشتنِ زشت خویش را به زروان بنمود که: «من فرزند توام.»

زروان چنان فرزندی را که همه تیرگی و گند و ستیز بود، نپسندید. در همین هنگام هرمزد

زاده شد که روشن و خوش بوی بود و زروان دانست که پسر آرمانی اوست. زروان چون سوگند خورده بود، ناگزیر جهان را به اهریمن سپرد و گفت: «ای اهریمن! ترا شهریار می‌کنم تا نُه هزار سال فرمانروایی کنی؛ اما هرمزد را چنان آفریده‌ام که برتو چیرگی یابد و پس از دورهٔ نُه هزار سالهٔ تو، اوست که به شهریاری جهان خواهد رسید و چنان فرمان خواهد راند که کام اوست.»

آنگاه زروان به هرمزد دسته‌ای «بَرسَم» سپرد که نشانهٔ موبدی بر جهان است و بدو گفت «تا این زمان من برای آمدن تو نیایش کرده‌ام؛ از این پس، این تویی که برای من نیایش خواهی کرد.»

بدین گونه اهریمن فرمانروای جهان شد و هرمزد به یاری نیایش کردنها سرانجام بر او چیرگی خواهد یافت.

زروان خدای زمان است که در اوستا اهمیّت چندانی ندارد؛ اما از نوشته‌های روزگار ساسانیان برمی‌آید که در آن دوران، سخت مورد توجّه و ستایش مردم بوده است. سرشت او جاودانگی و بی کرانگی است و همهٔ آفرینش در اوست. سرچشمهٔ هستی و بُن‌ـمایهٔ ماده، زمان، سامان کیهانی و در یک سخن، هستی کل است. خود منشأیی ندارد و منشأ همه چیز است. هیچ کس را توانِ برآشفتن و فرمانروایی بر او نیست. خِرَد و توانایی او نیز بی کران است.

زروان بی کرانه است و از این رو برای هیچ‌یک از آفریدگان او ــ حتی خدایان ــ شناختنی نیست. از زروان بی کرانه، زروان کرانمند با نه هزار سال درازا پدید می‌آید که در طیّ آن، میان دو فرزند زروان بی کرانه ــ هُرمَزد و اهریمن ــ نبرد درمی‌گیرد و با پیروزی هرمزد بر اهریمن پایان می پذیرد و دوران زروان کرانمند به‌سر می‌رسد.

سال کیهانی زروانی که نُه هزار سال درازا دارد، در برابر سال کیهانی مزدایی قرار می‌گیرد که دوازده هزار سال است و به چهار دورهٔ سه هزار ساله بخش می‌شود. (نقل به‌اختصار و با اندک دگرگونی در نگارش، از مقالهٔ پورداود به نام «زروان» در «خرده». ص ۹۷-۹۱ و توضیح های بهار در پژ. ص ۱۲۳-۱۲۱)

آقای بهار در یادداشتی به نگارنده نوشته‌اند: «فرقهٔ زروانیه به احتمال قوی قبل از زرتشت وجود داشته و دین تودهٔ مردم بوده است و ظهور آن به دورهٔ ساسانیان ربطی ندارد.»

«موسس خورناسی» مورّخ ارمنی روایتی را دربارهٔ «زروان» از «سیبیل لا بروسی» نقل می‌کند که بنابر آن، زروان به اتفاق دو برادر خود «تیتان» و «هاپه‌توسته» که همان «سام» و «کام» و «هابت» بودند، پیش از ساختمان برج بابل برروی زمین فرمانروا شدند و بعد زروان بر دو برادر خویش چیره شد و سرانجام زرتشت مغ، پادشاه بلخیها یعنی مادها زروان را مبدأ و پدر خدایان نامید. (ــــ مؤسس خورناسی: تاریخ ارمنستان، ترجمهٔ گ. نعلبندیان، نشریات دانشگاه

یروان ارمنستان / ۱۹۸٤-ص ۳۰)

زَریر: (در اوستا «زَیری وَیری») به معنی «زرّین بَر» یا «زَرّین زره») نام پسر لهراسپ و برادر گشتاسپ[1] و سپاهبد ایران در جنگهای دینی ایرانیان و تورانیان به روزگار پیامبری زرتشت و شهریاری گشتاسپ است که در همین جنگها به دست «بیدَرفش» جادو، سپاهبد تورانیان کشته می‌شود.

داستان زندگی و رزم‌آوری زریر در منظومهٔ پهلوی «آیاتکار زَریران» (یادگار زریر) و در هزار بیت سرودهٔ دقیقی (که در شاهنامهٔ فردوسی درج شده) آمده است.

زَمزَم: (= زمزمه) تعبیری است برای «باژ» که در کتابهای فارسی و عربی آمده است. (← باژ)

زَنتومَ: نام ایزد نگاهبان «زَنتو» (بخش یا ناحیه) و از همکاران ایزد «رَ پیشْوین» است. (← ر پیثوین)

زَند: (در اوستا «زَنْتی» یا «آزَینْتی» به معنی گزارش، تفسیر و آگاهی) در نوشته های پهلوی مقصود از این واژه، متنهای اوستایی و بویژه گزارش پهلوی آنهاست و گاه برای روشنی بیشتر «زندِ اوستا» می‌نویسند.

برخی از پژوهندگان، واژهٔ معرّب «زندیق» را از همین ریشه دانسته اند. (← زندیک)

زَنده رَوان: به نوشتهٔ دارمستتر نام آیین نیایشی است برای زنده کردن روان و سزاوار ساختن آن به درآمدن به بهشت. (وند. فر. ۹، بند ۵٦-۵۵، زیر.)

زَندیک: (در اوستا «زَنذَ») کسی که پیرو دین مزدایی نباشد یا از آن برگشته باشد. این واژه را غالباً با «جادو» (کسی که کارش جادویی است یا به تعبیر امروزی جادوگر) همراه می‌آورند.

«مانی» اندیشه ورِ بزرگ روزگار ساسانیان از سوی موبدان زرتشتی با همین واژهٔ «زندیک» توصیف شده و این همان واژه است که معرّب آن «زندیق» را در نوشته های پس از اسلام فراوان می بینیم. دکتر تفضّلی نوشته است که «زندیک» در مورد کسی که متون دینی را برخلاف شرع و به روش غیرمجاز تفسیر می‌کرده، بکار می‌رفته است. (← مینو. ص ۱۳۵) (← وند. فر. ۱۸، بند ۵۵-زیر.)

زو: (در اوستا «اوزَوَ» به معنی «یاری‌رسان» پسر «توماشپَ» به معنی «دارندهٔ اسبان فربه») نامی است که تنها یک بار بدان برمی‌خوریم. او از اَشَونانُ و پاکان شمرده شده و به فَرَوَشی او درود فرستاده شده است. (فرور. بند ۱۳۱)

۱. «نیبرگ» بدون آوردن دلیل و مدرکی، «زریر» را پسر گشتاسپ می‌خواند. (← دینها. ص ۳۲٦)

به نوشتهٔ دینکرت (کتاب هشتم، بخش ۱۲) زَو پسر تهماسپ از پشت منوچهر و از پادشاهان ایران زمین بوده است. در بندهشن، این نام به گونهٔ زاب تهماسپان آمده و گفته شده است که پس از کشته شدن نوذر به دست افراسیاب، او که نبیرهٔ نوذر و از پشت منوچهر بود به پادشاهی برگزیده شد و پنج سال بر ایران زمین فرمانروایی کرد. (بن. بخش ۳۱، بند ۲۳ و بخش ۳٤، بند ٦)

حمزهٔ اصفهانی این نام را یک بار زاب بن سوماسب و بار دیگر زو بن تهماسب نوشته و مدّت فرمانروایی او را چهار سال دانسته است. ابوریحان بیرونی زاب بن تهماسب را به چند واسطه از پشت منوچهر شمرده و مدّت پادشاهی او را نُه سال نوشته است. بلعمی این نام را زوار پسر طهماسب نوشته و مدّت فرمانروایی او را سی سال دانسته است.

در شاهنامه زَو پسر طهماسب خوانده شده و بی آن که از نیاکان او سخنی به میان آید، مدّت پادشاهی او پنج سال نوشته شده است.

زَوت: (در اوستا «زَوتَرَ») عنوان بزرگترین پیشوای دینی است که یَزِشْنَ (آیین ستایش و نیایش) را رهبری می‌کند و هفت موبد دیگر که عنوانهای آنها به ترتیب الفبایی آبرت، آتروخش، آسنتر، راسپی، سروشاورز، فربرتار و هاونن است، به رهنمونی او عهده‌دار کارهایی در برگذاری این آیین اند. (← همین نامها)

اهمیّت این عنوان در دین مزداپرستی تا بدان پایه است که به نوشتهٔ بندهشن (بخش ۳۰، بند ۳۰) در هنگام رستاخیز برای نابود کردن اهریمن یَزِشْنَ برگذار می‌شود و در آن آیین، اهوره‌مزدا خود نقش «زَوت» را برعهده می‌گیرد. همچنین در گاهان (یس . ۳۳، بند ٦) زرتشت خود را «سرودخوان» (= زَوت) خوانده است و در دینکرت (بخش ۹، فر. ۳۳، بند ۵) می‌خوانیم که در روز پسین و هنگام فَرَشکَرد (نوشدن دین و جهان) زرتشت به ستایش می ایستد و خود در آن یَزِشْنَ «زَوت» می‌شود.

امروزه نقش هفت موبد زیردست «زَوت» را تنها «راسپی» برعهده می‌گیرد و اجرا می‌کند.
این واژه در سنسکریت «هوتا» یا «هوتَر» است به معنی سرودخوان و شاعری که در خواندن سرودهای دینی تخصص داشته باشد.

زَور: (در اوستا «زَوثْرَ» و در پهلوی و فارسی «زوهر» یا «زَور») نیازها و پیشکشهای آبکی (مایع) مانند شیر و نوشابهٔ «هَوم» و مانند آنهاست که به آیین نیایش می برند و در برابر «مَیَزْدَ» (نیازها و پیشکشهای غیرآبکی) قرار می‌گیرد. در نوشته‌های زرتشتیان برای بازشناسی این واژه از واژه‌های همانند، آن را به گونهٔ «آب زَور» یا «آب زَوهر» هم آورده‌اند و «آب زَور نیایش» نام دیگری است برای «اردو یسور بانو نیایش».

نوع دیگری از «زَور» هم هست که آن را «آتش زوهر» یا «آتش زور» گویند و آن پیه دنبهٔ

گوسفند است که در موردهای ویژه‌ای به آتش مقدس می‌دهند.
(← آب زور و میزد)

زَور: نام ایزد بانویی است که نیایشگران از او یاری می‌خواهند. (یس . ۸، بند ۳)

زَیری: (← زیریچ)

زَیریچ: (در پهلوی «زَریز») نام یکی از کماله دیوان (دستیاران و کارگزاران بزرگ اهریمن) است. نام این دیو به معنی «زرد رنگ» یا «سبز رنگ» است و او را دیو گرسنگی خوانده‌اند که نامش همواره همراه «تورْوی» (دیو تشنگی) می‌آید.

زیریچ هَمیستارِ امشاسپند بانو امرداد است و در بندهشن «زهرسان» خوانده شده است.
(← توروی)

زَیری مَیاکَ: نامی است که مردم بدزبان به دیوی به نام «زَیری مَیَنگورَه» داده‌اند.
(← همین.)

زَیری مَیَنگورَه: نام دیوی است از آفریدگان اهریمن که از نیمه شب تا دمیدن خورشید، هزاران آفریدهٔ سپند مینو را می‌کشد. (← وند. فر. ۱۳، بند ٦ـزیر.)

می‌توان گمان برد که این نام، صورتی از نام «زَیری» یا «زَیریچ» باشد. (← زیریچ)

زِیناوَند: (در اوستا «اَزینَوَنْتْ» یا «زَیْنَنگْهَوَنْت» به معنی «دارندهٔ رزم‌افزار»[1]) صفتی است که غالباً برای «تهمورث» (← همین.) و گاه برای دیگران آمده است.

جزء نخست این ترکیب را که «زِین» (به معنی «رزم‌افزار») است در فارسی در ترکیبهایی چون «زِین‌افزار» (به همان معنی «رزم‌افزار») و «زندان» (در اصل به معنی انبار رزم‌افزار یا اسلحه‌خانه) می‌بینیم.

زِین گاو: (در اوستا «زَینیگو» یا «زَینیگاو» و در پهلوی «زین گاو») نام یکی از دشمنان ایران است که افراسیاب او را می‌کشد. (زام. بند ۹۳) این نام با صفت «دروغ گو» (دروغ‌پرست) همراه آمده و «یوستی» در «نامنامهٔ ایرانی» معنی آن را «دارندهٔ گاو زنده» دانسته است. بهار نوشته است: «محتملاً معنی گاو زنده می‌دهد.» در گزارش اوستای «پورداود» این نام به صورت «زنگیاب» آمده است.

به نوشتهٔ بندهشن، «زین گاو» از تازیان بود که به ایرانشهر آمد و شاهی آن را بگرفت و به هر که به بدچشمی نگریست، کشته شد. ایرانیان افراسیاب را به خواهش خواستند تا آمد و آن زین گاو را کشت و خود شاهی ایرانشهر کرد.

۱. دکتر تفضلی «زیناوند» را «هوشیار» معنی کرده است. (← مینو. ص ۱۱۸)

در شاهنامه از زین گاو تازی سخنی به میان نمی‌آید؛ اما گفته می‌شود که تازیان به ایران آمدند و افراسیاب با ایشان جنگ کرد و آنان را شکست داد.

زَینیاوَرَ خویذاهَه: نام آوردگاهی است که گشتاسپ در آن بر هَمِستاران خود چیرگی می یابد. (گو. بند ۳۰) گلدنر در متن اوستای خود، این نام را «جینیاور» ضبط کرده است.

س

سام: (← گرشاسپ)

سام گَرشاسپ: (← گرشاسپ)

سام گَرشاسپِ نَریمان: (← گرشاسپ)

ساوَنتَ: نام کوهی است که در خرده اوستا (نیا. بند ۸) با صفت «مزدا آفریده» آمده و ستوده شده است.

ساوَنگْهی: (از ریشهٔ «سَوَنگْهَه» به معنی «سود و بهره») نام ایزد نگاهبان چار پایان بزرگ و از همکاران «هاونی» است. (← هاونی)

سایریوَنْت: نام کوهی است. (زام. بند ٤)

ساینی: نام سرزمینهایی است که در فروردین یشت (بند ۱٤٤) فَرَوَشی های زنان و مردان آشَوَن آنها ستوده شده است. پورداود نوشته است: «تعیین مملکت ساینی بکلّی غیرممکن است. وندیشمان و بعد از او دارمستتر نوشته‌اند که از این مملکت چین اراده شده است؛ اما امروزه کسی طرفدار این عقیده نیست.» (یش . ج ۲، ص ٥٦)

سایوژْدْری: نام کسی است که در آبان یشت (بند ۷۲) از دو پسر او «آشوَزدَنگْهَه» یاد می‌شود. (← اشوزدنگهه)

سَئِنی: نام دیوی (یا بیماریی ؟) است که تنها در خرداد یشت (بندهای ۲ و ۳) بدان برمی‌خوریم و آگاهی دیگری از آن نداریم.

سْپِنْتَ آرمَیتی: (← سپندارمذ)

سِپَنْتْمَد گاه: (= سْپِنتَ مَینیوگاثا) نام سومین روز از روزهای پنجگانهٔ اندرگاه است که از نام سومین گاثا گرفته شده است. (← اندرگاه)

سْپِنتَ مَینیو گاثا: نام سومین گاثا یا سرود از گاهان پنجگانهٔ زرتشت است که یسنه، هات ٤۷ تا

۵۰ را دربر می‌گیرد. در پهلوی و فارسی این سرود را «سِپَنـتـمَـد گـاه» یا «سِپَنـتـمَد گـات» هم خوانده‌اند.

سْپِنتوداتَ: (در پهلوی «سِپَنددات» به معنی «آفریدهٔ وَرجاوَند مینوی») و درفارسی به تحریف «اسفندیار») نام شاهزاده و پهلوان نامدار داستانهای کهن ایرانی و پسر گشتاسپ است که در اوستا به کوتاهی و در شاهنامه (داستان رستم و اسفندیار) به تفصیل از او سخن به‌میان می‌آید.

(دربارهٔ شخصیت پیچیدهٔ اسفندیار ← مقد.) (← گشتاسپ)

سْپِنتوداتَ: نام کوهی است. (زام. بند ٦) در بندهشن (بخش ۱۲، بند ۲ و ۲۳) «سِپَنددات» نام کوهی است در نزدیکی «ریوند» در خراسان. در شاهنامه نیز از کوهی به نام «سِپَند» نـام برده می‌شود که رستم به دژی در آن‌جا لشکر می‌کشد.

سْپِنجَغْرَ: نام دیوی است که مانند «اَپوش» (← همین.) دیوخشکسالی خوانده شده و در وندیداد (فر. ۱۹، بند ٤۰ و «دینکرت» (بخش هشتم) و «بندهشن» (بخش ۲۸، بند ۳۹) گفته شده است که آتش «وازیشتَ» (← همین.) که از گرزِ تشتر شراره می‌کشد، این دیو را نابود می‌کند.

سِپَندارمَذ: (در اوستا «سْپِنتَ آرمَیتی» و در پهلوی «سِپَندارمَت» یا «سِپَندارمَد» و در فارسی «سِپَندارمذ» یا «اِسفَندارمَذ» یا «اِسفَند» مرکّب است از دو جزء «سْپِنتَ» به معنی «وَرجاوَند» و «آرمَیتی» یا آرمَیتی» که معنی آن را اندیشه و فداکاری و بردباری و سازگاری و فروتنی نوشته‌اند. در پهلوی معنی این ترکیب را «خِرَدِ کامل» نوشته‌اند.)

در گاهان، غالباً جزء دوم آن «آرمَیتی» به‌تنهایی آمده و یکی از فروزه‌های «مزدا اهوره» است؛ اما در اوستای نو، سپندارمذ نام یکی از امشاسپندان است که در گروه سه گانهٔ امشاسپند بانوان ــ سپندارمذ، خرداد و امرداد ــ جای دارد و از نمادهای مادر-خدایی اهوره‌مزدا به‌شمار می‌آید. این امشاسپند بانو در جهانِ مینُوی نماد دوستداری و بردباری و فروتنی اهوره‌مزدا و در جهان استومند، نگاهبان زمین و پاکی و باروری و سرسبزی آن است. او دختر اهوره‌مزداست و ایزد بانوان آبان (اردویسور اناهیتا) و دین و اَشَی از یاران و همکاران اویند و «تَرومَیتی» (نانگ هَیثْیَه) دیو ناخشنودی و خیره‌سری و یکی از کماله دیوان، هَمستار اوست.

در گاهان از «سْپِنتَ آرمَیتی» چون پرورش دهندهٔ آفریدگان یاد می‌شود و از طریق اوست که مردم برکت می‌یابند. «مزدا اهوره» او را آفریده است تا رمه‌ها را مرغزارهای سرسبز ببخشد. در اوستای نو، او دارندهٔ ده هزار داروی درمان‌بخش است. (هرمزد. بند ۲۷) و نام او (بویژه در وندیداد) غالباً مترادف با «زمین» می‌آید.

بهار نوشته است: «در وداها arámati آمده که بعضی آن را با زمین یکی دانسته‌اند. مولتن براین گمان است که این نام در اصل arâ-mâtâ بوده است به معنی «مادر زمین».

ا. چ. گری گمان می‌کند که در اساطیر ایرانی، «ارمتی» همسر و نه دختر خدای آسمان بوده است که برابر آن در وداها dyâvâ prthvî است و سپس چون هرمزد خدای بزرگ شده است، این اسطوره در ادبیات بعد از زرتشت به صورت دختر هرمزد درآمده است.» (پژ. ص ۵۱)

واژهٔ «سانـدارامیت» (به‌معنی «اندرون زمین») در زبان ارمنی، صورتی از «سپندارمذ» است. (← موسس خورناسی: تاریخ ارمنستان، ترجمهٔ گ. نعلبندیان، نشریات دانشگاه یروان / ۱۹۸٤ — ص ۲۳-۳۲۲)

پنجمین روز ماه و دوازدهمین ماه سال به نام این امشاسپند بانو است که در فارسی «اسفند» گفته می‌شود. گل بیدمشک را نیز ویژهٔ او دانسته‌اند. (← ترومیتی و نانگ هیثیه و زامیاد)

سِپَندارمَذ (روزِ...): نام پنجمین روز ماه است. (← سپندارمذ)

سِپَندارمَذگان (جشنِ...): نام جشنی است که در سپندارمذ روز (روز پنجم) ماه سپندارمذ (اسفند) برگذار می‌شد.[1]

ابوریحان بیرونی می‌نویسد که این جشن ویژهٔ زنان بوده است و در آن، از شوهران خویش هدیه دریافت می‌کرده‌اند و از این رو آن را جشن مزدگیران نیز می‌خوانده‌اند. (آثار. ص ۲۲۹)

سپندترین: برگردان Spəntotəmō و صفت ویژهٔ «مزدا اهوره» است که یک بار در گاهان (یس. ٤۵، بند ۵) و دو بار در یسنه (هات ۱ و ۳۷) و یک بار در هرمزد یشت و بارها در وندیداد آمده است.

سپندترین مینو: برگردان «سْپِنیشتَ مَینیو» و صورت دیگری از سْپِنتَ مَینیو» است. این ترکیب را گاه به «مینوِی افزونی» هم برگردانده‌اند. (← سپند مینو)

سِپَند مینو: (در اوستا «سْپِنتَ مَینیو» به معنی «مینوِی وَرجاوَند») در گاهان، مینوِی مزدا اهوره آفریدگار جهان نیکی و برترین فروزهٔ اوست؛ اما در اوستای نو تجسّم شخصی یافته و مترادف با نام اهوره‌مزدا شده است و گاه به جای آن می‌آید.

«اَنگْرَ مَینیو» (= اهریمن، به معنی «مینوِی ستیهنده و دشمن») هَمیستار اصلی سپند مینوست و داستان نبرد دیر پای این دو مینو و دستیاران و کارگزارانشان، مضمون سرتاسر آفرینش است. در گاهان از دو مینوی آغازین — سپنت مینیو و انگر مینیو — سخن به‌میان می‌آید و سپند مینو به

۱. یادآوری این خاطره بجاست که به پیشنهاد استاد پورداود، برای زنده کردن این جشن در هیأتی امروزی، این روز به نام «روز پرستار» اعلام شده بود و همه ساله در چنین هنگامی جشنها و مراسمی برای بزرگداشت پرستاران و بزرگداشت از کوششهای آنان برگذار می‌شد و نشستهای این جشن را با «بیدمشک» — گل ویژهٔ امشاسپند بانو سپندارمذ — می‌آراستند.

هَمستار خود می‌گوید که سرشت و منش ما از آغاز در همه چیز با یکدیگر ناسازگار بوده است.
(← زروان)

سْپِنیشتَ (آذرِ...): به معنی «وَرجاوَندترین» نام یکی از آتشهای پنجگانه است. در زَندِ اوستا، این واژه نام آتشی خوانده شده که در گَرزْمان در پیشگاه اهوره‌مزدا فروزان است. در بندهشن، سپنیشت آتشی است برای کار جهانی و بنیاد آتش بهرام از آن است. (← آتش بهرام)

سْپَنَیگه: = سْپِنتَ (← سپند مینو)

سْپِیتَ گونَ: به معنی «سپید گون» یا «سپید رنگ» نام یکی از کوههایی است که گیاه «هَوَم» (= هَوم) برآن می‌روید. دارمستتر این کوه را از کوههای سلسلهٔ هندوکش شمرده و به دو شعبهٔ «کوه بابا» که هر دو «سفید کوه» خوانده می‌شود، اشاره می‌کند.

(← یس . ۱۰، بند ۱۱)

سْپِیتْمان: (در اوستا «سْپِیتامَ») نام خاندان زرتشت پیامبر و دادگذار مزداپرستی است. در گاهان هفت بار از زرتشت، تنها با نام خانوادگی اش یاد شده است. در بندهشن «سپیتمان» نهمین نیای زرتشت خوانده شده که نام خاندان و دودمان وی از آن گرفته شده است.

معنی لفظی «سپیتمان» کاملاً روشن نیست و تنها پارهٔ نخست آن «سْپِیتَ» را می‌شناسیم که به معنی «سپید» (سفید) است. «یوستی» در «نامنامهٔ ایرانی»، این نام را برگرفته از «سْپِیتَ مِنِس» می‌داند که در نوشته‌های یونانیان در سخن از ایران، نام یکی از سرداران است و لفظاً باید به معنی «سپیدمان» (سپیدمنش) یا «برخوردار از منش پاک و روشن» باشد.

در متنهای پهلوی و فارسی و عربی، این نام با نگارشهای سْپِیتَمَ، اِسبیمان، شبیمان، سپنتمان، اِسپَنْتمان و اِسفَنْتمان نیز آمده است.

برخی از پژوهندگان برآنند که «سپیتمان» نام کوچک پیامبر مزدیسنا و برگرفته از نام نهمین نیای اوست و «زرتشت» عنوان یا لقبی بوده که پس از نام‌آور شدن به پیامبری، بدو داده شده است.

سْپِیتْمان زَرتُشت: نام زرتشت پیامبر است که گاه با پیش آوردن نام خانوادگی او، بدین گونه آمده است. (← زرتشت و سپیتمان)

سْپِیتْمانیان: عنوان یا لقبی است برای خویشاوندان و بستگان زرتشت که همه به «سپیتمان» نیای زرتشت می پیوندند.

زرتشت در گاهان (یس . ٤٦، بند ١٥) گروهی از خویشان خود را «سپیتمانیان» می‌خواند و در همان جا (یس . ۵۳، بند ۳) دختر خود «پُوروچیستا» را «سپیتمانی» خطاب می‌کند.
(← سپیتمان)

سْپیتَ وَرِنَ: نام کوهی است. (زام. بند ٦) برخی برآنند که این کوه همان «سْپیتْ گونَ» است که درشمار کوههای رویشگاه گیاه «هَوَم» از آن نام برده شده است.

سْپیتْیوَرَ: نام کسی است که پیکر «جمشید» را با ارّه برید و به دو نیم کرد. (زام. بند ٤٦)

در بندهشن (بخش ۳۱، بند ۵) می‌خوانیم: «سپیتیور برادرِ جمشید است که با اژی دهاک، جمشید را کشت.»

در شاهنامه نامی از سپیتیور نیامده و تنها گفته شده است که جمشید پس از آن که خود را جهان آفرین می‌خواند و درنتیجه فرّیزدان از او می‌گسلد، از ضحّاک (اژی دهاک) شکست می‌خورد و صد سال پنهان از چشم مردمان زندگی می‌کند تا به چنگ ضحّاک می‌افتد و او جمشید را با ارّه به دو نیم می‌کند.

به نوشتهٔ روضة الصّفا جمشید را پس از آن که صد سال متواری بود، در کنار دریای چین در میان درختی کهن سال و میان تهی یافتند و با ارّه به دو نیم کردند.

سْپینج اوروشکَ: نام یکی از دیوپرستان هَمِستار گشتاسپ است (گو. بند ۳۱-۲۹). این نام در پهلوی به «سْپینجروش» تبدیل شده است.

سْتَروسارَ: (احتمالاً در اصل «سْتارو سارَ» به معنی «ستاره سر» یا «کوهی که سر به ستاره می‌کشد») نام یکی از کوههایی است که گیاه «هَوَم» (= هَوم) برآن می‌روید. دارمستتر این کوه را از سلسلهٔ «غوربند» می‌شمارد.

سْتوتَ یِسْنْیَه: در یسنه (هاتهای ٥٤ و ٥٥) و در چندین جای دیگر اوستا، از بخشهایی از «یسنه» که سرودن آنها ویژگی دارد، به ساخت جمع «سْتوتْ یِسْنْیَه» یاد شده است. دربارهٔ این که این یسنه های ویژه کدامند، پژوهندگان و گزارشگران اوستا نظرهای گوناگونی ابراز داشته اند. در کتابهای روایت «ستود یشت» (= ستوت یسنیه) نخستین نسک اوستا و شامل ۳۳ کرده (بخش) خوانده شده و در «شایست نشایست» گفته شده است که این یسنه ها ازیسنه، هات ١٤ آغاز می‌شود؛ اما به پایان آنها اشاره‌ای نرفته است. دینکرت «ستوت یسنیه» را نسک بیست و یکمین (آخرین نسک) اوستا می‌شمارد. «وِست» هاتهای ۱۸-١٤، ۵۱-۲۲، ۵۵-۵۳ و ۵۹-۵۸ را «ستوت یسنیه» می‌داند و «دارمستتر» هاتهای ۵۹-١٤ را و دیگران نیز هریک نظرهایی دارند.

در فرهنگ پهلوی «ستوت یسن» و «ستوت یست» و «ستوت یشت» ضبط گردیده و دربارهٔ آن گفته شده است: «نام یکی از نسکهای اوستاست که شامل گاهان و یسنه، هفت هات می‌شود.»

سَتَویس: (در اوستا «سَتَوَئِسَ» و در پهلوی «سَتویس» یا «سَدویس» آمده و معنی آن را به اختلاف «دارای صد چاکر» یا «دارای صد خانه» نوشته اند.) نام ایزد-ستاره‌ای است از یاران و

همکاران نزدیک ایزد «تشتر» که او را سپاهبد نیمروز (= جنوب) خوانده‌اند و دریاها به خویشکاری اوست و از ستارگان گردنده، ناهید دشمن اوست.

گیگر اوستاشناس آلمانی، ستویس را یکی از ستارگان برج «نَسرِ واقع» می‌شمارد و دارمستتر آن را با «پروین» و بارتولومه با «دبران» یکی می‌انگارد و تقی زاده در گاه‌شماری، آن را «سهیل» می‌داند که دومین ستارهٔ درخشان آسمان است.

سُتیر: (= سیر) واحد وزن که به قولی شش‌ونیم و به قولی دیگر چهار درم بوده است. (فپ.)

در زندِ وندیداد (فر. ۷، بند ۴۱) «ستیر» یکی از واحدهای پول است؛ اما از مبلغ آن سخن در میان نیست.

سِج (= سیج): نام دیگر «مَرشَونَ» دیو فراموشی و زوال است که از او با توصیف «نهان روان» یاد شده. (← مرشون)

سَچی: شخص دچار به یکی از بیماریها یا نارساییهای تنی است. از چگونگی این بیماری یا نارسایی، آگاهی نداریم. در آبان یشت (بند ۹۲) ایزدبانو اردویسور اناهیتا کسانی را که نباید از «زَور» پیشکش شده بدو بنوشند، نام می برد و «سچی» یکی از آنهاست. (← کسویش و هرت)

سُدره: پیراهن دینی زرتشتیان است که در زیر دیگر جامه ها می پوشند و «کُستی» (= کُشتی) را برروی آن می بندند. نام دیگر این پیراهن «شَبی» (در پهلوی «شَبیگ») است.

سدره پیراهن سفید و ساده و گشاد و بی‌یخه‌ای است با آستینهای کوتاه که بلندی آن تا زانو می‌رسد و از پیش، چاکی در میان دارد تا پایان سینه و در آخر آن چاک، کیسهٔ کوچکی دوخته شده است که آن را «کیسهٔ کِرفه» (کیسهٔ ثواب) می‌گویند و نشانه‌ای از گنجینهٔ اندیشه و گفتار و کردار نیک است. پوشیدن این پیراهن ــ همچنان که بستن «کُستی» (= کُشتی) ــ بر هر زرتشتی که به سنّ بلوغ (پانزده سالگی) رسیده باشد، واجب است.[1]

سَدْویس: در نوشته‌های پهلوی نام دریایی است میان دریای «فراخ کرت» و دریای «پویتیک» (= پوِیدیک). بهار در بررسی جغرافیای اساطیر ایران، دریای «سدویس» را با دریای «عمّان» یکی می‌داند. (پژ. ص ۱۰۶-۱۰۳)

سِدیس: نخستین سه شبانروز پس از مرگ هر کس را بدین نام می‌خوانند. ظاهراً این واژه، شکل دگرگون شده‌ای از «سِدوش» یا «سه دوش» (= سه شب) است. (← وند. فر. ۷، بند ۵۴-۵۲،

۱. گفتنی است که در میان جامه‌های سنّتی کودکان نوزاد در خانواده‌های اصفهانی، جامه‌ای به نام «سِدره» هست که می‌تواند یادگاری از «سُدرهٔ» زرتشتیان باشد.

زیر.)

سرایِ اَشَه: تعبیری است برای «بهشت» که «سرای منش‌نیک» و «خانمان اَشَه» نیز خوانده شده است. (← بهشت)

سَردار: دارمستتر نوشته است: «موبدی که او را سردار می‌خوانند، همهٔ چیزهایی را که برای برگذاری یَزِشْنَ بایسته است، آماده و پاکیزه می‌کند و می‌آراید.» (وند. فر. ۱۴، بند ۴-زگد.)

با این توصیفی که دارمستتر از کار «سردار» در «یَزِشْنَ» می‌کند، ظاهراً باید عنوان دیگری باشد برای «سْرَوشاوَرِز» و احتمالاً اصطلاح پارسیان (زرتشتیان هند) است. (← سروشاورز)

سَرِذَ: نام ایزد نگاهبان سال است.

سْروَتَت فِذْری: (به‌معنی «دارندهٔ پدری نامی و بلند آوازه») نام مادر «هوشیدر» نخستین سوشیانت مزداپرستان است از خاندان «بهروز خداپرست» که در پایان دهمین هزاره براثر تن‌شویی در دریاچهٔ کیانسیه (هامون) و بارگیری از تخمه (یا فرّهٔ) زرتشت، آبستن می‌شود و «هوشیدر» از او به جهان می‌آید.

نام مادر هوشیدر در «صَد در بندهشن» به صورت «نامی بَد» (= پهلوی «نامیگ‌پَد») آمده است. (← کیانسیه و هوشیدر)

سُروش: (در اوستا «سْرَوشَ» از ریشهٔ «سْرو» به معنی «شنیدن، شنوایی و فرمانبرداری، بویژه شنوایی و فرمانبرداری از فرمانهای ایزدی و سخن خداوندی») نام یکی از بزرگترین ایزدان و مینُویان در دین مزداپرستی و نماد شنوایی و فرمانبرداری و تجسّم پرهیزگاری و درست کرداری است. پایگاه این ایزد را با ایزدمهر برابر دانسته و گاه او را در شمار امشاسپندان آورده‌اند.

سروش از جمله ایزدانی است که در کار داوری پسین، خویشکاری دارد و کار شمار و سنجش کردارهای مردمان بر دست اوست. نام این ایزد در اوستا غالباً با صفتهای پارسا، پرهیزگار، پاک، نیک، پیروز، بخشندهٔ پاداش نیک، توانا، دلیر، سخت رزم‌افزار، بُرزمَند، تن-مَنْثْرَه، جهان‌آرا، رَدِ پاکی، اهورایی و سالار آفریدگان اهوره‌مزدا همراه آمده است. از میان این صفتها، بویژه «تَنْ-مَنْثْرَه» یادکردنی است که در اوستا «تَنو-مَنْثْرَه» آمده، یعنی که همهٔ تن و سراسر هستی او «مَنْثْرَه» (یا شنوایی و فرمانبرداری از «مَنْثْرَه») است و این صفتی است هماهنگ با خویشکاری اصلی ایزد سروش.

دربارهٔ این مِهین ایزد دین مزداپرستی در اوستا می‌خوانیم که در میان آفریدگان مزدا، سروش نخستین کسی است که زبان به ستایش و نیایش آفریدگار و امشاسپندان گشود و نخستین کسی است که «یَزِشْنَ» بجای آورد و پنج سرود (گاهان زرتشت) را بسرود.

ابوریحان بیرونی نیز می‌نویسد سروش نخستین کسی است که مردمان را به ستایش

پروردگان به زمزمه کردن و باژگرفتن فرمان داد. (← باژ)

در ادبیات دینی زرتشتیان، سروش پیک ایزدی و آورندهٔ گفتار اهورایی خوانده شده است و بر بنیاد همین برداشت، در کتابهای فارسی و عربی هم او را با «جبرئیل» یکی شمرده‌اند. حال آن که ایزد «نَیریوسَنگْهَه» (نَریوسَنگ) این خویشکاری را دارد. (← نریوسنگ) نام سروش غالباً همراه ایزدان مهر و رشن و ایزد بانو آشَی می‌آید و در «ارت یشت» (بند ۱٦) به ایزدبانو آشَی گفته می‌شود که: «اهوره‌مزدا پدر تو، سپندارمذ مادر تو و سروش نیک و پارسا و رشن و مهر برادران تو اند.»

سروش نیز مانند ایزد مهر، همواره بیدار است و هرگز خواب در چشم او راه نمی یابد. اوست که سرتاسر جهان استومند و همهٔ آفریدگان مزدا را پس از فرورفتن خورشید با رزم‌افزار آختهٔ خویش نگاهبانی می‌کند. گردونهٔ سروش رانیز مانند گردونهٔ مهر، چهار اسب سپید درخشان بی سایه و زرّین سُم می‌کشند و پایگاه او هم مانند پایگاه ایزدمهر، بر فراز البرز کوه در بارگاهی هزار ستون و خودْ روشن و ستاره آذین است.

سروش در اوستا غالباً با دیو دروغ در ستیزه است و در هر شب سه بار به گرد زمین می‌گردد و با دیوان نبرد می‌کند. از جمله دیوان دشمن سروش، «کوندْ» دیو بی می مست است که نام او احتمالاً با «کُند» و «کُندی» در فارسی پیوند دارد و طبیعی است که در برابر سروش، ایزد همیشه بیدار و دلیر و چالاک و رزم‌آور قرار گیرد؛ اما بزرگترین هَمِستار ایزد سروش، «اَئِشَم» دیو خشم خونین درفش است که واپسین کماله دیو به شمار می‌آید.

خروس نماینده و کارگزار و گماشتهٔ ایزد شب‌زنده‌دار سروش برروی زمین است که بامدادان بانگ برمی‌دارد و مردمان را به بیداری و ستایش آفریدگار و کار و کوشش فرامی‌خواند و مژدهٔ سپری شدن شب تیره و دمیدن سپیدهٔ پرفروغ را می‌دهد.

«سروش یَشت هادُخت» (یازدهمین یشت اوستای کنونی) که بخشی از بیستمین نسک گم شدهٔ اوستای کهن به نام «هادُخت نَسک» است و نیز «سروش یَشتِ سرِشب» (= یس . ۵۷) که در نخستین سه شب پس از مرگ هرکس و نیز در سراسر سال، هر شب پیش از خواب خوانده می‌شود و «سروش‌باژ» که یکی از نیایشهای خرده اوستاست و «سروش دْرونَ» (= یس . ۸-۳) همه ویژهٔ ستایش و نیایش این ایزد بزرگ و نشانهٔ اهمیّت فراوانی است که برای او قائل بوده‌اند. هفدهمین روز ماه را نیز به‌نام این ایزد می‌خوانند.

در ادبیات فارسی (بویژه در حماسه و ادب عرفانی) سروش حضوری پیوسته و نقشی چشم گیر دارد و می‌توان گفت که شخصیّت او در این بخش از فرهنگ ایرانی، گسترش نوینی یافته است.

(برای بررسی بخشی از نقش سروش در ادب فارسی ← آیین. گفتار ششم: «مقام سروش یشت در تاریخ تصوّف»)

سروش (روزِ...): نام هفدهمین روز ماه است. ابوریحان بیرونی می‌نویسد که سروش روز در همهٔ ماهها روزی مبارک است.

سُرَوشاوَرِز: (در پهلوی «سُروشاوَرز») عنوان هشتمین تن از پیشوایان (موبدان) هشت گانه ای است که در ایران باستان، برگذاری «یَزِشْن» (آیین ستایش و نیایش) را برعهده می‌گرفتند.

کار «سروشاورز» سامان‌بخشی به وضع پرستشگاه در هنگام «یَزِشْن» بوده است. معنی این ترکیب، «گماشته و کارگزار سروش» است و همین عنوان را به «خروس» هم ــ که نماینده و کارگزار ایزد سروش برروی زمین است ــ داده‌اند. (← زَوت)

سروش باژ: نام یکی از نیایشهای مشهور مزداپرستان است که هر بامداد پس از برخاستن از خواب می‌خوانند و آن را «نیرنگِ دست‌شو» نیز نامیده‌اند.

سروش باژ سپاس و درودی است که بامدادان پس از سپری شدن تیرگی شب به ایزد سروش ــ که در سراسر شب به نگاهبانی جهان ایستاده است ــ می‌گویند. افزون بر آن، همهٔ نیایشهای زرتشتیان ــ و بویژه نیایشهای آیین یادبود درگذشتگان ــ با سروش‌باژ آغاز می‌شود.

سروش‌باژ ۵ بند دارد و دو پارهٔ پازند نیز به آغاز آن افزوده‌اند. جای این نیایش در بخش خرده اوستاست. (← سروش)

سروش دْرونَ: شش هات از یسنه (هاتهای ۸-۳) را بدین نام خوانده‌اند. (← درون)

سْرَوشو-چَرَنَ: (در پهلوی «سُروشو چَرنام») «تنبیهی است خاص برای حدّی از گناه و این دسته از گناهان نیز سروشو چرنام خوانده می‌شوند. واژه در اصل نام چوبدستی است که پیشوایان دین برای تنبیه گناهکاران در دست می‌گرفته اند.» (یژ. ص ۲۴۹)

در «ارداویراف‌نامه» (فر. ٦) آمده است که: «هر کس را کِرفه (= ثواب) سه سروشو چرنام بیش از گناه باشد، به بهشت رود و کسی را که گناه سه سروشو چرنام بیش از کرفه باشد، به دوزخ برند.»

پورداود با اشاره به این نوشتهٔ «ارداویراف‌نامه» دربارهٔ «سروش چرنام» می‌نویسد: «وزن سبکی است.» (گات. ص ۵۱-زیر.)

«دکتر رحیم عفیفی» در زیرنویس گزارش فارسی «ارداویراف‌نامه» می‌نویسد: «در این جا منظور سبکی وزن است.»

در وندیداد (از فر. ۳ به بعد) بارها «سروشو-چرن» در کنار و مترادف با «اسپهه-اشترا» به معنی تازیانه یا افزار تنبیه گناهکاران می‌آید و چنین می‌نماید که از هر دو، یک افزار اراده شده

است. (← اسپهه‌ـاشترا)

سروش یَشتِ سرِشب: یسنه، هات ۵۷ را که هرشب پیش از خوابیدن و درنخستین سه شب پس از درگذشت هرکس می‌خوانند. بدین عنوان یاد می‌کنند. دارمستتر با تصوّر این که این یسنه تنها برای خواندن در نخستین سه شب پس از مرگ است، آن را به غلط «سروش یشت سه شبه» خوانده است. (← سروش)

سروش یَشت هادُخت: نام یازدهمین یشت از یشتهای بیست و یک گانهٔ اوستاست که ۵ کرده و ۲۳ بند دارد و بخشی از بیستمین نسک گم شدهٔ اوستای روزگار باستان بوده است. (← سروش)

سُفتن: کار واژه‌ای است که در گزارش فارسی وندیداد (فر. ۲) بکار رفته و بهار دربارهٔ آن نوشته است: «فعل سفتن (به ضم سین) و سفتن (به فتح سین) و واژهٔ سوورا را شاید بتوان از ریشهٔ sav به معنای صدا کردن و آواز دادن دانست که امروزه واژهٔ سوت را به صورت اسم مفعول از آن در دست داریم.» (پژ. ص ۱۷۹)

نگارنده این توضیح و برداشت آقای بهار را پذیرفته و در گزارش وندیداد (فر. ۲، بند ۱۰) «برسُفت» را به معنی «آواز داد، بانگ برآورد» بکار برده است. (← سوورا)

سَکَیتْیَه: نام گونه‌ای «خْرَفْسْتَر» (← همین.) است که اهریمن به پتیارگیِ خویش در برابر آفرینش اهورایی دومین سرزمین جهان (جلگهٔ سغد)، آن را می‌آفریند تا مرگ در گلّهٔ گاوان بیفکند. (وند. فر. ۱، بند ۵)

دارمستتر این واژه را ناشناخته خوانده و احتمال داده است که معنی آن «حشرهٔ گلّهٔ گاو» باشد.

در زَندِ وندیداد و گزارش اسفندیارجی آمده است: «حشره‌ای است که در میان غلّه و علوفه پنهان می‌شود و بانیش زهرآلود خود، گاوی را که آن غلّه و علوفه را می‌خورد، می‌گزد.»

سگ‌ـدید: آیینی است برای پاک کردن محیط زندگی از گند و ناپاکی «نَسو» (دیولاشه و مردار). (← وند. فر. ۷، بند ۳ـزیر.)

سگی که باید در آیین «سگ‌ـدید» بیاورند، «سگ زرد چهار چشم یا سگ سفید زرد گوش» توصیف شده است. (← وند. فر. ۸، بندهای ۱۶ و ۱۷ـزیر.)

بهار دربارهٔ ریشهٔ اساطیری آیین «سگ‌ـدید» نوشته است: «در ریگ‌ودا، یَمَه دو پیام‌برنده دارد که هر دو سگ‌اند. سگهای یَمَه، چهار چشم، پهن بینی، راه‌راه و قهوه‌ای‌اند. این دو سگ، پاسدار راه بهشت‌اند و مردگان را وامی‌دارند تا بی آن که از راه به‌در روند، به انجمن پدران که در کنار یمه نشسته‌اند، بپیوندند. این سگها در مراسم تشییع مردگان در دین زردشتی نیز

وظیفه‌ای به‌عهده دارند که با این اسطوره مربوط است. ولی ارتباط خود را با جم از دست داده‌اند.» (پژ. ص ۱۷۶)

نگارنده احتمال می‌دهد که سگان دوگانهٔ یَمَه (= جم) با دو سگ نگاهبان «چینودپل» که در اساطیر ایران آمده است، مربوط باشند. این پیوند را هم وبرابریِ شمارهٔ سگان وهم در یکسانی وظیفه و کار آنها که پاسداری راه بهشت است، می‌توان دید. در آیین «سگ‌ـدید» تنها یک سگ را می بینیم که موبدی آن را از درازای راه عبور دادنِ مرده به دخمه می‌گذراند و کارش زدن و دور راندن «نَسو» (دیو لاشه و مردار) است.

شَناوِیذَگ: نام یکی از کسانی است که به دست گرشاسپ کشته می‌شود. (← زام. بندهای ۴۴-۴۳)

سَنگْهَوَک: نام یکی از دو دختر (یا خواهر) جمشید است که اژی‌دهاک پس از چیرگی بر جمشید، آنان را به همسری برمی‌گزیند و هنگام پیروزی فریدون بر اژی‌دهاک، به همسری وی درمی‌آیند.

در شاهنامه به جای این نام، «شَهرناز» آمده است. «دکتر بهمن سرکاراتی» در گفتار تحقیقی و ارزندهٔ خود به نام «بنیان اساطیری حماسهٔ ملی ایران»، این دو خواهر (شَهرناز و اَرنواز شاهنامه یا سَنگْهَوَک و اَرِنَوَک اوستایی) را تجسّم مردمانهٔ دو امشاسپند بانو خرداد و امرداد می‌شمارد. (شانا.)

سورا: (← هورا)

سَوْرَوَ: (در پهلوی «ساوول») سومین تن از کماله دیوان (مِهین دیوان و کارگزاران اهریمن) و هَمیستار امشاسپند شهریور است.

سوشیانْت (= سوشْیانْس): (در اوستا «سَوشْیانْت» به معنی «سودبخش» یا «سودرسان» و در معنای گسترده، «رهاننده» یا «رهایی بخش» است.) در گاهان این صفت چند بار برای زرتشت آمده؛ اما در دیگر بخشهای اوستا صفت یا عنوان هریک از سه موعود زرتشتیان و بویژه سومین آنهاست که نام او «اَسْتَوَتْ ارِتَ» است. (← استوت‌ارت، هوشیدر و هوشیدرماه)

سَوَک: (در پهلوی «سُوگ») ایزد بانوی نگاهبان خوشی و بالیدن و پرورش و نماد خوشی ایزدی است. نام این ایزدبانو را در یشتها و در وندیداد با صفتهای «نیک»، «اَشَوَن»، «فراخ دیدگاه» و «مزدا آفریده» همراه می بینیم.

در بندهشن، این ایزد بانو «سُوگ نیکو» خوانده شده و از یاران و همکاران امشاسپند شهریور به شمار آمده است. در جای دیگری از همان کتاب، از همکاران ماه شمرده شده و دربارهٔ او چنین آمده است: «مینویی را که با ماه همکار است، سُوگ خوانند. همهٔ نیکوییها که از

اَبَرگران (کارگزاران بلند پایهٔ اهورایی، ایزدان) به گیتی آفریده شد، نخست به سوگ آید. سوگ آن را به ماه بسپارد. ماه به اردویسور و اردویسور به سپهر بسپارد و سپهر به جهان بخشاید.» (به نقل پژ. ص ۱۱۰)

بهار نوشته است: «در ادبیات دینی ایران، ظاهراً دو ایزد سُوگ موجود بوده است. یکی ایزد سوگ، الهه‌ای که خواسته و سود می بخشد و بیشتر برمی‌آید که این ایزد با سپهر و ایزدان سماوی همکار باشد و دیگری که در ارتباط با هُرمَزد، مهر، باد و فَرّه می‌آید، ایزدی است نیز سماوی که برابر با Šokā سنسکریت است به معنی درخشان. در اوستا این نام به صورت âtrə saoka ظاهر می‌شود.» (پژ. ص ۴۹)

سوگند: (در اوستا «سَوکَنتَ» صفت است از مصدر «سَوکَ» به معنی سوختن و زبانه کشیدن که «سو» به معنی روشنایی چراغ و بینایی چشم در فارسی از آن برجا مانده است.) این صفت در اوستا، نام «گوگرد» بوده و چون آب آمیخته به سودهٔ گوگرد را در آیین دادرسی به هَمِسْتَکاران (مدّعیان) می‌نوشانیده‌اند تا گناهکاری یا بیگناهی آنان ثابت شود، سوگند در ادبیات پهلوی به معنی «وَر» (آیین دارسی) بکار رفته و در فارسی نیز سوگند خوردن یادگار آن است. (← وَر)

سومَ: در اساطیر کهن هندوان، سومَ» (برابر «هَوم» در اوستا) شهریار گیاهان دارویی است که از آسمان آمده‌اند. (← هَوم)

سوُورا: (در اوستا «سوُورا» یا «سوفْرا» یا «سوفار» و در پهلوی «سوراگ اُمَند») نام یکی از دو افزاری است که اهوره‌مزدا به «جم» می‌دهد تا با آنها بر جهان فرمان براند. این نام در وندیداد (فر. ۲، بند ٦) آمده و با صفت «زرّین» همراه است.

دربارهٔ چیستیِ این افزار، پژوهندگان اوستا برداشتهایی بسیار گوناگون دارند و آن را به خیش، تیر، مُهر (خاتم) و جز آن ترجمه کرده‌اند؛ اما هیچ‌یک از این معنیها پایه و اساس ندارد و با توصیفی که در متن داستان جم (وند. فر. ۲) از آن آمده است، سازگار نمی‌آید.

«شهرام (م) هدایتی» درمقاله‌ای به نام «سوُورا و آشْترا در داستان جم وندیداد» (باستان. سال ۸، شمارهٔ ۲، تهران ۱۳۴۹) در شناخت این افزار و افزار دیگر (آشْترا) پژوهش کرده و بدین نتیجه رسیده است که «سوُورا» افزاری آوایی است چون نفیر یا گاوِدُم و «صور» در عربی از همین ریشه است و در فارسی کنونی هم «سوت» (در گویشها «شوت») از آن بازمانده است.

«هدایتی» برآن است که سوُورا یا سوفْرا یا سوفار اوستا از واژهٔ عِبری «شوفار» وام گرفته شده که بیش از هفتاد بار در «عهد عتیق» بکار رفته و معنی آن افزاری است چون کَرنای که بدان بانگ برمی‌آورند و واژهٔ «شیپور» فارسی نیز بازمانده‌ای از این واژهٔ عهد عتیق به‌شمار می‌آید.

بهار هم در برداشتی همانند دربارهٔ «سوُورا»، آن را با فعل «سُفتن» یا «سَفتن» (احتمالاً

از ریشهٔ sav به معنای «صدا کردن») مربوط دانسته و توضیح «فرود گرزید» را که در گزارش پهلوی وندیداد دربارهٔ فعل «سفتن» آمده، با توجّه به معنی «گرزیدن» (نالیدن و دادخواهی) دلیل روشنی بر آوایی بودن «سوورا» و برابری آن با نفیر یا گاودُم شمرده است. بهار همچنین احتمال داده است که واژهٔ «سورنای» یا «سُرنا» در فارسی از ریشهٔ «سوْورا» باشد. (پژ. ص ۷۹-۱۷۸)

«زادسپرم» می‌نویسد: «... [چون] پشت کرده شد، به همان گونه که جم در آن صور زرّین، آن گاودُم بدمید، سوشیانس پیروزگر برخواند که...» (گز. بخش ۳۵، بند ۲۰، ص ۶۵)

یکی از پژوهندگان معاصر، کوشیده است تا «سوورا»ی جمشید را نخست با «جام‌جم» و سپس با «استرلاب» انطباق دهد؛ اما با وجود شاهد مثالهای فراوانی که از آثار ادبی گذشته، ذکر کرده، نتوانسته است، مدّعای خویش را با دلایلی روشن و استوار به اثبات برساند. (← دکتر جواد برومند سعید: حافظ و جام‌جم)

(دربارهٔ «سوْورا» همچنین ← مقالهٔ «سوْورای جمشید، سوْورای ضحّاک» نوشتهٔ دکتر احمد تفضّلی در «جشن‌نامهٔ استاد محمد مقدّم»، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران، شمارهٔ ٤، سال ۲۳، زمستان ۲۵۳۵)

(← اشترا و سفتن)

سَوَهی: (در پهلوی «سَوَه») نام یکی از هفت اقلیم یا کشور روی زمین بنابر بخش‌بندی ایرانیان باستان است. سوهی کشوری است در باختر.

سیامَک: نام کوهی است. (زام. بند ۵) «وِست» حدس زده است که این کوه همان «سیاه کوه» در افغانستان باشد که از سوی خاور هرات تا هری‌رود کشیده شده است.

سیامک به معنی «سیاه موی» یا «دارای موی سیاه» است و نام پسر «گیومرت» در شاهنامه همین واژه است.

سیاوَش: (در اوستا «سیاوَرشَنْ» و در پهلوی «سیاوَخْش» و در فارسی «سیاوش» یا «سیاووش» به معنی «دارندهٔ اسب سیاه» یا «دارندهٔ اسب قهوه‌ای») نام پسر «کاووس» و پدر «کیخسرو» است که به فرمان افراسیاب کشته می‌شود. در اوستا چند بار بدین داستان اشاره رفته و در شاهنامه داستانی دراز و اندوهبار دربارهٔ آن آمده است.

بهار اسطورهٔ سیاوش را یکی از آیینهای ایزدان گیاهی می‌داند و با آیینهای تموز و ایشتر بابلی و از آن کهن‌تر با آیینهای سومری مربوط می‌شمارد و حدس می‌زند که شاید واژهٔ اوستایی در اصل به معنی «مرد سیاه» یا «مرد سیاه چرده» باشد که اشاره به رنگ سیاهی است که در این آیین بر چهره می‌مالیدند یا صورتکی سیاه که بکار می بردند و براین مبنا گمان می برد که «حاجی فیروز» نیز بازمانده‌ای از این آیین کهن باشد.

البته همهٔ این گمانها و برداشتها نیاز به پژوهشهای دیگری دارد تا اثبات شود.

(دربارهٔ «سیاوش» و سنجش جنبه‌های گوناگون اسطورهٔ او با اسطوره‌ای همانند آن در اساطیر چین، ← آیین. همچنین برای آشنایی بیشتر با شخصیّت پیچیده و پر رمز و راز سیاوش در اساطیر و حماسه ← سوگ.)

سیچی دَوَ: نام کوهی است. (زام. بند ۵) به نوشتهٔ بندهشن (بخش ۱۲، بند ۲) این کوه رشته‌ای از کوه «اَنتَرِ کَنگْهَه» به شمار می‌آید.

سی روزهٔ بزرگ: نام بخشی از «خرده اوستا»ست مشتمل بر سی بند که به نام بردن و وصف کردن و ستودن اهوره‌مزدا و دیگر مینُویان و ایزدان نگاهبان سی روز ماه و یاران و همکاران آنان اختصاص دارد.

«سی روزه» را در روز سی ام هر ماه و بویژه در روز سی اِم ششمین و دوازدهمین ماهِ پس از درگذشت هر کس می‌خوانند و آن را نیایشی برای آمرزش روان مردگان می‌شمارند و به همین سبب، یسنه، هات ۲۶ را که دربارهٔ فَرَوَشی هاست، در پایان آن افزوده‌اند.

سی روزهٔ کوچک: خلاصه و فهرست نامها و صفتهای اهوره‌مزدا و دیگر مینُویان و ایزدان نگاهبان سی روز ماه را دربر می‌گیرد.

سَیریمَ: نام یکی از سرزمینها و اقوام باستانی است که در اوستا آمده و بعدها نام «سَلم» (= سَرم) یکی از سه پسر فریدون از آن گرفته شده است. در ادبیات پهلوی «هَرُوم» (= روم) جانشین «سئیریم» اوستایی شده و آسیای کوچک و سوریه را در نوشته‌های دورهٔ ساسانی (و سپس در دورهٔ اسلامی) بدین نام خوانده‌اند.

در شاهنامه، «سلم» نام یکی از پسران سه گانهٔ فریدون است که فرمانروایی و شهریاری روم را برعهده دارد.

سی‌-شو: شستشوی سادهٔ تن شخص آلوده به «نَسو» را که شامل سی بار شستن با گمیز و آب می‌شود، «سی‌-شو» می‌نامند. این گونه شستشو تنها در صورتی پذیرفتنی است که آیین «سگ‌-دید» انجام پذیرفته باشد. در غیر این صورت، شخص آلوده باید در آیین «بَرَشْنوم» شرکت کند.

(← وند. فر. ۸، بندهای ۳۵ و ۳۶ و ۹۸، متن و زیر. و نیز برشنوم، سگ‌-دید و نسو)

سیغویز: احتمالاً نام سرزمینی بوده که سنگی از سنگهای آن را دارای ویژگیهای شگفت و معجزآسا در یاری رسانی و نیروبخشی به مردمان می‌دانسته‌اند. (← بهرام. بندهای ۶۰-۵۹)

سیمرغ: (در اوستا «سَئِنَ» یا «مِرِغو سَئِنَ» و در پهلوی «سینْ مورو» و در فارسی «سیمرغ» و «سیرَنگ») نام مرغی است اساطیری که در اوستا و کتابهای پهلوی، آشیانهٔ او برفراز درخت

«ویسپوبیش» در میان دریای فراخ کرت و در شاهنامه برفراز البرز کوه است.

در شاهنامه (بویژه در داستان خاندان زال) سیمرغ نقش مهمی دارد و در داستان اسفندیار به سیمرغ دیگری نیز برمی‌خوریم که اسفندیار او را می‌کشد.[1]

در گزیده‌های زادسپرم، سیمرغ و شبکور دو مرغی شمرده شده‌اند که اهوره‌مزدا آنها را «دیگر سرشت» بیافرید و دهان و دندان دارند و به شیرِپستان، بچگان پرورند.

در ادبیات فارسی (بویژه در ادب عرفانی) سیمرغ (= عنقا) حضوری مکرّر و چشم گیر دارد و شیخ عطّار، منظومهٔ عرفانی منطق‌الطیر را براساس برداشت صوفیانه و اخلاقی خویش از نام و شخصیّت این مرغ اساطیری پرداخته است. (← گَرشِفْت)

ش

شایست نَشایست: کتابی است به زبان پهلوی (دارای ۱۳,۷۰۰ واژه) دربارهٔ فرمانهای دین زرتشتی و روا و ناروا در این دین. متن این کتاب را «جهانگیر تاوادیا» از پارسیان هند با آوانوشت به خط لاتین و ترجمهٔ انگلیسی، منتشر کرده است.

در برخی از جاها، نام این کتاب را «شایست لاشایست» هم نوشته‌اند.

شَیْتَ: نام یکی از داروهایی است که زنان آبستن با بکار بردن آن، دشتک (جنین) را از زهدان خود می‌انداخته‌اند. (← وند. فر. ۱۵، بند ۱٤)

شَبی: (در پهلوی «شَبیگ») نام دیگری است برای «سُدره». (← سدره)

شِفتن: (= شِفتیدن) خارانیدن، خراشیدن، شخودن. (← وند. فر. ۲، بند ۱۸)

شَهریوَر: (در اوستا «خْشَثْرَوَیْریَه» و در پهلوی «شَهرِوَر» و در فارسی «شَهریوَر» یا «شَهریر» به معنای «شهریاری دلخواه» یا «شهریاری آرمانی» یا «توانایی مینُویِ آرمانی یا «آرمان شهر») در گاهان، یکی از فروزه‌های «مزدا اهوره» و در اوستای نو، نام یکی از امشاسپندان است که در جهانِ مینُوی نماد شهریاری و فرّ و فرمانروایی اهوره‌مزدا و در جهان استومند نگاهبان فلزها و پاسدار فرّ و پیروزی شهریاران دادگر و یاور بینوایان و دستگیر مستمندان است و او را مینویِ مهربانی و جوانمردی خوانده‌اند.

۱. دربارهٔ دوگانگی نقش سیمرغ در حماسهٔ فردوسی، ← مقالهٔ «محمد مختاری» زیر عنوان «دوگانگی سیمرغ در حماسه» در شانا.

شهریور جزو گروه سه گانهٔ امشاسپندان نرینه (بهمن، اردیبهشت، شهریور) است که نماد پدرخدایی اهوره‌مزدا به شمار می‌آیند. (← پیش . بخش ٤)

در گاهان آمده است که اهوره‌مزدا پاداش و پادافرهٔ واپسین را به میانجی شهریور به مردمان می‌دهد. واژهٔ «شهریور» در این مورد می‌تواند ایهامی هم به «فلز» داشته باشد و اشاره‌ای به آزمونِ آهنِ گدازان و آذرِ فروزان به شمار آید. (← آذر فروزان و آهن گدازان)

در اوستایِ نو، گاه واژهٔ «شهریور» به صراحت معنی «فلز» می‌دهد. از آن جمله است در وندیداد (فر. ۹، بند ۱۰).

ایزدان مهر و خورشید و آسمان و انیران و سَوَگ و اردویسور اناهیتا و هَوم و اَپم نَپات، از یاران و همکاران امشاسپند شهریور و «سَورو» کَماله دیو نماد شهریاری بد و آشوب و مستی، هَمِستار بزرگ اوست. چهارمین روز ماه و ششمین ماه سال را به نام این امشاسپند می‌خوانند و به نوشتهٔ بند هشن، شاسپرغم (ریحان) گیاه ویژهٔ اوست.

شهریور (روزِ...): نام چهارمین روز ماه است. (← شهریور)

شهریورگان (جشنِ...): نام جشنی است که در شهریور روز (چهارمین روز) شهریور ماه برگذار می‌شد و به نوشتهٔ ابوریحان بیرونی (آثار ص ۲۲۱) آن را «آذرجشن» نیز می‌خوانده‌اند. (← شهریور)

ص

صَد دَر: (= صَد درِ نثر، صَد درِ بُندَهِشْن) نام دو رسالهٔ دینی زرتشتیان است به زبان فارسی که به کوشش «هیربد بهمن جی نوشیروانجی دهابر» در سال ۱۹۰۹ ب.م. در بمبئی منتشر شد.

موضوعِ این دو رساله، شرح و بیانِ شایست نشایست‌ها یا روا و نارواهای دینی و اخلاقی مزداپرستان است که هریک در صد دَر (صد باب یا فصل) تدوین شده است.

از نویسندگان یا گردآورندگان این رساله‌ها آگاهی نداریم و تاریخ نگارش آنها به احتمال در اواخر سدهٔ نهم یزدگردی (۸٦٤ تا ۸۹٦) بوده است.

رساله‌های «صد درِ نثر» و «صد در بند هشن» از جمله نوشته‌های دینی زرتشتیان است که «روایات» خوانده می‌شود و موضوع آنها پاسخهای موبدان ایرانی است به پرسشهای دینی موبدان همکیش خود در هندوستان و به دو دستهٔ «روایات کهن» و «روایات نو» یا «روایات بزرگ» بخش می‌شود. (← روایات داراب هرمزدیار)

صَد دَرِبُندَ هِشْن: (← صد در)
صَد دَرِنَثر: (← صد در)

ع

علمای اسلام: رساله‌ای است کوتاه به زبان فارسی که موضوع آن گفت و شنود میان علمای دین اسلام و مویدان دین زرتشتی است و در آن، مویدان در پاسخ پیشوایان مسلمانان، اصول دین مزداپرستی را شرح داده‌اند.

علمای اسلام به دیگر روش: در کتابهای روایات از دو رسالهٔ «علمای اسلام» یاد شده است که نخستین آن دو، مفصّل‌تر از دومین است و مطلب آن دو نیز متفاوت است. دومین رساله (رسالهٔ مختصر) را برای بازشناختن از نخستین، «علمای اسلام به دیگر روش» خوانده و تاریخ نگارش آن را پس از سال ششصد یزدگردی نوشته‌اند.

نویسندهٔ ناشناختهٔ «علمای اسلام به دیگر روش» از فرقهٔ «زَروانیان» بوده است. (← زروان)

غ

غُنانَ: نام یکی از داروهایی است که زنان آبستن با بکار بردن آن «دَشتَک (جنین) را از زهدان خود می‌انداخته‌اند. (← وند. فر. ۱۵، بند ۱٤).

ف

فَرّ: (در اوستا «خَورِنَه» یا «خَورِنَنگَهْ» و در پارسی باستان «فَرنَه» و در پهلوی «خَورَّه» یا «خَوَرگ» و در نوشته‌های مانوی «فَرّه» و در فارسی «فَرّ» یا «فَرّه» یا «خَورّه» یا «خُرّه») فروغ یا موهبتی است ایزدی که هر کس از آن برخوردار شود، برازندهٔ سالاری و فرمانروایی گردد وبه شهریاری رسد و آسایش گستر و دادگر شود. از پرتو فرّ است که مردی آشَوَن و اهورایی به رهبری

مردمان برانگیخته شود و در شهریاری و دین گستری برهمگنان برتری یابد. در اشاره به این سرشت دوگانهٔ فرّه‌مندان است که در شاهنامه می‌خوانیم:

«منم گفت با فرّهٔ ایزدی همم شهریاری و هم موبدی»

کوتاه سخن آن که به باور مزداپرستان، همهٔ آفریدگان برگزیده و نامدار اهوره‌مزدا، از پیامبران و پیشوایان آشَوَن و یزدان‌پرست گرفته تا فرمانروایان و شهریاران دادگر و پهلوانان و رزم‌آورانِ راست‌راه و درست کردار، فرّه‌مند و برخوردار از این فروغ یا موهبت ایزدی اند. به همین جهت در اوستا نه تنها شهریاران و پهلوانان بیدادگر و ستمکار همچون اژی دهاک (ضحّاک) و افراسیاب از فرّ بی بهره اند و هرچند تلاش می ورزند، هرگز نمی‌توانند از آن برخوردار گردند، بلکه شهریاران فرّه‌مندی همچون جمشید و کاووس هم چون دچار برتنی و خودستایی شوند و پای از گلیم خویش فراتر نهند و زبان به دروغ بیالایند و بیدادگری پیشه کنند، فرّ از آنان می‌گسلد و به سرانجامی شوم دچار می‌شوند.

در اوستا معمولاً از دو فرّ یاد می‌شود: «اَیریَنِمْ خَورِنُ» (فرّ ایرانی) و «کَوَئِنِمْ خَورِنُ» (فرّ کیانی). فرّ ایرانی از ستور برخوردار، خوب رمه، توانگر و فرّه‌مند است. خِرَد نیک آفریده و دارایی خوب فراهم شده می بخشد. آز را درهم می‌شکند و دشمن (انیران) را فرومی‌کوبد. فرّ ایرانی اهریمن و دیوان کارگزار و دستیار او و سرزمینهای انیران را شکست می‌دهد. (اشتاد. بند ۱ و ۲)

فرّ کیانی بهرهٔ ناموران و شهریاران و آشَوَنان می‌شود و از پرتو آن به رستگاری و کامروایی می‌رسند. این فرّ همیشه از آنِ ایرانیان است و تا پدیدار شدنِ سوشیانت و بر پایی رستاخیز، روی از ایران و ایرانیان برنخواهد تافت. (زام. کر. ۱۵-۱)

مهرداد بهار نوشته است: «فرّ به معنای سعادت، شکوه و درخشش است. در ادبیات اوستایی و پهلوی، فرّه با برکت، اقبال و خواسته مربوط است و در واقع، رسیدن به برکت، اقبال و خواسته، وابسته به داشتن فرّه است. اما فرّه براثر خویشکاری به دست می‌آید. اگر هر کس، هر طبقه و هر قوم خویشکاری ورزد، یعنی به وظایف خویش و وظایف طبقه و قوم خود عمل کند، فرّه‌مند می‌گردد و به سعادت و خواسته می‌رسد.

فَرّه نیرویی کیهانی و ایزدی نیز هست. فَرّه سوزان، درخشان و روشنی بخش است. بدین روی، برمی‌آید که فَرّه باید نیرویی کیهانی و ایزدی باشد که براثر خویشکاری ورزیدن مردم، به صورت قدرت، ثروت، موفقیّت و جز آن برزندگی مردم اثر می‌گذارد و شکل می پذیرد. از این نکته روشن می‌گردد که خویشکاری رابط این نیروی کیهانی و جهان انسانی است...

بهره‌وری از فرّه فقط پس از ورزیدن خویشکاری حاصل می‌شود که وظیفهٔ روان است... با هر انسان روانی آفریده شده است که براثر انجام دادن یا انجام ندادن وظایف عمومی و خصوصی

خویش ــ خویشکاری ــ به بهشت یا دوزخ می‌رود و این روان است که در این جهان، انسان را سعادتمند و فرّه‌مند یا بی سعادت و بی فرّه می‌کند.

از نوشته‌های پهلوی بر می‌آید که فرّه بعدها، در دورهٔ ساسانی با بخت معنایی برابر یافته است. این مسئله، به گمان نگارنده، تحوّل بعدی فرّه است. در زمانی که تودهٔ مردم، در زیر فشارهای شدید طبقاتی و اجتماعی دورهٔ ساسانی، از هرگونه سعادت دنیوی محروم بودند و ورزیدن یا نورزیدن خویشکاری تأثیری در یافتن یا از دست دادن فرّه نداشت، دیگر نمی‌شد به ارتباط حتمی فرّه‌مند بودن و ورزیدن خویشکاری معتقد ماند. بنابراین سعادت و قدرت و خواسته که نتایج عینی فرّه‌مند بودن بود، با بخت ارتباط یافت و در نتیجه، فرّه معنی بخت پیدا کرد و مرد خویشکار، تنها می‌توانست به سعادت اخروی روان خویش دل ببندد.

چنانکه در اعتقادات اقوام دیگر نیز دیده می‌شود، اعتقاد به فرّه مربوط به جامعهٔ کهن و ابتدایی انسان است. فرّه نیروی رابط جهان انسان و جهان خدایان است. انسان یا قبیله‌ای که وظایف خویش را در مورد جهان خود و جهان پیرامون خود دقیقاً انجام داده باشد، انتظار دارد ایزدان یا مظاهر طبیعت نیز در مقابل، او را یاری دهند. شاید همین اعتقاد به ارتباط طبیعی است که بعداً با تخصّصی شدن کارها در جامعه، وظایف جادوگران را در مورد انگیختن لطف ایزدان و دور کردن قهر ایشان مشخّص می‌کرد. جادوگر می‌توانست ارتباط فرد یا قبیلهٔ خود را با جهان خدایان حفظ کند و توسعه دهد و آنان را وادارد که فرّه‌بخشی کنند؛ یعنی سعادت و نیکبختی فرد یا جامعه را تأمین کنند.

سپس، هنگامی که جامعه طبقاتی شد، فرّه نیز مفهومی طبقاتی یافت، فَرّهٔ آسروَنان یا روحانیان، فَرّهٔ کیان یا فَرّهٔ سلطنت و جز آن، نمودار تأثیر این تحولات طبقاتی بر امر فرّه است.» (پژ. ص ۱۲۰-۱۱۹)

برخی از پژوهشگران برآنند که مفهوم «فرّ» به دینهای سامی نیز راه یافته و در دین یهود عنوان "Sexina" به خود گرفته و در قرآن از آن به «سکینه» تعبیر شده و شش بار بکار رفته است. (← دکتر سلیم: نکته‌ای اساطیری دربارهٔ شاهنامه، مجموعهٔ سخنرانیهای سومین تا ششمین هفتهٔ فردوسی / انتشارات دانشگاه فردوسی-۱۳۶۷، ص ٦٦-٢٦٤)

«ثعالبی» از «فرّ» با تعبیر «شعاع السعادة الالهیّة» یاد می‌کند. (← همان. ص ٢٦٦)

(برای آگاهی بیشتر دربارهٔ فَرّ ← پور. مقالهٔ «فَرّ»، یش. ج ۲، ص ۳۲۲-۳۰۳ و «شهر زیبای افلاطون و شاهیِ آرمانی در ایران باستان» و نیز:

H.W. Bailey: Zoroastrian Problems in The Ninth Century Books, Oxford 1943, p. 1-77 and J.C. Coyajee: Studies in Shâhnâmeh, pp. 251-307).

فَرابازو: نام یکی از واحدهای اندازه گیری درازا بوده است. دارمستتر آن را واحدی ناشناخته خوانده و احتمال داده است که به درازای بازو باشد.

فراپَیَه: نام کوهی است. (زام. بند ٦)

فَراخ کَرت: (در اوستا «وُاوروکَشَ» و در پهلوی «فراخ کرت» یا «فراخ کرد» به معنی «فراخ بریده» نام دریایی است بزرگ در اساطیر ایران که در سراسر اوستا، پیوسته از آن نام برده می‌شود.

پورداود احتمال داده است که این دریا با دریای خزریکی باشد و در این برداشت، به نوشته های متنهای گوناگون استناد کرده است. از آن جمله این نوشتهٔ بندهشن (بخش ۲۹، بند ۱۰) که «کنگ دژ» را در چندین فرسنگی خاور دریای فراخ کرت می‌داند و این یادآوری مینوی خِرد (بخش ٦۲، بندهای ١٤-١۳) که «کنگ دژ» را در خاور و در سرحدّ ایران ویج می‌داند.

اما بهار در بررسی جغرافیای اساطیر ایران، پس از بحث و پژوهش دقیقی، این دریا را با اقیانوس هند، یکی می‌شمارد. (پژ. ص ١۰٦-١۰۳)

در «تیریشت» (بند ۳۲) می‌خوانیم: «آنگاه مِه از آن سوی هند ــ از کوهی که در میانهٔ دریای فراخ کرت جای دارد ــ برخیزد.» و این تأییدی آشکار است بریکی بودن «فراخ کرت» و اقیانوس هند.

(دربارهٔ فراخ کرت، همچنین ← وند. فر. ۲۱، بند ٤-زیر.)

فْرادَت فْشو: (به معنی «پرورندهٔ چار پایان کوچک») نام ایزد نگاهبان چار پایان خُرد و از یاران و همکاران ایزد «رَ پیثْوین» است. (← ر پیثوین)

فْرادَت وِیرَ: (به معنی «پرورندهٔ مردان») نام ایزد نگاهبان و پرورنده و افزایندهٔ مردمان و از یاران و همکاران ایزد «اُزَیرینَ» است. (← ازیرین)

فْرادَت ویسپم هوجیایتی: (به معنی «پرورندهٔ همهٔ آنچه زندگی خوش را بایسته است») نام ایزد نگاهبان زندگی خوش و خرّم و از یاران و همکاران ایزد «آویشروثْریمَ» است. (← اویسروثریم)

فْراراثْنی: نام یکی از واحدهای اندازه گیری درازا بوده است که زَنـدِ وندیداد آن را برابر با چهارده انگشت و دارمستتر برابر با یک پا می‌شمارد. (زگد.)

فَرازآشکوب: (در پهلوی «فْراچ آشکوپ») سقف بلند، خانهٔ بلند.

فْرَبرتَر: (در پهلوی «فَربَرتار») عنوان چهارمین تن از هشت موبدی است که در ایران باستان برگذاری «یَزِشْنَ» (آیین ستایش و نیایش) را برعهده می‌گرفتند. کار «فربرتر» آماده کردن افزارها و گذاشتن آنها در دسترس پیشوای بزرگتر بوده است. (← آبرت، آتروخش، آسنتر، راسپی، زوت،

سروشاورز و هاونن)

فْرَدَتا: (به معنی «افزایش و بالش و رویش») نام رودی است که از سوی شمال خاوری به دریاچهٔ هامون می‌ریزد و اکنون «فَراه‌رود» خوانده می‌شود. درازای این رود از سرچشمه تا ریزشگاه ۵۰۰ کیلومتر است و شهر «فَرَه» یا «فَراه» که در هجوم مغولان ویران شد، بر کرانهٔ همین رود جای داشت.

فْرَدَ دَفْشو: (در پهلوی «فِرَدَدَفْش») نام کشور یا اقلیم جنوب خاوری است در بخش‌بندی جهان به هفت کشور یا اقلیم که در ایران باستان معمول بود.

فَرَزْدانَوْ: (در پهلوی «فَرَزْدان») نام دریاچه‌ای است که گشتاسپ در کنار آن از ایزدبانو اردویسور اناهیتا خواستار پیروزی بر هَمِستارانش می‌شود.

در «بهمن‌یشت» (بخش ۳، بند ۱۳) می‌خوانیم که: «اوخْشیَت اِرِتَ (= هوشیدر، نخستین موعود مزداپرستان) در کنار دریاچهٔ فرزدان زاده خواهد شد.»

در بندهشن (بخش ۲۲، بند ۵) آمده است که: «فرزدان در سکستان (سیستان) جای دارد. اگر پارسایی چیزی در آن بیفگند، آب آن را می‌پذیرد و نگاه می‌دارد؛ اما اگر ناپارسایی چیزی در آن بیندازد، آب آن چیز را بیرون می‌افگند. سرچشمهٔ فرزدان به فراخ کرت پیوسته است.»

پورداود نیز نوشته است که جای این دریاچه باید در سیستان باشد. «یوستی» در «نامنامهٔ ایرانی» گمان برده است که این دریاچه همان «آب ایستاده» کنونی در جنوب غزنه است؛ اما «بارتولومه» حدس او را نادرست می‌داند.

فْرَسپاتَ: نام یکی از داروهایی است که زنان آبستن با بکار بردن آن، دَشْتَک (جنین) را از زهدان خود می‌انداخته‌اند. (← وند. فر. ۱۵، بند ۱۴)

فِرَسْتویه...: نام یکی از نیایشهای دینی مزداپرستان است. (← یس. سرآغاز، بند ٤)

فَرَشکَرد: (در اوستا «فْرَشو کِرِتِی») جهان نوساخته در پایان دورهٔ دوازده هزار سالهٔ زمان کرانمند و برقراری جاودانهٔ پاکی و اَشَه و پرهیزگاری یا نوسازی جهان و دین پس از برخاستن سوشیانتها و پاک کردن جهان از همهٔ پتیاره‌های اهریمنی است.

فَرَشوشتَر: (← فرشوشتر هوگو)

فْرَشوشتَر هْوُگْوَ: (در گاهان و در اوستای نو «فْرَشَوشْتْرَ» به معنی «دارندهٔ شتر کارآمد و راهوار») نام یکی از نخستین پذیرندگان و پیروان دین زرتشت و پدرزن اوست و «هْوُگْوَ» یا «هْوُوَ» نام خانوادگی وی است.

او و برادرش «جاماسْپ هْوُگْوَ» هر دو وزیر گشتاسپ‌اند و از مزداپرستان نامبردار به شماره

می‌آیند که در سرتاسر اوستا از آنان با درود و ستایش یاد می‌شود. «شهاب‌الدین سهروردی» (شیخ اشراق) در کتاب «حکمة الاشراق» خود «فرشوشتر» را در تراز «جاماسپ» و «بوذرجمهر» از حکیمان ایران کهن می‌داند که روش فلسفی آنان قاعدهٔ اشراق در نور و ظلمت بوده است. (به نقل مقا. ص ۳۸۸) (← جاماسپ هوگو)

فرّ کیانی: (← فرّ)

فَرگَرد: (به‌معنی «فرابریده») هریک از بخشهای «وندیداد» (و نیز برخی از کتابهای پهلوی، از جمله «ارداویراف‌نامه») را با این عنوان می‌خوانند. این واژه به زبان عربی هم رفته و در شعر ابونواس به صورت «فِرجَرد» (جمع آن «فِرجَردات») آمده است:

«وَما یَتلُونَ فی شَرویـن دَستْبی   وَ فِـرجَـرداتِ رامـیـنِ وَ ویس»

فرّ ناگرفتنی: «فَرّناگرفتنی آفریدهٔ اهوره‌مزدا، خویشکاری آسرُوَنان (آثُربانان) است و از آن روی ناگرفتنی است که باید با فرهنگ بدست آورده شود.» (زَندِ یسنه، هات ۳، بند ۱۶)

پورداود دربارهٔ افزوده شدن صفت «ناگرفتنی» به فرّ نوشته است: «این صفت به این مناسبت است که در کرده‌های ۹-۷ زامیاد یشت میان خواستاران فرّ ستیزه درمی‌گیرد و هنوز پس از گرشاسپ به کسی تعلّق پیدا نکرده است.» (یش. ج ۲، ص ۳۳۹، بند ۴۵-زیر) (← فرّ)

در بندهشن آمده است: «فرّهٔ ناگرفتنی آن است که آسرونان راست؛ زیرا همواره دانایی با ایشان است. هرمزد خود آسرون است. از این روی (آن را) فرّهٔ ناگرفتنی خوانند که هرمزد در میان مینوان، مینویی تواند بود که ناگرفت فرّه است. بدین روی ایدون تواند بود که او را (حتی) مینوان نبینند.» (به نقل و ترجمهٔ مهرداد بهار: پژ. ص ۱۰۷)

فَرنْ بَغْ (آذرِ...): (= فَرّو بَغ = فَرّو باک = فَرا = خُرّاد = خُرداد = خُورا = خُورّه (خُرّه) = خُرّین به معنی «فرّهٔ ایزدی» یا «فرّهٔ خدایی») نام یکی از سه آتشکدهٔ بزرگ روزگار ساسانیان است که در کاریان فارس بود و به موبدان و اشراف اختصاص داشت.

آذر فرن بغ (فرنبغ) همان است که ابوریحان بیرونی آن را «آذرخورا» می‌نامد و در یاد کردن از ماهها و جشنهای ایرانیان می‌گوید: «پیروز پادشاه ساسانی هنگام خشکسالی بدین آتشکده روی آورد و نماز گزارد و ستایش آفریدگار را بجای آورد و خواستار شد که آن گزند را از مردم گیتی بگرداند و کام او برآمد و باران فروبارید و آن روز سی ام از بهمن‌ماه بود که انیران روز باشد و مردم از خوشی و شادی که به آنان روی آورده بود، به روی همدیگر آب می پاشیدند و این آیین تا به امروز در ایران پایدار است و از این روست که در همه‌جا و در اصفهان نیز به یاد روزی که بر ایرانیان باران فروبارید، جشن می‌گیرند و این جشن را آبریزگان (آفریجگان) می‌خوانند، یعنی جشن ریختن آب.» (آثار. ص ۲۹-۲۲۸)

در بند هشتن آمده است: «جم به شهریاری خویش، همهٔ کارها را به یاری این سه آتشکده (آذر برزین مهر، آذر فرن بغ و آذر گشنسب) بهتر همی کرد و آذر خرّه را به دادگاه (آتشکده) در خرّه اومند کوه (فرهمند کوه) به خوارزم بنشاند. هنگامی که دیوان جم را (با ارّه) ببریدند، آذر خرّه، فرّهٔ جمشید را از دست اژدهاک (ضحّاک) رهایی بخشید. در پادشاهی گشتاسپ، چنان که در دین آمده است، (این آتش را) از خوارزم به روشن کوه کاریان (بردند و بدانجا) نشاندند، همان گونه که اکنون نیز در آن جاست.» (بن. چاپ انکلساریا، بمبئی ۱۹۰۸، ص ۱۲۵-۱۲۴)

فِرِنی: (به معنی «افزون و فراوان») نام بزرگترین دختر زرتشت است. در پهلوی این نام را «فْرِن» نوشته‌اند. در فروردین یشت (بند ۱۳۹) فَرَوَشی این بانو همراه با فَرَوَشی های مادر و دو خواهرش ستوده شده است. در همان یشت (بند ۱۴۰) از چهار زن اَشَوَن دیگر به همین نام نیز سخن به میان می‌آید و فَرَوَشی های آنان ستوده می‌شود.

فَرواز: بروزن پَرواز، خانهٔ تابستانی را گویند عموماً و بالاخانه‌ای که اطراف آن درها و پنجره‌ها داشته باشد، خصوصاً و به معنی خانهٔ زمستانی هم به نظر آمده است. (بق.)

در «متنهای پهلوی» ویراستهٔ «جاماسپ آسانا» (Pt. II, 162 sq) واژهٔ Parvârân و در «زبور پهلوی» ویراستهٔ «آندریاس-بار» (Ph. Ps., 121, 1, 57) Paryvâry به معنی «کاخ» آمده است. (← پیرامون فروار)

فْرَوَرانِه: نخستین واژهٔ یسنه (هات ۱۲) ویژهٔ خَستویی مزداپرستان به پیروی از دین مزداپرستی و فرمانهای آن است که بارها در سراسر اوستا هنگام اشاره به این هات از یسنه بکار رفته است.

این هات از یسنه را «فْرَاُرتی» (= خَستویی) می‌نامند و بندهای ۹-۸ آن را که در «نیرنگ کشتی بستن» گنجانیده شده است، زرتشتیان چندین بار در شبانروز، هنگام کشتی بستن می‌خوانند.

(← خستو، خستویی، نیرنگ کشتی بستن و نیز یسنه، هات ۱۲)

فَروَردگان (جشنِ...): نام جشنی است که در روز نوزدهم ماه فروردین برگذار می‌شد و آن را فروردینگان نیز می‌خواندند.

فَروَردگان (جشنِ...): نام جشن ده روزه‌ای است که از بیست و پنجم اسفند ماه تا پایان پنجمین روز اندرگاه بر پا می‌شد و ویژهٔ ستایش و بزرگداشت فَروَردها (فَرَوَشی ها)ی درگذشتگان و اَشَوَنان و پارسایان پیشین بود و برابر بود با واپسین گهنبار سال (هَمَسپَتمَدَم).

این جشن که ابوریحان بیرونی نیز بدان اشاره کرده است، همان جشن است که زرتشتیان کنونی در ده روز آخر سال به نام «فَروَردیان» برگذار می‌کنند و آیینهای دینی بجای می‌آورند. در مینوی خِرد (بخش ۵۷، بند ۱۳) تنها پنج روز اندرگاه جشن فروردیان خوانده شده است.

جشن فروردین یا نـوروز که تا کنون بزرگترین جشن سالیانهٔ همهٔ ایرانیان (و برخی از اقوام و مردم ایرانی تبار و ایرانـی فرهنگ سرزمینـهای همسایه) و آغاز بهـار و سال خورشیدی ایرانی به شمار می‌آید، هـمان جشن فرورد گـان (فروردینگان یا فروردیـان) باستانی است و اگرچـه امروزه به ظاهر رنگ و روی دینیِ کـهن را از دست داده؛ اما هنـوز تمام نشانه‌هـای دیرینهٔ این جشـن را به گونه‌ای نمادی دربر می‌گیرد. (← فروردین، فروشی، گهنبار، همسپتمدم)

فَروَردین: جمع «فَروَرد» است که در زبان پارسی باستان «فَروَرتی» و جمع آن «فَروَرتین» بوده و مـفردش برابر «فَرَوَشی» اوستایی است. نوزدهمیـن روزماه و نخستین ماه سـال و سیزدهمین یشت اوستا، بدین نام خوانده شده است. (← فروشی)

فَروَردین (روزِ...): نام نوزدهمین روزماه است. (← فروردین، فروشی)

فَروردینگان (جشنِ...): (← فرورد گان)

فَروَردین یَشت: نام سـیزدهمین یشـت ازیشتهای بیست و یک گانهٔ اوستاست که ۳۱ کرده و ۱۵۸ بند دارد و موضوع آن، ستایش و بزرگداشت فَرَوَشی های همهٔ مردان و زنان اَشَوَن و پارسا از گَیومرت (نخستین بشر) تا سوشیانت (واپسین موعود مزداپرستان) است.

(← فرورد گان، فروردین، فروشی)

فَرَوَشی: (در پارسی بـاستان «فَروَرتی» و در پهلوی «فَرَوَهر» و در فارسی «فَروَر» یا «فَروَرد») یا با دگرگونی آواها «فُروهَر») نـام پنجمین نیـروی مینُویِ آفرید گان است که پیش از آفرینش گیتیانه و هستیِ تن، وجود دارد و پس از مرگ نیز پایدار می‌ماند.

بسیاری از پژوهنـد گان و دانشوران، «ایـده» (= مثال) را در فـلسفهٔ افـلاطون، صورتی از فَرَوَشی در اندیشه های دینی و هستی نگری ایرانیان می‌دانند.

در اوستـا و دیگر مـتنـهای معتبـر دینی مـزداپرستان، از فَرَوَشـی بدکرداران سخنـی به میان نمی‌آید و تنهـا اَشَـوَنان و پارسایان و راستی پـرستانند که فَرَوَشی دارند. تنها در «صَد در بُنـدَهِشْن» می‌خوانیم که فَرَوَشی مرد گناهکار با بوی و روان او در دوزخ بسر خواهد بود. اما از خود اوستا چنین برمی‌آید که «دیو» به مـنزلهٔ فَرَوَشی شخص گنـاهکار است، چنان که در ونـدیداد (فر. ۸، بند ۳۱) در توصیف گـناهکـار می‌خوانیم: «اوست که در هـمهٔ هستی خویش همسانِ دیـو است. اوست که پیش از مرگ همسانِ دیو است و پس از مرگ یکی از دیوانِ ناپیدا شود.»

نه‌تنها مـردمان و مینُویـانِ آفریدهٔ اهوره‌مزدا، بلکه همهٔ آفرید گان آسمانی و زمینی و آتش و آب و گیاه و جانور نـیز دارای فَرَوَشی ویژهٔ خـودند که از آنها نـگاهبانی و پـاسداری می‌کند. از همه برتر، خود آفریـدگار جهان ــ اهوره‌مـزدا ــ نیز دارای فَرَوَشی است؛ چنان که در وندیداد (فر. ۱۹، بنـد ۱٤) آفـریدگار از زرتشـت مـی‌خواهد کـه فَرَوَشی وی را کـه بـزرگتریـن، بهتـریـن، زیباتـرین،

استوارترین، هوشیارترین، بُرزمَندترین و در آشَه بلند پایگاه‌ترین (مینُو یان] است، بستاید.

دربارهٔ معنی فَرَوَشی، در سنّت زرتشتیان و در میان آرای پژوهندگان اوستا به تعبیرهای گوناگون برمی‌خوریم که پرداختن به یکایک آنها در این جا، سخن را به درازا می‌کشاند.

پورداود، پس از بررسی و نقد بسیاری از این برداشتها، با توجه به دو جزء سازندهٔ این واژهٔ ترکیبی، معنی «پشتیبانی کردن و پناه دادن» یا «پوشاندن و دربر گرفتن» را (که با معنی نخستین نیز سازگاری دارد) برای آن پیشنهاد کرده که با خویشکاری فَرَوَشی ها نیز هماهنگ است.

بهار در ریشه‌یابی این ترکیب و چگونگی معنی آن و نیز خویشکاری فَرَوَشی ها می‌نویسد: «این واژه ظاهراً از صورت فرضی fra-vərəθra آمده است. واژهٔ vərəθra به معنای دفاع و ایستادگی است و با واژهٔ ایرانی میانه و نو «گُرد» به معنای دلیر و قهرمان خویشاوند است. علّت این نامگذاری را باید در وظایف دفاع عمومی برضد اهریمن و اعمال دلاورانهٔ فَرَوَشی ها در دفاع از خویشان و نزدیکان دانست.

با توجه به وظایف متعددی که در زمینهٔ دفاعی، برکت بخشیدن و همکاری با هُرمَزد در امر نگاهداری جهان برعهدهٔ فَرَوَشی هاست، می‌توان باور داشت که در مرحله‌ای بسیار کهن، اقوام ایرانی به فَرَوَشی به‌عنوان روان نیاگان می‌نگریسته‌اند و بعدها روان و فَرَوَهر از یکدیگر جدا گشته، دو چیز مستقل شدند.» (پژ. ص ٤٤)

دربارهٔ خویشکاری فَرَوَشی ها و اهمیّت نقشی که در سامان آفرینش برعهده دارند، «فروردین یشت» گویا و رساست و نیازی به تکرار مطالب آن در این جا یا افزودن توضیحی دیگر نمی بینم.

(← فروردین، فروردینگان، فروردین یشت)

فَرّه: (← فَرّ)

فَرّه‌مَند (فرهمند): (در اوستا «خَورِنَه‌وَنتْ») برخوردار از فَرّ، دارندهٔ فَرّ. (← فَرّ)

فْریانَ: نام یکی از خاندانهای بلند آوازهٔ تورانی است که ناموران آن از دوستان زرتشت بوده‌اند. در گاهان (یس. ٤٦، بند ١٢) از این خاندان به نیکی یاد شده است. مشهورترین کسی از این خاندان که در اوستا از او نام برده شده، «یُوایشْتَ» است.

(← اختیه و یوایشت)

فریدون: (در اوستا «ثْرَئِتَئونَ» پسر «آثْویَه» و در پهلوی «فْرِدون» و در فارسی «آفْریدون»، و «آفریدون» و «فریدون») نام یکی از کهن‌ترین چهره‌های اساطیری در اوستا و دیگر متنهای دینی ایرانیان و نیز در شاهنامه و دیگر کتابهای فارسی و عربی پس از اسلام است.

در یسنه (هات ۹، بند ۸-٦) «آتبین» پدر فریدون دومین کسی است که در جهان

استومند، نوشابهٔ آیینی هَوم را از گیاه هَوم برمی‌گیرد و به پاداش این کار است که پسری به نام فریدون بدو داده می‌شود؛ پسری که اژی‌دهاک سه پوزهٔ سه کلّهٔ شش چشم ... را شکست می‌دهد و به بند می‌کشد. هموست که دو همسر اژی‌دهاک (دختران یا خواهران جمشید) را به همسری خود درمی‌آورد. (آب. بندهای ۳۵-۳۳) فرّ شاهی که به پیکر مرغ «وارِغَنْ» از جمشید جدا می‌شود، به فریدون می پیوندد و از پرتو آن پیروزترین مردمان می‌شود. (زام. بند ۳۶)

در وندیداد (فر. ۱، بند ۱۷) سرزمین «وَرِنَ» زادگاه فریدون خوانده شده است و در دیگر بخشهای اوستا نیز «وَرِنَ» را جای رویدادهای مهمّ زندگی فریدون می بینیم.

در وندیداد (فر. ۲۰)، از «ثْریتَ» ــ نخستین پزشک و درمان‌بخش روی زمین ــ سخن به میان می‌آید و دارمستتر، پس از بحث و ریشه‌یابی این نام و سنجش آن با «ثْرَئِتَونَ»، نتیجه می‌گیرد که «ثْریتَ» و «ثْرَئِتَونَ» دو شکل یک نام است و در واقع این فریدون است که از او به عنوان نخستین پزشک یاد می‌شود. (زگد.) همانند این برداشت دارمستتر را در ادب و سنّت ایرانیان نیز دربارهٔ فریدون می بینیم و نام او درشمار نامهایی است که بر تعویذهای درمان‌بخش می‌نوشتند.

در شاهنامه فریدون پسر آبتین و فرانک خوانده شده و داستان پادشاهی او که با قیام مردم به سرداری کاوهٔ آهنگر و پیروزی بر ضحّاک (اژی‌دهاک) آغاز می‌شود، در مرز اساطیر و حماسه جای دارد. پادشاهی فریدون با بخش کردن سرزمینهای زیرفرمان او میان سه پسرش ایرج و سلم و تور و کشته شدن ایرج به دست برادران و جنگ منوچهر ــ نبیرهٔ ایرج ــ با آن دو برادرکش و کشتن آنها پایان می پذیرد که خود آغازی است بر نبردهای طولانی ایرانیان و تورانیان؛ نبردهایی که سرتاسر بخش حماسی شاهنامه را دربر می‌گیرد.

(← اژی‌دهاک، ثریت، ورن)

فْشوشومَنْثَره: (به معنی «مَنْثَره دربارهٔ چار پایان سودمند اهلی») عنوانی است که به یسنه، هات ۵۸ داده شده. این هات جزو «هادُخت نَسک» بیستمین نسک گم شدهٔ روزگار باستان بوده است. در کتاب پهلوی «شایست نشایست» (بخش ۱۳، بند ۴۹) فْشوشومَنْثَره بخشی از نسکهای گاثانیک (وابسته به گاثاها) خوانده شده است.

فْشوشومَنْثَره یکی از مشهورترین نیایشهای مزداپرستان و نمازی است برای فراوانی و گشایش. در ویسپرد (کردهٔ یکم، بندهای ۹-۳) که سخن از نیایشهای مهم و نمازهای برگزیدهٔ مزداپرستان می‌رود، این نماز نیز درشمار آنهاست.

در هرمزد یشت (بند ۱۳) فْشوشومَنْثَره درشمار نامهای اهوره‌مزدا آمده، یعنی که آفریدگار، خود «مَنْثَره‌یِ پرورش‌دهندهٔ چار پایان و افزایندهٔ روزی و فراوانی» است. (← ماراسپند)

ک

کابُلِ بَد سایه: بنا بر گزارش پهلوی وندیداد نام هفتمین سرزمین و کشور نیکی که اهوره‌مزدا آفریده، «وَئِه کِرِتَه (= کابل) بد سایه» است. (وند. فر. ۱، بند ۱۰) «نیبرگ» اصل این نام را «وَیو کِرِتَه» (آفریدهٔ وَیو) می‌داند و انطباق آن با کابل را مربوط به ترجمه‌های پهلوی اوستا و تنها حدسی می‌شمارد. (دینها. ص ۳۱۷)

«کریستن‌سن» آن را با نامه "Vēgerd" که به نوشتهٔ «دینکرد»، یکی از برادران «هوشنگ» بوده است، مربوط می‌داند و می‌گوید این نام در اصل «نام نژاد» (éponyme) است و کشور Gandhara (= قندهار) را مشخص می‌کند.» (نخستین. ج ۱، ص ۱۳۹)

در بحث دربارهٔ صفت «بد سایه»، بیشتر گزارشگران و پژوهندگان اوستا همان معنی متداول «سایه» را در نظر داشته و در نتیجه دچار سردرگمی شده‌اند. از آن جمله است دارمستتر که در گزارش وندیداد، سایه را به ساخت جمع گرفته و مجموع نام و صفت را «وَئِه کِرِتَه‌یِ سایه‌های بد (زیان‌بخش)» آورده است.

دکتر احمد تفضّلی در مقاله‌ای به زبان انگلیسی زیر عنوان «پاره‌ای نقل قولهای پارسی میانه در متنهای کهن عربی و فارسی»[1] که در یادنامهٔ «ژان دومناش»[2] (از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۱۸۵) منتشر شده است، با استناد به کاربُردِ واژهٔ «سایه» در تاریخ قم، معنی سرای، ساختمان، خانه را برای آن بازمی‌شناسد و به واژهٔ ترکیبی «همسایه» هم اشاره می‌کند.

یادآوری می‌شود که در «قابوس‌نامه» (چاپ دکتر غلامحسین یوسفی، سازمان کتابهای جیبی، ص ۱۴۱) «همسایه» برابر «همسرایه» (هم‌سرای، هم‌خانه) آمده است و در گویش گیلکی تا به امروز «سایه‌سر» به معنی «بزرگ و سالار خانواده» بکار می‌رود.

بنابر آنچه گفته شد، ترکیب وصفی «بد سایه» را که در وندیداد برای «وَئِه کِرِتَه» آمده است، باید به معنی «بدسرای» یا «دارای خانه‌ی(های) بد» گرفت. اما جای این پرسش باقی است که: چرا هفتمین سرزمین و کشور نیک آفریدهٔ اهوره‌مزدا، با چنین صفتی توصیف می‌شود؟

کاووس: (در اوستا «کَوی اوسَن» و در پهلوی «کایوس» یا «کاهوس» و در فارسی «کاووس» — که «کاوس» هم نوشته می‌شود — و «کیکاووس» و یا معرّب آن «قابوس») نام یکی از شاهان و فرمانروایان نامور و بلندآوازهٔ اساطیری در اوستا و دیگر متنهای کهن است و در حماسهٔ ایران و

1. Some Middle-Persian Quotations In Classical Arabic And Persian Texts.

2. Memorial Jean de Menasce

مـتـنهای تاریخـی پس از اسلام، پادشاهی نامدار و پرشکوه و توانا و بلندپرواز از دودمان کیانیان به شمار می‌آید.

در اوستا و بندهشن کاووس پسر «کی اپیوه» و نبیرهٔ «کی قباد» است، اما در شاهنامه و برخی از منابع دیگر عربی و فارسی، پسر «کی قباد» خوانده شده است.

نام کـاووس از دو جزء «کَوی» و «اوسَنْ» ترکیب یـافته که جزء نـخست به گونهٔ «کی» (به معنی پادشاه و فرمانروا) بـرسر نام بسیاری از شـاهان داستانیِ کهن مانند کی قباد، کی خسرو، کی لهراسـپ و کـی گشتاسپ بـاقـی مانده است و جزء دوم را ــ که به معنـی آرزو و اراده و مـیل اسـت ــ بـه صـورت اسـم عام هم در اوستـا مـی بـینیم؛ چـنـان کـه در گـاهان (یس . ٤٥، بند ۹) بدین گونه بـکار رفته است. در گـزارش پهلوی آن را به «خرسندی» برگردانده‌اند. بارتولومه، آن را به معنـی «دارندهٔ چشمه‌هـا» می‌داند؛ امـا اشپیگـل و یوستـی آن را «آرزومند، با اراده، تـوانا» ترجـمه کرده‌اند.

کاووس در اساطیر و حماسهٔ ایرانیان، از یک سو نماد توانایی و بلندپروازی و از سوی دیگر نمونهٔ سرکشی و نافـرمانی و گناهکاری و خـیره‌سری در برابر آفریدگـار و مثال نابخردی و تندخویی است. پس از جمشیـد، او دومـین فرمانـروا و شـهریاری است کـه «فَـرّ» از وی پیوند می‌گسلد و در نتیجه به شوربختی دچار می‌شود.

به نـوشتهٔ دینـکرت (کتاب نـهم، بخش ۲۱، بندهـای ۱۲-٤) در «سوتکرنسک» نـخستین نسک از نسکهای بیست و یـک گانهٔ اوستای کهن کـه بعدها از دست رفته، از کـاووس به تفصیل سخن رفتـه بـوده است. نویسنـدهٔ دیـنکرت در خلاصـه‌ای کـه از آن شرح مفصّل در کـتـاب خـویش آورده، می‌نویسد:

«کاووس در هفت کشور بر دیوان و مردمان چیرگی داشت و فرمان می‌راند و شاهی می‌کرد و فرمانش تندتـر از جنبش دست، روان می‌شـد. او هفت کاخ برفـراز البرز ساخت. یکی زرّین، دو سیـمـین، دو پـولادیـن و دو آبگـینـه‌ای (بـلوریـن). کاووس دیـوان مَـزَنْدَری را از تـباه کـردن جهان بازداشـت و آنان را به خـدمت خـویش گماشـت. مردمی که از پیـری نیرویشان تبـاه شده و جانشان نزدیک به بیـرون رفتن از تن بود، خـود را به کاخ او می‌رسانـدند و در پیرامون آن می‌گشتند تا پیری از ایشان دور می‌شد و جوانی بدانان بازمی‌گشت...

پس دیـوان آهنگ مـرگ کاووس کردنـد و دیـو خشم بدیـن کار نزد کـاووس آمد و شاهیِ بزرگی را کـه او بر هفت کشور داشـت، در چشم وی خـوار کرد و او را به شهریـاری آسمان و پایگاه امشاسپندان بـفریفت و کاووس از فریبکاری دیو خشم و دیگر دیوان، پیکار با ایزدان را بنیاد نهاد و با گروه دیوان و درونـدان بـه تاریکی بـی کـران پرتاب شد و از سپـاهش جدا افتاد و از خـیـره‌سری

دست از ستیزه با ایزدان برنداشت و آفریدگان، فرّ ایزدی از او برگرفت و سپاه کاووس از اوج برزمین افتاد و کاووس به دریای فراخ کرت فرود آمد و این نیز گفته شده است که هنگام گردش در آسمان، کسی پیوسته به کاووس بود و از پی آنان ایزد نریوسنگ می‌تاخت و می‌خواست که او را جدا کند. ناگاه از کیخسروِ هنوز نازاده چنان بانگی برخاست که گویی از هزار سپاهی خروش برآمده باشد، که:

ای نریوسنگ! مباد که او را بکشی؛ زیرا اگر او را بکشی، در آینده کسی نباشد که سپاه کین‌خواه را به نبرد با توران برانگیزد؛ چه از این مرد، سیاوش زاید و از سیاوش من زایم که خسروام که دلیران و یاوران دینی را به نبرد با دلاوران تورانی در پهنهٔ کارزار برانگیزم و آن سپاه را پریشان سازم و چنان کنم که پادشاه توران روی به گریز نهد.

نریوسنگ از این سخنِ فَرَوَشیِ کیخسرو شاد شد و دست از کاووس بداشت و کاووس زنده ماند.»

در کتاب پهلوی «دانا و مینوی خرد» (بخش ۲۶، بند ۵۵-۵۴) نیز در همین زمینه آمده است: «و از کاووس این سود بود که سیاوش از تن او آفریده شد.»

اسطورهٔ فرمانروایی شکوهمند کاووس بر مردمان و دیوان و درگیری و نبرد او با دیوان و سرانجام فریب‌خوردن او از دیوان و پرواز به آسمان و فروافتادن او از اوج غرور و بر تنی و سرکشی را با دگرگونی هایِ درخور ساخت و پرداخت داستانهای نیمه اساطیری-نیمه حماسی و با رنگ‌آمیزی ویژهٔ روایتهای پهلوانی-غنایی در شاهنامه و صورتهای ساده‌تری از آن را در برخی از متنهای تاریخی پس از اسلام هم می بینیم.

در اسطورهٔ دیگری دربارهٔ کاووس (در گزیده‌های زادسپرم) آمده است که اهوره‌مزدا برای نشانه گذاری مرز ایران و توران، گاو بزرگی را آفرید و در بیشه‌ای برسر مرز بر پای داشت تا هنگام درگیریهای دو قوم، مرز میان سرزمینهای آنان بازشناخته شود. کاووس که می‌خواست بخشی از خاک توران را زیر فرمان خود درآورد، آن گاو را به دستیاری «سْریتَ» کشت و این گناه او را زرتشت که بعدها زاده شد، به جهانیان گفت و پادافرهٔ آن از مرگ نیز بدتر بود.

یکی دیگر از گناهان بزرگ کاووس که در دینکرت از آن یاد شده، کشتن وزیر دانا و زیرک خود آوشنَر است. (← اوشنر، سیاوش، کیخسرو)

کَیْتَ: نام گروهی از بدکرداران و تباهکاران است. (← تیر. کر. ۳، بند ۵) واژه‌ای است ناشناخته که از مفهوم دقیق آن آگاهی نداریم.

کَبَست: (در اوستا «کَپَستی» و در پهلوی «کَپَست» و در فارسی «کَبَست» و معرّب آن «کَبَسته») در تیر یشت (بند ۵۶) درشمار زیانها و آفتهایی است که اگر مردمان ستایش و نیایشی

شایسته برای ایزد تشتر بجای آورند، به سرزمینهای آنان راه نخواهد یافت.

این واژه در فرهنگهای فارسی مترادف با حَنظَل یا هندوانهٔ ابوجهل شمرده شده و نام گیاهی است تلخ با میوه‌ای بسیار تلخ که کاربُردِ دارویی نیز دارد و جز آن به معنی کلّی گیاهان زهردار هم آمده است.

گلدنر آن را به «زهر» و دارمستتر به «گیاهان زهرآلود» برگردانده است. در وندیداد (فر. ۱۱، بند ۹) در نیایشهای ویژهٔ پاک کردن پهنهٔ زندگی از ناپاکی و آلودگی، از جمله آمده است: «من کبست را دور می‌رانم.»

از این کاربُرد نیز برمی‌آید که «کبست» (کپستی) ماده‌ای زهرآگین و آلاینده است.

کَخوارذَ: (در پهلوی «کوخْرید» یا «کوخْریت») این واژه در یسنه (هات ٦۱، بند ۲) بکار رفته و به نوشتهٔ گزیده‌های زادسپرم، نام قبیله یا طبقه‌ای از آفریدگان اهریمنی بوده که به کردارهای زشت و پست شناخته بوده است و در گزارش پهلوی اوستا «فرّه کاستاران» یعنی کاهش دهندگان و از میان برندگان فرّه، خوانده می‌شود. این گروه از زناشویی دیو خشم ــ که از کَمالِه دیوان است ــ با مَنوشَک خواهر منوچهر پدید آمده‌اند.

در اردیبهشت یشت (بندهای ۹ و ۱۲ و ۱٦) این واژه بجای ساخت مادینهٔ آن «کَخوارِیذی» برای زن بکار رفته است.

کَخوارِیذی: ساخت مادینهٔ «کَخوارذَ» است. (ــــ همین.) این واژه با این ساخت، تنها یک بار در اوستا (یس. ٦۱، بند ۲) بکار رفته است.

کَخوژی: صفتی است برای اهریمن. در زَندِ اوستا، دربارهٔ این صفت توضیح داده شده است: «کسی که از روشنایی می‌کاهد.» (ــــ وند. فر. ۲۱، بند ۱۷)

کَدْرَو اَسپَ: (به معنی «دارندهٔ اسبان کَهَر») نام کوهی است. (زام. بند ٦) در بندهشن (بخش ۱۲، بند ۲) این کوه «کُندراسپ» نامیده شده و در همان کتاب (بخش ۱۲، بند ۲٤) دربارهٔ آن گفته شده است: «کوه کندراسپ که دریاچهٔ سوبر برفراز آن جای دارد، در توس است.»

کَـدِه: به معنای جای و سرای و خانه است و در گزارش وندیداد (فر. ۵، بند ۱۰) آن را به معنی اتاق یا جای سر پوشیده‌ای بکار برده‌ایم که در زمستان در گوشه‌ای از خانه یا در هر کوی برای گذاشتن پیکر مرده در آن می‌ساختند تا هنگامی که هوا برای بردن مرده به دخمه مساعد شود. (ــــ زاد ـ مرگ)

کَرَ: نام کسی است از تورانیهای «دانو» از خاندان «اَسَ بَنَ» (آب. بند ۳۷)

کَرَ: نام یک ماهی شگفت اساطیری است که در دریای فراخ کرت زندگی می‌کند و پاسدار و

نگاهبان درخت «گوکِرِنَ» (هَومِ سفید) در برابر گزندرسانی آفریدگان اهریمن است.

در بندهشن (بخش ۱۸) آمده است که وزغ یا قورباغه یکی از زشت‌ترین آفریدگان اهریمن است و در دریای فراخ‌کرت بر گرد درخت «هَومِ سفید» شنا می‌کند تا آن را بجود؛ اما ماهی خداگونهٔ کَرَ هرجا که وزغ بلغزد، از آن درخت نگاهبانی می‌کند.

نیروی بینایی ماهی کَرَ در اوستا نمونه و مثال است. زرتشت ایزدبانو چیستا را می‌ستاید و از او خواستار آنچنان نیرویی بینایی می‌شود که ماهی کَرَ در آب داراست که خیزابی همچندِ موی را در رود «رَنگْها»ی دور کرانه در ژرفای هزار بالای آدمی تواند دید. (دین یشت، بند ۷)

«جکسن» میان گونه‌ای سگ‌ماهی با نام علمی Accipenser Huso به درازای ۴/۵۷ متر که استخوان آن را در موزهٔ علوم طبیعی تفلیس دیده است با کَرَماهی اوستایی این همانی قائل می‌شود. (ــــ جکسن: سفرنامه / ایران در گذشته و حال، ترجمهٔ فارسی، ص ۲۶)

کَرَپ (کَرَپان): در گاهان عنوان گروهی از پیشوایان دیوپرستان و دشمنان دین مزداپرستی است. در اوستایِ نو هم بدین نام ــ که بیشتر به ساخت جمع آمده است ــ برمی‌خوریم که درشمار دیوان و جادوان و پریان و اشموغان و ستمکاران قرار دارد.

در پهلوی karb به پیشوایان دینی مخالف زرتشت گفته می‌شود که دشمن‌ترین دشمنان او بودند و «تور برادروش» کشندهٔ زرتشت نیز یکی از همین گروه بود. (ــــ گز. ص ۱۱۲) در سنسکریت kalpa به معنی اجراکننده و مراقب شعائر و آداب و رسوم مذهبی آمده است.

کَرده: (در اصل به معنی «بریده») عنوان هریک از بخشهای درونی یشتها و نیز بخشهای ویسپرد است.

کِرسانی: نام یکی از شهریاران دشمن دینِ مزداپرستی است که روانمی‌داشت پیشوایان دینی در سرزمین او آموزشهای خود را گسترش دهند. ایزد هَوم دست این دین‌ستیز را از شهریاری کوتاه کرد. (یسـ . ۹، بند ۲۴)

کَرشِفْت: (در اوستایی «کَرشیپت» یا «کَرشیپتَر» و در پهلوی «کَرشِفْت» به معنی «تیز پرواز». در زَند در شرحِ آن آمده است: «چَخرَوای».) نام مرغ مینُوی است که در بهشت جای دارد و هرگاه در جهان استومند بسر برد، شهریار پرندگان است. اوست که دادِ [اهورایی] را به «وَرجَمکَرد» برد و اوستا را با زبان پرندگان برخواند. (بن. بخشهای ۱۹ و ۲۴)

در وندیداد (فر. ۲، بند ۴۲) زرتشت از آفریدگار می پرسد که: «چه کس دین مزداپرستی را بدان وَرجَمکَرد برد؟» و اهوره‌مزدا پاسخ می‌دهد: «ای سپیتمان زرتشت! کَرشفت مرغ.»

دارمستتر نوشته است: «پرنده را به سبب شتاب پروازش غالباً تجسّم آذرخش می‌دانستند و همچنان که تندر را آوای خدایی می‌دانستند که از فراز سخن می‌گوید، نغمهٔ پرنده را نیز گفتار

خدایی و گونه‌ای وحی می‌انگاشتند.» (زگد.)

در گزیده‌های زادسپرم (بخش ۲۳) از باریابی هفت گونه موجود که اندر دین همانند هفت امشاسپندند، سخن به‌میان می‌آید. این هفت موجود که از پنج گونه جانوران و نماد جهانی امشاسپند بهمن‌اند، بـه همپرسگی (دیدار) اهوره‌مزدا می‌رونـد و پیش از رفتن به هـمپرسگی، ایشـان را زبان گشوده می‌شود و همچون مردمان سخن می‌گویند.

کَرشِفت (کرشیپتَر) و سیمرغ از پرندگان در این شمارند.

بهار نوشتـه است: «مرغی است کـه رهبر و بزرگ مرغـان گوشت‌خوار است و زبان مردم را می‌داند و دین مزدیسنان را به وَرجمشید می برد. نوعی کرکس، نوعی‌عقاب؟»(پژ. ص ۱۸۰)

گَرِشْنَز: نام خاندانـی ایرانی است که در پرتو فَـرَوَشی های آشَوَنان، بسیار نـیرومند می‌شود. (فرور. بند ۳۸)

کَرکوی: نام یکـی از آتشکده‌های مشهور روزگار باستان است که احتمالاً در شهر کَرکوی سیستان بـوده. در خرده اوستا (آتش. بند ۲۰) «مَـینیو کَردُ» آمده؛ اما پـورداود احتمال داده است که در این ترکیب، حرف «د» بـا حرف «ک» که در الفبـای اوستایی همـانندی دارد، اشتبـاه شده و صورت اصلی و درست آن «مَینیو کَرکو» بوده است.

دربـارهٔ ایـن آتشکده، سرودی پنـج سطـری در شکل شعر هجـایـی از اواخر دورهٔ ساسانی یا اوایـل دورهٔ اسلامی بـه گویش دری در تـاریـخ سیستـان آمـده که اصـل آن در شـاهنـامهٔ گـم شدهٔ ابوالمؤیّد بوده است. (ـــــ تاریخ سیستان، تصحیح ملک‌الشعرا، بهار، ص ۳۷-۳۵)

گُستی: (ـــــ کُشتی)

کَسوْی: نام یکی از دیوان بزرگ دستیار و کارگزار اهریمن است. (ـــــ وند. فر. ۱۹، بند ۴۳)

کَسْویش: شخص دچار شده به یکی از بیماریها یا نارساییهای تنی است. از چگونگی این بیماری یا نارسایی آگـاهی نداریم. در آبان یشت (بند ۹۲) ایزدبانـو اردویسور اناهیتا از کسویش در شمار کسانی که نباید از زَور پیشکشی بدو بنوشند، نام می برد و در وندیداد (فر. ۲، بند ۲۹) اهوره‌مزدا از کسویش در زمرهٔ بیمارانِ یا نارساتنانی که روا نیست به «وَرجَمکَرد» راه‌یابند، یاد می‌کند.

استاد مقدّم در گزارش فرگـرد دوم وندیداد (جم. ص ۹۷) به جای این نـام «کوته [بدن]» آورده و در یادداشت خود آن را «نقص یا علّتی در بدن» شمرده است.

بهار در گزارش همین فـرگرد وندیداد (پژ. بخش ۱۵) در برابـر این واژه «کوته‌بین» آورده و در یادداشت خود افزوده اسـت: «در پهلوی کِن‌سوگ و کُودَک وِین که نخستین به معنی کم‌سو و دومین به معنای کوته دید است و مقصود کسی است که درست نمی بیند.»

کَسْویش: نام دیو کین و کیفر است. (پور. یش . ج ۲، ص ۴۰)

کِش: نام شیارهایی است که در آیین «بَرشْنوم» و برخی آیینهای دیگر بر گرد نیایشگر می‌کشند. (← برشنوم و وند. فر. ۹، بند ۱۱-زیر.)

کشتزار-پیمان: عنوان یکی از شش گونه پیمان در دادهای وندیدادی است (فر. ٤) و آن پیمانی است که ارزش آن برابر بهای یک کشتزار آباد و بارآور باشد.

کُشتی (= کُستی): در اوستا «اَیوْیانگْهَنَ» به معنی «میان‌بند» یا کمربند» به معنی عام و نام کمربند ویژهٔ دین مزداپرستی است که در پهلوی به صورت «اَبیانگْهَن» در آمده و در فارسی «هامیان» و «هَمیان» را از این ریشه داریم. اما در زبان پهلوی و ادبیات زرتشتی میانه غالباً به جای این واژه، «کوستیگ» بکار رفته که در فارسی کُشتی و کُستی شده و معرّب آن «کُستیج» است که آن را به «کساتیج» جمع بسته‌اند. «کشتی گیری» نام ورزش معروف نیز از همین واژه است به معنی گرفتن کمربند.

کشتی یا بندِ دین و کمربندِ دینی مزداپرستان هفتاد و دو نخ از پشم سفید گوسفند است که باید زن موبدی آنها را بریسد و در شش رشتهٔ دوازده نخی ببافد. شمارهٔ هفتاد و دو نشانهٔ هفتاد و دو هات یسنه (مهم‌ترین بخش اوستا) است و دوازده اشاره به دوازده ماه سال دارد و شش یادآور شش گهنبار (گاهنبار) یعنی جشنهای دینیِ ششگانهٔ آفرینش در درازای سال است.

این رشته‌های شش گانه را سه بار بر دور کمر می بندند به نشانهٔ سه باور بنیادی دین مزداپرستی: اندیشهٔ نیک، گفتار نیک، کردار نیک. در دور دوم، دو گره در پیش و در دور سوم ــ که آخرین دور است ــ دو گره دیگر در پشت می‌زنند. در «صَد درِ بندهشن» دربارهٔ این چهار گره می‌خوانیم: گره یکم به هستی آفریدگار یگانه گواهی می‌دهد. گره دوم به راست بودن و اهورایی بودن دین مزداپرستی گواه است. گره سوم نشان خستویی به پیامبریِ زرتشت و گره چهارم نماد باور به اندیشهٔ نیک و گفتار نیک و کردار نیک است.

کشتی را بر روی «سُدره» (پیراهن دینی که بر تن لخت می پوشند) می بندند. هر کودک زرتشتی باید در سنّ پانزده سالگی به نشانهٔ آغاز بلوغ و درآمدن به جرگهٔ مزداپرستان، سدره بپوشد و کشتی ببندد و جشن کشتی بندی یکی از بزرگترین رویدادهای زندگی هر زرتشتی است. این جشن را پارسیان (زرتشتیان مقیم هندوستان) به تلّفظ گجراتی «نوجوت» می‌نامند که در فارسی «نوزوت» یا «نوزود» می‌شود و پورداود برآن است که در اصل «نوزات» یا «نوزاد» بوده به معنی «زایش نو» و مقصود آن است که این جشن و آیین کشتی بستن به منزلهٔ تولّدی دیگر (تولّد دینی و معنوی) برای کودک زرتشتی است.

مزداپرستان برای پوشیدن سُدره و بستن کُشتی، چندان اهمیّت قائلند که می‌گویند هر گامی که یک زرتشتی پس از پانزده سالگی بدون دربر داشتن سدره و کشتی بردارد، گناه بزرگی

مرتـکب شده اسـت و از این روی هـمواره سدره و کشـتی را بـرتن دارند و تـنها چند بـار در شبانروز کشتی نو می‌کننـد؛ یعنی رشته‌های شش گانه را از میان می‌گشایند و آفریدگار را ستایش می‌گزارند و اهریـمن را نـفـرین مـی‌فرستـند و «نـیرنگ کشـتی بسـتن» را می‌خـواننـد و کشتی را از نـو برمـیان بـرمی بنـدند. این چـنـد بار کشتی نو کردن، عـبارت است از: یکـی بی درنگ پس از بـرخاستن از خواب، دوم پس از بَول و بُراز، سوم پیش از نماز گزاردن، چهـارم هنگام به گرمابه رفتن و تن شستن و پنجم پیش از خوراک خوردن. اگـر کسی پس از برخاستن از خواب و پیش از خوراک خوردن، در نو کردن کشـتی کوتاهـی کند، چـندان اشکالـی ندارد؛ اما در سه مورد دیگر، غـفلت روا نـیست و حتماً باید کشتی نو کند.

هنگام نُو کردن کشتـی، اگر بامداد باشد رو به خاور و اگر پس از نیمروز باشد رو به باختر و اگر شبانگاه باشد رو به چراغ یا ماه می‌کنند.

در دوره‌های اخـیر، آیین کشتـی بسـتن کودک را در هفت سالـگی و در مـواردی در فاصلهٔ میان هفت تا پانزده سالگی برگذار می‌کنند و در هر حال از پانزده سالگی تأخیر نمی‌کنند.

بهار دربارهٔ «کشتی بستن» می‌نویسد: «کوستیـگ‌بندی است مـقدّس که زردشـتیان بر کمـر می بنـدند و گـمان دارند ایـن بنـد مرز میـان دو بخش تن انسان است: بـخش زبرین که از آن اعمـال نـیک برمـی‌خیزد و بخش زیـرین که از طـریـق آن، اهریمـن می‌توانـد انسـان را به عمـل بد برانگیزاند.» (پژ. ص ۱۳۳)

(برای آگـاهی بیشـتر از هـمهٔ جزئیّات مـربوط به کشـتی و کشـتی بسـتـن ← «نیرنگ کشتی بستن»، پور. خرده. ص ٧٤-٥٨، همچنین ← سدره، نو-زود، نیرنگ کشتی بستن)

کُشتی بَستن: (← کشتی)

کُشتی بستن (نیرنگ...): (← نیرنگ کشتی بستن)

کُشتیِ بَرسَم: بندی اسـت بـافته از برگهای خـرما که شاخه‌های «بَرسَـم» را بدان می بندند و چون همـانند کُشـتی اسـت که مزداپرستان برمیـان می بندند، آن را بـدین نام می‌خوانـند. (← برسم و کشتی)

کُشتی نو کردن: (← کشتی)

کَکَهیو: نام کوهی است. (زام. بند ٤)

کَمالِه دیوان (کَمالِگان): (در اوستای نو «کَمِرذَ» و در پهلوی «کَمالَـگ» به معنی «چه سری!» و به مفهوم گسترده‌تر «چه سرِ نفرت انگیزی!») صفت است برای هفـت تن از دیوان بزرگ دستیار و کـارگـزار اهریمن که در بـرابـر امشـاسپندان قرار مـی‌گیرند و نامهای آنـهـا چنین است: «اَکَ مَنَ» (اَکومَـن)، «اِیندْرَ» (اَندَر)، «سَورو‌َ» (سـاوول)، «نانـگ هَیـثْیَه» (نـاگْهیس)، «تَـرومَیـتی»

(تَرومَد)، «تَورْوی» (تَریز) و «زَیریچَ» (زَریز).

از این هفت نام، «تَرومَیتی» را نه نامی جداگانه، بلکه صفتی برای «نانگ ْهَیثْیَه» دانسته‌اند که گاه به جای نام او می‌آید. (← هریک از این نامها در همین یادداشتها)

گُنامِ دروج: تعبیری است برای «دوزخ» که سرای «منش بد» (آکَ مَنَ) و پایگاه دیوان و دروجان است. (← دروج و دوزخ)

کَنگ: (در اوستا «کَنگْهَه» و در پهلوی «کَنگ ْدیژ» و در شاهنامهٔ فردوسی «گَنگ دِژ») نام دژ یا شهری است در جایی از توران زمین که با داستان سیاوش در آن سرزمین پیوند دارد و بر کوهی به همین نام واقع شده است.

بهار در گفتاری بحث و استدلال کرده است که «کنگ‌دژ» شهری است آسمانی و کیخسرو در پایان جهان، آن را برزمین فرود می‌آورد و برروی «سیاوش کرد» ــ که سیاوش آن را در توران ساخته است ــ قرار می‌دهد. (← کنگ‌دژ و سیاوش کرد، سخنرانی مهرداد بهار، شانا. ص ۲۶۷-۲۶۱)

کَوایریسَ: نام کوهی است. (زام. بند ٦) برخی از پژوهندگان اوستا این نام را با «کُندراس» یا «کویراس» که در بندهشن (بخش ۱۲، بند ۲۵) نام کوهی است در ایران‌ویج، یکی دانسته‌اند.

کوسرو پَتَ: (به معنی «تهی نشیب») نام یکی از کوههایی است که بـه نوشتهٔ یسنه (هات ۱۰، بند ۱۱) گیاه «هوم» برآن می‌روید.

دارمستتر احتمال داده است که این واژه، نام یکی از تنگه‌های کوه غوربند باشد.

کونْدَ: (← کوندی)

کونْدی: (در پهلوی «کونْدَگ») نام دیوی است که از او با صفت «بی می مست» یاد می‌شود. بهار دربارهٔ این نام نوشته است: «معنای مشخّص ندارد.» (پژ. ص ١٣٤)؛ اما دارمستتر می‌نویسد: «کوندی کوتاه شدهٔ کَوَنْدی یا کَوَنْدَ است و واژهٔ هم‌آوای آن در سنسکریت کَوَنْدَ به معنی تغار چوبی یا ظرفِ جامه‌شویی و تن‌شویی است و بنابریک استعارهٔ اساطیری، ابر بارانی معنی می‌دهد (رو. کتاب پنجم ۸۵/۳ و کتاب نهم ٧٤/٧). این واژه بعدها نام دیوی در ابر شده است. (وند. فر. ۱۹، بند ٤١) این دیو را در اساطیر یونان به نام Káavoos می‌شناسند (Kuhn. Herabkunft des Feuers. p. 134).» (زگد.)

باید یادآوری کرد که از بند ٤١ فرگرد نوزدهم وندیداد، هیچ نشانه‌ای بر پیوند این دیو با ابر به دست نمی‌آید. در آن بند، تنها گفته می‌شود که ایزد سروش این دیو را فرومی‌کوبد.

پورداود احتمال داده است که این دیو، دیو کُندی و سستی باشد. (← سروش)

کونْدیزَ: نام دیوی است. (وند. فر. ۱۱، بند ۹) دارمستتر آن را زادهٔ «کوندی» می‌داند. (← کوندی)

کون مَرزی: همجنس‌بازی، همخوابگی مرد با مرد، لواط که در دین مزداپرستی گناهی نابخشودنی و مرگ ارزان است و از پتیاره آفرینی های اهریمن به‌شمار می‌آید. (← وند. فر. ۱، بند ۱۲ و فر. ۸، بندهای ۳۲-۳۱)

کَوَی: در گاهان نام یا عنوان یکی از فرمانروایان دشمن دین زرتشت است که همواره از او به زشتی یاد می‌شود؛ اما در همان جا این واژه عنوانی است برای «گشتاسپ» فرمانروای دین پذیرفتار و پشتیبان زرتشت. همین واژه است که در فارسی «کی» شده و آن را برسر نام همهٔ فرمانروایان دودمان کیانیان (از کی قباد تا کی گشتاسپ) می بینیم.

گاه در گاهان و دیگر بخشهای اوستا، این واژه به ساخت جمع می‌آید و گروهی از فرمانروایان دشمن دین مزداپرستی از آن اراده می‌شود. بهار «کَوَی» را «فرمانروا-روحانی» ترجمه کرده و یادآور شده که از قرار معلوم در زمان زرتشت، این واژه به معنی «رئیس-کاهن» عشیره‌های آریایی بوده است. در وداها کوی به معنی شاعر سرودهای مذهبی بوده که به حافظه سپرده می‌شده است. همچنین عنوانی بوده است برای کاهنان خدای «سومَه».

کْویرینْتَ: نام جایی است که «اژی‌دهاک» در آن، ایزد «وَیو» (اَندَروای) را می‌ستاید و از آن با صفت «سخت راه» یاد می‌شود. (رام. بند ۱۹)

پورداود نوشته است: کْویرینْتَ همان است که اکنون موسوم است به کِرِنْد و بر بالای کوهی میان بابِل و ایران جای دارد و نزدیک به «بَوْری» (= بابِل) میهن اصلی اژی‌دهاک است. این کوه همان است که در بندهشن (بخش ۱۲، بندهای ۲۹ و ۳۶) «اَسپْروچ» و در شاهنامه «اَسپْروز» نامیده شده است:

«همی رفت کاوس لشکر فروز   بزد گاه بر پیشِ کوه اسپروز» (شا. ج ۲، ص ۸٤)

یونانیها این کوه را «زاگرس» خوانده‌اند (حاشیهٔ معین بر برهان قاطع). دربارهٔ یکی بودن «بَوْری» و «بابل» همچنان تأمل وتحقیق لازم است. «نیبرگ» انطباق «بَوری» و «بابل» را نادرست می‌داند و «بَوری» را سرزمین «بَبَر»ها می‌خواند. (← بَبَر)

کَهْرکَتاس: نامی است زشت و ناروا برای خروس. در اوستا نام پسندیده و سزاوار برای خروس، «پَرودَرِشْ» است که معنی «پیش بین» دارد؛ اما چند بار گفته شده است که مردم بدزبان، این مرغ را «کهرکتاس» می‌خوانند. این نام از اسمهای صوت است، مثل «کیکری کیتوم» لاتینی که با اندک دگرگونی در تمام زبانهای اروپایی برای بانگ خروس بکار می‌رود. هنوز هم در گیلان، آواز ماکیان را «کَرکَتاس» می‌گویند. (← پرودرش و سروش)

کِی آرَش: (در اوستا «کَوی اَرشَن») نام یکی از پسران «کِی آپیوَه» و نبیرهٔ «کِی قباد» و برادر «کاووس» است که در فارسی به گونهٔ «کیارش» هم نوشته می‌شود. در شاهنامه «کی آرش» ــ همچنان که برادرش کاووس ــ پسر کی قباد خوانده شده است.

کِی آپیوَه: (در اوستا «کَوی اَیپی وَنگْهو») نام پسر «کِی قباد» و پدر کاووس و کی آرش و کی بیارش و کی پشین است. بندهشن نیز تبارنامهٔ کی اپیوه را همین گونه آورده است.

این نام در کتابهای طبری و حمزه و بیرونی و دیگران، به گونهٔ کیافوه، کی افوه، کی افینه، کی بینه، کینیه و افوه ضبط شده است.

کیانیان: نام دومین دودمان پادشاهی در اساطیر و حماسهٔ ایران است که از «کی قباد» تا «کی خسرو» (دورهٔ یکم) و از «کی لهراسپ» تا «دارای دارایان» (دورهٔ دوم) شهریاری و فرمانروایی می‌کنند.

بهار دربارهٔ این دودمان نوشته است: «خاندان کیانی به دو دسته تقسیم می‌شود. از کیقباد تا کیخسرو و از لهراسپ تا پایان کار کیانیان، که دستهٔ دوم نیز خود از لهراسپ تا بهمن مربوط به خاندان کیانی آسیای میانه و از اردشیر یا همین بهمن تا دارای دارایان مربوط به خاندان هخامنشی است.

ظاهراً دستهٔ دوم را به دستهٔ نخستین چسبانیده‌اند و در اساطیر کهن با کیخسرو و رفتن او به آسمان، این دورهٔ اساطیری بسر می‌رسیده است و درست به همین دلیل که او فرجامین شاه بوده است، بنا به اساطیر، در پایان جهان باز خواهد گشت و جاودانه به سلطنت جهان خواهد رسید. اما بعدها که دستهٔ دوم را به دنبال دستهٔ دوم آوردند و بدان چسباندند، گشتاسپ، شاهِ پایان جهان شد که سلطنت را از کیخسرو تحویل خواهد گرفت. ولی افسانه‌هایی که در میان مردم وجود داشته است و در شاهنامه نیز منعکس است، نشان می‌دهد که مردم، برعکس روحانیان زردشتی، از گشتاسپ راضی نبوده‌اند و همچنان اسطورهٔ سلطنت جاودانهٔ کیخسرو را که پر از عدل و داد بوده است، پذیرفته و حفظ کرده‌اند.» (پژ. ص ۱۵۸)

(برای آگاهی بیشتر از احوال کیانیان ← «کیانیان»، پور. یش. ج ۲، ص ۲۸۸-۲۰۷ و «کیانیان» نوشتهٔ آرتور کریستن سن، ترجمهٔ دکتر ذبیح الله صفا)

کیانْسیه: نام دیگر دریاچهٔ «هامون» در سیستان است که در اوستا «کَنْسَ اَوَیه» یا «کَنسو» بوده و در پهلوی و پازند «کیانْسیه» یا «کیانِسه» یا «کانْسیه» و در فارسی در کتابهایی مانند «صد در بند هشن» و «روایات داراب هرمزدیار» به گونهٔ «کانْفِسه» آمده است.

این نام در اوستا گاه با «زْرَیَه» (= دریا) و گاه با «آپ» (= آب) یاد شده است. دریاچهٔ کیانسیه (هامون) در اساطیر دینی ایرانیان، یکی از ورجاوندترین آبهای روی زمین است. در بند-

هشن می‌خوانیم: «دربارهٔ این سه پسر زردشت که اوشیدر، اوشیدر ماه و سوشیانس اند، گوید که پیش از آن که زردشت جفتی یابد، آن گاه ایشان (= ایزدان) فرّهٔ زردشت را اندر دریای کیانسه برای نگاهداری به آبان فرّه که ایزد اناهید است، سپردند. اکنون نیز گویند که سه چراغ اندر بن دریا بدرخشد، به شب [آنها را] همی بینند. یکی یکی چون ایشان را زمانهٔ خود رسد، چنین شود که کنیزکی برای سر شستن بدان آب کیانسه شود و او را فرّه اندر تن آمیزد، آبستن شود. ایشان یکی یکی، به زمانهٔ خویش چنین زاده شوند.» (به نقل پژ. ص ۱۵۰-۱۴۹)

(← هامون)

کیان یَشت: (← زامیاد یشت)

کِی بیارَش: (در اوستا «کَوی بیَرشَن» و در پهلوی «کِی ویارَش») نام پسر کِی اَپیوه و نبیرهٔ کِی قباد و برادر کاووس است. (← کی اپیوه)

کِی پَشین: (در اوستا «کَوی پیسینَ» یا «کَوی پیسیَتنگَه») نام پسر کی اپیوه و نبیرهٔ کی قباد و برادر کاووس است.

این نام در برخی از دست‌نویسهای شاهنامه «نشین» شده و در طبری به صورت «فاشین» آمده است. (← کی اپیوه)

کِی خُسرو (کیخسرو): (در اوستا «کَوی هَوسرَوَه» یا «کَوی هَوسرَوَنگْهَه» و در پهلوی «کِی هوسْرَو» و در فارسی «کیخسرو» یا «خسرو») نام پسر سیاوش و فریگیس و نبیرهٔ کاووس و افراسیاب و یکی از نامدارترین شهریاران و دلاوران در اساطیر و حماسهٔ ایرانیان است.

نام کیخسرو مرکّب از دو جزء است: جزء نخست همان «کِی» (= کَوی) است که برسر نام همهٔ شاهان و شاهزادگان کیانی می بینیم و جزء دوم «هَوسْرَوه» (= هَوسْرَوَنگْهَه) به معنی نامور و نیکنام یا خوش‌نام و خوش‌آوازه است. کیخسرو مانند «جم» از شخصیّت‌های کهن هند و ایرانی است که در «ودا» نام او را به صورت «سوشروس» (Sushravs) می بینیم.

در یشتها بارها با ستایش و بزرگداشت ویژه و با توصیف پهلوانِ سرزمینهای ایرانی و استوار دارندهٔ کشور و کین‌خواه سیاوش که ناجوانمردانه به فرمان افراسیاب تورانی کشته شد، از او نام برده شده است.

بنابر اساطیر ایران، کیخسرو بر همهٔ کشورها فرمان می‌راند و جادوان و فرمانروایان ستمکار را برمی‌اندازد. در فروردین یشت (بندهای ۱۳۵-۱۳۳) ستایش بی همانندی دربارهٔ وی آمده است و فرَوَشی او به عنوان «فَرّه‌مَندترین و درخشان‌ترین و دلاورترین و بزرگترین شهریار ایرانی» ستوده می‌شود.

در شاهنامهٔ فردوسی نیز هیچ شهریار و فرمانروایی ارج و پایگاه کیخسرو را ندارد و

مهم‌ترین خویشکاری را در درازای جنگهای خونین و پرکین و کشتار ایرانیان و تورانیان، کیخسرو به سرانجام می‌رساند و پایان کار او که نمایشی پیامبرانه و مینُوی دارد، در واقع پایان دوران اساطیر کهن ایرانی و بازتاب آن در حماسهٔ ملّی ایرانیان است.

می‌توان گفت که شهریاری کیخسرو با چگونگی شگفت آغاز و پایانش و با آنچه در هنگام و هنگامهٔ آن می‌گذرد، نمونهٔ آرمانی شهریاری و رهبری کامل و بی کم و کاست از دیدگاه ایرانیان بوده است و به گفتهٔ بهار به همین سبب ایرانیان باور داشته‌اند که او جاودان است و در پایان جهان از آسمان باز خواهد گشت و جاودانه شهریاری خواهد کرد.

(دربارهٔ شخصیت شگفت کیخسرو و جنبه‌های گوناگون آن در اساطیر و حماسه ← «سوگ». و J.C. Coyajee: Studies in Shahnameh, pp. 127-194.)

کَیَذ: نام گناهی بزرگ است که چگونگی آن روشن نیست و گاه به گونهٔ صفت برای ورزندگان آن گناه نیز بکار می‌رود. کَیَذ ساخت نرینهٔ واژه و کَییذی ساخت مادینهٔ آن است. پورداود نوشته است که در پهلوی این واژه به «کاستاری» برگردانده شده و از آنجا که در شمار گناهان سنگین چون دزدی و راهزنی و جادویی و پیمان‌شکنی می‌آید و در خرده اوستا (اویسرو ثریمگاه، بند ۹) در برابر «خَشتویی» قرار گرفته است، چنین برمی‌آید که گناه بی‌باوری به دین و انکار و ریشخند آن باشد.

کِی سیاوش: (← سیاوش)

کیشِ واپَسین: این ترکیب در خرده اوستا (ازیرینگاه، بند۷) آمده و مقصود از آن چندان روشن نیست. پورداود نوشته است: «شاید مقصود، ایمان عهد سوشیانت باشد. چنان که می‌دانیم، در ظهور سه موعود زرتشتی ... دین مزدیسنا دیگرباره رونق گیرد و هریک از موعودها به نوبهٔ ظهور خود نسک نوی به اوستا بیفزایند.»

کِی قباد: (در اوستا «کَوی کَواتَ» و در پهلوی «کَواد» یا «کَباد» و معرّب آن که در فارسی هم بکار می‌رود «قباد» است.)

کی قباد سر دودمان و بنیادگذار پادشاهی کیانیان است. (← کیانیان)

کِی گُشتاسپ: (← گشتاسپ)

کِی لُهراسپ: (← لهراسپ)

کیومرث: صورت تحریف شده‌ای از «گیومرت» است. (← همین.)

کَییذی: ساخت مادینهٔ «کَیَذ» است. (← کیذ)

گ

گاثا: (در اوستا «گـاثا» و در پهلوی «گـاس» و در فارسی «گاه» به معنی «سرود») عنوان کلّی هریک از پنج سرود زرتشت است که برسر نامهای ویژهٔ هرکدام می‌آید.

در فارسی به جای گـاثا، گاهی «گات» هم نوشته اند. «گـاه» در اصطلاح هنر موسیقی ایرانی نیز ریشه در همین «گاثا»یِ اوستایی دارد. (← گاثاها و گاس)

گاثاها: نام کهن‌ترین بخش اوستاست کـه گاهان پنجگانه یا پنج سرود زرتشت سپیتمان را دربر می‌گیرد. درفارسی این نـام را «گاتها» نیز نوشته اند. (← گاثا، اهونویتی گاثا، اوشتویتی گاثا، سپنت مینیو گاثا، و هوخشتر گاثا، و هیشتو ایشت گاثا)

(دربارهٔ ساخت ادبی و نظم و دیگر جنبه های گاثاها ← پیش.)

گـاس: در پهلوی این واژه به دو معنی آمده است: یکی «گـاثـا» (= سرود) و دیگری «یک سطر شعر» (= پَتمان = پیمان) که در برابر «اَفشمَن» اوستایی است. (← افسمن، پتمان، گاثا)

گاوِ پاک: گاو (= چار پـا، ستور) نخستین که اهوره‌مزدا آن را آفرید و اهریمن بایاری «جَهی» آن را کشت. (← وند. فر. ۲۱، بند ۱-زیر. و گاو نخستین و ماه در همین یادداشتها)

گاو-پیمان: نام یکی از شش گونه پیمان در دادهای وندیدادی است (فر. ٤) و آن پیمانی است که ارزش آن برابر بهای یک گاو باشد.

گاو دَرفش: در اوستا (یس. ۱۰، بنـد ١٤) «گـاوش دْرَفْشَ» و در پـهلوی «گاو درفش» تمـثیلی است برای هر چیز که در جنبش و لرزش باشد.

ابوریحان بیـرونی می‌نویسد: «ایـن رایت که درفش کابیان نام داشت، از پوست خرس بود و به قولی دیگر از پوست شیر و به زر و گوهر آراسته بود.» (آثار. ص ۲۲۲)

خوارزمی نیـز همانـند این وصف را دربارهٔ درفش کابیـان یا کابی یا علم کـابیان می‌آورد. (مفاتیح العلوم، ترجمهٔ ج. م. اونوالا، ص ۳)

برخی این ترکیب را یادآور «درفش کاویانی» در شاهنامه می‌دانند: امّا آقای دکتر بهار در یادداشتی به نـگارنده نوشته اند: «منظور از «گاو درفش»، درفشی دارای نقش گاو است که نشانی از نقشهای توتمی است و این ارتباطی با درفش کاویان ندارد.»

گاوِ نخستین: (= گاو پـاک = گاو یگانه آفریده = گـاو یکتا آفریده) به نوشـتهٔ بندهشن، نخستین جانوری است که اهوره‌مزدا او را در ایـران‌ویج به میانهٔ جهـان در کرانهٔ رود دائیتی نیک بیافرید. آن گاو، سپید و روشـن بود چون ماه و او را بالا بـه اندازهٔ سه نای بود. آب و گیاه برای یاری‌رسانی بدو

آفریده شد؛ زیرا در دوران آمیختگی، او را زور و بالندگی از ایشان بود.

این گاو را اهریمن به یاری جَهی کشت و از تخمهٔ اوست که همهٔ ستوران و چار پایان جهان پدید آمدند. (← تخمهٔ گاو، گاو پاک، گوش، گوشورون، ماه)

گاهان: (= گاثاها) نام کهن‌ترین بخش اوستا یعنی سرودهای پنجگانهٔ زرتشت است. (← گاثا و گاثاها درپاد. و پیش.)

گوتَم: نام یکی از دیوپرستان رقیب زرتشت است که تنها یک بار در اوستا (فرور. بند ۱۶) آمده و در هیچ جای دیگری از اوستا یا متنهای پهلوی دیده نشده است.

در سنسکریت «گوتَم» نام گروهی از سرودخوانان وِداست و نام اصلی «بودا» بنیادگذار دین بودایی نیز همین واژه بوده است. به‌همین سبب برخی از پژوهندگان اوستا، هم سخنیِ یاد شده در بند ۱۶ فروردین یشت، میان زرتشت و گوتم را هم سخنیِ زرتشت با بودا انگاشته‌اند که اساس و بنیادی ندارد. (← پور. یش. ج ۲، ص ۴۰-۲۸)

گَذ: نام بیماری ناشناخته‌ای است در وندیداد (فر. ۲۱، بند ۲). (← اپه گذه)

گذرگاه داوری: تعبیر دیگری است از «چینودپل» (← چینود)

گَر (= گری): بیماری جَرَب. یکی از بیماریهای پوستیِ انسان و سگ و دام است. در تیریشت (بند ۵۷) و وندیداد (فر. ۷، بند ۵۸) از این بیماری نام برده شده است.

گُرزِ پَرتابی: در اوستا «گَذا» نام یکی از رزم‌افزارهای ایرانیان باستان است که به نوشتهٔ مهر یشت (بند ۱۳۱) هزارتای از آن در گردونهٔ ایزدمهر هست.

در گزارش پورداود، در برابر این واژهٔ اوستایی، «گُرزه» آمده است و در زیرنویس دربارهٔ آن توضیح داده‌اند: «ظاهراً یک گرزی بوده که می‌انداخته‌اند... چون الحال در فارسی اسمی از برای گرزی که می‌انداخته‌اند، نداریم (یعنی که نگارنده در جایی به چنین اسمی بر نخورده‌ام) از این جهت آن را به گرزه ترجمه کردم...» (یش. ج ۱، ص ۴۹۵)

در گزارش کنونی اوستا، ترکیب «گرزِ پرتابی» را به جای «گَذا»یِ اوستایی آوردیم.

در متن پهلوی «خسرو قبادان وریدک وی» واژهٔ «سرانگیز» (= گرز) به همین مفهوم آمده و هم از ترکیب آن که معنی برکندن سر هَمِستار را دربر دارد و هم از کاربرد آن با فعل «انداختن» روشن می‌شود که «گرزِ پرتابی» بوده است. (← مقا. ص ۸۸)

گَرْزْمان: (در گاهان «گَرودِمانَ» و در دیگر بخشهای اوستا «گَرونْمانَ» و در پهلوی «گَروتْمان» و در فارسی «گَرْزْمان» به معنی «خان‌ومان سرود و ستایش» یا «سرای نیایش») نام بارگاه اهوره‌مزدا یا بهشت‌برین است.

به نوشتهٔ بندهشن «اَنَغْر روشن» (= اَنیران) نام دیگر «گَروثْمان» (گَرزْمان) است. در لغت فرس اسدی آمده است: «گَرزمان: پارسیان گوینده عرش است و شعرا گویند آسمان است.» (← انیران)

گَرسیوَز: (در اوستا «کِرِسوَزْدَ» به معنی «دارندهٔ پایداری اندک») نام برادر افراسیاب، شاه توران است که در کشتن سیاوش نقش عمده‌ای دارد و بارها در اوستا از او به نفرین و زشتی یاد شده است. وی سرانجام همراه با افراسیاب به دست کیخسرو کشته می‌شود.

در شاهنامه (داستان سیاوش) اگر چه مادر سیاوش دختری تورانی از خاندان گرسیوز خوانده شده است؛ امّا گرسیوز ــ همان گونه که در اوستا می بینیم ــ تبهکار کین‌توزی است که همهٔ زمینه های لازم را برای ریختن خون سیاوش آماده می‌کند و سرانجام آن فاجعه را به‌بار می‌آورد.

گَرشاسْپ: (در اوستا «کِرِساسپَ» به معنی «دارندهٔ اسب لاغر») یکی از نامدارترین چهره ها در اساطیر ایران است. در یسنه (هات ۹، بند ۱۰) «ثْریتَ» پدر گرشاسپ از خاندان «سام» سومین کسی از مردمان است که نوشابهٔ آیینی «هَوم» را آماده می‌کند و به پاداش این کار وَرجاوَند دو پسر (گرشاسپ و برادرش اورواخْشْیَه) بدو داده می‌شود.

در همین هات یسنه ــ همچنان که در بسیاری از جاهای دیگر اوستا ــ از گرشاسپ با صفتهای زَبَردست، گیسْوَر (دارندهٔ گیسوی بلند) و گُرز بُردار یاد می‌شود.

به نوشتهٔ زامیاد یشت (بند ۳۸) فَرّهٔ جنگاوری و دلیری (یکی از سه فَرّهٔ جمشید)، هنگامی که از جمشید می‌گسلد، به گرشاسپ می پیوندد و بدین‌سان می‌توان گفت که در سامانِ اساطیر ایران، آن بخش از خویشکاری جمشید که با دلاوری و نبرد پیوند دارد به گرشاسپ واگذار می‌شود و شاید سبب آن که در کتابهای پس از اسلام، دودمان گرشاسپ را به جمشید پیوسته اند، همین بوده است.

پورداود نوشته است که گرشاسپ در اوستا به منزلهٔ رستم شاهنامه یا هرکول اساطیر یونان است. این سنجش به طور کلّی درست است؛ جز آن که شخصیّت گرشاسپ در اوستا و متنهای دینیِ پهلوی خداگونه و نبردهای او همه نبرد غولان است و هماوردان او غالباً اژدهایان و پتیارگان اهریمنی اند و او همچون توانمندترین و نام‌آورترین ایزدان به رزم آفریدگان اهریمن می‌رود؛ حال آن که جنبهٔ اساطیری شخصیّت رستم در شاهنامه بسیار کم‌رنگ‌تر از آنِ گرشاسپ است و نبردهای او زمینه و حال و هوای انسانی و زمینی بیشتری دارد.

در شاهنامه و گرشاسپ‌نامه و بیشتر متنهای پس از اسلام، از سام پسر گرشاسپ پسر نَریمان سخن به‌میان می‌آید و این سه نام نتیجهٔ درهم آمیختن نام و نام خانوادگی و یکی از صفتهای گرشاسپ است. درست آن است که بگوییم گرشاسپ نریمان (= نرمنش، دلیر) از

خاندان سام. «ابوریحان بیرونی» بریکی بودن این هر سه نام تأکید ورزیده است.

گرشاسپ در ادبیات دینی ایرانیان به اندازه‌ای اهمیّت داشته که فرگرد پانزدهم «سوتکَرنَسک» (یکی از نسکهای گم شدهٔ اوستای کهن) ویژهٔ او بوده است و امروز تنها گزیده‌ای از این فرگرد را در کتاب پهلوی دینکرت در دست داریم؛ اما در سرتاسر اوستای کنونی (بجز گاهان) نیز کمتر بخشی است که در آن نامی از گرشاسپ یا اشاره‌ای به زندگی و نبردها و دلاوریهای او نیامده باشد و خوانندهٔ اوستا پیوسته بدین نمونه‌ها برمی‌خورد. همچنین است متنهای دینی به زبان پهلوی که همواره در آنها نام و گوشه‌هایی از زندگینامهٔ گرشاسپ را می بینیم.

گرشاسپ از جاودانگان و در شمار یاوران سوشیانت است. او نمرده است و تا روزگار سوشیانت در خواب خواهد بود. در وندیداد (فر. ۱، بند ۱۰) گفته شده است که اهریمن در برابر آفرینش سرزمین «وَئِه کِرِتَه» به پتیارگی و جادویی، پری «خْنَثَیتی» را بیافرید که به گرشاسپ پیوست.

در بندهشن (بخش ۲۹، بند ۷) می‌خوانیم که: «گفته شده است که سام (مقصود گرشاسپ از خاندان سام است) یکی از جاودانگان است؛ اما به سبب بی پروایی نسبت به دین مزداپرستی، یکی از تورانیان به نام نوهین (= نیاک یا نیها یا نیهاک) او را در دشت پیشیانسی (نزدیک کابل) با تیری زخمی کرد و خواب غیرطبیعی بوشاسپ بر او چیره شد. فَرّ از فراز آسمان بالای او ایستاده است تا روزی که اژی‌دهاک دیگر باره زنجیر بگسلد و بنای تباهی و ویرانی بگذارد، او از خواب برخیزد و اژی‌دهاک را با گرز خویش فروکوبد و نابود کند. ده هزار از فَرَوَشی های اَشَوَنان به نگاهبانی پیکر او گماشته شده‌اند.»[1]

همین داستان در «بهمن یَشت» (وُهومَن یَسنْ) (بخش ۹، بندهای ۲۴-۱۲) چنین آمده است: «هنگامی که اژی‌دهاک زنجیر بگسلد و آزمندانه به جهان روی آورد و گناهان بی شمار از او سرزند و یک سوم از مردمان و ستوران و گوسفندان و دیگر آفریدگان ایزدی را نابود کند و به آب و آتش و گیاه گزند رساند؛ آنگاه آب و آتش و گیاه به درگاه اهوره‌مزدا گله می برند و می‌گویند. فریدونْ را دیگر باره برانگیزد تا اژی‌دهاک را فروکوبد. ای اهوره‌مزدا! اگر خواهش ما برآورده نشود، ما را نیروی پایداری در جهان نخواهد ماند. آتش گوید: من ندرخشم. آب گوید: من نتازم.[2] آنگاه آفریدگار اهوره‌مزدا به سروش و نریوسنگ گوید: پیکر سام (گرشاسپ) را بجنبانید

۱. در فروردین یشت (بند ۶۱) شمارهٔ فَرَوَشی های نگاهبان پیکر گرشاسپ ۹۹۹۹۹ تن است. لابد در بندهشن هم در اصل صدهزار بوده که بعد به اشتباه ده‌هزار شده است.

۲. چون آب و آتش و گیاه به درگاه اهوره‌مزدا گله برده‌اند، ناچار باید گیاه نیز گفته باشد: «من نرویَم.» اما در متن «بهمن یشت» (وهومن یسن) چنین جمله‌ای نیامده است.

تا از خواب برخیزد. ایزد سروش و ایزد نریو سنگ سه بار خروش برآورند و گرشاسپ را بخوانند. بار چهارم سام (گرشاسپ) با پیروزی برخیزد و به اژی‌دهاک روی آورد و به سخنان او گوش ندهد و گرز به تارک او فرو کوبد و نابودش کند. آنگاه ویرانی و تباهی از جهان بیرون رود و هزاره آغاز شود. پس سوشیانتها دیگرباره جهان را پاک کنند و رستاخیز و زندگی آینده را برانگیزند.»

در فروردین یشت (بند ۶۱) به فَرَوَشی های پاکِ نیکِ توانای اَشَوَنان درود فرستاده می‌شود که ۹۹۹۹۹ تن از آنان به نگاهبانی از پیکر سام (گرشاسپ) گیسُوَر و گُرزبُردار گماشته شده‌اند.

در دینکرت (کتاب نهم، بخش ۱۴) گزیدهٔ آنچه را که گفتیم در سوتکر نسک باستانی دربارهٔ گرشاسپ آمده بوده است، چنین می‌خوانیم: «در فرگرد پانزدهم (آت فَرَوَخشیا) اهوره‌مزدا روان گرشاسپ را در وضع هولناکی به زرتشت نشان می‌دهد و این وضع به سبب پیشینهٔ کارهای گرشاسپ و برتری یافتن مردمان و دوری جستن آنان از گناه در پرتو کوششهای بی شمار وی، بر زرتشت ناگوار می‌آید و گرشاسپ از آفریدگار اهوره‌مزدا خواستار بخشایش گناهی می‌شود که در بی پروایی نسبت به آتش از او سرزده است. گرشاسپ در این هم‌سخنی با آفریدگار، از او پایگاهی والا می‌خواهد و به گواه شایستگی خویش برای داشتن چنین پایگاهی، کارهای دلیرانه‌ای را که از خویشکاری‌های وی بوده است، برمی‌شمارد. از آن جمله است کشتن اژدهای شاخدار، شکست دادن گَندرو زرّین پاشنه و چیره شدن بر نیروی هولناک آن نابکار و برانداختن دودمان ناپاکِ نیویک و داشتیانی و پایان بخشیدن به ستم و زیان آنان و به سازش آوردن باد نیرومند گزندرسان و بازداشتن آن از تباه کردن آفریدگان اهورایی.

گرشاسپ همچنین به اهوره‌مزدا می‌گوید که او روزی در آینده اژی‌دهاک زنجیر گسسته را که به تباهی جهان و نابودی آفریدگان برخواهد خاست، فروخواهد کوفت و برخواهد انداخت و آفریدگان گیتی را رامش و آسایش خواهد بخشید.

اما ایزد آذر همچنان به ناخشنودی از گرشاسب پای می‌فشارد و به سبب آزاری که از گرشاسپ بدو رسیده است، او را از درآمدن به بهشت بازمی‌دارد و از سوی دیگر «گوشورون» گرشاسپ را به سبب آبادی که از وی بهره‌اش شده است، از فروافتادن به دوزخ پاس می‌دارد و سرانجام، زرتشت از ایزد آذر خواستار بخشایش گناه گرشاسپ می‌شود و آذر این خواهش را می پذیرد و روان گرشاسب به همیستگان (برزخ) در می‌آید.»

این داستان با تفصیل بیشتری در کتاب «روایت پهلوی» (و بخش افتاده‌ای از آن در «صَد درِ بُندَهِشن») آمده است. (← پژ. بخش ۱۶، داستان روان گرشاسپ، ص ۱۸۷-۱۸۲ و ۱۸۹)

گِرِهْمَ: نام یکی از شهریاران و پیشوایان دیو پرستان و از رقیبان و دشمنان زرتشت و دین وی است.

این نام تنها سه بار در گاهان (یسنه ۳۲، بند ۱۴-۱۲) آمده و در هیچ جای دیگر اوستا تکرار نشده است. نام گِرِهْمَ با کَرَپ‌ها همراه آمده و زرتشت آنان را نکوهیده است که خود و پیروانشان با خروش و شادمانی چارپایان را قربانی می‌کنند. آنان از دروغ پرستانند و در روز پسین به گُنامِ دُروج (دوزخ) درآیند.

در گزارش پهلوی اوستا، این نام به «گَرْهْمَک» تبدیل شده است. (← کرپ)

گُزیده‌های زادِسْپَرَم: (در پهلوی «وَچیتَکیهای زاتِسپَرَم») نام کتابی است به زبان پهلوی نوشتهٔ «زاتِسپَرَمِ یووان ییمان» (زادِ شْپَرَمِ پسرِ جَوانْ جَمْ) هیربد نیمروز که در میانهٔ سدهٔ سوم هجری زاده شد.

متن این کتاب با ویراستاری **ودیباچه‌نویسی بهرام گورانکلساریا در۱۹٦٤ب.م. در بمبئی** به چاپ رسیده و بخشهایی از آن به زبانهای اروپایی نیز ترجمه و منتشر شده است. در زبان فارسی چند بخش از کتاب به ترجمهٔ مهرداد بهار در کتاب «پژوهشی در اساطیر ایران» و نیز واژه‌نامهٔ کتاب (در یک جلد جداگانه) به کوشش و پژوهش ایشان منتشر شده است.

ترجمهٔ فارسی متن کامل کتاب از «محمدتقی راشد محصّل» همراه یادداشتهای پژوهشی ایشان در سال ۱۳٦٦ در تهران منتشر شد.

موضوع کتاب، شرح بخشهایی از اساطیر و باورهای دینی مزداپرستان دربارهٔ آفرینش و رستاخیز و فَرَشکَرد و مطلبهایی از این دست است.

گُشتاسپ: (در اوستا «ویشْتاسْپَ» به معنی «دارندهٔ اسب آماده») نام یکی از فرمانروایان هم‌زمان زرتشت است که پیامبر مزداپرستی بدو پناه برد و او دین وی را پذیرفت و از وی پشتیبانی کرد.

در گاهان، زرتشت چهار بار از این فرمانروا نام می برد که سه بار آن به گونهٔ «کَوی ویشْتاسْپَ» (کی گشتاسپ) است و «کَوی» (= کِی) ــ چنان که در زیر همین واژه گفته‌ایم ــ به معنی رئیس عشیره و فرمانروا، عنوان فرمانروایان دودمان کیانیان است که گشتاسپ نیز یکی از آنان است.

به سبب اهمیّت فراوانی که در دین زرتشتی برای گشتاسپ و نقش او در استوارسازی و گسترش این دین قائل بوده‌اند، در اوستای کهن نسکی جداگانه به نام او و در ستایش او وجود داشته که در دینکرت ازآن یاد شده است. در اوستای کنونی هم ــ گذشته از گاهان که گفتیم ــ بارها به نام و ستایش گشتاسپ برمی‌خوریم و در ویسپرد بخشی به نام «آفرین پیامبر زرتشت» هست که درود و آفرین و آرزوی نیک است از زبان زرتشت خطاب به گشتاسپ.

گفتنی است که در شاهنامه چهرهٔ گشتاسپ بکلّی با آنچه در اوستا می بینیم، ناسازگار

است و در واقع در نقطهٔ مقابل آن قرار دارد. به‌نظر می‌رسد که روایت اوستا دربارهٔ گشتاسپ، نمایشگر باور و برداشت موبدان زرتشتی و حوزه‌های دینی مزداپرستی بوده و در برابر آن، نقل و روایت دیگری از زندگی و کارکرد وی در میان مردم ایران وجود داشته که در شاهنامه آمده است. در حماسهٔ فردوسی، گشتاسپ شاهی خودکامه و ستمگر و نیرنگ‌باز و ناتوان است که نمی‌تواند از ایران در برابر تاخت‌وتاز تورانیان پدافند کند و به سیستان می‌گریزد و هنگام هجوم تورانیان، همسر او کتایون به سراغش می‌رود و با سرزنش وی خبر این تاخت‌وتاز را بدو می‌رساند.

داستان رزمها و دلاوریها و سرانجام تلخ اسفندیار پسر گشتاسپ، یکی از تراژدیهای بزرگ (و شاید بتوان گفت بزرگترین تراژدی) شاهنامهٔ فردوسی است. در این داستان نقش گشتاسپ، به کشتن دادن دانسته و آگاهانهٔ اسفندیار است و این سخنی است که اسفندیار، خود در واپسین دم زندگی بدان گواهی می‌دهد:

«نه سیمرغ و تیر و نه گرز و کمان — به رزم از تن من ببردند جان
که این کرد گشتاسپ با من چنین — بر او برنخوانم ز جان آفرین»

(شا. ج ٦، ص ۳۰۹)

بهار به درستی نوشته است: «در مجموع داستان گشتاسپ در شاهنامه، یکی از موارد معدودی است که انعکاس تاریخی وقایع اجتماعی و تضادهای طبقاتی را حفظ کرده است. (پژ. ص ۱۵۸) (← مقد. و J.C. Coyajee: Studies in Shâhnâmeh, pp. 195-250)

گُشْنَسْپ (آذر...): (در اوستا «آتور گُشْنَسْپ» و در پهلوی «آدور گُشْنَسْپ» و در فارسی «آذر گُشْنَسپ» یا «آذر گُشْنَسب» یا «آذر گُشَسب» به معنی «آتشِ اسبِ نر») نام یکی از سه آتشکدهٔ بزرگ روزگار ساسانی است که آن را آتش ویژهٔ ارتشتاران می‌دانسته‌اند و جای آن در کوه «اَستوَند» در آذربایجان بوده است.

سبب نامیدن این آتشکده بدین نام، آن است که بنا بر اساطیر ایران، کیخسرو هنگام گشودن «بهمن دژ» در نیمروز با تیرگی شبانه که دیوان به پتیارگی و جادویی پدید آوردند، روبرو شد. آنگاه آتشی بر یال اسب وی فرود آمد و جهان را دیگرباره روشن و تابان کرد و کیخسرو پس از پیروزی و گشودن بهمن دژ، به پاس این یاوری اهورایی، آتش فرود آمده را در آن جا بنشاند.

گُفتار-پیمان: نام یکی از شش گونه پیمان در دادهای وندیدادی است که شرح آن را در وندیداد (فر. ٤) می‌خوانیم. در این گونه پیمان ـــ که ساده‌ترین گونه‌هاست ـــ دو سوی پیمان، با هم‌سخنی و گفت‌وگو با یکدیگر پیمان می‌بندند و در واقع باور کردن به راست گفتاری یکدیگر، پشتوانهٔ چنین پیمانی است.

گُمیز: (مرکّب از «گُ» = «گاو» + «میز» = «شاش» یا «ادرار») شاش یا ادرار گاو است که

گاه به معنی مطلق شاش هم بکار رفته است.

در روشهایی که در وندیداد (فر. ۵، بند ۵۱ و جاهای دیگر) آمده، بنا به سنّتی دیرینه که ریشه در اساطیر کهن هند و ایرانی دارد، گمیز را در مرحله ای از آیین پاک کردن تن و جامهٔ آلودگان به «نَسو» (مردار) بکار می برده اند.

«کریستن سن» می نویسد: «... جمشید جسد تهمورث را پاک کرد و برای او استودانی ساخت و آن جسد را در آن جا نهاد... دست جمشید بر اثر تماس با اهرمن، دچار برص گردید و خَشک شد و پیوسته نگران بود که مبادا این درد به مردمان نیز سرایت کند و بر اثر آن، آدمیان تباه شوند؛ تا روزی که در بیابان زار و نزار به خواب رفته بود. گاوی بر دست او ادرار کرد و او آن گاو را در خواب دید... آنگاه سروش به نزد وی آمد و... از او خواست که به مردمان توصیه کند که هرگاه از خواب بیدار می‌شوند «دستشوی» (= ادرار گاو) بر تن خویش زنند.»

«کریستن سن» آنگاه می افزاید: «با دست زدن به جسد موجود ناپاک، دست کسی که او را آزاد کرده است به بیماری دچار می‌شود؛ شفای آن از اتفاق نیک، از گاوی است که بر دست بیمار ادارار می‌کند و اصل کاربرد ادرار گاو به عنوان وسیلهٔ تطهیر، از این جاست. (افسانه ای تعلیلی).» (نخستین. ج ۱، ص ۳۵-۲۳۳)

گَندَرِوَ زرّین پاشنه: نام پتیاره‌ای است اهریمنی که به نوشتهٔ آبان یشت (بند ۳۸) گرشاسپ او را در کرانهٔ دریای فراخ کرت از پای در می‌آورد و می‌کشد. در کتابهای دوره های پسین نوشته اند که آب دریا تا پاشنهٔ این پتیاره یا دیو بود و این توصیف از آن‌جا پیدا شده که واژهٔ اوستایی «زَیری» (= زرّین) را در ترکیب وصفی «زَیری پاشْنِم» (= زرّین پاشنه) با واژهٔ اوستایی دیگری یعنی «زریَه» (= زره یا دریا) اشتباه کرده و مجموع ترکیب را «زرِهِ پاشنه» (= دریا پاشنه) خوانده اند و آن توصیف توجیهی را برای آن ساخته اند.

گُوپَت شاه (= گُوبَد شاه). عنوان یا لقبی است که در ادبیّات پهلوی به اغریرث داده شده است. (← اغریرث)

گوذَ: نام آبشاری است در رود «رَنگْها» (= اَرَنگ) که گرشاسپ در کرانهٔ آن ایزد «وَیو» (= اَندَروای) را می‌ستاید و از او خواستار کامیابی و پیروزی می‌شود. (← رنگها)

گوسفند-پیمان: نام یکی از گونه های ششگانهٔ پیمان در دادهایِ وندیدادی است. (فر. ٤) ارزش چنین پیمانی برابر بهای یک گوسفند است.

گَوَشْنَ: نام جانوری است که از رودهٔ آن زهِ کمان می‌ساخته اند. (بارتولومه) این واژه تنها یک بار در اوستا (مهر. بند ۱۲۸) آمده و گفته شده است که در گردونهٔ ایزدمهر، هزار کمان هست که بسی از آنها زهِ گَوَشْنَ دارد.

دار مستتر و کانگا این واژه را به رودهٔ گاو تعبیر کرده‌اند.

گِـوش: (د راوستـا «گِو» = «گاوُ» = «گاوُش» = «گِـوش» و در پـهـلـوی «گُوش» و در فارسی «گـاو») در اصل به معنی «جـهـان» و «گیتی» و «مجموعهٔ آفرینش» و همچـنـیـن نام کلی همهٔ چار پـایـان و سـتـوران اهـلـی اسـت. گـاه ایـن واژه بـه مـعـنـی گـوشت یا شـیـر هـم آمـده است. (← گوش‌تشن، گوشورون)

گُوش (روزِ...): نام روز چهاردهم ماه است که به نام «گُوش» (= گِوش)، ایزد بانوی نگاهبان چار پایان و ستوران خوانده می‌شود. (← گوش و گوش‌تشن)

گِوش اورْوَن: (← گوشورَوَن)

گِوش تَشَـن: (به معنی «آفـریدگار جـهان» یـا «سازندهٔ آفـرینش») در گـاهان به احـتـمـال زیاد، عنوانی است برای «مزدا اهـوره». در اوستای نو نام ایزد بانـوی نگاهبان چار پایـان و ستوران است. این نام در بسیاری از جاهای اوستا با «گوش اورون» (= گوشورون) همراه می‌آید. گاه به جای دو جزء این نام، تـنها «گـوش» بکار رفته است. «درواسپ» نـیز نام دیگر این ایزد بـانوست و «گوش یشت» یا «درواسـپ یشـت» در سـتایش اوست. چهـاردهـمین روز ماه را نـیز به نام این ایـزد بـانو می‌خوانند. (← گوش، گوشورون، درواسپ)

گُوشورَوَنْ: («گِـوش اوْرْوَنَ» بـه مـعـنـی «روان آفرینش» یا «روان جـهان» یـا «روان زمین» در گـاهان یکـی از نـمادهـا یـا فروزه‌های آفـرینش «مزدا اهـوره» و در اوسـتای نو ایزد بانوی نگاهبان چار پـایان و سـتوران است کـه «گِوش» (= گُـوش) و «گِوشْ تَشَن» نیز خـوانده مـی‌شود. برخی از پـژوهندگان «گوشورون» را تـنـها «روان گاو» یا نمایـنـدهٔ همهٔ چار پایان و سـتوران می‌خوانند و با «گوش‌تش» که آفریدگار گاو است، یکی نمی‌دانند.

در گاهان (یس . ۲۹، بند ۱) گوشورون از بدکرداری دیو خشم و ستم و بیدادی که مردمان در جهان بر چار پایان روا مـی‌دارند، به درگاه اهوره مزدا می‌نـالد و گله می‌کند و پس از هم‌سخنی با وی، سرانـجام زرتشت به نگـاهـبـانی و پشتیبـانـی از چار پایان گماشتـه می‌شود. در اوستای نو از گوشورون با توصیف نگاهبان گله‌ها و رمه‌ها یاد شده است.

در ادبیّـات پـهـلـوی گـوشـورون روان «گـاوِ نـخستـیـن» است و پـرورش مـردم جـهـان، خـویشکـاری اوست. در کـتـاب «روایت پـهلوی» ــ چـنان کـه در زیر نـام گرشاسـپ گـفـتیم ــ گوشورون به پشتیبانی از گرشاسپ برمی‌خیزد و او را از افتادن به دوزخ رهایی می‌بخشد.

گوشـورون از ایـزدان همکـار و یـاور امشاسـپـند بهـمـن است. (← گـوش، گـوش‌تشن، گرشاسپ، ماه، گاو نخستین)

گِوش یَشت: نام نـهمیـن یشت از یشتهای بیست و یـک گانهٔ اوستاست در ستـایش و نیایش ایزد

بانوی نگاهبان چار پایان و ستوران (گِوش یا گِوش تَشَن یا دَرواسپ). این یشت را «درواسپ یشت» هم می‌خوانند. گِوش (درواسپ) یشت، هفت کرده و ۳۳ بند دارد.
(← گوش، گوش تشن، درواسپ، درواسپ یشت)

گوکِرِنَ: (در پهلوی «گُوکِرِن» احتمالاً به معنی «گاو شاخ») نام درختی است اساطیری که «هَومِ سفید» نیز خوانده شده و به نوشتهٔ بندهشن در میان دریای «فراخ کرت» روییده و ماهی «کَرَ» در برابر گزندرسانی اهریمن و آفریدگان اهریمنی، نگاهبان آن است.

برخی از پژوهندگان برآنند که گوکرن با «کوکنار» فارسی یکی است. (وند.، گد.، ۲۰، بند ٤، زیر. و پژ. ص ۸۰)

در بندهشن آمده است که ایزد «هَوم» در گوکرن است و فَرَشکَرد سازی به یاری آن صورت می‌گیرد، بدین‌سان که از پیه گاو «هَذَیوش» و «هَومِ سفید» خوراکی به نام «اَنوش» (جاودانگی) درست کنند و به همهٔ مردمان دهند و آنان براثر آن جاودانه شوند. در همین کتاب، درخت گوکرن، دشمن پیری، زنده گر (زندگی بخش) مردگان و انوشه گر (جاودانگی بخش) زندگان خوانده شده است.

دربارهٔ پیوند گوکرن با هوم و اهمیّت آن در اسطورهٔ «ثْریتَ»، نخستین پزشک ← وند. فر. ۲۰، بند ۲ و ٤-زیر. و فَرَشکَرد و کَرَ در همین یادداشتها)

گَهَنبار (= گاهَنبار): (در پهلوی «گاسانبار») نام هریک از جشنهای ششگانهٔ آفرینش است که در زمانهای معیّنی در درازای سال برگذار می‌شود.

اسطورهٔ آفرینش در اساطیر ایران چنین است که اهوره‌مزدا آفریدگان خود را در شش بار (برروی هم در یک سال) می‌آفریند و هریک از این بارهای آفرینش، نام جداگانه‌ای دارد که به ترتیب چنین است:

۱. نخستین گهنبار به نام «میذْیوزَرم» (آفرینش آسمان).
۲. دومین گهنبار به نام «میذْیوشَم» (آفرینش آب).
۳. سومین گهنبار به نام «پَتیَه شْهیم» (آفرینش زمین).
٤. چهارمین گهنبار به نام «اَیاسْرِم» (آفرینش گیاهان).
۵. پنجمین گهنبار به نام «میذْیارِم» (آفرینش جانوران).
٦. ششمین گهنبار به نام «هَمَسپَتْمَدَم» (آفرینش مردمان).

(برای دانستن معنی نام هریک از گهنبارها و هنگام برگذاری آنها ← نامهای آنها در یاد.)

گیومَرت: (در اوستا «گَیَه مَرِتَن» و در پهلوی «گیومَرد» به معنی «زندهٔ میرا» یا «جان نیستی پذیر»

و در فارسی به تحریف «کیومرث» و در واقع «گیومرت») نـام نخستین بشر آفریدهٔ اهوره‌مزداست. او ششمین آفریدهٔ استومند آفریدگار است که آفرینش او هفتاد روز به درازا می‌کشد و در واپسین گهنبار (ششمین مرحلهٔ آفرینش) انجام می پذیرد.

گیومرت نخستین کسی است که اندیشید و آموزش و منش اهوره‌مزدا را دریافت و از این رو با صفت «نخست اندیش» از وی یاد شده است. اهوره‌مزدا مردمان جهان را از تبار او پدید آورد. «مَشی» (= مَشیَه) و «مَشیانَه» (نخستین مرد و زن جهان) از تخمهٔ بازماندهٔ گیومرت به شکل دو شاخهٔ «ریباس» (= ریواس) از زمین سر برآوردند و سپس پیکر آدمی پذیرفتند.

در تحلیل اسطورهٔ گیومرت می‌توان گفت که او بیشتر به تخمهٔ بزرگِ مردمان در جهان می‌ماند تا به انسانی واقعی.

در اوستا هنگام درود فرستادن به فَرَوَشی های مردمان، همواره گفته می‌شود: «از گیومرت تا سوشیانت (واپسین موعود مزداپرستان و آخرین آفریدهٔ اهوره‌مزدا)».

در بند هشن (بخش ۳، بندهای ۲۳-۱۹ و بخش ۱۵) آمده است: «کیومرث نخستین بشر را اهوره‌مزدا بیافرید. او در مدّت سی سال تنها در کوهساران بسر برد و در هنگام مرگ از صُلب او نطفه‌ای خارج شده، بواسطهٔ اشعهٔ خورشید تصفیه گردید و در جوف خاک محفوظ بماند. پس از چهل سال از آن نطفه، گیاهی به شکل دو شاخهٔ ریباس به‌هم پیچیده در مهرماه و مهر روز (هنگام جشن مهرگان) از زمین برویید. پس از آن از شکل نباتی به صورت دو انسان تبدیل یافتند که در قامت و چهره شبیه به همدیگر بودند، یکی نر موسوم به مشیه و دیگری ماده موسوم به مشیانه. پس از پنجاه سال، آن دو با همدیگر ازدواج نمودند و بعد از انقضای مدّت نه ماه از آنان یک جفت نر و ماده پا به عرصهٔ ظهور نهادند. از این یک جفت، هفت جفت پسر و دختر متولّد شدند. یکی از آن هفت جفت موسوم بوده به سیامک و زنش موسوم بوده به نِساک (= وِساک). از سیامک و نساک یک جفت متولّد شدند و موسوم به فَرَواک و فَراواکَین. از آنان پانزده جفت به وجود آمدند که کلّیهٔ نژادهای مختلف هفت کشور، از پشت آنان است. یکی از آن پانزده جفت، هوشنگ و زنش گوزَک نام داشتند و ایرانیان از پشت آنان می باشند.» (به نقل پور. یش . ج ۲، ص ۴۵-۴٤) (← مَشی و مَشیانه)

گَیَه: نخستین جزء نام «گیومرت» است که در اوستا گاه «گَیَه مَرِتَنْ» و گاه به‌تنهایی «گَیَه» آمده است، چنان که در فرور. بند ۸۶ و یس . ٦۸، بند ۲۲ و یس . کر. ۲۱، بند ۲ می بینیم. (← گیومرت)

ل

لُـهراسپ: (در اوستا «آوروَتْ آسپَ» بـه معنی «دارندهٔ اسب تنـدرو» و در فـارسی «لهراسپ» یا «لهراسب» یا «کی لهراسب») نام یکی از فرمانروایان کیانی است.

در شاهـنامـه، کـیخسرو هنگـام ترک جـهان و رفتـن به آسـمان، شهـریاری خـویش را بدو وامی‌گذارد؛ امـا ایـن کـار در آغاز با نـاخشـنـودی و اعتراض پـهـلـوانان و نامداران روبـرو مـی‌شود و سرانجام فرمانروایی او را با گونه‌ای اکراه می پذیرند. (← کیانیان، کیخسرو)

م

ماراسپَند: (در اوستا «مَـنْتَرسْپِنْتَ» و در پهلوی «ماراسپَند» و در فارسی «ماراسپَند» یا «مارسْپَند» یا «ماراسِفَند») به معنی «مَنْثرهٔیِ ورجاوند» یا «سخن وَرجاوندِ اهورایی» است.

ایـن نام تـرکیـبی در اوستـا هم بـه صورت آهیـختـه بکار مـی‌رود و هم نـام ایزدی است. در کـتاب بندهشن دربارهٔ آن مـی‌خـوانیم: «ماراسپنـد سخن هُرمَزد است که اوستاست و آن را تعبیر، ستایش پاک است.» در ادبیّات پهلوی از آن با نام «مانْسَرِ پاک» نیز یاد شده است.

در اوستای نو بیشتر به معنی نام ایزدی که نمادِ سخن ورجاوند اهورایی است، توجه می‌شود و «روان سـپـیدِ روشـنِ درخشـانِ اهوره‌مـزدا» (فـرور. بـند ۸۱)، «پـیـک دشـمـن دیـو» (هـمان. بند ۱۴۶)، «نیروی آسایش‌بخش آشَوَن» (خرداد. بند ٤) و «سخت نیرومند در برابر دیوان» (سرو. بند ۲) خوانده شده است و اهوره‌مزدا او را که فَرِّه‌مندترین فَرِّه‌مندان است به از میان بردن ۹۹۹۹۹ بیماری که اهریمن آفریده است، می‌گمارد. (وند. فر. ۲۲، بندهای ۲ و ٦)

ماراسپَند (روزِ...): نام روز بیست و نهم ماه است. (← ماراسپند)

مار بانَـک: نام گونـه‌ای مار است که در زَندِ وندیداد «مار سگ‌نمای که روی بخش پسین تن خود می‌نشیند»، توصیف شده است. (← وند. فر. ١٤، بند ۵ و فر. ۱۸، بند ۷۳)

ماه: (در اوستا «ماونـگْـهَه») نام کره آسمـانی مشهور و نام سی روز گردش ماه به گرد زمین و نام ایزدی است که «ماه یشت» و «ماه نـیایش» در ستایش و نیایش اوست و گیاه «روگس» (= لک یا لاک) را ویژهٔ او خوانده‌اند.

در اوستای نـو و بندهشـن، ماه «دربرگیـرندهٔ تخمهٔ گـاو (= چار پایان و ستوران)» خوانده شده است. در بندهشن می‌خوانیم که نخستیـن جانور آفریدهٔ اهوره‌مزدا «وَرزاو» بود. اهریمن دیو آز

و رنج و گرسنگی و بیماری را به آزار ورزاو گماشت. ورزاو از آن آسیب اهریمنی چندان لاغر و ناتوان شد که جان سپرد. هنگام مردن، از هریک از اندامهایِ او پنجاه و پنج گونه بُنشَن و دوازده گونه گیاه درمانی پدید آمد و آنچه از تخمهٔ ورزا و پاک و نیرومند بود، به ماه راه یافت و در پرتو فروغ آن پالوده شد و از آن، جفتی جاندار نرینه و مادینه پدید آمد و از آن دو، دویست و هشتاد و دو جانور دیگر زاده شدند.

هنگامی که ورزاو جان می‌سپرد، روان او (گوشورون) از کالبدش بیرون آمد و در برابر وی ایستاد و چنان خروشی برکشید که گویی هزار مرد با هم فریاد برآورده‌اند و از ستمی که در زمین برستوران می‌رود، بنالید و از اهوره‌مزدا پرسید:

ــ جهان آفریدگان را به که سپردی؟ کردارهای زشت زمین را ویران کرد و گیاهان بی‌آب ماندند. کجاست آن مردی که تو نوید آفریدن او را دادی، مردی که دین رهایی و رستگاری آورد؟

اهوره‌مزدا گفت:

ای گوشورون! رنج تو از اهریمن است. اگر آن مردی که آفریدن او را نوید داده‌ام، امروز هستی یافته بود، هرآینه اهریمن چنین گستاخ نمی‌شد.

آنگاه گوشورون به ستارگان شتافت و گله از سر گرفت. پس به ماه درآمد و باز خروش شکوه برآورد و سرانجام به سپهر خورشید شتافت و در آن‌جا اهوره‌مزدا فَرَوَشی زرتشت را بدو بنمود و گفت:

این است آن کسی که خواهم آفرید و دینِ رهایی خواهد آورد.

پس گوشورون خشنود شد و خویشکاری خود را که پرورش مردمان و خوراک دادن به آنان است، پذیرفت. (بن. بخش ٤ و «اورمزد و اهریمن» نوشتهٔ دارمستتر، ص ١٤٥-١٤٤)

این نوشتهٔ بندهشن، گزارشی است از هم‌سخنی گوشورون (روان آفرینش) با مزدا اهوره در نخستین سرود گاهان (یس. ٢٩).

ابوریحان بیرونی می‌نویسد که ایرانیان در روزگار او می‌پنداشته‌اند که گردونهٔ ماه را گاوی از نور که دو شاخ زرّین و ده پای سیمین دارد، می‌کشد. این گردونه در شب شانزدهمِ دی‌ماه به مدّت یک ساعت پدیدار می‌شود و کسی که آن را بنگرد، هر آرزویی که داشته باشد، برآورده می‌شود. (آثار. ص ٢٢٦) (← گاو نخستین، گوشورون)

ماه (روزِ...): نام دوازدهمین روز ماه است.

ماه نیایش: نام سومین نیایش از پنج نیایش مشهور مزداپرستان در «خرده اوستا»ست که ١٢ بند دارد. این نیایش را در سی روز ماه، سه بار می‌خوانند: باریکم هنگام دیدن ماه نو (هلال)، بار دوم

در میانهٔ ماه، هنگام پُر ماه (بَدرِ تمام) و بار سوم در پایان ماه، هنگامی که ماه دیگر باره باریک می‌نماید. (← ماه)

ماه یشت: نام هفتمین یشت از یشتهای بیست و یک گانهٔ اوستاست در ستایش و نیایش ماه که از یشتهای کوتاه به شمار می‌آید و تنها ۷ بند دارد.

ماهْیَه: نام ایزد نگاهبان ماه است.

مَیْنَخ: نام کوهی است. (زام. بند ٤)

مَدْیو ماهِ سِپیتْمان: (در اوستا «مَیذْیـو یی یا مَیذْیو یی ماونگْهَه» و در پهلوی «مَتیْوک ماه» به معنی «در میانهٔ ماه زاییده») بنا بر سنتهای دینی مزداپرستان و اشاره‌هایی در اوستایِ نو و متنهای پارسی میانه، نام پسر عموی زرتشت و نخستین پذیرفتار و پیرو دین زرتشت است. مدیوماه پسر «آراستی» و از خاندان «سپیتمان» است. (← سپیتمان)

زرتشت در گاهان از مدیوماه سپیتمان در شمار ناموران و یاران بزرگ خود یاد می‌کند که پس از دریافتن دین مزدا، دیگر مردمان را بدین کیش راست رهنمون شد.

در فروردین یشت (بند ۹۵) پس از ستایش فَرَوَشی مدیوماه پسر آراستی، او نخستین کسی خوانده شده است که به گفتار و آموزش زرتشت گوش فراداد.

در بندهشن (بخش ۳۲، بند ۳) آمده است: «آنگاه که زرتشت در ایران‌ویج دین آورد، مدیوماه آن را بپذیرفت.»

در گزیده‌هایِ زادسپرم (بخش ٢٤) گفته شده است که: «زرتشت در نخستین ده سال پیامبری خود، یک پیرو داشت و بس و او مدیوماه بود. دو سال پس از آن، گشتاسپ دین وی [را] پذیرفت.» (گز. ص ۳۶-۳۵)

در دینکرت (بخش ٢٤، بند ۱۹) نیز نام مدیوماه در سرآغاز نامهای پذیرفتاران و پیروان دین زرتشت آمده است.

مردم-پیمان: نام یکی از گونه‌های ششگانهٔ پیمان در دادهای وندیدادی است. (فر. ٤)

مَرِشَونَ: نام دیو زوال و فراموشی، از دستیاران و کارگزاران بزرگ اهریمن است. در زَندِ اوستا، نام این دیو به «سِج (سیج) نهان روان» ترجمه شده است.

در بندهشن (بخش ۲۸، بند ۲٦) می‌خوانیم: «سج دشمنی است که نیستی و زوال آورد.»

در صد در بندهشن (بخش ۳۲) آمده است: «در دینِ به پیداست که دروجی است (دیو دروغ) آن را سیج خوانند. به هر خانه که کودک بود، آن کوشد تا گزندی بدان خانه رساند.» (← سج)

مرگ‌آفرین: یکی از صفتهای اهریمن است.

مَرگ اَرزان: شایستهٔ مرگ. سزاوار کشتن. کسی که پادافرهٔ گناهش مرگ (اعدام) باشد. (← پشوتنو، تنافوهر)

مَزدا: (← اهوره‌مزدا)

مَزدا اَهوره: (← اهوره‌مزدا)

مَزَنْدَری (دیوانِ...): در بیشتر بخشهای اوستا (بویژه در یشتها) بارها از دیوان «مَزَنْ» یاد می‌شود که در بسیاری از گزارشها ــ و از آن جمله در گزارش پورداود ــ به دیوان مازندران برگردانده شده است. (دیوان مازندران در شاهنامه نیز باید بنا بر همین بنیاد بکار رفته باشد.) اما پژوهشگران اوستا و اساطیر و حماسهٔ ایران دربارهٔ این واژه و شناخت دقیق آن، بررسی های تازه‌ای کرده و به نتیجهٔ دیگری رسیده‌اند. بهار می‌نویسد: «مَزَنْ به معنای عظیم، لقب گروهی از دیوان عظیم‌الجثّه است. مَزَنْدَر صفت تفصیلی است و لقب همان گروه از دیوان است. در نامهٔ دینکرد دربارهٔ قد و بالای مَزَنْدَران یا مَزَنان چنین آمده است: ایشان را بلندی (چنان) است که دریای فراخ‌کرد تا میان ران (رسد) و باشد که تا ناف و آن‌جا که ژرف‌ترین جای است، تا دهان آید.» (پژ. ص ۵۷)

ضیاءپور نیز در گفتاری به جست‌وجوی جای واقعی مازندران رفته و پس از بحث و سنجش نوشته ها و نظرها، چنین برداشت کرده است که مازندران شاهنامه نه این مازندران کنونی، بلکه بخشی از سرزمین هندوستان و همان جای دیوان مَزَنی یا مازَنی یا مَزَنْدران است. (جلیل ضیاءپور: «مازندران فردوسی کجاست؟»، شانا. ص ۳٦٦-۳۵٦)

مَزیشْوَنْت: (به معنی «دارندهٔ بزرگی») نام کوهی است. (زام. بند ۲) برخی از پژوهندگان، این نام را با «مَسیس» ــ نامی که ارمنیان در روزگار باستان به کوه «آرارات» داده بودند ــ یکی شمرده اند. (← جکسن: سفرنامه / ایران در گذشته و حال، ترجمهٔ فارسی، ص ۳۳-۳۲)

مَشی و مَشیانِه: (= مَهلی و مَهلیانِه) نام نخستین مرد و زن در اساطیر ایران است که از تخمهٔ بازماندهٔ گیومرت در زمین، به گونهٔ دو شاخهٔ ریباس (ریواس) می‌رویند و سپس به پیکر آدمی درمی‌آیند و همهٔ آدمیان در جهان، از تبار ایشانند.

نام این نخستین مرد و زن ــ که «مَشیَه و مَشیانِه» هم نوشته شده است ــ در اوستای کنونی نیست؛ امّا به نوشتهٔ دینکرت در «چِهرداد نَسک» (یکی از نسکهای گم‌شدهٔ اوستای کهن) از آنان سخن در میان بوده است.

در شاهنامه نام و نشانی از مشی و مشیانه به چشم نمی‌خورد و «سیامک» پسر گیومرت است. (← گیومرت، مهرگان)

مُغ: (از ریشهٔ اوستایی «موگو» mogu به معنی «کار بزرگ»، «وظیفهٔ مهم»، «بزرگی و

شکوه» که برخی از پژوهندگان، آن را با واژهٔ «مَگْهَه» در سنسکریت که به معنی «دارایی»، «پاداش» و «دهش» است، خویشاوند می‌دانند. در گزارش پهلوی اوستا، این واژه به "makîh" به معنی «مهی و بزرگی» برگردانده شده و برای روشنگری بیشتر، افزوده شده است: «اَپیچَکیه» = ویژگی).

در دوره‌های متأخّر، «مغ» به معنی «موبَد» یا «آتُربان» و نیز «پیرو دین زرتشتی» بکار رفته است. در گاهان از این واژه نشانی نمی‌بینیم و احتمالاً کاربرد آن مربوط به دوران تدوین اوستایِ نو و شاخهٔ غربی دین زرتشتی است. اما چندین بار از «مَگه» و «مَگَون» سخن به میان آمده است.

در ادب فارسی، واژهٔ «مغ» و ترکیبهای گوناگون آن، فراوان بکار رفته است و از آن، مطلق زرتشتی و پیرو دین مزداپرستی را اراده کرده‌اند و گفتنی است که در عرفان ایرانی و در شعر غنایی فارسی، معانی کنایی و رمزی گسترده‌ای به این واژه و ترکیبهای آن داده شده است. از جمله ترکیبهای «مغ» می‌توان اینها را یاد کرد: پیرمغان، دیرمغان، خرابات مغان، مغکده، مغ‌بچه، مغ‌زاده، مغ‌سرا، سرای مغان، سنّت مغان، مغانه و می مغانه.

واژهٔ «مجوس» که در نوشته‌های عربی و فارسی سده‌های میانه به معنی مطلق زرتشتی بکار رفته و در قرآن و احادیث اسلامی هم دیده می‌شود، معرّب «مگوس» یونانی است که خود از واژهٔ «مغ» مایه دارد و در زبانهای اروپایی mage به جای آن آمده است که البته بیشتر معنی «جادو» و «جادوگر» می‌دهد و این معنی ربطی به دین ایرانیان ــ که آشکارا هرگونه جادو و جادویی را می‌نکوهد و اهریمنی می‌داند ــ ندارد و احتمالاً باید از کارکرد مغان کلدانی مایه گرفته باشد. (← موبد. دربارهٔ «مغ» همچنین ← زرتشت. ص ۴۹)

مَگَوَن: واژه‌ای است گاهانی که ما آن را به همین صورت در این گزارش آورده‌ایم و برآنیم که به مفهوم هموند یا عضو «مگه» بکار رفته است. (← مگه)

مَگَه: واژه‌ای است گاهانی که ما آن را به همین صورت در این گزارش آورده‌ایم و برآنیم که به مفهوم جرگه یا انجمن پذیرندگان و پیروان پیام و آموزش زرتشت بکار رفته است.

برخی از پژوهندگان، این واژه را با «مغ» همریشه پنداشته و به معنی «آیین مغ» یا «انجمن برادری مغان» و نظایر آن گرفته‌اند. «مسینا» می‌گوید «مگه» به معنی «هدیهٔ الهی» و «دین راستین» است. «نیبرگ» از اجتماع زرتشت و یارانش، تصوّر یک گروه شَمَنی دارد و می‌گوید واژهٔ «مگه» در اصل به معنی گروه خوانندگانی بوده که در انجمن گاهانی سرود می‌خوانده‌اند و بعدها به معنای جای سرودخوانی گاهانی و برگذاری آیین نیایش بکار رفته و هنگامی که این سرودخوانی کهن فراموش شده، به معنی جای راندن دیوان درآمده که همان

«برشنوم گاه» در «وندیداد» است. (← برشنوم گاه)

این معانی و تعبیرهای دیگری که اوستاشناسان تاکنون برای این واژه پیشنهاد کرده‌اند، هیچ کدام روشنگر و رسا نیست و ما ترجیح دادیم که در حال حاضر، صورت اصلی آن را بکار بریم. (← مگون)

مَنْثَره: گفتار وَرجاوَند اهورایی، کلام مقدّس، سخن ایزدی (← ماراسپند، منثره درمانی و منثره سپنت)

مَنْثَره درمانی: درمان بیمار با «مَنْثَره» که به منزلهٔ «گفتار درمانی» یا «روان درمانی» امروزی است. (← ماراسپند و وند. فر. ۷، بند ٤٤)

مَنْثَره سْپِنْتَ: (← ماراسپند)

منش نیک: برگردان «وُهومَن» یا «وُهومَـنَنگَه» است که ما در گاهان بدین صورت آورده‌ایم. (← بهمن)

منوچهر: (در اوستا «مَنوش چِیْثْرَ» به معنی «مَنوش نژاد») نام یکی از فرمانروایان بلندآوازهٔ پیشدادی از خاندان ایرج است.

در شاهنامه داستان نبردهای خونین منوچهر با سلم و تور ــ برادران ایرج ــ و دیگر رویدادهای دوران شهریاری او را می‌خوانیم. داستان چیرگی تورانیان بر بخش بزرگی از ایران زمین و تیراندازی آرش کمانگیر برای نشانه گذاری مرز ایران و توران که ابوریحان بیرونی نیز آن را نقل کرده است، در روزگار فرمانروایی منوچهر اتّفاق می‌افتد. (← آرش)

مَنوش: نام کوهی است. (زام. بند ۱) این واژه همچنین نام یکی از نیاکان منوچهر پادشاه پیشدادی است. (← منوچهر) در بندهشن (بخش ۱۲، بند ۱۰) این نام، «مانوش» خوانده شده و دربارهٔ آن آمده است: آن کوه بزرگی است که منوچهر در آن‌جا زاده شد.

موبَد: (در اوستا «مُغو پَیتی» و در پهلوی «مَغوپَت») عنوان پیشوایان دینی زرتشتی است. (← مغ)

موبَدانْ موبَد (= موبَدِ موبَدان): (در پهلوی «مَغوپَتان مَغو پَت») عنوان موبد بزرگ یا بزرگترین موبد در میان موبدان (پیشوایان دینی زرتشتی) است. در اوستا گاه «رَتو» (= رَد) نیز به همین معنی آمده است. (← رتو، رد، مغ)

موزَک: عنوان گروهی از دشمنان دینِ مزداپرستی است که از دیدگاه گروه‌بندی اجتماعی، در برابر ارتشتاران (یکی از گروههای سه گانه در جامعهٔ ایران باستان) قرار می‌گرفته‌اند. (← یس. ۱۱، بند ٦)

پورداود این نـام را بـه قـرینهٔ واژه‌هـای هـمـانند (و احیـانـاً همریشه) آن کـه در آبـان یشت (بند ۹۳) و وندیداد (فر. ۲، بند ۲۲) آمده، به معنی های کم شعور، کاهل، تباه کننده و آسیب رسان گرفته است.

در گزارش پهـلویِ اوسـتـا، این واژه به «مـوتَـک کَرتار» تبـدیـل شده است و برای تـوضیح افزوده‌اند: «کسی که همه چیز را تباه کند». در ترجمهٔ سنسکریت اوستـا، مورک به mândya به معنی تنبلی و ناتوانی برگردانده شده است. (← دهک، ورشن)

موش پَری: (در اوستا «مَوش پَیریکا» و در پهلوی «موش پَریگ») نام یکی از پریـان است که نیایشگران برای ایستـادگی در برابـر گزندرسـانـی های او و دیگـر آفریدگان اهـریمن و پیروان راه دروج، نهادهـای اهورایی را می‌ستاینـد. (یس . ۱٦، بند ۸) در این بنـد از یسنه نام موش‌پری با دیوِ «آز» همراه آمده است.

در بندهشن (بخش ۵، بند ۲) «گـوزهر» و «موش پریگ» با ستـارگان گردنده (سیّاره‌ها) ــ که خویشکـاریِ آنـها اهریمـنـی است ــ پیوند دارنـد و در برابر ماه و خورشـید قرار می‌گیـرند. در همین کتاب، «موش پریگ» دزد و دنباله دار خوانده شده است و می‌دانیم که پَریان در اوستا همان ستارگان دنبـاله دارند و «گوزهر» (= جوزهر) نیز در فرهنگهای فارسی «عقدهٔ رأس ذنب یا دو نقطهٔ تقاطع فلک حامل و مایل قمر» تعریف شده است.

در بنـدهشن همچنیـن می‌خوانیـم که: «خورشـید موش پری را به هـم پیمانگی به گردونهٔ خویش بست تا گنـاه کردن کم تواند؛ زیـرا اگر هرزه (رها) شود، تـا بازگرفتن، بس بدی بخشد.» (به نقل پژ. ص ٦۰)

مویذی: نام دیوی اسـت. (← وند. فر. ۱۱، بند ۹) دارمستتر نوشته است دیوی است ناشناخته و افزوده است که اسفندیارجی آن را به ویرانگری و تباهی ترجمه کرده است. (زگد.)

مهر: (در اوستـایـی «میثْرَ» و در پـهـلوی «میتْر» یـا «میهْر») در اوستـای نو ایزد فروغ و روشنـایی و پیـمان شنـاسی و یـکی از بزرگـتریـن ایزدان و میـنُویـان در اساطیـر کهـن هند و ایـرانی است که در بخشهای پسین اوستـا دیگر باره اهمیّت ویـژه‌ای می یابد. «مهریشت»، دهـمین یشت اوستا ــ که یکی از بلندترین و شیواترین یشتهاست ــ سرود ستایش و نیایش و حماسهٔ رزم‌آوریهای اوست.

مهر در اساطیر هنـد و ایرانی، برکت بخشنـده و انباز در فرمانروایی جـهان و نگاهبان پیـمان است و بعـدها در پی دگرگونیـهای اجتمـاعی، به ایـزد پاسدار و پشتیـبان همهٔ گروهـهای اجتـماعی جامـعه تبـدیل مـی‌شود و گذشته از خویشکاریـهای دیرینه، نگاهبانی او از راست گویی و درست‌ـ پیمانی گسترش مـی یابد و «دروغ گوی به مهر» (مهر دروج) یا «مهرفریب» یا «مهرآزار» مترادف «پیمان شکـن» می‌شود. در گاهان (یس . ٤٦، بند ۵) «میثْرَ» تنها یک بار و به معنی «خویشکاری

دینی» آمده و در وندیداد (فر. ٤) به معنی «پیمان» بکار رفته است. در خود مهریشت هم این واژه گاه معنی پیمان دارد.

نام مهر در اوستا غالباً با صفت «وُاوروگَویَویتی» به معنی «دارندهٔ چراگاههای فراخ» یا «فراخ چراگاه» همراه آمده است و این صفت ترکیبی باخویشکاری او، یعنی پاسداری از راست گویی و درست پیمانی و فروکوفتن دروغ گویان و پیمان شکنان در سراسر جهان ــ که در مهریشت بیان شده است ــ هماهنگی کامل دارد.

شانزدهمین روز ماه و هفتمین ماه سال را به نام این ایزد خوانده‌اند و به نوشتهٔ بندهشن، گل بنفشه ویژهٔ اوست.

ایزدمهر از یاران و همکاران امشاسپند «شهریور» است و خویشکاری او در جهان مینوی، شمارگری و راهنمایی روز پسین است. مهر در روز پسین، همراه با ایزدان سروش و رشن در سر چینودپل روان راست گویان را از دست دیوانی که می‌خواهند آنان را به دوزخ بکشانند، رهایی می بخشد.

ستایش و نیایش ایزدمهر در اساطیر و آیینهای دینی هند و ایرانی جای والایی داشته و بعدها کیشی جداگانه به نام «مهرآیینی» یا «میترایسم» از آن پدید آمده و در بخش بزرگی از آسیا و اروپا گسترش یافته است. بسیاری از نهادهای دینی مسیحیان و پاره‌ای از جنبه‌های ادیان دیگر، اقتباس از بنیادهای «مهرآیینی» است. بازماندهٔ «مهراب» (= مهرابه)های کهن را در زیر بسیاری از کلیساها و در ترکیب دیگر پرستشگاههای کنونی و پیکرهٔ بزرگ ایزدمهر را در موزهٔ کلیسای سن پیتر واتیکان در رم و در دهها کلیسا و موزه و مرکز علمی و هنری دیگر، تا به امروز می‌توان دید.

(دربارهٔ مهر ← پور. مقالهٔ «مهر»، یش. ج ۱، ص ٤٢۰-۳۹۲ و استاد مقدّم، مقالهٔ «مهرابه یا پرستشگاه دین مهر» در باستان. دورهٔ اول، شمارهٔ ۳، مهر ۱۳٤۳ و یادداشتهای بهار در پژ. ص ۱۷۸-۱۷٦ و وند. فر. ۲۲، بند ۱-زیر. و (Éthudes Mithriaques, Première Série, Vol. IV, Acta Iranica, Vol. 17, Téhéran-Liège, 1978

مهر (روزِ...): نام شانزدهمین روز ماه است. (← مهر)

مهرآزار: آزاررسان به مهر، پیمان شکن. (← مهر. بند ۸۲)

مِهر دُروج: (در اوستا «میثْرو دُروج» به معنی «دروغ گوی به مهر») پیمان شکن، نادرست پیمان، کسی که از راه راستی و درستی و پیمان شناسی پا بیرون گذارد. (← مهر)

مهرفریب: فریبندهٔ مهر، پیمان شکن. (← مهر. بند ۱۰٤)

مَهرکوشَ: (در پهلوی «مَلکوس») نام دیوی است مهیب که در پایان هزارهٔ هوشیدر، زمستان هولناکی پدید می‌آورد و زمین را به مدّت سه سال دچار باران و تگرگ و برف و باد سرد می‌کند و

همهٔ آفریدگان را به نابودی می‌کشاند. آنگاه ساکنان «وَرجَمکرد» از آن پناهگاه بیرون می‌آیند و زمین را دیگرباره آباد می‌کنند.

این واژه از ریشهٔ «مَهْرکَ» به معنی مرگ و کشتن و میراندن است. در کتابهای پهلوی از زمستان و توفانی که دیو مهرکوش پدید می‌آورد به نام توفان ملکوسان یاد می‌شود. (← وَرِجمکرد)

مهرگان (جشنِ...): نام جشنی است که در شانزدهمین روز از هفتمین ماه سال (مهر روز در مهرماه) در ایران باستان برگذار می‌شد و آن را «میتراکانا» می‌خواندند. این جشن بزرگ را در فارسیِ مهرگان می‌گوییم و در کتابهای عربی «مهرجان» نوشته‌اند.

به نوشتهٔ بندهشن، «مَشی و مَشیانِه» (نخستین مرد و زن جهان) در این روز از تخمهٔ گیومرت زاده شدند.

جشن مهرگان شش روز به درازا می‌کشید (شانزدهم تا بیست و یکم مهرماه) که روز آغاز آن را «مهرگان همگانی» و روز پایانی آن را «مهرگان ویژه» می‌خواندند.

کتزیاس تاریخ‌نویس یونانی می‌نویسد که شهریاران هخامنشی هیچ‌گاه روا نبود مست شوند مگر در روز جشن مهرگان که جامهٔ گرانبهای ارغوانی می‌پوشیدند و در باده‌پیمایی با دیگر می‌خوارگان انباز می‌شدند. دوریس تاریخ‌نگار دیگر یونانی نیز می‌نویسد که در این جشن، پادشاه می‌رقصید. به گفتهٔ «استرابو» در جشن مهرگان، مرزبان (ساتراپ) ارمنستان بیست هزار کره اسب به دربار شهریار هخامنشی پیشکش می‌کرد. اردشیر بابکان و خسرو یکم (انوشیروان) در این روز جامه‌های نو به مردم می‌بخشیدند.

در نوشته‌های پژوهندگان و تاریخ‌نگاران ایرانی و عرب نیز خبرهای زیادی دربارهٔ جشن مهرگان (مهرجان) آمده است. از آن جمله این که در هنگام این جشن، موبدان موبد خوانچه‌ای را که در آن لیمو و شکر و نیلوفر و به و سیب و خوشه‌ای انگور سفید و هفت دانه مورد گذاشته شده بود، زمزمه‌کنان (باژگیران) نزد پادشاه می‌آورد.

ابوریحان بیرونی می‌نویسد: «گویند مهر که نام خورشید است[1] در چنین روزی پدیدار شد و بدین سبب، این روز را بدو نسبت داده‌اند. پادشاهان در این جشن، تاجی به شکل خورشید که دایره‌ای چرخ مانند در آن نهاده شده بود، برسر می‌گذاشتند.

۱. مترادف شمردن مهر و خورشید جدید است. در همهٔ نوشته‌های اساطیری و دینی ایرانیان مهر و خورشید نام دو ایزد جداگانه است که هریک نیایشها و ستایشها و سرودهای ویژهٔ خود را دارند.

«استرابو» نوشته است که پارسیان، خورشید را مهر می‌نامند. (رسالهٔ جغرافیا، کتاب ۱۱، فصل ۳، بند ۱) اما «بنونیست» تأکید می‌کند که در اوستا «مهرایزد» خورشید نیست؛ بلکه خدای انوار مینوی است که پیش از خورشید برمی‌خیزد و در گردونهٔ چهاراسبه‌اش، آسمان را می‌پیماید. (دین ایرانی بر پایهٔ متنهای مهمّ یونانی، ترجمهٔ بهمن سرکاراتی، ص ۴۷-۴۶)

گویند در این روز، فریدون به بیور اسب که ضحّاک خوانندش دست یافت. چون در چنین روزی فرشتگان از آسمان به یاری فریدون فرود آمدند، به یاد آن در جشن مهرگان در سرای پادشاهان مردی دلیر را می‌گماشتند که بامدادان به آواز بلند، بانگ برمی‌داشت:

ــ ای فرشتگان به سوی جهان بشتابید و جهان را از گزند اهریمن برهانید!

گویند در این روز، خداوند زمین را بگسترانید و در کالبدها روان بدمید و هم در این روز کرهٔ ماه که تابدان هنگام، گوی تاریکی بود، از خورشید روشنایی گرفت.

از سلمان فارسی نقل شده است که گفت: ما در زمان ساسانیان براین باور بودیم که خداوند یاقوت را در نوروز برای زیور مردمان بیافرید و زبرجد را در مهرگان و این دو روز را بر دیگر روزهای سال برتری داد، چنان که یاقوت و زبرجد را بر دیگر گوهرها.

در واپسین روز این جشن (بیست و یکم مهرماه) فریدون ضحّاک را در کوه دماوند به زندان انداخت و مردمان را از گزند او برهانید. پس این روز را جشن گرفتند و فریدون مردمان را فرمان داد که کُشتی برمیان بندند و باژگیرند و هنگام خوردن و آشامیدن، لب از سخن فرو بندند. چون زمان چیرگی ضحّاک هزار سال به درازا کشید و ایرانیان دیدند که زندگانی آدمی می‌تواند این همه دراز شود، از این روز به بعد، آرزوی نیکشان دربارهٔ یکدیگر چنین بود: هزار سال بزی!»[1] (آثار. ص ۲۲۴-۲۲۲) فردوسی آغاز شهریاری فریدون را در مهرماه می‌داند و بنیادگذاری جشن مهرگان را بدو نسبت می‌دهد. (شا. ج ۱، ص ۷۹):

«پرستیدن مهرگان دین اوست — تن آسانی و خوردن آیین اوست
اگر یادگار است ازو ماه مهر — بکوش و به رنج ایچ منمای چهر.»

(ــــ باژ، کشتی، مشی و مشیانه، مهر)

مهر نیایش: نام دومین نیایش (نماز) از «پنج نیایش» مزداپرستان در خرده اوستاست در ستایش و نیایش ایزد مهر که ۱۷ بند دارد. این نیایش را هر روز سه بار در بامداد و نیمروز و پسین پس از «خورشید نیایش» می‌خوانند. (ــــ خورشید نیایش، مهر)

مهریشت: نام دهمین یشت اوستاست که در ستایش و نیایش و توصیف رزم‌آوریهای ایزد مهر سروده شده است. این یشت، یکی از بلندترین و شیواترین یشتهاست و ۳۵ کرده و ۱۴۶ بند دارد. (ــــ مهر)

میثْرَ: (ــــ وند. فر. ۲۲، بند ۱-زیر.)

۱. گمان می‌رود دعای «صد سال به این سالها» که تا به امروز ایرانیان در جشن نوروز به یکدیگر می‌گویند، صورت معقول‌تر و منطقی‌تر آن دعای دیرینه باشد.

میذیارِم: (در اوستایی «مَیذْیایریَه» به معنی «میانِ سال») نام پنجمین گهنبار از گهنبارهای ششگانه است که از دویست و هشتاد و پنجمین تا دویست و نودمین روز سال یعنی از دی به مهر روز (پانزدهم) تا فروردین روز (نوزدهم) دی‌ماه آن را جشن می‌گرفتند که به تقویم امروزی ما از آبان روز (دهم) تا گُوش روز (چهاردهم) دی‌ماه می‌شود.

سبب آن که این جشن را ــ که در زمستان برگذار می‌شد ــ «میانِ سال» می‌خواندند، این بود که در تقویم باستانی ایرانیان، هفت ماه آغاز سال، تابستان بزرگ و پنج ماه پس از آن، زمستان بزرگ خوانده می‌شد[1] و جشن گهنبار «میدیارم» در فاصلهٔ این دو فصل بزرگ بر پا می‌گردید و به همین علّت، صفت «سَرِذا» (سرد) را نیز برای آن آورده‌اند.

از چهارمین گهنبار تا این گهنبار پنجم هشتاد روز است که در تقویم کنونی روزهای ۲۵ مهرماه تا ۱٤ دی‌ماه را دربر می‌گیرد. در پنجمین گهنبار اهوره‌مزدا جانوران را آفرید. (ــــ گهنبار)

میذیوزَرِم: (در اوستایی «مَیذیویی زَرِمَیَه» به معنی «میانِ بهار») نام نخستین گهنبار از گهنبارهای ششگانه است که از چهل و یکمین تا چهل و پنجمین روز سال، یعنی از خورشید روز (یازدهم) تا دی به مهر روز (پانزدهم) اردیبهشت‌ماه آن را جشن می‌گرفتند که به تقویم امروزی ما از آبان روز (دهم) تا گُوش روز (چهاردهم) اردیبهشت می‌شود.

از آغاز سال تا این نخستین گهنبار، چهل روز است که در تقویم کنونی، روزهای یکم فروردین ماه تا نهم اردیبهشت ماه را دربر می‌گیرد. در نخستین گهنبار، اهوره‌مزدا آسمان را آفرید. (ــــ گهنبار)

میذیوشَم: (در اوستایی «مَیذْیویی شِمَ» به معنی «میانِ تابستان») نام دومین گهنبار از گهنبارهای ششگانه است که از صد و یکمین تا صد و پنجمین روز سال، یعنی از خورشید روز (یازدهم) تا دی به مهر روز (پانزدهم) تیرماه برگذار می‌شد و به تقویم امروزی ما از دی به آذر روز (هشتم) تا ماه روز (دوازدهم) تیرماه می‌شود.

از نخستین گهنبار تا این دومین گهنبار، شصت روز است که در تقویم کنونی، روزهای ۱۵ اردیبهشت تا ۱۲ تیرماه را دربر می‌گیرد. در دومین گهنبار، اهوره‌مزدا آب را آفرید. (ــــ گهنبار)

مَیَزْدَ: (در پهلوی «مِزد») نذرها و پیشکشی های غیرآبکی مانند نان و گوشت و میوه و جز آن را

۱. در بخش ۲۳ «گزیده‌های زادسپرم» ــ که دربارهٔ دیدارهای هفتگانهٔ «زرتشت» با «اهوره‌مزدا» و مینویان است ــ می‌خوانیم: «دیدار هفتم در طول زمستان انجام شد که پنج ماه در یک سال است. (گز. ص ۳۵)

گویند که به آیین‌های نیایش و ستایش می برند و در برابر «زَور» قرار دارد که پیشکشی های آبکی است. بهار نوشته است: «غذایی که طی مراسم خاص دینی صرف می‌شود.» (پژ. ص ۲۸٤) (← زَور)

«دْروَن» نیز نشانه و نمادی است از میزد. (← درون)

مینو: (در اوستایی «مَینیو» یا «مینو» و در پهلوی «مینوک») به معنی جهان دیگر یا جهانی است که پیش از آفرینش جهان استومند بوده و پس از پایان این جهان بر پایی رستاخیز نیز خواهد بود و در فارسی به مفهوم بهشت و فردوس نیز آمده است.

همین واژه به معنی مثال یا هیأتی نااستومند است که هریک از آفریدگان پیش از آفرینش استومند خویش در جهانِ مینُوی داشته و در گزارشهای فارسی از آن به خرد و روح و جوهر معنوی تعبیر شده است.

داشتن مینو تنها ویژهٔ مردمان نیست؛ بلکه هریک از جانوران و گیاهان و حتّی آفریده‌های بی جان و هرکدام از نهادها و سرشتها و خصلتها نیز مینویِ خاص خود را در جهانِ مینُوی دارد.

آفریدگار جهان اهورایی «سْپِنتَ مَینیو» (= اهوره‌مزدا) و پتیاره آفریدگار جهان اهریمنی «اَنگْرَمَینْیو» (= اهریمن) هریک مینویِ بخشی از آفرینش‌اند و در گاهان و اوستای نو و سایر متنهای دینی ایرانیان، از آن دو به نام دو مینوی آغازین آفرینش یا دو مینوی همزاد یاد می‌شود. همچنین هریک از امشاسپندان و ایزدان، مینویِ چیزی به شمار می‌آیند که در جهان استومند، پیکر گیتیانه می یابد.

بهار با جمع‌بندی اسطوره‌های آفرینش، می‌نویسد: «نخست زمان بی کرانه بود که ازلی است و ابدی و دو جهان روشنی و تاریکی که بر جهان روشنی هُرمَزد و بر دیگری اهریمن فرمانروا بود. هرمزد چون ذات مهاجم اهریمن را می‌شناخت، تصمیم گرفت که جهان روشن خویش را در برابر تازش اهریمن حفظ کند و بدین روی از زمان بی کرانه، زمان کرانه‌مند دوازده هزار ساله را آفرید. چون هیچ خلقتی بدون زمان ممکن نبود، با خلق زمان کرانه‌مند توسط هرمزد، اهریمن نیز قادر به آفرینش شد.

از این دوازده هزار سال، سه هزار سال به خلق مینوییِ جهان گذشت. امشاسپندان، ایزدان و مینوی جهان مادّی: آسمان، آب، زمین، گیاه، حیوان و مردم آفریده شدند. در پایان این سه هزار سال، اهریمن به جهان روشنی بتاخت و با شنیدن سرود مقدّسِ اَهونَوَر سست شد و به جهان تاریکی فروافتاد. آنگاه هرمزد در رأس سه هزارهٔ دوم، برای مینوهایِ جهانِ مادّی تن آفرید...» (پژ. ص ۱۰۱)

مینُوی (جهانِ...): جهان مینوان، جهانی که پیش از آفرینش گیتی (جهان استومند) بوده است،

جهانی که آفریدگانش هنوز پیکر گیتیانه و استومند نیافته اند.

در اوستا صفت «مَینْیَوَ» از واژهٔ «مَینْیو» (= مینو) ساخته شده و به معنی روحانی و معنوی است و در بسیاری از موردها با واژهٔ «گَئِثْیَه» (از مادهٔ «گَئِثا» به معنی گیتی و جهان) همراه آمده و در فارسی مجموع این دو واژه به «جهانِ مینُوی» برگردانده شده است. (ــــ استومند و مینو)

مینوی خِرَد: نام کتابی است به زبان پهلوی که در اصل «داناک و مینوکی خِرَت» یا «داناک و مَینیوِی خِرَد» یا «دینایی مَینیوی خِرَد» (= دانا و مینوی خرد) خوانده می‌شود و در فارسی معمولاً کوتاه شدهٔ آن «مینویِ خِرَد» یا «مینو خِرَد» را بکار می برند.

این کتاب شامل پیشگفتار و ٦٢ پرسش «دانا» از «مینوی خرد» و پاسخهای مینوی خرد بدانهاست. موضوع این پرسش و پاسخها بیشتر مطالب اخلاقی است و از این حیث می‌توان مینویِ خرد را درشمار اندرزنامه های پهلوی جای داد؛ اما کتاب از اشاره هایی به اساطیر و داستانهای آفرینش نیز خالی نیست.

نام نویسنده و زمان نگارش کتاب را نمی‌دانیم. پاره ای از پژوهندگان برآنند که در زمان ساسانیان و شاید در زمان شهریاری خسرو یکم (انوشیروان) نگاشته شده است.

از مینویِ خرد دو نگارش پازند و سنسکریت، احتمالاً در سدهٔ ششم هجری به دست موبد نریوسنگ انجامَ گرفته و نگارشی به نثر فارسی و دو نگارش به نظم فارسی نیز از آن در دست است.

متن کامل پهلوی کتاب به کوشش «سنجانا» (در ۱۸۹۵ ب. م.) و با گزارش پازند و سنسکریت به ویرایش «تهمورث انکلساریا» و پیشگفتار «مدی» (در ۱۹۱۳ ب. م.) و با آوانوشت پازند و ترجمهٔ انگلیسی و واژه‌نامه ازسوی «دکتر وِست» (در ۱۸۷۱ ب. م.) منتشر شده است.

در ایران دکتر احمد تفضّلی نخست «واژه‌نامهٔ مینوی خرد» و سپس ترجمهٔ فارسی متن کتاب را در دو جلد جداگانه منتشر کرده است. (ــــ مینو)

ن

نارِشْنی: نام گناهی است بزرگ و سنگین که چگونگی آن روشن نیست. از کاربُردِ این واژه در «آفرینگان گهنبار» (بند ۱۳) چنین برمی‌آید که گناه نارِشْنی برابر گناه کسی است که از برگذاری آیینها و بجای آوردن خویشکاریهای دینی روی برتافته باشد و او را از جرگهٔ بِهدینان (مزداپرستان) رانده باشند.

در گزارشهای پهلوی و سنسکریت اوستا نیز این واژه به همین گونه بکار رفته است. از توضیح های زَندِ اوستا برمی‌آید که شخص آلوده به گناه نارشنی سزاوار پادافرهٔ «تَنافوهْر» (مرگ ارزان) است. (ــــ تنافوهر، مرگ ارزان)

نانگ هَیثْیه: (در پهلوی «ناگْهیس») نام دیو ناخشنودی و خیره‌سری و برتنی وغرور، یکی از کَماله دیوان و هَمِستارِ امشاسپند «بانو سپندارمذ» است. برابر این نام در سنسکریت nâsatya لقب دو ایزد همزاد ودایی به نام ashvin است که بیش از پنجاه سرود در ریگ‌ودا به نام آنهاست.

گاه به جای نام این دیو، صفت وی را که «تَرومَیتی» (پهلوی: تَرومَد) است، می‌آورند و در چند مورد نیز ترومیتی را نام دیوی جداگانه دانسته‌اند. (ــــ ترومیتی و سپندارمذ)

ناوتـاک: صفتی است که چند بار در زَندِ اوستا برای رودهای بزرگ و پرآب آمده است به معنی درخور و قابل کشتی رانی.

نَیْزَه: نام بیماری ناشناخته‌ای است. (ــــ وند. فر. ۷، بند ۵۸ و فر. ۱٦، بند ۱۷-زیر.)

نَپات آپام: شکل دیگری از آپام نَپات است. (ــــ اپام نپات)

نخست‌اندیش: صفتی است برای گیومرت. (ــــ گیومرت)

نَریوسَنگ: (در اوستا «نَیریوسَنگْهَه» و در پهلوی «نَریوسَنگ» و در فارسی «نَرسی» و «نَرسِه» به معنی «نمایش مرد» یا «نمایش مردمان») نام ایزد پیک و پیام‌آور اهوره‌مزداست که در وندیداد (فر. ۱۹، بند ۳٤) دوست اهوره‌مزدا خوانده شده و در بندهشن گفته شده است که خویشکاری ایزد نریوسنگ رساندن پیام ایزدی به کیان ویلان است.

در یک اسطورهٔ کهن دربارهٔ این ایزد آمده است که اهوره‌مزدا او را چون مردی پانزده ساله آفرید و برهنه در پس اهریمن قرار داد تا زنان با دیدن او دل در او بندند و او را از اهریمن بخواهند. («تئودور برخونی» به نقل پژ. ص ٤۸)

در پاره‌ای از جاهای اوستا ایزد سروش نیز پیک و پیام‌آور اهوره‌مزدا خوانده شده؛ اما پیام‌آوری آفریدگار، در اصل خویشکاری ایزد نریوسنگ است. (ــــ سروش)

نَریوسَنگ: در چند جای اوستا از این واژه، گونه‌ای از آتشها اراده شده است. (آتش. بند ٦ / سی روزه، بند ۹ / یس. ۱۷، بند ۱۱)

نام نریوسنگ در این کاربرد با صفت «خْشَثْرو نَپْتَر» (نافهٔ شهریاری یا نبیرهٔ پادشاهی) همراه آمده و بنابر سنّت، آتشی است که در ناف یا پشت (صلب) پادشاه جای دارد. (ــــ ایزد نریوسنگ)

نَریوسَنگ: نام یکی از دستوران بزرگ پارسیان (زرتشتیان هند) در سدهٔ دوازدهم میلادی است که

متن اوستا و برخی دیگر از نامه های دینی ایرانیان را به زبان سنسکریت برگردانده است.

نَسا: در پهلوی «نَسا» برابر است با «نَسو» در اوستا. (← نسو)

گفتنی است که این واژه با تلفّظ «نِسا» تا به امروز در گویش اصفهانی برجا مانده است و سمت جنوبی خانه را که آفتاب گیر نیست و همواره در سایه قرار دارد، «سمتِ نِسا» می‌گویند. این نامگذاری یادآور «کَده»ای است که بنابر دادهای وَندیدادی، در گوشه ای از خانه (و لابد در سایه گیرترین و خنک ترین جای آن) برای نگاهداری تن مرده به طور موقّت و در شرایط بدی آب و هوا می‌ساختند. (← کده)

نَسا سالار: سرکردهٔ مرده کشان، موبد یا پیشوایی که همه کارهای دخمه سپاری مرده زیر نظر او انجام می پذیرد.

نَسک: (در اوستا «نَسْکَ» به معنی «کتاب» یا هریک از جلدهای یک کتاب بزرگ) نامی است که به هرکدام از جلدها یا بخشهای بیست و یک گانهٔ اوستای بزرگ روزگار باستان داده بودند.

گاه واژهٔ نسک را به معنی کلّی «اوستا» بکار برده اند و «نسک خواندن» به مفهوم خواندن و آموختن اوستا آمده است. (← یس . ۹، بند ۲۲)

نَسو: (در پهلوی «نَسا» یا «نَس» به معنی «مردار» یا پیکر مرده») نام دیوی است که بر پیکر مردگان فرمان می‌راند و هرکس که به مردار نزدیک شود یا بدان دست زند یا به تنهایی مرده ای را به دخمه برد، «نَسو» از همهٔ سوراخهای تن او به درون راه می یابد و او را می‌آلاید. (وند. فر. ۳، بند ۱٤)

چون نام امشاسپندان و بویژه امشاسپند بانو خرداد را برسر مرده برزبان آورند، نسو از پای درمی‌آید. (خرداد. بندهای ۲ و ۳ و ۸)

نسو همچون مگسی از اَپاختر (پایگاه اهریمن و دیوان) برسر مرده می‌تازد و برای دور راندن و تاراندن او سگ چهار چشمی را برراهی که مرده را از آن به دخمه برده اند، می‌گذرانند و این آیین را «سگ-دید» می‌خوانند. (← سگ-دید)

برخی از پژوهشگران برآنند که واژهٔ «نَعش» در عربی، شکل دگرگون شده ای از «نَسو»یِ اوستایی و «نَسا»یِ پهلوی است. (← نسا)

نَسوکَش: مرده کش، نعش کش، کسی که تن مرده را به دخمه می برد. (← نسو)

نماز اَشَه: (← اشه، اشه وهیشت، اشم وهو)

نْمانْیَه: نام ایزد نگاهبان خان ومان و از یاران و همکاران ایزد «اُشَهین» (← همین.) است. این

واژه در اوستا صفت است از «نْمانَ» به معنی «خانه» که در گاهان به صورت «دِمانَ» نیز آمده است. در فارسی «مان» می‌گوییم که در ترکیب با «خان» (= خانه، سرای) «خانمان» یا «خان‌ومان» گفته می‌شود.

نام ایزد «نمانیه» در اوستا، همواره با نام «بِرِجْیَه» همراه می‌آید. (← برجیه)

نِمَتَ: واژه‌ای است مبهم در وندیداد (فر. ۱٤، بند ۱٤). دارمستتر آن را ناشناخته خوانده و داعی الاسلام «گونه‌های گیاه و علف که به چار پایان می‌دهند» ترجمه کرده است.

آن گونه که از کاربرد این واژه در وندیداد برمی‌آید، نام چیزی است شمردنی؛ زیرا با شمارهٔ ۹ همراه آمده است و شاید بتوانیم تعبیر بسته‌های گیاه را برای آن در نظر بگیریم.

نِمِذْکَ: نام یا صفت هیزمی است که در آتش انداختن و سوزانیدن آن در دین مزداپرستان ناروا بوده است. این نام همراه با «هَپِرِسی» (گیاهی که دیوان و دیو پرستان در آتش می‌اندازند) در بهرام یشت (بند ۵۵) آمده است. پورداود دربارهٔ این دو نام نوشته است: «نظر به این که در آیین مزدیسنا چوب تر و بدبو نباید در آتش گذاشت، باید هپرسی و نمذک هیزمی باشد که خوب نمی‌سوزد یا بدبو است.» (یش. ج ۲، ص ۱۳۱)

نَنگْهوشْمَنت: نام کوهی است. (زام. بند ٤)

نَوذَر: (در پهلوی «نَودَر») نام یکی از شاهان کهن ایران از دودمان فریدون است که به دست افراسیاب کشته می‌شود. در اوستا این نام نیامده، اما از خاندان «نَوتَیریَه» (نوذریان) نام برده شده است. (← توس)

در شاهنامه هم نوذر و هم خاندان نوذریان ــ که توس پسر نوذر از نامداران آنهاست ــ درشمار شاهان و پهلوانانند. (← نوذریان)

نَوذَریان: نام خاندان نوذر است. (آب. بند ۹۸)

نَوزود (= نَوزوت): نام جشن کُشتی بندی و سُدره‌پوشی است که پارسیان (زرتشتیان هند) به تلفّظ گجراتی، آن را «نَوجوت» می‌گویند. (← کُشتی، سُدره)

نیرَنگ: واژهٔ پهلوی است به معنی آیین دینی و نیایش و دعا. پارسیان به جای این واژه، کلمهٔ گجراتی «کیریا» (در سنسکریت «کِریا») را بکار می برند. در عربی «نیرنج» (جمع آن «نیرنجات») معرّب همین واژهٔ پهلوی است. در «روایات داراب هرمزدیار» نیرنگ به معنی «گُمیز» هم آمده است. (← وند. فر. ۵، بند ۵۱ و ۵٦-زیر.)

بسیاری ازنیایشهای کوتاه دین مزداپرستی نیرنگ نامیده می‌شود؛ چنان که نیرنگ آتش، نیرنگ کشتی بستن، نیرنگ دست‌شو و جز آن.

این نیایشها را دارای تأثیر فوق عادتی تصور می‌کرده و برای رفع پیشامدهای ناخوشایند و زشت و گزند رویدادها در هر مورد، نیرنگ ویژه‌ای داشته‌اند که بسیاری از آنها در کتابهای روایت (روایات داراب هرمزدیار و جز آن) گردآوری شده است. از آن جمله است نیرنگ حاجت خواستن، نیرنگ بیماری، نیرنگ ناخوشیِ گوسفند، نیرنگ سردرد، نیرنگ تب‌بستن، نیرنگ برای دفع شرّ دزد و نیرنگ برای آسان کردن زایمان زن دشوارزای.[1]

در سنّت ایرانیان، نیرنگ از نیایشهای مشکل گشایِ بسیار کهن بوده است. در کتاب «اَوگِمَدَئِچا» (بند ۱۰۱) می‌خوانیم که: «فریدون نیرنگ اندر جهان پدید آورد.»

نیرنگ از جمله واژه‌های دینی زرتشتی است که پس از اسلام تغییر معنی داده و از آن سحر و جادو و طلسم و شعبده و افسون و حیله اراده کرده‌اند و به‌طور عام این واژه و ترکیبهای آن مانند نیرنگ‌باز، نیرنگ‌بازی و نیرنگ بکار بردن به معنی حیله، حیله‌گر، حیله‌گری و حیله در کار آوردن است.

در ادبیّات پهلوی و پازند مجموعه‌ای هست به نام «نیرنگستان» که پاره‌ای از نوشته‌های اوستایی با گزارش و توضیح پهلوی در آن گردآمده است و به تعبیر امروزی می‌توان آن را کتاب مراسم و مناسک خواند. (← نیرنگستان)

نیرَنگِ دَست‌شو: (← سروش‌باژ)

نیرَنگ ْدین: نیایش دینی، آیین دینی. برخی از پژوهشگران اوستا و دین ایرانیان، آیین «بَرشْنوم» (← همین.) را بزرگترین نیرنگ ْدین خوانده‌اند. (← وند. فر. ۲۲، بند ۱۰-زیر.)

نیرَنگِستان: نام کتابی است با حدود ۳۲۰۰ واژهٔ اوستایی و ۶۰۰۰ واژهٔ پهلوی در گزارش و ۱۸۰۰ واژهٔ اوستایی و ۲۲,۰۰۰ واژهٔ پهلوی در شرح و توضیح آن.

این کتاب و کتاب دیگری به نام «اَئِرْ پَتِستان» یا «هیربَدِستان» (که اکنون در جزو نیرنگستان است) بازمانده‌ای است از یکی از نسکهای گم شدهٔ اوستای کهن به نام «واسپارِم نَسک» یا «هوسپارِم نَسک» که هفدهمین نسک بوده و ۶۴ کرده داشته است.

در این کتاب از مراسم و آیینهای گوناگون و آداب نیایش و سرایش اوستا و خویشکاریهایِ موبدی و چگونگی برگذاری جشنهای گهنبار (← همین.) و نیز از سُدره و بَرسَم و هیزم و آب زَور و هَوم و هاون و جز آن سخن به میان آمده است.

این کتاب را «سهراب جاماسپ‌جی بلسارا» در سال ۱۹۱۵ ب.م. در بمبئی منتشر کرده

[1] این نیرنگها یادآور دعاهایی است که تا به امروز در میان مردم مسلمان ایران رواج دارد و رمّالان و دعانویسان دست‌اندرکار تهیّهٔ آنها هستند.

است. (← نیرنگ)

نیـرَنگِ کُشتی بَستـن: آیین ویژهٔ کشتی بستن بر تن نوجوانان پـانزده ساله که نخستین بار به جرگهٔ مزداپرستـان درمـی‌آید و نیز نیـایش ویژه‌ای را که در این آیـیـن خوانده می‌شود، بـدین نام می‌خوانـند. (← کشتـی در همیـن یادداشـتها و «نـیرنـگ کشتی بسـتن» در بـخش «خرده اوستـا» در همین کتاب)

نیمروز: به مـعنی «جنوب»، در اسـاطیر و دین ایرانـیان، سمت و سوی اهـورایی و ایزدی است و در تـقابـل بـا «اَپـاخـتر» قـرار می‌گـیـرد که جـای دوزخ و پایـگـاه اهریـمن و دیـوان و دروجـان است. (← اپاختر)

نِیویک: نام کسی است که گرشاسپ پسران او را می‌کشد. (زام. بند ٤١)

و

وات: (در اوستا «واتَ» و در پهلوی «واتْ» و در فارسـی «باد») نام ایزد باد و در همان حال، نام دیو باد است. (← باد)

واج: (← باژ)

واخِذْریکَ: نام کوهی است. (زام. بند ٤)

وارِغَنْ (= وارِغْنَ): نام مرغـی اساطیری است کـه «فَرّ» هنگام گسستن از جمشید، به کالبد آن در می‌آید و به ایزد مـهر و فریدون و گرشاسپ می پیوندد. (زام. بندهای ۳۵، ۳۸-۳٦) ایزد بهرام نیز در نمودهای گونـاگونی که دارد، هفـتمین بار بـه کالبد وارغن پدیدار می‌شود و به سوی زرتشت می‌آید. (بهرام. بند ۱۹)

در بهرام یشت (بندهای ۲۱-۱۹) توصیف شگفت و درخشانی از پیکر و پرواز این مرغ آمده و در هـمـان یشت (بندهای ۳۸-۳۵) «بـزرگ شـهـپر» و «مرغکانْ مـرغ» (سـالار و فرمانروای همهٔ مرغان) خـوانده شـده و گفتـه شده اسـت که داشتـن پری از وی و پَسودن آن بر تن یـا همـراه داشتن استـخـوانی از وی، دارنده را فَرّ و بـزرگواری بسـبـار می بخشد و او را در بـرابـر جـادویـی و دشمنی هماورد، شکست‌ناپذیر می‌کند.[1]

وارِیذْ کَنا: نـام دختـر گشتاسـپ اسـت که با خواهرش «هـومایا» (در شاهنـامه «هُمای») گرفـتار

۱. نقش و اهمیّتی که در بهرام یشت برای «پروارغن» قائل شده‌اند، یادآور اهمیّت «پر سیمرغ» در شاهنامه است.

سپاهیان تورانی می‌شوند و اسفندیار آنان را رهایی می بخشد.

در شاهنامه به نام، «بِه آفرید» آمده است. (← گو. بند ۳۱ و همای)

وازیشتَ (آذرِ...): (در پهلوی «وازیشْت» به معنی «پیش‌برنده‌تر و سودمندتر») نام چهارمین آتش از آتشهای پنجگانه است. وازیشت آتش ابرها (آذرخش یا برق آسمانی) خوانده شده که از گرز ایزد «تِشتَر» شراره می‌کشد و «سْپِنجَغْرَ» یکی از دیوان خشکسالی را نابود می‌کند. (← تشتر، سپنجغر)

واسی: واسی نام یک ماهی اساطیری است در دریای فراخ‌کرت و پنچا سَدْوَرا (دارندهٔ پنجاه در) صفت اوست که مقصود از آن روشن نیست. برخی پنداشته‌اند که این **ماهی پنجاه پردارد.**

در بند هشن (بخش ۱۲، بند ۵ و ۷) «واسی پَنچا سَتْوَران» نوشته شده و دربارهٔ آن آمده است: «واس در میان دریای فراخ کرت بسر می برد و درازای او به اندازه‌ای است که اگر تندرَو مَردی از بامداد تا شامگاه شتابان بدود، هنوز آن را نتواند پیمود. همهٔ جانوران مزدا آفریده در دریای فراخ کرت در پناه نگاهبانی اویند.» (← پنچا سدورا)

وُاورو بَرِشتی: (در پهلوی «وُرو بَرِشْت» یا «وُرو بَرِشْن») نام کشور یا اقلیم شمال باختری است در بخش‌بندی جهان به هفت کشور (اقلیم) که در ایران باستان معمول بود. (← پژ. ص ۷۱ و ۱۰۶-۱۰۲ دربارهٔ جغرافیای اساطیر ایران)

وُاورو جَرِشْتی: (در پهلوی «وُرو جَرِشْت» یا «وُرو جَرِشْن») نام کشور یا اقلیم شمال خاوری است در بخش‌بندی جهان به هفت کشور (اقلیم) که در ایران باستان معمول بود. (← پژ. ص ۷۱ و ۱۰۶-۱۰۲ دربارهٔ جغرافیای اساطیر ایران)

وُاوروشَ: (به معنی «گسترده، فراخ، تا دور کشیده») نام کوهی است. (زام. بند ۵)

وای: (← اندروای، بدوای، به‌وای)

وایتی گَئِسَ: نام کوهی است. (زام. بند ۲) این کوه در بندهشن (بخش ۱۲، بند ۲) «واتگیس» نامیده شده و در همان کتاب (بخش ۱۹) دربارهٔ آن آمده است: «واتگیس کوهی است در مرز واتگیسان. جایی است پر از دارو درخت.»

این محل همان است که در فارسی «بادغیس» خوانده شده و کوهی است در شمال هرات. در معجم البلدان دربارهٔ آن گفته شده است که نام فارسی آن در اصل «بادخیز» بوده که این وجه اشتقاق پایه و بنیادی ندارد. آن قدر می‌دانیم که جزء دوم این نام در اوستا «گَئِسَ» به معنی «گیس» و «گیسو» است.

حنظلهٔ بادغیسی یکی از قدیم‌ترین شاعران فارسی زبان که در سدهٔ سوم هجری می‌زیسته،

از مردم این سرزمین بوده است.

وایِ دَرنگ خُدای: (← اندروای)

وَئه کِرِتَه: (← کابل بدسایه)

وِدا: نام هریک از چهار کتاب کهن هندوان یا سرودهای کیش هندویی است که به زبان سنسکریت در میان ۲۰۰۰ تا ۱۰۰۰ سال پیش از میلاد نگاشته شده است. کهن‌ترین بخش این سرودها «ریگ وِدا» (سرود ستایش خدایان) و دیگر بخشهای آن «یاجوروِدا» (سرودهای ستایش و دستورهای نذر و قربانی) که خود شامل دو دفتر است، «ساماوِدا» (آهنگها و نغمه‌ها) و «آثَروَوِدا» (سرودهای ویژهٔ آثروَنها یا کاهنان نذر و قربانی) است.

واژهٔ «ودا» از ریشهٔ «وید» به معنای دانش و دانستن است که با واژهٔ «اوستا» نیز خویشاوندی دارد و در برخی از نوشته‌های کهن به جای «ودا» همان «وید» را آورده‌اند. (← اوستا)

وَرَ: نام کسی است از خاندان «آسَ‌بَنَ». (آب. بند ۷۳)

وَر: (← ورِ جَمکَرد)

وَر: (در اوستا «وَرَنگْهَه» از ریشهٔ «وَر» به معنی برگزیدن و باور کردن و مصمّم شدن) نام آزمایش بازشناسی درست از نادرست و درستکار از نادرستکار است که با آیینهای ویژه‌ای برگذار می‌شده است.

در کتاب هشتم دینکرت می‌خوانیم که در اوستای روزگار باستان، بخشی از هیجدهمین نسک (سکاتوم نسک) ویژهٔ وَرهای گوناگون و موسوم به «وَرستان» بوده است.

در اوستای کنونی این واژه تنها در «رشن یشت» (بندهای ۶-۳) و «خرده اوستا» (آفرینگان گهنبار، بند ۹) آمده و در هیچ جای دیگر نامی از آن به میان نیامده است.

بنا به نوشتهٔ متنهای دینی پهلوی، شمار وَرهای گوناگون به ۳۳ می‌رسیده است. در کتاب «شایست نشایست» می‌خوانیم که ۶ بند از یسنه، هات ۳۶ دربارهٔ شش گونه «وَر گرم» است. در خرده اوستا (آفرینگان گهنبار، بند ۹) نیز سخن از «گَرمو وَرَنگْهَه» (وَر گرم) در میان است که در برابر «وَرسرد» قرار می‌گیرد. در اروپای سده‌های میانه نیز آزمونی به نام «اُردالی» Ordalie بوده که دو گونهٔ سرد وگرم داشته است.[1]

از کتاب دینکرت برمی‌آید که در ایران باستان چند گونه ور بوده است که یکی را «گَرمَک‌وَر» (وَر گرم) و دیگری را «بَرسَمَک‌وَر» (ور با بَرسَم) و دیگری را «پا اور و خوران»

۱. در انگلیسی Ordeal به همین معنی است.

می‌گفتند. در این گونهٔ اخیر گویا دو سوی دعوا را به خوردن زهری وامی‌داشته‌اند تا هریک از آن دو که بیگناه است، از این آزمون تندرست بدرآید. در کتاب «دادِستانِ دینی» نیز به این گونه ور اشاره شده است و «وست» معتقد است که مقصود از این گونه وَر همان زهر نوشاندن به «همپِّتکاران» (دو مدّعی) است.

آزمون آهن گدازان یا فلزّ گداخته نیز گونه‌ای وَر است و به نوشتهٔ بسیاری از کتابهای پهلوی مانند دینکرت، شایست نشایست و ارداویراف‌نامه، «آذر پادِ مِهراسپَندان» موبدانْ موبد یا دستور بزرگ روزگار شاپور دوم ساسانی و گردآورندهٔ کتاب «خرده اوستا» برای رفع ناسازگاریهای دینی و اثبات برحق بودن کتاب اوستا و دین مزداپرستی، اجازه داد که فلزّ گداخته بر سینه‌اش بریزند و از این کار آسیبی بدو نرسید.

به نوشتهٔ «سوگندنامه» (بخشی از کتاب «روایت»، چاپ بمبئی، ۱۹۲۲ میلادی) ۹ من رویِ گداخته بر سینهٔ «آذر پاد مهر اسپندان» ریختند. این آزمایش را «وَر نیرَنگ» هم می‌گفتند.

در شایست نشایست (بخش ۱۵، بندهای ۱۷-۱۵) آمده است: «آزمایش فلزّ گداخته این است که برروی دل (سینه) صورت می‌گیرد. دل باید به اندازه‌ای پاک و بی آلایش باشد که وقتی فلزّ گداخته روی آن ریخته شد، نسوزد. آذر پاد مهر اسپندان چنان زیست که وقتی فلزّ گداخته به روی سینه‌اش ریختند، به این می‌مانست که به روی سینه‌اش شیر دوشیده باشند. اما هنگامی که فلزّ (گداخته) به روی سینهٔ زشت کردار و گناهکاری بچکد، تنش می‌سوزد و می‌میرد.»

آزمون آذر فروزان نیز در شمارِ وَرهاست و داستان گذشتن سیاوش از میان دو خرمن آتش که در شاهنامه آمده، از نمونه‌های آن است.

واژهٔ «سوگند» و ترکیب «سوگند خوردن» که در فارسی مترادف با «قسم» و «قسم یاد کردن» (= قسم خوردن) آمده، یادگاری از گونه‌های «وَر» در روزگار باستان است که به همپتکاران (دو مدّعی) آمیزهٔ آب و «سَوکَنتَ» (گوگرد) می‌نوشانیده‌اند تا گناهکار را از بیگناه بازنشناسند. همین واژهٔ «سَوکَنتَ» اوستایی است که در فارسی «سوگند» را از آن داریم.

در رشن یشت (بندهای ۶-۳) نام برخی از وَرها باقی مانده است. مانند وَرِ آتش، وَرِ برسم، وَرِ کف دست سرشار (یا به گفتهٔ دارمستتر «مایع سرشار»)، وَرِ روغن و وَرِ شیرهٔ گیاه. از چگونگیِ این وَرها آگاهی دقیقی نداریم. پورداود حدس زده است که شاید وَرِ روغن از وَرهای گرم بوده که روغن داغ روی اندامی می‌ریخته‌اند و وَرِ شیرهٔ گیاه احتمالاً چنین بوده که شیرهٔ گیاهان زهرآگین را به خورد همپتکاران (مدّعیان) می‌داده‌اند.

در بندهای یاد شده از رشن یشت، اهوره‌مزدا به زرتشت می‌گوید که مردمان باید چنان درستکاری و پاک و بیگناه باشند که در برابر چنین آزمونهای سختی برخود نلرزند و پایداری نشان

دهند.

(← آذرفروزان، آهن گدازان و برای آگاهی بیشتر دربارهٔ «وَر» ← پور. : مقالهٔ «سوگندنامه»، ویسه . ص ۱۷۲-۱۷۰)

وَرِ جَمکَرد: نام پناهگاه زیرزمینی بزرگی است که به نوشتهٔ وندیداد (فر. ۲) «جم» (جمشید) به فرمان اهوره‌مزدا آن را ساخت تا در برابر زمستان سخت و کشنده‌ای که دیو «مَهرکَوش» (ملکوس) پدید خواهد آورد، مردمان و جانوران در آن پناه جویند و جای گزینند. (← مهرکوش)

وَرِسَ: در اوستا به معنی موی مردم و جانوران هر دو آمده و در پهلوی «وَرِسْ» شده است. در فرهنگهای فارسی «وَرِسَنْ» به معنی «رسن» و «وَرِسْ» به معنی «مهار شتر» آمده و در گویش گیلکی «وَرِس» ریسمانی است که از کاه برنج می‌تابند. در کردی هم «گُرِیس» به معنی ریسمان و نخ است.

در ویسپرد (کر. ۱۰، بند ۲) به ترکیب «وَرِسِ هَوم پالای» برمی‌خوریم. در این مورد وَرِس به معنی «غربال» آمده است، زیرا غربال را از موی یال اسب یا دم گاو می‌ساخته‌اند. این غربال برای پالودن فشردهٔ گیاه هَوم بکار می‌رفته است.

امروزه در آیینهای دینی زرتشتیان، «وَرِس» چیزی است درست شده از سه یا چهار یا هفت تار موی وَرزاو سفید که آن را به نگینی پیوسته‌اند و در میان پیاله‌ای سوراخ‌دار که «تَشتِ نُه سوراخ» خوانده می‌شود، می‌گذارند و فشردهٔ گیاه هَوم را با آن می‌پالایند.

وَرِسرد: گونه‌ای از وَرها یا آیینهای دادرسی در ایران باستان بوده است. (← ور)

وَرْشَنَ: نام گروهی از دشمنان دین مزداپرستی است که از دیدگاه گروه‌بندی اجتماعی، در برابر برزیگران (یکی از گروههای سه گانهٔ در جامعهٔ ایران باستان) قرار می‌گرفته‌اند. (← یس . ۱۱، بند ٦)

ورشن در کاربردی که در یسنه دارد با واژهٔ «پور و سَرِذَ» (= پُرگونه یا گوناگون) همراه آمده و در گزارشی پهلوی این ترکیب به «پُرسَرتَک وَرزیتار» برگردانده شده، یعنی «گوناگون کارگزار» و در توضیح آن گفته شده است: «کسی که کار دادِستان بسیار فرا گیرد؛ اما هیچ‌یک را به انجام نرساند.»

نریوسنگ در ترجمهٔ سنسکریت اوستا، این واژه را نیاورده است. (← دهک و مورک)

وَرِشوَ: نام کسی است از خاندان «دانی» که به دست گرشاسپ کشته می‌شود. (زام. بند ۴۱) (← دانی)

وَرِ گرم: گونه‌ای از وَرها یا آیینهای دادرسی در ایران باستان بوده است. (← ور)

وَرِنَ: (در پهلوی «وَرَنْ» به معنی «هوس و شهوت») در ادبیّات پهلوی نام دیو هوس و شهوت و بویژه شهوت جنسی است، اما در اوستا این واژه را به عنوان نام دیو نمی‌بینیم.

در بندهشن دروصف این دیو می‌خوانیم: «وَرِنَ دیو آن است که بد مالی (کار جنسی زشت) کند. چنین گوید که وَرِنَ بی راه (کننده).» (به نقل پژ. ص ۱۳۰)

وَرِنَ: نام چهاردهمین سرزمین آفریدهٔ اهوره‌مزداست که از آن با صفت «چهار گوشه» یاد می‌شود. (وند. فر. ۱، بند ۱۸)

دارمستتر در توضیح این واژه می‌نویسد: «گزارشگران در بازشناسی جای این سرزمین، میان کوههای پدشخوارگر (البرز) و کرمان سرگردانند. یکی از ملاحظاتی که در این زمینه به آسانی متبادر به ذهن می‌شود، این واقعیّت است که ورن عرصهٔ کشمکش و درگیری میان فریدون و اژی دهاک (خدای توفان و اژدهای توفان) است و در اساطیر کهن، آسمان دارای چهار دروازه بوده است.

در سنّت جدیدتر توجّه بیشتر معطوف به پدشخوارگر است و این احتمالاً بدان سبب است که اژدها (اژی دهاک) سرانجام در کوه دماوند ــ بلندترین قلّه در این رشته کوه ــ به بند کشیده می‌شود. بنیاد نظریه‌ای که متوجّه کرمان بوده، گویا در ریشه‌شناسی عامیانه از واژهٔ کرمان است که سرزمین ماران معنی می‌دهد.» (زگد.)

گفتنی است که در وندیداد (فر. ۱، بند ۱۸) می‌خوانیم که اهریمن در برابر آفرینش سرزمین ورن، به پتیارگی و جادویی خویش، دشتانِ نابهنجارِ زنان و بیدادگری فرمانروایان بیگانه را می‌آفریند. دارمستتر «بیدادگری فرمانروایان بیگانه» را در این بند، کنایه‌ای می‌داند از چیرگی «اژی دهاک» (ضحّاک) که نماد فرمانروایی یک فاتح بیگانه (در سنّت جدیدتر تازی یا عرب و احتمالاً در سنّت کهن‌تر آشوری) است. (زگد.)

در اوستا بارها از «ورن» به عنوان سرزمین دیوان و دُروَندان یاد شده و یکی از آرزوهای بزرگ پهلوانان و شهریاران و نامداران ایران که از ایزدان و مینُویان خواستار برآوردن آن می‌شوند، برانداختن دیوان مَزَنَدَری و دُروَندان و دیوان وَرِنَ است.

آیا میان «وَرِنَ» دیو هوس و شهوت و نام این سرزمین پیوندی هست؟ تاکنون چیزی در این باره نمی‌دانیم.

وَرِنَوَویشَ: نام گونه‌ای از جانوران است که اهوره‌مزدا ایزدبانو «اردویسور اناهیتا» را از گزند آنها پاس می‌دارد. (آب. بند ۹۰) پورداود این نام و «آرِثْنَ» و «وَوژَکَ» دو نام هم‌تراز آن را نام جانوران آبزی می‌داند. بارتولومه همهٔ این گونه جانوران را جانداران اهریمنی خوانده و «ورنوویش»

را گونه‌ای عنکبوت زهردار دانسته است. جزء اخیر این نام یعنی «ویشَ» به معنی زهر بارها در اوستا بکار رفته و در هندی «بیش» و در پهلوی «وِش» و در فارسی «بِش» آمده و بنا بر تحفهٔ حکیم مؤمن، همان «زَهرِ هَلاهِل» است. (← ارثِن، ووژک)

وَرونَ: نام یکی از خدایان باستانی آریاییان و بویژه هندوان است. او خدای آسمان و نگاهبان نظام جهان و به منزلهٔ اهوره در اوستاست.

وَرونَ و میتْرَ و اَریَمَن از گروه پروردگاران موسوم به «آدیتْیه» به شمار می‌آیند و وَرونَ بویژه با میتْرَ (= میثْرَ در اوستا) پیوند تنگاتنگ دارد و در بسیاری از موردها، از این دو همچون زوج جدایی ناپذیر «میتْرَ-وَرونَ» نام می برند.

آفتاب را غالباً چشم «میتْرَ-وَرونَ» یا «وَرونَ» می‌نامند. «آذَروان» (به‌معنی دارای آذر) صفت «آگْنی» خدای آتش است و آگْنی پسر ورون خوانده شده است، همچنان که در اوستا «آذر» پسر اهوره‌مزداست. (← وند. فر. ۲۲، بند ۱-زیر.) و نیز اهوره‌مزدا در همین یادداشتها)

وَزَغ: (در اوستا «وَزَغَ» و مادینه‌اش «وَزَغا» = قورباغه) جانداری است اهریمنی و از آفریدگان بسیار زشت و تباهکار اهریمن که بیشتر از همهٔ خرَفْستران نکوهش شده است. همین جانور است که در دریای فراخ‌کرت می‌کوشد تا ریشهٔ درخت «گَوکِرِنَ» (هومِ سفید) را بجود، اما ماهی کَرَ از آن درخت پاسداری می‌کند.

در بندهشن هنگامی که سخن از توصیف و تجسّم بدیِ آفریدهٔ اهریمن در برابر آفرینش اهوره‌مزدا می‌رود، آن بدی دارای «تنِ وَزَغ دیسِ بی ارزش» خوانده می‌شود. (← وند. فر. ۵، بند ۳۶-متن و زیر. و نیز فراخ‌کرت و گوکرن در همین یادداشتها)

وَشْن: نام کوهی است. (← زام. بند ۳)

وَفْریَه: نام کوهی است. (← زام. بند ۵) در بندهشن این کوه «وَرف‌مَند» (برف‌مند، دارای برف) نامیده شده و از شاخه‌های کوه «اَپارسَن» (← همین.) دانسته شده است. وِست احتمال داده است که این کوه، سفید کوه افغانستان باشد که از سوی خاور هرات تا هری‌رود امتداد دارد.

وَندَرِمَینیش: نام برادر ارجاسپ پادشاه توران از قبیلهٔ خیون است که در جنگ با اسفندیار کشته می‌شود. این نام را «کسی که منش و خیالش در پی آوازه و ستایش است» معنی کرده‌اند. در شاهنامه این نام، «اَندَریمان» شده است.

وَندیداد: نام بخشی از اوستای نو است که ۲۲ فرگرد دارد. در زبان فارسی دو ترجمه دقیق و علمی از فرگرد دوم وندیداد (داستان جم) صورت پذیرفته که اولی را «دکتر محمّد مقدّم» و دومی را «دکتر مهرداد بهار» بعمل آورده است. (← سرآغاز کتاب، پیشگفتار وندیداد و دادِ دیوستیز و

وی دَئِوَ داتَ در همین یادداشتها)

وَنگوهی: در اوستا صفت است به معنی «بِه» که در پهلوی «وِه» شده و صفت رود اساطیری «دایتیا»ست که گاه خود به‌تنهایی به جای «وَنگوهی دایتیا» (دایتیای نیک) می‌آید. (← دایتیا)

وَنگْهاپَرَه: خار پشت، ژوژ. در اوستا این جانور درشمار سگان آمده است. (← وند. فر. ۱۳، بند ۲-زیر.)

وَنگْهَزْداه (درياچهٔ...): در اوستا این واژه صفت است به معنی «بهتر دهنده» یا «نیکوتر بخشنده» و در پهلوی «وه دَهَک» شده است. در زامیاد یشت (بند ۵۹) این واژه نام شاخابه‌ای است که هنگام دومین گریز فرّاز دسترس افراسیاب، از دریای فراخ کرت پدید می‌آید.

وَنگْهوفِذری: (به معنی «دارای پدر خوب») نام مادر «اوخْشْیَت‌نِمَ» (= هوشیدَرماه) دومین سوشیانت یا موعود زرتشتیان است. وی دوشیزه‌ای از خاندان بهروز پسر فریان است که در آغاز هزارهٔ دوم پس از زرتشت، هنگام تن‌شویی در دریاچهٔ کیانسیه (هامون) از تخمه یا فرّهٔ بازماندهٔ زرتشت آبستن می‌شود و دومین موعود را به جهان می‌آورد. (← اوخشیت ارت، اوخشیت نم، هوشیدرماه)

وَنَند: (در اوستا «وَنَنت» به معنی «چیره شونده، شکست‌دهنده») نام ستاره‌ای است که بارها از او با صفت «مزداآفریده» یاد شده و به احتمال زیاد با «نَسرِواقع» (Vega) یکی است.

در بندهشن (بخش ۲، بند ۷) می‌خوانیم که ونند در جهان زبرین، در میان جرمهای آسمانی سپاهبدی باختر را دارد و از ستارگان گردنده، بهرام دشمن اوست. در مینوی خِرد (بندهای ۱۵-۱۲) می‌خوانیم که ستارهٔ ونند به نگاهبانی دروازه‌ها و گذرگاههای کوه البرز گماشته شده است.

از ونند یشت برمی‌آید که این ستاره را بویژه برای رهایی از گزند خرفستران می‌ستایند و از او یاری می‌جویند.

وَنَند یَشت: نام بیست و یکمین (آخرین) و کوتاه‌ترین یشت اوستاست در ستایش ستارهٔ «ونند» که تنها یک بند دارد. (← ونند)

وَوژَک: نام گونه‌ای از جانوران است که اهوره‌مزدا ایزد بانو اردویسور اناهیتا را از گزند آنان پاس می‌دارد. (آب. بند ۹۰)

پورداود حدس زده است که این واژه، صورت خراب شدهٔ واژهٔ اوستایی «وَزَغا» (وزغ ماده) باشد. بارتولومه احتمال می‌دهد که این واژه به معنی زنبور باشد. (← ارثن، ورنوویش)

وُهوخْشتَرگـاه: (= وُهو خْشَثْرَگاثا) نام چهارمیـن روز از روزهای پنج گانهٔ اندرگـاه است که از نام چهارمین گاه از گاهان پنجگانهٔ زرتشت گرفته شده. (← اندرگاه)

وُهو خْشَثْرَ: به معنـی «شهر خوب» یا «کشور نیـک» (کشور جاودانی اهوره‌مزدا) و تقریباً مترادف با «خْشَثْرَ وَیریَه» (شهریور) نام سومین امشاسپند است. (← شهریور)

وُهو خْشَثْرَ گاثا: نام چـهارمین گاه از گاهان پـنجگانهٔ زرتشت است کـه یسنه (هات ۵۱) را دربر دارد. این نـام را بر چهـارمیـن روز از روزهای پـنجگـانهٔ اندرگـاه نیـز نهاده و آن را «وُهـوخْشتَرگاه» خوانده‌اند. (← گاثا و پیش .)

وُهو فْـریانَ (آذرِ...): نام دومین آتش از آتشهای پـنجگـانه است کـه احتـمالاً معنـی «دوستـدار نیکـی» دارد و در گـزارش پـهلوی بـه «وِه فَـرنـافْتار» برگـردانـده شده و آتش تن مردمـان و جـانوران (گرمای غریزی) خوانده شده است.

وُهو کِرتی: (در پـهـلوی «هوکَرت») نـام یـکی از گیاهـان خـوش‌بو یی است که بـرای زدودن بوی ناخوش و پاک کـردن خـانه از گند و نـاپـاکی مردار، در آتش می‌سوزانـده‌اند. در سنّت پـارسیـان، وهو کرتی با عود یکی است. (← وند. فر. ۸، بند ۲ و اوروا‌سنی، وهوگون، هذانئپتا)

وُهـوگَـونَ: (در پـهلوی «هـو گُـون») نـام یـکی از گیاهان خـوش‌بـو یـی است که برای زدودن بوی ناخوش و پاک کـردن خـانه از گند و نـاپـاکی مردار، در آتش می‌سوزانـده‌اند. در سنّت پارسیان و وهوگون درختی است که از آن لُبان استـخراج می‌کننـد. (← وند. فر. ۸، بنـد ۲ و اوروا‌سنـی، وهو کرتی، هذانئپتا)

وُهومَن: (= وُهومَنَه) (← بهمن)

وُهو نَزگَ: سگ ولگرد. (← وند. فر. ۱۳، بند ۸ و ۱۹-زیر.)

وَهیشْتوا یشت گاثا: نام پنجمین گاه از گاهان پنجگانهٔ زرتشت است که یسنه (هات ۵۳) را دربر دارد. (← گاثا و پیش .)

وَهیشْتوایشت گاه: (= وَهیشْتوا یِشْت گاثا) نام پنجمین روز از روزهای پنجگانهٔ اندرگاه است که از نام پنجمین گاه از گاهان پنجگانهٔ زرتشت گرفته شده است. (← اندرگاه)

ویامْبورَ: نام گـروهی از دیوان است که تـنها در بهرام یشت (بند ۵٤) از آنها سخن به میان می‌آید، بی آن که آگاهـی و شناخـتی از آنها بـه دست داده شود. بـارتولومه ایـن نام را به مـعنی «ضدّ آب» گرفته است.

وی‌بازو: نام یکی از واحـدهای اندازه گیری درازا بـوده که به درستی شـناخته نیسـت. دارمستتر در یک جا حدس زده است که برابـر یک گز باشد و در جای دیگـر نوشته است به نظر می‌رسد برابر ده

گام باشد. پیداست که این دو نظر تا چه اندازه ناسازگار است و از قرینه‌هایی برمی‌آید که اندازهٔ میان سرانگشتان دو دست را هنگام گشاده بودن بازوان «وی‌بازو» می‌گفته‌اند که تقریباً با همان «یک گز» هماهنگی دارد.

ویتَستی: نام یکی از واحدهای اندازه‌گیری درازا بوده است برابر دوازده انگشت.

ویتَنگوهَیتی: (به معنی «فراخ، پهن») نام رودی است که از جای آن آگاهی نداریم. (← آب. بندهای ۷۶ و ۷۸)

ویثوش: (به معنی «نمایندهٔ گناه» یا «نمودار بزه») صفتی است برای گونه‌ای از «آب زور». (ویسـ . کر. ٦) پورداود حدس زده است که شاید این واژه نام یا صفت آب زَوری بوده است برای «وَر» (آیین دادرسی ایزدی). (← آب‌زَور، ور)

وی‌دَئِوَ داتَ: (به معنی «دادِ دیوستیز» یا «دادِ دیوگریز» یا «قانون ضدّ دیو») نام بخشی از اوستای نو است که در فارسی به تحریف «وندیداد» خوانده شده است. (← دادِ دیوستیز، وندیداد و پیشگفتار وندیداد)

ویدَ دَفْشو: (در پهلوی «ویدَدَفْش») نام کشور (اقلیم) جنوب باختری است در بخش‌بندی جهان به هفت کشور (اقلیم) که در ایران باستان معمول بود. (← پژ. ص ۷۱ و ۱۰٦-۱۰۲)

ویذُتو: (← استوویذتو)

ویذوَنَ: نام کوهی است. (زام. بند ۳)

ویزْباریش: عنوان گروهی از بیماران یا نارساتنانی است که اهوره‌مزدا به جم سفارش می‌کند که آنان را به «وَرجمَکَرد» راه ندهد. (← وند. فر. ۲، بند ۲۹)

استاد مقدّم در گزارش فرگرد دوم وندیداد، در متن «کج و شکسته» آورده و در یادداشتها افزوده است: «نام نقصی است در بدن، شاید کجی و شکستگی.» (جم. ص ۸۰ و ۹۷)

بهار بی هیچ توضیحی، «خمیده پشت» آورده است.

با توجّه به این که در آغاز همین بند از وندیداد، سخن از «گوژپشت به میان می‌آید، آیا «خمیده پشت» تکرار آن نیست؟ مگر آن که این ترکیب اخیر را به معنای «پشت دوتا کرده» و به مفهومی متفاوت با «گوژپشت» بگیریم.

ویزَرِش: (در پهلوی «ویزَرِش» به معنی «کسی که چیزی یا کسی را به هرسو می‌کشد») نام دیوی است که روان گناهکاران را با زنجیری تا «چینودپل» می‌کشد. او از همکاران «اَستوویذُتو» (دیو مرگ) و «بَدوای» است.

در بندهشن دربارهٔ این دیو می‌خوانیم: «ویزَرِش دیو آن است که روان مردمان مرده را

بدان سه شب که به گیتی اند، بَرجَنگَد و ترس و زَنِش بَرَد و بر درِ دوزخ نشیند.» (به نقل پژ. ص ۳۰-۱۲۹)

نام این دیو تنها یک بار در اوستا (وند. فر. ۱۹، بند ۲۹) آمده و بار دیگر (همان. فر. ۷، بند ۵۲) اشاره‌ای بدو رفته است. (← وند. فر. ۷، بند ۵۲-زیر.)

ویژو: نام گونه‌ای از سگان است. (← وند. فر. ۵، بند ۳۲ و فر. ۱۳، بند ۱۶-زیر.)

ویسپْ تَوزْوَیری: نام دیگری است برای «اردت فذری» مادر «سوشیانت» سومین و آخرین موعود مزداپرستان. معنی این نام «همه را شکست‌دهنده» یا «برهمگان پیروز» است و در فروردین یشت (بند ۱٤۲) دربارهٔ سبب این نامگذاری می‌خوانیم: «بدین سبب ویسپْ تَوروَیری که او کسی را خواهد زایید که همهٔ گزندهای دیوان و مردمان [دُروَند] را دور خواهد کرد و نیز برای ایستادگی در برابر آسیبی که از جَهی برآید.» (← اردت فذری، استوت ارت)

ویسپْ ثَورُوْآشتی: نام کسی است که پسرش «آشتَ آورونَت» از رقیبان و هَمِستاران گرشاسپ است. (← گو. بند ۳۰ و اشت اورونت در همین یاد.)

ویسپِرَد: (در اوستا «ویسپ‌رَتو» به معنی «[ستایش] همهٔ ردان») نام بخشی از اوستایِ نو است که ۲٤ کرده دارد. (← پیش.)

ویسپوبیش: (به معنی «درمان‌بخش همگان» یا «پزشک همگان») نام دیگری است برای درخت گَوکِرِنَ» (هَومِ سفید). (← گوکرن)

ویستَورو: نام یکی از نامداران و بزرگان خاندان نوذر است. این نام به معنی «گشوده و پخش شده» است و دارمستتر آن را با «گُستَهم» شاهنامه یکی می‌داند. (← آب. بند ۷٦)

ویسه: (در اوستا «وَئِسَک») نام یکی از خاندانهای بزرگ و بلندآوازهٔ تورانی است که پسران دلیر آن هَمِستاران «توس» پهلوان ایرانی به‌شمار می‌آیند. (← آب. بندهای ٥٤ و ٥٧)

در شاهنامه از این فرزندان خاندان ویسه نام برده شده و بویژه سه تن از آنان ـــ پیران و هومان و بارمان ـــ نقشهای عمده‌ای در رویدادها و نبردها دارند و از آن میان پیران ویسه از شخصیّتهای بزرگ و استثنایی در حماسهٔ فردوسی است.

ویشیَه: (از «ویسْ» به معنی «روستا») نام ایزد نگاهبان روستا و از یاران و همکاران «هاونی» است. (← هاونی)

ویشَپْتَتْ: (به معنی «هفتمی که در میان است») به نوشتهٔ دینکرت نام روزهای بیست و یکم تا بیست و پنجم ماه و نام ایزد نگاهبان این روزهاست. (← اندرماه، پرماه)

ویشْ‌پَتْ: (به معنی «در همه جا» یا «گرداگرد») نام یکی از کوههایی است که گیاه هَوم برآن

می‌روید. دارمستتر این واژه را به معنی «گذرگاه» گرفته و نام یکی از تنگه‌های هندوکش شمرده است.

ویشَوَ: نام کوهی است. (زام. بند ٤)

وَیو: (← اندروای)

ویونگْهان: (← جم ویونگهان)



ه

ها: (← هات)

هات: (در اوستایی «هایتی») هریک از بخشهای هفتاد و دو گانهٔ «یسنه» را ــ که گاهان پنجگانهٔ زرتشت نیز درشمار آنهاست ــ بدین عنوان می‌خوانند.

هاتِ خَستویی: نامی است که به یسنه، هات ۱۲ داده‌اند. (← خستو و خستویی)

هاثْرَ: (در پهلوی «هاسَر») یکی از واحدهای اندازه گیری درازاست برای تعیین اندازهٔ راهها. در روزگار ساسانیان این واحد را برابر یک فرسنگ یا کمتر از آن می‌دانستند. در اصل اوستایی، هاثر برابر درازای یک اَسپْریس بوده که احتمالاً درحدود ۷۰۰ متر امروزی می‌شده است. (← اسپریس)

هادُخت: (← هادخت نسک)

هادُخت نَسک: (یا کوتاه شدهٔ آن «هادخت») نام بیستمین نسک اوستای کهن بوده است.

هادُخت نَسک: نام بخشی از اوستای کنونی است که پاره‌ای از پژوهشگران، آن را بیست و دومین یشت شمرده و گروهی پیوست یشتها دانسته‌اند.

هادخت نسک کنونی و «سروش یشت هادخت» (یشت یازدهم اوستای کنونی) و «آفرینگان گهنبار» (در خرده اوستا) بخشهایی از هادخت نسک کهن بوده است.

هاسَر. (← هاثر)

هامون: (← کیانسیه)

هاوَنَ: (= هاوَنی) این واژه که معنی آن «هاون» بازمانده در زبان فارسی است، نام ایزد نگاهبان نخستین گاه از پنج گاه شبانروز (از بامداد تا نیمروز) است.

هاون یکی از وَرجاوَندترین افزارهای آتشکده در دین مزداپرستی است که هم گیاه هَوم را

در آن می‌کوبند تا از فشردن آن نوشابهٔ آیینی «هَوم» را بدست آورند و هم بانگ آن (هنگام کوبیدن گیاه هوم) فراخوانی است به گردآمدن مزداپرستان در آتشکده و همان نقش ناقوس در کلیسای مسیحیان را دارد.

برخی از پژوهشگران برآنند که ناقوس همان هاون است که مانند بسیاری دیگر از چیزها و نهادها از مهرآیینی به مسیحیّت رسیده و واژگونه در کلیسا آویخته شده است.

هاوَنگاه: در بخش‌بندی شبانروز به پنج گاه، نام نخستین گاه (از بامداد تا نیمروز) است. (← هاون)

هاوَنگاه: نام نیایش (نماز) ویژهٔ هاونگاه (از بامداد تا نیمروز) است که در خرده اوستا آمده و ۱۰ بند دارد.

هاوَنَن: (در پهلوی «هاوَنان») عنوان نخستین تن از پیشوایان (موبدان) هشت‌گانه است که «یَزِشْنَ» (آیین ستایش و نیایش ایزدی) را در روزگار باستان برگذار می‌کردند. هاونن در برگذاری این آیین، نقش مهمّی داشت و پس از «زَوت» (رهبر گروه موبدان برگذارکنندهٔ آیین) نخستین پایگاه از آن او بود و کار آماده کردن نوشابهٔ آیینی هَوم را برعهده داشت. (← آبرت، آتروخش، آسنتر، راسپی، زوت، سروشاورز، فربرتر)

هاوَنی: (← هاون)

هَپِرسی: نام یا صفت هیزم یا گیاهی بوده است که مزداپرستان سوزاندن آن را در آتش ناروا می‌دانسته‌اند. (← نمذک)

هَچَتَسْپ: (به معنی «دارندهٔ اسبِ پَشنجیده») نام یکی از نیاکان زرتشت است که دوبار در گاهان آمده و به نوشتهٔ بندهشن و دینکرت و طبری و مسعودی و منابع دیگر، چهارمین نیای زرتشت بوده است.

هَچَتَسْپیان: بازماندگان هچتسپ. آنان که از دودمان و تبار هچتسپ‌اند. زرتشت در گاهان (یس . ٤٦، بند ۱۵) گروهی از خاندان خویش را با عنوان «هچتسپیان» به شنیدن پند و اندرز خویش فرامی‌خواند. همچنین در همان جا (یس . ۵۳، بند ۳) دختر خود «پوروچیستا» را «هچتسپی» خطاب می‌کند. (← سپیتمانیان، هچتسپ)

هدیش: به معنی خانه و کاخ و کوشک و خانمان و نام ایزد نگاهبان خانمان است که نام او سه بار در اوستا (ویس . کر. ۱، بند ۹ـ کر. ۲، بند ۱۱ و کر. ۹، بند ۵) همراه صفتهایی چون دارندهٔ کشتزار و برخوردار از پاکی، خوراک، آسایش و آمرزش آمده.

در سنسکریت Sadas به معنی خانه و سرای و زیستگاه خویشاوند همین واژه است و در

پارسی باستان، هدیش چندین بار در سنگ نوشته های خشایارشا به معنی کاخ و کوشک آمده.

این واژه از ریشهٔ had به معنی نشستن است و بنابراین معنی آن در اصل نشستگاه یا نشیمنگاه بوده است.

در دینکرت (بخش ۱، بندهای ۱۳-۱۲) در اشاره به ایزد نگاهبان خانمان آمده است که: «اهوره‌مزدا [ایزد] هدیش را با گندم و نان نزد مشیه و مشیانه فرستاد و بخشایش و فراخی روزی را بدانان نوید داد.»

در لهجهٔ کنونی بهدینان (زرتشتیان یزد و کرمان) hedes به معنی ییلاق و محل تابستانی است که باید از ریشهٔ هدیش اوستایی و پارسی باستان باشد. (ـــــ جمشید سروشیان: فرهنگ بهدینان)

هَدَیوش: نام گاوی است اساطیری که نگاهداری او به «اَغریرِث» (= گُوپَت شاه) سپرده شده است و در پایان هزارهٔ دوازدهم، سوشیانت این گاو را می‌کشد تا از پیه آن و هَومِ سفید (گَوکرِن) خوراکی به نام «اَنوش» بسازد که مردمان با خوردن آن، جاودانه می‌شوند. (ـــــ اغریرث، انوش)

هَذانَئِپَتا: (در پهلوی «هَذَنْپاک») گیاه خوش بوی ناشناخته‌ای است که بخور آن را برای خوش‌بو کردن خانه و زدودن بوی ناخوش و آلودگی مردار از آن، بکار می برده اند. در سنّت پارسیان، هذانئپتا چوب درخت انار است.

این گیاه ـــ گذشته از آنچه گفته شد ـــ کاربُردِ دیگری نیز داشته که آمیختن افشرهٔ آن با آب زَور و درست کردن «پَراهَوم» از آن بوده است. امروزه افشرهٔ شاخه های درخت انار را بدین منظور بکار می برند. (ـــــ وند. فر. ۸، بند ۲، اورواسنی، پراهوم، وهوکرتی، وهوگون)

هَرا: (= هَرَیتی = هَرابرِزَیتی در اوستا و هَرْبُرز در پهلوی) نام کوه البرز است که در اوستا و دیگر متنهای دینی و اساطیری ایرانیان، جنبهٔ مینوی و اساطیری دارد و نمی‌توان آن را با رشته کوه البرز کنونی برابر دانست. (ـــــ البرز)

هَرابرِزَیتی: (ـــــ هرا، البرز)

هَرِت: شخص دچار شده به یکی از بیماریها یا نارساییهای تنی است که ایزدبانو اردویسور اناهیتا از وی درشمار کسانی که نباید از زَور پیشکشی بدو بنوشند، یاد می‌کند. (آب. بند ۹۳)

از چگونگی این بیماری یا نارسایی تنی آگاهی نداریم. (ـــــ سچی، کسویش)

هُرمَزد: (= اوهرْمَزد = اورمَزد) (ـــــ اهوره‌مزدا)

هُرمَزد (روزِ...): نام نخستین روزماه است که آن را به نام آفریدگار خوانده اند.

هُرمَزد یَشت: نام نخستین یشت اوستاست که ۳۳ بند دارد و موضوع آن، برشمردن نامهای اهوره‌مزدا و نیایش و ستایش و بزرگداشت آفریدگار است.

هَرویسْپْ تُخمَک: (= هَرویسْپْ تُهمَک = وَسْ تُهمَک به معنی «همه تخمه» یا «بسیار تخمه») درختی است اساطیری و مینوی که امشاسپند بانو امرداد از آمیختن تخم هزاران گونه گیاه در میان دریای فراخ کرت ــ در نزدیکی درخت «گوکِرِنَ» (هَومِ سفید) ــ پدید آورد که همهٔ گونه‌های گیاهان روی زمین از آن می‌رویند.

آشیانهٔ سیمرغ برفراز این درخت است و هرگاه از آن به پرواز درمی‌آید، تخمهای خشک آن درخت به آب می‌ریزد و آن تخمها با باران به زمین می‌بارد.

در شاهنامه آشیانهٔ سیمرغ بر البرز کوه است. (← گوکرن)

هَرَهْوَیتی: نام دهمین سرزمینی است که اهوره‌مزدا آن را آفرید. (وند. فر. ۱، بند ۱۳) دارمستتر این نام را با «هَرَووَتی» پارسی باستان یکی می‌شمارد و نام تازهٔ آن را «هَروت» می‌داند. (زگد.)

هَرَیتی: (← هرا، البرز)

هَزَوُش: هَمکام. (← گاه. یس . ۲۸، بند ۸-زیر.)

هستی آفریده: صفت یکی از دوگونه روشنی است که در «وَرجَمکَرد» هست و مقصود از آن روشنیِ این جهانی است که پس از آفرینش جهان استومند در آن پدید آمده و از آفریده‌های پسین اهوره‌مزداست. به تعبیر دیگر، می‌توان این گونه روشنی را روشنی حادث در برابر روشنی قدیم خواند. (← خودآفریده)

هَشی: نام دیوی است که با یادکردن نام امشاسپندان، بویژه امشاسپند بانو خرداد، می‌توان او و دیگر دیوان را دور راند. (خرداد. بندهای ۲ و ۳)

پورداود حدس زده است که شاید این واژه در اصل، نام یکی از بیماریها بوده است. این نام را جز در بندهای یاد شدهٔ خرداد یشت، در هیچ جای دیگری از اوستا نمی بینیم.

هفت رود: نام پانزدهمین سرزمینی است که اهوره‌مزدا آن را آفرید. (وند. فر. ۱، بند ۱۹) دارمستتر آن را «سرزمین آبخور رود ایندوس (سند) یا پنجاب کنونی» می‌داند. (زگد.)

هفتمین بوم: اشاره است به خَونیرَث (خَونیرَس)، هفتمین کشور (اقلیم) در بخش بندی جهان به هفت کشور (اقلیم) که در ایران باستان معمول بود. ایران در هفتمین بوم جای داشت. (← خونیرث)

هَفتَن یَشتِ بزرگ: نام دیگری است برای «هفت هات» (یس . ۴۲-۳۵). هفتن (= هفت تن) در این ترکیب، اشاره است به هفت امشاسپندان). (← هفت هات)

هَفتَن یَشتِ کوچک: نام دومین یشت اوستاست که ۱۵ بند دارد و در ستایش و نیایش امشاسپندان هفت‌گانه است.

هَفتورَنگ: (در اوستا «هَپتوایرینگَ» و در پهلوی «هَفتورینگ» به معنی «دارای هفت نشانه») نام گروه هفت‌گانه‌ای از ستارگان است که در فارسی «هفت برادر» (هفت برادران) و در عربی بنات‌النّعش اکبر خوانده می‌شود.

در ادبیّات پهلوی سپاهبدِ آپاختر با هفتورنگ است و از ستارگان گردنده، هُرمَزد دشمن او به شمار می‌آید. برخی برآنند که هفتورنگ نه صورت فلکی «دبّ اکبر» بلکه سومین ستارهٔ درخشان آسمان شمالی یعنی «سَماک رامح» است. (← یادداشت مهندس سرفراز غزنی به نقل پژ. ص ۳۵-۳٤)

در اوستا گفته شده است که ۹۹۹۹۹ تن از فَرَوَشی های توانای آشَوَنان به نگاهبانی از هفتورنگ گماشته شده‌اند. (فرور. بند ٦۰)

در مینویِ خرد (بخش ٤۹) می‌خوانیم که هفتورنگ همراه با ۹۹۹۹۹ تن از فَرَوَشی های آشَوَنان و نیکانَ به نگاهبانی دروازه‌های دوزخ و گذرگاههای آن گماشته شده است تا ستارگان ثابت و سپهرهای ایزدی را از گزند دیوان و پریان و جادوان نگاهداری کند.

هَفت هات: (در اوستا «هَپْتَنگ هایتی») نامی است که به یسنه، هاتهای ٤۲-۳۵ (اگرچه هشت هات را دربر می‌گیرد) داده شده و به سبب اهمیّتی که این هاتها در نیایشهای مزداپرستان دارد، همواره از آنها جداگانه نام می برند.

از هفت هات با عنوان «هفتن یشت بزرگ» نیز یاد شده است. (← هفتن یشت بزرگ)

هَفت هاتِ پَسین: یسنه، هات ۵۲ را که فاصله میان چهارمین و پنجمین سرود از گاهان پنجگانهٔ زرتشت است، بدین نام و گاه به نام «هفت هات دیگر» می‌خوانند. (← هفت هات)

هَفت هاتِ دیگر: (← هفت هات پسین)

هُکَر: (در اوستا «هوکَیریه» به معنی «خوب کنش») نام بلندترین چکاد «هَرابرِزَیتی» (= هَربُرز و یا اَلبُرز) است که «اردویسور اناهیتا» (رود نیرومند بی آلایش) از فراز آن از بلندایِ هزار بالای آدمی به دریای فراخ کرت فرومی‌ریزد. (← البرز)

هُمای: (در اوستا «هومَیا یا هومایا یا هومَیَه یا هومایه» و در پهلوی «هُماک» به معنی «همایون و فرخنده») نام یکی از دو دختر گشتاسپ است که در جنگ تورانیان با ایرانیان، گرفتار تورانیان می‌شود و اسفندیار او و خواهرش «واریذکَنا» (در شاهنامه: بِه‌آفرید) را از چنگ آنان می‌رهاند. (← واریذکنا)

هَمَپتکار: مدّعی، صاحب دعوی، هریک از دو طرف یک دعوا.
هَمَسپَتمَدَم: (در اوستا «هَمَسپَثمَئِدَیَه» و در پهلوی «هَمَسپَتمَدَم» یا «هَمَسپَهمَدیم» به معنی «حرکت همهٔ سپاه») نام ششمین گهنبار از گهنبارهای ششگانه است که از سیصد و شصتمین روز تا سیصد و شصت و پنجمین روز سال، جشن گرفته می‌شد و آن را جشن آفرینش مردمان می‌دانستند.

این جشن در اصلِ اساطیری خود، آیین فرود آمدن گروهیِ فَرَوَشی های درگذشتگان از جهانِ مینُوی به جهان استومند بوده و نام آن نیز اشاره‌ای بدین امر دارد. بعدها آیین «سوگ سیاوش» نیز با این جشن درآمیخته است.

از پنجمین گهنبار تا این گهنبار، هفتاد و پنج روز است که به تقویم امروزی ما روزهای ۱۵ دی تا ۲٤ اسفند را دربر می‌گیرد و روزهای گهنبار ششم، همان روزهای پنجگانهٔ اندرگاه است و روزهای ۲۵ تا ۲۹ اسفند در تقویم کنونی برابر آن به شمار می‌آید.

جشن نوروز ایرانیان که در آغاز فروردین ماه برگذار می‌شود، هم زمان با پایان جشن گهنبار همسپتمدم است و آیینهایی که در آن بجای می‌آورند، همهٔ نشانه های آن جشن را به گونه‌ای نمادی درخود دارد. (← اندرگاه، فروردگان، فروشی، گهنبار)
هَمِستار: به معنیِ هماورد و دشمن و ستیهنده است و غالباً به صورت لقب یا عنوانی برای ایزدان و دیوانی که در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند، به کار می‌رود.
هَمکام: (← هَزَوش)
هَمَنکونَ: نام کوهی است. (زام. بند ۳)
همه تنْ مرگ: آن که همهٔ هستی و تن او مرگ است. صفتی است برای اهریمن در نخستین فرگرد وندیداد.
هَمیستگان: (در اوستا «میسوانَ گاتو» یا «میسوَنَ گاتو» و در پهلوی «هَمیستگان» یا «هَمَستَگان» به معنی «جای درآمیختگی») نام جایی است میان بهشت و دوزخ که هر کس کردارهای نیک و بدش به یک اندازه باشد، یا هرکس که کردارهای نیکش بر کردارهای بد افزون بُوَد، اما ستایش و نیایش مینُویان نکرده باشد، روان او را پس از مرگ بدان‌جا برند و تا تَنِ پَسین (روز رستاخیز) در آن‌جا بماند.

در کتاب روایت پهلوی می‌خوانیم که جم را پس از آن که هُرمَزد و امشاسپندان و دیگر ایزدان، پشیمانی اش را پذیرفتند و او را بیامرزیدند، از نیمهٔ شمالی (دوزخ) به نیمهٔ همستگانی بردند و شاهی همستگان از آنِ او شد. در همین کتاب دربارهٔ جای همستگان می‌خوانیم: «این نیز از اوستا پیداست که از زمین تا به ستاره پایه، همستگان است که به ستاره پایه است.»

در ارداویراف‌نامه دربارهٔ چگونگی زیست در همستگان، چنین آمده است: «پادافرهٔ آنان که به همستگانند از گردش هواست: سردی یا گرمی و ایشان را پتیارهٔ دیگری نیست.»

همیستگان نزد مزداپرستان به منزلهٔ Purgatoire (Purgatory) نزد مسیحیان کاتولیک و «برزخ» در دین اسلام است.

(دربارهٔ «همیستگان» و منابع پژوهش مربوط بدان ← پور.: مقالهٔ «همستکان» خرده. ص ۱۸۴-۱۸۱)

هَنگ: (در اوستا «هَنکَن» به معنیِ «کنده» یا «کنده شده») نام پناهگاه زیرزمینی افراسیاب، شاه و پهلوان نامدار تورانی است. در کتاب «آوگِمَدَئِچا» این پناهگاه، کاخی آهنین به بلندایِ هزار بالای آدمی، با صد ستون، دارای روشنایی ستاره و ماه و خورشید و دربرگیرندهٔ همهٔ چیزهای دلخواه توصیف شده است که در ژرفایِ زمین ساخته شده بود. (← افراسیاب)

هوتَوسا: (در اوستا «هوتَوسا» از خاندان نوذر و در پهلوی «هوتُس») نام همسر گشتاسپ است. در شاهنامه از این نام، نشانی نمی‌بینیم و همسر گشتاسپ، «کتایون» دختر قیصر روم است.

در متن پهلوی «ایاتکار زریران» (یادگار زریر) از زبان «گشتاسپ» آمده است: «... و نیز آن هوتُس که مرا خواهر و زن است که از پسر تا دختر، سی [تَن] از او زاده شده است...» (ترجمهٔ مهرداد بهار در پژ. ص ۲۰-۲۱۹)

هوخشَثْروتمام: نام پنجمین بند یسنه، هات ۳۵ است که از نخستین واژهٔ آن بند گرفته شده و همچون نیایشی جداگانه، در بسیاری از آیینها و هنگامها خوانده می‌شود. ترجمهٔ این بند چنین است: «براستی شهریاری را از آنِ کسی شماریم و از آنِ کسی دانیم و برای کسی خواستاریم که بهتر شهریاری کند: مزدااهوره و اردیبهشت.»

هورا: (= سورا در سنسکریت) نام گونه‌ای آشامیدنی بوده است. (وند. فر. ۱٤، بند ۱۷ و آفرینگان گهنبار، بند ٤) از این هر دو کاربُرد واژه برمی‌آید که «هورا» به عنوان نذر و پیشکشی به پیشوایان دینی داده می‌شده است.

در زَندِ وندیداد، «هور» آمده و هیچ گونه توضیحی دربارهٔ آن داده‌نشده است.

هُوَرِچیثْرَ: نام کوچکترین پسر زرتشت است. (← خورشیدچهر)

هَوروَتات: (← خرداد)

هوسْپا: (به معنی «نیک اسب» یا «دارندهٔ اسب خوب») چند بار به گونهٔ صفت یا نام کسان در اوستا بکار رفته است. از آن جمله است در مهریشت (بند ۷۶) به گونهٔ صفت برای ایزدمهر و در فروردین یشت (بند ۱۲۲) به گونهٔ نام یکی از اَشَوَنان.

هوشْپا: نام یکی از رودهایی است که به دریاچهٔ کیانسیه (هامون) میریزد. (زام. بند ۶۷) در جغرافیای بطلمیوس (سدهٔ دوم میلادی) این نام به گونهٔ «خواسپ» نگاشته شده است و اکنون «خوس‌پاس» میگویند و رودی است که از سوی خاور به دریاچهٔ هامون میریزد.

هوشْبام: نام ایزد نماد پرتو خورشید است. در اوستا «اوشَه» به معنی «سپیده‌دم»، نام ایزد این هنگام از شبانروز است. پیش از برآمدن خورشید، ایزد دیگری به نام «بامْیَه» به آسمان می‌آید و گردونهٔ او را رهبری می‌کند. در ادبیّات پهلوی از ترکیب نام این دو ایزد (اوشَه و بامْیَه) هوشْبام پدید آمده است که اوشْبام نیز خوانده می‌شود.

در بندهشن می‌خوانیم: «اوش‌بام آن هنگام است که تیغ خورشید برآید؛ هنگامی که روشنی خورشید پیدا و تنش ناپیداست تا هنگامی که خورشید پیدا شود که بام اوش است...»

هوشْبام: نام یکی از نیایشها (نمازها)ی مزداپرستان است که هنگام هوشبام (پیش از برآمدن خورشید) می‌خوانند. نیایش هوشبام، ۵ بند دارد و جای آن در خرده اوستاست.

هوشنگ پیشدادی: (در اوستا «هَوشْیَنگْهَه» به معنی «کسی که خانه‌های خوب می‌سازد» و صفت آن «پَرَذاتَ» به معنی «دادگذار پیشین» یا «پیشداد») نام یکی از نخستین فرمانروایان ایرانی است از دودمانی که در شاهنامه و دیگر منابع پس از اسلام، پیشدادی یا پیشدادیان خوانده شده است.

هوشیدر: (← اوخشیَت ارت)

هوشیدرماه: (← اوخشیت‌نم)

هُوُگْوَ: (← فرشوشتر)

هَوم: (در اوستا «هَوم» = «سومَ» در سنسکریت) نام گیاه مقدّسی است که افشرهٔ آن گونه‌ای آشامیدنی آیینی به‌شمار می‌آید و آیینها و نیایشهای مربوط بدان در اوستای نو و در دین زرتشتی متأخّر، جای ویژه‌ای دارد. از نوشابهٔ هوم با صفت «دوردارندهٔ مرگ» یاد می‌شود و به نوشتهٔ بندهشن هَوم سَرور و شهریار گیاهان است و در فرشکرد، بی‌مرگی (= اَنوش) را از او می‌آرایند.

«نیبرگ» می‌نویسد که آنچه امروز به عنوان گیاه «هَئومَ» (هَوم) بکار می‌رود، گیاهی است از گونهٔ «اِفِدرا» (Ephedra) که در کوهستانهای ایران و افغانستان می‌روید و به بلندی بوته‌ای کوچک می‌رسد. به‌نظر می‌رسد که پاره‌ای ویژگیهای پزشکی داشته باشد و مردم آن را به صورت دم‌کرده بکار می‌برند برای آن که به انفیه (تنباکویی که از راه بینی می‌کشند) شدّت بیشتری بدهند. (دینها.)

در تداول عامه در زبان فارسی، این گیاه را ریش‌بز[1] نیز می‌گویند... از این گیاه و سایر درختان این تیره (تیرهٔ گنتاسه Gnétaceés) که به نام علمی افدرا خوانده می‌شود، آلکالوئیدی به نام افدرین بدست می‌آورند که اثراتی مشابه آدرنالین دارد و سمیّتش از آن کمتر است و برخلاف آدرنالین بیشتر از راه دهان مصرف می‌شود. (فم.)

در گاهان دو بار (یس . ۳۲، بند ۱٤ / یس . ٤۸، بند ۱۰) به اشاره ــ و نه به نام ــ از هوم یاد شده و آشامیدن افشرهٔ آن که مستی آورد و مردمان را به کارهای زشت و ناروا برانگیزد، به سختی نکوهش شده است. اما در اوستای نو (بویژه در یسنه، هاتهای ۱۱-۹) همواره از هوم با ستایش و نیایشی شیوا و پرشور سخن به‌میان آمده و هر کاری که با آماده کردن و بدست آوردن نوشابهٔ هوم پیوند داشته باشد، از بهترین و پاداش‌مندترین کردارهاست.

در «یَزِشْنَ» (آیین بزرگ ستایش و نیایش مزداپرستان) پس از «زَوت» ــ که پیشوایی و رهبری همهٔ پیشوایان برگذارکنندهٔ آیین را برعهده دارد ــ نخستین پایگاه به «هاوَنَن» (= هاوَنان) واگذار شده که کار او آماده کردن نوشابهٔ هوم است. (← هاونن و هوم ایزد...)

هَوم: نام ایزدی است که نماد و نگاهبان گیاه مقدّس و آیینی «هَوم» به‌شمار می‌آید و یسنه، هاتهای ۱۱-۹ (که هَوم یَشت» نیز خوانده شده است) و نیز بیستمین یشت اوستا به نام «هَوم یَشت» (که برگرفته‌ای است از یسنه، هاتهای ۱۱-۹) سرود ستایش و نیایش اوست.

در شاهنامه «هَوم» نام مرد پرهیزگاری است که در کوه بسر می برد و افراسیاب و گرسیوز را به بند می‌کشد و به کیخسرو می‌سپارد تا آنان را به گناه کردارهای نارواشان بکشد.

بی شک «هَوم» شاهنامه ترکیبی از گیاه هَوم است که بر کوهها می‌روید و ایزد «هَوم» که یاور و پشتیبان پاکان و راستان و نیز «مرگ‌زَدای» و آرایندهٔ «بی مرگی» است و به کیخسرو یاری می‌رساند که خود از جاودانگان به‌شمار می‌آید و افراسیاب و گرسیوز را به بند می‌کشد، که نماد کشتار و خونریزی و مرگ‌اند. جنبه اساطیری و آیینیِ هوم در شاهنامه تبدیل به خصلتی اخلاقی شده است.

۱. به احتمال زیاد «ریش بز» (= بز ریش) که به نقل «فرهنگ فارسی» در تداول عامه، نامی است برای گیاه «هوم»، صورت دگرگون شده‌ای از barzis اوستایی که در اصل معنی «بالش» داشته و مفهوم آیینی آن در ایران باستان، بستری از گیاهان بوده که هنگام قربانی کردن برای ایزدان، گوشت قربانی را برآن می‌گسترده‌اند و برابر آن در وداها barhis خوانده می‌شده است. (← بنونیست: دین ایرانی بر پایهٔ متنهای مهمّ یونانی، ترجمهٔ بهمن سرکاراتی، ص ۲۲، همچنین ← برسم در همین یادداشتها)

«جکسن» شاخه‌ها و ترکه‌های بهم بستهٔ «برسم» را با «برهیس» یا حصیرهای بهم‌بافته‌ای که برای نشستن خدایان در مراسم دینی و دایی در روزگاران قدیم بکار می‌رفته است» یکی می‌داند. (← جکسن: سفرنامه / ایران در گذشته و حال، ترجمهٔ فارسی، ص ٤۲۰)

(← هَوم = هَومَ، هوم یشت)

هومَتَنَم: نخستین و واپسین واژهٔ «هفت هات» (← همین.) است و بند ۲ یسنه، هات ۳۵ را که با این واژه آغاز می‌شود (و به نظر بسیاری از پژوهندگان اوستا، آغاز هفت هات از همین جاست) به همین نام «هومَتَنَم» نیایش ویژه و با اهمیّتی می‌دانند که بارها در اوستا (از آن جمله در وند. فر. ۱۸، بند ۴۳) از آن نام برده شده است. برگردان فارسی این نیایش، در گزارش کنونی چنین است:

«اندیشهٔ نیک، گفتار نیک و کردار نیک را که در این جا در هر جای دیگری ورزیده شده است و ورزیده خواهد شد، درود می‌گوییم و [خود] نیز با جان [و دل] به نیکی همی کوشیم.»

هَومِ سَفید: (← گوکرن و وند. فر. ۵، بند ۳۶ و فر. ۲۰، بند ۱-زیر.)

هَومْ یَشت: (= یسنه، هات ۱۱-۹) (← هَوم، هوم-ایزد...)

هَومْ یَشت: بیستمین یشت اوستاست که تنها دو بند دارد و برداشتی است از یسنه، هاتهای ۱۱-۹.
(← هَوم، هومِ ایزد...)

هومَ یَکَ: نام یکی از تورانیان دیو پرست است که به دست زریر، پهلوان ایرانی کشته می‌شود. این نام تنها یک بار در اوستا (آب. بند ۱۱۳) آمده و در وصف «هَومَ‌یَکَ» گفته شده است: «با چنگ گشوده در هشت خانه بسر می‌برد.»

استاد اوستا شناس آلمانی «رایشلت» او را هیولایی دیوآسا خوانده که توصیفی اغراق‌آمیز است. (← H. Reichelt: Avesta Reader p. 108)

هونَوَر (= اَهونَوَر): (← یَثَه اَهو وَیریو...)

هُوُوَ (= هُوُگْوَ): (← فرشوشتر)

هووُی: نام دختر فِرَشوشْتَر و همسر زرتشت است. (← فرشوشتر) «نیبرگ» زناشویی زرتشت و هووی را تعبیر غلطی از یسنه ۵۱ می‌داند.

هیتاسْپَ: نام کشندهٔ «اوروَاخْشَیَه» برادر گرشاسپ است که گرشاسپ به کین خواهی برادر، او را می‌کشد. از «هیتاسپ» در اوستا (رام. بند ۲۹ و زام. بند ۴۱) با صفت «زرّین تاج» یاد شده است.

هیربَد: (در اوستا «اَئِثْرَ پَیتی» به معنی «استاد و آموزگار») عنوان گروهی از پیشوایان دینی است که به کارهای آموزشی می پرداختند و بعدها گاه به معنی مطلق پیشوای دینی و مترادف با موبد بکار رفته است.

بنا به سنّت زرتشتیان، زرتشت هنگامی که در خرداد روز (ششمین روز) اردیبهشت در هفتاد و هفت سالگی و در چهل و هفتمین سال پیامبری اش در آتشکدهٔ «نوش آذر» بلخ به دست یک

تن تورانی به نام «بَرات روکرش» کشته شد، در میان گروه هیربدان بود و با اشاره به همین رویداد است که در شاهنامه آمده:

«وز آن‌جا بـه نـوش‌آذر انـدر شـدنـد   رد و هیـربـد را بـهـم بـرزدنـد»(شا. ج ٦، ص ١٤٢)

که منظور از «رَد» در این بیت، زرتشت است. (ــــ رتو)

هیربَدان هیربَد: سالار و بزرگ هیربدان. این ترکیب مانند موبدان موبد است و برخی از پیشوایان نـامدار دین مزداپرستی این عنوان را داشته‌اند، چنـان که «تَنسَر» هیربـدان هیربد روزگار اردشیر بابکان. (ــــ هیربد)

هیرمَند: (= هیلمند = هِلمند = هِرمند = هِندمند) در اوستا «هَئِتومَنت» به معنی «دارای سدّ و بند»، نام یکی از وَرجاوَندترین رودهاست. این رود که امروزه هیرمند خوانده می‌شود، به دریاچهٔ هامون می‌ریزد.

در زامیاد یشت (بندهای ٦٩-٦٧) از این رود، با چنین وصفهایی یاد می‌شود: با شکوه، فرّه‌مند، برانگیزندهٔ خیزابهای سفید، سرکش، دارای نیروی اسبی، دارای نیروی اشتری، دارای نیروی مردی دلیر، دربردارندهٔ فرّکیانی تا بدان پایه که همهٔ سرزمینهای انیران را در خود فروتواند برد و دشمنان را سرگشته و پریشان و دچار گرسنگی و تشنگی و سرما و گرما تواند کرد.

هیرمَند: نام سرزمین آبخور رود هیرمند در سیستان است. در وندیداد (فر. ۱، بند ١٤) این سرزمین، یازدهمین کشوری است که اهوره‌مزدا آفرید.

ی

یائیریَه هوشیتی: نام ایزد نگاهبان شش گهنبار است که در سراسر سال، خانمانهای خوب و آرامگاههای نیک به مردمان می بخشد. (ــــ گهنبار)

یَتَه آهو وَیرْیو...: نام مهم‌ترین و مشهورترین نیایش دینی مزداپرستان است که از نخستین واژه‌های آن گرفته شده. این نیایش در سراسر اوستا پیوسته تکرار می‌شود و همواره برسر زبان پیروان دین مزداست. نخستین گفتار دینی که هر کودک زرتشتی می‌آموزد، همین نیایش و پس از آن نیایش مشهور دیگری به نام «آشِم وُهو...» و در مرتبهٔ سوم نیایشی به نام «ینگْهه هاتَم» است.

دو نیایش «یَتَه آهو ویرْیو...» و «آشِم وُهو...» را «پیرامونْ یشت» هم خوانده‌اند، زیرا در آغاز و انجام اکثر نیایشها آمده و چنان است که گویی پیرامون و گرداگرد همهٔ نیایشها و ستایشهای

دیگر را فرا گرفته است. بخش «خـرده اوسـتا» در اوستای کنونی نیز با این دو نیایش آغاز می‌شود.

«یَـثَـه آهـو ویرْیو...» را در اوستـا «اَهـونَ وَیـرْیَـه» و در پهلوی «اَهـونـوَر» یـا «هونَوَر» نیز گفته‌انـد. این نیایش از پاره‌های «گاثانیک» (گاثـا مـانند) اوسـتاست و دارای سه سطر شانزده هجایی است و درنـگ میـان هـجاهـا پس از هـفـتـمیـن هـجاسـت (۹+۷) و در وزن درست مـانند «اَهونَـوَیتی گاثـا»ست و به نظر می‌رسد که در اصل برسـر نخستین «گـاثا» جای داشته؛ امـا جای کنونی آن در بند ۱۳ یسنه، هات ۲۷ است.

«یَثَـه آهو وَیرْیو...» ۲۱ واژه دارد که بـه نوشتهٔ دینکرت، اهـوره‌مزدا ۲۱ نسک اوستا را به شـمـارهٔ واژگـان «اهونور» فروفـرسـتـاد و چون «اهونور» بنـیـاد دیـن و دانش است، همهٔ ۲۱ نسک اوستا، از حیث مطالب، بـه شمارهٔ سه سطر «اهونور» بـه سه گروه بخش شده: گاثانیک، داتیک و هات مانسریک.

برگردان فـارسـی نـیایش «یَثَـه آهـو وَیـرْیو...» در گزارش کـنـونـی اوستا، چنـیـن است: «همان گونه که او رَدِ برگـزیده و آرمانی جهانی (آهو)ست، رَدِ میتُوی (رتو) و بنیـاد گذار کردارها و اندیشه‌های نیک زندگـانی در راه مـزداست. شهریاری از آن اهـوره است. اهوره است که او را[1] به نگاهبانی درویشان برگماشت.»

«هوگ» این نـیـایش را چـنین تـرجـمـه کرده است: «هـمـان گـونه که خـداونـدگـار مورد آرزوست، یـک پیشوای دیـن نیـز ازبهـرتـقوی (مـورد آرزوست تا) بـخشنـدهٔ اندیشه‌هـای نیک به کردارهـای زندگی در راه مزدا باشـد. شهـریاری از آن خدا یگانـی است که او (= مزدا) به پرورش درویشان داده است.»

ترجمهٔ «گلـدنر» از این نیایش، بدین گونه است: «همان گونه که [او] خداوندگاری مورد آرزوست، آن آفریننـدهٔ کردارهای اندیشه‌هـای نیک زندگی در راه مزدا نیز پیشوای بحقّ دین است. شهریـاری از آن هُرمَـزد است کـه او را به پرورش درویشان داده اسـت.» (بـه نـقـل پژ. ص ۱۱) (⟵ اشم‌وهو، ینگهه هاتم)

(و برای آگاهی بیشتر دربارهٔ نیایش «یَثَه آهو وَیرْیو...» ⟵ پور. : خرده. ص ۵۷-۴٤)

یَزِشْنَ: (در اوستا «یَسـنَ» و در پهلوی «یَزِشْـنَ» یا «یَزِشْن» یا «یَـزِشْ» به معنی نیایش و ستایش و پرستش) نام آیـین ویژهٔ پرستش و نیایش و ستایش و قربانی است که در آتشکده برگذار می‌شود و در روزگار باستان، هشت پیشوا (موبد) تدارک و رهبری آن را برعهده داشتند و امروزه تنها دو موبد (با عنوانهای زَوت و راسپی) آن را برگذار می‌کنند.

۱. زرتشت را

یزشن در ادبیات دینی ایرانیان، خود مینویی یا ایزدی دارد. (← زوت، راسپی، سردار)

یَزِشْنگاه: جای برگذاری یزشن که «اوروِیسگاه» نیز خوانده می‌شود. (← یزشن)

یَسنَه: (در اوستا به معنی نیایش و ستایش و پرستش) نام مهم‌ترین بخش اوستای کنونی است که ۷۲ هات دارد و گاهان پنجگانهٔ زرتشت (گاثاها) نیز جزو همین ۷۲ هات به‌شمار می‌آید. (← پیش.)

یَسنو کِرِتی: نام دیگر نیایش مشهور «یِنگْهِه هاتم...» است. (← همین.)

یِسْنْیَه: در اوستا به معنی «درخور ستایش و نیایش» آمده و به برخی از هاتهای یسنه که سرودن آنها بیشتر سفارش شده است، گفته می‌شود. (← سْتَوتَ یِسْنْیَه)

یَشْت: در اوستا «یَشْتی» همریشه و هم‌معنای «یَسنَه» (= ستایش و نیایش و پرستش) و «یَشْتَر» از همین مادّه به معنی نمازگزار و نیایشگر و پرستنده است و واژهٔ «جشن» را در فارسی از همین بنیاد داریم.

تفاوت «یَشت» با یَسنه این است که «یسنه» به معنی ستایش و نیایش به مفهوم عام و «یشت» به معنی ستایش و نیایش ویژهٔ آفریدگار و مینُویان (امشاسپندان و ایزدان) است و ۲۱ یشت اوستا، هرکدام به یکی از اینان اختصاص دارد.

یَشْتها: سومین بخش اوستای کنونی است که ۲۱ یشت را دربر می‌گیرد. از هریک از این یشتها جداگانه در این یادداشتها سخن گفته‌ایم. (← پیش.)

یِنگْهِه هاتَم...: نام سومین نیایش (نماز) کوتاه مزداپرستان است که از حیث اهمیّت پس از دو نیایش «یَثَه اَهو وَیرْیو...» و «اَشِم وُهو...» جای می‌گیرد. این نیایش که «یَسْنو کِرِتی» هم خوانده می‌شود، در گزارش کنونی اوستا، چنین به فارسی درآمده است:

«مزدا اهوره کسانی را که در پرتو اَشَه بهترین پرستشها را بجای می‌آورند، می‌شناسد.

من نیز چنین کسانی را که بوده‌اند و هستند، به نام می‌ستایم و با درود [بدانان] نزدیک می‌شوم.»

(برای آگاهی بیشتر از چگونگی این نیایش ← پور: خرده. ص ۵۷-۴٤)

یوایشتَ: (در پهلوی «یوشْت») نام یکی از بلند آوازگان تورانی از خاندان «فْریانَ» است. (← فریان و آب. بندهای ۸۲-۸۱)

یوجیستی: واحدی بوده برای اندازه گیری مسافت که اندازهٔ آن بدرستی روشن نیست. این واژه در وندیداد (فر. ۱۳، بند ۱۷) بکار رفته و دارمستتر درزیرنویس گزارش خود، حدس زده است که مسافتی برابر فاصلهٔ چهارده خانه باشد. (زگد.)

یَهْمْیَه جَتَرَ: (به معنی «کوه دارای صمغ») نام کوهی است. (زام. بند ٦)

فهرست واژه‌ها و ترکیبها

(اوستایی - پهلوی - پازند - فارسی)

آبراهه
آبِرت
آبریزان
آبریزگان
آب‌زای
آب‌زَور
آب‌زی
آبشخور
آبگونه
آتُربان
آتَروَخْش
آتش‌بوم
آتش‌تبار
آتش‌داد
آتشدان
آتش‌زاد
آتش‌زَور
آتشکده
آتشگاه
آخته
آدمی‌کش
آذران
آذرانشاه
آذران شهریار

آذربان
آذرنژاد
آرمان شهر
آرمانی
آزادکامی
آزاررسان
آزارشکن
آزرم
آسَروَن
آسَروَنی
آشموغ
آشْتار
آشْتَر
آسیب‌رسان
آغل
آفرین
آفرین‌خوانی
آفرینش
آفرینش آشوب
آفرینگان
آگاهی‌نامه (= اوستا)
آلایش‌زَدایی
آلونک
آم‌دبیره (= هام‌دبیره)

آمرزش خواهی
آموختنی
آموزشی
آموزه
آمیزشگر
آمیزه
آوازه
آوازه گری
آوانوشت
آوایی
آوردگاه
آوند
آهن گدازی (کورهٔ...)
آهنین پا
آهنین پی
آهنین چانه
آهنین چنگال
آهنین دُم
آهیخته (= برکشیده، برکنده)
آهیخته (= abstract)
آیین
آیینی

ابدی
اَبَرگَر
اَپاختر (= شمال)
اَپیچَکیه
اَخویشکار (= ناخویشکار)
ارابه رانان
ارتشتار
اَردیبهشت (= بهترین اَشَه)
ارزانی
اَرمِشت
اَرمِشتگاه
اَروَند
ازلی
ازلی-ابدی (زمانِ...)
اساطیر
اساطیری
اسپریس
استبل
اُستُره
اَستودان
اَستومند
اسطوره
اسطوره شناسی
اُشتُرخان
اَشموغ
اَشموغی
اَشَوَن
اَشَوَنانه
اَشَوَن بانو
اَشَوَن زاده
اَشَوَن زن
اَشَوَن مرد
اَشَوَنی
اَشَه
اَشَه بنیاد
اَشَه نژاد
افراشته درفش
افزونی (مینویِ...)
افسانگی

اَمُرداد (= بی مرگی، جاودانگی)
اَمشاسْپَند
امشاسپند بانو
انبازی
اندرزگر
اندرماه
اندرونه
اندک مایه
اندیشگی
اندوه مایه
اندیشه کنان
اندیشه ور
انزواگاه
اَنگْرَمینو (= مینوی ستیهنده و دشمن)
اَنیران (= اَنَغرِ روشن)
اَنیران (= نا ایرانی، نیران)
اَوبارنده
اَوباریدن
اورنگ
اورویسگاه (= یَزِشْنگاه)
اوستا شناختی
اوستا شناسی
اوستایی (خطِ...) = دین دبیره
اوستایی (زبانِ...)
اهریمنی
اهورایی
اهوره‌آفریده
ایدون
ایران شناسی
ایرانی (فرِّ...)
ایزد
ایزدبانو
ایزد-ستاره
ایزدی
ایزدی (فرِّ...)
ایزدی (گفتارِ...)
ایستا (ستارگانِ...)
این همانی

بادافراه
بادافره
بادپای
باذ دیو
بازبُرد (= ارجاع)
بازسازی
بازوآویز (بندِ...)
باژ
باژ گرفتن
باژ گرفته
باستان شناسی
باشنده
بال (= هریک از دوسوی سپاه، جَناح)
بالا (= قد)
بالاندن
بالش
بالندگی
بالیدن
باور
باورداشت
بایسته
بختیار
بِخْرَد

بِخْرَدی
بخش (= سهم، قسمت)
بُخور
بد (اندیشهٔ...)
بد (کردارِ...)
بد (گفتارِ...)
بدآموخته
بداندیش
بدچشمی
بدسایه
بدکنش
بدمالی
بدنهاد
بدنژاد
برترمنش
برتری جویی
برتنی
بُرزمند
برزیگر
برزیگری
برسُفتن
بَرسَم
بَرسَم (گُشتیِ...)
بَرسَم چین
بَرسَمدان (= ماهروی)
بَرشْنوم
بَرشْنوم گاه
بُرنا
برنج گدازی (بوتهٔ...)
برنجین پیکان (تیرِ...)
بزرگ درفش
بزرگ سود
بزرگ شهپر
بزرگ فَرمَدار
بزرگ منش
بزه کار
بزه گر
بسیار تخمه
بسیج
بغ
بُلندا
بلندآوازگی
بلندآوازه
بلند اندیش
بلندبازو
بلندبرخوانده
بلندچرخ
بلند دسته
بلند سود
بلند کوهان (اشترِ...)
بنگ
بُن-مایه
بوشاسپی
بوی (= نیروی دریافت و درک)
بهدین
بهدینی
بهروزی
بهروزی (سرایِ...)
بهمن (= منش نیک)
بهنجار (دَشتانِ...)
بهنگام
بی آلایش

بی‌آوا
بی‌پشت
بی کران (زمانِ...)
بی مرگی
بیمْ گین
بی مَی مَست

پاتْ دَهِشْن
پاتَفْراس
پاتْیاپ
پاداش
پاداش بخش
پاداش رسان
پاداشْت
پاداش مَند
پاداشَن
پادافَراه
پادافَرَه
پاذْیاب
پاذْیابی
پاذْیاو
پارسا
پارسازاده
پارسا زن
پارسا کُش
پارسا مرد
پارسایانه
پارسایی
پارسی باستان (زبانِ...)
پارسی میانه (زبانِ...)
پازَند
پاشنه
پاک (گاوِ...)
پاک بنیاد
پاک پرسیده
پاک دین
پاک کننده
پاک نهاد
پالاینده
پالوده
پایانه
پای‌آورنجن
پای‌پوش
پَتِت
پَتْمان
پتیارگی
پتیاره
پتیارهٔ آفریدگار
پتیاره آفرینی
پَتیت
پَتییارَک
پَتییارَکیه
پَدافَند
پَدام
پدر-خدایی
پذیرفتار
پذیره
پَرتابی (گُرزِ...)
پَراهَوم (= هَومِ دیگر)
پُرتوانْ بازوان
پُرخیزاب
پُردَهش

پرستشگر
پُرسشگر
پَرسِه زن
پُرماه
پرواری
پرهیزگارانه
پَـری
پَریانه
پَریستار
پَری کامِگی
پَساویدن
پشتْ دوتا کرده
پَشوتن
پَشوتنو
پَنام
پَنوم
پوزه گشاده
پویا (ستارگانِ...)
پهلوان
پهلوی (زبانِ...)
پیخال
پیرامونْ فروار
پیرامونْ پشت
پیرْ اندیشه
پیراینده
پیرایه
پیس
پیشاب
پیشتاز
پیش خِرَدی
پیشداد

پیشکش
پیشکشی
پیشگام
پیشگاه
پیمان شکن
پیمان شناس
پیوسته (= به نظم درآورده، منظوم)
پیوندْ گُزین

تاخت کُنان
تاراجگر
تازیانه
تاوان
تبار
تباهْ دندان
تباهْ روزگار
تباهی ناپذیر
تبْ دیو
تَپاله
تَپاله سوز (آتشِ...)
تُخشا
تُخشایی
تخمه
تراشه
ترکش
تَرمَنش
تَرمَنِشت
تَرمَنِشی
ترهیزم
تک (= تَه)
تکاور

تَناپوهْر
تَنافوهْر
تنِ پسین (= رستاخیز)
تندرَو مَرد
تند کردار
تندیس
تنگ چشمی
تنْ-مَنْثْره
توانمند
توسن
توش
تیره (= قوم)
تیره درون
تیزاسب
تیزپرواز
تیزتک
تیز تیغه
تیز چنگال
تیز-خمیده
تیز دندان
تیز رو
تیز کنش
تیز گوش

جادو
جادویی
جام
جامعه شناختی
جامعه شناسی
جاودان بالنده
جاودان زنده
جاودانگی
جاودانگی (سرایِ...)
جاودانه
جدا کرده تن (پیسِ...)
جرگه
جشن
جَگَن پوش
جَمکَرد (ورِ...)
جنگاور
جِه
جهان‌آرا
جهان‌پرور
جَهمَرز
جَهمَرزی

چابک سوار
چاره بخش
چاشت
چالاک
چالاکی
چاووش
چراگاه
چَرس
چرکین
چرمین
چست
چستی
چست کردار
چست گفتار
چشم انداز
چشمخانه

چشمه سار
چکاد
چکامه
چمچه
چنبر
چهار چشم (سگِ ...)
چهره نگار
چیرگی ناپذیر
چیره دست
چیستا
چیستان
چیستی
چینه

خاستگاه
خاک سپاری
خاک مال
خالْ خال
خانمان
خانواده آزار
خانه بان
خانه خدا
خداوند
خداوندانْ خداوند
خرابات
خرافه باوری
خُرتَک آوستاک
خُرداد (= رسایی و کمال)
خردپذیر
خردپذیری
خردورزی
خُرده اوستا
خرسنگ
خَرَفسْتَر
خَرَفسْتَرافگن
خَرَفسْتَرزَن
خَرَفسْتَرغَن
خَرَفسْتَرکُش
خرمن برداری
خرّمی بخش
خُرّه
خَشتَر
خَستو
خَستویی
خسروانه
خشماگین
خشنودکنان
خُـل
خمیده پشت
خمیده زانو
خنیاگر
خواب آلوده
خواردارنده
خوب بالیده
خوب پرورده
خوب چشم
خوب رمه
خوب زَنِش
خوب کُنش
خوب گزارده
خود (xud)
خُودآفریده (روشنیِ...)

خُودپَر (تیرِ...)
خُود روشن
خُود کامگی
خُود کامه
خورسند
خورشید دیدار
خورشید سان
خَوْزَگ
خَوْزَه
خوش بافت
خوش تراش
خوش چهره
خوش دیدگاه
خوش ساخت
خوشی دهنده
خونخواهی
خونین درفش (خشمِ...)
خَوی
خَوی ریزان
خویشاوند پیوندی
خویشکار
خویشکاری
خیره سر
خیره سری
خیزاب
خیزابْ برانگیز
خیزابْ شکن
خیزابْ فروریز

داتِستان
داد
دادار
دادآور
دادخواه
دادخواهی
دادرس
دادرسی (آیینِ...)
دادِستان
دادشکنی
دادشناس
دادگاه (= آتشکده)
دادگذار
دادگذاری
دادوَرز
دازَک (مورچگانِ...)
داغْ خورده
داغگاه
دامان گسترده
داناک
دانش آموخته
دانش پژوه
دانشنامه (= اوستا)
دانش نیاموخته
دانه کش (مورِ...)
دخمک
دخمه
دخمه (جامهٔ...)
دخمه گذاری
درازدست
درازنا
دردْ دیو
درست اندیش

درست اندیشی
درست باور
درست باوری
درست پیمان
درست پیمانی
درست کردار
درست گفتار
درست گفته
درشت دانه
درفش
درمان بخش
درمان بخشی
درنگ خدای (زَروان...)
دُروج
دُروج (گُنامِ...)
دُروجِ دیو
دُروجِ مرد
دُروز
دروغ پرست
دروغ کیش
دروغِ گفته
دُروَند
درویش
درهم افسرده
درهم شکسته
دِژنِفشت
دُژآگاهی
دُژباور
دُژخرد
دُژخوی
دُژزیستی (= زندگی بد و تیره روزانه)

دُژکردار
دِژپِشت
دِژپشتک
دست آس
دست ـ پیمان
دست وَرز
دست شوی
دست شوی (نیرنگِ...)
دستگیر
دستگیری
دست نویس
دستیار
دستیاری
دست یازیدن
دَشتان
دَشتانِستان
دَشتانْ مَرز
دَشتانْ مَرزی
دَشتَک
دشتی
دشمنانگی
دشمن خوی
دشمن شکن
دشنه
دشوارزای
دل (= میانهٔ سپاه، قلب)
دلیرآفریده
دلیرمرد
دودمان
دوراندن
دورزن

دورکرانه
دوروَند (= دروند)
دوروونَد (= دروند)
دوزخ
دوزخ زاده
دوزخی
دوست آزار
دوستکامی
دوشیزه
دهخدا
دهش
دَهَک
ده هزارْ چشم (مهرِ...)
ده هزارْ دیدبان (مهرِ...)
دیدبان
دیدبانی
دیرهنگام
دیگرْ سرشت
دین (= کیش، مذهب)
«دین» (= daena در اوستایی)
دینار
دین آگاه
دین آگاهی
دین آموخته
دین آموزی
دین باوری
دین بُردار
دین بُرداری
دین پذیرفتار
دین پذیری
دین داری
دین دبیره
دین دبیری
دین ستیز
دین گستر
دین ناآگاه
دین ناآگاهی
دین ناآگاهی
دینی
دیو
دیوآسا
دیوآفریده
دیوافگن
دیوانْ دیو
دیوْ باد
دیو پرست
دیوْخوی
دیوزاده
دیوستیز (دادِ...)
دیو گریز (دادِ...)
دیو گُزین
دیویَسنا
دیویَسنان

رادمرد
رادمردی
رادی
راز-آیین
رازدار
راشپی
راستا
راست اندیش

راست بالا
راست راه
راست کردار
راست گفته
راست نژاد
راستی افزای
راستی پرور
رامش دهنده
راندنی
رایگان
رایومند
رَت
رَد
ردپسند
رده
رده برکشیده
ردی
رزم آور
رزم افزار
رزم افزارْ سالار
رزم کُنان
رسایی
رستاخیز
رستگاری
روانْ خوشی
روانْ درمانی
روایی
رو بند (= پَنام)
روسپی
روسپیگری

روشن چشم
روشن رنگ
روشنی دیده
رَوَند
رووان
رویان
رویین تن
رهایی بخش
رهنمون
رهنمونی
ریزدانه
ریزه خوار
ریم
ریمِن
ریمِنی

زاد-مرگ
زایش
زبان آور
زبان دراز
زبان شناختی
زبان شناسی
زبانه
زبردست
زبردستی
زبرین
زبرین (جهانِ...)
زخم (= ضربه)
زدوده
زر پیمایی (پیمانهٔ...)
زرتشتوم

زرتشتی
زردشتی
زردگون
زرد گوش (سگِ سفیدِ...)
زرکوب
زرنشان
زَرمان
زروان
زرّین تاج
زرّین چرخ
زرّین خُود
زرّین رزم‌افزار
زرّین سُم
زرّین شاخ
زرّین طوق
زرّین کمر
زرّین گردونه
زرّین لگام
زرّین موزه
زشت اندیشه
زشت کردار
زشت گفتار
زشت نهاد
زمانْ ساخته
زَند
زندگی بخشی
زنده‌دل
زنده روان
زنده گر
زَندیک
زَنش

زوبین
زَوت
زَور
زَور (تَشتِ...)
زوروان
زهدان
زهرآگین
زهرآلود
زهرآلودگی
زه کشی
زبانمند
زیرانداز
زیرین
زیرین (جهانِ...)
زیستگاه
زِین
زِیناوَند
زیور

ژرفا
ژرف‌بین

ساق‌پوش
سالار
سامان
سامان‌بخشی
سامانمند
سایه‌سار
سبک‌پرواز
سبک گردونه
سپردار

سپری شده
سپندارمذ (= بردباری و فروتنی پاک یا خرد کامل)
سپند مینو (= مینوی وَرجاوَند)
سپید بازو
سپیدمان
سپیدمنش
سپیدمویی
سپیده دمان
ستاره‌آذین
ستاره‌شناسی
ستایشگر
ستایش کنان
ستبر
ستبری
سترگ
سترون
ستورپرور
ستوه
سْتیر
ستیزه جو
ستیزه شکن
ستیزه گر
ستیغ
ستیهندگی
ستیهنده
ستیهیدن
سخت‌باور
سخت‌باوری
سخت چوب (درختِ...)
سختْ رزم‌افزار
سُدرِه
سُدرِه‌پوشی
سِدوش (= سه دوش)
سراسر خوانده
سَدِه
سِدیس (= سِدوش)
سرایش
سرخوشی
سردار
سرداری
سرشار
سرشتی
سرکش
سرکشی
سرکوفته
سرگشته
سرگین
سرگین سوز (آتشِ...)
سرمست
سُرنا (= سورنای)
سرود
سرودخوان
سروده
سُروشاوَرز
سره‌نویسی
سست باور
سست باوری
سست پیمان
سفال گری
سفالینه
سُفت

سُفتن
سگ ـ دید
سگ نمای (مارِ...)
سنگنبشته
سنگ نگاره
سنگنوشته
سنگین دست
سوت (= شوت)
سودبخش
سودرسان
سوراگْ اُمَند
سوشیانت
سوشیانس
سوفار
سوگ
سه پوزه (اژی دهاکِ ...)
سه کلّه (اژی دهاکِ ...)
سهمگین
سهمناک
سیسَنبر
سی ـ شو
سیم پیمایی (پیمانهٔ ...)
سیم گُدازی (بوتهٔ ...)

شاخابه
شاخدار
شاخی
شادکام
شادکامی
شادی انگیز
شادی بخش
شاشْبَرغم
شانه بند
شایست (= روا، مجاز)
شایگان
شَبی (= سُدرِه)
شبیخون
شَبیگ (= شبی)
شَخودن
شش چشم (اژدی هاکِ ...)
شِفتن
شِفته
شِفتیدن
شکست ناپذیر
شکم پروری
شکنجه
شناخت
شوربختی
شوی گُزین
شوی ناگزیده
شوی نایافته
شهپر
شهپرْآراسته
شهربان (= مرزبان)
شهربانو
شَهرِوَر
شهریار
شهریارانْ شهریار
شهریاری
شَهریر
شهریور (= شهریاری آرمانی)
شیار (= کِش)

شید
شیدوَر
شیربا
شیردان
شیوا
شیون

عَزایم خوانی

غُنانَ

فَرّ
فرابازو
فرابریده
فَراخ آشکوب
فراخ چَراگاه
فراخ دیدگاه
فراخ سُم
فراخ سنگر
فراخ کَرد
فراخ کَرت (= فراخ کَرد)
فراخنا
فراخوان
فراخور
فراخی
فرارانی
فرارسنده
فراز آوردن
فراز آشکوب (= فراچ اشکوپ)
فراز تازاندن
فراز رفتن

فراز نمودن
فراستودن
فراسوی
فراگیر
فُرَبِرتَر
فرتوتی
فرخندگی
فرخنده
فردوس
فرزانَک
فرزانگی
فرزانه
فَرَشْکَرد
فَرَشْکَرد سازی
فَرگَرد
فرمانروازاده
فرمان گزار
فَروار
فُرودین
فَرَوَر
فَرَوَرد
فروزه (= جلوه، تجلّی)
فروسوی
فَرَوَشی
فروغ افشان
فروفرستاده
فرومایه
فَرَوَهَر (= فَرَوَشی)
فَرّه
فرّه بخش
فرّه کاستار

فرّه‌مند
فرهنگ پژوه
فرهنگ پژوهی
فرهنگنامه
فرهیخته
فریب‌ناپذیر
فریفتار (= فریبنده / فریفته)
فریفتاری (= فریبندگی / فریفتگی)
فزایش‌بخش
فزایندگی
فلاخن

کارآزموده
کارآگاه
کارآمد
کاربُرد
کاربَندی
کاردان
کاردانی
کارد پزشکی (= جرّاحی)
کارزار
کارساز
کارکرد
کارگزار
کارگزاری
کارواژه (= فعل)
کاستار
کاستاری
کاستی
کاشانه
کالبد
کام
کامجویی
کامروایی
کامگاری (= عافیت)
کامه (= هدف، مقصود)
کامیابی
کَبَست
کَپَست
کدبانو
کده
کَرانْمَند (زمانِ...)
کرانه
کردار
کردگار
کَرده (= بخش، فصل)
کِرفِه
کِرفِهِ (کیسهٔ...)
کَرکَتاس
کژرفتاری
کُستی (= کُشتی)
کِش (= شیار)
کشتارخواهی
کشتزار-پیمان
کشتمند
کُشتی (= کُستی)
کشتی بستن
کشتی‌بندی
کشتی گشودن
کشتی نوکردن
کشور پرور
کَک

کَل
کَلان پیکر
کلید-واژه
کَمالَگ
کَماله دیو
کُنام
کَندِه
کَندِه‌مان
کِن سوگ
کُنِش
کنیز
کوتاه تن
کوته بدن
کوته دید
کوته نوشت
کُودَک وِین
کُوشتیگ (= کُستی، کُشتی)
کوکنار
کونْ‌مَرز
کونْ‌مَرزی
کوهان
کیانی (فرّ...)
کیستی
کیش
کین توزی
کین خواهی
کینه ور

گات (= گاه)
گازگیر
گاس
گاو (= ستور، چارپای اهلی)
گاو-پیمان
گاوْ درفش
گاوْ دُم
گاه (= سرود)
گاهان
گاه شماری
گُجَستَک
گدازان
گَر
گرایش
گردن‌پوش (زره...)
گردونه
گُرزبُردار
گَرزْمان
گرزیدن
گَرونْمان
گِرونده
گَری
گزند رسان
گزند رسانی
گزند ناپذیر
گستاخ
گستاخی
گُستره
گسیل
گشایش بخش
گُشن
گُشن گیری
گشوده چنگال
گشوده درفش

گفتار-پیمان
گفتارْ درمانی
گفتاری-شنیداری
گُمیز
گنج خانه
گنجور
گنجینه
گندآگین
گندزا
گندزَدایی
گندمایه
گَوازه
گوژپشت
گوژسینه
گوسفند-پیمان
گوشواره
گوکِرِنْ
گوهر
گوی سان (= کُروی)
گویش
گَهَنبار
گهنباران ویسپرد
گیاه درمانی
گیتی افزای
گیتیانه
گیشوَر

لابه
لغزش
لگام

مادر-خدایی
ماده اشتر
ماده دیو
ماده گاو
مادیان
مادینگی (اندامِ...)
مادینه
ماراسْپَند
ماراسْفَند
مارِسْپَند
مالْ بند
ماهُروی (= بَرسَمدان)
مردارخوار
مردارسوز (آتشِ...)
مردارسوزان
مردم-پیمان
مردْ نادیده (دوشیزهٔ...)
مرغکانْ مرغ
مرگ آفرین (اهریمنِ...)
مرگْ آرزان
مرگ زَدای
مزداآفریده
مزداپرست
مزداپرستی
مزدا داده
مزدایی
مَزدَیَسنا
مَزدَیَسنان
مَزَن (= مَزَندَر)
مَزَندَر
مَزَندَری (دیوانِ...)

مَزَنی (= مزندر)
مُغ
مُغ آزار
مغان (خراباتِ...)
مغان (دیرِ...)
مغان (سرایِ...)
مغانه
مغ بچه
مغ زاده
مغ سرا
مغ کَدِه
مَغو پَت
مَغو پَتان مَغو پَت
مفرغین
مَکیه(makih)
مَگوَن
مَگَه
مَنْثَره (= گفتار ایزدی)
مَنْثَره درمانی
منش
موبد
موبدانْ موبد
موتَک کَرتار
مورَک
موزه (= کفش، پای‌پوش)
مویه
مِهادیو
مهراب
مهرابه
مهرْآزار
مهرْآیین
مهرْآیینی
مهرْدُروج
مهرْسِتای
مهرْفریب
مهرْوَرز
مهینْ ایزد (= امشاسپند)
مهینْ ایزدْ بانو (= امشاسپند بانو)
مهینْ گفتار
میانْ بند
میانجی
میانْ رودان (= بین النّهرین)
میانْ مایه
میانه بها
میانین
میخی (خطِ...)
مَیَزد
مینو
مینُوی

نا اَستومند
نا اَشَوَن
نا اَشَوَنْ مرد
نابُرنا
نابسامان
نابسامانی
نابکار
نابویا
نابهنجار (دشتانِ...)
ناپارسا
ناپارسا مرد
ناپژمردنی

ناپیوسته (به نظم در نیاورده، منثور)
ناخویشکار (= آخویشکار)
نادرست‌اندیش
نادرست پیمان
نادرست پیمانی
نادرست کردار
نادرست گفتار
نارادی
نارسا اندام
نارسا اندامی
نارسا تن
نازندگی (= نا + زندگی)
نازنین
ناستودنی
ناسرشته
ناسزا گویان
ناشایست (= ناروا، غیرمجاز)
نافرمانبردار
نافرمانی
نافرّه‌مند
نافرهیخته
نافریبنده
نافریفتنی
نافه
ناکام
ناگاه گیر (سگِ ...)
ناگرفتنی (فرّ...)
ناگسستنی
نامْ‌نژاد (= éponyme)
نامْ واژه (= اسم)
نامور
ناموری
نامیرا
نانپاره
ناوتاک
نخست آفریده
نخست اندیش
نخست وزیر
نخستین (گاوِ...)
نخشکیدنی
نرمْ استخوانی
نرم گفتاری
نَریان
نریمان (= نرمنش، مردمنش)
نرینگی (اندامِ...)
نرینه
نَزاده
نِژاده
نَسا
نَسا سالار
نَستوهی
نَشک
نَسو
نَسوکَش
نغز
نغمه سرایی
نَفرین
نکاستنی
نکوهش
نکوهیده
نگاهبان
نگاهبانی

نلغزیدنی
نماد
نماز (= نیایش، ستایش، پرستش)
نمازگزار
نمودِ
نواختن
نوآیین
نودمیده
نَوزایی
نَوزوت
نَوزود
نَوزودی
نوشتار
نوشتاری
نوکننده
نهاد
نهاده
نهانْ روان
نهانگاه
نُه شَبه (بَرشْنومِ...)
نیاز
نیازآوری
نیازکنان
نیایش
نیایشگر
نیایشگزار
نَیالوده
نیرنگ
نیرنگ ْباز
نیرنگ ْدین
نیرومندْ بازوان

نیزهٔ آزنده
نیستی ناپذیر
نیفتادنی
نیک (اندیشهٔ...)
نیک (کردارِ...
نیک (گفتارِ...)
نیک آفریده
نیک آگاهی
نیکْ اسب
نیکْ اندیش
نیک اندیشانه
نیک اندیشی
نیک اندیشیده
نیک بخت
نیکْ بنیاد
نیکْ خِرَد
نیک خواه
نیک خواهی
نیک دل
نیک دیدار
نیک دین
نیک زیستی (= زندگی خوب و بهروزانه)
نیک کردار
نیکْ کرده
نیکْ کُنش
نیک گزارده
نیک گفتار
نیک گفتاری
نیک منش
نیک نامی
نیکو تن

نیکویی
نیگرای
نیگراییه
نیمروز (= جنوب)
نیمروزی (= جنوبی)
نیمه خوانده
نیوشا

واپس کشیدن
وارسی
واژگان
وانمود
ودایی
وَر (آزمون ایزدی، آیین دادرسی)
وَر (پناهگاه جَم کَرد)
وَرج
وَرزاو
ورزیدن
ورزیده
وَرَس
وَرَشَن
وَزَغ دیس
وَندیداد (= دادِ دیوستیز)
وی‌بازو
ویتَشتی
ویراستار
ویراستن
ویرایش
ویسپَرَد

ها
هات
هاسَر
هامْ دَبیره (= آم دبیره)
هامُیان
هاوَن
هاوَنان
هاونگاه
هاونی
هراس انگیز
هراس انگیزی
هرزه
هرزه درای
هُرمَزد خُدای
هَرویسْپ تُخمَک (= بسیارتخمه، همه تخمه)
هزار گوش (مهر...)
هستی
هستی آفریده (روشنی...)
هستی نگری
هماورد
هَمپَتکار
هَمپرسگی
همچند
همخوابگی
همخوابه
همداستان
همسایه آزار
هَمِستار
هَمِستاری
هَمِستگان
هَمِستگانی

هم سخنی
همسَرایه (= همسایه)
همکام
همه تخمه
همه تنْ مرگ (اهریمنِ ...)
هَمْیان (= هامْیان)
هَمیستَگان (= هَمِستَگان)
همیشه بهار
هنجار (= دستور، روش)
هنگامه
هوس انگیز
هَوم
هَومْ پالای (وَرسِ ...)
هَومِ دیگر (= پَراهوم)
هومِ سفید (= گوکِرِن)
هیربَد
هیربَدان هیربَد
یاری خواهی
یاری رسانی
یخ بندان
یزدان
یزدانْ شناخت
یَزِشْن
یَزِشْنگاه (اورویسگاه)
یَسنه
یَشْت
یکتاآفریده (گاوِ ...)
یگانه آفریده (گاوِ ...)
یَل
یوجیستی
یوغ

کتابنامهٔ اوستا و مزدیسنا

الف. مأخذهای بنیادی در پژوهشهای اوستایی

۱. بارتولومه (Bartholomae) :

Vorgeschichte der iranischen Sprachen; Awestasprache und Altpersisch. GrIPh., Bd I. Strassburg. 1895-1901

این کتاب، جامع‌ترین سند خلاصه شده در آواشناسی و دستور زبان اوستایی است که آثار زبانشناسی پیش از آن را نیز به طور کامل دربر دارد.

۲. بارتولومه:

Altiranisches Worterbuch, Strassburg, 1904; 2nd ed., Berlin, 1961

این پژوهش، تمام مواد موجود در اوستا و سنگنبشته های فارسی باستان را که در دسترس مؤلف بوده است، دربر می‌گیرد و تقریباً فهرست کاملی برمتن اوستا بشمار می‌رود.

از نظر فارسی باستان، پس از بررسیهای «هینتز» و «کنت»، این اثر را باید کهنه و منسوخ دانست؛ اما برای مطالعه دربارهٔ زبان اوستا، همچنان مأخذی اساسی محسوب می‌شود.

۳. ه . رایشلت (H. Reichelt) :

Awestisches Elementarbuch. Hiedelberg, 1909

این اثر، مناسب‌ترین کمک برای پژوهشهای اوستایی است. مؤلف در آواشناسی و شکل‌شناسی کلمه ها پیرو «بارتولومه» است؛ اما در شکلی موجزتر. افزون برآن، این رساله شامل فصل بزرگی در نحو (ترکیب) زبان اوستاست که اگر بررسیهای کهنهٔ «شپیگل» را درنظر نگیریم، در نوع خود بی نظیر است. در ذیل (ضمیمه) کتاب، بخشهای زیادی از متن اوستا همراه با واژگان آن آمده است.

٤. ه . رایشلت:

Iranisch, Grundriss der indogermanischen Sprach-und Altertumskunde, II, Bd. 4-2. Halfte.S. 1-84. Berlin-Leipzig, 1927

این کتاب، برآوردی کلی است از آگاهیهای دربارهٔ پژوهشهای ایرانی.

۵. ک. گلدنر (K. Geldner) :

Awestalitteratur, Grundriss der Iranischen Philologie, Bd. II, Strassburg, 1896-1904

در این کتاب، توصیفی از محتوای اوستا و آگاهیهای بدست آمده دربارهٔ دست‌نویسهای آن و تاریخچهٔ پژوهشهای اوستایی و اصول زبانشناختی اوستایی آمده است. همچنین فهرستی از مأخذهای قابل مراجعه که پژوهشها و بررسیهای عام پیش از انتشار کتاب را دربر دارد و انتشار متن و ترجمه های اوستا را شامل می‌شود، در این کتاب درج شده است.

۶. گ. مورگنشتیرن (G. Morgenstierne) :

Orthography and Sound-System of the Avesta, NTS, XII, 1942

این رساله، گذشته از بازسازی آزمونی دستگاه آوایی اوستای روزگار ساسانیان، شامل نظریه هایی دربارهٔ تکامل دستگاه آوایی زبانهای ایرانی است.

۷. ک. هوفمن (K. Hoffmann) :

Altiranisch, -"Handbuch der Orientalistik, Abt. IV Bd, Iranistik" I. Abschritt, Linguistik, Leiden-Koln, 1958

این کتاب، برآوردی فشرده است از ویژگیهای آواشناختی و دستوری زبانهای اوستایی و فارسی باستان، همراه خلاصه ای دربارهٔ مسئله های بنیادی و وضع این زبانها از لحاظ همزمانی.

ب. چاپهای متن اوستا

۱. هـ. رایشلت:

Avesta Reader Texts, Notes, Glossary and Index, Strassburg, 1911

این چاپ، متن درسی بسیار مناسبی است از اوستا با گزیده‌هایی بسیار خوب از متنهای اوستایی همراه با گزارش و واژگان آن.

۲. ف. شپیگل (F. Spiegel) :

Avesta, die heiligen Schriften der Parsen, zum ersten Male im Grundtexte sammt der Huzvaresch-Übersetzung herausgegeben, Bd I-II, 1853-1858

متن فارسیِ میانه که در این اثر آمده است، ارزش فراوان دارد.

۳. ک. گلدنر:

Avesta, die heiligen Bucher der Parsen, Bd I-III, Stuttgart, 1886-1895

این کتاب، ویرایشی انتقادی است که بر بنیاد شمار زیادی از دست‌نویسها قرار دارد و تاکنون مأخذی پذیرفتنی در پژوهشهای اوستایی است.

٤. ک. گلدنر:

Codics Avestici et Pahlavici Bibliothecae Universitatis Hafnensis, vol. VII-IX, K-5 (1937, 1938, 1939); vol. X-XI, K.3a, K3b, K-1 (1941, 1942); vol. XII, K-7, K-25 (1944)

این کتاب، رونوشت کامل بهترین دست‌نویسهای اوستا را که در کپنهاک موجود است، در دسترس خواننده می‌گذارد.

پ. ترجمه‌های کامل اوستا

۱. ج. دارمستتر (J. Darmesteter) :

Le Zend-Avesta, traduction nouvelle avec commentaire historique et philologique, vol. I-III, Paris, 1892-1893, 2nd Ed.: Paris, 1962

این ترجمه، از دیدگاه زبانشناسی کهنه و منسوخ شده؛ اما از لحاظ تفسیر دربارهٔ برخی از ویژگیهای اوستا هنوز هم ارزشمند است.

۲. ف. ولف (F. Wolff) :

Avesta, die heiligen Bucher der Parsen, ubersetzt auf der Grundlage von Chr. Bartholomae's Altiranischen Worterbuch, Strassburg, 1910

گرچه دربارهٔ تعبیرها و تفسیرهای مندرج در این کتاب، نظرهای نوینی ابراز شده؛ اما کتاب در مجموع، ترجمه‌ای پذیرفتنی باقی مانده است. ترجمهٔ «گاهان» که در این کتاب آمده، به وسیلهٔ «بارتولومه» صورت پذیرفته است.

ت. ترجمه‌های گاهان

۱. بارتولومه:

Die Gatha's des Awesta, Zarathustra's Verspredigten, Strassburg, 1905

۲. بُد (Bode) :

Songs of Zarathustra, The Gathas, Translated from the Avesta, London 1953

۳. انکلساریا (Anklesaria) :

The Holy Gathas of Zarathustra, Bombay, 1953

این دو ترجمه بویژه از این لحاظ که گزارش اوستا را از دیدگاه زرتشتیان کنونی نشان می‌دهد، جالب توجّه است.

٤. ژ. دوشن گیمن (J. Duchesne-Guillemin) :

Zoroastre, essai critique avec une traduction commente des gathas, Paris, 1948. (English translation: The Hymns of Zarathustra, London, 1952, 2nd Ed., Boston, 1963)

ترجمه‌ای درست است؛ اما همواره با تعبیرها و تفسیرهای ادیبانه‌ای است که اساساً خصلت تاریخی و دینی دارد. مؤلف همچنین کوشیده است که بخشهای گاهان را به ترتیب زمانی مرتب سازد.

۵. م. سمیث (M. Smith) :

Studies in the Syntax of the Gathas of Zarathustra together with Text, Translation and Notes, Philadelphia, 1929

این کتاب، شامل تعبیرها و تفسیرهای اصیلی است که با ترجمهٔ «بارتولومه» مقایسه شده و طبعاً مؤلف از آن بهره‌برداری کرده است.

٦. هـ . هومباخ (H. Humbach) :

Die Gathas des Zarathustra, Bd I, II, Heidelberg, 1959

۷. و. هینتز (W. Hinz) :

Zarathustra, Stuttgart, 1961

کتابی پژوهشی است دربارهٔ نخستین دورهٔ رواج دین زرتشتی که ترجمه‌ای از گاهان و نامنامه‌ای جامع از مآخذ را نیز دربر می‌گیرد.

ث. پژوهشهای دیگر

۱. اونوالا: نگرشهایی دربارهٔ دین پارتیان (بمبئی ۱۹۲۵)

Unvala: Observations on the Religion of the Parthians, Bombey, 1925

۲. ا. بنونیست: مغان در ایران باستان (انجمن پژوهشهای ایرانی-۱۹۳۸)
E. Benveniste: Les Mages dans l'Ancien Iran

۳. ا. بنونیست و ل. رنو: «ورتره» و «ورثرغنه»
E. Benveniste et L. Ronou: Vrtre et Vrthragna, Paris, 1934

٤. هـ. بیرکه‌لاند: زرتشت پیامبر ایران
H. Birkeland: Zaratustra, Iran's Profet, Oslo, 1943

۵. هـ. و. بیلی: مسائل زرتشتی در کتابهای سدهٔ نهم میلادی
H.W. Bailey: Zoroastrian problems in the Ninth century books (Oxford, 1943)

٦. آ. و. و. جکسن: تعیین جای آذرفرنبغ (مجلهٔ شرقی آمریکا-۱۹۲۱)
A.V.W. Jackson: The Location of Farnbagh Fire, 1921

۷. آ. شتاین: ایزدان زرتشتی بر روی سکّه‌های هند و سکایی (مجموعهٔ آثار بابل و شرق)
A. Stein: Zoroastrian Deities on Indo-Scythian coins, Babylonian and Oriental Record, I, London, 1886-87

۸. کازارتلی: فلسفهٔ دینی مزدیسنان در زمان ساسانیان
Casartelli: La philosophie religieuse du masdeisme sous les Sassanides

۹. آ. کریستن‌سن: فرگرد یکم وندیداد و تاریخ نخستین تیره‌های ایرانی
A. Christensen: Le Premier du Vendidad et l'histoire Primitive des tributs Iraniennes (D. Vid. slesk. hist-fil. Medd. XXIX. 4)

۱۰. ف. کومون: پایان جهان بنا بر قول مغان باختری (مجلهٔ تاریخ ادیان-۱۹۳۱)
F. Cumont:La fin du monde selon les mages occidentaux

۱۱. ب. گیگر: امشاسپندان
B. Geiger: Die Amesha Spentas, Sitzungsberichte der wiener Akademie, 1916

۱۲. هـ. لومل: دین زرتشت بنا بر نوشته‌های اوستا
H. Lommel: Die Religion Zarathustras nach dem Avesta-dargestellt, Tübingen 1930

۱۳. هـ. لومل: یشتهای اوستا
H. Lommel: Die Yashts des Avesta ubersetzt und eingeleitet

١٤. آ. میه: سه سخنرانی دربارهٔ گاهان
A. Meillet: Trois conferences sur Gathas de l'Avesta, Paris, 1925

۱۵. هـ. س. نیبرگ: متنهای مربوط به تقویم مزدیسنی
H.S. Nyberg: Texte zum mazdyasnischen kalender, Upsala Universitets Arsskrift, 1934

۱٦. وزن دنک: چگونگی آموزشهای زرتشت (لایپزیک-۱۹۲۷)
Wesendonk: Das wesen der Lehre Zarathustros

۱۷. ژ. هرتل: آتش شاهی و آتش بهرام در اوستا (رساله‌های آکادمی ساکس-۱۹۳۱)
J. Hertel: Die Awestischen Herrschafts und Siegesfeuer

فهرست کتابها و گفتارهای مأخذ و مرجع

آزاد (ابوالکلام): ذوالقرنین یا کورش کبیر، ترجمهٔ دکتر محمّد ابراهیم باستانی پاریزی، چاپ سوم، تهران ۱۳۴۲

آسموسن (ج. پ.)، بویس (دکتر مری) و کای‌بار (پرفسور): دیانت زرتشتی (مجموعهٔ سه مقاله)، ترجمهٔ فریدون وهمن، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شمارهٔ ۸۶ـتهران ۱۳۴۸

آشتیانی (مهندس جلال‌الدّین): زرتشت (مزدیسنا و حکومت)، از انتشارات شرکت سهامی انتشار، تهران‌ـبهار ۱۳۶۷

ابن‌الاثیر: تاریخ الکامل (بخش مربوط به ایران)، ترجمهٔ دکتر محمّد ابراهیم باستانی پاریزی، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۱۲۷۳ـتهران ۱۳۴۹

ابن‌النّدیم (محمّد بن اسحاق): کتاب الفهرست، ترجمهٔ م. رضا تجدّد، انتشارات ابن‌سینا، تهران ۱۳۴۳

ابوالقاسمی (محسن): دربارهٔ زبان آسی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شمارهٔ ۶۹ـتهران ۱۳۴۸

اُرانسکی (ای. م.): مقدّمهٔ فقه‌اللغهٔ ایرانی، ترجمهٔ کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران ۱۳۵۸

ارداویرافنامه: (یا بهشت و دوزخ در آیین مزدیسنی)، ترجمهٔ دکتر رحیم عفیفی، چاپ دانشگاه مشهدـمهر ۱۳۴۲

استاریکف (ا. ا.): فردوسی و شاهنامه، ترجمهٔ رضا آذرخشی، انتشارات مجلّهٔ پیام نوین، تهران ۱۳۴۱.

اسدی (ابونصر علی بن احمد طوسی): گرشاسپ‌نامه، به تصحیح حبیب یغمایی، تهران ۱۳۱۷

ـــــــــــ: لغت فرس، به کوشش محمّد دبیرسیاقی، انتشارات طهوری، تهران ۱۳۳۶

افشار (ایرج): درگذشت ابراهیم پورداود و سال‌شمار زندگی پورداود، ماهنامهٔ راهنمای کتاب، سال یازدهم، شمارهٔ ۹ـدی‌ماه ۱۳۴۷

الیاده، میرچا: اسطورهٔ بازگشت جاودانه (مقدّمه بر فلسفه‌ای از تاریخ)، ترجمهٔ بهمن

سرکاراتی ـ انتشارات نیما، تبریز ـ بهار ۱۳۶۵

ــــــــــــ: چشم اندازهای اسطوره، ترجمهٔ جلال ستاری، انتشارات توس، تهران ۱۳۶۲

اندرز خسرو قبادان: متن پهلوی با ترجمه و حواشی و فرهنگ پهلوی ـ فارسی از دکتر محمّد مکری، چاپ دوم، تهران ـ دی ماه ۱۳۲۹

اومستد (ا.ت.): تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمهٔ دکتر محمّد مقدّم، انتشارات ابن سینا، تهران ۱۳٤۰

ایران از نظر خاورشناسان: نوشتهٔ گروهی از دانشوران غربی، ترجمهٔ دکتر رضا زادهٔ شفق، انتشارات اقبال، تهران ۱۳۳۵

برومند سعید (دکتر جواد): حافظ و جام جم (مجموعهٔ حافظ شناسی)، از انتشارات پاژنگ، تهران ۱۳۶۷

بلعمی (ابوعلی محمّد بن محمّد): تاریخ بلعمی (ترجمه و تکملهٔ تاریخ طبری)، به تصحیح محمّدتقی بهار (ملک الشّعرا) و به کوشش محمّد پروین گنابادی، جلد اوّل از انتشارات وزارت فرهنگ، تهران ۱۳٤۱

بنونیست (امیل): دین ایرانی بر پایهٔ متنهای مهمّ یونانی، ترجمهٔ بهمن سرکاراتی، چاپ دوم، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ـ تهران ۱۳٥٤

بهار (مهرداد): اساطیر ایران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شمارهٔ ۱٤۳ ـ تهران ۱۳٥۲

ــــــــــــ: پژوهشی در اساطیر ایران، پارهٔ نخست، انتشارات توس ـ تهران ۱۳۶۲

ــــــــــــ: جغرافیای اساطیری جهان در ادبیّات پهلوی، نشریّهٔ بنیاد فرهنگ ایران، جلد اوّل، شمارهٔ ۱ ـ تهران ۱۳٤۷

ــــــــــــ: کنگ دژ و سیاوش گرد (مقاله)، شاهنامه شناسی ۱، انتشارات بنیاد شاهنامهٔ فردوسی، تهران ۱۳٥۷

ــــــــــــ: واژه نامهٔ بندهشن، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شمارهٔ ۱۷ ـ تهران ۱۳٤٥

ــــــــــــ: واژه نامهٔ گزیده های زاداسپرم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شمارهٔ ۱۳۱ ـ تهران ۱۳٥۱

بهرام پژدو (زرتشت): زراتشت نامه، به تصحیح فردریک روزنبرگ و تصحیح مجّد محمّد دبیرسیاقی، انتشارات طهوری ـ تهران ۱۳۳۸

بیرونی (ابوریحان محمّد بن احمد): آثار الباقیه، ترجمهٔ اکبر داناسرشت، چاپ سوم، انتشارات

امیرکبیر-تهران ۱۳۶۳

________: الآثار الباقیه عن القرون الخالیه، چاپ زاخو، لایپزیگ ۱۹۲۳ ب. م.

پورداود (ابراهیم): اناهیتا (پنجاه گفتار)، به کوشش مرتضی گرجی، انتشارات امیرکبیر-تهران ۱۳۴۳

________: پیشدادیان و کیانیان (مقاله)، نشریهٔ انجمن فرهنگ ایران باستان، سال چهارم، شمارهٔ ۲. اسفندماه ۱۳۴۵

________: خرّمشاه (سخنرانیهایی دربارهٔ آیین و تاریخ و لغت ایران قدیم)، انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی-بمبئی ۱۳۰۵

________: زین ابزار (مقاله)، مجلّهٔ بررسیهای تاریخی، شماره های ۱ و ۲ و ۳-تهران ۱۳۴۵

________: سوشیانس (رساله ای دربارهٔ موعود مزدیسنا)، انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی، بمبئی-اوت ۱۹۲۷ ب. م.

________: فرهنگ ایران باستان، بخش نخست، انتشارات انجمن ایران شناسی-تهران ۱۳۲۶

________: هرمزدنامه، انتشارات انجمن ایران شناسی-تهران ۱۳۳۱

________: یادداشتهای گاتها (بخش دوم گاتها)، به کوشش بهرام فره وشی، انتشارات انجمن ایران شناسی-تهران ۱۳۳۶

پیرنیا (حسن... مشیرالدّوله): ایران باستان، ۹ جلد، چاپ سوم، کتابهای جیبی-تهران ۴۲-۱۳۴۱

تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سدهٔ هیجدهم میلادی: پژوهش و نگارش گروهی از خاورشناسان شوروی، ترجمهٔ کریم کشاورز، چاپ چهارم، انتشارات پیام-تهران ۱۳۵۴

تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز: پژوهش و نگارش گروهی از خاورشناسان شوروی، ترجمهٔ کیخسرو کشاورزی، انتشارات پویش-تهران ۱۳۵۹

تاریخ جهان باستان: زیر نظر و. دیاکونف و س. کووالف، ترجمهٔ ع. همدانی، ص. انصاری و م. ب. مؤمنی-تهران ۱۳۴۷

تاریخ سیستان: به تصحیح محمّدتقی بهار (ملک الشّعرا)، انتشارات زوّار-تهران ۱۳۱۴

تفضّلی (دکتر احمد): سوورای جمشید و سوورای ضحّاک (مقاله)، مجلّهٔ دانشکدهٔ ادبیّات و علوم انسانی تهران (جشن نامهٔ استاد محمّد مقدّم)، سال ۲۳، شمارهٔ ٤-زمستان ۲۵۳۵ شاهنشاهی

(۱۳۵۵ خورشیدی)

ـــــــــــ: واژه‌نامهٔ مینوی خرد، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شمارهٔ ۶۳ـتهران ۱۳۴۸

تمدّن ایرانی: نوشتهٔ چندتن از خاورشناسان فرانسوی، ترجمهٔ دکتر عیسی بهنام، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ـ تهران ۱۳۳۷

ثعالبی (ابومنثور عبدالملک بن محمّد نیشابوری): غرر اخبار ملوک الفرس، چاپ کتابخانهٔ اسدی، تهران ۱۹۶۳ب.م. از روی چاپ زتنبرگ، پاریس ۱۹۰۰ب.م.[1]

جعفری (دکتر علی اکبر): معنی اوستا (مقاله)، نشریهٔ انجمن فرهنگ ایران باستان، سال چهارم، شمارهٔ ۲ـاسفندماه ۱۳۴۹

جکسن (آ.و. ویلیامز): سفرنامهٔ جکسن (ایران در گذشته و حال)، ترجمهٔ منوچهر امیری ـ فریدون بدره‌ای، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۵۲

حمزة بن حسن اصفهانی: تاریخ پیامبران و شاهان (سنّی ملوک الارض و الانبیاء)، ترجمهٔ دکتر جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شمارهٔ ۲۱ـتهران ۱۳۴۶

خرده اوستا: گزارش ابراهیم پورداود، انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی ـ بمبئی ۱۳۱۰

خورِناسی (موسِس): تاریخ ارمنستان، ترجمهٔ گئورگی نعلبندیان، ادارهٔ نشریات دانشگاه یروان ـ ۱۹۸٤

دوشن گیمن (ژ.): زرتشت و جهان غرب، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان، شمارهٔ ۳ـتهران ۱۳۵۰

دیاکونوو (م.م.): اشکانیان، ترجمهٔ کریم کشاورز، انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان ـ تهران ۱۳٤٤

دینشاه ایرانی: اخلاق ایران باستان، ترجمهٔ عبدالحسین سپنتا، چاپ دوم، مطبعهٔ مجلس ـ تهران ۱۳۱۲

راستار گویووا (و.س.): دستور زبان فارسی میانه، ترجمهٔ دکتر ولی الله شادان، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شمارهٔ ٤۱ـتهران ۱۳٤۷

راوندی (مرتضی): تاریخ اجتماعی ایران (جلد اوّل: تاریخ اجتماعی ایران و کهن‌ترین ملل باستانی از آغاز تا اسلام)، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم ـ تهران ۲۵۳۶ (۱۳۵۶)

۱. مجتبی مینوی نام این کتاب را «غرر سیرالملوک» و مؤلف آن را «ابومنصور مرغنی» دانسته است. (← مقدمهٔ توقیعات انوشروان)

رضوی (سیّد محمّد طاهر): پژوهشی دربارهٔ برخی از همانندیهای مزداپرستی و اسلام، ترجمهٔ جلیل دوستخواه، نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیّات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، سال نهم، شمارهٔ دهم-۱۳۵۳

روایت پهلوی (متنی به زبان فارسی میانه = پهلوی ساسانی): ترجمهٔ مهشید میرفخرایی، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۷

زادسپرم پسر جوان جم: گزیده‌های زادسپرم، ترجمهٔ محمّدتقی راشد محصّل، از انتشارات مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۶

زرّین کوب (دکتر عبدالحسین): از گذشتهٔ باستانی ایران چه می‌توان آموخت؟، انتشارات ادارهٔ فرهنگ و هنر فرمانداری کلّ لرستان-آبان ۱۳۵۱

زند وهومن یسن: ترجمهٔ صادق هدایت، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم-تهران ۱۳۴۲

ستوده (دکتر منوچهر) و سروشیان (جمشید): فرهنگ بهدینان، انتشارات فرهنگ ایران زمین-تهران ۱۳۴۶

سرکاراتی (دکتر بهمن): بنیان اساطیری حماسهٔ ملّی ایران (مقاله)، شاهنامه شناسی ۱، انتشارات بنیاد شاهنامهٔ فردوسی-تهران ۱۳۵۷

سیمرغ: (نشریهٔ بنیاد شاهنامهٔ فردوسی) ۵ شماره از اسفندماه ۱۳۵۱ تا تیرماه ۱۳۵۷

شهرستانی (ابوالفتح محمّد بن عبدالکریم): الملل والنّحل، ترجمهٔ افضل الدّین صدر ترکهٔ اصفهانی، به تصحیح و تحشیهٔ سید محمّدرضا جلالی نائینی، چاپ دوم، انتشارات اقبال-تهران ۱۳۳۵

صد درنثر، صد دربند هشن: به کوشش هیربد بهمن جی نوشیروانجی دهابر-بمبئی ۱۹۰۹ ب.م.

صفا (دکتر ذبیح‌الله): تاریخ ادبیّات در ایران (جلد اوّل: از آغاز عهد اسلامی تا دورهٔ سلجوقی)، انتشارات ابن سینا، چاپ سوم-تهران ۱۳۳۸

ـــــــــــــ: حماسه سرایی در ایران از قدیم ترین عهد تاریخ تا قرن چهاردهم هجری، انتشارات امیرکبیر-تهران ۱۳۳۳

صمدی (مهرانگیز): ماه در ایران از قدیم‌ترین ایّام تا ظهور اسلام، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۷

ضیاءپور (جلیل): مازندران فردوسی کجاست؟ (مقاله)، شاهنامه شناسی ۱، انتشارات بنیاد شاهنامهٔ فردوسی-تهران ۱۳۵۷

عبادیان (محمود): «آشا» در اوستا (مقاله)، فرهنگ ایران زمین، ج ۲۷، تهران ۱۳۶۶

عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر: گزیدهٔ قابوس‌نامه، به کوشش دکتر غلامحسین یوسفی، سازمان

کتابهای جیبی-تهران ۱۳۵۳

فخرالدّین اسعد گرگانی: ویس و رامین، به تصحیح ماگالی تودوا و الکساندر گواخاریا، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شمارهٔ ۱۰۱۰-تهران ۱۳٤۹

فردوسی (ابوالقاسم): داستان سیاوش، به تصحیح و توضیح استاد مجتبی مینوی، انتشارات مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی-تهران ۱۳٦۳

ـــــــــــ: شاهنامه (۱. چاپ کتابخانهٔ یهود ابروخیم از روی چاپ وولرس و با مقابله با چاپهای می کن ومول، ۱۰ جلد-تهران ۱۳۱٤. ۲. چاپ فرهنگستان علوم شوروی، ۹ جلد، مسکو ۱۹٦۰-۱۹۷۱. ۳. چاپ افست از روی چاپ ژول مول، ۷ جلد، سازمان کتابهای جیبی، چاپ سوم-تهران ۱۳٦۳. ٤. چاپ لندن-نیویورک، به کوشش جلال خالقی مطلق، دفتر یکم-نیویورک ۱۳٦٦)

فره‌وشی (دکتر بهرام): ایرانویج، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳٦۵

ـــــــــــ: جهان فروری، بخشی از فرهنگ ایران کهن، انتشارات کاریان، چاپ دوم-تهران ۱۳٦٤

ـــــــــــ: فرهنگ پهلوی، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۱٤۱٤، چاپ دوم-تهران ۱۳۵۲

ـــــــــــ: نقدی بر «وندیداد یا مجموعهٔ قوانین زرتشت» (مقاله)، ماهنامهٔ راهنمای کتاب، سال ششم، شمارهٔ ۸-آبان ۱۳٤۲

کارنامهٔ اردشیر بابکان: (پیوست «زند وهومن یسن»)، ترجمهٔ صادق هدایت، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳٤۲

کارنوی (آ. جی.): اساطیر ایرانی، ترجمهٔ دکتر احمد طباطبائی، انتشارات اپیکور با همکاری مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین-تبریز ۱۳٤۱

کربن (هانری): روابط حکمت اشراق و فلسفهٔ ایران باستان (فارسی و فرانسه)، انتشارات انجمن ایران شناسی-تهران ۱۳۲۵

کریستن سن (آرتور): ایران در زمان ساسانیان، ترجمهٔ رشید یاسمی، انتشارات ابن سینا، چاپ سوم-تهران ۱۳٤۵

ـــــــــــ: کیانیان، ترجمهٔ دکتر ذبیح الله صفا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب-تهران ۱۳۵۰

ـــــــــــ: مزداپرستی در ایران قدیم، ترجمهٔ دکتر ذبیح الله صفا، انتشارات دانشگاه تهران-۱۳۳٦

ـــــــــــــ: ملاحظاتی دربارهٔ قدیم‌ترین عهد آیین زرتشتی (مقاله)، ترجمهٔ دکتر ذبیح‌الله صفا، مجلّهٔ دانشکدهٔ ادبیّات تهران، سال دوم، شمارهٔ ۳-تهران، فروردین ۱۳۳٤

ـــــــــــــ: نمونه های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه ای ایران، ترجمهٔ احمد تفضّلی و ژالهٔ آموزگار، ج ۱، انتشارات نشرنو، تهران ۱۳۶۳ - ج ۲، تهران ۱۳۶۸

کلیما (اوتاکر): تاریخ جنبش مزدکیان، ترجمهٔ دکتر جهانگیر فکری ارشاد، انتشارات توس-تهران ۱۳۵۹

کویاجی (ج. ک.): آیینها و افسانه های ایران و چین باستان، ترجمهٔ جلیل دوستخواه، سازمان کتابهای جیبی، چاپ دوم-تهران ۱۳۶۲

گاتها: (بخش یکم، گزارش دوم)، گزارش ابراهیم پورداود، انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی-بمبئی ۱۳۲۹

گاتها، سرودهای زرتشت: ترجمه و تفسیر موبد فیروز آذرگشسب، ۲ جلد-از انتشارات سازمان فروهر، تهران ۱۳۵۹-۱۳۵۱

گاتها، سرودهای مینوی زرتشت: گزارش دکتر حسین وحیدی، نشر آفتاب، تهران ۱۳۶۵

گریمال (پیر): فرهنگ اساطیر یونان و رم، ترجمهٔ دکتر احمد بهمنش، ۲ جلد، انتشارات دانشگاه تهران (شماره های ٦٨٥ و ٧٢٨، تهران ٤١-١٣٤٠)

گیرشمن (ر.): ایران از آغاز تا اسلام، ترجمهٔ دکتر محمّد معین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب-تهران ۱۳۳٦

ماتیکان یوشت فریان (متن پهلوی، آوانویس، ترجمه، واژه‌نامه): ترجمهٔ محمود جعفریان، سازمان انتشارات فروهر، تهران ۱۳۶۵

ماه فروردین روز خرداد: متن پهلوی و ترجمهٔ فارسی با واژه‌نامه و چند یادداشت، ترجمهٔ دکتر صادق کیا، انتشارات انجمن ایرانویج (ایران کوده، شمارهٔ ۱٦)، چاپ دوم-تهران ۱۳۳۵

مجتبائی (فتح‌الله): شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان، انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان، شمارهٔ ٤-تهران ۱۳۵۲

مجموعهٔ سخنرانیهای سومین تا ششمین هفتهٔ فردوسی: انتشارات دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی-شمارهٔ ۱۰ / مشهد ۱۳۵۷

مختاری (محمّد): دوگانگی سیمرغ در حماسه (مقاله)، شاهنامه شناسی ۱، انتشارات بنیاد شاهنامهٔ فردوسی، تهران ۱۳۵۷

مسکوب (شاهرخ): سوگ سیاوش (در مرگ و رستاخیز)، انتشارات خوارزمی ـ تهران ۱۳۵۰

ــــــــــــــ: مقدّمه ای بر رستم و اسفندیار، انتشارات امیرکبیر ـ تهران ۱۳۴۲

مشکور (دکتر محمّدجواد): ایران در عهد باستان (در تاریخ اقوام و پادشاهان پیش از اسلام)، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم ـ تهران ۱۳۴۷

ــــــــــــــ: فرهنگ هزوارشهای پهلوی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شمارهٔ ۲۹ ـ تهران ۱۳۴۶

ــــــــــــــ: گفتاری دربارهٔ دینکرد، مشتمل بر شرح بخشهای دینکرد، تاریخ اوستا و ادبیّات دینی پهلوی (به یادبود شصتمین زادروز استاد پورداود)، تهران ـ شهریور ۱۳۲۵

معین (دکتر محمّد): مجموعهٔ مقالات، به کوشش مهدخت معین، جلد اوّل، مؤسسهٔ انتشارات معین ـ تهران ۱۳۶۴، جلد دوم ـ تهران ۱۳۶۷

ــــــــــــــ: مزدیسنا و ادب پارسی، جلد اوّل، انتشارات دانشگاه تهران، شمارهٔ ۵۵۳ ـ تهران ۱۳۳۸

ــــــــــــــ: مزدیسنا و ادب پارسی، جلد دوم، به کوشش مهدخت معین، انتشارات دانشگاه تهران، شمارهٔ ۵۵۳/۲ ـ تهران ۱۳۶۳

ــــــــــــــ: یوشت فریان و مرزبان‌نامه (فارسی و روسی)، چاپخانهٔ مجلس شورای ملّی ایران ـ تهران ۱۳۲۲

مقدم (م.) (= دکتر محمّد مقدّم): چند نمونه از متن نوشته های فارسی باستان با واژه‌نامه، انتشارات انجمن ایرانویچ (ایران کوده، شمارهٔ ٤)، چاپ دوم ـ تهران ۱۳۳۷

ــــــــــــــ: داستان جم، متن اوستا و زند فرگرد دوم «ویدیودات» با واژه‌نامهٔ اوستایی و برگردانیدهٔ متن اوستا به فارسی، انتشارات انجمن ایرانویچ (ایران کوده، شمارهٔ ٦)، چاپ دوم، تهران ـ آذر ۱۳۴۱

ــــــــــــــ: سرود بنیاد دین زرتشت، انتشارات انجمن ایرانویچ (ایران کوده، شمارهٔ ۱۲)، تهران ۱۳۱۹ یزدگردی (= ۱۳۲۹ خورشیدی)

ــــــــــــــ: مهرابه یا پرستشگاه دین مهر (مقاله)، نشریّهٔ انجمن فرهنگ ایران باستان، دورهٔ اوّل، شمارهٔ ۳ ـ تهران، مهرماه ۱۳۴۳

منظومهٔ درخت آسوریک: متن پهلوی، آوانوشت، ترجمهٔ فارسی، فهرست واژه‌ها و یادداشتها از دکتر ماهیار نوّابی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شمارهٔ ۲۵ ـ تهران ۱۳۴٦

موله (م.): ایران باستان، ترجمهٔ دکتر ژالهٔ آموزگار، چاپ دوم، انتشارات توس ـ تهران ۱۳۶۳

میراث ایران: نوشتهٔ ۱۳ تن از خاورشناسان، زیر نظر «ا. ج. آربری»، ترجمهٔ چند تن از دانشوران ایرانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب-تهران ۱۳۳۶

مینوی خرد: ترجمهٔ دکتر احمد تفضّلی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شمارهٔ ۲۰۱-تهران ۱۳۵٤

نرشخی (ابوبکر محمّد بن جعفر): تاریخ بخارا، ترجمهٔ ابونصر احمد بن محمّد بن نصرالقباوی، تلخیص محمّد بن زفر بن عمر، تصحیح و تحشیهٔ مدرّس رضوی، انتشارات توس-تهران ۱۳۶۳

نولدکه (تئودور): حماسهٔ ملّی ایران، ترجمهٔ بزرگ علوی، انتشارات دانشگاه تهران-۱۳۲۷

نیبرگ (هـ . س.): دینهای ایران باستان، ترجمهٔ دکتر سیف‌الدّین نجم‌آبادی، انتشارات مرکز ایرانی مطالعهٔ فرهنگها-تهران ۱۳۵۹

وندیداد: (حصّهٔ سوم کتاب اوستا)، ترجمهٔ سیّد محمّدعلی حسنی (داعی الاسلام)، حیدرآباد دکن-۱۹٤۸ ب. م. (۱۳۲۷ خورشیدی)

ویسپرد: گزارش ابراهیم پورداود، به کوشش بهرام فره‌وشی، انتشارات ابن سینا-تهران ۱۳٤۳

هدایتی (م.): سوورا و اشترا در داستان جم وندیداد (مقاله)، پیوست نشریّهٔ شمارهٔ دوم، سال هشتم انجمن فرهنگ ایران باستان-تهران ۱۳٤۹

هُرن (پاول) و هوبشمان (هاینریش): اساس اشتقاق فارسی، ترجمه و تنظیم جلال خالقی مطلق، ج ۱، بنیاد فرهنگ ایران، تهران-۲۵۳۶ (= ۱۳۵۶)

هنینگ (و.ب.): زرتشت سیاستمدار یا جادوگر، ترجمهٔ کامران فانی-چاپ دوم از انتشارات پرواز، تهران ۱۳۶۵

یادگار جاماسپ: (= جاماسپ‌نامه)، ترجمهٔ صادق هدایت، پیوست «زند وهومن یسن»، انتشارات امیرکبیر-تهران ۱۳٤۲

یادگار زریران: (= ایاتکار زریران)، ترجمهٔ صادق هدایت، مجلّهٔ سخن، دورهٔ یکم-تهران ۱۳۲۲

یادنامهٔ پورداود: (جلد اوّل گفتارهایی به زبان فارسی، جلد دوم گفتارهایی به زبانهای اروپایی) به کوشش و زیرنظر دکتر محمّد معین به مناسبت شصتمین زادروز استاد ابراهیم پورداود-تهران ۱۳۲۵

یادنامهٔ دینشاه ایرانی: نگارش گروهی از دانشوران و فرهنگ‌پژوهان، بخش اول (مقالات فارسی)-بمبئی ۱۹٤۳. ب. م.

یارشاطر (دکتر احسان): زبانها و لهجه‌های ایرانی (مقاله)، مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا، انتشارات سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا-تهران ۱۳۳۷

یسنا (بخش یکم): گزارش ابراهیم پورداود، انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی-بمبئی ۱۳۰۷

یسنا (بخش دوم): گزارش ابراهیم پورداود، به کوشش بهرام فره‌وشی، انتشارات انجمن ایران‌شناسی - تهران ۱۳۳۷

یشتها (جلد اوّل): گزارش ابراهیم پورداود، انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی - بمبئی ۱۳۰۷

یشتها (جلد دوم): گزارش ابراهیم پورداود، انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی - بمبئی ۱۳۱۰

Anklesaria (B.T.): The Holy Gathas of Zarathushtra, Bombay 1953

Bailey (H.W.): Yasna 53; Modi Memorial Volume, Bombay 1930

————: Zoroastrian Problems in the Ninth century Books, Oxford 1943

Bode (Dastur F.A.): Songs of Zarathushtra, London 1952

Bulletin of the Iranian Culture Foundation, Vol. 1, Part 1, 1969

Chatterjee (J.M.): The Ethical Conception of the Gathas, Navsary 1932

————: Gathas or the Hymns of Atharvan Zarathushtra, Navsary 1933

Coyajee (J.C.): Studies in Shahnameh, Bombay 1939

Darmesteter (J.): The Zend-Avesta, part I The Vendidad (Sacred Books of the East, Vol. IV) Oxford 1880

Dinshah Irani Moemorial Volume, Bombay 1943

Études Mithriaques: Actes du 2e Congres International-Téhéran, du 1er au 8 septembre 1975 Acta Iranica 17, Première Série Volume IV, Téhéran.Liège 1978

Gray (L.H.): Foundation of the Iranian Religion (The Journal of the K.R. Cama Oriental Institute, No. 15) Bombay 1929

Haug (M.): Essays of the Sacred Language, Writings And Religion of the Parsis; Second Edition, edited by West, London 1876

Hinnells (J.R.): Persian Mythology, The Hamlyn Publishing Group Limited, London, New York, Sydney, Toronto 1973

Jackson (A.V.W.): A Hymn of Zoroaster, Yasna 31, translated with Comment, Stuttgart 1888

————: Persia, past and present, New York 1906

————: Zoroaster, The Prophet of Ancient Iran, New York 1901

Kanga (K.E.): An English-Avesta Dictionary, Bombay 1909

————: Complete Dictionary of the Avesta Language in Guzerati and English, Bombay 1867

Kanga (S.P.): Metrical Version of the Gathas, Bombay 1934

Kapadia (Dinshah D.): Glossary of Pahlavi Vendidad, Bombay 1953

Khabardar (A.F.): New Light of the Gathas of Holy Zarathushtra, Bombay 1951

Madan (D.M.): Study of the Gathas; Part 1, The Gatha Ahunavaiti, Bombay 1916
Mills (L.H.): The Five Zoroastrian Gathas, Leipsic 1895
Moulton (J.H.): Early Zoroastrianism, London 1913
Prof. Jackson Memorial Volume (Papers on Iranian Subjects in honour of the late Prof. A.V. Williams Jackson-Publishid by The K.R. Cama Oriental Institute), Bombay 1954
Punegar (K.E.): Gathas (The Journal of the K.R. Cama Oriental Institute, No. 12) Bombay 1928
Reichelt (H.): Avesta Reader, Texts, Notes, Glossary and Index, Strassburg 1911
Sacred Books of the East (S.B.E.), Pahlavi Texts by E.W. West, edited by F. Max Müller:
Vol. V Oxford 1880
Vol. XVIII, Oxford 1882
Vol. XXIV, Oxford 1885
Vol. XXXVII, Oxford 1892
Vol. XLVII, Oxford 1897
Sokolov (S.N.): The Avestan Language, Nauka Publishing House, Moscow 1967
Tafazzoli (Dr. Ahmad): Some Middle-Persian Quatations in Classical Arabic And Persian Texts, Memorial Jean de Menasce, Edite Par Ph. Gignoux et A. Tafazzoli, Imprimerie Orintaliste Louvain 1974-Foundation Culturelle Iranienne 185
Taraporewala (Irach J.S.): The Gathas of Zarathushtra, Text with a free English translation, Bombay 1951
———————: The Divine Songs of Zarathushtra, Bombay 1951
The Persian Rivayats of Hormazyar Framarz, Their Version With Introduction And Notes by E.B.N. Dhabhar, Bombay 1932
Vendidad, Avesta Text With Phahlavi Translation by Dastuor Hoshang Jamasp, Vol. 1-The Texts, Vol. II-Glossarial Index, Bombay 1907
Wolff (Frits): Glossar Zu Firdosis Schahnameh, Hildesheim, Germany-1965

١. مینويِ وَرجاوند، مینُویان، آفریدگانِ آهورایی

آب (= ایزد بانوی آبها): ١٧٣، ١٧٤، ٢٥٠، ٢٥٢ تا ٢٥٥، ٢٨٢ تا ٢٨٤، ٢٩٧، ٣٣١، ٤٤٧، ٥٢١، ٦١٧ تا ٦١٩، ٦٢٩ تا ٦٣١، ٦٣٤، ٦٣٦، ٥٩٧، ٧٩٦

آبان: ٦٣٠، ٦٣٤

آبها (= ایزد بانوی آبها): ٩٦، ٩٨، ١٠٣، ١٠٥، ١٠٧، ١١٠، ١١٤، ١١٦، ١٢٠، ١٢٢، ١٢٤، ١٢٩، ١٦٧، ١٦٨، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٤٤، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٥٦، ٢٦٢، ٥٦٨، ٥٩٣، ٦٠٠، ٦٠٢، ٦٣٤، ٨١٤

آبهای نیک (= ایزد بانوی آبها): ٩٨، ١٠٧، ١١٠، ١١٦، ١٢٤، ١٢٧، ١٢٩، ١٦٦، ١٦٨، ١٨٢، ١٨٦، ٢٠٤، ٢١٨، ٢١٩، ٢٤٢، ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٥٣، ٢٥٤، ٢٦٠، ٣٢٢، ٥٤٥، ٥٦٨، ٦٠١، ٦٠٢، ٧٤٤،

آتَر (= آذر): ٨٤٩، ٨٥٥

آتش (= آذر): ٧٩٥، ٧٩٦، ٨١٧ تا ٨١٩، ٨٣٣، ٨٤٩، ٨٥٠، ٨٥١، ٨٥٦

آدا: ٢٥٦، ٥٣١

آذر: ١٧، ٢١، ٣٢، ٤٠، ٤١، ٥٥، ٦٤، ٧٩، ٩١، ٩٣، ٩٥، ٩٦، ٩٨، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٧ تا ١٠٩، ١١١، ١١٢، ١١٤، ١١٦، ١١٨، ١٢٤، ١٢٦ تا ١٢٩، ١٣١، ١٥٨، ١٦٦، ١٦٨، ١٧٣، ١٨٢، ١٨٣، ١٨٦، ٢٠١، ٢٣٠، ٢٣٥، ٢٤٠ تا ٢٤٢، ٢٤٨، ٢٥٠، ٢٥٥، ٢٥٩، ٢٦٧، ٢٦٨، ٢٨٣، ٣٥٤، ٣٨٤، ٤٢١، ٤٩٢، ٤٩٣، ٥١٢، ٥٣٨، ٥٤٢، ٥٤٦، ٥٤٧، ٥٥٢، ٥٥٧، ٥٦٤، ٥٧٥، ٥٨٤، ٦٠٥ تا ٦٠٨، ٦١٠، ٦١٣ تا ٦١٥، ٦٢٢، ٦٢٩، ٦٣٠، ٦٣٣، ٦٣٤، ٦٤٩، ٦٨٠، ٨٠٧، ٨١٨، ٨٣٣، ٨٤٤، ٨٥٠

آرقیتی: ٧، ٨، ١٥، ١٨ تا ٢٠، ٣٠، ٣٤، ٣٩ تا ٤١، ٤٣، ٤٦، ٤٧، ٥٢، ٥٣، ٥٧، ٥٨، ٦٣، ٦٤، ٦٦، ٦٧، ٧٠، ٧١، ٧٧، ٨١، ١٥٩، ١٩٤، ٢٢٩، ٢٦٥، ٧٠٨، ٧٧٤، ٨٥٥

آسمان: ١٦٦، ١٧٣، ١٧٤، ٢١١، ٢٦٣، ٥٣٨، ٦٣١، ٦٣٦، ٨٦٥، ٨٦٦، ٨٧١

آشتی: ٢٨١، ٢٨٢، ٤٤٧، ٥٣٧، ٥٤٧، ٦٢٩، ٦٣٣

اَپام نَپات: ١٠٣، ١٢٢، ٢٤٨، ٢٦٠، ٢٨٢، ٢٨٣، ٣١٠، ٣٣٠، ٣٣٧، ٤٢٥، ٤٩٤، ٥٣٨، ٦١٠، ٦١٨، ٦١٩، ٦٣٤، ٦٣٦

اَرتْ (= اَشَی): ٦٣٥

اِرِث: ٩٩، ١١٠، ١١٧، ١٣٠، ٤٦٧، ٤٧٩، ٥٤١، ٦٣١

اَردْ (= اَشَی): ٦٣١، ٦٣٥

اَرِدْوی: ٢٩٧، ٢٩٨، ٥٢١

اَرِدْوی سوَر: ٨١٤

آرِدْویسوَر آناهیتا: ۲۷۷، ۲۹۷ تا ۲۹۹، ۳۰۱ تا ۳۲۲، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۶، ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۹۵، ۶۰۱ تا ۶۰۳، ۶۳۰، ۶۳۴، ۸۸۱

آرِدْویسوربانو: ۶۰۱، ۶۰۲

اَردیبهشت: سی و نه، ۹۵، ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۴۶، ۱۵۹، ۱۶۵، ۱۷۱، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۲۶، ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۵۹، ۲۶۳، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۷۵، ۴۸۲، ۴۹۲، ۵۳۹، ۵۴۹، ۵۹۰، ۶۱۳ تا ۶۱۵، ۶۲۶، ۶۲۹، ۶۳۳، ۶۴۴ تا ۶۴۶، ۶۴۹، ۸۶۵

اَرشْتاد: ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۶۶، ۲۸۲، ۲۸۴، ۳۸۶، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۷، ۴۰۴، ۴۰۸، ۵۳۷، ۶۲۵ تا ۶۲۷، ۶۳۰، ۶۳۴ تا ۶۳۶

اَرشْتی: ۲۲۸، ۳۹۴

اَزِیرین: ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۲۸، ۵۹۳، ۶۱۷

اَشْتاد: پنجاه و پنج، ۶۳۱، ۶۳۶

اَشوزوشْتَ: ۸۴۴

اَشَه: سی و هشت، چهل و شش، ۷ تا ۱۲، ۱۴ تا ۲۶، ۲۸ تا ۳۵، ۳۹ تا ۴۲، ۴۴ تا ۵۰، ۵۲ تا ۵۹، ۶۳ تا ۷۴، ۷۷ تا ۸۱، ۸۵، ۸۶، ۹۱ تا ۹۳، ۹۵، ۹۸ تا ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۰ تا ۱۱۲، ۱۱۶ تا ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹ تا ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۲ تا ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳ تا ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۶ تا ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۲ تا ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۱ تا ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۰ تا ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۸۸ تا ۲۹۲، ۲۹۵، ۳۰۳، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۴۱، ۳۴۷، ۳۶۸، ۳۷۴، ۳۷۸، ۳۸۹، ۳۹۱ تا ۳۹۳، ۴۱۱، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۸ تا ۴۳۰، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۵۱، ۴۶۸، ۴۸۱، ۴۸۵، ۴۸۷، ۴۹۱ تا ۴۹۳، ۵۰۰، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۵ تا ۵۰۷، ۵۲۴، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۵، ۵۳۸، ۵۴۱، ۵۴۳، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۹، ۵۵۷، ۵۶۴، ۵۷۱، ۵۷۳، ۵۷۶، ۵۷۹، ۵۸۲، ۵۸۴، ۵۹۰، ۵۹۴، ۶۱۰، ۶۱۴، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۶، ۶۲۹، ۶۳۱، ۶۳۳، ۶۳۶، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۸۲، ۶۸۳، ۷۰۰، ۷۰۱، ۸۴۶، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۷۸

اَشَه وَهیشتَ: ۱۷۹

اَشَهین: ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۸، ۶۲۵

اَشَی: ۱۸، ۹۹، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۴۴، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۶، ۱۹۴، ۲۱۳، ۲۲۲، ۲۳۶، ۲۵۶، ۳۳۸، ۳۶۹، ۳۹۱، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۱۲، ۴۶۷ تا ۴۷۹، ۴۸۱، ۴۹۴، ۵۳۱، ۵۳۷، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۷، ۵۴۹، ۶۳۵، ۸۷۲

اَمَ: ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۲۸، ۲۶۸، ۲۸۲، ۲۸۴، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۴۰، ۶۲۱، ۶۲۴، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۴، ۶۳۵

اَمُرداد: سی و هشت، سی و نه، چهل، ۲۷، ۳۰، ۹۵، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۶۵، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۵۹، ۲۶۴، ۲۷۸، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۹۳، ۳۷۵، ۵۰۳، ۵۴۲، ۶۱۰، ۶۲۹، ۶۳۳

اَندرماه: ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۹، ۳۲۶

آندروای: ۹۳، ۲٦۷، ۲٦۸، ٤٤۷ تا ٤٥٥، ٤٥۷ تا ٤٥۹، ٥۸٥، ٥۹۰، ٦۳۰، ٦۳٥
اوپَرتات: ۹۷، ۱۰۸، ۱۱٤، ۱۲۳، ۱۲۸، ۲٦۸، ۲۸۲، ۲۸٤، ٤٤٥، ٥۲۱، ٥۲٥، ٥٤۱، ٥۸٥، ٦۲۱، ٦۲٤، ٦۲۹، ٦۳۰، ٦۳٤، ٦۳٥
اوپَمَن: ۳۸٤
آویسروثْریم: ۹٦، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱٤، ۱۲۳، ۱۲۸، ٦۲۱، ٦۲۲
آهوَره: ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱٤، ۲۰، ۲٤، ۲۸، ۳۰، ۳۲، ۳٥، ۳۹، ٤٤ تا ٤۸، ٥۰، ٥۲، ٥٤، ٥٥، ٥۷، ٦٥ تا ٦۷، ۷۰، ۸٥، ۹۲، ۹۸، ۱۰٤، ۱۰۹، ۱۱٦، ۱۲٤، ۱۲۹، ۱۳۹، ۱٤٤، ۱٥۹، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۹۳ تا ۱۹٥، ۲۰۰، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳٥، ۲۳۹، ۲٥۱ تا ۲٥٤، ۲٦۸، ۲۷۳، ۲۷٤، ۲۷٦، ۲۸۲، ۲۸٤، ۲۸۸، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲٦، ۳۳۲، ۳٦۱، ۳٦۹، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۸، ۳۸۱، ۳۸۸، ٤۰۷، ٤۱۲، ٤۱٤، ٤۲٤، ٤۳۱ تا ٤٤٥، ٤۹۳، ٤۹۹، ٥۲٥، ٥۷۹، ٥۸۲، ٥۸٤، ٥۹۰، ٥۹٤، ٦۰۷، ٦۱۰، ٦۲۱، ٦۲٤، ٦۲۹، ٦۳۰، ٦۳٤، ٦۳٥، ٦۳۸، ٦٦٥، ۸۱٤، ۸٦٤، ۸۷۲، ۸۷۸
آهوَره مَزدا: سی و هفت، سی و نه، ۹۱ تا ۹۸، ۱۰۲، ۱۰٤، ۱۰٥، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱ تا ۱۱٤، ۱۱٦، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲٤، ۱۲٥ تا ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳٤، ۱٤٦، ۱٥۱، ۱٥۲، ۱٥٥، ۱٥٦، ۱٥۸، ۱٥۹، ۱٦۳، ۱٦٥ تا ۱٦۸، ۱۷۳ تا ۱۷٦، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲ تا ۱۸٤، ۱۸٦، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹٤، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰٤، ۲۰٦، ۲۰۹، ۲۱٥، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲٦، ۲۲۹ تا ۲۳۱، ۲٤۰ تا ۲٤۲، ۲٤٤، ۲٤۸، ۲٥۰، ۲٥٦، ۲٥۹ تا ۲٦٤، ۲٦۷، ۲٦۸، ۲۷۱ تا ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۷۹ تا ۲۸۳، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۳، ۲۹٤، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۹، ۳۲٤، ۳۲٥، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳٥ تا ۳٤۳، ۳٥۳، ۳٦٥، ۳٦٦، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷٤، ۳۷٥، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸٦، ۳۹۱ تا ۳۹۳، ۳۹۷، ۳۹۸، ٤۰٥، ٤۰۹، ٤۱۷، ٤۲۲، ٤۲۳، ٤۲۸، ٤۳۰، ٤۳۱، ٤۳۸ تا ٤٤۲، ٤٤۷، ٤٤۸، ٤٥٥، ٤٦۷، ٤۷۱، ٤۷۸، ٤۸۱، ٤۸۷، ٤۸۸، ٤۹۰، ٤۹٤ تا ٤۹٦، ٥۰۰، ٥۰۹، ٥۱۰، ٥۱۲ تا ٥۱٤، ٥۲۰، ٥۲٤، ٥۲۹، ٥۳۱، ٥۳۳، ٥۳٥، ٥۳۷ تا ٥۳۹، ٥٤۲، ٥٤٥ تا ٥٤۹، ٥٥۱ تا ٥٥۳، ٥٥٥، ٥٥۷، ٥٥۸، ٥٦۱، ٥٦۳، ٥٦۸، ٥۷۳، ٥۷٥، ٥۸۲، ٥۸۹ تا ٥۹۱، ٥۹٤، ٥۹۹، ٦۰٥ تا ٦۰۹، ٦۱۱، ٦۱۳ تا ٦۱٥، ٦۱۷، ٦۲۱ تا ٦۲۳، ٦۲٥، ٦۲٦، ٦۲۹ تا ٦۳٤، ٦۳٦، ٦۳۷، ٦٤۱، ٦٤٤، ٦٤۹، ٦٥۰، ٦٥٥، ٦٥۹ تا ٦٦۳، ٦٦٥، ٦٦۹ تا ٦۸٤، ٦۸۷ تا ٦۹۷، ۷۰۱، ۷۰۳ تا ۷۰۹، ۷۱۱ تا ۷۱۷، ۷۱۹ تا ۷۳۱، ۷۳۳ تا ۷۳٦، ۷۳۸ تا ۷٤٥، ۷٤۷، ۷٤۸، ۷٥۰ تا ۷٥۳، ۷٥٥ تا ۷۷۱، ۷۷۸ تا ۷۸۱، ۷۸۳ تا ۷۸٥، ۷۸۹، ۷۹٥ تا ۷۹۸، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰٤ تا ۸۱۱، ۸۱٤، ۸۱٥، ۸۱۷ تا ۸۲۲، ۸۲٥، ۸۲۸ تا ۸۳٦، ۸۳۹، ۸٤۱، ۸٤٥ تا ۸٥۹، ۸٦۱، ۸٦۲، ۸٦٥ تا ۸٦۷، ۸٦۹ تا ۸۷۱، ۸۷٥، ۸۷۷ تا ۸۸۰، ۸۸٥ تا ۸۸۸
آهوره مَزداه: چهل
آیاسَرِم: ۹۷، ۱۰٤، ۱۰۹، ۱۱٥، ۱۲۳، ۱۲۹، ٥۱۹، ٥۲۳، ٦٤۳، ٦٤٦
آیبی گَیه: ٦۲۱، ٦۲۲
آیرتَمَن: ۱۹٤، ۲۱٥، ٥۷٥، ۸۷۸، ۸۸٥، ۸۸۷، ۸۸۸

اَیـرْیَـمَـن ایشْیَـه: ۲۱۵، ۵۲۲، ۵۲۵، ۶۱۰، ۶۲۹، ۶۳۳

ایزد آب (= آبان): ۴۹۴

ایزدِ باران (= تِشتَر): ۸۸۲

ایزدْ بانوی آبها (=آبان): ۲۴۲، ۲۵۱، ۸۱۴، ۸۴۷، ۸۵۹، ۸۸۱

بـاد: ۱۶۶، ۲۱۱، ۲۵۹، ۳۳۷، ۳۵۵، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۸، ۴۱۵، ۴۸۲، ۵۳۸، ۵۹۲، ۶۳۱، ۶۳۵، ۸۶۶

بِـرِجْـیَـه: ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۸، ۵۸۳، ۶۲۵، ۶۲۶

بهـتـریـن اَشَـه: ۱۷۵، ۱۸۵، ۱۸۸، ۲۰۴، ۲۶۳، ۲۷۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۲، ۳۶۱، ۴۲۹، ۴۴۱، ۵۲۴، ۵۴۳، ۵۷۱، ۵۷۳، ۵۷۹، ۶۱۴، ۸۴۹

بهترین مَنِش: ۱۵، ۱۸، ۲۴، ۲۶، ۲۹، ۳۰، ۶۳، ۷۲، ۷۸

بهـرام: پـنـجاه و شش، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۶۶، ۲۳۲، ۲۶۸، ۲۸۲، ۲۸۴، ۳۷۰، ۴۳۱ تا ۴۴۵، ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۸۵، ۶۲۱، ۶۲۴، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۴۶، ۸۷۲

بـهـمـن: سـی و نه، ۹۵، ۱۲۰، ۱۴۶، ۱۶۵، ۲۰۰، ۲۲۶، ۲۵۹، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۳، ۳۷۵، ۴۲۱، ۴۹۲، ۵۴۹، ۵۹۰، ۶۲۶، ۶۲۹، ۶۳۳، ۸۶۵، ۸۶۷، ۸۷۰

به وای: ۷۳۹

پارِند: ۳۳۸، ۳۶۹

پارِندی: ۱۵۸، ۵۳۷، ۶۳۱، ۶۳۵

پَتِیَـه شُـهیم: ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۹، ۵۱۹، ۵۲۳، ۶۴۳، ۶۴۵

پُرماه: ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۹، ۳۲۶

پروین: ۳۳۲

پُورُوَتات: ۵۴۱

پیکِ ایزدی (= نَریوسَنگ): ۸۸۷

تِشـتَر: ۹۸، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۲۹، ۱۶۶، ۱۹۳، ۲۸۰، ۳۲۹ تا ۳۴۳، ۳۸۷، ۴۰۲، ۴۸۲، ۵۹۱، ۶۳۴، ۸۷۲، ۸۸۲

تیر (= تِشتَر): پنجاه و شش، ۶۳۰، ۶۳۴، ۶۴۵

تیشْتَریَینی: ۳۳۲، ۵۹۱، ۵۶۳

تُواش: ۲۶۸، ۵۸۵، ۵۹۲، ۶۳۰، ۶۳۵

جاودانـگـی (= اَمُرداد): ۱۸، ۲۱، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۴، ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۶۳، ۷۸، ۱۷۰، ۲۴۸

چـیـسـتـا: ۹۹، ۱۱۰، ۱۳۰، ۱۷۰، ۳۸۴، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۶۷، ۴۷۹، ۵۹۲، ۶۳۱، ۶۳۵

چیسـتـی: ۳۹۳، ۳۹۴، ۵۳۱، ۵۴۱، ۶۳۱، ۸۷۲، ۸۷۳

خَرَ: ۲۱۲

خُرداد: سی و نـه، پـنـجاه و شش، ۲۷، ۳۰، ۹۵، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۶۵، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۵۹، ۲۶۴، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۷۵، ۵۰۳، ۵۴۲، ۶۱۰، ۶۲۹، ۶۳۳

خْشَثْرَه وَیرْیَه: سی و هشت، چهل، ۸۷۶

خـورشـیـد: ۹۳، ۹۸، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۶۶، ۱۷۴، ۲۰۲، ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۵۶، ۲۶۳، ۲۶۷، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۲۳، ۳۲۴،

۳۵۶، ۳۶۵، ۳۷۵، ۴۰۳، ۴۲۲، ۴۲۵، ۵۶۳،
۵۶۴، ۵۸۶، ۵۸۹، ۵۹۰ تا ۵۹۳، ۵۹۵، ۵۹۸،
۶۰۰، ۶۰۳، ۶۱۸، ۶۳۰، ۶۳۴، ۷۹۲

داد: ۳۸۶، ۵۹۵
داموبش اوپَمَن: ۹۹، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۳۵۵، ۳۶۹، ۳۸۴، ۳۹۸، ۴۱۵، ۵۲۱، ۵۲۵، ۶۱۱، ۶۳۱، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹
دانش (= چیستا): ۴۶۱ تا ۴۶۳، ۴۶۵، ۵۹۲، ۶۲۹، ۶۳۱، ۶۳۳، ۶۳۶
دَخیوم: ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۲۸، ۵۹۳، ۶۱۷، ۶۱۸
دُرواسپ: ۳۴۵ تا ۳۵۱، ۶۳۰، ۶۳۴
دُروَتات: ۵۳۱
دَهُم آفْریتی: ۶۳۷، ۶۳۸
دَهمان آفَرین: ۶۳۱، ۶۳۶، ۶۳۷
دی: ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۴۴ تا ۶۴۶
دین: ۲۵۹، ۲۶۴، ۳۶۹، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۷۱، ۵۳۵، ۵۳۷، ۵۹۲، ۶۳۱، ۶۳۵، ۶۳۶

راتا: ۲۸۱، ۲۸۳، ۶۲۹، ۶۳۳، ۸۶۷
رام: ۹۲، ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۸۲، ۲۸۳، ۳۵۳، ۳۸۸، ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۸۵، ۵۹۷، ۵۹۸، ۶۰۹ تا ۶۱۱، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۳، ۶۳۵
رَپیتوین: ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۲۸، ۵۹۳، ۶۱۳، ۶۴۹، ۶۵۰
رَسایی (= خرداد): ۱۸، ۲۱، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۴، ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۶۳، ۷۱، ۷۸، ۱۷۰، ۲۴۸
رَمَشتات: ۹۹، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۳۰، ۴۶۷، ۴۷۹، ۶۳۱
رَشن: ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۶۶، ۲۴۸، ۲۵۹، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۹۳، ۳۶۳، ۳۷۲، ۳۷۷، ۳۸۶، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۷ تا ۴۰۰، ۴۰۲ تا ۴۰۴، ۴۱۵، ۴۲۳، ۴۴۱، ۴۷۱، ۵۳۷، ۵۴۶، ۶۲۵ تا ۶۲۷، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۴، ۶۳۵، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۳۹
روانِ آفرینش (= گوشوزوَن): ۷

زامیاد: پنجاه و شش، ۶۳۱، ۶۳۶
زَروان: ۲۶۸، ۵۸۵، ۵۹۲، ۶۳۰، ۶۳۵
زمان: ۳۶۹، ۸۷۰
زمانِ بی کرانه: ۸۶۴، ۸۶۵
زمانه: ۵۸۵، ۶۳۰، ۶۳۵
زمین: ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۴، ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۶۳، ۶۵۵
زَنتوم: ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۲۸، ۵۹۳، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۴۹
ساوَنگهی: ۹۱، ۹۲، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۵۳، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۹، ۱۸۵، ۱۹۵، ۲۳۲، ۲۴۳، ۵۳۳، ۵۴۳، ۵۴۸، ۵۹۲، ۵۹۷، ۶۱۰
سْپِنتَ آرمیَتی: ۶۶۷
سْپِنتَ مَینیو: ۸۷۳
سِپَندارمَذ: سی و نه، ۲۳، ۳۱، ۳۴، ۶۹، ۷۸، ۷۹، ۸۵، ۹۵، ۱۲۰، ۱۵۵، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۸۰، ۱۹۵، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۵۹، ۲۶۳، ۲۷۸ تا ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۹۳، ۳۷۵، ۴۰۶، ۴۷۱، ۵۲۴، ۵۲۹، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۸۴، ۶۲۳، ۶۲۶، ۶۲۹، ۶۳۳، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۷۵، ۶۸۳، ۷۴۹، ۸۵۵، ۸۵۸، ۸۶۵، ۸۶۶

سِپَندترین: ۵۲، ۹۵، ۱۹۰، ۳۹۲

سِپَندترین مینو: سی و هشت، ۱۵، ۳۰، ۳۹، ٤۲، ٦۳، ۷۸، ۱۷۳، ۱۹٤، ۲٤۸، ۲۷۱، ۲۷٤، ۳۳۲، ۳۷۰، ٤۳۱، ٤۳۸، ٤۳۹، ۵۰۹، ٦۵۰، ٦٦۵، ۷۲۹، ۷۷۱، ۷۸۳، ۷۸۹، ۸۱۷، ۸٤۱، ۸٦۵، ۸۷۵

سِپَند مینو: سی و هفت، سی و هشت، ۷، ٤۰، ٤٦، ۵۱، ۵۲، ٦۳، ٦٤، ۹۳، ۹۸، ۹۹، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱٦، ۱۱۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳٤، ۱۵۳، ۱۷۰، ۱۷٤، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۲٤، ۲۳۰، ۲۵٦، ۲٦۸، ۲۸۰، ۳۲۳، ۳٤۱، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۲، ٤۰۳، ٤۰۷، ٤۱۰، ٤۱۱، ٤۲۱، ٤۲۵، ٤٤۸، ٤۵۵، ٤۵۹، ٤۹۲، ۵٤۹، ۵۸۵، ٦۳۰، ٦۳۵، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۵۰، ۷۸۰، ۷۸۹، ۷۹۲، ۷۹۹، ۸۰۱ تا ۸۰۳، ۸۰۸، ۸۵٦، ۸٦٤

سِپهر: ۳٦۹

سَتَویس: ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳٦، ۳٤۳، ٤۱٤، ٦۳۰، ٦۳٤

سُروش: پنجاه و پنج، پنجاه و شش، ۲۹، ٤۲، ٤۹، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱٤٤، ۱٦٦، ۱۸۳، ۱۸٦، ۱۹٤، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱ تا ۲۲۸، ۲٤۸، ۲۵۰، ۲۵۹، ۲۷۷، ۲۸۲، ۲۸٤، ۳٦۳، ۳٦٦، ۳۷۷، ۳۸۹، ۳۹۱ تا ۳۹۵، ٤۲۳، ٤۲۷، ٤۷۱، ۵۳۷، ۵٤٦، ۵٤۷، ۵٤۹، ۵۵۷، ۵۸۳ تا ۵۸۵، ٦۲۵، ٦۲٦، ٦۲۹، ٦۳۰، ٦۳٤، ٦۳۵، ٦۸۰، ۷۳۹، ۷۷۳، ۷۸۱، ۸۰۲، ۸۰۷، ۸٤۸ تا ۸۵۰، ۸۵۲ تا ۸۵٦، ۸٦٦، ۸۷۳

سَوک: ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۷، ۲۹۲، ٦۲۹، ٦۳۳، ۸۷۲، ۸۸٦

سیمرغ: ٤۰۰، ٤۳۹، ۸٤۲

شهریاری (= شهریور): ۷۱، ۹۲، ۲۰۹

شهریاري مینُوی: ۷، ۹، ۱۲، ۱۵، ۱۸، ۲۱ تا ۲٤، ۳۰ تا ۳۵، ٤۰ تا ٤۳، ٤٦، ۵۳، ۵٦، ۵۸، ٦۳، ٦۷، ۷۰، ۷۲، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۷، ۱٦۳، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲٤٤، ۲۵٦، ۲۵۸، ٤۲٤، ۵۳۵

شهریور: سی و نه، ۹۵، ۱۲۰، ۱٦۵، ۲۰۰، ۲۲٦، ۲۵۹، ۲۷۸، ۲۸۳، ۲۹۳، ۳۷۵، ۵٦۵، ۵۹۰، ٦۲٦، ٦۲۹، ٦۳۳، ٦٤۵، ۸٦۵، ۸۷٦

فِرادَت فشو: ۹٦، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱٤، ۱۲۲، ۱۲۸، ۵۹۳، ٦۱۳، ٦۱٤، ٦٤۹

فْرادَت ویر: ۹٦، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱٤، ۱۲۲، ۱۲۸، ۵۹۳، ٦۱۷، ٦۱۸،

فْرادَت ویسپَم هوجیاتی: ۹٦، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱٤، ۱۲۳، ۱۲۸، ٦۲۱، ٦۲۲

فروتنی (= سِپَندارمَذ): ۱۷۰

فروردین: ٦۳۰، ٦۳۵

کَرَ (ماهی...): ٤۳۷، ٤٦۲، ۷۱۲، ۸۷۳

کَرشِفت (مرغ...): ٦۷٤

گاو (= نخستین جانور): ۵٦۸، ۸۷۹، ۸۸۲

گاوِپاک (= گاوِنخستین): ٦۵۵، ۷۸۹

گاوِنخستین: ٦۵۵، ۸۷۹، ۸۸۲

گاوِیگانه آفریده: ۳۲۵، ۳۲۷، ۵۹۹، ٦۳۰، ٦۳٤

گِوش: ۲۵٦، ۳۲۹، ۵۹۰، ٦۳۰، ٦۳٤

گِوش تَشَن: ۹۵، ۲۰٤، ۲۵۹، ۵٤۲، ۵٤۷، ٦۳۰

گِوشوروَن: ۷، ۱۰، ۱۲، ۹۵، ۱٦٦، ۱۹۰، ۲۰٦، ۲۵۹، ۵٤۲، ۵٤۷، ٦۲۲، ٦۳۰، ٦۳٤

گـوکـرِنَ (درختِ...) ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۸۳، ٦۲۹، ٦۳۳، ۸۷٥، ۸۷۷

مادرِ زمین (= سِپَندارمَذ): سی و نه

مارَاسپَند: ٦۳۱، ٦۳٦

ماه: ۹۸، ۱۰۹، ۱۱٥ تا ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲٤، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱٦٦، ۲٦۳، ۳۲٥ تا ۳۲۷، ۳۲۹، ٥۹۹، ٦۰۰، ٦۱۸، ٦۳۰، ٦۳٤، ۷۹۲

مَزدا: ۷، ۸، ۱۱، ۱۲، ۱٦ تا ۲۰، ۲٤ تا ۲٦، ۲۸ تا ۳٤، ۳۹ تا ٤۲، ٤٤ تا ٤۷، ٤۹، ٥۰، ٥۲، ٥۳ تا ٥٦، ٥۹، ٦۳، ٦٥ تا ۷٤، ۷۷ تا ۷۹، ۸۱، ۸٥، ۸۷، ۹۱، ۹۳، ۹۸، ۹۹، ۱۰٤، ۱۰۸ تا ۱۱۰، ۱۱٤، ۱۱٦، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲٤، ۱۲٥، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱٤۲، ۱٤٥، ۱٤۸، ۱٥۱، ۱٥٦، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷٥ تا ۱۷۷، ۱۷۹ تا ۱۸۲، ۱۹۳ تا ۱۹٥، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱٤، ۲۱٦، ۲۲۱، ۲۲٤، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳٥، ۲۳٦، ۲٤٥، ۲٤٦، ۲٤۸، ۲٥۳، ۲٥٦، ۲٦۸، ۲۷۲ تا ۲۷٤، ۲۷٦، ۲۷۹ تا ۲۸٤، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۲، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۱۳، ۳۲۲، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۳۷، ۳٤۳، ۳٤٥ تا ۳٥۱، ۳٦۹، ۳۷۸، ۳۸٦، ۳۹۲، ۳۹۸، ٤۰۲، ٤۰٦، ٤۱۰، ٤۱۷، ٤۱۹، ٤۲٤، ٤۲٥، ٤۳۱، ٤۳۲، ٤۳٦، ٤٥۲، ٤٦۱ تا ٤٦۳، ٤٦٥، ٤٦۷، ٤۷۳، ٤۷٤، ٤۷۹، ٤۸۱ تا ٤۸۳، ٤۸٥ تا ٤۸۷، ٤۹٤، ٤۹۷، ٤۹۹، ٥۰۳، ٥۰۷، ٥۲۰، ٥۳۸، ٥٤۱، ٥٤٦، ٥۷۹، ٥۸۲، ٥۸٤، ٥۸٥، ٥۹۱، ٥۹۲، ٥۹٥، ٦۰۱، ٦۰۲، ٦۰٦، ٦۱۷ تا ٦۱۹، ٦۲۹ تا ٦۳۱، ٦۳۳ تا ٦۳٦، ٦۸۲، ٦۸٥، ٦۸٦، ۷۰۸، ۷۱۱، ۷٤۹، ۷۷۱، ۷۷٤، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸٦، ۷۸۹، ۷۹۲، ۸٦۱، ۸٦٤، ۸٦٦ تا ۸۷۲، ۸۸۱، ۸۸٦

مَزدا اَهورَه: سی و هفت، سی و هشت، ۷ تا ۹، ۱۱، ۱٥، ۱۷ تا ۲٤، ۲۷ تا ۳۰، ۳۲، ۳٤، ۳٥، ۳۹ تا ٤۲، ٤٦، ٤۸، ٤۹، ٥۱ تا ٥۸، ٦۳، ٦٤، ٦٦، ۷۰ تا ۷٤، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸٥، ۸٦، ۱۱۸، ۱۳۱، ۱٦۳، ۱۷۰، ۱۸۰، ۱۹٤، ۲۰۰ تا ۲۰۳، ۲۰٦، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۳۱، ۲٤٤، ۲٦٥، ۳٥٤، ٤۲۷، ٤۹۲، ٤۹۳، ٥۰۲، ٥۱٤، ٥۳٥، ٥۳۹، ٥٥٤، ٥٦۷، ٥۷۹، ٦۰۲، ٦۰٥، ٦۰۷، ٦۰۸، ٦٤٤، ٦٦۷، ۸۷۱

مَنثْرَه سْپِنتَ (= ماراسپَند): ٦۳۱، ٦۳٦

مَنشِ نیک (= بهمن): ۷ تا ۹، ۱۱، ۱۲، ۱٤ تا ۱٦، ۱۸، ۱۹، ۲۱ تا ۲٥، ۲۷ تا ۳٥، ۳۹ تا ٤٦، ٤۸، ٤۹، ٥۲ تا ٥۸، ٦۳، ٦٥ تا ۷٤، ۷۷ تا ۸۱، ۸٥، ۸٦، ۱۱۳، ۱۷٥، ۱۸۷، ۱۹۳ تا ۱۹٥، ۲۰٦، ۲۱۲، ۲۱٥، ۲۱۷، ۲٤۸، ۲٥٦، ۲٦۰، ۲٦٥، ۲۷۷، ٥٤۱، ٥٤٦، ٥٤۷، ٥۸٤، ٦۹۹، ۷۷٤، ۸٦٥

مِهر: ۹۲، ۹٦، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰٤، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱٦، ۱۲۲، ۱۲٤، ۱۲٦، ۱۲۹، ۱٦٦، ۲٤۸، ۲٥٦، ۲٥۹، ۲٦۷، ۲۸۲، ۲۸۳، ۳۲٤، ۳۳۱، ۳۳۸، ۳٥۳ تا ۳٦۱، ۳٦۳ تا ۳۸۸، ۳۹۳، ۳۹٤، ٤۰٦، ٤۰۸، ٤۱٥، ٤۲۳، ٤۲٥، ٤٤۱، ٤٦۷، ٤۷۱، ٤۹۰، ٥۲۱، ٥۲٥، ٥۳۷، ٥٤٦، ٥۹۰، ٥۹۱، ٥۹۷، ٥۹۸، ٦۰۹ تا ٦۱۱، ٦۲۹، ٦۳۰، ٦۳۳، ٦۳٥، ٦٤٤، ٦٤٥، ٦٥۸، ٦۷٥، ۷۳۹، ۸٦٦، ٦۸۹

مَیذْبارِم: ۹۷، ۱۰٤، ۱۰۹، ۱۱٥، ۱۲٤، ۱۲۹، ٥۱۹، ٥۲۳، ٦٤۳، ٦٤٦

مَیذْیوزَرِم: ۹۷، ۱۰٤، ۱۰۹، ۱۱٥، ۱۲۳، ۱۲۹. ٥۱۹، ٥۲۳، ٦٤۳، ٦٤٥

مَیذْیوشَم: ۹۷، ۱۰٤، ۱۰۹، ۱۱٥، ۱۲۳، ۱۲۹

٥١٩، ٥٢٣، ٦٤٣، ٦٤٥
مینوی بهتر (= سپَندمینو): ٧٤١

ناهید (= اَردویسورَ اَناهیتا): ٥٢١
نَپات اَپام: ٩٦، ١٠٨، ١١٤، ١٢٨، ٦١٧، ٦٢٩، ٦٣١
نَریوسَنگ: ١٦٨، ٢٢٢، ٣٦٦، ٣٩١، ٤٢٣، ٥٣٧، ٥٣٨، ٦٠٦، ٦١٠، ٨٧١، ٨٨٧
نمانیَه: ٩٧، ١٠٣، ١٠٨، ١١٥، ١٢٣، ١٢٨، ٥٨٣، ٦٢٥، ٦٢٦

وارِغْنَ (مرغ...): ٤٣٤، ٤٣٥، ٤٣٨، ٤٤٠، ٤٩٠، ٤٩١
واسی پَنچاسَدوَرا (ماهی...) ٢١٢
وَنگهاپَرَه: ٨٠١، ٨٠٢
وَنند: ٣٣٢، ٤٠٢، ٥٠٧، ٥٩١، ٦٣٠، ٦٣٤
وُهوخْشْتَر: ٥٦٥
وُهومَنَ: ٨٥٦
ویسْپوبیش (درختِ...): ٧٠٧
ویشْیَه: ٩١، ٩٢، ٩٥، ١٠١، ١٠٢، ١٠٨، ١١١، ١١٣، ١٢٢، ١٢٦، ١٢٨، ١٥٣، ١٦١، ١٦٢، ١٦٩، ١٨٥، ١٩٥، ٢٣٢، ٢٤٣، ٥٣٣، ٥٤٣، ٥٤٨، ٥٩٢، ٥٩٧، ٦١٠

ویشْپتَتْ: ٩٧، ١٠٤، ١٠٩، ١١٥، ١٢٣، ١٢٩، ٣٢٦
وَیو (= اَندَروای): ٨٦٥، ٨٦٦

هاوَنی: ٩١، ٩٢، ١٠٠ تا ١٠٢، ١٠٤، ١٠٦، ١٠٩، ١١١، ١١٣، ١١٥، ١٢٢، ١٢٤، ١٢٦، ١٢٨، ١٢٩، ١٦١، ١٦٩، ١٨٥، ١٩٥، ٢٣٢، ٢٤٢، ٥٣٣، ٥٤٣، ٥٩٢، ٥٩٧، ٦٠٩
هَدیش: ٥٢٢، ٥٢٦
هُرمَزد: پنجاه و هشت، ١١٦، ١٢٤، ١٢٩، ٥٨١، ٥٨٣، ٥٨٩، ٥٩٣، ٥٩٧ تا ٥٩٩، ٦٠٥، ٦٢٩، ٦٣٣
هَفتورَنگ: ٣٣٢، ٤٠٢، ٤١٨، ٦٣٠، ٦٣٤، ٨٧٣
هَمَسْپَتْمَدَم: ٩٨، ١٠٤، ١٠٩، ١١٦، ١٢٤، ١٢٩، ٤١٦، ٥١٩، ٥٢٣، ٦٤٣، ٦٤٦
هوشْبام: ٥٨٧
هَوم: ٢٥، ٢٧، ١٣٦ تا ١٤٢، ١٤٤ تا ١٤٨، ١٥٠ تا ١٥٢، ١٩٤، ٢١٢، ٢٢٥، ٣٣٧، ٣٤٨، ٣٧٤، ٤٧٥، ٥٠٥، ٥٠٦، ٦٣١، ٦٣٦، ٨٧٦
هَومِ سفید: (درختِ...): ٧١٢، ٧٢٧، ٨٧٥، ٨٧٧
یایرْیَه هوشَیتی: ٩٧، ١٠٣، ١٠٨، ١١٤، ١٢٣، ١٢٨، ٢٨١ تا ٢٨٤، ٢٩٥، ٦٢٤، ٦٢٩، ٦٣٣، ٦٣٤

۲. مینویِ ستیهنده، دیوان، دُروجان، پَتیاره آفریدگان

آز: ۱۶۷، ۲۵۳، ۵۱٤

آزی: ۸٤۹، ۸۵۰

اَپوش: ۳۳٤ تا ۳۳٦، ۳٤۱، ٤۸۱، ٤۸۲

اَرِثْنَ: ۳۱۳

اَژدَها: ٦۵۹، ۸۷٦

اَژدَهایِ توفان: ۸۷٦

اَژدَهایِ شاخدار: ۱۳۸، ٤۹۱

اَژی (= اَژی دَهاکَ): ۸٤۹، ۸۵۰

اَژی دَهــــاکَ : ۱۳۸، ۳۰۳، ۳٤۷، ٤۳۹، ٤۵۱، ٤۹۱، ٤۹۳، ۵۰۲، ۸۵۰، ۸٦۳

اَستوویدُتو: ٦۹۹، ۷۰٤، ۷۰۵، ۷۳۹

اَکَتَشَ: ٦۸٦، ۸۷٤

اَکَ مَنَ: ٤۹۳

اَنگرَمینو: سی و هفت، سی و هشت، ۲۲٤، ۳۹۲، ٤۰۷، ٤۲۱، ٤۲۲، ٤٤۸، ٤۵۵، ٤۹۲، ٤۹۳

اَنگرَمَینْیو، سی و هفت، ۲۸۸، ۸۷۳

اهـریـمـن: چـهـل و سـه، ۹٤، ۱۳۸، ۱۷٦، ۱۹۳، ۲۲۷، ۲۳۸، ۲٦۸، ۲۷٦، ۲۸۰، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۰۳، ۳۱٤، ۳۳۸، ۳٤۰، ۳٤۷، ۳۷٦، ۳۸۲، ۳۸۵، ٤۲۰، ٤۳۹، ٤٤۹، ٤۵۱، ٤۵۸، ٤۷۱، ٤۸۱، ٤۸۹، ٤۹۱، ۵۰۳، ۵۰۷، ۵۱٤، ۵۱۵، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۷، ۵۹۰، ۵۹٤، ٦۰۷، ٦۵۵، ٦۵۹ تـا ٦٦٤، ٦۷۷، ٦۸۰، ۷۱۱، ۷۷٤، ۷۸٤، ۷۸٦، ۷۹۲، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸٤۱، ۸٦۱ تـا ۸٦۵، ۸۷۱، ۸۷۳، ۸۷٤، ۸۷٦ تا ۸۷۹، ۸۸۱، ۸۸۵ تا ۸۸۷

ایشوشِ هُواَتَختُ: ٦۹۹، ۷۷۹

ایندْرَ: ۷۸۵، ۸۷۳

بَدترین مَنِش (= اَنگرَمَینْیو): ۱۵، ۲٦

بَدوای: ۷۰٤، ۷۰۵، ۷۳۹

بَرْوَرَ: ٦٦۰

بَشی : ۲۹۳

بوجی: ۲۹۳

بوشاسْپ: ۳۷٦، ۳۸۵، ٤۸۱، ۷۹۱، ۸٤۹

بویتی: ۸٦۱، ۸٦۲، ۸۷٤

بویذی: ۷۹۱

بویذیژا: ۷۹۱

پَتی شَه: ٤۷٤

پَیری مَیتی: ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱

تَرمَنِشی (= تَرومَیتی): ۲۸

تَرومَیتی: ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱

تَوزْوی: ۷۸۵، ۸۷٤

جَهی: ۳۱٤، ۸۵۷، ۸۷۹، ۸۸۳

جَینی: ۷٤۱، ۸۷۸ تا ۸۸۰

خرو: ۷۹۱
خرویغنی: ۷۹۱
خَشـــم: ۱۰، ۱۵، ۶۸، ۶۹، ۱۹۳، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۸۰، ۳۷۶، ۳۸۵، ۳۹۳، ۴۶۸، ۴۸۱، ۴۹۳، ۵۰۳، ۷۷۴، ۷۸۶، ۷۹۱، ۷۹۲، ۸۷۴
خُنَثی تی: ۶۶۱، ۸۶۳
خَوَ: ۸۰۵

دُریوی: ۸۷۴
دَیوی: ۸۷۴

زاوُروَن: ۸۷۴
زَیریچ: ۷۸۵، ۸۷۴
زَیری مْیاکَ : ۸۰۲، ۸۰۳
زَیری مْیَنگورَه: ۸۰۲، ۸۰۳

سَئِنی: ۲۹۳
سْپِنْجَغْرَ: ۸۷۳
سِج نهان روان: ۸۴۷، ۸۶۱، ۸۶۲
شَکَیْتیَه: ۶۶۰
سَوْروَ: ۷۸۵، ۸۷۳

کَسْوی: ۸۷۴
کونْدَ: ۸۷۳
کونْدی: ۷۹۱
کونْدیزَ: ۷۹۱

گَندَرِوَي زَرّین پاشنه: ۱۰۴، ۴۵۲، ۴۹۱

مَرِشَونَ: ۸۴۷، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۷۴
مَنِش زشت (= اَنگرَمَینیو): ۲۳، ۲۴
موش پَری: ۱۶۷، ۲۵۳
مویذی: ۷۹۱
مینوي دُروَند (= اَنگرَمَینیو): ۸۶
مینوي ناپاک (= اَنگرَمَینیو): ۱۵۱

نانگ هَیثْیَه: ۷۸۵، ۸۷۳
نَسو: ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۶۵۶، ۶۷۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۵، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۳ تــا ۷۶۲، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۵، ۷۷۸ تــا ۷۸۰، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۶، ۷۸۹، ۷۹۱، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۶۳، ۸۶۵، ۸۷۴

واتَ: ۷۸۶
وَرِنَوَویشَ: ۳۱۳
وَزَغ: ۷۱۱، ۷۱۲
وَوْزَكَ : ۳۱۳
ویامْبوَر (دیوانِ...): ۴۴۲
ویذُتو (= اَستوویذُتو): ۲۳۰، ۳۷۶
ویزَرِشَ: ۷۳۹، ۸۷۰

هَشی: ۷۹۳

۳. کسان (اساطیری ـ تاریخی)

آبایف (ای.): پنجاه و یک

آتبین: ۱۳۷، ۳۰۳، ۳۴۷، ۴۲۶، ۴۵۱، ۴۷۴، ۴۹۱

آثْوَی: ۴۲۶

آذَرپاد پسرِ امید: شانزده

آذَرپاد مِهراسپَندان: پانزده

آذَرفَرنْبَغ پسرِ فَرّخ زاد: شانزده

آذَرگُشسب (موبد فیروز): شش، چهل و شش، ۴۷، ۵۷، ۵۸

آراستی: ۴۲۵

آرَشِ تیرانداز: ۳۳۱

آسموسن (ج. پ.): پنجاه و شش

آموزگار (دکتر ژاله): پنجاه و پنج، پنجاه و هفت

اِئوگَفْیَه: ۴۵۲

اِبنِ النّدیم: بیست و سه

اِبنِ بلخی: چهارده

اَتَرَت: ۱۳۸

اَتَرَط: ۴۲۶

اَختیَه: ۳۱۲

اَرجاسپ: ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۵۰، ۵۰۱

اَرداویراف: ۸۱۷، ۸۱۸

اِرِدَتْ فِذری: ۴۲۶

اردشیر بابکان: پانزده

اَرزوشْمَن: ۴۹۲

ارسطو: ۸۱۴

ارشام: دوازده

اَرِنوَك: ۳۰۳، ۳۴۷، ۴۵۲

اَروَتدَنَر: ۴۲۶

اَستوَت اِرِت: ۴۲۶، ۵۰۲

اسدی طوسی (علی بن احمد): پنجاه و هفت

اسفندیار: ۴۲۶، ۸۷۵

اسفندیارجی: پنجاه و هفت، ۸۰۲، ۸۰۹، ۸۱۹، ۸۲۹، ۸۳۹، ۸۸۵، ۸۸۸

اسکندر مقدونی: یازده، پانزده

اَسموخوانْوَنتْ: ۲۷۹

اَشتَ اَوروَنتْ: ۳۵۰

اَشتی گَفْیَه: ۴۵۲

اَشكِ بیست و دوم: پانزده

اَشوزَدَنگَهه (پسرِ پُوروذاخْشتی): ۳۱۰

اَشوزَدَنگَهه (پسرِ سایوژْدری): ۳۱۰

اَغْرَئِرَث: ۴۲۶

اَغریرث: ۳۴۸، ۴۲۶، ۴۹۹

اَفراسیاب: ۱۵۱، ۳۰۵، ۳۴۸، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۹، ۵۰۲

اَفْرگ: ۷۴۸

افلاطون: ۸۱۴

اِلیاده (میرچا): پنجاه و پنج

آنکلِسار یا: پنجاه و یک
اوخشیَتْ اِرِتَ: ٤١٨
اوخشیَتْ نِمَ: ٤٢٦
اوروااَخشیَه: ١٣٨، ٤٥٢
آوروَت اسپَ (= لُهراسپ): دوازده
اَوْرَوَتَ نَرَ: ٤٢٦، ٦٧٤
آوروَسارَ: ٤٥٣
اوزلی: ٦٦٤
اوسیخْش: ٥٠
آوشْنَر: ٤٢٦
اوشیدَر: ٤٢٦
اوشیدرماه: ٤٢٦
اومستد (ا. ت.): چهل و یک، چهل و دو
ایرانشهر (ح. ك.): چهل و یک، چهل و دو
ایرانی (دینشاه): سی و هفت، چهل و دو
ایرج: ٤٢٦
ایسَتْ واستَرَ: ١٨٤، ١٩١، ٤٢٦
ایسدْواستَر: ٤٢٦

بار (ك.): پنجاه و یک، پنجاه و شش
بارتولومه (ك.): پنجاه و یک، ٣٠، ٨٠
بُد (دستور ف. آ.): پنجاه و یک
بِرتلْس (ا. ا.): پنجاه و یک
بریسون (ب.): چهل و نه
بَستور: ٤٢٦
بَستوَیری: ٤٢٦
بَلاش یِکم: پانزده
بَلعمی (ابوعلی محمّدبن محمّد): چهارده
بِندْوَ: ٦٩
بِنونیست (اِمیل): چهل و پنج، پنجاه و یک، ٨٠٢
بودا: سی و هفت

بورنوف (اوژن): پنجاه
بَوزانی (آ.): پانزده
بویس (م.): پنجاه و شش
بهار (دکتر مهرداد): هفت، پنجاه و پنج، پنجاه و شش، پنجاه و هشت، ٦٥٧، ٦٨٠، ٨٠٧
بهمنش (دکتراحمد): پنجاه و هفت
بهنام (دکتر عیسی): چهل و یک
بیرونی (ابوریحان): دوازده، شانزده، پنجاه و پنج
بیلی (هـ. و.): پانزده، پنجاه و یک، ٦٦١

پااوزوَ: ٣٠٨
پالیارو (آ.): پانزده
پَتْنیَه: ٤٩٢
پِشَنَ: ٣١٧، ٥٠١
پِشوتَن: ٤٢٦
پِشوتَنو: ٤٢٦
پورداود (استاد ابراهیم): چهار، هفت، پنجاه و یک تا پنجاه و چهار، پنجاه و شش تا پنجاه و هشت، ١٧، ٣٠، ٤٧، ٤٩، ٥٨، ٨٠، ٨٦، ١٤٦، ١٩٤، ٣١٩، ٤٨٥، ٦٥٣، ٦٥٨، ٨٥٨
پُوروچیستا: ٨٥، ٨٦، ٦٢٤
پُوروچیستایِ هَچَتَسْپیِ سِپیتْمانی: ٨٥
پُوروذاخْشْتی: ٣١٠
پُوروشَسْپ: ١٣٩، ٣٠١، ٨٦٢، ٨٦٣، ٨٧٤
پیتَونَ: ٤٩٢

تاراپورِوالا (ای. ج. س.): سی و هشت، پنجاه و یک، ٤٩، ٥٧، ٥٨، ٨٥
تاگور (رابیندرانات): پنجاه و دو
تاوادیا: پنجاه و یک
تَثْریاوَنت: ٣١٧، ٣٥١، ٥٠١

تدسکو: دوازده
تَرَایتانَ: ۸۷۶
تفضّلی (دکتر احمد): پنجاه و هفت: ۶۵۵، ۶۵۸
تَنسَر: پانزده
توس: ۳۰۷، ۳۰۸
توماشپَ: ۴۲۶
تهمورث زیناوند: ۴۴۹، ۴۸۹

تَرَیتونَ: ۴۲۶، ۸۷۶
تُریتَ: ۴۲۶، ۶۵۵، ۸۷۵، ۸۷۶
تُریتی: ۴۲۶

جاماسب: ۴۲۶
جاماسپَ: ۷۱، ۸۵، ۸۶، ۱۵۶، ۳۰۹، ۴۲۶
جاماسپِ هُوُگوَ: ۵۸، ۸۰
جکسن (آ. و. ویلیامز): هفده، چهل و دو، پنجاه و یک، پنجاه و دو
جَم: پنجاه و شش، ۱۳۷، ۴۲۶، ۴۵۰، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۳، ۶۶۵ تا ۶۷۲، ۸۷۳
جمشید: ۱۳۷، ۳۰۲، ۳۴۶، ۴۲۶، ۴۵۰، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۶۶۹
جَمِ ویوَنگهان: ۲۵

حمزهٔ اصفهانی: ۸۷۶

خسرو (= کیخسرو): ۴۲۶
خشیارشا: بیست، ۶۵۵
خورشید چهر: ۴۲۶

دارای دارایان: چهارده
دارمستتر (ج.): هفده، پنجاه، پنجاه وشش، ۱۴۶، ۶۵۵، ۶۶۱، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۸، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۳، ۷۴۱، ۷۷۷، ۷۹۵، ۸۰۷، ۸۲۱، ۸۳۴، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۷۶، ۸۸۵
داریوش یکم: یازده، بیست
داشتّیانی: ۴۹۲
داعی الاسلام (محمّدعلی): پنجاه و هفت، ۶۶۵
دَرشینیکَ: ۳۵۰
دستور داراب: چهل و نه، پنجاه
دوپرون (آنکتیل): هفده، چهل و نه، پنجاه، پنجاه و پنج، پنجاه و شش، ۸۰۹، ۸۳۷
دورَاِکَیتَ: ۳۱۰
دومزیل (ژ.): چهل و یک، پنجاه و یک
دوماش (پ. ژ.): چهل و دو
دوهارله: پنجاه و یک، ۸۵
دهابر (ا. ب. ن.): پنجاه و یک
دهخدا (علی اکبر): پنجاه و هفت

راشد محصّل (محمّدتقی): پنجاه و هفت
رایشلت (هـ.): هیجده، پنجاه و یک
رضازادهٔ شفق (دکتر صادق): چهل و دو

زبیده: ۸۴۲
زرتشت: سه، پنج، شش، نه، یازده تا چهارده، بیست، بیست و شش، سی و سه، سی و شش تا سی و هشت، چهل و یک تا چهل و هفت، چهل و نه، پنجاه و شش، ۸، ۱۲، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۳۱، ۴۱، ۵۷، ۵۹، ۶۳، ۷۱، ۷۳، ۸۰، ۸۶، ۹۱، ۹۲، ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۷۳، ۱۷۵ تا ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۹۱، ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۱۱، ۲۳۵،

٢٤٧، ٢٦١، ٢٦٤، ٢٧١ تـا ٢٧٣، ٢٧٦ تـا ٢٧٩، ٢٨٤، ٢٩٤، ٢٩٥، ٢٩٨، ٣٠١، ٣٠٥، ٣١٣، ٣١٤، ٣١٦، ٣٤٠، ٣٤٢، ٣٤٩، ٣٨٢، ٣٨٦، ٣٨٩، ٣٩٠، ٣٩٧، ٤٠٥ تا ٤٠٧، ٤٠٩، ٤١٤، ٤١٨، ٤٢٥ تا ٤٢٩، ٤٣١، ٤٣٦، ٤٣٨، ٤٣٩ تـا ٤٤١، ٤٥٥، ٤٥٧، ٤٥٨، ٤٦١ تـا ٤٦٤، ٤٦٨، ٤٧١، ٤٧٦، ٤٩١، ٤٩٤ تا ٥٠١، ٥٠٩، ٥١٤، ٥٢٤، ٥٤١، ٥٤٨، ٥٥١، ٥٥٨، ٥٦٨، ٥٧٩، ٦٠٢، ٦٢٢، ٦٣٦، ٦٥٠، ٦٥٣، ٦٥٥، ٦٥٦، ٦٦٥، ٦٦٦، ٦٧٣، ٦٧٤، ٧٠٧، ٧٠٨، ٧١٩، ٧٢٣، ٧٢٦، ٧٢٧، ٧٢٩، ٧٣١ تا ٧٣٥، ٧٣٨، ٧٤٢، ٧٤٣، ٧٥٣، ٧٧١، ٧٧٤، ٧٧٨، ٧٧٩، ٧٨٣، ٧٨٦، ٧٨٩، ٨٠١، ٨٠٣، ٨١٧، ٨٢٥، ٨٤١، ٨٤٢، ٨٤٥ تا ٨٤٨، ٨٥٧، ٨٥٨، ٨٦١ تا ٨٦٦، ٨٦٩، ٨٧١، ٨٧٤، ٨٧٥، ٨٨٨

زرتشتِ سِپیتـمان: ١٢، ٧٩، ٨٥، ١٠٧، ١١١، ١١٢، ١١٨، ١٢٦، ١٢٧، ١٣١، ١٤٩، ١٨٤، ١٨٧، ١٩١، ٢٥٦، ٢٥٩، ٢٨٤، ٣١٩، ٥٠٥، ٥٤٦، ٥٤٩، ٥٥٧، ٥٩٠، ٨٥٨

زَریر: ٣١٨، ٣١٩، ٤٢٦

زَو: ٤٢٦

زَیری وَیری: ٤٢٦

زِین گاو: ٥٠٢

سام: ١٣٨

سام گرشاسپ: ٤١٨

سایوژذری: ٤١٨

سایوژذری: ٣١٠

سپنتا (عبدالحسین): سی و هفت

سْپِنتوداتَ: ٣١٠

سپیتـمان: ١٣٦، ٣١٣، ٣١٤، ٣٥٣، ٣٨٢، ٣٨٧، ٣٩٧، ٤٠٥، ٤٠٨، ٤٧٢

سِپیتـمانْ زرتشـت: ٥٧، ٧٩، ١٧٣ تا ١٧٥، ٢٢٢، ٢٣٩، ٢٩٧، ٣١٥، ٣٢٩، ٢٤٢، ٢٧١، ٢٨٧، ٢٩٣، ٣٣٢ تـا ٣٣٧، ٣٤٠ تـا ٣٤٢، ٣٥٣، ٤٠٥، ٤٠٨، ٤٠٩، ٤١٨، ٤١٩، ٤٢٣، ٤٢٥، ٤٣١، ٤٤٠، ٤٧١، ٤٧٢، ٤٨١، ٤٨٥، ٤٨٦، ٤٩٥، ٤٩٦، ٦٤٥، ٦٤٦، ٦٤٩، ٦٥٠، ٦٥٩، ٦٧٤ تـا ٦٧٨، ٦٨١ تـا ٦٨٣، ٦٨٥، ٦٨٦، ٦٩٩، ٧٠٩ تـا ٧١١، ٧١٣، ٧٣٧ تـا ٧٤٠، ٧٦٣، ٧٦٨، ٧٧١، ٧٧٤، ٧٧٨، ٧٨٠، ٧٨١، ٧٩٦، ٨١٠، ٨١٤، ٨٥٧، ٨٥٨، ٨٦٣، ٨٦٤، ٨٦٧، ٨٨٥

سْپِنتیورَ: ٤٩٣

سْپِینجَ اوروشْكَ: ٣٥١

ستّاری (جلال): پنجاه و پنج

سرکاراتی (دکتر بهمن): چهل و پنج

شروَتَت فِذْری: ٤٢٦

سمیث (م.): پنجاه و یک

سْناویذکَ: ٤٩٢

سنجانا: ٢٠

سَنگهوَکَ: ٣٠٣، ٣٤٧، ٤٥١

سوشْیانْت: ١٩٢، ٢٣٢، ٤٢٧، ٤٨٧، ٥٠١، ٥٠٢، ٥٢٤، ٨٦٣

سوشْیوس: ٨٣٧

سولون: ٨٠٩

سیاوَخش: ٤٢٦

سیاوش: ٣٤٨، ٣٤٩، ٤٢٦، ٤٩٩

شاپور دوم: پانزده

شاردن (ژان): پانزده

شپیگل (ف.): هیجده، پنجاه و یک
شینون (ژ. دو): ۷۵۳

صفا (دکتر ذبیح الله): دوازده، ٦٥٤

طهماسب: ٤٢٦

عبادیان (محمود): شش
عفیفی (دکتر رحیم): ۸۱۸

فانی (کامران): پنجاه و شش
فردوسی (ابوالقاسم): پنجاه و هفت، ۵۸، ۸۱۸
فْرشوشْتَرَ: ۹، ۷۱، ۸۰، ۸۵، ۱۵٦، ۲٦۱، ٤٢٦
فْرَشوشْتَرَهْوگَوَ: ۵۸، ۸۰
فْرِنی: ٤٢٦
فروزانفر (بدیع الزّمان): ٤٨
فره وشی (دکتر بهرام): پنجاه و پنج، پنجاه و هفت، ٦٥٣، ٦٥٨
فریدون: ۱۳۷، ۳۰۳، ۳۰۸، ۳٤۷، ٤٢٦، ٤٣٩، ٤٥١، ٤٥٢، ٤٧٤، ٤٩١، ٥٠٢
فریمان (آ. آ.): پنجاه و یک

کانگا (ك. ا.): پنجاه و یک، ٤٩
کاوس (= کاووس): ٤٢٦
کَرَ: ۳۱۰
کِرِساسْپَ: ٤٢٦
کِرِسانی: ۱٤۱
کریستن سن (آ.): دوازده، سیزده، پنجاه و یک، پنجاه و هفت، ٦٥٤، ۸٤۲
کشاورز (کریم): چهل و پنج
کلکر (ی. ف.): پنجاه

گَوارَشْمَن: ٤٢٦
کوریلوویچ (ای.): پنجاه و یک
کویاجی (ج.ك.): پنجاه و پنج
گَوی اوسَذَن: ٤٢٦
گَوی سیاوَرْشَن: ٤٢٦
گَوی گَواتَ: ٤٢٦
گَوی ویشتاسْپَ: یازده، دوازده، ٤٢٦
گَوی هَوسْرَوَ: ٤٢٦
گَی آرَش: ٤٩٨
گَی اَپیَوه: ٤٩٨
گَی بیارَش: ٤٩٨
گَی پَشین: ٤٩٨
کَیخسرو: ۳۰٦، ۳٤۸، ۳٤۹، ٤٢٦، ٤٥٣، ٤٧٥، ٤٧٦، ٤٩٩، ٥٠٢، ٦٠٦
گَی سیاوش: ٤٩٨
کَیقَباد: ٤٢٦، ٤٩٨
گَی کاوس: ٤٢٦
گَی گُشتاسب: ٤٢٦
گَی گُشتاسپ: یازده، ۵۷، ۸۰، ۸۵، ۱۵٦، ۱۸٤، ۱۹۱، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۵۰، ٤٥٤، ٤٧٦، ٤٧٧، ٥٠٠ تا ٥٠٢

گرجی (مرتضی): پنجاه و چهار
گَرْزَم: ٤٢٦
گَرسیَوز: ٤٩٩
گَرشاسب: ٤٢٦
گَرشاسپ: ۱۳۸، ٤٥٢، ٤٩١، ٤٩٢، ٦٦١
گرشاسپ نَریمان: ۱۳۸، ۳۰٤، ٤٩١
گرشویچ (ج.): پنجاه و یک
گرگانی (فخرالدین اسعد): ۱۵۸
گِرِهْمَ: ۲٦

گریمال (پیر): پنجاه و هفت
گُشتاشب: چهارده، ٤٢٦
گُشتاشپ: ۸، ۳۱۵، ٤٧٩
گُشتاسپِ کیانی: یازده
گلدنر (ك .): هیجده، سی و سه، پنجاه و یک
گُوتَم: ٤٠٨
گُوگُشَسپْ: ٧٢٤
گیرشمن (ر.): پانزده
گیومَرت: ۱۵۹، ۱۸٤، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۵٦، ٤٢٣، ٤٢٧، ٥٦٣، ٥٦٨، ٥٩٠
گَیه (= گیومَرت): ۲٦٠، ٤٢٣، ٤٦٨

لهراسپ: دوازده، ۳۱۷

مأمون: شانزده
مَدَن: پنجاه و شش
مُدی (رستم جیوانجی جمشید): چهل و نه، پنجاه و یک، ٦٥٧
مَدیوماه: ٧٤٨
مَدیوماه (= مَدیوماهِ سِپیتْمان): ٤٢٥
مَدیوماهِ سِپیتْمان: ۸۱
مسعودی (ابوالحسین علی): شانزده
مسکوب (شاهرخ): پنجاه و هفت
مسیح: پنجاه و پنج، پنجاه و شش
معین (دکتر محمّد): پانزده، پنجاه و چهار، پنجاه و هفت، ٦٥٩
معین (دکتر مهدخت): پنجاه و هفت
مُغدم (م.): چهل و چهار
مقدّم (دکتر محمّد): پنجاه و شش
مِنان: پنجاه و یک، پنجاه و دو
منوچهر: ٤٢٦
مَنوش چیثْرَ: ٤٢٦
مور (ج. ف.): چهل و سه
مورگنشتیرن (گ.): پنجاه و یک
مولوی (جلال الدین محمّد): ٤٨
میلز (ل. هـ.): شش، چهل و چهار، چهل و شش، ۸٥
میه (آ.): شش، دوازده، سی و سه، پنجاه

نجم آبادی (دکتر سیف‌الله): پنجاه و شش
نخست اندیش (= گیومَرت): ٥٦٣
نَریوسنگ پسر دَهاول: پنجاه
نَستور: ٤٢٦
نفیسی (سعید): پنجاه و پنج
نوذر: ۳۱۱، ٤٢٦
نیبرگ (هـ.س.): پنج، پانزده، سی و سه، پنجاه و یک، پنجاه و شش، ۸۰، ٦٦٠، ٦٦١، ٦٦٣، ۸٥٥
نیویک: ٤٩٢

واریذْکَنا: ۳٥۱
وحیدی (دکتر حسین): ٥۸
وَرَ: ۳۱
وَرِشَوَ: ٤٩٢
وست (ا. و.): پنجاه و یک
ولف (ف.): ٦٣٥
وَنَدرِمَینش: ۳۱۸
وَنگْهوفِذْری: ٤٢٦
وهمن (فریدون): پنجاه و شش
ویشْپَ تَوروَیری: ٤٢٦، ٥٠٢
ویشْپَ تَوزْوُاَشْتی: ۳٥٠
ویستَورو: ۳۱۱

ویشتاسپ: (= پدر داریوشِ یکم): یازده، دوازده ۴۷۳، ۴۸۹
ویلبر (دونالد ن.): چهل و دو
ویلسن: ۸۸۸
ویوَنگهَوَت: ۴۲۶

هاید (توماس): چهل و نه
هرتل (هـ.): پنجاه و یک
هُرمَزدیار (داراب): هفده
هرودوت: پنجاه و هشت، ۸۲۰
هُمای: ۳۵۱
هنینگ (و. ب.): پنجاه و یک، پنجاه و شش، ۶۵۷
هوتَوسا: ۳۵۰، ۴۲۶، ۴۵۳، ۴۵۴
هُوَرچیثْرَ: ۴۲۶
هوشنگ: ۴۲۶
هوشنگِ پیشدادی: ۳۰۱، ۳۴۵، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۷۳، ۴۸۹
هوشیدَر: ۴۲۶
هوشیدربامی: ۴۲۶
هوشیدرماه: ۴۲۶
هَوشْیَنگَهَ: ۴۲۶
هَوگ: پنجاه و یک، پنجاه و دو
هومباخ (هـ.): پنجاه و یک
هومر: پنجاه و پنج
هَومَ یَک: ۳۱۸
هُوُوی: ۴۲۶، ۴۶۴
هیتاسْپ: ۴۵۲، ۴۹۲
هیتاسْپِ زَرّین تاج: ۴۹۲
یوایشتَ: ۳۱۱، ۴۲۶
یوشتِ فْرْیان: ۴۲۶
یونکر (هـ.): پنجاه و یک
ییمَ: ۴۲۶

٤. تیره‌ها، دینها، قومها، سازمانها، نهادها

آریایی: دوازده، سی و شش، سی و هشت، چهل و یک، چهل و سه، چهل و پنج، چهل و هفت، ٦٥٥، ٨٤٣، ٨٥٥

آلمانی: پنجاه تا پنجاه و دو

آمریکایی: چهل و دو، پنجاه و یک، پنجاه و دو

اِدیک: ٨٤٢

اروپایی: چهار، هفده، چهل و دو، ٥٨

اَس‌بَنَ (خاندانِ...): ٣١٠

اسلام: شانزده، پنجاه و چهار، ٥٨٥

اشکانی/ اشکانیان: پانزده، ٦٥٤

امیرکبیر (انتشاراتِ...): پنجاه و چهار

انستیتوی خاورشناسی شوروی: پنجاه و هفت

انگلیسی: شش، چهل و نه، پنجاه و یک

اهورایی (دینِ...): ٤٢٨، ٥٠١، ٥٣٣، ٦٩٨، ٨٦٢

اهورایی (کیشِ...): ٦١٠

اهورایی کیش: ٩١، ١٠١، ١١١، ١٥٣، ١٥٥، ١٦١، ١٨٥، ١٩٥، ٢٤٢، ٢٥٦، ٢٩٧، ٤٠٦، ٤٢٤، ٥٤٣، ٥٧٦، ٥٨٢، ٥٨٣، ٥٩٢، ٦٠٩، ٦١٣، ٦١٧، ٦٢١، ٦٢٥، ٦٣٧، ٦٤١، ٦٤٣، ٦٤٩

اهوره (دینِ...): ٤٢٤، ٦٦٥

ایرانویج (انجمنِ...): پنجاه و شش

ایرانی/ ایرانیان: سه، چهار، شانزده، هفده، نوزده، بیست، سی و شش، سی و هشت، چهل و یک تا چهل و هشت، پنجاه و یک، ١٥١، ٢٩٤، ٣٠٥، ٣٠٦، ٣٠٨، ٣٠٩، ٣١٩، ٣٣١، ٣٣٨، ٣٤٢، ٣٤٣، ٣٥٤، ٣٥٦، ٤٠٦، ٤١٤، ٤١٥، ٤٢٣، ٤٢٦، ٤٢٧، ٤٤١ تا ٤٤٣، ٤٥٣، ٤٧٥، ٤٧٦، ٤٩٥ تا ٤٩٨، ٥٦٣، ٦٥٤ تا ٦٥٧، ٦٦٤، ٧٥٣، ٨٥٩، ٨٧٠، ٨٧٦، ٨٧٧، ٨٨٠

اَیریاوَ (خاندانِ...): ٤٢٦

بادلیان (کتابخانهٔ...): چهل و نه

بت‌پرستان: ٧٥٣

برهمنان: چهل و سه

بنیاد شاهنامهٔ فردوسی: پنجاه و هفت

بهدین/ بهدینان: ٦٤٥، ٦٤٦، ٦٤٧

پارسها/ پارسیان (= قوم پارسی): دوازده، ٨٢٠

پارسی/ پارسیان (= زرتشتیان مقیم هند): چهار، هفده، چهل و نه تا پنجاه و دو، ٥٨، ٧١٧، ٧٧١، ٨١٨، ٨٨٥

تاتاران: ٦٦٤

تور/ تورانی/ تورانیان: بیست و شش، ٥٦، ١٥١، ٣٠٥، ٣٠٧، ٣٤٨، ٤٢٦، ٤٧٧، ٤٧٨، ٤٩٥،

۴۹۶، ۵۰۰، ۵۰۲
تهران (دانشگاه...): چهار، پنجاه و دو

خشْتاوی‌ها: ۴۱۳
خَیون/خَیونها (قبیلهٔ...): بیست و شش، ۳۵۰، ۵۰۱

دادِ دیوستیزِ زرتشتی: ۷۰۸
دادِ دیوستیز مزدا: ۷۰۸
دادِ زرتشتی: ۵۹۵، ۶۳۱، ۶۳۶، ۸۶۶
دانو(قبیلهٔ...): ۳۱۰، ۴۱۳
دانی (خاندان...): ۴۹۲
داهی (قوم...). ۴۲۷
دیو پرست/دیو پرستان: ۲۶۸، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۹۰، ۴۴۲، ۴۴۴، ۵۰۱، ۶۳۸، ۷۳۶، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۵۱، ۷۵۲، ۸۵۷، ۸۷۳، ۸۷۴
دیوستیز: ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۸۵، ۱۹۵، ۲۴۶، ۲۶۰، ۲۹۷، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۰۶، ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۵۶، ۵۴۳، ۵۷۶، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۹۲، ۶۰۹، ۶۱۳، ۶۱۷، ۶۲۱، ۶۲۵، ۶۳۷، ۶۴۱، ۶۴۳، ۶۴۹
دیویَسنان: ۲۳

زرتشت (دینِ...): چهل و دو، چهل و چهار، ۳۴۳، ۴۲۶، ۴۴۱، ۴۴۲، ۶۶۵
زرتشتی / زرتشتیان (= پیروان دین زرتشتی): سه، یازده، چهارده، پانزده، هفده، هیجده، سی و شش، چهل و دو، ۸۰، ۹۱، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۳۷، ۱۵۳، ۱۶۱، ۱۷۶، ۱۸۵، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۴۲، ۲۵۶، ۴۲۴، ۵۳۱، ۵۳۳، ۵۴۳، ۵۵۵، ۵۷۶، ۵۸۱ تا ۵۸۳، ۵۹۲، ۶۰۹، ۶۱۳، ۶۱۷، ۶۲۱، ۶۲۵، ۶۳۷، ۶۴۱، ۶۴۳، ۶۴۹، ۶۵۶ ، ۷۱۴، ۷۷۱، ۸۷۸
زرتشتی (دینِ...): نه، دوازده، پانزده، چهل و هفت، چهل و نه، ۹۳، ۹۹، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۵۳، ۳۹۱، ۵۴۹، ۵۵۵، ۵۸۲، ۶۱۱، ۴۵۶، ۶۵۵، ۶۵۷، ۸۶۶
زرتشتی (روحانیّت...): ۶۵۵
زرتشتیان ایران: هفده
زردشتی (دینِ...): چهل و پنج، چهل و شش

ساسانی/ساسانیان: سه، پانزده، شانزده، بیست و سه، ۶۶۴
سالتیکف شچدرین (کتابخانهٔ همگانیِ...): هیجده
سامی (اقوامِ...): ۶۵۵
سائنی (قومِ...): ۴۲۷
سپیتمانی (خاندانِ...): ۵۷، ۸۵
سوئدی: پنج
سَیریمَ (قومِ...): ۴۲۷

شانتی نیکیتان (دانشگاهِ...): پنجاه و دو

فرانسوی: شش، چهل و یک، چهل و نه، پنجاه تا پنجاه و دو
فَریان (خاندانِ...): ۵۶، ۳۱۱، ۴۲۶

کَیْتَ‌ها: ۳۳۰
کتابخانهٔ شاهیِ پاریس: چهل و نه
کتابخانهٔ ملّیِ پاریس: چهل و نه
کَرِشْنَزها: ۴۱۳
کَیانیان: ۴۹۸

گاچوها: ۸۴۲

مادها (= قوم ماد): ۸۲۰
مَزدا (دینِ...): چهل و دو، ۴۲۵، ۶۸۲، ۶۸۵، ۶۸۶، ۷۷۱، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۶، ۸۰۷
مَزداپرست/مَزداپرستان: سه، نه، یازده، شانزده، هفده، بیست و سه، چهل و هفت، ۹۱، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۸۵، ۱۹۵، ۲۴۲، ۲۵۴، ۲۵۶، ۳۱۵، ۳۶۹، ۳۸۲، ۴۳۰، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۳، ۵۴۳، ۵۵۰، ۵۵۵، ۵۶۷، ۵۷۹، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۹۲، ۵۹۵، ۶۰۹، ۶۱۳، ۶۱۷، ۶۲۱، ۶۲۵، ۶۳۷، ۶۴۱، ۶۴۳، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۹، ۶۵۷، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۹۸، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۱۲، ۷۱۴، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۳۱، ۷۳۴، ۷۳۶، ۷۴۱، ۷۴۵ تا ۷۴۸، ۷۵۰، ۷۵۴، ۷۶۲، ۷۷۳، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۹، ۷۸۰، ۸۰۷، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۹، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۳، ۸۳۵، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۴۸، ۸۵۰، ۸۵۷، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۵، ۸۶۷
مَزداپرستی (دینِ...): سی و شش، چهل و پنج، چهل و هفت، ۲۴، ۹۳، ۹۹، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۹۹، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۸۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۵۰، ۳۸۱، ۳۸۴، ۳۹۰، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۲۶، ۴۷۱، ۴۸۲، ۴۹۸، ۵۰۰، ۵۲۹، ۵۳۵، ۵۳۷، ۵۴۱ تا ۵۴۳، ۵۴۶، ۵۴۹، ۵۸۲، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۵، ۶۱۴، ۶۱۸، ۶۲۶، ۶۳۱، ۶۳۵ تا ۶۳۷، ۶۵۵، ۶۶۱، ۶۶۴، ۶۷۴، ۸۶۵
مَزدایی (دینِ...): ۴۶۱

مَزدَیَسنا (دینِ...): پنج، هیجده، چهل و پنج، چهل و شش، پنجاه و یک
مسلمانان: ۷۵۳
مسیحی (خداشناسیِ...): چهل و چهار
مسیحی (دینِ...): ۵۸۵
مسیحیان: ۷۵۳
مُغان (شریعتِ...): چهارده
مُغان (طایفهٔ...): چهارده، ۶۵۳، ۶۵۷
مُغان باختری: ۶۵۳
مُغان مادی: ۶۵۳، ۶۵۷
مَگُوَن: ۲۹، ۸۰، ۶۰۲
مَگه: ۱۳، ۵۷، ۸۰، ۸۶، ۳۵۰
مهرآیینی: ۲۵

نوذر (خاندانِ...): ۴۲۶
نوذریان (خاندانِ...): ۳۱۵، ۴۷۷، ۴۷۸

ویسه (خاندانِ...): ۳۰۷

هَچتَسْپی (خاندانِ): ۵۷، ۸۵
هخامنشیان: دوازده تا چهارده
هندو: بیست و یک، سی وهشت، سی و نه، چهل و سه، چهل و پنج، چهل و شش، چهل وهفت، ۸۱۴
هندو ایرانی (اقوامِ...): چهل و پنج، ۶۵۵، ۶۵۷، ۷۲۹، ۸۸۵
هندی: چهل و سه، چهل و چهار، ۶۶۴
هندی: (قبایلِ...): نوزده
هُوُگو (خاندانِ...): ۴۲۶
هُوُو (خاندانِ...): ۴۲۶
هُوُوها: ۳۱۵

یونانی/یونانیان: ٦٥٨، ٦٦٤
یهودی (خداشناسی...): چهل و چهار
یهودی (دین...): ۵

۵. زبان، ادبیّات، خطّ، کتاب، بخشهای کتاب، مجلّه، نشریّه

آبان نیایش: ۶۰۱

آبان یَشت: پنجاه و پنج، ۲۴۶، ۲۹۷، ۴۰۶، ۶۰۱، ۷۴۴، ۸۸۱

آب زَور نیایش: ۶۰۱

آتشِ بهرام نیایش: پنجاه و پنج، ۶۰۵، ۶۳۰، ۶۳۴

آثارالباقیه عن القرون الخالیه (ابوریحان بیرونی): دوازده، پنجاه و پنج

آرامی (خطّ...): سیزده

آریایی (اساطیرِ کهنِ...): ۶۵۵

آفَرینگانِ دَهْمان: پنجاه و شش، ۲۳۸، ۶۳۷، ۶۴۲، ۶۴۷

آفَرینگانِ رَپیثْوین: ۶۴۹

آفرینگانِ گاهان: ۶۴۱

آفَرینگانِ گَهَنبار: ۵۰۹، ۶۴۳، ۶۵۰

آلمانی (زبانِ...): پنجاه

آم دَبیرِه: بیست و سه

آیینها و افسانه‌های ایران و چین باستان (ج. ک. کویاجی): پنجاه و پنج

آثارتوش آشاتْ چیتْ هَچا...: ۹۱، ۹۳، ۱۱۱، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۵۳، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۸۵، ۱۹۲، ۲۲۱، ۲۳۴، ۲۴۹، ۲۹۷، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۵۳، ۴۸۷، ۵۲۸ تا ۵۳۰، ۵۳۴، ۵۳۸، ۵۴۲، ۵۴۴، ۵۵۰، ۵۶۷، ۵۸۴، ۵۹۳، ۵۹۸، ۶۰۰، ۶۰۶، ۶۰۹، ۶۱۳، ۶۱۷، ۶۲۱، ۶۲۵، ۶۳۷، ۶۴۱، ۶۴۳، ۶۴۹

اخلاق ایران باستان (دینشاهِ ایرانی): سی و هفت

ادبیّات مزدیسنا (استاد ابراهیم پورداود): پنجاه و دو

اَرتْ (اَشَی) یَشت: پنجاه و پنج، ۳۱۴، ۶۴۷، ۸۶۲

آرداویراف نامه: چهارده، پنجاه و پنج، ۶۵۶، ۶۸۰

آرداویراف نامه (ترجمهٔ دکتر مهرداد بهار): ۶۸۰، ۸۰۷

آرداویراف نامه (ترجمه دکتر رحیم عفیفی): ۸۱۸

اَردویسوربانونیایش: ۶۰۱

اَردیبهشت یَشت: ۲۸۷، ۷۳۷، ۸۸۶

اُزِیرِنگاه: ۶۱۷

اساس فلسفهٔ اخلاقیِ دین زرتشت (ح. ک. ایرانشهر): چهل و دو

اَشتادیَشت: پنجاه و پنج، ۴۸۱

اُشتَوَد گاه: بیست و شش، سی و چهار، ۳۷، ۲۶۵، ۵۱۰، ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۶۱، ۶۱۳، ۶۴۱، ۶۴۲، ۸۷۲

اَشِمْ وُهو...: ۹۱ تا ۹۴، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۵۲ تا ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۳۳،

۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۵۰، ۲۵۶ تا ۲۵۸، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۵، ۲۹۲، ۲۹۵، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۴۳، ۳۵۱، ۳۸۸، ۳۹۵، ۴۰۴، ۴۲۴، ۴۳۰، ۴۴۵، ۴۵۹، ۴۶۵، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۹، ۴۸۲، ۴۸۳، ۵۰۳، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۹، ۵۲۰، ۵۲۴، ۵۵۰، ۵۵۴، ۵۵۹، ۵۶۷، ۵۷۱، ۵۷۶، ۵۷۹، ۵۸۲ تا ۵۸۶، ۵۸۸، ۵۹۰ تا ۵۹۵، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۳، ۶۰۵، ۶۰۷ تا ۶۰۹، ۶۱۱، ۶۱۳، ۶۱۵، ۶۱۷، ۶۱۹، ۶۲۱، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۷، ۶۳۷، ۶۳۹، ۶۴۱ تا ۶۴۳، ۶۴۷، ۶۴۹، ۷۵۴، ۷۷۳، ۸۵۴، ۸۶۷، ۸۷۴

آشِمْ وُهو وَهیشْتِم اَستی: ۱۷۸

اَشَه وَهیشَتَ (= آشِمْ وُهو...): ۵۲۰، ۵۲۴

اُشَهینگاه: ۵۸۳، ۶۲۵

الفهرست (ابن ندیم): بیست و سه

آناهیتا (پنجاه گفتار از استاد پورداود): پنجاه و چهار

اوپانیشاد: چهل و سه

اورمَزد و اهریمن (ج. دارمستتر): ۸۶۲، ۸۷۹، ۸۸۲

اوستا: سه تا هفت، نه، دوازده، تا هیجده، بیست، بیست و سه، بیست و چهار، سی و سه، سی و چهار، سی و شش، چهل و دو، چهل و چهار تا چهل و هفت، چهل و نه، پنجاه تا پنجاه و دو، پنجاه و چهار، ۱، ۱۳۷، ۲۳۰، ۳۹۵، ۴۴۷، ۴۹۵، ۵۰۹، ۵۷۹، ۵۸۵، ۵۸۹، ۶۳۵، ۶۵۴ تا ۶۵۶، ۶۵۸، ۷۸۳، ۸۱۷، ۸۵۸، ۸۷۵، ۸۷۶

اوستا (ترجمهٔ سنسکریت...): پنجاه

اوستا (دست نویسهاي...): چهل و نه، ۲۶۸

اوستا (زبانِ...): شش، بیست، پنجاه، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۹، ۵۹۳ تا ۵۹۵، ۵۹۷، ۵۹۹، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۵ تا ۶۰۷

اوستا (گزارشِ پهلوي...): ۵۲۰

اوستاشناسی (دانشِ...): چهار، پنج، هفت، هفده، پنجاه، پنجاه و یک

اوستا، کهن‌ترین نوشتهٔ ایرانیان: چهار

اوستا، نامه میِنُوي آیینِ زرتشت: ۶۵۳

اوستاي روزگارِ ساسانیان: پانزده، ۶۵۴

اوستاي کنونی: پانزده و شانزده

اوستاي کوچک: سی و شش

اوستاي کهن: پانزده، شانزده، ۵۰۹

اوستاي نو: چهار، پنج، دوازده، چهل و پنج، چهل و شش، ۱۸، ۱۹، ۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۶۷

اوستایی (ادبیّاتِ...): شانزده، پنجاه و یک

اوستایی (الفباي...): نه، بیست و سه

اوستایی (پژوهشهاي...): هیجده

اوستایی (خطِ...): نه، پانزده، شانزده

اوستایی (ریشهٔ فعلهاي...): ۶۵۴

اوستایی (زبانِ...): شش، نه، نوزده، بیست تا بیست و دو، بیست و چهار تا بیست و شش، سی و هشت، پنجاه، پنجاه و یک، ۸، ۱۸، ۱۹، ۵۸، ۱۷۳، ۴۲۶، ۶۳۶، ۶۵۷، ۶۶۱، ۷۸۴، ۷۸۹

اوستایی (نوشتارهاي...): پنج، ۶۵۴

اوشْتا اَشْتی اوشْتا اَهُمایی: ۱۷۸

اَوگَمَدَئِچا: پنجاه و پنج، ۷۱۸

آویسْروثْریمْگاه: ۶۲۱

اَهُمایی رَئِشْچَه...: ۲۲۸، ۲۵۴، ۲۸۰، ۲۸۵، ۲۹۲، ۲۹۵، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۴۳، ۳۵۱، ۳۸۸، ۳۹۵، ۴۰۴، ۴۳۰، ۴۴۵، ۴۵۹، ۴۶۵، ۴۷۹، ۴۸۳، ۵۰۳، ۵۰۶، ۵۰۷

اَهونَوَدْگاه: سی و سه، سی و چهار، ۵، ۱۱، ۵۲۰،

۵۲۴، ۵۵۳، ۵۷۵، ۶۱۳، ۶۴۱، ۶۴۲، ۸۷۲
آهونَوَر (= آهونَ وَیرْیَه): ۱۱، ۵۷۹
آهـونَ وَیـرْیَـه: ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۵۹، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۲۵، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۷۷، ۳۷۵، ۳۹۰، ۴۷۲، ۴۸۲، ۵۰۰، ۵۲۰، ۵۲۴، ۵۴۳، ۵۴۹، ۵۵۳، ۵۷۹، ۵۸۴، ۵۸۷، ۶۵۰، ۷۸۹، ۷۹۱ تا ۷۹۳، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۵۴، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۴، ۸۶۸
اَهِه رَیَه...: ۲۲۲ تا ۲۲۸
ایران (دونالدن. ویلبر): چهل و دو
ایران ازآغازتا اسلام (ر. گیرشمن): پانزده، نوزده
ایران از نظر خاورشناسان: چهل و دو تا چهل و چهار
ایران باستان (م. موله): پنجاه و پنج
ایران کوده (مجموعهٔ...): چهل و چهار، پنجاه و شش
ایرانویج (دکتر بهرام فره‌وشی): پنجاه و پنج
ایرانی (خطّهای...): بیست و سه
ایرانی (زبانهای...): نه، چهل و نه
ایرانی (فرهنگِ...): چهل و هشت
ایرانی (فرهنگنامهٔ...): پنجاه و چهار
ایرانی (متنهای...): چهل و نه
ایرانِ کهن (زبانِ...): بیست، بیست و یک
ایرْیَمَن ایشْیَه (نمازِ...): ۲۱۵، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۲، ۵۷۵، ۵۷۶، ۷۹۳
ایلیاد (هومر): پنجاه و پنج

باستان شناسی (دانشِ...): هفده
برهان قاطع (محمّدحسین بن خلف تبریزی): پنجاه و پنج
بَغان یَشت: ۱۷۳
بُندَهِشْن: یازده، چهارده، پنجاه و پنج، ۴۰۶، ۴۱۸، ۵۰۲، ۶۵۶، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۲۷، ۷۲۹، ۸۰۵، ۸۱۴، ۸۴۳، ۸۴۹، ۸۷۱، ۸۷۷، ۸۸۰، ۸۸۲
بَهرام یَشت: پنجاه و پنج، ۳۱۴، ۴۳۱

پارسیِ باستان (زبانِ...): دوازده، بیست، بیست و دو، پنجاه و یک
پارسیِ میانه (ادبیّاتِ...): پنج، ۶۵۶
پارسیِ میانه (زبانِ...): بیست و سه، سی و سه
پارسیِ میانه (متنهایِ...): یازده
پازَنـد (زبانِ...): شش، ۵۸۱، ۵۸۳، ۵۸۵، ۵۸۹، ۵۹۳ تا ۵۹۵، ۵۹۷ تا ۵۹۹، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۵ تا ۶۰۷
پازَند (متنهایِ...): بیست و سه
پژوهشهای زرتشتی (آ. و. و. جکسن): چهل و دو
پژوهشی در اساطیر ایران (دکتر مهرداد بهار): پنجاه و شش، ۶۵۷، ۶۸۰، ۸۰۷
پنج گاه: ۶۰۹
پنج نیایش: ۷۸۹
پوراندخت نامه (استاد پورداود): پنجاه و چهار
پهلوی (ادبیّاتِ...): شانزده
پهلوی (خطِّ...): پانزده، شانزده
پهلوی (دست‌نویسهایِ...): چهل و نه
پهلوی (زبانِ...): شش، شانزده، بیست و سه، سی و سه، چهل و هفت، پنجاه، پنجاه و هفت، ۵۷۹، ۸۵۸
پهلوی (کتابهایِ...): چهارده، ۶۵۶
پهلوی (گزارشِ اوستا به زبانِ...): هیجده، پنجاه، ۲۷، ۵۸
پهلوی (متنهایِ...): هیجده
پیام نوین (ماهنامهٔ...): پنجاه و چهار

پیشدادیان و کیانیان (استاد پورداود / نشریهٔ انجمن فرهنگ ایران باستان): ۶۵۸
پیشگفتار بر گزارش وندیداد (ج. دارمستتر): ۷۱۷
پیوستِ یشتها: ۵۰۹

تاریخ (هرودوت/ کتاب هفتم): ۸۲۰
تاریخ ادیان (ج. ف. مور): چهل و سه
تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سدهٔ هیجدهم (گروهی از تاریخ‌نگاران شوروی): چهل و پنج
تحوّل قانون ایرانی (ر. ج. ج. مُدی): ۶۵۷
ترجمه و تکملهٔ تاریخ طبری (ابوعلی محمّد بلعمی): چهارده
تمدّن ایرانی (چند تن از خاورشناسان): چهل و یک، چهل و دو، چهل و پنج
تیریَشت: پنجاه و شش، ۳۱۴، ۳۲۹، ۸۸۸

چشم اندازهای اسطوره (میرچا الیاده): پنجاه و پنج

خردادیَشت: پنجاه و شش، ۲۹۳، ۷۷۳، ۸۴۳
خُرده اوستا: پانزده، شانزده، سی و شش، چهل و هفت، پنجاه و شش، ۵۰۹، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۷۷، ۶۳۶، ۶۵۶
خْشَثْرِم آهورَه یی: ۱۷۵
خورشید نیایش: پنجاه و هشت، ۵۸۹، ۵۹۷ تا ۶۰۳، ۶۰۵ تا ۷۰۶، ۶۱۱، ۶۱۵، ۶۱۹، ۶۲۴، ۶۲۷، ۶۴۲، ۶۴۷
خورشیدیَشت: پنجاه و شش، ۳۲۳، ۵۹۳

دادِ دوردارندهٔ دیو: ۶۵۴
دادِ دیوسیز: ۲۶۲، ۶۳۱، ۶۳۶، ۸۶۶
داستان جم (= فر ۲۰، وندیداد) ۶۵۳، ۶۵۵
داستانِ جم (ترجمهٔ دکتر محمّد مقدّم): پنجاه و شش
دانا و مینوی خرد: پنجاه و شش، ۶۷۵، ۶۸۶، ۷۳۹، ۸۲۱
در روشنای تاریخ (و. ب. هنینگ): یازده
دُرواسپ یَشت: ۳۴۵
دُریگونیوواشْتارِم: ۱۷۵
دَزدامَنَنگهو: ۱۷۵
دیانت زرتشتی (آسموسن، بار، بویس): پنجاه و شش
دین ایرانی بر پایهٔ متنهای مهمّ یونانی (ا. بنونیست): چهل و پنج، ۸۰۲
دین پارسی (ویلسن): ۸۸۸
دین دبیره: سه، نه، پانزده، بیست و سه، بیست و چهار، بیست و شش
دین دبیری (= دین دبیره): پانزده، بیست و سه
دینکرت: چهارده، پانزده، شانزده، چهل و دو، ۲۰، ۵۰۹
دینکرت (چاپ سنجانا): ۲۰
دینکرد (= دینکرت): پنجاه و شش، ۶۵۶
دینهای ایران باستان (هـ. س. نیبرگ): شش، پنجاه و شش، ۸۰، ۸۵۶
دین یَشت: ۴۶۱، ۵۰۹

رام یَشت: پنجاه و شش، ۴۴۷، ۵۰۹
راهنمای کتاب (مجلّهٔ...): پنجاه و چهار، ۶۵۳
رَپیثْوینگاه: ۶۱۳
رَشْن یَشت: ۳۹۷

روایات بزرگ: پنجاه و شش، ۶۸۸، ۷۰۹، ۷۱۶، ۷۶۴، ۸۱۷، ۸۲۶
روایات داراب هُرمَزدیار: هفده
روایاتِ کهن: پنجاه و شش، ۷۴۲، ۸۲۶، ۸۵۸، ۸۶۷، ۸۷۹، ۸۸۰
روایت (کتابهایِ...): هفده
روضة الصّفا (میرخواند): ۸۴۹
رومی (نوشته هایِ...): چهل و نه
ریگ وِدا: چهل و پنج، پنجاه و شش، ۸۴۳، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۸۵
ریگ وید: چهل و شش

زامیادیَشت: پنجاه و شش، ۴۸۵، ۸۵۰
زبانهای اوستایی وپارسی باستان (ك . بارتولومه): پنجاه و یک
زرتشت سیاستمدار یا جادوگر (و. ب. هنینگ): یازده، پنجاه و شش، ۶۵۸
زرتشتی (کتابهایِ دینیِ...): چهل و هفت
زَند/زَندِاوستا (= گزارش پهلوی اوستا): پانزده، پنجاه
زَندِ اوستا (آنکتیل دوپرون): چهل و نه، پنجاه، پنجاه و شش، ۸۲۶
زَندِ اوستا (ج. دارمستتر): پنجاه
زیرنویس بر گزارش وندیداد (ج. دارمستتر): ۷۲۶، ۷۳۰ تا ۷۳۲، ۷۳۴، ۷۳۹، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۵۳ تا ۷۵۵، ۷۶۲، ۷۶۸ تا ۷۷۰، ۷۷۳، ۷۷۵، ۷۸۱، ۷۸۴، ۷۸۹، ۷۹۱، ۸۰۱، ۸۰۳، ۸۰۵ تا ۸۰۷، ۸۰۹، ۸۱۴، ۸۱۷ تا ۸۱۹، ۸۳۳، ۸۳۷، ۸۳۹، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۹ تا ۸۵۱، ۸۵۶، ۸۷۰

سابقهٔ زبانهای ایرانی در دوران پیش از تاریخ (ک. بارتولومه): پنجاه و یک
سال شمار زندگی پورداود: پنجاه و چهار
سِپَنْتَمَد گاه: سی و چهار، ۶۱، ۱۷۰، ۲۶۱، ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۶۳، ۵۶۴، ۶۱۴، ۶۴۱، ۶۴۲، ۸۷۲
سِپَنْتَمَدهات: ۱۷۰
سْتَوتَ یِسنْیَه: ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۶، ۳۸۳، ۵۲۰، ۵۳۰، ۵۴۲، ۵۴۹، ۵۷۳، ۶۰۱
سرود بنیادِ دین زرتشت (م. مقدم): چهل و چهار
سروش باژ: پنجاه و پنج، ۵۸۳، ۵۸۸، ۵۹۴، ۷۷۳
سروش دْرونَ: ۱۰۷
سروش یَشت: پنجاه و شش
سروش یَشتِ سَرِ شب: ۲۲۱، ۳۹۵
سروش یَشت هادُخت: ۳۸۹، ۵۰۹
سَکایی (زبانِ...): نوزده
سنسکریت (زبانِ...): بیست و یک، بیست و دو، سی و سه، سی و چهار، چهل و نه، پنجاه، ۵۸۹، ۸۸۵
سومری (الواحِ...): سیزده
سه سخنرانی درباب گاهان (آ. میه): شش
سی روزهٔ بزرگ: ۶۳۱، ۶۳۳
سی روزهٔ کوچک: ۶۲۹

شاهنامه (ابوالقاسم فردوسی): پنجاه و هفت، ۹، ۵۸، ۴۲۶
شاهنامه (چاپ انستیتوی خاورشناسی شوروی): پنجاه و هفت
شاهنامه شناسی ۱ (بنیاد شاهنامهٔ فردوسی): پنجاه و هفت
شایست نَشایست: ۱۵۱، ۶۵۶

شْیَوثْنَتَم: ۱۷۵
شْیَوثْنَتَم اَنگهوُش مَزدایی: ۱۷٤

صـــد دَر: ٦۹۹، ۷۰۹، ۷۱۷، ۸۰۷، ۸۱٤، ۸۲٦، ۸٤۹، ۸۵۸

عبری (زبانِ...): ۵۸۵
عربی (زبانِ...): پنجاه و چهار
عربی (نوشته هایِ...): چهل و نه
علمای اسلام (رسالهٔ...): ۸٤۳

فارسنامه (ابن بلخی): چهارده
فارسی (دست نویسهایِ...): چهل و نه
فـارسی (زبـانِ...): چـهار، شش، بیست و یک، بیست و چـهارتا بیست و شش، پنجاه و چهار، ۱۹۷، ٤۲٦، ۵۸۵، ٦۵۳، ٦۵٤، ۸۰۱، ۸۵۸
فِرَشْتویه...: ۹۲
فْرَوَرانِه...: ۹۱، ۷۷۳
فروردین یشت: پنجاه و هفت، ٤۰۵، ٤۸۸، ٦٤۲، ۸۷٦
فرهنگ اساطیر یونان و رم (پیر گریمال): پنجاه و هفت، ۸۷٦
فرهنگ ایران زمین (مجلّهٔ...): شش
فـرهنگِ ایرانـیِ کـهن (ک. بارتولومه): پنجاه و یک
فرهنگِ پهـلوی (دکتر بهرام فره وشی): پـنجاه و هفت
فـرهنـگِ فارسـی (دکتـر محمّـد معین): پنجاه و هفت
فْشوشومَنْثْرَه: ۲۲۵، ۲۳۳، ۲۷٤، ۵۲۲، ۵۲۵، ٦۱٤
فهرست اوزلی: ٦٦٤

کارنـامهٔ هشتاد سـال زنـدگی (ج. دوسـتخواه): پنجاه و چهار
کلیّات شمس (تصحیح ب. فروزانفر): ٤۸
کَیان یَشت (= زامیادیَشت): ٤۸۵

گاتاها: چهل و شش
گـاتـها: شش، سـی و سـه، چهل و شش، پـنجاه و هفت، پنجاه و هشت
گـاتـها (گـزارش استاد ابـراهـیم پورداود): پنجاه و هفت
گـاتـهـا، سرودهـای زرتشـت (تـرجـمهٔ مـوبدف. آذرگشسب): شش، چهل و شش
گـاتـاهـا: چهل و دو، چهـل و چـهـار، چـهل و پنج، پنجاه و هفت
گاسان (= گاهان): سی و چهار
گاهان: سـه، پنج، شش، یـازده تـا پانزده، شـانزده، بیـست، بیست و شش، سـی و سـه تـا سـی و هشـت، چهل و چهارتا چـهل و هـفت، پنجاه، پـنجـاه و هـفـت، ۳، ۱۱، ۱۸، ۱۹، ۳۰، ٤۹، ۵۲، ۵۸، ٦۷، ۸۵، ۹۵، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳٦، ۱٤۹، ۱٦۳، ۱۷۰، ۱۷٦، ۱۸۲، ۱۸٦، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۱۵ تـا ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲٤۰، ۲٤٤، ۲٤۸، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲٦۰ تـا ۲٦۵، ۲۷٤، ۲۷۷، ۲۷۹، ۳۱٤، ۳۲۵، ۳٤۳، ۳۵۰، ۳٦۵، ٤۲۵، ٤٤۱، ٤٤۲، ٤٤٤، ۵۱۲، ۵۱٤، ۵۲٤، ۵۳۵، ۵٤٦، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵٤، ۵۷۵، ۵۷۹، ۵۸٤، ۵۸۹، ۵۹۱، ٦۰۱، ٦۱۰، ٦۲۳، ٦٤۱، ٦٤۲، ٦۵٤، ٦۵٦، ٦٦۷، ۷۰۸، ۷٤۹، ۷۷٤، ۷۷۹، ۷۸۳ تـا ۷۸٦، ۷۸۹، ۷۹۵، ۸٤٦، ۸٤۷، ۸۵۵، ۸٦۵، ۸۷۲

گاهانی (ادبیّاتِ...): ۶۵۵، ۸۴۳
گاهانی (زبانِ...): چهل و پنج
گرشاسب نامه: ۴۲۶
گزارش اوستا (استاد ابراهیم پورداود): پنجاه و یک، پنجاه و چهار
گزیده‌های زادسْپَرَم: دوازده، پنجاه و هفت، ۶۵۶
گزیده‌های زادسْپَرَم (ترجمهٔ م. ت. راشد محصّل): پنجاه و هفت
گوش یَشت (= دْرواسپ یَشت): پنجاه و هفت، ۳۴۵، ۴۷۴ تا ۴۷۶
گَهَنبارانْ ویسپِرَد: سی و پنج

لا تین (خطِّ...): بیست و چهار تا بیست و شش
لا تین (زبانِ...): چهل و نه
لغت فرس (اسدی طوسی): پنجاه و هفت
لغت نامه (علی اکبر دهخدا): پنجاه و هفت

مادی (زبان...): نوزده
ماه نیایش: ۵۹۹
ماه یَشت: پنجاه و هفت، ۳۲۵، ۵۹۹، ۶۰۰
مجلّهٔ دانشکدهٔ ادبیّات تهران: دوازده
مجموعهٔ مقالات (دکتر محمّد معین): پنجاه و هفت، ۶۵۹
مرزبان نامه: ۴۲۶
مزداپرستی در ایران قدیم (آ. کریستن سن): ۶۵۴
مَزدیَسنا و ادب پارسی (دکتر محمّد معین): پانزده، پنجاه و هفت
مقدّمه‌ای بر رستم و اسفندیار (شاهرخ مسکوب): پنجاه و هفت
ملاحظاتی دربارهٔ قدیم ترین عهدآیین زرتشتی (آ. کریستن سن): دوازده
مِهائیهارَتَه: ۶۵۵
مهْرنیایش: ۵۹۷
مهریَشت: پنجاه و هفت، ۳۵۳، ۳۹۲، ۴۲۵، ۵۹۱، ۵۹۸، ۸۱۴
میخی (خطِّ...): بیست، بیست و سه
مینوی خِرَد (ترجمهٔ دکتر احمد تفضّلی): پنجاه و هفت

نَسکهایِ داتیک: شانزده، ۶۵۴
نَسکهایِ گاثانیک: شانزده
نَسکهایِ هاتْ مانسَریک: شانزده
نشریّهٔ انجمن فرهنگ ایران باستان: پنجاه و پنج
نَگل فَر (اسطورهٔ...): ۸۴۲
نمازِ آشَه: ۹۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۵۷۶، ۵۸۲، ۵۹۰، ۵۹۴
نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایران (آ. کریستن سن): پنجاه و هفت، ۸۴۲
نیرنگِ کُشتی بستن: پنجاه و هفت، ۵۸۱، ۵۸۳، ۵۸۹، ۵۹۷، ۵۹۹، ۶۰۱، ۶۰۵
نیرنگستان: ۷۴۴

واژه‌نامهٔ گزیده‌هایِ زادسْپَرَم (دکتر مهرداد بهار): پنجاه و هشت
وِدا/وِداها: پنجاه، ۶۵۵، ۸۷۶
وِدایی (ادبیّاتِ.../سرودهایِ...): بیست و یک، چهل و هفت، ۸۸۵
وَندیداد: سه، شش، هفت، پانزده، شانزده، هیجده، سی و پنج، سی و شش، چهل و شش، چهل و هشت، پنجاه و پنج، پنجاه و هشت،

۵۲، ۶۷، ۲۸۸، ۲۹٤، ۳۱٤، ۳۷۰، ٤۷۲، ۵۱۱، ۵۸٤، ۵۸۷، ۶۵۱، ۶۵۳، ۶۵٤، ۶۵۵ تا ۶۵۹، ۶۶۱، ۸۱۷، ۸۶۱، ۸۸۰
وَنـدیداد (گزارش اسفندیارجی): پنجاه و هفت، ۶۶۲، ۷۶٤، ۸۰۳، ۸۱۹، ۸۲۸، ۸۳۰، ۸۵۹، ۸۸۸
وَندیداد (گزارش پهلوی = زَنـدِ وَندیداد): پنجاه و هفت، ۶۶۱ تا ۶۶٤، ۶۷۷، ۶۸۲، ۶۸۵، ۶۸۶، ۷۰۵، ۷۰۸، ۷۱۵، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۲۰، ۷۲٤، ۷۲۸، ۷۳۰، ۷۳۷، ۷۳۹، ۷٤۳، ۷٤۵ تا ۷۵۰، ۷۵۲، ۷۵٤، ۷۶۲، ۷۶٤، ۷۷۰، ۷۷۲، ۷۷۳، ۸۰۱ تـا ۸۰۳، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۱۳، ۸۱۷ تـا ۸۲۱، ۸۲۷، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۳، ۸۳۷، ۸۳۹، ۸٤۵ تـا ۸٤۹، ۸۵۱، ۸۵۶ تـا ۸۶۰، ۸۶۳، ۸۷۰، ۸۷۲، ۸۷۵، ۸۸۵
وَندیدادِ ساده: ۸۷۷
وَنَندیَشت: ۵۰۷
وُهـوخْشْـتَرگـاه: سـی و چـهـار، ۷۵، ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۶۵، ۵۶۶، ۶۱٤، ۶٤۱، ۶٤۲، ۸۷۲
وُهووَهیشْتِم اَستی: ۱۷۸
وَهیشتوایشْت گـاه: سی و چهار، ۸۳، ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۶۵، ۵۷۳، ۵۷٤، ۶۱٤، ۶٤۲، ۶٤۶، ۸۷۲
وی دَئِوَدات: ۶۵٤
ویسْپرَد: شانزده، هیجده، سی و پنج، چهل و هفت، پنجاه و هشت، ۲۷۰، ۳۷۳، ۵۱۷، ۶۵۶
ویس و رامین (فخرالدّین اسعد گرگانی): ۸۵۸

هادُخت: ۵۲۲، ۵۲۵
هـادُخـت نَسک: پـنـجـاه و هشـت، ۲۳۳، ۵۰۹، ۵۱٤، ۷۳۹، ۸۷۰
هامْ دَبیره: بیست و سه
هاوَنگاه: ۵۵۱، ۶۰۹، ۶۱٤، ۶۱۸، ۶۲٤، ۶۲۶
هَپتَنگ هایتی: ۱۹۷
هـخامنشی (سنگنبشته‌های...): دوازده، بیست و سه
هخامنشیان (تاریخ...): دوازده
هُرمَزدیَشت: پنجاه و هشت، ۵۲، ۲۷۱، ۵۸۵
هزار و یکشب: ۸٤۲
هَفتَن یَشتِ بزرگ: ۱۹۷، ۲۸۵
هَفتَن یَشتِ کوچک: ۲۸۱
هـفـت هـات: سـی و چـهـار، ۱۹۷، ۲۱۱، ۲۲۵، ۲۸۵، ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۵۳، ۵۵۵، ۵۵۹، ۵۶۷، ۶۱۰
هفت هاتِ پَسین: ۵۶۷ تا ۵۶۹
هند و اروپایی (زبانهای...): نوزده، بیست و یک
هندوان (نامهٔ کهنِ دینیِ...): پنجاه
هند و ایرانی (اساطیرِ...): ۷۲۹
هند و ایرانی (زبانهای...): چهل و هفت
هندی (فلسفهٔ کهنِ...): سی و نه
هندی باستان (زبانِ...): بیست و یک
هوخْشَتروتمام...: ۸۵٤
هوشْبام: ۵۸۷
هومَتَنم...: ۱۹۹، ۸۵٤
هَومِ یَشت: ۲۷، ۱۳۶، ۵۰۵
هونَوَر: ۵۷۹
هُیَتْ اَشایی وَهیشتایی اَشِم: ۱۷۸

یادداشتهای گاتها (استاد ابراهیم پورداود): پنجاه و هشت، ۵۸
یادنامهٔ پورداود (دکتر محمّد معین): پنجاه و چهار
یادنامهٔ دینشاه ایرانی: چهل و دو
یَثَه اَهو...: ۵۸۲

یَتَه آهووَیریو...: سی و سه، ۱۱، ۹۱، ۹۳، ۱۱۱، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۴۹، ۲۵۴، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۷، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۲۲ تا ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۴۳، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۸۸، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۵، ۴۰۴، ۴۳۰، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۵۹، ۴۶۴، ۴۷۹، ۴۸۲، ۵۰۳، ۵۰۵، ۵۲۸ تا ۵۳۰، ۵۳۴، ۵۳۸، ۵۴۲، ۵۴۴، ۵۵۰، ۵۶۷، ۵۷۹، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۷، ۵۹۰، ۵۹۳، ۵۹۷، ۵۹۸، ۶۰۰ تا ۶۰۲، ۶۰۶، ۶۰۹، ۶۱۱، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۷، ۶۱۹، ۶۲۱، ۶۲۴ تا ۶۲۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۴۱ تا ۶۴۳، ۶۴۷، ۶۴۹، ۷۴۹، ۷۷۵

یَسنا (گزارش اسناد ابراهیم پورداود): ۸۵۸

یَشنوکِرِتی: ۲۲۵

یَسنَه: شانزده، هیجده، بیست و شش، سی و سه، تا سی و پنج، چهل و هفت، پنجاه، پنجاه و هشت، ۷، ۱۰، ۱۴، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۳۲، ۳۹، ۴۴، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۶۳، ۶۵، ۶۷، ۷۲، ۷۷، ۸۵، ۸۹، ۹۵، ۱۰۷، ۱۳۱، ۱۴۹، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۸ تا ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲۲۸ تا ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۸ تا ۲۵۱، ۲۵۵ تا ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۴ تا ۲۶۷، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۵، ۲۹۲، ۲۹۵، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۶۵، ۳۷۴، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۹۲، ۳۹۵، ۴۰۴، ۴۲۵، ۴۳۰، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۵۰، ۴۵۹، ۴۶۵، ۴۷۹، ۴۸۳، ۵۰۳، ۵۰۵ تا ۵۰۷، ۵۰۹، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۳۵، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۲، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۱، ۵۵۳ تا ۵۵۵، ۵۵۹، ۵۶۵، ۵۶۷ تا ۵۶۹، ۵۷۱، ۵۷۶، ۵۷۹، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۷ تا ۵۹۱، ۵۹۴، ۶۰۲، ۶۰۵ تا ۶۰۷، ۶۰۹، ۶۱۷، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۶، ۶۳۶ تا ۶۳۸، ۶۴۴، ۶۵۰، ۶۵۶، ۶۶۲، ۷۰۸، ۷۴۹، ۷۷۴، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۹۰ تا ۷۹۳، ۸۴۳، ۸۴۶، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۹، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۷۵

یَسنَه، هفت هات: ۲۲۵، ۲۶۴، ۵۵۳، ۵۵۵، ۵۵۹، ۵۶۷

یَسنیَه: ۵۲۰

یَشت/یَشتها: شانزده، سی و پنج، چهل و پنج تا چهل و هفت، پنجاه و هشت، ۱۷۳، ۱۹۷، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۸۴، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۱۹، ۳۳۰، ۳۳۵، ۳۳۸، ۳۴۱، ۳۴۶، ۳۵۵، ۳۶۸، ۳۸۱، ۳۸۵، ۳۹۲، ۳۹۵، ۳۹۹، ۴۱۳، ۴۲۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۶۲، ۴۶۸، ۴۷۲، ۴۸۷، ۴۸۸، ۵۰۱، ۵۰۹، ۶۵۴ تا ۶۵۶

یِنگهِه هاتَم: ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۴۹، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۹ تا ۱۷۱، ۱۷۷، ۱۷۹ تا ۱۸۱، ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۶، ۲۷۷، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۴۶، ۳۵۵، ۳۹۱، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۴۸، ۴۶۲، ۴۶۷، ۴۸۲، ۴۸۷، ۴۹۵، ۴۹۷، ۵۰۵، ۵۲۰، ۵۲۴، ۵۳۱، ۵۴۲، ۵۵۸، ۵۶۲، ۵۶۶، ۵۶۸، ۵۷۴، ۵۷۶، ۵۹۸، ۶۰۲، ۶۱۱، ۸۵۴

یِنگهِه هاتَم آآتْ یِسنِ پَیتی: ۱۸۰

یونانی (منابع.../نوشته هاي...): چهل و نه

۶. جاها (اساطیری ــ تاریخی)

آدَرَنَ (کوه...): ۴۸۵

آذربایجان: دوازده، ۸۶۲

آذرفَرنْبَغ (آتشکدهٔ...): هفده، ۶۰۵

آذرگُشْنَسْب (آتشکدهٔ...): ۶۰۷

آسیا: ۶۵۷

آسیای میانه: دوازده، نوزده، ۶۵۷

آکسفورد: چهل و نه

آلمان: پنجاه و یک، پنجاه و دو

آمریکا: پنجاه و یک

اَیَزَخَ (کوه...): ۴۸۶

اَذْوتَو (کوه...): ۴۸۶

اَرِدْویسوَر (رودِ...): ۶۶۹، ۷۳۲

اَرِزوَر (کوه...): ۴۸۵، ۸۷۴

اَرِزَهی (اقلیمِ.../کشورِ...): ۳۵۶، ۳۶۹، ۳۸۵، ۳۹۹، ۵۴۳، ۸۷۲

اِرِزی (رودِ...): ۴۹۷

اِرِزیشَ (کوه...): ۴۸۵

اِرِزیفْیَه (کوه...): ۳۰۵، ۴۸۵

اَرَس (رودِ...): ۸۶۲

اَرِمِشْتگاه: ۶۷۹، ۷۱۷، ۷۷۶

اَرَنگ (رودِ...): ۳۷۸

اروپا: شش، هیجده، چهل و نه، پنجاه

ارومیه (دریاچهٔ...): دوازده

استراسبورگ: هیجده

استونی: ۸۴۱

اسکاندیناوی: پنجاه و یک، ۸۴۳

اَشْتوَنتَ (کوه...): ۴۸۶، ۶۰۶

اَسَیه (کوه...): ۴۸۶

اشتوتگارت: هیجده

اَشَ شْتِمبَنَ (کوه...): ۴۸۶

اصفهان: هفت، ۶۵۸، ۸۴۲

افغانستان: نوزده

البرز (کوه...): ۱۴۶، ۲۱۱، ۲۲۵، ۳۰۱، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۵۶، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۸۲، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۴۸، ۴۷۳، ۴۷۵، ۴۸۵، ۸۷۰، ۸۸۰ تا ۸۸۲

اَنتَرِدَنگهو (کوه...): ۴۸۵

اَنتَرِکَنگهَه (کوه...): ۴۸۶

انگلستان: پنجاه و یک

اَنیران (= اَنَغْرَرَئوچَه): ۹۹، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۳۰، ۱۶۶، ۲۶۳، ۴۱۷، ۵۱۳، ۶۱۸، ۶۳۱، ۶۳۶، ۶۴۵

اَنیران (سرزمینهايِ...): ۴۸۱، ۴۹۸

اوپایری سَئِنَ (کوه...): ۱۴۶، ۴۸۵

اوذْرِیَه (کوه...): ۴۸۶

اورمیه (دریاچهٔ...): دوازده

اُوْروَ (سرزمینِ...): ۶۶۱

اوزوَذا (رودِ...): ۴۹۷
آوزوَنتْ (کوهِ...): ۴۸۶
اورونیو وایذیمیذْکَ (کوهِ...): ۴۸۶
آوْزْدانْ وَن (دریاچهٔ.../شاخابهٔ...): ۴۹۶
اوشَّمَ (کوهِ...): ۴۸۶
اوشَتَ خوارِنَه (کوهِ...): ۴۸۶
اوشتَویتی (رودِ...): ۴۹۷
اوشیدَرِنَ (کوهِ...): ۹۳، ۹۹، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۳۰، ۲۷۹، ۴۸۵، ۵۰۳، ۶۳۱، ۶۳۶
اوشیدَم (کوهِ...): ۲۷۹، ۴۸۵، ۴۹۷
اَهوَرنَ (کوهِ...): ۴۸۶
ایران: سه تا پنج، دوازده، سیزده، پانزده، هفده، نوزده، بیست، چهل و دو، چهل و سه، چهل و پنج تا چهل و هفت، پنجاه و یک، پنجاه و شش، ۲۸۹، ۴۲۶، ۵۱۱، ۵۱۴، ۶۵۶ تا ۶۵۸، ۸۴۲، ۸۴۹، ۸۷۵، ۸۸۰
ایران باختری: دوازده، چهل و شش، چهل و هفت
ایران خاوری: دوازده، سیزده، بیست، چهل و شش
ایران زمین: سیزده
ایران ویج: دوازده، پنجاه و پنج، پنجاه و شش، ۱۳۹، ۲۷۷، ۳۰۱، ۳۱۶، ۳۴۹، ۴۴۷، ۴۷۶، ۶۵۹، ۶۶۹
آیریوخشوث (کوهِ...): ۳۳۱
ایندوس (رودِ...): ۶۶۳

بابل: سیزده
بالتیک (دریایِ...): ۸۴۱
بدترین زندگی (= دوزخ): ۱۵
بَرَن (کوهِ...): ۴۸۶
بَروسَرَیَنْ (کوهِ...): ۴۸۶
بلخ: ۶۶۰
بمبئی: چهل ونه، پنجاه ودو، پنجاه و چهار، ۸۴۱
بَوْری (سرزمینِ...): ۳۰۳
بوفیَه: (کوهِ...): ۴۸۵
بهترین زندگی (= بهشت): ۴۴، ۱۷۶، ۵۳۷، ۵۷۳
بهترین سرایِ اَشَوَنان (= بهشت): ۶۳۶، ۶۳۸
بهشت: ۱۷۴، ۲۱۷، ۲۳۶، ۲۴۱، ۴۰۴، ۵۳۷، ۵۷۳، ۶۳۶، ۶۳۸، ۷۱۸، ۷۳۶، ۷۳۹، ۷۷۸، ۷۸۱، ۸۴۶، ۸۵۱، ۸۷۰، ۸۷۵
بَیَنَ (کوهِ...): ۴۸۵
بین النّهرین: نوزده، ۶۵۷

پارس: بیست
پاریس: شش، چهل و نه تا پنجاه و یک
پامیر (فلاتِ...): نوزده
پنجاب: ۶۶۳
پونتیک (دریایِ...): ۷۰۶، ۷۰۷
پوبدیک (دریایِ...): ۵۹۵
پیشینگه (دریاچهٔ...): ۳۰۴

تودَشکَ (کوهِ...): ۴۸۶
تهران: پنجاه و دو، پنجاه و چهار

جهان پرآسیب (= جهانِ اَستومَند): ۷۳۹

چَخْرَ (سرزمینِ...): ۶۶۳
چیچَست (دریاچهٔ...): دوازده، ۳۰۶، ۳۴۸، ۳۴۹، ۶۰۶
چین: ۶۶۴
چینَودپُل: ۱۷۴، ۲۶۵، ۵۳۷، ۶۳۱، ۶۳۶، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۴۶، ۸۷۰، ۸۷۲

خانمانِ اَیْرْیَمَن (= آسمان): ۸۸۵
خسرو (دریاچهٔ.../ شاخابهٔ...): ۴۹۵، ۶۰۶
خْشَثْروسوك (گذرگاهِ...): ۳۰۷
خْنِنتَ (سرزمینِ...): ۶۶۱
خوارزم: ۳۵۶
خوارِنَنگْهَیتی (رودِ...): ۴۹۷
خواشْترا (رودِ...): ۴۹۷
خوانْوَنتْ (کوهِ...): ۳۳۱، ۳۳۸
خَونیرَث (اقلیمِ.../کشورِ...): ۲۲۷، ۳۵۶، ۳۶۹، ۳۸۵، ۴۰۰، ۵۴۳، ۸۷۲
خَیونها (سرزمینِ...): ۳۵۱
دایتیا (آبِ.../رودِ...): ۲۷۷، ۳۰۱، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۴۴۷، ۴۷۶، ۴۷۹، ۶۵۹، ۶۶۹، ۸۶۲
دجله: ۶۶۴
دَرجا (رودِ...): ۸۶۲، ۸۶۵
دَرَوَشیشوَنتَ (کوهِ...): ۴۸۶
دَرَه (رودِ...): ۸۶۲
دِژْنفشت: چهارده
دِژْنیشِت: چهارده
دِژْنیشتَکَ: چهارده
دَشتانِستان: ۸۳۵، ۸۳۷
دماوند (کوهِ...): ۵۰۲
دوزخ: ۲۰، ۲۹۴، ۴۹۲، ۵۱۴، ۵۱۵، ۶۷۷، ۶۸۴، ۶۸۸، ۷۰۰، ۷۲۹، ۷۳۹، ۷۷۰، ۷۷۳، ۷۴۷، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۷۰، ۸۷۴

رَئِمَنَ (کوهِ...): ۴۸۶
رَئِوَنتْ (کوهِ...): ۴۸۶
رشت: پنجاه و سه
رَغا (= ری): دوازده
رَگا (= ری): دوازده
رُم: پنجاه و هفت
رَنگها (آبِ.../رودِ...): ۳۰۸، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۳۷، ۴۵۲، ۴۶۲، ۶۶۳
رَنگها (آبخوستِ...): ۳۱۱
ری: دوازده، ۱۷۶، ۶۶۲
ریگا: پنجاه
رِیوَند (کوهِ...): ۶۰۶

زادْمرگ (= جایِ مردگان): ۷۴۶
زِرِدَزَ (کوهِ...): ۴۸۵
زَرنومَنت (دریاچهٔ...): ۵۹۲
زَرنومَیتی (رودِ...): ۴۹۷
زَوذیتَ (کوهِ...): ۴۸۵
زَینیاوَرَ خوابذاهِه: ۳۵۰

ساوکَنتَ: ۵۹۲
سایریوَنتْ (کوهِ...): ۴۸۶
سبلان (کوهِ...): ۸۶۲
سْپِنتوداتَ (کوهِ...): ۴۸۶
سْپیتَ گونَ (کوهِ...): ۱۴۶
سْپیتَ وَرِنَ (کوهِ...): ۴۸۶
سْتَروسارَ (کوهِ...): ۱۴۶
سرایِ بهروزیِ ابدی (= بهشت): ۷۳۹
سرایِ تیرگیِ بی‌پایان (= دوزخ): ۵۱۵
سرایِ جاودانگی (= بهشت): ۷۳۹
سرایِ مَزدااَهوره (= گرزْمان): ۸۰
سرایِ منشِ نیک (= بهشت): ۲۷، ۲۸
سرزمینِ بهروزی (= بهشت): ۷۱۷
سُغد: ۳۵۶، ۶۶۰

سِند (درهٔ...): ٦٥٧
سِند (رودِ...): نوزده
سورات: چهل و نه، پنجاه
سَوَهی (اقلیمِ.../کشورِ...): ٣٥٦، ٣٨٥، ٣٩٩، ٥٤٣، ٨٧٢
شیامَکَ (کوه...): ٤٨٦
سیچی دَوَ (کوه...): ٤٨٦
سیفوبِز: ٤٤٣

شوروی: هیجده، چهل و پنج، پنجاه و یک، پنجاه و هفت
شیز (= گَنجَک): دوازده
شیلی: ٨٤٢

عُمان: (دریایِ...): نوزده

فارس (خلیج...): نوزده
فارس (سرزمینِ...): بیست
فُراپَیه (کوه...): ٤٨٦
فرات (رودِ...): ٦٦٤
فَـراخ کَـرت (دریـای...): ٢١٢، ٢٥٣، ٢٩٨، ٣٠٤، ٣٠٥، ٣١٨، ٣٣١، ٣٣٤ تا ٣٣٦، ٣٣٨، ٣٤٠، ٤٠٠، ٤١٨، ٤١٩، ٤٩٤ تا ٤٩٦، ٥٣٨، ٧٠٦ تا ٧٠٨، ٧١١، ٨٧١، ٨٨٠
فرانسه: پنجاه، پنجاه و یک
فُرَدَتا (رودِ...): ٤٩٧
فَـرَدَ دَفْشـو (اقـلیـمِ.../کشـورِ...): ٣٥٦، ٣٨٥، ٣٩٩، ٥٣٤، ٨٧٢
فردوس: ٥١١
فُرَزْدانَو(آبِ...): ٣١٧
فروغِ بی‌آغاز: ٤٠٤، ٧٩٢

فنیقیه: سیزده

قفقاز (کوههایِ...): نوزده

کابلِ بدسایه: ٦٦١
کَذْرَوَآسپَ (کوه...): ٤٨٦
کرمان: هفده
کَکَهیو(کوه...): ٤٨٦
گَـنـامِ دُروج (= دوزخ): ٥٦، ٧١، ٨٠، ٦٧٧، ٦٨٤، ٧٧٠
گَنامِ دیو(= دوزخ): ٧٠
کَنگ (کوه...): ٣٠٧
کَوُایریسَ (کوه...): ٤٨٦
کوسروپَتَ (کوه...): ١٤٦
کوه پرسشهایِ ایزدی: ٨٨٨
کُویرینتَ (سرزمینِ...): ٤٥١
کـیـانسیـه (آبِ.../دریـاچهٔ...): ٤١٨، ٤٩٧، ٥٠٢، ٨٦٣
گذرگاهِ داوری (= چینْوَدپُل): ٥٦، ٧٩
گـرزْمان: ٥٣، ٧٣، ٨٠، ١٦٧، ٢٨٨، ٣٦١، ٣٨٣، ٤٠٤، ٤٢٣، ٤٩٢، ٥٣٧، ٥٦٤، ٦٠٢، ٦٣١، ٦٣٦، ٨٧١، ٨٨٥
گَنجَک (= شیز): دوازده
گودَ (آبشارِ...): ٤٥٢

لهستان: پنجاه و یک
لیژ: ٨٤٢

میَنَخَ (کوه...): ٤٨٦
مَرْو: ٣٥٦، ٦٦٠
مَرَیشوَنت (کوه...): ٤٨٥

مسکو: پنجاه و هفت
مَنوشَ (کوه...): ۴۸۵
موغان (= موگان): دوازده
موگان (= موغان): دوازده
میانْ روذان (بین النّهرین): نوزده، ۶۵۵، ۶۶۳

نِسایَه: ۶۶۰
نَنگهوشْمَنتْ (کوه...): ۴۸۶
نیمروز: ۸۶۳

واخِذْریکَ (کوه...): ۴۸۶
وُاوروبَرِشْتی (اقلیمِ.../کشورِ...): ۳۵۶، ۳۸۵، ۳۹۹، ۵۴۳، ۸۷۲
وُاوروجَرْشتی (اقلیمِ.../کشورِ...): ۳۵۶، ۳۸۵، ۳۹۹، ۵۴۳، ۸۷۲
وُاوروجَرْشتی اقلیمِ.../کشورِ...): ۳۵۶، ۳۸۵، ۴۰۰، ۵۴۳، ۸۷۲
وُاوروشَ (کوه...): ۴۸۶
وایتی گَئِسَ (کوه...): ۴۸۵
وَئه کِرِتَه ی بدسایه: ۶۶۱
وَر (= وَرِ جَمکَرد): ۶۷۰ تا ۶۷۴
وَرِ جَمکَرد: ۶۷۳، ۶۷۴
وَرِنَ (سرزمینِ...): ۱۹۳، ۲۷۶، ۲۸۰، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۴۷، ۳۶۹، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۵، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۷۴، ۶۶۳
وَشَنْ (کوه...): ۴۸۶
وَفْرَیه (کوه...): ۴۸۶
وَنگْهَزْداه (دریاچهٔ.../شاخابهٔ...): ۴۹۶
وَنگوهی (رودِ...): ۳۲۹
ویتَنگوهَیتی (آبِ...): ۳۱۱
ویدَذَفْشو (اقلیمِ.../کشورِ...): ۳۵۶، ۳۸۵، ۳۹۹، ۵۴۳، ۸۷۲
ویذْوَنَ (کوه...): ۴۸۶
ویشْ پَتَ (کوه...): ۱۴۶
ویشَوَ (کوه...): ۴۸۶

هامون (دریاچهٔ...): ۴۲۶
هرات: ۳۵۶، ۶۶۰، ۶۶۱
هَروت: ۶۶۲
هَرَهْوِیتی: ۶۶۲
هَری رود: ۶۶۱
هَرُیو: ۶۶۱
هفت اقلیم: ۲۴
هفت بوم: ۲۴
هفت رود: ۶۶۳
هفت کشور: ۲۹۸، ۳۰۳، ۳۲۳، ۳۳۱، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۹۲، ۴۵۱، ۴۸۹، ۵۰۰، ۵۸۶، ۵۹۵، ۶۲۶، ۸۶۵
هُکَر (کوه...): ۲۹۸، ۳۰۲، ۳۱۵، ۳۷۴، ۴۰۱، ۴۵۰
هَمِستَکان: ۶۳۱، ۶۳۶
هَمَنکونَ (کوه...): ۴۸۶
هند: هفده، نوزده، چهل و هفت، چهل و نه، پنجاه، پنجاه و دو، ۳۳۶، ۷۷۱، ۸۴۳، ۸۷۷
هندوستان: سه، شش، هفده، هیجده، بیست و یک، پنجاه تا پنجاه و دو، ۲۲۷، ۳۷۸
هَنگ: ۳۰۵
هُوسْپا (رودِ...): ۴۹۷
هیرمند: ۶۶۲، ۸۷۲

یزد: هفده
یَهْمَیَه جَتْرَه (کوه...): ۴۸۶
یونان: پنجاه و هفت، ۸۴۳، ۸۷۶

٧. کلید ـ واژه ها، ترکیبهای بنیادی، نامهایی از اساطیر دیگران

آبان روز: ٦٣٠، ٦٣٤
آبِرِتْ: ٥٢٧، ٦١٨، ٧١٦
آبْ زَور: ١٥٥، ٢٤٧، ٦٠٢
آبگونهٔ پُرمایه: ٦٦١
آبگونه هایِ چرکین: ٧٤١
آبِ هَوم: ١٠٧، ١٢٧، ١٨٢، ١٨٦
آگِرِ پِتَ: ٦٩١، ٦٩٢
آتُـربـان: ١٤١، ١٤٧، ١٥١، ١٥٨، ١٧٦، ٢٠٨، ٢١٢، ٢٩٥، ٣١٢، ٣١٤، ٣٨١، ٤٢٤، ٤٢٥، ٤٢٨، ٤٤٠، ٤٦٤، ٤٨٦، ٤٩٤، ٥٢٨ تا ٥٣٠، ٥٤١، ٦٢٢، ٦٢٣، ٧٠٩، ٧١٦، ٨٠٧، ٨١٢، ٨٤٥، ٨٤٦
آتُربانی: ٤٩٤
آتَـروَخْش: ١٦٤، ٥٢٧، ٥٢٩، ٥٣٠، ٥٥٠، ٥٦٧، ٦١٧، ٧١٦
آتش: ٦٧٩، ٧٠٣، ٧٠٥، ٧١٢ تـــا ٧١٤، ٧٤٨، ٧٥٠، ٧٦٢ تا ٧٦٤، ٧٧٠، ٨٥٥، ٨٥٩، ٨٦٨
آتشِ آتشدانِ خانوادگی: ٧٦٨
آتشِ آشپزخانه: ٧٦٧
آتشِ اُردوگاهی: ٧٦٧
آتشِ بوتهٔ برنج گُدازی: ٧٦٦
آتشِ بوتهٔ زرگری: ٧٦٥
آتش بوتهٔ سیم گُدازی: ٧٦٥
آتشْ بوم: ٨٥٥
آتش بهرام: ٦٠٥، ٦٠٧، ٧١٥، ٨١٧، ٨٥٩
آتشْ تَبار: ٨٥٥
آتشِ تَپاله سوز: ٧٦٤
آتشِ تنورِ نانوایی: ٧٦٦
آتشْ داد: ٨٥٥
آتشِ دادگاه: ٧٦٣ تا ٧٦٨
آتشِ داروسازان و رنگرزان: ٧٦٤
آتشْ زاد: ٨٥٥
آتشِ زیرِ دیگ: ٧٦٧
آتشِ سِرگین سوز: ٧٦٤
آتشِ شُبانان: ٧٦٧
آتشِ کوچ نشینان: ٧٦٧
آتشِ کورهٔ آجر پزی: ٧٦٤
آتشِ کورهٔ آهک‌پَزی: ٧٦٤
آتشِ کورهٔ آهن گُدازی: ٧٦٦
آتشِ کورهٔ گاوآهن سازی: ٧٦٥
آتشِ کورهٔ سفال گری: ٧٦٤
آتشِ گرمابه: ٧٦٤
آتشِ مُردارسوز: ٧٦٣
آتشِ وازیشْتَ: ٨٧٣
آتشِ مینوکَرکوی: ٦٠٧
آدینّیه: ٨٨٥
آذرروز: ٦٣٠، ٦٣٤
آذرْزاد: ٥٥٧

آسْکِلِپیوس: ۸۷۶
آسمانْ روز: ۶۳۱، ۶۳۶
آسْنَتَر: ۵۲۷، ۶۱۸، ۷۱۶
آفَرینگان: ۶۴۳، ۶۴۷، ۶۵۰، ۷۳۷
آمین: ۵۸۵
آهنِ گدازان (آزمونِ...): ۲۴

ابوالهول: ۶۵۵، ۸۶۲
اَپاختَر: ۲۸۹ تا ۲۹۱، ۲۹۵، ۵۱۴، ۵۱۵، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۴۸، ۷۵۰، ۷۷۲، ۷۷۳، ۸۶۱
اَپاختَری: ۵۱۴
اَپَه گَذَ: ۸۸۰
اَپَه مانْ: ۷۹۵ تا ۷۹۹
آثا: ۱۷۵
اُدیپوس: ۶۵۵، ۸۶۲
آرَ: ۳۱۴
اَرتشتار: ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۷۶، ۲۰۸، ۲۲۶، ۳۱۲، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۰، ۴۲۴، ۴۸۶، ۵۲۸، ۵۲۹، ۶۰۶، ۶۲۲، ۷۰۹، ۷۱۶، ۸۱۲، ۸۲۰
اَرِدْروز: ۶۳۱، ۶۳۵
اَرِدوش: ۶۹۱، ۶۹۳، ۶۹۴
اَرِدْوی (اندازه؟): ۶۶۹
اَردیبهشتْ روز: ۶۲۹، ۶۳۳
اَرِمشْت: ۷۱۷
آزِیَمَن: ۸۸۵
اُزیرینگاه: ۵۹۱، ۵۹۳، ۶۲۹، ۶۴۳
اَزَنْ: ۸۷۷
آزهوَ: ۸۷۷
اَسْپِرِنَ: ۶۹۹، ۷۱۷
اَسپْرِس: ۱۵۰، ۶۷۰، ۶۷۲
اَسپَهِ ـ آشْتْرا: ۶۸۴، ۶۹۰ تا ۶۹۸، ۷۰۱، ۷۱۳، ۷۲۰ تا ۷۲۳، ۷۲۷، ۷۴۲، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۷۰، ۸۰۲، ۸۰۴، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۱۷، ۸۱۹، ۸۴۳، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۶۰
آشتودان: ۷۲۸
آشتوَمَند: ۳۹، ۴۲، ۷۹، ۱۳۶ تا ۱۳۹، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۹۹، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۵، ۲۴۷، ۲۷۱، ۲۷۶، ۲۹۲، ۲۹۷، ۳۰۳، ۳۱۳، ۳۲۳، ۳۳۲ تا ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۲، ۳۴۷، ۳۵۴، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۷۰، ۳۷۶، ۳۹۲، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۴، ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۵۱، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۹، ۵۰۲، ۵۰۹، ۵۱۳، ۵۳۸، ۶۵۰، ۶۶۵، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۳ تا ۶۸۰، ۶۸۲ تا ۶۸۴، ۶۸۷ تا ۶۹۷، ۷۰۱، ۷۰۳ تا ۷۰۶، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۱ تا ۷۱۶، ۷۱۹ تا ۷۳۵، ۷۳۷ تا ۷۴۳، ۷۴۶ تا ۷۴۸، ۷۵۰ تا ۷۵۳، ۷۵۵ تا ۷۷۱، ۷۷۸ تا ۷۸۱، ۷۸۳، ۷۸۵، ۷۸۹، ۷۹۵، ۸۰۲، ۸۰۴ تا ۸۱۱، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۷، ۸۲۰ تا ۸۲۲، ۸۲۸ تا ۸۳۳، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۴۱، ۸۴۷، ۸۵۲، ۸۶۱، ۸۶۵، ۸۶۹، ۸۷۵
اَسْرَوشَه: ۶۶۴
اَسکولاپ: ۸۷۶
اَشْتادْ روز: ۶۳۱، ۶۳۶
اَشْتْرا: ۶۶۶ تا ۶۶۸، ۸۱۹
اَشْتْرا ـ مَیْریَه: ۸۴۶
اَشْتْرایِ زَرنشان: ۶۶۶
اَشْتی: ۸۰۹
اَشْموغْ: ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۶۷، ۲۳۹، ۲۴۶، ۲۵۳، ۲۷۳، ۲۸۹ تا ۲۹۱، ۵۸۱، ۷۰۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۸۰، ۷۸۱، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۷۹
اَشَوَن: سی و هشت، ۱۹ تا ۲۱، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۴۰

تا ٤٢، ٤٧، ٥٣، ٥٥ تا ٥٧، ٦٤، ٦٥، ٧١، ٧٩، ٨٦، ٨٧، ٩١ تا ٩٣، ٩٥ تا ١١٩، ١٢٢ تا ١٢٦، ١٢٨ تا ١٣٠، ١٣٢، ١٣٦ تا ١٤٣، ١٤٩، ١٥١ تا ١٥٣، ١٥٥، ١٥٦، ١٥٨، ١٥٩، ١٦١ تا ١٦٣، ١٦٥ تا ١٦٩، ١٧٣، ١٧٤، ١٧٦، ١٧٧، ١٧٩ تا ١٨٢، ١٨٤ تا ١٩٥، ١٩٩، ٢٠٦، ٢٠٨، ٢١٥ تا ٢١٩، ٢٢١ تا ٢٢٨، ٢٣٠، ٢٣٢، ٢٣٥، ٢٣٦، ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤١ تا ٢٤٤، ٢٤٦ تا ٢٤٨، ٢٥١، ٢٥٣ تا ٢٥٧، ٢٦٠ تا ٢٦٥، ٢٧١ تا ٢٧٥، ٢٧٧ تا ٢٨٤، ٢٨٧، ٢٨٨، ٢٩٢ تا ٢٩٥، ٢٩٧، ٣٠٥، ٣٠٧، ٣١٣ تا ٣١٦، ٣٢٢، ٣٢٦، ٣٢٩، ٣٣٢، ٣٣٧، ٣٤٥ تا ٣٥١، ٣٥٣، ٣٥٤، ٣٦٠، ٣٦٢، ٣٦٤، ٣٦٦، ٣٦٩ تا ٣٧١، ٣٧٥، ٣٧٧، ٣٨٢ تا ٣٨٤، ٣٨٦، ٣٨٨ تا ٣٩٥، ٣٩٧، ٤٠٠، ٤٠٢ تا ٤٢٣، ٤٢٥ تا ٤٣١، ٤٣٦، ٤٣٨، ٤٣٩، ٤٤٨، ٤٤٩، ٤٥٥، ٤٥٧ تا ٤٥٩، ٤٦١ تا ٤٦٣، ٤٦٥، ٤٦٨، ٤٧٢، ٤٧٦، ٤٨٧، ٤٩٤، ٥٠٠، ٥٠٥، ٥٠٧، ٥٠٩ تا ٥١٣، ٥١٥، ٥١٩ تا ٥٢٦، ٥٢٨، ٥٢٩، ٥٣٣، ٥٣٥، ٥٣٧ تا ٥٣٩، ٥٤١ تا ٥٤٣، ٥٤٥ تا ٥٤٩، ٥٥١ تا ٥٥٣، ٥٥٥، ٥٥٧، ٥٦١، ٥٦٣ تا ٥٦٥، ٥٦٧، ٥٦٨، ٥٧١، ٥٧٣، ٥٧٥، ٥٨٣، ٥٨٤، ٥٩٠، ٥٩٢ تا ٥٩٧، ٦٠١ تا ٦٣٠، ٦٠٦، ٦٠٩ تا ٦١١، ٦١٣، ٦١٤، ٦١٧، ٦١٨، ٦٢١ تا ٦٢٦، ٦٢٩ تا ٦٣١، ٦٣٣ تا ٦٣٦، ٦٣٨، ٦٤١، ٦٤٢، ٦٤٤ تا ٦٤٦، ٦٤٩، ٦٥٠، ٦٦٥، ٦٧٣ تا ٦٨٠، ٦٨٢ تا ٦٩٨، ٧٠١، ٧٠٤ تا ٧٠٩، ٧١١ تا ٧١٧، ٧١٩ تا ٧٣٥، ٧٣٧ تا ٧٣٩، ٧٤١ تا ٧٤٣، ٧٤٧، ٧٤٨، ٧٥٠، ٧٥١ تا ٧٥٣، ٧٥٥ تا ٧٧١، ٧٧٤، ٧٧٦ تا ٧٨١، ٧٨٣، ٧٨٥، ٧٨٧، ٧٨٩، ٧٩٠، ٧٩٢، ٧٩٥، ٨٠٢، ٨٠٤ تا ٨١١، ٨١٤، ٨١٥، ٨١٧، ٨١٩ تا ٨٢٣، ٨٢٥، ٨٢٨ تا ٨٣٣، ٨٣٥، ٨٣٦، ٨٤١، ٨٤٢، ٨٤٥ تا ٨٤٨، ٨٥١ تا ٨٥٣، ٨٥٧ تا ٨٦٠، ٨٦٣ تا ٨٦٥، ٨٦٧ تا ٨٦٩، ٨٧١، ٨٧٢، ٨٧٤، ٨٧٥، ٨٧٨، ٨٧٩، ٨٨٦، ٨٨٧

آشَوَنانه: ٦٨٥، ٧٢٤، ٧٦٣، ٨١٧ تا ٨٢٢، ٨٥١

آشَوَنی: ٩١، ٩٢، ٩٥ تا ١٠٤، ١٠٦، ١٠٨، ١٠٩، ١١١ تا ١١٨، ١٢٢ تا ١٢٦، ١٢٨ تا ١٣٠، ١٥٣، ١٦١، ١٦٢، ١٦٥، ١٦٨، ١٨٢، ١٨٣، ١٨٥، ١٨٦، ١٨٨، ١٩٤، ١٩٥، ١٩٩، ٢١٨، ٢٢٢، ٢٣٢، ٢٤١ تا ٢٤٤، ٢٩٥، ٢٦١، ٢٦٢، ٢٦٤، ٢٨١، ٢٨٤، ٣٩١، ٤٢٥، ٥١٩ تا ٥٢٦، ٥٣١، ٥٣٣، ٥٣٨، ٥٤١ تا ٥٤٣، ٥٤٦ تا ٥٤٨، ٥٥١، ٥٥٣، ٥٥٥، ٥٦١، ٥٦٣، ٥٦٥، ٥٦٧، ٥٧٣، ٥٧٥، ٥٨٣، ٥٨٤، ٥٩٢، ٥٩٣، ٥٩٧، ٦٠٢، ٦٠٩ تا ٦١١، ٦١٣، ٦١٤، ٦١٧، ٦١٨، ٦٢١، ٦٢٣، ٦٢٥، ٦٢٦، ٦٣٤ تا ٦٣٦، ٦٤١ تا ٦٤٣، ٦٤٩، ٦٧٦، ٦٩٨، ٧٤٤

آشَه بُنیاد: ١٦٧

آشَه چیثْرَه: ١٧٣

آشَه نِژاد: ١٧٣، ١٨٢، ١٨٦، ٢٧٢، ٣٩٠

آشَهینگاه: ٦٢٩، ٦٣٤

اَمرداد روز: ٦٢٩، ٦٣٣

آمشاسْپَند: سی و هشت، چهل و شش، ١٨، ٥٢، ٩٢، ٩٥، ١٠٢، ١٠٧، ١١٣، ١١٨، ١٢٠، ١٢٢، ١٢٧، ١٣٣، ١٥٤، ١٥٥، ١٥٨، ١٥٩، ١٦١، ١٦٣، ١٦٧، ١٦٨، ١٧١، ١٧٤، ١٨٠، ١٨٢ تا ١٨٤، ١٨٦، ١٨٧، ١٩٠، ١٩٣، ١٩٦، ١٩٩، ٢٠٦، ٢١١ تا ٢١٣، ٢١٨، ٢٢١ تا ٢٢٣، ٢٢٥، ٢٢٩، ٢٣٠، ٢٣٣، ٢٣٦، ٢٣٧،

٢٦٤، ٢٤٨، ٢٥٠، ٢٥٦، ٢٥٩، ٢٦١، ٢٦٢،
٢٦٧، ٢٧١، ٢٧٧، ٢٧٨، ٢٨١ تا ٢٨٤، ٢٨٧،
٢٨٨ تـا ٢٩٥، ٣٢٤ تـا ٣٢٦، ٣٣٧، ٣٣٨،
٣٦٥، ٣٧٥، ٣٨٦، ٣٩٢، ٣٩٣، ٣٩٥، ٤١٧،
٤٢٢، ٤٢٥، ٤٣٠، ٤٥٥، ٤٦٧، ٤٧١، ٤٨٢،
٤٨٨، ٥٢٩، ٥٣٣، ٥٣٥، ٥٤١، ٥٤٢، ٥٤٥ تا
٥٤٨، ٥٥١، ٥٦١، ٥٦٣، ٥٦٤، ٥٦٩، ٥٧١،
٥٧٣، ٥٨٩، ٥٩٠، ٦١٤، ٦٢٩ تـا ٦٣١، ٦٣٣
تـــا ٦٣٥، ٦٤١، ٦٤٢، ٦٤٩، ٧٩٦، ٨٥٥،
٨٦٤، ٨٦٥، ٨٦٧، ٨٦٩، ٨٧١، ٨٧٦

آمشاسْپندْبانو: ١١٣، ١٨٧، ٢٠٦، ٥٤١، ٦٦٧

اندیشهٔ بد: ٩٢، ١٤٧، ١٥٤، ٢٦٢، ٥١٥، ٥٦٦،
٥٧٥، ٥٨١، ٦٨٦، ٨٤٩

اندیشهٔ نیک: سی و هفت، سی و هشت، چهل،
چهل و تا چهل و چهل و دو، ٥٣، ٩١، ٩٢،
١٠٧، ١١٢، ١٢٧، ١٤٧، ١٥٣، ١٥٤، ١٧٦،
١٧٧، ١٩٩، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٦، ٢١٠، ٢١٧،
٢٢٤، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٣٣، ٢٥٢، ٢٦٠، ٢٨٨،
٢٩٢، ٢٩٥، ٢٩٩، ٣٠١، ٣١٦، ٣٢٤، ٣٢٦،
٣٣٠، ٣٤٦، ٣٤٩، ٣٥٥، ٣٩١، ٣٩٤، ٤٢٣،
٤٣٢، ٤٤٨، ٤٦٢، ٤٦٧، ٤٦٨، ٤٨٧، ٤٩٤،
٤٩٧، ٥١٢، ٥٢٤، ٥٢٩، ٥٥٩، ٥٦٥، ٥٧٥،
٥٨٢، ٥٨٩، ٦٠٢، ٦٣٨، ٧٨٦، ٧٨٧، ٨٤٩،
٨٥٨

اَنیرانْ روز: ٦٣١، ٦٣٦

اَوَاَیریشْتَ: ٦٩١ تا ٦٩٣

اوپَنگهاو: ١٩٤

اوزواز یشْتَ: ٦٩١ تا ٦٩٣

اوپَنگهاو: ١٩٤

اوزواز یشْتَ (آذرِ...): ١٦٨، ٤٢٣

اوزواشنی: ٧٤٥، ٧٦٣، ٧٧٦، ٧١٨، ٨٥٩

اوروپی (سگِ...): ٧١١، ٨٠٥

اوزوَران: ٨١٩

اوشَه: ٦٢٥

آویشروثْریمگاه: ٦٢٩، ٦٣٤

اهریمنی: ٦٦١، ٦٨٠، ٧٠٩، ٧٨٠، ٨٤١، ٨٤٩

آهــو: ٩١، ١٧٤، ١٧٥، ١٩٣، ٢٨٠، ٣٢٩، ٥٢٤،
٥٤٨، ٥٥٨، ٥٧٩

آهــورایی: ١٥٥، ١٥٧، ١٩٠، ٢٠٢، ٢٢١، ٢٢٦،
٢٣٥، ٢٣٩، ٢٥٠، ٢٥٢ تا ٢٥٥، ٣٤٣، ٣٨٩،
٣٩٥، ٤٢٢ تا ٤٢٤، ٤٤١، ٤٤٢، ٤٤٨، ٥٢٢،
٥٢٥، ٥٢٦، ٥٦٤، ٥٨٢، ٥٨٣، ٥٨٥، ٥٩٣،
٦١٨، ٦٣٠، ٦٩٨، ٧٨٤ تا ٧٨٦، ٨٦٤، ٨٦٦،
٦٨٩، ٨٧٠، ٨٧٨

آهورائیان: ١٥، ١٧، ١٨

آهومَند: ٥٢٠، ٥٣٣

ایــزد: ٩٣، ٩٥، ٩٧، ١٠٠، ١٠٣ تـا ١٠٦، ١٠٩،
١١١، ١١٣، ١١٥، ١١٦، ١١٨، ١٢٢ تا ١٢٦،
١٢٨ تا ١٣٣، ١٦٥، ١٦٧، ١٨٤، ١٨٥، ١٨٨،
١٨٩، ٢٦٢، ٢٩٣، ٢٩٥، ٣١٠، ٣٢٣، ٣٢٤،
٣٣١، ٣٣٢، ٣٣٥، ٣٥٤، ٣٥٦، ٣٥٧، ٣٦٣،
٣٦٦، ٣٧١، ٣٧٧، ٣٨٧، ٣٩١، ٣٩٣، ٣٩٤،
٤٣١، ٤٤٧، ٤٧١، ٤٩٠، ٥١٤، ٥٢١، ٥٢٤،
٥٢٥، ٥٣٨، ٥٣٩، ٥٤١، ٥٤٣، ٥٤٧، ٥٥١،
٥٥٧، ٥٩١، ٦٠٠، ٦٠٥ تا ٦١١، ٦١٤، ٦٣٠،
٦٣١، ٦٣٣، ٦٣٥، ٦٣٦، ٦٤٩، ٦٦٩، ٦٩٨،
٧٣٩، ٨٥٠، ٨٥٩، ٨٦٥، ٨٦٦، ٨٦٩ تا ٨٧٢،
٨٨١، ٨٨٢، ٨٨٥، ٨٨٧

ایزدْبانو: ١٣٣، ٢٤٢

ایزدی: ٥٣٨، ٥٦٤، ٧٣٧، ٧٧٣، ٨٨٧، ٨٨٨

ایشْکَتَ: ٤٨٥

آیویزو (سگ...): ٧١١

آیِهی: ۸۸۳

باذْروز: ۶۳۱، ۶۳۵
باژ: ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۹، ۲۱۷، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۶۳، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۹۴، ۴۰۹، ۵۳۰، ۵۵۲، ۵۵۴، ۵۶۲، ۵۶۴، ۵۶۶، ۵۶۹، ۵۷۴، ۵۷۶، ۵۸۷، ۷۴۹، ۷۶۱، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۹، ۷۹۱، ۷۹۳، ۸۴۳
بَبر: ۳۲۱
بِرزی سَوَنگْهَه (آذرِ...): ۱۶۸
بَرزیگر/بَرزیگرِ شُستور پَروَن: ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۷۶، ۲۰۸، ۴۲۴، ۴۸۶، ۵۲۸، ۵۲۹، ۶۲۲، ۷۱۰، ۷۱۶، ۸۱۲، ۸۲۱، ۸۵۰
بُرزین مِهر (آذرِ...): ۶۰۷
بَرَسْم: ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵ تا ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۶۱، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۳۲، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۰، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۴، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۱۰، ۴۲۵، ۴۳۲، ۴۴۷ تا ۴۵۴، ۴۵۸، ۴۶۲، ۴۶۷، ۴۷۹، ۴۸۷، ۴۹۴، ۴۹۷، ۵۲۳ تا ۵۲۶، ۵۴۳، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۹، ۶۰۲، ۶۲۶، ۶۵۰، ۶۷۵، ۶۷۹، ۷۱۲ تا ۷۱۴، ۷۴۳، ۷۴۸، ۷۵۰، ۷۸۱، ۷۹۵، ۸۱۵، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۳۶، ۸۴۳، ۸۴۶، ۸۵۹، ۸۶۷
بَرشْنوم (آیینِ...): ۲۹۴، ۷۴۸، ۷۵۴، ۷۶۲، ۷۶۸ تا ۷۷۰، ۸۳۷، ۸۶۲، ۸۷۱، ۸۸۵، ۸۸۸
بَرشْنومْ گاه: ۲۹۴، ۸۶۶
بَرشْنومِ نُه شَبه: ۷۱۵، ۷۷۱
بَرمایونَ: ۴۷۷
بَغ: ۲۵۹، ۳۲۶، ۳۳۷، ۸۶۸

بَغ (بخش؟): ۴۴۷
بَلغَم: ۶۶۱
بَنگ: ۸۲۸
بَهرامْ روز: ۶۳۰، ۶۳۵
بَهمنْ روز: ۶۲۹، ۶۳۳
بوی: ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۱۶، ۴۲۸، ۴۳۰
بی پُشت: ۶۷۱، ۶۷۳

پاذْیاب: ۲۴۶
پَتِیت: ۵۸۱، ۵۸۳، ۵۸۹، ۵۹۷، ۵۹۹، ۶۰۱، ۶۰۵، ۶۸۰، ۷۰۹، ۷۳۹، ۷۴۲، ۷۸۱، ۸۰۳
پَتْمان: ۵۸، ۲۲۲، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۶۱، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۹، ۵۷۳ تا ۵۷۶
پَتیارگی: ۱۳۸، ۳۰۳، ۳۴۷، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۳۹، ۴۵۱، ۴۹۱، ۶۵۹ تا ۶۶۴، ۸۷۶ تا ۸۷۸، ۸۸۶، ۸۸۷
پَتیارِه: ۲۳۸، ۲۸۹ تا ۲۹۱، ۳۴۳، ۴۴۱، ۴۴۲، ۵۰۹، ۵۱۴
پَتیارِه آفرینی: ۶۵۵
پَدافَند: ۳۵۹، ۳۷۶، ۳۸۴، ۸۳۲
پدر- خدایی: سی و نه
پَراهوم: ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۳
پَرودَرْش: ۸۴۸، ۸۵۰، ۸۵۱
پَری: ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۸، ۲۹۳، ۳۰۰ تا ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۲۴، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۸، ۳۴۰ تا ۳۴۲، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۹۰، ۴۳۱، ۴۴۹، ۴۸۹، ۴۹۰، ۵۸۱، ۶۳۴، ۷۶۳، ۷۹۱، ۸۷۸
پَریسْتار: ۵۸، ۸۴۶
پزشک/پزشکی: ۷۳۶، ۷۳۷، ۸۷۵، ۸۷۶
پزشکی (خدایِ...): ۸۷۶

پِشتوتَنو: ۶۹۱ تا ۶۹۷، ۷۰۳، ۷۱۳، ۷۲۰، ۷۲۲، ۷۲۸، ۷۴۲، ۷۵۳، ۷۹۵، ۸۰۷، ۸۱۰، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۳۸
پشهٔ آلوده: ۶۶۱
پَنام (= پیراهنِ زیرزره): ۸۲۰
پَنام (= دهان پوش): ۸۱۹، ۸۴۵
پیرامونْ فَروار: ۶۷۰، ۶۷۲
پیس جُدا کرده تَن: ۳۱۴، ۶۷۱، ۶۷۳
پیشداد: ۸۷۵
پیشدادی: ۸۷۵

تباهْ دندان: ۶۷۱، ۶۷۳
تبْ لرزه: ۸۷۷
تخمهٔ آب: ۳۳۰، ۳۳۸، ۳۴۰، ۶۳۰، ۶۳۴، ۸۸۲
تخمهٔ آتش: ۸۶۲
تخمهٔ زمین: ۶۳۰، ۶۳۴
تخمهٔ گاو: ۹۸، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۲۹، ۱۶۶، ۳۲۵ تا ۳۲۷، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۳۰، ۶۳۴، ۸۸۲
تخمهٔ گیاه: ۶۳۰، ۶۳۴
تَرْهیزم: ۸۱۸
تُریتَ: ۸۷۶
تُریتَ آپتیَه: ۸۷۶
تَشت/تَشتِ زَور: ۵۴۳، ۸۶۴
تَنافوهْر: ۷۲۰، ۷۲۴، ۷۳۹، ۸۱۷، ۸۲۷، ۸۳۹، ۸۵۶، ۸۶۰
تَنْ ـ مَنثْرَه: ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۳۰، ۲۲۱، ۲۲۸، ۳۱۴، ۳۵۹، ۳۸۹، ۳۹۴، ۳۹۵، ۴۲۳، ۵۸۳، ۵۸۵، ۶۳۰، ۸۴۸، ۸۵۵
تولا: ۸۳۷
تیرْروز: ۶۳۰، ۶۳۴

جــادو: ۱۴۰، ۱۵۶، ۲۳۸، ۲۴۶، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۴، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۰ تا ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۲۴، ۳۳۲، ۳۴۰، ۳۶۱، ۳۹۰، ۴۳۱، ۴۴۴، ۴۴۹، ۴۵۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۵۸۱، ۶۳۴، ۶۶۲، ۴۷۳، ۸۴۹، ۸۵۶، ۸۷۸
جادویی: ۶۶۲، ۸۸۳
جام: ۷۱۲، ۷۱۳
جامهٔ دَخمه: ۷۴۷
جــان: ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۱۶، ۴۲۸، ۴۳۰، ۵۳۳، ۷۶۳ تا ۷۶۸
جَزو (سگِ...): ۷۱۰، ۸۰۵
جن: ۸۷۸

چوبِ نُه گِره: ۸۶۲، ۸۸۸

خاكِ سپاریِ مردگان: ۶۶۲، ۶۸۵، ۷۳۸
خردادْ روز: ۶۲۹، ۶۳۳
خْرَفْسـتَر: ۵۰۷، ۵۱۴، ۶۶۰، ۶۷۷، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۴۸، ۸۰۶، ۸۳۸، ۸۴۲
خَشْتو: ۹۱، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۸۵، ۱۹۵، ۲۲۶، ۲۴۲، ۲۵۶، ۳۷۵، ۴۲۴، ۵۳۱، ۵۳۳، ۵۴۳، ۵۷۶، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۹۲، ۵۹۹، ۶۰۵، ۶۰۹، ۶۱۳، ۶۱۷، ۶۲۱، ۶۲۵، ۶۳۷، ۶۴۱، ۶۴۳، ۶۴۹، ۶۸۵، ۸۶۲
خَشْتویی: ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۵۲۹، ۵۸۲، ۶۲۳
خُل: ۶۷۱، ۶۷۳
خواهشهایِ گناه آلود: ۶۶۰
خودآفریده (روشناییهایِ...): ۶۷۳
خودْروشن: ۲۲۵، ۶۷۱، ۶۷۳
خودکامگی (گناهِ...): ۶۶۱

خورشیدروز: ٦٣٠، ٦٣٤
خوره: ٨٧٧
خویشاوندْ پیوندی: ١٥٧، ٥٨٢
خویشکار: ١٥٦، ٥٤٧، ٦١٨
خویشکاری: ١٧٦، ٢٤٧، ٦١٤، ٦١٨، ٧٤١، ٨٢٩، ٨٤٩، ٨٦٩، ٨٧٣، ٨٧٦

داتَ: ٦٥٤
داد: ٣٩٠، ٣٩٣، ٣٩٤، ٦٣٦، ٦٥٤، ٧٠٨، ٨٣٩، ٨٦٢، ٨٦٦
دادار: ٦٣٠، ٦٣١، ٦٣٤، ٦٣٥، ٦٤٤، ٦٤٥، ٦٥٠، ٦٦٥، ٦٦٩، ٦٧٣ تا ٦٨٠، ٦٨٢ تا ٦٨٤، ٦٨٧ تا ٧٩٦، ٧٠١، ٧٠٤ تا ٧٠٦، ٧٠٨، ٧٠٩، ٧١١ تا ٧١٦، ٧١٩ تا ٧٣٥، ٧٣٧ تا ٧٣٩، ٧٤١ تا ٧٤٣، ٧٤٦ تا ٧٤٨، ٧٥٠ تا ٧٥٣، ٧٥٥ تا ٧٧١، ٧٧٨ تا ٧٨١، ٧٨٣، ٧٨٥، ٧٩٥، ٧٩٦ تا ٧٩٩، ٨٠٢، ٨٠٤ تا ٨١١، ٨١٤، ٨١٥، ٨٢٠ تا ٨٢٢، ٨٢٨ تا ٨٣٣، ٨٣٥، ٨٣٦، ٨٤١، ٨٤٧، ٨٦٥، ٨٦٦، ٨٦٩، ٨٧٥، ٨٨٥، ٨٨٧
دادازروز: ٦٣٠، ٦٣١، ٦٣٤، ٦٣٥
داروسازی: ٨٧٦
داغْ خوردگانِ اهریمن: ٣١٤، ٦٧١، ٦٧٣
دانشِ آموزشی: ٩٣، ٢٨١، ٢٨٢
دانشِ سرِشتی: ٩٣، ٢٨١، ٢٨٢
دئِنا (= دین): ١٩، ٨٠
دئِوَ (= دیو): ٦٥٤
دخمه: ٦٧٧ تا ٦٧٩، ٧٠٦، ٧٢٨، ٧٢٩، ٧٣٨ تا ٧٤١، ٧٤٥ تا ٧٤٧
دخمه گُدازی: ٦٧٧ تا ٧٤٧
دُروج: سی و هشت، ١٠-١٥ تا ١٨، ٢٠، ٢٦، ٤٨، ٦٥، ٦٩، ٧٩، ٨٦، ١٣٤، ١٣٨، ١٤٠، ١٤١، ١٤٧، ١٥٢، ١٥٣، ١٥٦، ٢١٥، ٢٢٤، ٢٣٦، ٢٣٩، ٢٥٥، ٢٧٩، ٢٨٩، ٢٩٢، ٢٩٤، ٣٠٣، ٣٤٧، ٣٧٤، ٣٨٩ تا ٣٩١، ٤٠٧، ٤٣٩، ٤٥١، ٤٨٧، ٤٩١، ٥٠٢، ٥٠٣، ٥١٤، ٥٨١، ٥٨٤، ٦٧٨، ٧٠٠، ٧٠١، ٧٠٩ تا ٧١١، ٧١٨، ٧٢٤ تا ٧٢٦، ٧٢٩ تا ٧٣٣، ٧٤٤، ٧٤٨ تا ٧٥٠، ٧٥٥ تا ٧٦١، ٧٧٠، ٧٧٣ تا ٧٧٥، ٧٧٨، ٧٧٩، ٧٨٣، ٧٨٦، ٨٣٩، ٨٥٢ تا ٨٥٦، ٨٦١، ٨٦٢، ٨٦٥، ٨٧٣، ٨٧٤، ٨٧٧، ٨٧٨
دَرُونَ: ١٠٧، ٧٠٨، ٧٠٩
دُروَند: سی و هشت، ١١، ٢٠، ٢١، ٢٤ تا ٢٨، ٣٣، ٤٠ تا ٤٢، ٤٧، ٤٨، ٥١، ٥٣ تا ٥٥، ٦٤، ٦٥، ٦٨، ٧٢، ٧٨، ٧٩، ١٣٨، ١٤٠، ١٥٦، ١٧٣، ١٩٣، ٢١٣، ٢٢٩، ٢٣٩، ٢٥٣، ٢٦٤، ٢٧١ تا ٢٧٣، ٢٧٦، ٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨٤، ٢٨٨، ٢٩٠ تا ٢٩٤، ٣٠٠ تا ٣٠٤، ٣٠٩، ٣١٤، ٣١٧، ٣١٨، ٣٤٧، ٣٥٣، ٣٦١، ٣٦٢، ٣٦٤، ٣٦٩، ٣٧٦، ٣٧٧، ٣٨٥، ٣٨٩، ٣٩٠، ٣٩٢، ٤١٢، ٤٣٩، ٤٤٩، ٤٥١، ٤٥٨، ٤٨٩ تا ٤٩١، ٥٠١، ٥٠٢، ٥١٤، ٥١٥، ٥٦١، ٥٨١، ٥٨٤، ٦١٨، ٦٨٠، ٨٠٧، ٨٢٣، ٨٦٠، ٨٦٢، ٨٧٠
درهم: ٨٦٠
دریوَکَ: ٦٧١، ٦٧٣
دریویکَ: ٦٦١
دست ـ پیمان: ٦٨٧ تا ٦٩٠
دستور: ٦٨٥، ٧٤٢، ٧٥٢
دشتانْ: ٧١٧، ٨٢٦، ٨٣٥، تا ٨٣٦
دشتانِ بِهَنجار: ٨٢٦، ٨٣٥، ٨٣٦، ٨٣٨، ٨٣٩، ٨٥٩
دشتانْ مَرزی: ٨٢٦، ٨٣٨، ٨٣٩، ٨٥٩

دَشْتانِ نابِهَنجار: ۶۶۳، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۳۹، ۸۵۹
دَشتَك: ۸۲۶، ۸۲۸
دشمنیِ مینُوی: ۴۷
دوروك: ۸۷۷
دوزخی: ۸۶۹
دوژآک: ۸۰۱، ۸۰۲
دوگانه گرایی: چهل و سه
دومینو: چهل و سه، ۱۴، ۱۵، ۴۷، ۵۱، ۱۳۹، ۱۴۷، ۱۵۹، ۱۷۴، ۱۵۹، ۱۷۴، ۱۷۶، ۲۲۴، ۳۹۲، ۴۰۷، ۴۲۱، ۷۳۹، ۸۷۳
دومینویِ هَمزاد: ۱۴
دَهك: ۱۵۱
دِی به آذرروز: ۶۳۰، ۶۳۴
دِی به دینْ روز: ۶۳۱، ۶۳۵
دِی به مِهرْروز: ۶۳۰، ۶۳۵، ۶۴۴، ۶۴۵
دین (= دَئِنا): ۱۹، ۳۱، ۴۶، ۵۱، ۵۵، ۶۶، ۷۰، ۷۱، ۷۹ تا ۸۱، ۸۶، ۱۲۰، ۱۳۱، ۱۷۶، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۵، ۴۲۱، ۴۲۸ تا ۴۳۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۴، ۵۸۴
دینار: ۸۳۷
دینْ روز: ۶۳۱، ۶۳۵
دیو: چهل و یک، چهل و پنج، ۲۳، ۵۰، ۵۳، ۷۰، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۷۳، ۱۹۳، ۲۱۳، ۲۲۴، ۲۲۶ تا ۲۲۹، ۲۵۳، ۲۷۱ تا ۲۷۳، ۲۷۸ تا ۲۸۰، ۲۸۴، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۳۴، ۳۴۰ تا ۳۴۲، ۳۴۶، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۵، ۳۶۹، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۹۰ تا ۳۹۴، ۴۰۱، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۲۰، ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۳۹، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۷۳، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۹ تا ۴۹۱، ۵۰۰، ۵۱۴، ۵۳۳، ۵۷۶، ۵۸۱، ۵۸۴، ۶۱۴، ۶۵۴، ۶۵۹، ۶۸۳، ۷۱۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۹، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۶۳، ۷۷۳ تا ۷۷۵، ۷۸۰، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۹۲، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۵، ۸۰۷، ۸۳۳، ۸۳۷، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۴، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۲ تا ۸۵۷، ۸۶۱ تا ۸۶۳، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۹ تا ۸۷۱، ۸۷۳، ۸۷۴
دیوزادگان: ۷۴۹
دَیوَك: ۶۷۱، ۶۷۳

رازـ آیین: ۶۵
راشپی: ۹۳، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۲۵ تا ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۲ تا ۱۳۵، ۱۴۵، ۱۵۰ تا ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۷۰، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۱۳ تا ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۹ تا ۲۵۱، ۲۵۵ تا ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۵ تا ۲۶۸، ۲۹۷، ۵۲۷ تا ۵۳۰، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۲، ۵۴۴، ۵۵۰، ۵۵۵، ۵۶۷، ۵۷۱، ۵۸۳، ۵۹۳، ۵۹۷، ۶۰۰، ۶۰۶، ۶۰۹، ۶۱۳، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۲۱، ۶۲۵، ۶۳۷، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۷، ۶۴۹، ۷۱۶
رامْ روز: ۶۳۰، ۶۳۵
رَپیثْوینگاه: ۵۹۱، ۵۹۲، ۶۲۹، ۶۳۳
رَتو (= رَد): ۹۱، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۹۳، ۲۸۰، ۳۲۹، ۵۲۴، ۵۴۸، ۵۵۸، ۵۷۹
رَتومَند: ۵۲۰، ۵۵۳
رَد: ۲۸، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۱۵ تا ۲۱۷، ۲۲۱ تا ۲۲۳، ۲۲۵ تا ۲۲۷، ۲۳۲، ۲۴۲ تا ۲۴۴، ۲۵۰، ۲۵۹ تا ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۷۶، ۲۸۱ تا ۲۸۴، ۲۹۵، ۳۱۳،

۳۲۶، ۳۳۹، ۳۵۹، ۳۷۵، ۳۸۹، ۳۹۱ تا ۳۹۳، ۴۱۴، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۹۴، ۵۰۷، ۵۱۹ تا ۵۲۶، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۳، ۵۳۸، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۵ تا ۵۵۱، ۵۵۳، ۵۶۱، ۵۶۳، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۷۳، ۵۷۵، ۵۷۹، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۷، ۶۰۲، ۶۰۹ تا ۶۱۱، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۲۱ تا ۶۲۳، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۹، ۶۳۱، ۶۳۳ تا ۶۳۶، ۶۴۱ تا ۶۴۷، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۶۲، ۶۷۴، ۷۰۸، ۸۷۲

رَدی: ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۷۵، ۵۳۱، ۵۵۳

رَشْنْ روز: ۶۳۰، ۶۳۵

روان: ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۰ تا ۱۹۲، ۲۰۶، ۲۱۶، ۲۳۲، ۲۴۴، ۲۵۲، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۶۶، ۳۱۲، ۳۶۱، ۴۲۱، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۷۲، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۴۳، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۹۲، ۶۲۹، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۸، ۶۴۵، ۶۴۶، ۷۰۳، ۷۳۹، ۷۵۳، ۷۷۴، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۷، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۶۱، ۸۶۹ تا ۸۷۱

روانْ درمانی: ۶۵۶

رویینْ تَن: ۸۷۵

رهاننده/ رهایی بخش (= سوشیانت): ۳۵، ۵۳، ۵۴، ۶۸

ریم: ۶۸۰

ریمِن: ۶۸۰

ریمنی: ۶۸۰

زامیادْ روز: ۶۳۱، ۶۳۶

زَرتُشتوم: ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۶۹، ۳۸۱، ۴۱۰، ۵۲۲، ۵۴۱، ۶۲۱ تا ۶۲۳

زَرمَیَه: ۵۱۳

زمستانِ دیوآفریده: ۶۵۹، ۶۶۴، ۷۳۳

زَند: ۵۵۳، ۵۷۳، ۵۷۵، ۶۶۱

زندگی: ۱۴

زنده: ۸۵۶

زنده روان: ۷۸۱

زَندیک: ۲۳۸، ۸۵۶

زَوت: ۹۱، ۹۳، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۲۵ تا ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۲ تا ۱۳۵، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱ تا ۱۶۳، ۱۷۳، ۱۸۳ تا ۱۸۶، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۱۱، ۲۱۳ تا ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۳۲ تا ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۳ تا ۲۴۵، ۲۴۷ تا ۲۵۲، ۲۵۴ تا ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۵ تا ۲۶۸، ۲۸۲، ۲۸۷، ۲۹۴، ۲۹۷، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۵۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۸۲، ۳۸۶، ۴۷۹، ۵۱۹، ۵۲۷ تا ۵۳۰، ۵۳۳ تا ۵۳۵، ۵۳۸، ۵۴۲ تا ۵۴۴، ۵۴۸، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۷۱، ۵۷۳، ۵۸۳، ۵۹۳، ۵۹۷، ۶۰۰، ۶۰۶، ۶۰۹، ۶۱۳، ۶۱۷، ۶۲۱، ۶۲۵، ۶۳۷، ۶۴۱، ۶۴۹، ۷۱۶

زور: ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵ تا ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۲۷، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۲۲، ۲۳۲، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۷۳، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۶ تا ۳۱۲، ۳۱۴ تا ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۳، ۳۴۵ تا ۳۵۱، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۷۱، ۳۷۴، ۳۸۱ تا ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۹۱، ۴۱۰، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۳۲، ۴۴۸، ۴۵۱، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۷، ۴۸۷، ۴۹۴، ۴۹۷، ۵۲۳ تا ۵۲۶، ۵۳۵، ۵۳۸، ۵۴۱، ۵۴۵، ۵۹۳، ۶۰۲، ۶۱۰، ۶۱۸، ۶۲۲، ۶۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۸۱۸، ۸۵۹، ۸۶۸، ۸۷۳

زَیری فیاکَ : ۸۰۲
زِین (= رَزم آفزار): ٦٦٦
زِیناوَند: ۱٤۲، ۱٤۳، ٤۳۱، ٤٤۹

سِپندارمَذْ روز: ٦۲۹، ٦۳۳
سْپِنیشتَ (آذرِ..): ۱٦۸
ستاره آذین: ۱٤۲، ۲۲۵، ۳۷۵، ۳۸۸
شتیر: ۷۳۷
سَچی: ۳۱٤
سُدرِه: ۱۳۷، ۵۸۱، ۸۵٦، ۸۵۷
سُدره پوشی: سی و شش، ۵۸۱
سِدیس: ۷۳۹
سَردار: ٦٦۱
سِرشك: ٦٦۱
سَروشاوَرِز: ۵۲۸، ٦۱۸، ۷۰۸، ۷۱٦، ۷٤۱، ۷٤۸
سُروش روز: ٦۳۰، ٦۳۵
سَروشو چَرَنَ: ٦۸٤، ٦۹۰ تا ٦۹۸، ۷۰۱، ۷۱۳، ۷۲۰ تا ۷۲۳، ۷۲۸، ۷٤۲، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۷۰، ۸۰۲، ۸۰٤، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۱۷، ۸۱۹، ۸۳٤، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۵٦، ۸٦۰
سست باور: ٦٦۲
سست باوری: ٦٦۰، ٦٦۲
سست باوری: (برانگیختنِ...): ٦٦۲
سگِ آبی: ۸۰۵، ۸۱۷ تا ۸۲۲
سگ ـ دید: ۷۲۹، ۷۳٤، ۷۵٤، ۷٦۸، ۷٦۹، ۸۰٦
سگِ زردِ چهارچشم: ۷٤۸، ۷٤۹
سگِ سفیدِ زردگوش: ۷٤۸، ۷٤۹
سوشْیانْت (= سوشْیانْس): ۱۳٦، ۱۵٦، ۱۵۸، ۱٦۱، ۱۷۹، ۱۸۷، ۱۹۱، ۲۳۵، ۲۵۵، ۲۵٦، ۳۹۳، ۳۹۵، ٤۰۸، ٤۲۱، ٤۲٦، ٤٦۷، ٤۸۸، ۵۲۹، ۵۳۳، ۵٤۵ تا ۵٤۸، ۵۷۱، ٦۱۸

سوگند: ٦۹۹، ۷۰۰
سومَ (= هَومَ): ۸۷۷
سوِوْرا: ٦٦٦ تا ٦٦۸، ٦۷۱، ٦۷۳
سوِوْرایِ زرّین: ٦٦٦ تا ٦٦۸
سی ـ شو: ۷٦۸

شَیِت: ۷۲۸
شهریوَرروز: ٦۲۹، ٦۳۳
شیار (= کِش): ۲۹٤، ۷۷۳ تا ۷۷٦، ۸٤۳، ۸٦۸، ۸۸۵، ۸۸۸
شیون و مویه: ٦٦۱

غُنانَ: ۸۲۸

فَـــرّ: ۹۹، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۳۰، ۲۳۵، ۲۳٦، ۲۵٤، ۲۵٦، ۲٦۳، ۲٦۵، ۲۷۷، ۲۹۹، ۳۰۵، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۲۳، ۳۲٦، ۳۳۰، ۳۳۷، ۳٤٦، ۳۵٤، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳٦۹، ۳۹۱، ٤۰۵ تا ٤۰۸، ٤۱۰، ٤۱٤، ٤۱۹، ٤۳۱، ٤۳۲، ٤۳۸، ٤۳۹، ٤٤۸، ٤۵٦، ٤، ٤٦۷، ٤٦۸، ٤۷۹، ٤۸۱، ٤۸٦، ٤۸۷، ٤۹۰، ٤۹۱،٤۹٤ تا ۵۰۱، ۵٦٤، ۵۸۳، ۵۸۹، ۵۹۳، ۵۹۵، ۵۹۷، ٦۰۰، ٦۰۲، ٦۰۵ تا ٦۰۷، ٦۳۱، ٦۳۵، ۸۷۲، ۸۷۳
فَرابازو: ۷۳٤، ۷۳۵
فُراراِثنی: ۷۳٤، ۷۳۵
فَرازآشکوب: ٦۷۰، ٦۷۲
فَرّ ایرانی: ٤۸۱ تا ٤۸۳، ٦۰٦، ٦۳۱، ٦۳٦
فَربَرتَر: ۵۲۷، ٦۱۸، ۷۱٦
فَرَشپاتَ: ۸۲۸
فرشته: ۱۵۱
فَرّ کَیـانـی: ۹۹، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۳۰،

۲۷۷، ۳۲۹، ۳۶۹، ۳۸۴، ۳۹۸، ۴۸۵ تا ۴۸۷، ۴۹۸، ۵۰۳، ۶۰۶، ۶۳۱، ۶۳۶
فرمانروایی ستمگرانه: ۶۶۱
فَرّاگرفتنی: ۹۹، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۳۰، ۴۸۵، ۴۹۲ تا ۴۹۷، ۵۰۳، ۶۳۱، ۶۳۶، ۸۵۰
فَرْوار: ۶۷۰، ۶۷۲
فروردین روز: ۶۳۰، ۶۳۵
فروزه: ۱۷، ۳۳، ۳۴، ۵۲، ۷۰
فروزه‌های هفت گانه: سی و هشت
فَرَوَشی: ۹۳، ۹۶، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۳ تا ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱ تا ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶ تا ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۴۹، ۱۵۹، ۱۶۵ تا ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۸۴ تا ۱۸۸، ۱۹۰ تا ۱۹۲، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۳۲، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۷۳، ۲۷۹، ۲۸۲، ۳۲۹، ۳۳۷، ۳۵۴، ۳۶۹، ۳۷۷، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۰۸ تا ۴۲۳، ۴۲۵ تا ۴۲۸، ۴۳۰، ۵۰۵، ۵۳۷، ۵۴۳، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۵۱، ۵۵۷، ۵۶۸، ۵۹۰، ۵۹۲، ۶۱۱، ۶۱۴، ۶۲۱، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۹ تا ۶۳۱، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۴۱، ۶۴۹، ۸۶۶، ۸۷۲، ۸۷۶
فَرِّه: ۳۸۷، ۴۱۸، ۴۲۶
فَرِّه‌مَند: ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۸۰ تا ۲۸۲، ۳۲۹ تا ۳۴۳، ۳۹۷، ۴۰۲، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۵۵، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۹۰، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۸۹، ۵۹۱، ۶۰۰، ۶۰۶، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۳ تا ۶۳۷، ۶۴۱، ۶۴۲، ۸۶۶، ۸۷۲، ۸۷۵، ۸۸۶، ۸۸۷
فَرِّه‌مَندی: ۲۹۸، ۳۱۵، ۴۹۹
فَریفتاری (گناهِ...): ۶۶۱

کارد پزشکی: ۷۳۶، ۷۳۷، ۸۷۶
کَبَنْت: ۳۴۲، ۴۴۱، ۷۹۱
کَخوارِذ: ۲۳۸، ۲۸۹ تا ۲۹۱
کَخوارِیذی: ۲۳۸
کَخوژی: ۸۸۳
کَرَپْ: ۲۶، ۲۷، ۵۰، ۶۷، ۷۹، ۱۴۰، ۲۷۳، ۲۹۴، ۳۰۰ تا ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۶۱، ۴۳۲، ۴۴۴، ۴۸۹، ۴۹۰، ۵۸۱
کَردارِبد: ۹۲، ۱۴۷، ۱۵۴، ۲۶۲، ۵۶۶، ۵۷۵، ۵۸۱، ۶۸۶، ۸۴۹
کردارِ نیک: سی و هفت، سی و هشت، چهل تا چهل و دو، ۳۵، ۵۳، ۹۲، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۲۷، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۵۲، ۲۶۰، ۲۸۸، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۹. ۳۰۱، ۳۱۶، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۵، ۳۹۱، ۳۹۴، ۴۲۳، ۴۳۲، ۴۴۸، ۴۶۲، ۴۶۸، ۴۸۷، ۴۹۴، ۴۹۷، ۵۱۵، ۵۲۴، ۵۲۹. ۵۵۹، ۵۶۵، ۵۷۵، ۵۸۲، ۵۸۹، ۶۰۲، ۶۱۱، ۶۳۸، ۷۸۶، ۷۸۷، ۸۴۹، ۸۵۸
کِرْفِه: ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۹۴
کَنویش: ۳۱۴، ۶۷۱، ۶۷۳
کِش (= شیان): ۷۷۳
کشتزار- پیمان: ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۹۰، ۶۹۱
کُشتی (= کُستی): ۱۰۲، ۱۳۷، ۳۳۲، ۵۸۱، ۸۰۷، ۸۴۵، ۸۴۷، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۶، ۸۵۷
کُشتیِ بَرسَم: ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۲۷، ۲۳۶، ۵۳۸، ۶۱۰، ۶۲۲
کُشتی بستن: ۱۳۷، ۲۷۶، ۵۸۱، ۸۰۷
کُشتی بندی: سی و شش
کُشتی گشودن: ۲۷۶
کمال (دایرهٔ...): سی و نه، چهل

کونْ مَرز: ۷۶۲
کونْ مَرزی: ۶۶۱، ۷۵۱، ۷۵۲
کَـوی: ۲۷، ۵۰، ۷۹، ۱۴۰، ۲۷۳، ۳۰۰ تا ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۶۱، ۴۳۲، ۴۴۴، ۴۸۹، ۴۹۰، ۵۸۱
کَهرکَتاس: ۸۴۸، ۸۵۰
کَـیَـذَ: ۲۲۴، ۲۳۸، ۲۷۶، ۳۵۳، ۳۹۱، ۴۲۰، ۵۲۹، ۶۲۳
کیشِ واپسین: ۶۱۸
کَیِذی: ۲۲۴، ۲۳۸، ۳۹۱

گاوْدِرفش: ۱۴۷
گاو۔ پیمان: ۶۸۷ تا ۶۸۹، ۶۹۱
گاه: ۱۷۴
گاهانی (آموزه‌هایِ...): سی و هشت، چهل و سه، چهل و هفت، ۴۷
گَذَ: ۸۸۰
گَر: ۳۴۲، ۴۴۱، ۷۴۱
گِرِذَ: ۴۵۶
گَرِموورَنگَهَه: ۶۴۵
گـفتـارِبـد: ۹۲، ۱۴۷، ۱۵۴، ۲۶۲، ۵۶۶، ۵۷۵، ۶۸۶، ۸۴۹
گفتار۔ پیمان: ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۹۰
گفتارْدرمانی: ۶۵۶
گـفتارِنیک: سی و هـفت، سی و هشت، چهل تا چهل و دو، ۵۳، ۹۲، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۲۷، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۵۲، ۲۶۰، ۲۸۸، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۱۶، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۵، ۳۹۱، ۳۹۴، ۴۲۳، ۴۳۲، ۴۴۸، ۴۶۲، ۴۶۸، ۴۸۷، ۴۹۴، ۴۹۷، ۵۱۵، ۵۲۴، ۵۲۹، ۵۵۹، ۵۶۵، ۵۷۵، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۹، ۶۰۲، ۶۳۸، ۷۸۶، ۷۸۷، ۸۴۹، ۸۵۸
گـمـیـز: ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۸، ۷۵۴، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۲، ۷۷۴ تا ۷۷۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۶۸
گُوازه: ۸۲۰
گوزِپشت: ۶۷۱، ۶۷۳
گوزِسینه: ۶۷۱، ۶۷۳
گوسفند۔ پیمان: ۶۸۷ تا ۶۹۰
گَوشَنَ: ۳۸۴
گِوش روز: ۶۳۰، ۶۳۴
گَـهَنبـار: سـی و پنج، سی و شش، ۹۲، ۹۷، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۹ تا ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۵۳، ۱۶۲، ۱۸۵، ۱۹۵، ۲۴۳، ۵۱۹، ۵۲۳، ۵۳۳، ۵۴۳، ۶۴۳
گیاهانِ دارویی: ۷۳۷، ۸۷۵ تا ۸۷۷
گیاهْ درمانی: ۷۳۷، ۸۷۶

مادرِجهان: سی و نه
مادر۔ خدایی: سی و نه
مارْاسپندْ روز: ۶۳۱، ۶۳۶
مارِبانَك: ۸۱۸، ۸۶۰
مارِسَگ نُمای: ۸۱۸، ۸۶۰
مارِشیبا: ۸۵۸
مارهایِ سرخ: ۶۵۹
ماری شِیپاك : ۸۵۸
ماهْ روز: ۶۳۰، ۶۳۴
مُردارسوزان: ۶۶۳
مُردارسوز: ۷۶۲
مردمان، بی سر: ۶۶۳، ۶۶۴

مردم ـ پیمان: ۶۸۷، ۶۸۹، ۶۹۱
مـــرگ آرزان: ۱۵۰، ۳۷۶، ۳۸۵، ۶۸۵، ۷۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۳۹، ۸۵۷
مَزدا ویئوشا: ۶۶۰
مَـرْزَنـدَری (دیوانِ...): ۱۹۳، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۸۰، ۳۰۱، ۳۴۶، ۳۹۲، ۴۴۹، ۴۷۳، ۴۸۹، ۷۷۴، ۷۸۶، ۸۴۴
مُغ آزان: ۲۴۶
مکاشفه: ۸۶۱
مَـنـثْرَه: ۸، ۹، ۱۱، ۱۸، ۴۲، ۵۱، ۷۸، ۹۳، ۹۸، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۶۶، ۱۷۶، ۱۷۸، ۲۲۵، ۲۵۹، ۲۷۱، ۲۷۹، ۲۸۸، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۱۶، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۶۱، ۳۹۰، ۳۹۴، ۳۹۷، ۴۲۲ تا ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۲، ۴۴۰، ۴۴۸، ۴۵۸، ۴۶۲، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۸۲، ۴۸۷، ۴۹۴، ۴۹۷، ۵۲۸، ۵۴۲، ۵۵۱، ۵۶۸، ۶۰۲، ۶۱۰، ۶۳۱، ۶۳۶، ۶۴۴، ۶۵۰، ۶۵۶، ۶۸۳، ۶۹۸، ۷۳۷، ۷۷۱، ۸۶۴، ۸۶۶، ۸۷۶، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷
مَنثْرَه درمانی: ۶۵۶، ۷۳۷
مـوتَـد: چـهل و شش، ۵۸۱، ۶۴۴، ۶۷۵، ۶۸۳، ۶۸۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۴۳، ۷۴۷، ۷۴۹، ۷۵۴، ۷۷۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۶۷
موتَدان موتَد: پانزده، ۴۳۸، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۴۱
مورچگانِ دارَك : ۸۱۹
مورِدانه کش: ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۳۸، ۸۶۰
مورَك : ۱۵۱
مِهرْآزار: ۲۳۸، ۳۷۳
مِـهـرْدروج: ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۷ تـا ۳۵۹، ۳۶۲ تا ۳۶۵، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۷، ۴۴۱، ۴۴۵، ۷۰۰، ۷۰۱
مِهرروز: ۶۳۰، ۶۳۵
مِهرْروزِمهرماه (= مِهرگان): هفت، ۶۵۸
مِهرْستای: ۳۸۰
مِهرفَریب: ۳۷۸
مِهرگان: هفت، ۶۵۸
میثْرَه: ۸۸۵
مَـیَـزْد: ۱۰۷، ۱۱۰ تـا ۱۱۲، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۸۶، ۱۸۷، ۳۲۹، ۵۲۰، ۵۳۱، ۵۴۵، ۵۴۶، ۶۴۴ تا ۶۴۶، ۸۱۹، ۸۴۸
مینو: ۱۴، ۲۵، ۳۰
مینُوی: سی و پنج، چهل و سه، ۴۴، ۷۹، ۸۱، ۸۶، ۹۳، ۱۰۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۴۲، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۹، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۲۶، ۲۳۵، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۱، ۳۶۹، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۳، ۳۸۷، ۳۸۸، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۱۱، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۸۸، ۴۹۰، ۵۱۳، ۵۱۹، ۵۲۴، ۵۳۸، ۵۴۳، ۵۴۷، ۵۵۱، ۵۷۹، ۵۸۱، ۵۹۱، ۵۹۲، ۶۰۷، ۶۱۴، ۶۳۱، ۶۳۶، ۶۴۹، ۶۵۳، ۶۶۹، ۸۱۸، ۸۶۱، ۸۶۶، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۸۶، ۸۸۷
نـاآشَـوَن: ۱۵۶، ۳۴۳، ۳۸۶، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۵۷، ۵۷۱، ۷۸۰، ۷۸۱، ۸۳۹، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۵۷، ۸۸۶، ۸۸۷
نارِشْنی: ۶۴۷
نا زندگی (= نا + زندگی): ۱۴
نافۀ شهریاری (آذرِ...): ۱۶۸، ۶۰۶
نـاوْتـاك (آبِ.../رودِ...): ۳۳۵، ۳۵۶، ۳۹۰،

۴۰۶، ۴۳۹، ۴۶۱
نَیْزَه: ۸۳۹
نَسْك: پانزده، شانزده، ۶۵۴
نَسوکَش: ۷۴۷، ۷۴۸
نِمَت: ۸۲۱
نَمِذْکَ: ۴۴۲
نو- زود (آیینِ...): ۸۰۷
نیرنگ (= گُمیز): ۵۱۶
نیرنگ (= نیایش کوتاه): ۵۸۱، ۸۸۵
نیرنگ - دین: ۸۸۸
نیمروز: ۵۱۱، ۶۶۷، ۶۶۸، ۷۷۲، ۷۷۳
نیمروزی: ۵۱۱

وازیشْتَ (آذرِ...): ۱۶۸
وَر (= وَرَنگَهَه): ۳۹۸، ۶۴۵
وَرجاوَند: ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۹۰، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۸۸، ۳۹۷، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۴۰، ۴۶۸، ۴۸۷، ۵۳۹، ۵۶۸، ۶۱۰، ۶۸۳، ۶۹۸، ۷۷۱، ۷۸۳، ۸۶۴، ۸۶۶، ۸۷۶، ۸۸۱، ۸۸۵ تا ۸۸۷
وَرجاوَندی: ۲۷۲، ۳۱۲
وَرْسِ هَوْمِ پالای: ۵۴۳
وَرْشْنَ: ۱۵۱
وَرِ گَرم (= گرمو وَرَنگَهَه): ۶۴۵
وَرِنَ (دُروَندانِ...): ۴۲۰، ۴۸۹
وَرِنَ (دیوانِ...): ۷۸۶
وَرَنگهه (= وَر): ۳۹۸
وَرونَ: ۸۸۵
وَنگهوش: ۱۷۵
وُهو فَرْیان (آذرِ...): ۱۶۸
وُهو- کِرتی: ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۶۳، ۷۷۶، ۸۱۸، ۸۵۹
وُهو- گونَ: ۷۴۵، ۷۶۳، ۷۷۶، ۸۱۸، ۸۵۹، ۸۶۸، ۸۷۳
وی بازو: ۷۳۵، ۷۷۱
ویتَشْتی: ۷۳۴، ۷۶۲
ویثوشَ: ۵۳۵
ویزْباریش: ۶۷۱، ۶۷۳
ویزو (سگِ...): ۷۱۱، ۸۰۵

هات: ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۶۱، ۵۶۴، ۵۶۹، ۵۷۴، ۵۷۶
هاتَم: ۱۸۰
هاسَر: ۳۳۴، ۳۳۶، ۶۷۰، ۸۰۵، ۸۲۱
هـــاوَن: ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۹۴، ۲۴۰، ۳۷۵، ۵۴۳، ۵۴۵، ۵۴۹، ۵۵۰، ۶۲۲، ۶۵۰، ۶۷۵، ۷۱۲، ۷۱۳، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۶۴
هاوَنگاه: پنجاه و هشت، ۹۹، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۳۰، ۱۳۶، ۵۹۰، ۵۹۲، ۶۰۹، ۶۲۹، ۶۳۳
هاوَنَن: ۳۷۵، ۵۲۷، ۶۱۷، ۷۱۶
هیرِسی: ۴۴۲
هَذائیپَتا: ۱۰۷، ۱۲۷، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۴۲، ۲۵۰، ۲۵۲، ۵۴۵، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۶۳، ۷۷۶، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۵۹
هَرِتَ: ۳۱۴
هُـرمَـزدروز: ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۲۹، ۶۲۹، ۶۳۳
هَستان: ۴۸، ۲۷۶، ۵۸۴
هستی آفریده (روشناییهایِ...): ۶۷۳
هَمپُرسِگی: ۲۹، ۴۸، ۶۳، ۶۹، ۷۹، ۸۵، ۶۵۹، ۶۶۵
هَـمِشْـتـار: ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۶۱، ۳۶۹، ۳۷۶، ۳۸۵، ۴۵۳، ۴۷۰، ۶۰۰، ۶۳۸
هَمِشْتاری: ۷۸۶

هَم سُخنی: ۱۵٦

هَمْکام: ۹، ۱۱، ۸۱، ۳٦۵، ٤۲۵، ۵۸۹

همه تَنْ مَرگ: ۳۷٦، ۳۸۵، ٦۵۹ تا ٦٦٤

هوجیایتی: ٦۲۱، ٦۲۲

هَورا: ٦٤٤، ۸۲۲

هوزِچِهر: ۱۳۷، ٦٦۵ تا ٦٦۹، ٦۷۱

هوشْبام: سی و چهار

هَومَ (گیاه/نوشابه): ٦۷، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲٦، ۱۲۷، ۱۳۱ تا ۱۳٤، ۱۳۹، ۱٤۲ تا ۱۵۰، ۱۸۲، ۱۸٦، ۱۸۷، ۲۱۲، ۲۲۵، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۸، ۳۱٦، ۳۲۰، ۳۲٤، ۳۲٦، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳٤، ۳۳۷، ۳٤٦، ۳٤۹، ۳۵٤، ۳۷۵، ۳۸۲، ٤۳۲، ٤٤۳، ٤٦۲، ٤٦۷، ٤٦۸، ٤۸۲، ٤۸۷، ٤۹٤، ٤۹۷، ۵۰۵، ۵۰٦، ۵٤۱، ۵٤۵، ۵٤۹، ٦۰۲، ٦۳۱، ٦۳٦، ٦۵۰، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۲٦، ۷۲۷، ۷۸۱، ۸۱۵، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸٤۸، ۸۵۹، ۸٦٤، ۸٦۷، ۸۷٦

هیربَد: ٦۹۸

هیربَدان هیربَد: پانزده

یاونگهَم: ۱۸۰

یَتَه: ۱۷۵

یَجْنَ: سی و چهار

یزدان: ۵۸۳، ۵۸۹، ۵۹۷

یزدانْ شِناخت: سی و شش

یَزِشْنَ: پنجاه و دو، ۸۱۷، ۸۱۸

یَزیشْن: سی و چهار

یِنگْهِه: ۱۸۰

یوجیستی: ۸۰۵، ۸۳۳

راهنمای دگرگونیها و افزایشها و کاهشها:

شماره‌ی صفحه و سطر*	آنچه هست	آنچه باید باشد
پنج، ۶۶۳، ۷۲۹، ۸۳۰ / پس از آخرین سطر زیرنویس، در سوی چپ		←
نوزده / ۱۲	حدید	جدید
بیست‌وشش / ۷ (ستون ۶)	ustra	uštra
سی‌وهشت / ۷، ۱۳۹ / ۱۴	آفریدگار	آفریدگان
سی‌ونه / ۱	اردیبهشت»	«اردیبهشت»
چهل‌وپنج / ۳ (زیر.)	مآخذ	مأخذ
پنجاه‌ویک / ۱، ۹۷۶ / ۵، ۱۱۲۱ / ۱۳ و ۲۰، ۱۱۲۲ / ۱۷، ۱۱۵۵ / ۱۹	ریخلت یا ریشلت	رایشلت
پنجاه‌ودو / ۱۷	بیست‌وپنجم	بیست‌وششم
پنجاه‌وسه / سطر زیرِ تصویر	بیست‌وهفتم	بیست‌وششم
۸ / ۱۱	مهتر	مِهتَر
۹/۴ (و ۵۸، ۷۱، ۸۰، ۸۵، ۱۵۶، ۴۲۶ (زیر.)، ۱۰۲۱، ۱۰۸۸)	فَرَشوشتَر	فْرَشوشْتَرَ
۹ / ۲ (زیر.)	ح ۲، ص ۲۷۳	ج ۷، ص ۲۷۳
۱۵ / ۱۰	را، یافت	راه یافت
۹۲ / ۴ (و ۱۰۲۱، ۱۱۷۰)	فِرَستویِه	فْرَستویِه
۹۳ / ۲ (و ۲۲۴، ۲۶۸، ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۳، ۳۷۸، ۳۸۸، ۳۹۱، ۴۴۷، ۴۵۹، ۴۷۱، ۵۸۵، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۳، ۶۳۵، ۱۱۰۵)	دیدبان	دیده‌بان
۹۳ / ۱۴ و ۱۵ (و ۲۹۵ کاربُرد دیگر در بسیاری از صفحه‌ها از ۹۶ تا ۱۱۹۱)**	فَرَوَشی	فْرَوَشی
۹۹ / ۱، ۱۱۰ / ۵، ۱۲۴ / ۲۴، ۱۳۰ / ۴	روشنِ	روشِ
۹۹ / ۱۸ (و ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۳۰، ۱۶۶، ۲۶۳، ۴۱۷، ۵۱۳، ۶۱۸، ۶۳۱، ۶۳۶، ۶۴۵، ۹۳۷، ۹۵۵، ۱۰۱۶، ۱۰۲۲، ۱۱۷۵، ۱۱۸۴)	اَنیران	اَنَغران
۱۰۳ / ۱۰	برگوار	بزرگوار
۱۳۸ / ۲۲	تباهکاد	تباهکار،
۱۳۸ / ۲۲	ریزان	ریزان،

* رقم سوی راست، شماره‌ی صفحه و رقم سوی چپ، شماره‌ی سطرست. (زیر.) = زیرنویس. در موردهایی که شماره‌ها زیاد است، از آوردن شماره‌ی سطرها خودداری شده‌است.

** بویژه در صص ۱۹۰ ـ ۱۹۲، بندهای ۲ ـ ۱۱ یسنه، هات ۲۶ و ص ۲۳۶، س ۲ و ص ۲۴۶، س ۵ و صص ۲۶۰ ـ ۲۶۶، یسنه ۷۱، بندهای ۲ـ۳ـ۴ و ۱۸ و صص ۴۰۵ـ۴۳۰، بندهای ۱ـ۱۵۶ فروردین‌یشت و ۵۵۱، س ۴ و ۶ و صص ۱۰۲۴ـ۱۰۲۵ و ص ۱۱۱۰.

۱۴۱ / ۹	می‌تازد	می‌تازند
۱۵۱ / ۳ (زیـر.)، ۲۶۵ / ۱ (زیـر.)، ۹۰۰ / ۱۰، ۹۲۸ / ۴ و ۵ و ۶، ۹۳۷ / ۶، ۹۵۴ / ۱۹ و ۲۷، ۹۵۵/۱۵ و ۱۶، ۱۰۰۱/۲۴، ۱۰۲۴/۱۰	—	←
۱۷۴ / ۹	بستاند	بستاید
۱۹۱ / ۲۳	اَشَوَنی	اَشَوَنانی
۱۹۳ / ۷	بشتاسیم	بشناسیم
۲۲۶ / ۱۵، ۶۳۸ / ۴، ۱۱۰۵ / ۱۶	دیدبانی	دیده‌بانی
۲۳۶ / ۷	ارادی	نارادی
۲۴۶ / ۶	پادباب	پادیاب
۲۵۰ / ۵	«به آیین	به آیین
۲۵۵ / ۱۱	خواستار	خواستارم
۲۵۵ / پس از سطر ۱۳، در جـای شـماره‌ی بندها		۱۶ـ۱۸
۲۶۱ / ۱۷	کامکارتر	کامگارتر
۲۷۲ / ۱۱	جاودان	جادوان
۲۹۳ / ۲۰	مردِ	مرد،
۲۹۴ / ۱۴	ـسن	من
۲۹۷ / بند ۱، س ۶ Emmerick بـه‌جای «جان افزاید»، آورده است: «غـلّه افـزایـد» (یادآوریِ «دکتر احمد تـفضّلی» / کـلک ۳۸، ص ۱۴۰).		
۲۹۸ / ۲۲	می‌شود	می‌شود و
۳۰۹ / ۴	نژاد،	نژاده،
۳۱۲ / ۲۲	برتری‌جویی د	برتری جویی در
۳۱۲ / ۲۴	وَرجاوَندُ	وَرجاوَندی
۳۳۳ / ۲۵	اسب	اسب
۳۳۵ / ۹	ناوتاک	ناوْتاک *
۳۳۵ / (زیر.)		* = ناوْتاز
۳۴۵ / ۷، ۳۶۴ / ۱۳	دیدبانان	دیده‌بانان
۳۶۳ / ۱۸، ۱۱۲۴ / ۱۱	همواره	همراه
۳۷۵ / ۱۴	شسته	شسته،
۳۷۶ / ۱۷	نشانه‌رو	نشانه رود
۳۷۶ / ۱۸	استوارتریز	استوارترین
۳۸۴ / ۸	گرازي	گرازی
۳۹۰ / ۱	وزمندترین	پیروزمندترین
۳۹۳ / ۱۷	۲	۱
۳۹۵ / ۹	۱ و ۲	۲ و ۳
۳۹۵ / ۲ (زیر.)	۰۱	۰۲
۳۹۵ / ۳ (زیر.)	۰۲	۰۳

صفحه / سطر	نادرست	درست
۸ / ۳۹۸	گیاهان	شیرهٔ گیاهان
۴۰۵ / بند ۲، س ۴ «هِنینگ» واژه‌ی «ویش» اوستایی را به «پرنده» برگردانیده است و ترجمه‌ی آن به «خانه» را درست نمی‌داند. او جمله را چنین ترجمه کرده است: «[آسمانی] که این زمین را چنان دربر گرفته است که پرنده‌یی خایه (تخم) را.» (یادآوری دکتر احمد تفضّلی / کِلْکْ ۳۸، ص ۱۴۰)		
۱۱ / ۴۲۶ (زیر.)	= یوشتِ فَریان در مرزبان‌نامه	← «یوشتِ فَریان و مرزبان‌نامه»
۶ / ۴۴۲	به نگاه سپاه	به ناگاه سپاه
۳ / ۴۶۹	حوشا	خوشا
۷ / ۴۷۸	فراروم!	فراروم؟
۴۸۶ / ۱۰، ۱۰۳۰ / ۲۰، ۱۱۷۸ / ۴	کَذْرَوَاَسپَ	کَذْرْوَاَسپَ
۲۰ / ۴۹۲	اَنگْرُ	اَنگْرَ
۵۲۰ / ۷، ۶۴۴ ـ ۶۴۶ (۲۰ بار)، ۸۱۹، ۸۴۸، ۱۱۱۴، ۱۱۹۳	مَیَزْد	مْیَزْدَ یا مْیَزْدْ
۵ / ۵۲۲	بجای می‌آورد	بجای می‌آورم
۱۲ / ۵۴۲	بنشنوند	بشنوند
۱۶ / ۵۴۵	هَذا ـ نَیْپَتایِ	هَذانَیْپَتایِ
۱۷ / ۵۵۱	می‌ستاییه .	می‌ستاییم.
۳ / ۵۶۳	«سپَنتمَدگاه»	«سپَنتمَدگاه»
۱۶ / ۵۷۵	ناذرست	نادرست
۳ / ۵۷۹ (زیر.)	هُونُورَ	هونَورَ
۸ / ۵۸۴	بخید	بخشید؟
۷ / ۵۹۰	حشنودی	خشنودی
۷ / ۶۵۰	رود	درود
۱۹ / ۶۵۴	به	با
۲۰ / ۶۵۴	بود	بوده
۶۵۵ / ۱۴، ۱۱۷۱ / ۲	مَهابهارتَه	مَهابْهارتَهَ
۱/۶۶۲ (زیر.) این‌برداشت «دارمستتر»ست که روشنی ندارد. دکتر احمد تفضّلی یادآوری کرده است که باید «رَخج» یا «رخوذ» به‌جای آن بیاید. (کِلْکْ ۳۸ / ص ۱۴۰) «شمیت» آن را برابر «آراخوزیا» می‌داند و با گرداگرد «قندهار» کنونی انطباق می‌دهد. (دانشنامهٔ ایرانیکا، ج ۲، صص ۲۴۶ ـ ۲۴۷)		
۱۴ / ۶۶۲	رود.. ـ[۳]	رود. ـ[۲]
۷ / ۳۶۶ (زیر.)	Mosopotamia	Mesopotamia
۱۴ / ۶۷۴	ایشان[۲]	ایشان[۱]
۳ / ۶۸۲ (زیر.)	خوب به	خوب را
۸ / ۶۸۵ (زیر.)	۰۱	۰۵

۷۱۱ / ۲ (زیر.)*	۴۷)	۹)
۷۱۲ / ۲(زیر.)	۱۸)	۹)
۷۱۶ / ۹	بسوید	بشوید
۷۲۷ / ۲(زیر.)	۲۴)	۹)
۷۲۷ / ۲(زیر.)	۳۱)	۹)
۷۲۹ / ۱(زیر.)	بخش ۳۶، بند ۱۲)	بخش ۳ و ۹)
۷۳۳ / ۱۱ «تسقی‌زاده» واژه‌ی «سِـنها» را برگردانِ درستِ واژه‌ی اوستاییِ «سـونو» می‌داند. (یادآوریِ «دکتر احمد تفضّلی» / کِلْکْ ۳۸، ص ۱۴۰)		
۷۴۵ / ۱۲	کنند.[1]	کنند.
۷۴۵ / ۱۴	باشد[2]	باشد،
۷۴۹ / ۱۱	خواند:	بخواند:
۷۵۰ / ۱۴	جامهٔ	جامه‌ای
۷۵۷ / ۸	پاک	آب پاک
۷۷۴ / ۲(زیر.)	می‌گذرند	می‌گذارند
۷۷۹ / ۱۹	زنده	تن زنده
۷۸۵ / ۱۱	خانه	این خانه
۸۰۱ / ۱(زیر.)	vanghāpara	vanghāpara
۸۰۱ / ۴(زیر.)	duzaka	dužaka
۸۰۲ / ۴	نباید	نیابد
۸۰۷ / ۹	تولد کسی	توله‌سگی
۸۱۴ / ۳(زیر.)	(بن. بخش ۱۶) هندوان	هندوان
۸۱۷ / ۷(زیر.)	بخشود	بخشوده
۸۱۹ / ۶	چهارده دست‌افزارهای	چهارده دست‌افزارهای
۸۲۶ / ۷	بْدوٌ	بدو
۸۳۵ / ۵(زیر.)	بنگرد،	بنگرد؛
۸۴۳ / ۴(زیر.)	۳۱	۱۹
۸۷۳ / ۲۰	اینْدَر دیو	اینْدْرَدیو،
۸۷۶ / ۳(زیر.)	باشد.	باشند.
۸۸۰ / ۳(زیر.)	۲۰)	۹)
۸۸۰ / ۵(زیر.)	۷	۹
۸۸۲ / ۳(زیر.)	۴ و ۱۰	۸، ۹ و ۱۱
۸۸۵ / ۵، ۶ و ۱۲ (زیر.)	میْتَر	میثْرَ
۸۹۳ / ۱۵	اناهتیاست	اناهیتاست
۸۹۴ / ۷	← زور	← زور

* درین راهنما، بازبُردهای به متن «بندهشن»، بر بنیاد بخش‌بندیِ گزارشِ فارسیِ «دکتر مهرداد بهار» دگرگون شده است؛ مگر آن که به چاپ دیگری از این متن بازبُرد داده شده باشد.

۸۹۴ / ۱۰ کاربُردِ «آتربان» در فارسی به‌جای «آثْرَوَن» اوستایی و «آتهرَوَن» پهلوی درست نیست. (یادآوریِ دکتر احمد تفضّلی / کِلْکْ ۳۸، ص ۱۴۰) بهترست «پَریستار» به جای آن بیاید که معنیِ مطلق «دینْ‌مَرد» دارد.

۸۹۵ / ۵	هفصد	هفتصد
۸۹۵ / ۱۵	۸۱، زیر.)	۸۱ تا ۹۶)
۸۹۷ / ۸	۲۷، بند ۲۴) گل «آذرگون»	۹، بند ۱۱۹) گل «آذریون»
۸۹۹ / ۴	۲۸، بند ۲۷)	۱۲، بند ۱۸۵ ـ ۱۸۶)
۹۰۱ / ۱۶	۲۷)	۱۰)
۹۰۳ / ۱۱، ۹۲۸/۲۲، ۲۵ و ۲۶، ۱۰۷۴ / ۲۱	آپارسَن	اَبَرسین
۹۰۸ / ۲۲	۲۲، بند ۱۶)	۹، بند ۷۸)
۹۱۰ / ۲۹	اورَوتَت‌نَر	اورْوَتَتْ‌نَرَ
۹۱ / ۲۱	یَرمایون	بَرمایه
۹۱۳ / ۶ و ۷	۱۴، بند ۴)	۱۰، بند ۱۶۱)
۹۱۳ / ۷ و ۸	«هرهاسَری ... شمرده شده است.»	«هر هاسَری بر زمین، فرسنگی است یکهزار گام دوپایی. فرسنگ میانگینه آنچندست که اگر مردی دوربین فراز نگرد و ستوری بیند، سیاهی را در سپیدی تن او شناسد.»
۹۱۴ / ۲	گودرز و گیو	گیوِ گودرز
۹۱۵ / ۴ و ۵	۱۲، بند ۲۶)	۹، بند ۷۷)
۹۱۵ / ۵	۱۷، بند ۷)	۹، بند ۱۲۵)
۹۱۵ / ۶ و ۷	۶، بند ۲۲)	۳، بند ۲۴)
۹۱۵ / ۸	۱۱، بند ۹)	۳، بند ۸۵)
۹۱۵ / ۹	متن (بخش ۲۳)	متن
۹۱۹ / ۱۰	۲۶، بند ۶)	۱۴، بند ۱۹۷)
۹۱۹ / ۱۱	گیو و گودرز	گیوِ گودرز
۹۱۹ / ۱۷	۱۹)	۹)
۹۲۱ / ۲۳	« پسر	«گُوپَت پسرِ
۹۲۱ / ۲۳	او است	او گُو است
۹۲۱ / ۲۴	گو	گُو
۹۲۳ / ۱۴	(فر.	وند. فر.
۹۲۴ / ۱۸	۱۲)	۹)
۹۲۵ / ۸	کارگزااران	کارگزاران
۹۲۸ / ۱۰، ۱۰۴۹ / ۴	«گوکَرن»	«گُوکَرْنْ»
۹۲۸ / ۲۱ و ۲۲	آپارسَن	اَبورسین یا اَبَرسین
۹۲۸ / ۲۲	۱۲، بند ۹	۹، بند ۷۸
۹۲۸ / ۲۳	۲۰، بندهای ۱۶ و ۱۷ و ۲۱ و ۲۲)	۹، بندهای ۸۷ ـ ۸۸)
۹۳۱ / ۱۸	اروتدلز	اروتدنر

۱۸/۹۳۱	۳۲)	۲۰)
۱۲/۹۳۱	(؟)	(؟) بهار معنی «زنجبیلِ شامی» را برای آن آورده است. (بندهش، ص ۱۷۶)
۲۴/۹۳۲	«ریگ‌ودا» به معنی	«ریگ‌ودا» usik به معنی
۱۱/۱۱۷۶، ۲۸/۹۳۵	اَهورَن	اَهورَنَ
۱۲/۹۳۸	۳۲، بند ۳)	۲۰، بند ۲۳۵)
۲۵/۹۳۹	بند ۱۱)	بند ۱۲)
۲۳/۹۴۱	۲۷، بند ۲۴)	۹، بند ۱۱۹)
۳/۹۴۳	لاتینی،	vōx لاتینی،
۳/۹۴۳	انگلیسی	voice انگلیسی
۱۶/۹۴۴	۱۷)	۹)
۲/۹۴۵	نیز خوانند که به معنی «پشت و پناه گشتاسب» است.	نیز خوانند.
۲۵/۹۴۸	شناخته نیست،	«فَرنْبَغِ دادَگی»ست،
۶/۹۴۹	به‌راهیم.	به‌راهیم.*
۹۴۹/(زیر.)		* این کتاب در سال ۱۳۷۰ از سوی «انتشارات توس» در تهران منتشر شد.
۱۵/۹۴۹	بُوری: (= بابیروش در پارسی باستان) نام سرزمینی است.	بُوری: نام سرزمینی است.
۱۲/۹۵۱	۲۷، بند ۲۴)	۹، بند ۱۱۹)
۱۲/۹۵۱	گیاه «سیسنبر»	گل «سنبل»*
۹۵۱/(زیر.)		* در بندهشن کوچک (هندی) گل «سوسنبر» (= سیسنبر) ویژه‌ی بهرام خوانده شده است.
۱۷/۹۵۴	پاداَفره (= پادافره): (در پهلوی پاتْفراس و در فارسی	پادْاَفراه (= پادْافْرِه): (در فارسی
۲۲/۹۵۵	«جهان	«جهانی
۲/۹۶۱	۲۹، بند ۱۱)	۱۴، بند ۱۹۸)
۷/۹۶۲	«تَرومَیتی»	«تَرمَیتی»
۱۲/۹۶۸	«خورشید دیدار»	«هورچهر»
۸/۹۷۲	۱۹)	۹)
۱۱/۹۷۲	دور تواند	دور توانند
۲/۹۷۵	۲۲، بند ۸)	۹، بند ۹۳)
۲/۹۷۵	پنجاه	چهار
۲۱/۹۷۵	۲۸، بند ۱۵)	۱۲، بند ۱۸۳)
	۳۲)	۲۰)
۸۷/۹۷۷		
۱۷/۹۷۷	خورشیدچهر	خورشیدچهر*
۹۷۷/(زیر.)		* در بندهشن ایرانی، گزارش م. بهار، «وروچهر» و در بندهشن هندی ترجمه‌ی ر. بهزادی، «خورشیدچهر» آمده است.

۹۸۲ / ۵	سوخت	سوخت.»
۹۸۲ / ۲۲	۲۲)	۲۳)
۹۸۳ / ۱۰	است. (یسـ. ۲۳، بند ۳ و یسـ. ۴۴، بند ۱۳)	است.
۹۸۳ / ۲۸	نام	نان
۹۸۵ / ۱۷	نتیز	نیز
۹۸۶ / ۱۴	بیستم‌وسوم	بیست‌وسوم
۹۸۶ / ۱۸	ایزد	ایزدی
۹۸۶ / ۲۵	سنسکریت به	سنسکریت dhi به
۹۸۸ / ۷	جود	جواد
۹۸۹ / ۱	۲	۱
۹۸۹ / ۱ (زیر.)	۰۲	۰۱
۹۹۲ / ۲۸	اوستاست	اوستاست در ستایش
۹۹۳ / ۲۰	۱۲، بند ۲۷)	۹، بند ۷۹)
۹۹۴ / ۷	زعفران	بانو اِسپَرْغَم
۹۹۵ / ۴	۱۲، بند ۲)	۹، بند ۷۶)
۹۹۵ / ۴	«زَرید»	«زِرِذْزْ»
۹۹۵ / ۵	با «مانوش»	با «مَنوشْ»
۹۹۵ / ۱۵	۲۲، بند ۶)	۹، بند ۹۲)
۹۹۵ / ۱۵ و ۱۹	«زَرمَند»	«زَراُمَند»
۹۹۵ / ۱۸	زَرمَند	زَراُمَند
۹۹۵ / ۱۸	۲، بند ۳۴)	۹، بند ۸۹)
۹۹۵ / ۲۰	است.	است *
۹۹۵ / (زیر.)		* بهار به اعتبار دوگانه شمرده شدن این دو رود در بند ۸۲ بخش نهم بندهش، این یگانه‌شماری را سهوی می‌داند که با بند ۶۷ زامیادیشت نیز همخوانی ندارد. (← گزارش بندهش، ص ۱۷۵، یادداشت ۳۶)
۹۹۵ / ۲۲	زندان	زهدان
۹۹۹ / ۴	پنج	سه
۹۹۹ / ۴	۳۱، بند ۲۳ و بخش ۳۴، بند ۶)	۲۰، بند ۲۳۱. ۲۲، بند ۲۳۹)
۹۹۹ / ۱۵ و ۱۶	۳۰، بند ۳۰)	۱۹، بند ۲۲۷)
۱۰۰۲ / ۷	۱۲، بند ۲ و ۲۳) «سپَندَدات»	۹، بند ۷۷ و ۷۹) «سْپَندیار»
۱۰۰۲ / ۱۱	۲۸، بند ۳۹)	۸، بند ۶۴)
۱۰۰۲ / ۱۲	«وازیشت» (← همین)	«وازِشْت» (← وازیشت)
۱۰۰۳ / ۸	بیدمشک	پلنگ مشک
۱۰۰۳ / ۲ (زیر.)	و بزرگداشت از	و سپاسگزاری از
۱۰۰۳ / ۳	برگذار می‌شد و نشستهای ... می آراستند.	برگذار می‌شد.
۱۰۰۵ / ۴	۳۱، بند ۵)	۲۰، بند ۲۲۸)

۱۰۰۵ / ۴ و ۵	«سپیتیور برادر جمشید بود که با اژی‌دهاک، جمشید را کشت.»	«اسپیدور آن بود که با ضحّاک، جم را برید.»
۱۰۰۶ / ۳	برج	صورتِ فلکی
۱۰۱۱ / ۴	هم و	هم در
۱۰۱۱ / ۵	یکسانی	یکسانیِ
۱۰۱۴ / ۵	بند ۵) به نوشتهٔ بندهشن (بخش ۱۲، بند ۲) این کوه	بند ۵) این کوه
۱۰۱۴ / ۱۱	می‌خواند	می‌خوانند
۱۰۱۶ / ۱۱	شاسپرغم	شاشْپَرغَم
۱۰۱۸ / ۱۷	یدیدار	پدیدار
۱۰۱۹ / ۲۲	"Sexina"	"Šexina"
۱۰۱۹ / ۲۸	II	H
۱۰۲۰ / ۷ و ۸	۲۹، بند ۱۰)	۱۴، بند ۱۹۸)
۱۰۲۰ / ۸	در چندین فرسنگی خاور	به ناحیتِ خراسان بر زَبرِ
۱۰۲۱ / ۸	فَرَزدانَوْ	فْرَزْدانَوْ
۱۰۲۱ / ۸	فَرَزدان	فْرَزْدانْ
۱۰۲۱ / ۱۲	۲۲، بند ۵)	۹، بند ۹۲)
۱۰۲۱ / ۲۱	فَرَشکَرد	فِرَشکَرد
۱۰۲۱ / ۲۸	شماره	شمار ـ
۱۰۲۲ / ۱۶	از این روی (آن را) فرّهٔ ناگرفتنی خوانند	بدان روی (وی را) دارای فرّهٔ ناگرفتنی خواند
۱۰۲۲ / ۱۷	تواند بود	تواند بودن
۱۰۲۲ / ۱۷	بدین روی آیدون تواند بود	بدان روی چنین تواند بودن
۱۰۲۳ / ۲	بهتر	بیشتر
۱۰۲۳ / ۶	۱۲۴)	۱۲۴)*
۱۰۲۳ / «زیر.)		در گزارش م. بهار: بخش نهم، بندهای ۱۲۴ـ۱۲۵
۱۰۲۴ / ۶ و ۱۵	«فَرَوَرتی» و «فَرَوَرتین»	«فْرَوَرتی» و «فْرَوَرتین»
۱۰۲۴ / ۱۵، ۱۰۲۵ / ۱۴، ۱۱۱۰ / ۲۸	«فَرَوَهْر»	«فْرَوَهْر»
۱۰۲۴ / ۱۶	فُروهر	فِرَوَهر
۱۰۲۷ / ۶	نامه	نامِ
۱۰۲۷ / ۷	ه گوید	می‌گوید
۱۰۲۷ / ۷	éponvme	éponyme
۱۰۲۷ / ۲۲	؟	؟*
۱۰۲۷ / (زیر.)		* در بندهشن آمده است: «کابل بدسایه بهترین (سرزمین) آفریده شده که کابلستان است. سایهٔ درختان آنجا به‌تن بد است.» (گزارش بهار، ۱۶:۲۰۶)
۱۰۲۷ / ۲۳	«کَوی اوسَنْ»	«کَوی اوسَنْ»**
۱۰۲۷ / (زیر.)		** یا «کَوی اوسَذَنْ»
۱۰۳۰ / ۲۱ و ۲۲	گُندراسپ	کَذْزوشتْ

۲۱ / ۱۰۳۰	۱۲، بند ۲)	۹، بند ۷۷)
۲۱ / ۱۰۳۰	۱۲، بند ۲۴	۹، بند ۱۷۹
۲۲ / ۱۰۳۰	سوبر	سوبَر
۲ / ۱۰۳۱	۱۸)	۹)
۱۰ / ۱۰۳۱	۲۶)	۲۶)*
۱۰۳۱ / (زیر.)		* م. بهار گمان می‌برد که این ماهی، نهنگ باشد. «بندهش، ص ۱۸۸) نویسنده‌یِ بندهشن، به روایتی دیگر، آن را «اَرَزِ آبی» دانسته است. (همان، صص ۱۰۰_۱۰۱)
۲۵ / ۱۰۳۱	بخشهای ۱۹ و ۲۴)	بخش ۹، بندهای ۱۲۱ و ۱۵۴)
۶ / ۱۰۳۵	گَنگ‌دِژ	کَنگ‌دِژ
۱۴ / ۱۰۳۵	۱۲، بند ۲۵)	۹، بند ۷۹)
۱۹ / ۱۰۳۵	بی‌می‌مست	بی‌می‌مَست
۲۲ / ۱۰۳۵	ظرفَ	ظرف
۱۹ / ۱۰۳۶	۱۲، بندهای ۲۹ و ۳۶) «اسپروج» و در شاهنامه	۹، بندهای ۸۰ و ۸۱) و در شاهنامه
۹ / ۱۰۳۸	«کی‌ویارَش»	«کی‌پیارَش»
۱ / ۱۰۴۲	(=انیران) نام دیگر	نام دیگر
۲ / ۱۰۴۲	گوینده	گویند
۷ / ۱۰۴۲	گرسیوز	گرسیوز*
۱۰۴۲ / (زیر.)		* ضبط ویرایش «خالقی مطلق» ازین نام، «گَرسیوز»ست.
۱۲ / ۱۰۴۳	۲۹، بند ۷)	۱۴، بند ۱۹۸)
۱۲ / ۱۰۵۰	۳، بندهای ۲۳_۱۹ و بخش ۱۵)	۹، بندهای ۱۰۱_۱۰۷ و بخش ۱۸)
۱۰۵۱ / ۸، ۹_۱۱ و ۱۸	ماراسپَند / ماراسِفَند	مارْاِسْپَنْد / مارْاِسْفَنْد
۲۳_۲۲ / ۱۰۵۱	گیاه روگس (= لک یا لاک)	گل «نرگس»
۲۰ / ۱۰۵۲	بخش ۴	بخش ۵
۱۵ / ۱۰۵۳	۳۲، بند ۳)	۲۰، بند ۲۳۵)
	۲۸، بند ۲۶)	۱۲، بند ۱۸۵)
۲۵ / ۱۰۵۳		
۲۵ / ۱۰۵۳	دشمنی	آن دُروج
۸_۷ / ۱۰۵۵	زربهشتی است. اما چندین ... آمده است.	زرتشتی است.
۱۲ / ۱۰۵۶	چیثر	چیثرَ
۱۹ / ۱۰۵۶	۱۲، بند ۱۰) این نام، «مانوش»	۹، بند ۸۷) این نام «مَنوش»
۱۰۵۶ / ۲۱، ۱۱۱۴ / ۱۲	«مَغوبَت»	«مَگوبَد»
۱۰۵۶ / ۲۳، ۱۱۱۴ / ۱۳	«مَغوبتانْ مَغوبَت»	«مَگوبَدانْ مَگوبَد»
۱۱ / ۱۰۵۷	۵، بند ۲)	۶ و ۷)
۸ / ۱۰۵۸	بنفشه	همیشه بِشکُفته
۱۰۶۱ / ۱ (زیر.)	می‌خوانیه	می‌خوانیم

۵/ ۱۰۶۲	«مینو»	«مَینو»
۱۰ / ۱۰۶۴	کشتی‌رانی.	کشتی‌رانی. در فارسی می‌توان «ناوْتاز» را آورد.
۱۶ / ۱۰۶۷ و ۱۷	نیرنگ‌ذین	نیرنگْ دین
۳ / ۱۰۶۸	درمی‌آید	درمی‌آیند
۳ / ۱۰۶۹	«وازیشْت»	«وازِشْت»
۹ / ۱۰۶۹	۱۲، بند ۵ و ۷)	۹، بند ۱۵۰)
۹ / ۱۰۶۹	«واسی پنچاسَتْوَران»	«واسِ پَنجَه سَذْوَرام (ن)»
۲۱ / ۱۰۶۹	۱۲، بند ۲)	۹، بند ۷۹)
۲۲ / ۱۰۶۹	۱۹)	۹)
۲۲ / ۱۰۶۹ (۲ بار)	واتگیس	واذْگِیس
۲۳ / ۱۰۶۹	واتگیسان	واذْگِیسان
۱ / ۱۰۷۱	زدری	زهری
۵/ ۱۰۷۲	«مَهرکَوش»	«مَهرکوشَ»
۲ / ۱۰۷۳ و ۲۵	وَرِنَ	وَرَنَ
۳ / ۱۰۷۳	است،	است؛
۴ / ۱۰۷۳	وَرِنَ	وَرَنْ
۴ / ۱۰۷۳ و ۵	کار جنسی زشت	همجنس‌بازی
۵/ ۱۰۷۳	وَرِنَ	وَرَنِ
۵/ ۱۰۷۴	وَفْرِیَه:	وَفْرَیَه:
۲۰ / ۱۰۷۴	«وَرف‌مَند»	«وَفْراُمَند»
۱۷ / ۱۰۷۵	۲، بند ۷)	۳ و ۷)
۱۳ / ۱۰۷۸	ویسپَرَد / «ویشپ‌رَتو»	ویسپْرَد / «ویشپ‌رَتَوُ»
۱ / ۱۰۸۱	خشایارشا	خشیارشا
۱۱ / ۱۰۸۱، ۱۷ / ۱۱۱۳، ۱۵ / ۱۱۱۸	گوکِرِنْ	گوکِرِنَ
۱۳/ ۱۱۰۱	جَهمرز	چِهمَرز
۱۴/ ۱۱۰۱	جَهمرزی	چِهمرزی
۲۰ / ۱۱۰۵	daena	daenā
۴ / ۱۱۱۵	ناوتاک	ناوْتاک (=ناوْتاز)
۳۱ / ۱۱۱۵	ژگاز	نگاهبانی
۱۱۱۷ / ۳۰ و ۳۱	هَمِستَگان و هَمِستَگانی	هَمَستَگان و هَمَستَگانی
۷ / ۱۱۱۸	= هَمِستَگان	= هَمَستَگان
۲۵/ ۱۱۳۰	مجّد	مجدّد
۵ / ۱۱۳۲	ابومنتور	ابومنصور
۶ / ۱۱۳۴	یهود ابروخیم	یهودا بروخیم
۱۱۳۶ / ۱۸، ۲۰ و ۲۲	ایرانویج	ایرانویج
۱۱۳۸ / ۲۸ و ۲۹	Avesta	Avestan
۱۱۵۱ / ۱۳ (ستون ۱)	۶۸۶،	۷۸۶،
۱۱۵۳ / ۱۹ (ستون ۲)	اَغرْیرَثْ	اَغْریرِثْ
۱۱۵۶ / ۳۱ (ستون ۲)	پانزده	۷۵۳
۱۱۵۷ / میان ۲۴ و ۲۵ (ستون ۱، پس‌از کاوس)		کاووس: ۳۰۵، ۴۹۸

۱۱۶۷ / ۱۰ (ستون ۱)	دونالد.	دونالد ن.
۱۱۷۶ / ۲۳ (ستون ۱)	اَیریوخْشوث	اَیْریوخْشوثَ
۱۱۸۴ / ۲۸ و ۲۹ (ستون ۱)		(حذف شود.)
۱۱۸۵ / (ستون ۲)	بخش؟	بخش
۱۱۸۶ / ۱ (ستون ۲)	پشتوتنو	پشوتَنو
۱۱۸۹ / ۲۰ (ستون ۲)	زور	زَور
۱۱۹۰ / ۷ (ستون ۲)	شَشت: ۷۲۸	شَیِتَ: ۸۲۸
۱۱۹۲ / ۳۰ (ستون ۲)	مردمان، بی‌سر:	مردمانِ بی سر:
لب برگردان روکش جلد / سوی چپ، ۱۰	«ر»	«ج»
همان‌جا / ۱۲	همین	همان
همان‌جا / ۲۱	شاهنامه پژوهشی	شاهنامه پژوهی

AVESTÂ

THE ANCIENT IRANIAN HYMNS & TEXTS

TRANSLATED & ANNOTATED

By

JALIL DOOSTKHAH Ph.D.

Prof., UNIVERSITY OF ISFAHAN

MORVARID PUBLICATIONS
TEHRAN-IRAN
1991

از گزارشگر و پژوهندهٔ همین کتاب منتشر شده است:

رهیافتی به گاهنامهٔ زرتشت و متن‌های نواوستایی

انتشارات مروارید منتشر کرده است:

زرتشت و جهان غرب

نوشتهٔ ژ. دوشن گیمن / ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا

از ویژگی‌های آئین زرتشت یکی پای‌بندی و استواری سرسخت آن است بر توصیه و یگانگی ذات باری، چنانکه بعضی از پژوهندگان چنین انگاشته‌اند که اعتقاد به ثنویت یا دوگانگی عوامل خیر و شر در جهان یا برابر نهادن اهورا مزدا با انگره‌مینیو ناشی از همین پافشاری است. از جملهٔ این‌گونه دانشمندان باید از اشپیکل و هنینگ نام برد.

پس کوشش در شناخت آئین زرتشت از مباحث جالب بوده و برای فرهیختگان و دانش‌پژوهان پرداختن بدان دلکش و آموزنده خواهد بود. البته پوشیده نماند که اثر حاضر بحثی است اندکی فنی و کلامی که دقت و توجه خاص در آن ضروری است.

بودا (در جستجوی ریشه‌های آسمان)

امیرحسین رنجبر

بودا: 'در جستجوی ریشه‌های آسمان' مونوگرافی است که سعی دارد زندگی، اندیشه‌ها، تعالیم و آموزه‌ها و در نهایت شکل‌گیری آئینی را توصیف کند که چیزی در حدود بیست و پنج قرن پیش، مردی پاک‌تبار آن را بنیاد نهاد؛ مردی که به جرأت می‌توان او را از جمله نخستین منادیان تزکیه نفس، صلح‌طلبی، انسان‌دوستی، کف نفس و خویشتن‌داری و تلاش برای رسیدن به فردایی بهتر، نامید.

او در پاسخ به سؤال دوستی که از او پرسیده بود «آیا در جهان چیزی هست که به آن علاقه داشته باشی؟ گفت: آری، باران، چون فکر می‌کنم تنها چیزی که این دنیای خاکی را به آسمان و عوالم بالاتر از آن وصل می‌کند همین رشته‌ها و ریشه‌های خیس و ابریشمینِ باران است و بس. من باران را بسیار دوست دارم.

عقاید فلسفی ابوالعلاء فیلسوف معرّه

عمر فرّوخ / ترجمهٔ حسین خدیوجم

عقاید فلسفی ابوالعلاء فیلسوف معرّه که به قلم ادیب و مورخی مانند عمر فرّوخ نوشته شده، کتابی است در معرفی مردی لطیف‌الطبع و ظریف‌الذوق که صراحت کلامش همواره او را در انزوا قرار داده است. با خواندن این کتاب، با آراء و اندیشه‌های مردی آشنا می‌شویم که زندگی را بخششی نابجا می‌داند و اندیشه‌های تلخ و گزندهٔ خود را در قالب شعر بیان می‌کند؛ اما تلخی اندیشه‌ها و بدبینی آشکار و انکارناپذیر او، چنان ظریف به بیان در می‌آید که همواره منفذ یا زاویه‌ای برای نگاه کردن و لذت بردن از زیبایی‌های نهفتهٔ زندگی باز می‌گذارد.

روش مطالعه ادبیات و نقدنویسی

جان پک و مارتین کویل / ترجمهٔ سرورالسادات جواهریان

هدف کتاب حاضر این است که مهارت تفکر نقد و بررسی کتاب را در خواننده افزایش دهد و راه‌های عملی را برای مطالعه و درک و تحلیل ادبیات پیش روی او قرار دهد. نویسندگان این کتاب کوشیده‌اند دیدگاه گسترده‌تری دربارهٔ متون مورد مطالعه و به طور کلی دربارهٔ ادبیات به شما ارائه دهند، تا دانشجویان بتوانند به‌طور مستقل متنی را نقد و بررسی کنند و دیدگاه خود را برای تحلیل و تفسیر متن به کار گیرند.

جان پک / مارتین کویل

روزی، روزگاری، دیروز (مجموعهٔ داستان) منتخبی از بهترین آثار نویسندگان برگزیده معاصر به انتخابِ مجلهٔ نیویورکر، ترجمهٔ لیلا نصیری‌ها

در این مجموعه، داستان‌هایی از نویسندگانِ مطرح انگلیسی‌زبان را می‌خوانیم. از جمله: جان آپدایک، شرمن الکسی، دانلد آنتریم، رابرت استون، جورج ساندرز، حنیف قریشی، جومپا لاهیری و آلیس مونرو، مجلهٔ نیویورکر در طول یک قرن فعالیتِ خود به یکی از مهم‌ترین اجزای تشکیل‌دهنده زیربنایِ فرهنگی و ادبیِ آمریکا تبدیل شده است. در اعتبار این مجله همین نکته بس که بسیاری از نویسندگانِ برجسته انگلیسی‌زبان شروع کار ادبی‌شان با این مجله بوده است.

شور ذهن داستان زندگی زیگموند فروید

ایروینگ استون ترجمهٔ اکبر تبریزی، فرخ تمیمی

نویسنده، قدرت‌مندترین و شیرین‌ترین درام زندگی زیگموند فروید، دانشمندی که سالها است با نظریه خود جهان روانکاوی را منقلب ساخته است، به تحریر می‌کشد. این کتاب که قریب به یکسال از پرفروش‌ترین کتابها در امریکا بوده است، اکنون با ترجمه‌ای دلپذیر عرضه می‌گردد.

خاطرات پس از مرگ

ماشادو دِآسیس / ترجمهٔ عبدالله کوثری

«من نویسنده‌ای فقید هستم، اما نه به معنای آدمی که چیزی نوشته و حالا مرده، بلکه به معنای آدمی که مرده و حالا دارد می‌نویسد.»

ماشادو دآسیس با این تمهید هشیارانه و بی‌مانند، راوی این زندگی‌نامه را آزاد می‌گذارد تا فارغ از همه دغدغه‌های آدمی زنده، زندگی خود را روایت کند و روایت این زندگی فرصتی می‌شود تا نویسندهٔ تیزبین و متفکر با زبانی آمیخته به طنزی شکاکانه زیر و بم وجود آدمی، عواطف و هیجانات، بلندپروازیها و شکستها و پیروزیهای او را از کودکی تا دم مرگ پیش روی ما بگذارد و پرسش‌هایی ناگزیر را در ذهن‌مان بیدار کند.

خاطرات پس از مرگ، بعد از انتشار به زبان انگلیسی در شمار صد رمان بزرگ جهان جای گرفت و نویسندهٔ آن امروز بزرگترین نویسندهٔ امریکای لاتین در قرن نوزدهم و به عقیدهٔ برخی منتقدان، مثل سوزان سونتاگ، بزرگترین نویسندهٔ این قاره در دو قرن اخیر به شمار می‌رود.

تخم‌مرغ‌های شوم

میخائیل بولگاکف / پونه معتمد

میخائیل بولگاکف ۱۹۴۲-۱۸۹۱ نویسنده برجسته روس با کتابِ مرشد و مارگاریتا در نزد جامعه کتابخوانِ ایرانی به شهرت رسید.

داستان تخم‌مرغ‌هایِ شوم همزمان با کتاب دل سگ در سال ۱۹۲۴ در مطبوعات روسیه به چاپ رسید و با استقبال فراوانِ منتقدانِ ادبی و جماعتِ کتابخوان مواجه شد.

قهرمان این داستان پرفسور پرسیکف که یکی از امیدهای دانش روسیه است قربانی مقاصد شوم و فرصت‌طلبانه حکومت شده و از کشفیاتش سوء استفاده می‌گردد. بولگاکف با پناه بردن به ژانرادبیات علمی ـ تخیلی (Science-Fiction) و با زبان کنایه و استعاره که لازمه بیانِ عقاید در یک فضایِ مختنق است تصویری هولناک از وضعیت پیشرفتِ علم و دانش در سایه حکومتهای توتالیتر را با طنزی تلخ و گزنده در پیش چشم خوانندگانِ کتاب به تصویر می‌کشد. برای اولین بار کتابی از بولگاکف از زبان اصلی (روسی) به فارسی برگردانده شده است.

فرهنگ اصطلاحات ادبی ویرایش جدید / سیما داد

این فرهنگ دائرةالمعارف کوچکی است از واژگان ادبی معاصر شامل مفاهیم نقد ادبی، مکاتب و جریانهای عمده در ادبیات جهانی و ...

از ویژگی‌های دیگر کتاب آن که، هر واژگان طی مقاله‌ای به تفصیل و تفکیک در زبانهای فارسی و انگلیسی تشریح و تبیین شده است. و با بهره‌گیری از نمونه‌های لازم نیاز مراجعه کننده را به تعریف یا توضیح جامع‌تری برآورده می‌کند.

یادداشت‌هایی برای دورا

حمید صدر، ترجمهٔ پریسا رضایی

کافکا را همواره از چشم‌اندازی تیره و تلخ نگریسته‌ایم، گویی او تنها و تنها می‌تواند در نقش پیامبر رنج و ناامیدی ظاهر شود.

اکنون حمید صدر در این کتاب وجهی دیگر از سیمای کافکا را پیش رویمان قرار می‌دهد: کافکایی که در فرجامین روزهـای زنـدگی‌اش، چشـم‌براه بـهار و سـلامتی است، کافکایی که با وجود همهٔ بیماری و رنج‌هایش عشق می‌ورزد، زیبایی‌ها را دوست می‌دارد و میل به زندگی دارد. این کتاب که براساس واپسین یادداشت‌های کافکا سامان یافته است، کافکای واقعی را نشانمان می‌دهد، کافکایی از گوشت و پوست و استخوان با همهٔ بیم‌ها و امیدهایش، با همهٔ دلباختگی‌ها و ناکامی‌هایش، بدان‌گونه کـه دوسـتداران کـافکا را تـحت تأثیر قرار می‌دهد و آنانی را که او و آثارش را نمی‌شناسند، علاقه‌مند می‌سازد.

شما در این اثر با تلفیقی از واقعیت و ادبیات روبرو هستید و حسی همچون نسیمی سبک و گذرا بر جهان کافکایی رمان حاکم است.

خنده در تاریکی

ولادیمیر ناباکوف / ترجمهٔ امید نیک‌فرجام

ولادیمیر ناباکوف در گفتگویی با مجلهٔ پاریس ریویو و در پاسخ به سئوالی درباره این ادعای بعضی نویسنده‌ها که می‌گویند شخصیت‌های رمان‌هاشان گاه سرنوشت خود را به دست می‌گیرند و وقایع رمان را به اختیار خود رقم می‌زنند، می‌گوید: «شـخصیت‌های داستان‌های من، برده زرخریدم هستند.»

آلبینوس، شخصیت اصلی رمان خنده در تاریکی، هم یکی از همین برده‌های زرخرید ناباکوف است، یکی از همان شخصیت‌های فرهیخته و آداب‌دان رمان‌های نـاباکوف کـه دچار وسوسهٔ کوچکی می‌شود و وقتی در موقعیتی قرار می‌گیرد که «هـر مـرد طـبیعی و معمولی» می‌داند باید در برابرش چه کند، تا آن‌جا پیش می‌رود که همه چیزش را از دست می‌دهد: خانواده‌اش، ثروتش، و در نهایت جانش.

شورِ هستی، داستان زندگی چارلز داروین

ایروینگ استون، ترجمهٔ دکتر محمود بهزاد

کتاب شورِ هستی با پرداختن به مهم‌ترین رویدادهای زندگی چارلز داروین، خلأیی را که در آثار مکتوب او وجود دارد پُر می‌کند، ایـن کـتاب دسـتاورد خـارق‌العـاده ایـروینگ استون است.

در شور هستی، استون شما را با عشق، زندگی و ماجراهای دلپذیر این محقق بـزرگ قرن آشنا می‌کند. رمانی بس جذاب و دل‌انگیز که به قلم مترجـمی انـدیشمند و بـاذوق بـه فارسی برگردانده شده است.

فریدریش نیچه و گزین‌گویه‌هایش

ترجمه و تدوین پریسا رضایی، رضا نجفی

این کتاب گزینشی از جملات قصار و نغز یا به اصطلاح گزین‌گویه‌های نیچه از سراسر کتاب‌های اوست. بی‌تردید می‌توان گفت که شیواترین و خواندنی‌ترین بخش از نوشته‌های نیچه، گزین‌گویه‌های اوست. او در این شیوه از سخن گفتن توانست به آنچه مشتاقش بود دست یابد، «در چند جمله گفتن آنچه دیگران در یک کتاب می‌گویند و حتی آنچه که در کتابی نیز گفتن نمی‌توانند.» گزین‌گویه‌های نیچه کوتاه‌ترین راه و همزمان دل‌انگیزترین مسیر برای شناخت اندیشه‌های این فیلسوف شمرده می‌شود. دراین اثر، افزون برگزین‌گویه‌هایی از هر کتابِ نیچه، معرفی‌های کوتاهی دربارهٔ هر اثر، مقالات وگفتارهایی ازنیچه‌شناسان برجسته جهان ونیزکتاب‌شناسی‌فارسی این فیلسوف ارائه شده است تا خوانندهٔ غیرمتخصص را نیز با نیچه و آثارش آشنا سازد.

شعر و شناخت

دکتر ضیاء موحّد

دفتری است در فلسفهٔ ادبیات، نقد ادبی و معرفی شاعران... در بخش فلسفی از مسألهٔ صدق در شعر و تحوّل نوع و فرد در تاریخ ادبیات و فلسفه بحث می‌شود. در نقد ادبی از شعر بی‌تصویر و سرگذشت شعر سیاسی در غرب و در ایران سخن می‌رود، و نیز شامل تأملّاتی است در شعر شاعران ایران.

بخش‌شناخت اختصاص به‌معرفی امیلی‌دیکنسون و سیلویا پلات دارد. در این بخش گذشته از بررسی شعر و شاعری این دو، نمونه‌های گوناگونی نیز از شعر آنان ترجمه شده است. در معرفی سیلویا پلات موضوع بحث اهمیت اسطوره و نیز شگردی است که سیلویا پلات در گِره زدن اسطوره با زندگی و زیستن با اسطوره بکار برده است.

گزینهٔ شعر جهان

والت ویتمن (دوزبانه) / ترجمهٔ دکتر سیروس پرهام
هنری لانگ فِلو (دوزبانه) / ترجمهٔ دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن
امیلی دیکنسون (دوزبانه) / ترجمهٔ سعید سعیدپور
رابرت فراست (دوزبانه) / ترجمهٔ دکتر فتح‌الله مجتبائی
رؤیا و کابوس / شعر معاصر عرب / دکتر عبدالحسین فرزاد
آفتاب نیمه شب (دوزبانه) / اشعار ژاک پرور / ترجمهٔ محمدرضا پارسایار
در کسوت ماه (دوزبانه) / سیلویا پلات / سعید سعیدپور
گزینهٔ‌اشعارلرمانتف(دوزبانه)/زهرامحمدی
عاشقانه‌های شعر آلمان (دوزبانه) / علی عبداللهی
گزینهٔ اشعار گابریل میسترال / فؤاد نظیری
گزینهٔ ترانه‌های پاپ عاشقانه (دوزبانه) / همیشه سبز / ضیاء قاسمی
گزینهٔ اشعار پیشگامان شعر معاصر ترک / جلال خسروشاهی‌باهمکاری‌رضاسیدحسینی‌وعمران‌صلاحی
گزینه اشعار اوکتاویوپاز / به من گوش سپار چنان‌که به باران / سعید سعیدپور
عاشقانه‌های مصر باستان / ازرا پاوند / عباس صفاری
دلواپس شادمانی تو هستم / نامه‌های ماری هاسکل به خلیل‌جبران / مجید روشنگر

دلواپس شادمانی تو هستم

گزینهٔ نامه‌های عاشقانه خلیل‌جبران و ماری هاسکل / ترجمه مجید روشنگر

این کتاب گزینه‌ای از نامه‌های عاشقانه‌ای است که مابین جبران خلیل‌جبران (نویسنده و شاعر بلندآوازهٔ لبنانی) و ماری هاسکل (که کاشف استعدادهای خلیل جبران لقب گرفته است) رد و بدل می‌شود با مطالعه این نامه‌ها می‌توان به مؤلفه‌های اصلی ذهن و جهان‌بینی نویسنده پی‌برد. جبران خلیل در خلال این نامه‌های جذاب و عاشقانه عقاید خود را پیرامون مسائل مهمی چون شعر و ادبیات، هنر، مفهومِ زندگی و مرگ و از همه مهم‌تر «عشق» بیان کرده است.

این کتاب به شکل و صورتی نفیس و شکیل به چاپ رسیده است، از این رو می‌تواند پیشنهاد مناسبی برای هدیه به دوستان و آشنایان نیز باشد.

یک لب و هزار خنده

عمران صلاحی

«یک لب و هزار خنده»، در واقع ادامهٔ «طنزآوران امروز ایران» است و به همان شیوه تنظیم شده، اما برای خود، کتاب مستقلی است. یعنی در حالی که مربوط به «طنزآوران...» می‌شود، هیچ ربطی به آن ندارد! زیرا افرادی که در این کتاب آمده‌اند، هیچ یک در چاپهای مختلف «طنزآوران...» نیامده‌اند، غیر از یک نفر از طریق پارتی‌بازی!

در این کتاب هم آثاری از چهل طنزنویس معاصر آمده است و این آثار در قالبهای گوناگون ارائه شده، مانند داستان، نمایشنامه، مقاله، لطیفه، خاطره، نامه، روایت، سفرنامه و غیره. البته «و غیره» هم خودش یکی از قالبهای طنز است!

فساد در کازابلانکا «تباهی»

طاهربن جلون / ترجمهٔ محمدرضا قلیچ‌خانی

طاهربن جلون نویسندهٔ مراکشی و برندهٔ جایزه گنکور شناختِ حیرت‌انگیزی از فرهنگ و روحیات جامعهٔ خود دارد. او در کتابِ فساد در کازابلانکا می‌کوشد تا با اتکاءِ به تحلیل‌هایِ روانکاوانه و همچنین با کاربرد نثری زیبا و شاعرانه مفاهیم مهمی چون قداست و پاکی و خصوصاً «عشق» را مورد بررسی و واکاوی قرار دهد. مهندس مراد (قهرمان داستان) در این میان درگیر جدالِ بی‌امان است میان پاکی و سلامتِ نفسِ خود از یکسو و وسوسه‌های هوش‌رُبای عشق از سویِ دیگر تا اینکه سرانجام...